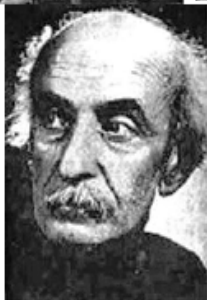


آریا بهرام
1400، ایران، کشور پدرم؛ روش ایرانی، راهی نو3





تنها فراموش شده ها مرده اند
پیشکش به پدرم

Atàsh



مکتب نیاکان بخش فرهنگی

چه خوش بختی ، والایی
نه غربی نه شرقی فرهنگ ما ایرانی

سال 1442 اسلامی

SAL E EZZEI IRAN I

Majid Bahrambeiguy

مجید بهرام بیگی

(Arya Bâhram)

پس از 42 سال زمان پوست اندازی جمهوری اسلامی ایران رسیده است
 پس از 42 سال زمان مکتب نیاکان رسیده است . من آن را بنیان می گذارم
 در آینده، تنها آنهایی به مکتب نیاکان تعلق ندارند که به گذشته تعلق دارند



لیست مطالب

10.....	ایران گرایی زبان و خط
15.....	گفته های رهبر.....
20.....	ایران شناسی.....
21.....	زبانهای خانواده های ایرانی.....
22.....	جایگاه زبان فارس عربی.....
22.....	پیشینه زبان فارسی.....
24.....	زبان پارسی باستان.....
24.....	پارسی میانه.....
25.....	فارس - عربی.....
25.....	ادبیات.....
28.....	ادبیات ایران پیش از اسلام.....
32.....	ادبیات مشروطه.....
32.....	ادبیات نوین.....
36.....	زبان خوزی.....
37.....	زبان و فرهنگ آذری.....
49.....	زبان و فرهنگ کردی.....
50.....	منتقدان ادبی.....

- چند مقاله :

هفتاد و یکسالگی فرهنگستان ایران ، این پیر دیگر توان ندارد :

50.....	میر جلال الدین کزازی ، جلال ستاری ، ابراهیم باستانی پاریزی!!
56.....	سعید نفیسی : تاریخ خط در ایران.....
	محمد رضا ارشام پارسی : واژه های پارسی و برتری زبان فارسی برعربی،
71.....	توانایی زبان فارسی در واژه سازی
73.....	محمود حسابی : زبان فارسی.....
77.....	آریا بهاری: بهره جویی از واژه های سره پارسی
79.....	میر جلال الدین کزازی درباره سره گوئی و سره نویسی پارسی.....
84.....	پرویز ناتل خانلری : مسئله اصلاح خط فارسی
89.....	حمید مولانا : زبان و فرهنگ
95.....	محسن قاسمی شاد : زبان و مرزهای آن.....
97.....	ابوالحسن نجفی : رسم الخط امروز یک بلبشوی واقعی است !!.....
109.....	احمد کسروی.....
139.....	آریا بهرام : سخن گفتن از زبان "فارسی" اشتباه است ؛ زبان ایرانی.....
144.....	آریا بهرام : القبای خط و زبان ایرانی.....
146.....	آریا بهرام : قواعد املا و درست نویسی زبان ایرانی.....
148.....	آریا بهرام : چند مصدر ایرانی با معانی ایرانی آن
150.....	آریا بهرام : چند معانی ایرانی بامصادر ایرانی آن

- 152..... **آریا بهرام :** مصادر دو گانه ایرانی.....
- 157..... **آریا بهرام :** چند مصدر ساده ایرانی با حالت فاعلی و مفعولی و اسم مصدر
- 159..... **آریا بهرام :** چند مصدر متعدی با حالت فاعلی و مفعولی و اسم مصدر.....
- 162..... **آریا بهرام :** چهل مصدر روزانه ایرانی
- آریا بهرام :** چند مصدر ایرانی با اسم فاعلی و مفعولی و اسم مصدر و مصدر مرکب
- فارس عربی آنها... 163**
- آریا بهرام :** چند مصدر مرکب فارس عربی با مصادر ایرانی با اسم فاعلی و مفعولی و اسم مصدر آنها 165
- آریا بهرام :** نمونه ای از لغتنامه علوم با الفبا و واژه های ایرانی - فارس عربی 167
- آریا بهرام :** نمونه ای از لغتنامه علوم فارس عربی- با الفبا و واژه های ایرانی 169
- آریا بهرام :** نمونه ای از لغتنامه گروه های دستوری فارس - عربی به ایرانی..... 171
- آریا بهرام :** نمونه ای از لغتنامه گروه های دستوری ایرانی به فارس - عربی..... 173
- آریا بهرام :** نمونه ای از لغت نامه کتاب فارس - عربی به ایرانی..... 174
- آریا بهرام :** نمونه ای از لغت نامه کتاب ایرانی به فارس - عربی..... 175
- آریا بهرام :** نمونه ای از خوشنویسی ایرانی..... 178
- آریا بهرام :** برنامه ایرانی سازی زبان و خط ایران..... 182
- آریا بهرام :** نامهای اصیل ایرانی..... 186
- آریا بهرام :** 400 نام ایرانی برای پسرها و دخترها 216
- آریا بهرام :** معنی نماز و دعا به خط و زبان ایرانی..... 233
- آریا بهرام :** نمونه ای از لغت نامه فارس - عربی به ایرانی 237
- آریا بهرام :** نمونه ای از لغت نامه ایرانی به فارس - عربی..... 288
- آریا بهرام :** آثار باستانی ایران در خارج چه می کند ؟..... 343
- آریا بهرام :** آیا آزاد اندیشی واقعی در جمهوری اسلامی ایران ممکن است ؟؟..... 344
- آریا بهرام :** ایران به خود تحریمی فرهنگ خارجی احتیاج دارد..... 348
- بهرام نیا :** اگر دانش آموزان از خانه خود الگو نگیرند، از همسایه می گیرند..... 361
- صدیقه توانا :** باید ها و نبایدهای فراگیری زبان بیگانه..... 371
- پیشگویی های قرآن و اعجاز آن..... 382**
- حمید رضا بهلولی :** روز ولنتاین..... 385
- علی اکبر کلانتری :** حجاب ؛ حریم خصوصی یا عمومی؟ 387
- حداد عادل :** زبان فارسی در خطر است..... 394
- سینا علی محمدی :** صدهزار ضرب المثل فارسی در آستانه فراموشی 395
- حسن انوری :** علاقه آذری ها به زبان فارسی 397
- مهرداد فرهمند و شادان حنیف :** عید نوروز در مناطق جدا شده از ایران 400
- آریا بهرام :** نگاهی به جامعه و جامعه اروپا..... 415
- آریا بهرام :** قرائت قرآن به زبان فارسی و نفی زبان عربی..... 419
- علی مظاهری :** لکه ابرهای لاتین در آسمان زبان فارسی 423
- گیرت هافستد :** مشخصه های فرهنگ ملی 424
- مهدخت معین :** ناگفته هایی درباره دکتر محمد معین 434

- 438.....**محمدرضا جلیلی** : پیوند هویت تاریخی با آموزه های دینی.....
- 440.....**آریا بهرام** : علوم انسانی بومی ایرانی اسلامی؟.....
- 447.....**ایرج محمدی** : دغدغه‌ها و آرزوهای مردی که عروسک را به مدرسه برد.....
- 450.....**ضیاءالدین خالقی** : عاشقانه‌های آبکی و باندبازی
صادق هدایت.....
- 452.....
- 466.....**تاریخ قهوه در ایران**.....
- 468.....**محمد مهدی انصاری** : اولویت يك نظام اسلامي چیست؟.....
- 471.....**کوروش زعیم** : نامه ای به شرکت برادران وارنر درباره فیلم 300 !.....
- 473.....**آیین خانه تکانی در شمال و جنوب تهران**.....
- 476.....**سینا سعدی** : عید نوروز.....
- 482.....**مسعود بهنود** : خاطرات نوروز.....
- 484.....**پیرایه یغمایی** : چرا عدد سیزده؟.....
- 489.....**نامه الهام چرخنده به معصومه علی نژاد**.....
- 491.....**وضعیت «باقلوا» از «نان لواش» وخیم‌تر است**.....
- 495.....**چهارشنبه سوری در تهران**.....
- 499.....**مهرداد فرهمند از باکو**: چهارشنبه سوری
پیرایه یغمایی: فلسفه‌ی آیین‌های نوروزی.....
- 501.....
- 505.....**مسافرت نوروزی و مشکلات آن**.....
- 508.....**امیرحسین خنجی** : نوروز در سنت ایرانیان و در نظام طبیعت.....

توجه : نوشته های من خود را با خطی سیاه تر و کلفت‌تر از نوشته های دیگران جدا می کند. **پنجگانه** (پنج کتاب مکتب نیاکان) را تا آنجا که ممکن بوده است به زبان ساده و محاوره ای نوشتم و از زبان " دانشگاهی" پرهیز کردم تا برای قسمت عظیمی از مردم ایران آسان قابل فهم باشند زیرا که کتابهای سیاسی و فرهنگی و علمی اجتماعی از لغات علمی با معنای سنگین و در بعضی جاها از انگلیسی است که مشکل ایجاد میکند. اگر در جایی اشتباهی لغتی پیدا کردید ببخشید زیرا نوشتن و تنظیم کردن کار آسانی نبود.

پرچم مکتب نیاکان و سازمان پاینده ایران



پندار نیک
گفتار نیک
کردار نیک
نگهبانی از وی
نگهبانی از آب
نگهبانی زمین
نگهبانی از آتش
پرهیز از لاشه خوری
پرهیز از خوی آورها

ایران گرایی زبان و خط

قبل از نوشتن پیشنهاد ها میخوام نظر شما را به رابطه فرهنگ ایرانی اسلامی جلب کنم .
اسلام در ایران یک حقیقت است. گروهی از ایرانیها این حقیقت را دوست نمیدارند و آنرا مغایر با فرهنگ ملی و ایرانی خود میدانند و آن را قبول نمی کنند. دلایل دیگری نیز وجود دارد؛ آنها میتوانند دلایل اقتصادی و اعتقادی و مذهبی باشد ولیکن بایستی قبول کرد که دین اسلام دین اکثریت مردم ایران است؛ حال گروهی فعال و گروهی کمتر و گروهی غیرفعال هستند ولی روح معنوی و خدایی ایران اسلام است و این روح قرنها در تن فرهنگ ایران زندگی می کند؛ یک تن بدون روح و یک روح بدون تن در جهانی که ما در آن زندگی می کنیم حساب نمی شود. این روح معنوی در کیش زرتشتی بود

میخوام قبل از هر چیز به یک نکته توجه کنید :
دراین پیشنهادات خدشه ای به آداب و رسوم و نقش اسلام در ایران وارد نمیشود و هدف نیز این نیست.
در اینجا صحبت از اضافه کردن آداب و رسوم فرهنگ ایرانی قبل از اسلام در زندگی روزمره ما ایرانیها و غنی تر کردن فرهنگ ماست تا :

1. مرزهای خصومت را بین این و آن ایرانی برداریم تا نگذاریم شکافی در جامعه باز شود که بهره بران آن تنها بیگانگان میباشند، این را تاریخ ما به ما ثابت میکند.
2. فرهنگی خود را غنی تر کرده و مقاومت خود را با برخوردها و هجومهای فرهنگی قویتر کنیم.

فرهنگ ایرانی و اسلامی مکمل یکدیگرند و راهی جز همزیستی باهم ندارند؛ آنهایی که گروه دیگر را ندیده میگیرند یا نمی خواهند هویت گروه دیگر را بپذیرند به ایران خدمتی نمی کنند.

تاریخ ایران شاهدست که روح ایران و ملت پرستی به همراه معنویت اسلامی همیشه برگهای زرینی در تمامی بخشهای فرهنگی و اقتصادی واجتماعی در ایران ورق زده است.

عشق به ایران و اسلام دو پای ثبات ایران است؛ یکی بدون دیگری باعث سقوط ایران میشود و تاریخ شاهد گفته من است.

یکی از دلایل سقوط دولت عظیم ساسانی در برابر اعراب نفوذ افزون رهبران مذهبی زرتشتی در سیاست کشور و سوء استفاده از مقام خودشان بود که مردم از این ناعادتی به ستوه آمده بودند و دل خود و کشور خود را بر روی دین جدید گشودند.

من میخوام پلهای تفاهم اجتماعی بسازم، پلی قوی ، ولی برای اینکار بایس نخست پلها و اندیشه های پوسیده را خراب کرد.

از تغییرات اجتماعی که بر اساس فرهنگ خودمان میباشد نترسیم زیرا که ترس عامل بازدار انسانها در اجرای اراده آنها میباشد.
من میخواهم آینده را روبروی جامعه ایرانی نگه دارم تا خود قضاوت کند از این چهره خوشش می آید یا نه.
این وظیفه هر جامعه شناس میباشد.

یکی از دلایل سقوط رژیم پهلوی نیز دور شدن از هویت مذهبی ایران و خالی شدن از معنویت و نسخه برداری از سیستمهای اروپایی و سکولار بود که مردم را از این رژیم روگردان کرد.
بایستی یک توازن میان فرهنگ ایرانی و اسلامی موجود باشد تا ایران در هر بخش اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی پیشرفت کند و همه مردم خود را در این پیشرفت سهیم بدانند.

اسلام دیدی جهانی دارد ولیکن دید ملی گرایان دیدی جهانی نیست و دید آنها به ایران است.
بالا دست بودن دید اسلامی بر دید ایرانی و از بین بردن بالانس فرهنگی باعث خواهد شد که کم کم گروههای زیادی به خصوص جوانان خود را از جامعه جدا ببینند و به گروهی تبدیل شوند که سکوت میکنند و در جامعه غیر فعال میشوند و یا اینکه با سیستم دشمن فتنه میکنند و دوستان خود را در خارج از ایران پیدا میکنند و یا اینکه از ایران مهاجرت خواهند کرد و سرمایه های مالی و علمی را با خود از ایران خارج میکنند و اینها هیچ کدام درست و به سود کشور نیست.

متأسفانه بایستی گفت که پس از انقلاب ایران و در گرما و تب و تاب انقلاب و تعصب و نفرت از رژیم پهلوی و سیستم شاهنشاهی یک قانون اساسی نوشته شد که در این قانون اساسی بسیار برعرب گرایی (نه اسلام گرایی) و کمتر بر ایران گرایی توجه شد و این توازن فرهنگی از بین رفت و این توازن بایستی در قانون اساسی ایجاد شود تا همه ایرانیها خود را در زندگی اجتماعی فرهنگی در ایران با دلی خندان سهیم بدانند زیرا در غیر این صورت هر روز جامعه بیشتر به دو جامعه ایران دوستان و اسلام دوستان تقسیم خواهد شد که هر دو صدمه و ضربه خواهند خورد.

نبایستی تجربه تلخ مصدق را فراموش کنیم که دشمنان ما از دوری و نفرت میان مذہبیون و ملیون به بهترین نحو به سود خود بهره بردند.

جلیل عرفان منش در مقاله خود "بحران هویت در ایران" میگوید: "می توان به پیوند لبنانی های مسلمان با میراث قدیم «فنیقی ها»، مصری های مسلمان با عهد «فراعنه» و تونسلی ها با میراث «کارتاژی ها» و عراقی ها با میراث کهن «بابلی ها» اشاره کرد و به قول حمید عنایت؛ این ملت ها و سوسه های شکوه تمدن باستان را تحت الشعاع فرهنگ و زبان خود قرار دادند و همزیستی بین ناسیونالیسم عرب و اسلام را ممکن کردند،

برعکس ناسیونالیست‌های ایرانی به تعارض میان میراث ایران عهد باستان و اسلام روی آوردند".

او فراموش میکند عده‌ای متعصب دینی از این کار و این پیوند مقدس جلوگیری میکنند. اشتباهی که به هنگام نوشتن قانون اساسی بوجود آمد قرار دادن فرهنگ ایرانی در یک کفه ترازو و در کفه دیگر برابر دانستن آن با شاه پرستی و سیاست رژیم شاهنشاهی بود در حالیکه میهن پرستی و علاقه به فرهنگ و آداب و رسوم باستانی ایران ربطی با سیستم شاهنشاهی ندارد و درست در این نکته هست که طرفداران رژیم سلطنتی عدم همکاری اسلام‌گرایان را برای ایران گرایی و ورود بیشتر هویت ایرانی در جامعه ایرانی را دلیل این میدانند که رژیم جمهوری اسلامی رژیمی بیگانه با هویت ایرانی و اصولاً ایران ستیز است و این را بهانه‌ای برای حیات سیاسی خود میکنند. گروه‌های مختلفی هستند که شکوه میکنند که به آداب و رسوم باستانی ایران احترام گذاشته نمی‌شود و در قانون اساسی نیز ذکری از آنها نیست و فرهنگ ایرانی در زیر پای اسلام‌گرایان له شده است و رژیم فقط عرب‌گرایی در سر دارد و به هویت ایرانی خیانت میشود و با این بهانه در صدد نیات دیگری هستند.

بیاد می‌آوریم (تاریخ می‌گوید) زمانی که میخواستند در زیر خط‌های قرآن فارسی بنویسند تا مردم بفهمند چه میخوانند چه غوغایی شد؟ عده‌ای متعصب افراطی میخواستند از این کار جلوگیری کنند (قرآن دیگر از بین میرود! قرآن معنی خود را از دست میدهد و...) خوب این کار شد و چه شد؟ آیا قرآن از بین رفت یا نتیجه‌ای بدتر نصیب مردم ایران شد؟ آیا کسی از آن مخالفان نامی می‌برد؟ همین مطلب و افراطی‌گری و عرب‌گرایی را امروز در مورد زبان ناقص و بد فارس عربی کنونی در کشورمان می‌بینیم.

در آینده مردم برای این مخالفت‌ها و مخالفان احترامی قایل نخواهند شد. این عرب‌گرایی از آن روز اول با نامگذاری نام‌های عربی شروع میشود (با اینکه ما صدها نام زیبای ایرانی داریم ولی آیا این کار منفعتی دارد؟ آیا این کار مسلمانی می‌آورد؟ آیا مسلمان بودن بایس با ترک هویت ملی همراه باشد؟ جواب منفی است حتی مشکلاتی را هم به همراه می‌آورد مثالی بزنم. در برخی از کشورهای غیراسلامی و عربی بعضی از کسانی که مسلمان میشوند نام ملی خود را تغییر میدهند و نامی عربی برای خود انتخاب می‌کنند. مردم به این افراد بگونه‌ای افراطی می‌نگرند (و حق هم دارند چرا که مسلمان بودن با تغییر نامی که سالها هویت او بوده است ربطی ندارد) و آنها را دیگر از خود نمی‌دانند و طرد می‌کنند و با نگاه بیگانه و ستون پنجم‌شوری دیگر به آنها می‌نگرند. این افراد و فرزندان آنها نیز سختهایی در زندگی خواهند داشت آیا اینکار درست است؟

گروهی در ایران به دنبال جامعه‌ای لانیسیست و سکولار میدوند.

ایگونه جامعه در ایران شدنی نیست و اگر هم بشود پایدار نخواهد بود. جامعه سکولار در ایران یک تنوری همانند تنوری کمونیسم است که بر ورق زیباست ولی در عمل انجام نشدنی است. ملت ایران زمین همیشه با خدا و پیامبر و دستوراتی الهی زندگی کرده و میکند و خواهد کرد. ما هیچ گاه در ایران شاهد یک جامعه بی خدا نبودیم؛ زمانی زرتشت بود و زمانی مزدک و زمانی مانی و زمانی موسی و زمانی عیسی و در آخر نیز پیامبر اسلام حضرت محمد (ص).

در زمان پهلوی هم با تمام تلاشی که این رژیم کرد اکثریت مردم سکولار نشدند و پس از انقلاب هم به یک جمهوری رای دادند که نام اسلام را با خود داشت. نه پدر شاه و نه آتاترک نیز نتوانستند این کار کنند.

مردم ایران به جمهوری اسلامی ایران رای دادند تا ماه رمضان و ایام تاسوعا و عاشورا و عید فطر و قربان و جشنهای تولد و ایام سوگواری امامانشان در زندگی روزمره آنها نقشی بازی کنند و فراموش نشوند ولیکن مردم ایران به جمهوری اسلامی رای ندادند تا مراسم نوروز و جشن مهرگان و سده و یلدا و چهارشنبه سوری و دیگر آداب و رسوم ها از زندگی روزمره آنها حذف شود و در اینجا بایستی این توازن برقرار شود و بهترین راه نیز نوشتن و تاکید بر آنها در قانون اساسی است تا از دست اندازی بیگانگان به فرهنگ ما نیز جلوگیری شود.

در اروپا نیز مردم را از خدا و مذهب جدا کردند البته دلیل اینکار افراطی بودن مذهبیبون کلیسا و خودسری آنها بود و در واقع یک واکنش منفی به یک کنش منفی بود. از مردم معنویت را گرفتند و به قول معروف جامعه ای سکولار براه انداختند و فراموش کردند که انسان نه تنها به خوراک مادی بلکه به خوراک روحی نیز احتیاج دارد و حال این مردم برای پیدا کردن معنویت به راه های کج و به افرادی حقه باز و شارلاطان و فرقه ها و مذاهب؟! دروغین روی می آورند که جز بد بختی بیشتر چیزی برای آنها به ارمغان نمی آورد.

رابطه انسان و خدا رابطه ای دو سویه است مانند جاده ای دو طرفه؛ اگر انسان خدا را رها کرد خدا نیز انسان را رها خواهد کرد و به حال خود خواهد گذاشت. ایده یک جامعه بدون اینکه خدا نقش مهمی در آن بازی کند در ایران یک خیال باطل است.

دو علامت از خصوصیات منفی این سکولاریسم گرایش شدید به لذات مادی و رفاه سریع و دیگری بوجود آمدن جامعه ای خودخواه میشود که حتی برای منافع شخصی به فرزندان خود رحم نمی کنند و این واقعیت است.

در این پیشنهادها مطالبی ذکر خواهد شد که نه از روی تعصب و بغض و کینه بلکه از روی محبت برای ایران و از دید یک جامعه شناس برای هموطنان خود نوشته میشود.

ممکن است چندین مطلب به گروهی که بیشتر تمایلات مذهبی داشته باشند خوش نیاید ولیکن اینجا مسئله خوش آمدن من و کس دیگری نیست بلکه آماده کردن جامعه فرهنگی ایران برای جهش فرهنگی بزرگ و ملی در سطحی جهانی میباشد.

ما انقلاب بزرگ سیاسی و اجتماعی ایران را به رهبری آیت الله العظمی خمینی کردیم تا ایران دگرگون شود و بر پای خود بایستد، در حال حاضر انقلابی اقتصادی در جریان است و بایستی از این فرصت نیز استفاده کرده و پس از 42 سال به پالایش قانون اساسی و تغییراتی فرهنگی در قانون اساسی بنماییم.

مبارزه با ایران و فرهنگ باستانی و هویت قدیمی او نبردی از پیش باخته است. ملت ایران در تاریخ نشان داد که حتی عربها و ترکها و مغولها را نیز در فرهنگ خود حل کرد و این کار را ادامه خواهد داد.

از مبارزه فرسایشی تنها برای بر کرسی نشاندن عقاید خود دست برداریم و به عقاید همدیگر احترام بگذاریم تا ایرانی دستش را برای کمک به سوی بیگانه دراز نکند.

میان افکار خود پل بسازیم؛ نه اینکه پلهای سالم که هنوز هستند خراب کنیم.

همه بایستی بپذیریم که چه ایرانی مذهبی یا غیر مذهبی همه در کشتی ایران نشسته ایم و به سوی خشکی پارو میزنیم و اگر این کشتی غرق شد همه مرده ایم. اگر گروهی ناراضی در این کشتی از پارو زدن دست بکشد این کشتی بسیار دیرتر به مقصد میرسد و اگر گروهی به چنان ناامیدی برسد که کشتی را به دلایل تعصبات مذهبی یا ناسیونالیستی خراب کند همه با هم غرق میشویم و از میان میرویم. در این زمان تعصبات مذهبی و غیر مذهبی برای هیچ کس جز دشمنان ما ارزشی ندارد.

ایراندوست ها بر این عقیده اند که ایران مهم است و بدون ایران جمهوری اسلامی ایران نیز وجود نخواهد داشت و بایستی به ایران و فرهنگ ایران قبل از اسلام توجه کرد. آنها بر این عقیده اند که نخست بایستی خود را قوی کرد تا ایران یک مدل شود زیرا که یک ایران قوی برای خود و منطقه مهم است.

اسلام دوست ها بر این عقیده اند که اسلام مهم است زیرا به جز چند کشور خائن عربی، پشتیبانی اکثر کشورهای اسلامی جهان تضمین خوبی برای استقلال و مقابله با دشمن و پیشرفت و مقابله با زورگویی است.

حقیقت این است که نه ایران برای بقای خود به اسلام احتیاج دارد (قبل از اسلام هم ایران یک امپراطوری بود) نه اسلام برای بقای خود به ایران احتیاج دارد (نگاهی کنیم

به نقشه کشورهای مسلمان). من بر این عقیده ام که فقط توازن میان این دو ایده برای ایران خوبست، در اینجا بایستی توازن ایجاد کرد که نه احساسات ملی و نه احساسات مذهبی فردی لطمه بخورند.

بایستی گفت در حال حاضر توازن وجود ندارد و کفه این ترازوی فرهنگی بیشتر به سوی فرهنگ اسلامی میبافتد و این عدم توازن روز به روز تشنج و دشمنی و التهاب و نارضایتی بیشتر در جامعه برطرف میکند و بایستی برطرف شود.

ما شاهد فتنه و آشوبی در سال 88 بودیم .

این آشوب قله کوه آتشفشانی نارضایتی مردم بود که منفجر شد و عده ای از نارضایتی ایران دوست ها سوء استفاده کرده و همین ایران دوست ها پس از مشهود شدن عوامل خارجی در این میدان و زیان آن برای ایران کناره گرفتند ولیکن این مشکل حل نشده است و نارضایتی مردم وجود دارد و چه بسا با یک سازماندهی منظم و عدم سوءاستفاده و یک رهبری درست و صادقانه نارضایتی ها بار دیگر خود را نشان دهند و این نارضایتی ها مانند 88 پایان نگیرد و دوباره وضعی پیش آید که مطلوب برای کشور نباشد و بایستی از آن جلوگیری کرد.

بخوانید:

تاریخ انتشار : 1390/01/28 -

(1731464)

کد خبر: 30343282

16:34



به گزارش ایرنا؛ فرمانده کل قوا خاطرنشان کردند: در هر عرصه ای که توانایی های فکری و عملی، خالصانه به میدان آورده شوند، کمک و لطف الهی شامل حال خواهد شد و زمینه موفقیت های روزافزون بوجود خواهد آمد

رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از فرماندهان ارتش :
 همه ظرفیت ها و توانایی های فکری و عملی باید به میدان آورده شود
 تهران - حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی امروز در دیدار جمعی از
 فرماندهان ارتش با گرامیداشت 29 فروردین، روز ارتش جمهوری اسلامی ایران، و
 قدردانی از تلاشهای بسیار خوب ارتش تأکید کردند: باید با استفاده از فرصتی که خداوند
 متعال برای خدمت در نظام جمهوری اسلامی فراهم کرده، همه ظرفیت ها و توانایی های
 فکری و عملی به میدان آورده شود.

اگر گروهی از مذهبپون متعصب فکر میکنند که همه چیز با نارضایتی های 88 پایان
 یافت اشتباه بزرگی میکنند و مردم ایران را نمیشناسند.
 این نارضایتی خود را بگونه های مختلف نمایان میکند و بدترین آن بی تفاوتی به امور
 کشور و کناره گیری از انتخابات و پشتیبانی نکردن از رژیم و پشت او را خالی کردن
 خواهد بود و این دقیقاً آرزوی دشمنان ایران است و بایستی کاری کرد که این آرزوها را
 با خود به گور ببرند.

مثل زیبای اطریشی می گوید : "وقتی دو نفر دعوا میکنند نفر سوم می خندد"

کاری نکنیم که سخت گیریهای گروهی متعصب مذهبی با عرب پرستی و خیانت به ایران
 در یک کفه ترازو قرار گیرند و ماه پس از ماه و سال پس از سال شاهد دوری جوانان خود
 از خودمان باشیم.

نشانه های شروع این حرکت را میبینیم، بی تفاوتی جوانان به آنچه در خانه و بر پدر و
 مادر میگذرد را شاهدیم. اینها یعنی مشکل هویت میان نسلی!!

هر سال که میگذرد جوانانی به صحنه می آیند که علاقه آنها بیشتر به مطالبی دیگر است
 تا آنچه متعصبین مذهبی می گویند. این جوانان در دنیای اینترنت و ساتلایت بدنیا آمده و
 بزرگ شده اند، این جوانان به کشورهای مختلف به دلایل مختلف سفر میکنند و در آنجا
 با احساسات ناسیونالیستی مردم این کشورها برخورد می کنند و پس از بازگشت خود
 نیز بدنبال پاسخ برای پرسشهای خود در باره هویت ایرانی میکنند و خود وضع ایران را
 قضاوت می کنند.

نبایستی بگذاریم این جوانان سرخورده شده و طعمه ای برای دشمنان ایران گردند.

فراموش نکنیم که امپراطوری ساسانی زمانی بر زمین زده شد که خود را در اوج قدرت
 منطقه ای می دید ولی این به اصطلاح "ابر قدرت منطقه" از دل مردم خبر نداشت و
 نارضایتی ها را کم اهمیت میدانست، نفوذ مذهبپن زرتشتی و سوء استفاده آنها از سیستم
 و رفیق بازی های آنها بیش از حد در جامعه بود.

در این شایط مردم با خالی کردن پشت رژیم بدون اعلام و با عدم همکاری و عدم مقابله گرم و سرد با دشمن مبارزه "سرد و نرم" را آغاز کردند.

اشتباهات گذشته را تکرار نکنیم.

انسان یک موجود چند بعدی است.

یک ایرانی به همانگونه از تاریخ و فرهنگ و آداب و رسوم ایران قبل از اسلام آگاهی دارد و به آنها افتخار میکند از دوران اسلامی نیز آگاه است.

یک ایرانی به همان اندازه که به نوروز و یلدا و مهرگان و سده و چهارشنبه سوری علاقه دارد به عاشورا و رمضان عید فطر و قربان و غدیرخم علاقه دارد. مگر میشود به یک ایرانی گفت این آداب و رسوم را نگه دار و باقی را فراموش کن و بدور بریز!!؟؟ آتا ترک هم نتوانست، پس به خود دروغ نگوییم و جامعه خود را همانگونه که هست ببینیم و مشکلات آن را حل کنیم نه آنگونه که ما میخواهیم جامعه را ببینیم.

بایس از راه سوم صحبت کرد یعنی راهی میان اسلام گرایی و ایران گرایی

اگر اسلام یک تن بود محمد سر آن ، علی و فاطمه دو دستها و حسن و حسین دویای آن میبودند.

اگر اسلام یک سر بود محمد و علی دو چشم آن ، خدیجه بینی ، فاطمه دهان و حسن و حسین گوشهای آن میبودند.

تعصب که برای ایران زهر و برای دشمن شهد است.

اینگونه تعصبات از هر سویی که بیایند با نگاهی به تاریخ ایران و دیدی جامعه شناسی در ایران جایی نمی دارند.

از سوی دیگر زمان لاپوشانی ها و در لفافه سخن گویی ها گذشته است و بایستی مستقیم بر روی مشکلات و نقص ها هر چند درد آور است انگشت گذاشت و آنها را بر روی میز گفتگو بریزیم تا بتوانیم سریع این مشکلها را حل کرد و جهشی مستقیم و عظیم فرهنگی داشته باشیم.

پس از دروغگویی به هم و تعصب بیجا که نفرت و جدایی می آورد دوری کنیم. من جامعه ایران را در مقابل شما در برابر آئینه میگذارم.

در اروپا و آمریکا نزدیک به شش میلیون ایرانی زندگی می کنند. این شش میلیون اکثریت یا سرمایه های معنوی (دانشمندان و متخصصین و پژوهشگران و...) یا سرمایه های مالی در اختیار دارند.

این شش میلیون تعصب و غرور بسیاری نسبت به میهن خود دارند و بر آن در خارج نیز پایداری میکنند و این امری عادی است.

در هیچ کجای دنیا در برخورد با یک خارجی پرسیده نمیشود که آیا مسلمان یا مسیحی یا یهودی است بلکه از او می پرسند از کدام کشور آمده است و چه ملیتی دارد و با پاسخ به این سوال جهت گیریهای مثبت و منفی آغاز میشود.

اگر ایرانی هستید و وضع کشورتان مثبت است میتوانید با سینه ای سپر شده بگویی من ایرانی هستم. آیا میتوانیم به همانگونه با سینه ای سپر شده از یک دین سخن گفت؟؟ آیا اصولاً کسی این پرسش را از ما میکند؟؟ میلیونها مسلمان با زبانهای مختلف، با خطهای مختلف، با آداب و رسوم مختلف وجود دارد ولی فقط یک ایران در جهان است.

اگر این شش میلیون ایرانی حس کنند که مسئولان کشور به فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی احترام می گذارند خود به خود در گسترش مالی و معنوی ایران سهم دار خواهند شد و مانند یک لابی قوی فعال میشوند. ما بایستی از این سرمایه های میلیونی بهره ببریم زیرا اگر این کار را نکنیم دشمنان ما بهره می گیرند؛ ولی این یک شرط دارد:

احترام به تاریخ و آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی و تضمین آن در قانون اساسی در هیچ جای دنیا چیزی را به کسی مجانی نمی دهند. این جاده ای دو طرفه است، اگر نخواهیم این جاده دو طرفه را بگشاییم زیرا می خواهیم بر تعصبات ویرانگر خود پافشاری کنیم، بایستی در جاده ای یک طرفه و تنها این راه را بپیماییم.

آیا این چیزی است که مردم ایران می خواهند؟ آیا این راه درست شکوفایی ایران است؟ من فکر نمی کنم که اینگونه باشد. بدترین کاری که ما در ایران کردیم تدریس اجباری زبان عربی بود ما روح جستجوی خدا و اسلام را از جوانان گرفتیم و نه مسلمان بلکه "مسلمان زاده" تحویل جامعه دادیم! غذایی معنوی در برابر آنها گذاشتیم و هر روز همان غذا را به آنها خوراندیم بدون اینکه حقیقتاً بدانند این غذا از کجا آمده است و ویتامینها و مواد معدنی و ویتامینهای این غذا چه هستند و چگونه پخته میشوند و غذاهای دیگر کدامند و چه مزه ای دارند و این غذاها از کجا آمده اند و ویتامینها و مواد معدنی و ویتامینهای این غذاها چه هستند و چگونه پخته میشوند؟

ماهی را به آنها دادیم ولی ماهیگیری را به آنها یاد ندادیم

به آنهایی که به تاریخ و فرهنگ قبل از اسلام ایران احترام نمی گذارند و آنرا ننگ میدانند میگویم که به جای خون ایرانی در رگهای آنها خون عرب و ترک جاری است زیرا یک ایرانی نمیتواند از فرهنگی که حتی بیگانگان ارزش مینهند و می ستایند ننگ داشته باشد.

به آنها میگویم پس در ایران چه کار میکنند؟ چرا تقاضای هویت از عربستان یا ترکیه را نمی کنند؟ مگر کسی آنها را مجبور در اقامت در کشوری میکند که از تاریخ و فرهنگ

باستانی آن بیزارند؟؟ چرا نمک میخورند و نمکدان می شکنند؟؟ آیا فکر میکنند مردم متوجه این خودفروشی فرهنگی نمیشوند؟؟

شما متعصبان اسلامی به چه افتخار می کنید؟ حتی رنگ سبز اسلام از ما ایرانیهاست!! و اگر قبول ندارید اقلأ به جای هیاو تحقیق تاریخی کنید اگر میتوانید!

بخوانید :

پوشش ایرانیان ، دست دوزیها و ظرافت پارچه های ایرانی از همان ابتدای ورود تازیان به خاک ایران آنان را سخت مجذوب و مفتون خود ساخته بود، نوشته اند در قادسیه چون دو لشکر به هم رسیدند و ایرانیان ترتیب الات و اسلحه عرب را مشاهده کردند بدیشان خندیدند و نیزه های ایشان را به دوک زنان تشبیه کردند، چون رسولان سعد پیش رستم رسیدند او را دیدند که بر تخت زرین نشسته ، تاج بر سروبالشها به زر بافته و تمامت لشکر او آراسته به سلاحهای نیکو و جامه های با تکلف و پیلان بر بارگاه داشته بود.

در این زمان رنگ سبز شعار ایرانیان بود، چادرهای رستم فرحزاد و سپاهیانش به رنگ سبز بود. سبز در نظر ایرانیان باستان و باورزرتشتیان رنگ خرمی و طراوت زندگی بود سفره های عروسان با پارچه های سبز دست دوزی و آراسته می شد و لباس نوعروسان نیز به رنگ سبز بود. هر گاه دختری زاده می شد از همان بدو تولد دوختن لباس عروسی او را دست می گرفتند تا هنگامیکه دختر به سن ازدواج رسید دوختن و تزئینات آن به پایان برسد. رنگهای بکار گرفته در زینت این لباسها غالباً " چهار رنگ بود: سفید و سیاه ، قرمز و زرد. سفید و سیاه نماد مرگ و زندگی و قرمز و زرد نماد شادی و غم ، نخهای مورد استفاده از جنس ابریشم بود که به زیبایی، ظرافت و استحکام لباس بسیار کمک می کرد.

رنگ سبز مانند هر پدیده نو در چشم عربها زیبا و دلنشین جلوه کرد و از آنجا که از آن رنگ به حیات و زندگی تعبیر می شد آنانی که خود را شیفتهء رسول اکرم می دانستند با انتخاب رنگ شال ، کلاه ، کمربند و لباس سبز خود ارادت و تعلقات خاص خود را نسبت به حضرت نشان می دادند. این تاثیر تا امروز نیز مشهود است.

در قانون اساسی به همه اصول اقتصادی و سیاسی و قضایی و اجتماعی توجه شده است ولی بخش فرهنگی و قوانینی برای حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بکلی فراموش شده است و این یکی از اشتباهات در زمان نوشتن قانون اساسی بود. این مسئله و مشکل بایستی سریعاً و بگونه ای جدی برطرف شود.

من یک خیال باف نیستم. من مانند دکتر لوتر کینگ نمی گویم "من یک رویا دارم" بلکه میگویم من یک حقیقت را میخوام .

من کسی نیستم جز یک ایرانی که هدفش بهبود وضع فرهنگی ایران و هشدار دادن است که به وضعی نرسیم که مانند زمان ساسانیان همه لطمه بخوریم ، مذهبی ها (زرتشتیان برای همیشه از صحنه ایران حذف شدند) و ملیون (سقوط ایران برای قرن‌ها و تسلط بیگانگان بر ناموس و عزت این کشور). این یک اخطارنامه است.
جاوید ایران ما

مجید بهرام بیگی Arya Bāhram

زبان و خط ایران

بایستی با تاسف بسیار گفت که هیچ بخشی بدتر و سخت تر از زبان و نوشتار فرهنگ ما پس از حمله اعراب لطمه ندید و هنوز که هنوز است ما خود را از این مشکل رها نکرده ایم و شکی در آن نیست که اگر ما خواهان جهشی بزرگ در سطح جهانی و نه منطقه ای و در جهان علم و فرهنگ هستیم بایستی تغییراتی اساسی در نوشتار و گفتار خود انجام دهیم؛ به معنای آنکه الفبایی منطقی تر برای زبان خود انتخاب و لغات بیگانه را از زبان خود جدا کنیم البته این کار آسانی نیست ولی نمیتوانیم از آن چشم پوشی کنیم.

الفبا بنیاد یک زبان می باشد (گفتار، نوشتار) مانند آجر برای دیوار، و دیوارها سازنده ساختمان ، ولی برای ساختن یک خانه احتیاج به یک نقشه و مهندس خوب ساختمان نیز می باشد. این مهندس و نقشه خوب ساختمان همان دستور زبان می باشد . حال تصور کنید که این آجرها ناقص باشند (دیوار درست و راست نمیشود) ، مهندس خوب ساختمان و نقشه خوب هم نمی داریم ؛ آیا این خانه ، خانه خوبی می باشد ؟ آیا کسی مایل به زندگی در این خانه می باشد ؟ متأسفانه این وضع کنونی زبان و خط فارس- عربی ماست. در خطوط زیر دلایل دیگری نیز ارائه می شود تا به واجب بودن تغییر الفبا و دستور زبان پی ببریم.

زمانی دراز می باشد که ایرانی ها قرن‌ها در آرزوی تولد دوباره زبان ایرانی (پارسی سره) می باشند هرچند گروهی سعی دارند از این تولد جلوگیری کنند این تولد به امید پروردگار بوقوع خواهد پیوست ؛ در اینجا زیباست که نظر شما را به نظریات صاحب نظران در این رشته جلب میکنم تا به این وضع اسفناک فعلی پی ببرید .

ایران شناسی

ایران شناسی مطالعه فرهنگ و تاریخ ایران زمین را گویند. البته نمی توان دقیقاً تعریفی از ایران شناسی ارائه کرد که جامع و مانع باشد اما می توان به تعاریفی دست یافت که بتوان حوزه مطالعات ایران شناسی را با آن تشریح کرد.
ایران شناسی شاخه ی منظمی از دانش است که به مطالعه دانش فرهنگی ایران از زمان باستان تا حال می پردازد. (شامل ایران شناسی کهن و ایران شناسی نو). این فرهنگ شامل

تاریخ، ادبیات، هنر و فرهنگ ایران کهن و ایران نو و به همراه فرهنگ توده‌ی آن می‌شود. علاوه بر این به مطالعه زبان‌های ایرانی نیز پرداخته می‌شود. ایران‌شناسی محدوده جغرافیایی کشورهای امروزی ایران، افغانستان ازبکستان و تاجیکستان را شامل می‌شود. از مشهورترین پژوهشگران در این زمینه می‌توان به شرق‌شناس آمریکایی ریچارد فرای، خانم مری بویس، ولادیمیر مینورسکی روسی و همچنین پژوهشگران ایرانی مانند احسان یارشاطر که پایه‌گذار و ناشر دانشنامه ایرانیکا و همچنین ذبیح‌الله صفا نویسنده کتب متعدد و ارجمندی در تاریخ ادبیات ایران اشاره کرد. دانشنامه ایرانیکا یکی از بزرگترین و جامع‌ترین طرح‌های ایران‌شناسی است که تاکنون نوشته شده است.

پس از حمله اعراب و نابود کردن و سوزاندن کتابخانه‌ها و با **1 تغییر الفبا** **2 هجوم و جایگزینی لغات بسیار با عربی و 3 وارد کردن دستور زبان عربی** در ایران دیگر نمیتوان از زبان پارسی سخن گفت، واژه بهتر زبان فارس- عربی میباشد

الفبای زبانه‌های خانواده‌های ایرانی

زبان‌های هندواروپایی فارسی (فارس عربی کنونی)، دراصل یکی از زبان‌های خانواده تاجیکستان افغانستان، ایران در شاخه زبان‌های ایرانی جنوب غربی است که در کشورهای به آن سخن می‌گویند. فارس عربی کنونی تنها زبان رسمی کشورهای ایران و ازبکستان و تاجیکستان و یکی از دو زبان رسمی افغانستان (در کنار زبان پشتو) است.

در ایران زبان فارس عربی کنونی، زبان بیش از ۴۰ میلیون تن، (بین ۵۸٪ تا ۷۹٪) و زبان نخست ۲۰ میلیون تن در افغانستان، ۵ میلیون تن در تاجیکستان، و حدود ۷ میلیون وجود میدارد. با توجه پاکستان و هند در ازبکستان است. زبان پارسی گویش‌ورانی نیز در به رسمی بودن زبان فارس عربی کنونی، در ایران، افغانستان و تاجیکستان و تسلط گویش و سایر زبان‌ها بدان به عنوان زبان دوم روی هم‌رفته می‌توان شمار فارس عربی، گویان جهان را حدود ۱۱۰ میلیون تن برآورد کرد.

گرچه فارس عربی اکنون زبان رسمی پاکستان نیست، پیش از استعمار انگلیس و در زمان امپراتوری مغول (به فرمان اکبر شاه)، زبان رسمی و فرهنگی شبه‌قاره هند بوده است. زبان رسمی کنونی پاکستان (اردو)، که «اسلامی‌شده»ی زبان هندی است، بسیار تحت تأثیر فارس عربی بوده است و واژه‌های پارسی بسیاری میدارد. به خاطر تأثیر بسیار زیاد زبان فارس عربی در پاکستان، بنیان‌گذاران این کشور تصمیم گرفتند که سرود ملی پاکستان به زبان فارسی باشد.

کشور حصین «زیبایی» شاد باد
پاک سرزمین شاد باد
!ارض پاکستان
تو نشان عزم عالی‌شان
مرکز یقین شاد باد
قوت اخوت عوام
اک (یک) سرزمین کا نظام

پائنده تابنده باد
شاد باد منزل مراد
رہبر ترقی و کمال
!جان استقبال
سایہ خدائی ذوالجلال
قوم، ملک، سلطنت
پرچم ستاره و هلال
ترجمان ماضی شان حال

جایگاه زبان فارس عربی

زبان فارس عربی با اینکه یکی از ارکان اصلی هویت ایرانی است و بعد از انقلاب مشروطه به عنوان زبان ملی ایران تبلیغ و شناخته شده است، ولی هویتی بسیار فراتر از فلات ایران میدارد به طور مثال قبل از استعمار هند توسط انگلیس، در زمان حکومت گورکانیان در هند، که ادامه دهنده امپراتوری تیموریان در هند بودند، فارس عربی زبان رسمی این امپراتوری وسیع بود. نقل می کنند که وقتی که شاه اسماعیل صفوی در ابتدای یکی از جنگهای خود قطعه شعری به زبان ترکی آذربایجانی برای پادشاه عثمانی فرستاد، پادشاه عثمانی شعری فارس عربی را در جواب او، برای شاه اسماعیل پس فرستاد

زبان فارس عربی جدا از اینکه زبان اصلی و یا زبان دوم مردم سرزمین ایران با قومیت های مختلف بوده است، نفوذ بسیاری در کشورهای مجاور خود همچون امپراتوریهای گورکانیان هند و عثمانی داشته است. آن هم در حالی که در کنار نفوذ زبان فارس عربی، نفوذ فرهنگ ایرانی هم در فرهنگ های دیگر دیده می شود و به طور مثال در امپراتوری گورکانیان در کنار دین اسلام، فرهنگ ایرانی جزو سرلوحه های فرهنگی شان بوده است. **(عرب گرایان بخوانند !!)**

این نفوذ فرهنگی تا به آن حد است که ریچارد نلسون فرای، استاد بازنشسته دانشگاه هاروارد معتقد است که «...عربها دیگر نقش ایران و زبان فارسی را در شکل گیری فرهنگ اسلامی درک نمی کنند. شاید آنان آرزو میدارند که گذشته را فراموش کنند، ولی با این کار آنها ریشه های معنوی، اخلاقی و فرهنگی خودشان را حذف می کنند...». **(اسلام گرایان بخوانند !!)**

در سال ۱۸۷۲ در نشست ادیبان و زبان شناسان اروپایی در برلین، زبان های یونانی، پارسی، لاتین و سانسکریت به عنوان زبان های کلاسیک جهان برگزیده شدند. بر پایه تعریف، زبانی کلاسیک به شمار می آید که اولاً باستانی باشد، ثانیاً ادبیات غنی داشته باشد و ثالثاً در آخرین هزاره عمر خود تغییرات اندکی کرده باشد. زبان پارسی از نظر شمار و تنوع ضرب المثل ها در میان سه زبان اول جهان است.

پیشینه زبان پارسی

زبان پارسی از شاخه هندواروپایی زیرشاخه هندوایرانی و زیرشاخه زبان های ایرانی است. پیشینه کهن زبان پارسی به ایرانی باستان باز می گردد



(در نقشه بالا مناطق پارس زبان با رنگ سرخ مشخص شده است)

اوستایی

سغدی

مادی

پارسی باستان

سکایی

این زبان‌ها کمابیش هم‌هنگام بوده‌اند و بر یکدیگر پیشینیگی نداشتند. در زمان هخامنشیان، پارسی باستان، زبان رسمی امپراتوری می‌شود. زبان فارسی، شامل سه زبان است: پارسی باستان، پارسی میانه (پهلوی)، و فارسی عربی (بعد از اسلام)، و چون مطلقاً فارسی گویند مراد زبان فارسی عربی اخیر است. ابن‌الدینم از عبداللّٰهبن مقفع حکایت کند که لغات فارسی شش است: فهلویه (پهلوی)، دری (دری)، پارسیه (زبان مردم پارس)، خوزیه (زبان مردم خوزستان)، و سریانیه. فهلویه منسوب است به فهله (پهله) نامی که بر مجموع شهرهای پنجگانه اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان دهند.

جایگاه زبان‌های ایرانی

شاخه زبانهای ایرانی غربی

(پهلوی اشکانی) / نو: پارتی - میانه: مادی باستان

شمال غرب: کردی/کردی کرمانجی/تالشی/مازندرانی/گیلکی/آذری/

زبانهای ایرانی مرکزی: سمنانی/زازا گورانی/سورانی/سیوندی بلوچی

زبانهای جنوب غربی

(پهلوی) نو: پارسی میانه - میانه: پارسی باستان

ناتی/کمزاری/بشاگردی/لارستانی/بختیاری/لری

شاخه زبانهای ایرانی شرقی

شمال شرق

سکایی/بلخی/خوارزمی/سغدی/

میانه: اوستایی/یغناایی/آسی/سرمتی/آلانی

جنوب شرق:

بلوچی/پشتو/سکایی/تخاری/یدغه/منجی/ارموری/پراچی/زبانهای پامیری

۱ بلوچی به خاطر مهاجرت گویشوران، از نظر جغرافیایی به جنوب شرق فلات ایران منتقل شده. ۲-شاخه جنوب غربی را شاخه فارسی‌تبار نیز می‌گویند. ۳-بیشتر زبان‌شناسان، اوستایی را در مرز شاخه‌های غربی و شرقی دسته‌بندی می‌کنند

زبان پارسی باستان

پارسی باستان زبان مادری و زبان میهن اصلی خانواده و دودمان هخامنشی بوده‌است. نخستین یافته‌های نوشتاری از این زبان، سنگ‌نبشته بیستون است که پیشینه آن به سده ششم پیش از میلاد برمی‌گردد. دبیره پارسی باستان، میخی بوده‌است که به نظر می‌رسد در زمان هخامنشی دبیره رایج در میان هیچ گروهی از مردم نبوده است و تنها دبیره‌ای ادبی برای نوشتن سنگ‌نبشته‌ها بوده‌است

در همین زمان لهجه‌های دیگر ایرانی باستان نیز وجود داشته که پا به پای چهار زبان مهم دوران باستان مراحل تکاملی را می‌پیموده‌است، مانند زبان‌های زبان بلخی، سغدی، پارتی و خوارزمی

پارسی باستان از آغاز تا فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی، تقریباً از سده بیستم تا حدود چهارم و سوم پیش از میلاد را دربرمی‌گیرد

از زبان‌های ایرانی باستان چهار گویش آن شناخته شده‌است: مادی، سکایی، اوستایی و پارسی باستان. از زبان مادی و سکایی که یکی در غرب ایران و منطقه فرمانروایی ماد و دیگری در شمال، از مرزهای چین تا دریای سیاه، از جمله بین اقوام پارت و ساکنان سغد، رایج بوده، تنها واژه‌ها و عبارت‌هایی در نوشته‌های دیگران برجای مانده‌است. اما از زبان‌های اوستایی و پارسی باستان مدارک بسیار در دست است. زرتشت کتاب خود را به زبان اوستایی نوشته‌است

زبان پارسی باستان از نظر دستوری پیچیده‌تر از نسل‌های بعدی پارسی بوده‌است

پارسی میانه

در رده‌بندی زبان‌شناسی، به زبانی که از سده سوم پیش از میلاد تا سده هفتم پس از میلاد در ایران زمین، کاربرد داشته‌است، پارسی میانه می‌گویند. زبان پهلوی به گویش مرکزی میانه که در دوران اشکانیان و ساسانیان رواج داشت، گفته می‌شود. پارت‌ها به زبان

پهلوی شمالی (پارتی) که جزئی تفاوت با پهلوی جنوبی میدارد، سخن می‌گفتند. پهلوی جنوبی در عهد ساسانیان رواج داشت. دستور زبان پهلوی ساده‌تر از پارسی باستان اما پیچیده‌تر از فارس عربی بوده‌است.

فارس عربی

زبان پارسی میانه پس از تحول و آمیختگی با لهجه‌ها، گویش‌ها و زبان عربی و وام واژه‌های بسیار از این زبان و گرفتن الفبا و خط آن، فارس عربی را به وجود آورده‌است. بنا بر این جای تعجب نیست که شباهت‌هایی چه از نظر واژگانی و چه از نظر دستوری میان این دو زبان وجود میدارد. در واقع تحولی که از پارسی باستان تا پارسی میانه اتفاق افتاده‌است عظیم‌تر از تحولی است که از پارسی میانه تا فارس عربی رخ داده‌است. در این میان، فردوسی با سرودن شاهنامه در سده چهارم تأثیر مهمی بر بازیافت بسیاری از واژه‌های گم‌شده زبان پارسی داشت و خود این تأثیر را در شاهنامه اعلام کرده‌است. اگر کوشش‌های خودجوش فردوسی نبود، هویت زبان فارس عربی امروز نیز بسیار بیش از این به خطر می‌افتاد. شعر جایگاه ویژه‌ای در زبان فارس عربی میدارد.

ادبیات



فرهنگ ایرانی ریشه در تاریخ میدارد. عوامل اصلی شکل گرفتن فرهنگ ایران را می‌توان در امپراتوری پارس‌ها (هخامنشیان)، دوران ساسانیان، سلطه اعراب، حملات مغول و دوران صفوی جستجو کرد. برای شناخت فرهنگ ایران بایس به کشورهای مستقلی که در پیرامون ایران می‌باشند نیز نگریم. افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، جمهوری آذربایجان و حتی ارمنستان و گرجستان و همچنین کردهای عراق و ترکیه و پاکستان همگی کم یا زیاد گوشه‌ای از فرهنگ ایران را به ارث برده‌اند. حتی سرود ملی پاکستان به زبان فارس عربی است.

ادبیات یا سخن‌گان به مجموعه سخن‌های انسانی که در قالب‌های گفتاری، نوشتاری و یا دیگر قالب‌ها مانند قالب الکترونیکی گرد آمده باشند گفته می‌شود. ملت‌ها و تیره‌ها همانگونه که دارای نهادها، مکتب‌های فلسفی یا دوران‌های تاریخی می‌باشند می‌توانند دارای ادبیات نیز باشند. در باور همگانی ادبیات یک تیره یا ملت برای نمونه مجموعه متنی است که آثار ماندگار و برجسته پیشینیان و هم‌روزگاران آن تیره و ملت را تشکیل می‌دهند. یکی از طبقه‌بندی‌های مشهور و پرکاربرد متن‌های ادبی، طبقه‌بندی

دوگانه‌ایست که بر اساس آن متن‌ها به دو گونه اصلی شعر و نثر تقسیم می‌شوند. این طبقه‌بندی سنت دیرینه‌ای در زبان فارسی و ادبیات جهان می‌دارد. سخنوران و فیلسوفان از دیرباز در پی پررنگ کردن خط ظریف میان این دو و ارایه تعریفی فراگیر و تمیزدهنده از شعر و نثر بوده‌اند.

ادبیات فارس عربی به ادبیاتی گفته می‌شود که به فارس عربی نوشته شده باشد. ادبیات فارس عربی تاریخی هزار و صد ساله می‌دارد. شعر و نثر فارس عربی، دو گونه اصلی در ادب فارس عربی می‌باشند. برخی کتابهای قدیمی در موضوعات غیر ادبی مانند تاریخ، مناجات و علوم گوناگون نیز دارای ارزش ادبی می‌باشند و با گذشت زمان در زمره آثار کلاسیک ادبیات فارس عربی قرار گرفته‌اند.

آوازه برخی شاعران و نویسندگان ایرانی از مرزهای ایران فراتر رفته است. شاعران و نویسندگانی نظیر فردوسی، سعدی، حافظ شیرازی، عمر خیام و نظامی شهرتی جهانی میدارند. در میان چهره‌های شناخته شده ادبیات معاصر فارس عربی در جهان می‌توان به صادق هدایت در داستان و احمد شاملو در شعر اشاره کرد.

شعر یکی از کهن ترین گونه‌های ادبی و شاخه‌ای از هنر می‌باشد. شعر یک گونه ادبی است که در آن از زیبایی‌های سطح و فرم زبان، بیان هنری احساسات و تکنیک‌های خاص بهره گرفته می‌شود. آثار ادبی را به دو دسته اصلی نثر و شعر تقسیم می‌کنند که معمولاً از جهت خوانش، زبان و تکنیک‌ها توسط مخاطب قابل بازشناسی می‌باشند. در زبان فارس عربی شعر به دو نوع اصلی طبقه بندی می‌شود: شعر کلاسیک (یا کهن) و شعر نو.



کتاب دو قرن سکوت اثر عبدالحسین زرین‌کوب اشاره‌ای است به جریانات دو قرن ابتدایی سلطه اعراب به ایران که شامل تاثیر و نفوذ اعراب بر ادبیات، زبان، فرهنگ و جامعه ایرانی می‌شود.

عبدالحسین زرین کوب می‌گوید :

استیلای عرب بدون غارت و انهدام و کشتار انجام نیافت. در برابر سیل هجوم تازیان، ... شهرها و قلعه‌های بسیاری ویران گشت. خاندانها و دودمانهای زیاد بر باد رفت. نعمتها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنائم و انفال نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و سبایا و اسرا خواندند. از پیشه‌وران و بزرگان که دین مسلمانی را نپذیرفتند باج و ساوگران بزور گرفتند و جزیه نام نهادند. همه این کارها را نیز عربان در

سایه شمشیر و تازیانه انجام می‌دادند. هرگز در برابر این کارها هیچکس آشکارا یارای اعتراض نداشت

حد و رجم و قتل و حرق، تنها جوابی بود که عرب خاصه در عهد امویان بهرگونه اعتراضی می‌داد. حکومت بنی امیه برای آزادگان و بزرگ زادگان ایران قابل تحمل نبود زیرا بنیاد آنرا بر کوچک شماری عجم و برتری عرب نهاده بودند. طبقات پایین‌تر نیز سختی می‌توانستند آن را تحمل نمایند. زیرا آنها نه از خلیفه و عمال او نواختی و آسایشی دیده بودند و نه تعصبات دینی دیرینه را فراموش کرده بودند. عبت نیست که هر جا شورشی و آشوبی بر ضد دستگاه بنی امیه رخ می‌داد، ایرانیها در آن دخالت داشتند.

خشونت و قساوت عرب نسبت به مغلوب شدگان بی‌اندازه بود. بنی امیه که عصبیت عربی را فراموش نکرده بودند حکومت خود را بر اصل «سیادت عرب» نهاده بودند. عرب با خودپسندی کودکانه‌ای که در هر فاتحی هست، مسلمانان دیگر را موالی یا بندگان خویش می‌خواندند. تحقیر و ناسازی که در این نام‌ناروا وجود داشت کافی بود که همواره ایرانیان را نسبت به عرب بدخواه و کینه‌توز نگهدارد اما قیود و حدود جابرانه‌یی که بر آنها تحمیل می‌شد، این کینه و نفرت را موجه‌تر می‌کرد.

بیداد و فشار دستگاه حکومت سخت مایه نگرانی و نارضایی مردم بود. مولی نمی‌توانست بهیچ کار آبرو مند بپردازد. حق نداشت سلاح بسازد و بر اسب بنشیند. اگر یک مولی نژاده ایرانی، دختری از بیابان‌نشینان بی‌نام و نشان عرب را بزن می‌کرد، یک سخن چین فتنه‌انگیز کافی بود که با تحریک و سعایت، طلاق و فراق را بر زن و تازیانه و زندان را بر مرد تحمیل نماید. حکومت و قضا نیز همه جا مخصوص عرب بود و هیچ مولی‌ای باینگونه مناصب و مقامات نمی‌رسید.

حجاج بن یوسف بر سعید بن جبیر که از یارساترین و آگاه‌ترین مسلمانان عصر خود بود منت می‌نهاد که او را با اینکه از موالی است، چندی به قضای کوفه گمارده‌است. نزد آنها اشتغال به مقامات و مناصب حکومت در خور موالی نبود؛ زیرا که با اصل سیادت فطری نژاد عرب منافات داشت. اما این ترتیب نمی‌توانست دوام داشته باشد. زیرا عرب برای کشورداری و جهانبانی ذوق و استعداد و تجربه کافی نداشت.

از ابوریحان بیرونی در کتاب اثرهای مانده از قرن‌های گذشته نقل شده‌است: وقتی قتیبه بن مسلم سردار حجاج، بار دوم بخوارزم رفت و آن را باز گشود هرکس را که خط خوارزمی می‌نوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشته آگاهی داشت از دم تیغ بی دریغ درگذاشت و موبدان و هیربدان قوم را یکسر هلاک نمود و کتابهایشان همه بسوزانید و تپاه کرد تا آنکه رفته رفته مردم می‌ماندند و از خط و کتابت بی‌پهره گشتند و اخبار آنها اکثر فراموش شد و از میان رفت.

به نقل از زرین کوب در کتاب دو قرن سکوت، با وجود چنین رویدادهایی، اعمال سیاست‌های ضد ایرانی اعراب را نمی‌توان انکار نمود. همچنین در کتاب الاغانی نوشته ابوالفرج اصفهانی به شکنجه فارسی‌گویان اشاراتی شده است

سرکوب زبان فارسی

پس از فتح ایران به دست اعراب، در دوران حکومت امویان اعراب زبان عربی را به عنوان زبان اصلی سرزمین‌های خود انتخاب و آن را به ساکنان سرزمین‌های زیر سلطه خود تحمیل کردند. در پی نارضایتی حجاج بن یوسف از ترویج زبان فارسی در دیوان‌ها، وی دستور جایگزین کردن زبان تمام کشور‌های تحت سلطه با عربی را حتی در صورت نیاز با توسل به زور صادر نمود

ادبیات ایران پیش از اسلام



ادبیات در ایران پیش از اسلام به سروده‌های اوستا در حدود ۱۰۰۰ قبل از میلاد باز می‌گردد. این سروده‌ها که بخشی از سنت شفاهی ایرانیان باستان بوده اند سینه به سینه منتقل شده و بعد ها بخشهای کتاب اوستا را در دوران ساسانی پدید آوردند. اوزان باستانی شعر در ایران ضربی و هجایی بودند و بنظر می‌رسد این شیوه در زبان فارسی باستان نیز مورد استفاده بوده است. در دوره اشکانیان ادبیات ایران تحت تاثیر نفوذ هلنیسم دچار دگرگونی شد. خنیاگران پارسی سرودهای محلی که تا پس از اسلام نام پهلوی نیز داشتند را قرائت می‌کردند و این نوع شعر با آلات موسیقی توأم می‌شده است. با نفوذ فرهنگ مانوی در ممالک ایران و هنرگرایی آنان نوعی ادبیات شعرگونه مانوی به زبان‌های پارسی، پارسی میانه و سغدی در ایران پدید آمد. در آثار بدست آمده از واحه تورفان در کشور چین آثار فارسی زیادی کشف شده که به این مقوله باز می‌گردند

در دوران ساسانی نگارش بهبود یافت و آثار فقهی و دینی و داستانی زیادی به نگارش درآمد که برخی مانند کارنامه اردشیر بابکان، درخت آسوریک، یادگار زریران، ماتیکان، یوشت فریان دارای جنبه‌های ادبی نیز بودند. با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی بسیاری از این متون از میان رفت و برخی نیز توسط زرتشتیان نجات یافته و عمدتاً به هندوستان منتقل گردید. که امروزه به ادبیات پهلوی شهرت دارند. خط مورد استفاده در دوران پیش از اسلام برای نگارش آثار ادبی خط پهلوی، خط مانوی و خط سغدی بوده است و برخی آثار هم به پازند نوشته شده و به دین دبیره بوده اند. گاهی بهرام گور شاه ساسانی را دارای قریحه شاعرانه توصیف کرده و ابیاتی را بدو منسوب ساخته اند مانند :

منم آن شیر دمان من آن ببر یله

این منم بهرام گور منم شیر شنبله

در آغاز دوران اسلامی نشانه هایی از علاقه مردم به شعر کهن در برخی متون ثبت شده است که ترانه کودکان بلخ و بصره نمونه هایی از آن است. بهرحال تحت تاثیر صنعت شعری عرب گونه ای جدید از ادبیات در ایران پدید آمد که بیشتر مبتنی بر شعر بود. این شعر قالبی گاهی در قالب بومی عرب و گاهی در قالب ابداعی ایرانی سروده می شد. در زمان بغتسا (۲۰۵ - ۲۵۹ ه. ق.) شاعری به نام حنظله بادغیسی (ف. ۲۲۰) ظهور کرد. در عهد بغتسا محمد بن وصیف و فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی به سرودن شعر پرداختند.

تاریخ ادبیات فارس عربی در دوران اسلامی

سامانی

در دوره سامانی شعر و نثر فارس عربی هر دو راه کمال سپرد. در شعر شهید بلخی، رودکی سمرقندی، ابو شکور بلخی، ابو الموید بلخی، منجیک ترمذی، دقیقی طوسی، کسائی مروزی، عماره مروزی. در نثر رساله در احکام فقه حنفی تصنیف ابوالقاسم بن محمد سمرقندی، شاهنامه ابو منصور، کتاب گرشاسب و عجائب البلدان هر دو تألیف ابو الموید بلخی، ترجمه تاریخ طبری توسط ابو علی بلعمی، ترجمه تفسیر طبری توسط گروهی از دانشمندان، حدود العالم (در جغرافیا)، رساله استخراج تألیف محمد بن ایوب جاسب طبری پرداخته شد.

آل بویه

در دوره آل بویه منطقی رازی و غضائری در شعر نامبردارند و در نثر دانشنامه رازی علائی و رگشناسی به قلم ابن سینا پرداخته شد و ابو عبید جوزانی بخش ریاضی دانشنامه را به رشته تحریر درآورد و قصه حی بن یقظان به فارس عربی ترجمه و شرح شد.

غزنویان

در دوره غزنوی فردوسی، عنصری بلخی، عسجدی، فرخی سیستانی و منوچهری شعر فارس عربی سبک خراسانی را به کمال رسانیدند و ابو نصر مشکان نویسنده مکتوبات درباری سبکی بدیع در نثر پدید آورد.

سلجوقیان و خوارزمشاهیان

در زمان سلجوقیان و خوارزمشاهیان شاعران بزرگ چون اسدی، ناصر خسرو، قطران تبریزی، مسعود سعد سلمان، عمر خیام، امیرمعزی، انوری، خاقانی، نظامی، ازرقی، ادیب صابر، رشید و طواط، ظهیر فاریابی، جمال الدین اصفهانی، مجیر بیلقانی، ابوالفرج رونی، سیدحسن غزنوی، عبدالواسع جبلی، سنایی، عطار، مختاری غزنوی، عمیق بخاری و جز آنان ظهور کردند.

در نثر نمایندگان مانند نظام الملک نویسنده سیاستنامه، امیر کی کاووس مولف قابوسنامه، محمد بن منور نویسنده اسرار التوحید، عطار نویسنده تذکرة الاولیاء، گردیزی مولف زین الاخبار، ابوالفضل بیهقی نویسنده تاریخ بیهقی، راوندی نویسنده راحة الصدور، غزالی مولف کیمیای سعادت، نصرالدین عبدالحمید مترجم کلبه و دمنه، نظامی عروضی مولف چهار مقاله، رشید و طواط نویسنده حدائق السحر، حمیدالدین بلخی نویسنده مقامات حمیدی، زین الدین اسماعیل مولف ذخیره خوارزمشاهی (در طب) ظهور کردند.

حمله مغول

شعر فارس عربی در دوره مغول بر روی هم متمایل به سادگی و روانی بود و اگر چه بعضی شاعران به پیروی از قدما یا به سبب تمایل به آرایه‌های ادبی و تکلف‌های شاعرانه به شعر مصنوع روی آوردند؛ این امر عمومیت نداشت و حتی همان شاعران مقلد و گاه متصنع، در مقابل اشعار دشواری که به منظور اظهار مهارت و استادی‌شان می‌سرودند، اشعار ساده بسیار داشتند که قصه دل و ندای ذوقشان بود. بیشتر مثنوی‌ها و همه غزل‌ها و غالب قصیده‌ها به زبان ساده روان و گاه نزدیک به زبان محاوره ساخته می‌شد. یکی از سبب‌های سستی برخی از بیت‌ها و یا به کار بردن ترکیب‌های نازل در پاره‌ای از شعرهای این دوره، همین نزدیکی به زبان محاوره است.

اما این که بیشتر شاعران، به خصوص غزل‌سرایان، در پایان این دوره به زبان ساده مخاطب متمایل شده بودند؛ به این علت بود که رابطه گروهی از آنان با آثار استادان بزرگ پیشین نقصان یافته و نیز دسته‌ای از آن شاعران ترکیزبانی بودند که فارس عربی را می‌آموختند و هنگام سخن‌گویی ناگزیر ساده‌گویی می‌کردند. همراه این سادگی، بیان یک خاصیت دیگر توجه به نکته‌سنجی و نکته‌یابی و نکته‌گویی است؛ یعنی گنجاندن نکته‌هایی باریک در شعرها همراه با خیال دقیق و نازک‌بینی تام که معمولاً از آن‌ها در شعر به مضمون تعبیر می‌شود.

چنین نازک‌خیالی‌ها و نکته‌پردازی‌ها در شعر فارس عربی، به ویژه شعر غنایی ما از قدیم وجود داشت؛ اما هر چه از قرن‌های پیشین به زمان‌های متأخر نزدیک شویم، قوت آن را محسوس‌تر و به همان نسبت سادگی الفاظ را برای سهولت بیان بیشتر می‌یابیم. در قرن‌های هفتم و هشتم، شاعرانی چون خواجه و سلمان و به خصوص حافظ توانسته‌اند، نکته‌های دقیق بسیار در الفاظ عالی منتخب بگنجانند و خواننده را گاه از قدرت شگفت‌انگیز خود به حیرت افکنند و همین توانایی سحرانه است که باعث شد جانشینان آنان و به ویژه شیفتگان حافظ، دنباله کارش را در نکته‌آفرینی بگیرند؛ غافل از آن که قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

لازمه پیروی از نکته‌آفرینی‌های حافظ احراز قدرت فکری و لفظی اوست؛ ولی شاعران عهد تیموری غافل از این اصل به گونه‌ای روزافزون به تکاپوی یافتن نکته‌های باریک افتادند و در گیرودار این تکاپو گاهی از رعایت جانب الفاظ باز ماندند و با این عمل مقدمات ایجاد سبکی را در ادبیات فارس عربی فراهم کردند که از آغاز قرن دهم، قوت آشکار یافت و در دوره صفویان به تدریج کار را به جایی کشانید که یکی از سرآمدان شیوه خیال‌پردازی میرزا جلال اسیر در اسارت مطلق مضامین افتاد و در شکنجه‌های این اسارت مطلق، گاه زبان مادری خود را در ترکیب الفاظ از یاد برد و از بیان عبارت‌های نامفهوم ابا نکرد.

سخن در این است که هر چه از آغاز این عهد، به پایان آن نزدیک‌تر شویم، مبالغه در مضمون‌یابی و مضمون‌سازی را بیشتر و به همان نسبت دقت در الفاظ و یک‌دست نگاه

داشتن آن و انتخاب را در آن کمتر می‌بینیم. بی‌شک گرد مضمون‌ها و نکته‌های تازه بدیع در شعر، خاصه در غزل، گردیدن بسیار شایسته و در خور است؛ بدان شرط که اولاً در این راه مبالغه نکنند و ثانیاً به خاطر معنی لفظ را مهمل نگذارند ولی بیان از این نکته خالی از فایده نیست که سخن‌گویان این عهد نکته‌پردازی و مضمون‌یابی را از وظایف شاعر می‌پنداشتند و شعر ساده‌بی‌نکته را ماندنی نمی‌دانستند.

در این دوره سعدی نویسنده بوستان، گلستان و غزلیات، مولوی صاحب مثنوی معنوی و غزلیات شمس، محمود شبستری صاحب مثنوی گلشن راز، کمال‌الدین اسماعیل، همایون تبریزی، اوحدی مراغه‌ای گوینده جام جم، امیر خسرو دهلوی، خواجوی کرمانی، ابن یمن، سلمان ساوجی، و حافظ شیرازی، در شعر پدید آمدند.

تیموریان

دوره تیموریان دنباله دوره مغول محسوب می‌شود. در عهد تیموری جامی شاعر ظهور کرد. در عهد مغول و تیموری نویسندگانی ارجمند برخاستند، مانند عطا ملک جوینی مولف تاریخ جهانگشا، منهاج سراج مولف طبقات ناصری، ابوالشرف ناصح گلپایگانی مترجم تاریخ یمینی، رشید الدین فضل‌الله مدون و جامع جامع التواریخ، شهاب الدین عبدالله نویسنده تاریخ وصاف، حمدالله مستوفی نویسنده تاریخ گزیده، حافظ ابرو مولف زبده التواریخ، نظامی شامی نویسنده ظفر نامه، میر خواند مولف روضه الصفاء (همه در تاریخ)، عوفی نویسنده لباب الالباب و جوامع الحکایات، دولت‌شاه مولف تذکره الشعراء، محمد بن قیس نویسنده المعجم (در ادب و انواع آن)، نصیر الدین طوسی نویسنده اخلاق ناصری و اساس الاقتباس، جلال الدین دوانی نویسنده اخلاق جلالی، حسین واعظ نویسنده اخلاق محسنی و انوار سهیلی در اخلاق و فنون و حکمت

صفویان

در دوره صفویان نثر نویسانی مانند خواند میر نویسنده حبیب السیر، ابن بزاز نویسنده صفوه الصفاء، حسن بیگ روملو مولف احسن التواریخ، اسکندر منشی مولف عالم آرای عباسی، احمد بن نصرالله نویسنده تاریخ الفی، محمد یوسف بن شیخ مولف منتخب التواریخ، ابوالفضل ابن مبارک مولف اکبر نامه (در تاریخ)، ظهور کردند و در شعر محتشم کاشی، عرفی، صائب، بابا فغانی، هاتفی، هلالی، اهلی، وحشی، کلیم، نامبردارند

افشاریان و زندیان

در دوره افشاریان و زندیان گویندگانی مثل هاتف و پسر او سحاب، مشتاق اصفهانی، عاشق اصفهانی، و آذر بیگدلی (لطفعلی بیگ شاملو) معروف شدند

قاجار

برخی شاعران و نویسندگان در دوره قاجار بازگشت به سبک قدیم (سبک خراسانی) کردند و شاعرانی مانند مجمر، صبا، وصال شیرازی، قآنی، فروغی بسطامی، سروش، محمود خان ملک الشعراء شبیانی و جز آنان نماینده این سبک‌اند. طاهره قره‌العین یکی از زنان شاعر این دوران است. در نثر رضاقلی هدایت مولف مجمع الفصحاء متمم روضه الصفا و ریاض العارفین، لسان‌الملک سپهر مولف ناسخ التواریخ، نویسندگان نامه

دانشوران، اعتماد السلطنه مولف مرآت البلدان و غیره شهرتی یافته‌اند
ادبیات مشروطه

در دوره مشروطیت تحولی در روش فکر شاعران و نویسندگان پیدا شد. ادیب‌الممالک فراهانی، ادیب پیشاوری، پروین اعتصامی، محمد تقی بهار، افسر، ایرج، شوریده، عارف، عشقی، وحید دستگردی، یاسمی، یغما، و گروهی از معاصران نمایندگان شعر این دوره هستند و بی‌بی خانم استرآبادی، علی اکبر دهخدا، جمال زاده، صادق هدایت، محمد قزوینی، عباس اقبال، زین العابدین مراغه‌ای، محمد مسعود، رشید یاسمی، عبدالحسین زرین کوب، صادق چوبک و گروهی از معاصران نماینده شعب مختلف نثر این دوره به شمار می‌روند

ادبیات نوین ایران

شعر نو

زمینه‌های فکری سرایش شعر نو، سالها پیش از نیما آغاز شده بود که برای پیگیری این نکته باید به شاعران و سرایندگان دوره مشروطه مراجعه کرد. ابوالقاسم لاهوتی، میرزا حبیب مترجم حاجی بابای اصفهانی و میرزاده عشقی از این زمره‌اند
 شعر نو جنبش شعری بود که با نظریات نیما پوشیچ آغاز شد. از جمله شاعران متعلق به این جنبش شعری می‌توان به احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، منوچهر آتشی، طاهره صفارزاده، و محمود مشرف تهرانی (م. آزاد) اشاره کرد
 وزن در شعرهای نیما و اخوان با نوع شعری که احمد شاملو سراینده آن بود تفاوت دارد. شعر نیمایی دارای وزن عروضی بوده و تنها هجاهای شعر تسلاوی خود را از دست داده‌اند و کوتاه یا بلند می‌شوند ولی در شعر سپید که احمد شاملو آن را پایه‌گذاری کرد از وزن خبری نیست و به جای آن از تصویر سازی واژگانی و موسیقی درونی استفاده می‌شود

ادبیات داستانی نوین ایران

فرهنگ‌نویسان ایرانی

علی اکبر دهخدا •

محمد معین •

امیر حسین آریان‌پور •

احمد شاملو •

شاعران زن ایرانی

پروین اعتصامی •

فروغ فرخزاد •

سیمین بهبهانی •

مریم السادات صائم کاشانی •

رابعه قزداري •

طاهره قره‌العین •

طنزپردازان

عبید زاکانی •

ایرج میرزا •

دهخدا •

هادی خرسندی •

کیومرث صابری فومنی •

سید ابراهیم نبوی •

نویسندگان و شاعران انقلاب اسلامی

مهرداد اوستا •

محمد علی معلم دامغانی •

قیصر امین پور •

سید علی اصغر صائم کاشانی •

منتقدان ادبی

نخستین کسانی که نقد ادبی به معنای مدرن آن را در ایران شناساندند روشنفکران دوران مشروطه نظیر فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم خان، طالبوف و زین العابدین مراغه‌ای بودند.

دهخدا •

بدیع الزمان فروزانفر •

محمد تقی بهار •

رضا براهنی •

جلال همایی •

سعید نفیسی •

نیما یوشیج •

محمد علی سپانلو •

مهدی یزدانی خرم •

پرویز ناتل خانلری •

صادق هدایت •

عبدالحسین زرین کوب •

محمد رضا شفیعی کدکنی •

شاهرخ مسکوب •

پرتو نوری علا •

ادبیات کودک و نوجوان

مهدی آذر یزدی •

نادر ابراهیمی •

حسین ابراهیمی الوند •

احمد رضا احمدی •

احمد اکبر پور •

محمدرضا بایرامی •

جعفر بدیعی •

صمد بهرنگی •

- احمد شاملو
- فرهاد حسن‌زاده
- داود غفارزادگان
- یحیی علوی فرد
- مصطفی رحماندوست
- ساویسا مهوار
- توران میرهادی
- محمود کیانوش
- محمد هادی محمدی
- هوشنگ مرادی کرمانی
- رضی هیرمندی
- عباس یمینی‌شریف

نگاهی به ادبیات ایران به ما نشان می‌دهد سرزمین ایران چه فراز و نشیب‌هایی را در تاریخ خود پشت سر گذاشته است

خوشبختانه عشق به ایران و فرهنگ آن ایران را از سرنوشت مللی که فقط نامی از آنها برده میشود حفظ کرد

ولیکن بایس گفت که ما بایس از این تحولات یاد گرفته و زبان و در نتیجه ادبیات آینده ایران را به روز کنیم

این فرهنگ لیاقت آن را دارد که فرهنگی جهانگیر شود ولیکن بایس نیازهای اساسی آن را برطرف کرد

این فقط امکان پذیرست هنگامی که ما تعصبها را کنار بگذاریم و سطح زبان و در نتیجه ادبیات خود را به سطح زبانهای بین المللی مانند انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی آوریم این کار از جایگزین کردن الفبای بد و ناقص زبان و خط فارس عربی کنونی شروع میشود و با پالایش دستور زبان و بهره جویی از واژه های ایرانی دنبال میشود

من این کار را در کتابهای خود کارنامه و راه نامه انجام داده و **زبان ایرانی** را به هم میهنان خود تقدیم کرده ام

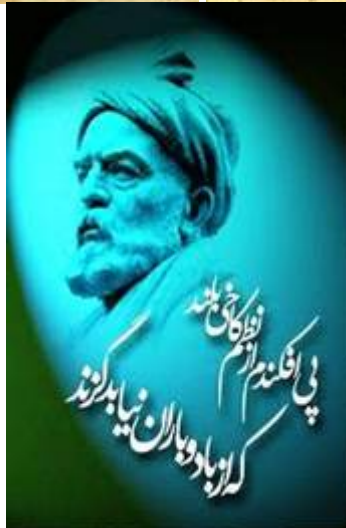
حتی احتیاج نیست که ما همه چیز را کنار گذاشته (زبان فارس-عربی کنونی) و خود را از گذشته خود قطع کنیم ؛ فارب ها (فارس عربها = کسانی که زبان مادری آنها زبان رسمی کشورست) میتوانند به زندگی خود با زبان فعلی خود مانند دیگر اقوام ایرانی مانند کردها و بلوچها ادامه بدهند و در آینده نیز لغت نامه های زبان ایرانی به فاربی و فاربی به ایرانی خواهیم داشت **ولیکن بایس زبان ایرانی زبان رسمی شود همانگونه که زبان انگلیسی برای هندیها زبان رسمی است**

آنهايي که به من انتقاد می کنند که این زبان پارسی است وریشه آن پارسی است و فارب معنایی ندارد و خود ساخته است می گویم

اگر واقعاً این زبان و خط ما پارسی است به یک دیپلمه بگوئید مقاله ای بدون کمک از لغت نامه فقط با لغات پارسی و دستور زبان فارسی بنویسد و یا کتاب تاریخ عباسیان را بخواند.

مطمئن باشید هم چنین کسی را پیدا نمی کنید . اگر واقعاً مردم چنین مشکلی داشته باشند که بسیاری از لغات روزمره فارسی را نشناسند پس صحبت از یک زبان ملی درست نیست بلکه یک زبان نیمه بیگانه است این کار این امکان را به ما میدهد که زبانی بین المللی ایجاد کنیم که ریشه آن از فرهنگ خود ماست.

بدیهی است که این زبان بایس دربخش فرهنگی قانون اساسی جدید ایران نوشته شود و دولت خود را موظف به گسترش آن کند (ترجمه کتاب بزرگان ایران و افغانستان و تاجیکستان و همسایگانی که زبانشان ریشه ایرانی دارند ، بوجود آوردن متدهای یادگیری این زبان به زبانهای بزرگ دنیا ، کمک به ایجاد روز نامه و مجلات به این خط و زبان ، رادیو و تلویزیون ، فرهنگستان زبان ایرانی برای جلوگیری از ورود واژه های بیگانه و ...) .





زبان خوزی

زبان قدیمی خوزستان را زبان خوزی گویند

برتولد اشپولر زبان رایج استان خوزستان را زبان خوزی دانسته، می‌نویسد: «بنا به اقرار صریح اهل آن عصر، نه به زبان عربی ارتباطی داشته‌است نه به زبان پارسی، حتی الفبای عربی برای تلفظ و تحریر آن کافی نبوده و خطا نیست که این لهجه ویژه از آخرین بقایای زبان عیلامی به حساب آوریم».

بنابر گفته مینورسکی و سوچک خوزی‌ها احتمالاً از نسل عیلامیان بوده‌اند. ولادیمیر مینورسکی و سوات سوچک زبان خوزی تا چند قرن بعد از فتح خوزستان توسط مسلمانان زبان محلی مردم خوزستان بوده‌است. سوچک گفته استخری (قرن دهم میلادی) در مورد مردم خوزستان در کتاب مسالک الممالک را به عنوان نمونه نقل می‌کند: بیشتر آنها می‌توانند فارسی و عربی صحبت کنند ولی آنها زبان خودشان را دارند (لسان خوزیان) که نه عبری است و نه سریانی و نه فارسی

ابن حوقل هم می‌گوید که با وجود زبان عربی و فارسی، خوزی به زبان دیگری سخن می‌گویند که نه سریانی است و نه عبری.

ژیلبر لازار به استناد روایتی که کتاب الفهرست از سخن ابن مقفع داشته، می‌گوید که ایرانیان در اواخر دوره ساسانی ۵ زبان داشتند:

پهلوی که زبان سرزمین فله است یعنی ماد قدیم یا جبال مسلمانان
دری زبان پایتخت (تیسفون یا مدائن)
پارسی زبان موبدان و علما
زبان خوزی که در خوزستان رایج است
سریانی که در سواد بدان تکلم می‌کردند

زبان شناسان اتفاق نظر که دو زبان خوزی و سریانی ایرانی نمی‌باشند؛ سریانی زبانی آرامی است که در آن ایام زبان رایج مردم بین‌النهرین بود و خوزی که احتمالاً بقایای زبان عیلامی قدیم بوده است. به گفته لازار منابع تاریخی قرون نخستین اسلامی، تصویر کلی از زبان‌های ایران به دست ما نمی‌دهند اما گردآوردن اطلاعاتی پراکنده از جغرافی‌نویسان و مورخان ممکن است. (در قرون نخستین اسلامی) زبان خوزی در خوزستان دوام آورد. گفته می‌شود که این زبان حتی با الفبای عربی قابل کتابت نبود.

ابن مقفع در مورد زبان خوزی آورده است :
خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با پیرامونیان خود سخن می‌گفتند]

ریچارد فرای می‌گوید که جغرافی‌دانان قرن ۱۰ میلادی که به زبان عربی می‌نوشتند، از وجود زبان خوزی در کوهستان زاگرس خبر دادند که ادامه زبان باستان عیلامی تفسیر شده است.

مهدی مرعشی می‌نویسند: نویسنده احسن التقاسیم گفته است که آن‌ها (خوزی زبان‌ها) کمی از زبان عربی و فارسی را مخلوط کرده‌اند برای مثال، آن‌ها می‌گویند: «این کتاب وصله کن»، «این کار قطعه کن» آن‌ها به خوبی عربی و فارسی را استفاده می‌کنند و پیچیدگی و کشیدگی در انتهای کلماتشان در سخن گفتشان وجود دارد.

به گفته مارتین هاوگ زبان خوزی احتمالاً زبان درجه دوم در حکاکای های سنگی توسط هخامنشیان است.

زبان آذری

آذری

آذری کهن

Ādārī آذری

۱۱۰۰-۱۹۷۲

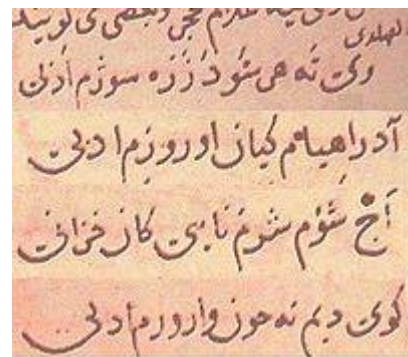
دوره

تبار

هندو-اروپایی
 هندو-ایرانی
 ایرانی
 باختری
 شمال غربی ۲
 زبان تاتی
 تاتی-آذری
 آذری

سامانه نوشتاری

الفبای فارسی



نمونه‌ای از سروده‌های فهلوی-آذری برگرفته از کتاب سفینه تبریز

آذری یا آذری پهلوی زبانی است از خانواده زبان‌های ایرانی غربی که در منطقه آذربایجان (آتورپاتکان) پیش از گسترش زبان ترکی رایج بوده است و امروزه گستره آن محدود شده است. بیشتر دانشمندان ایران‌شناس، در بازگویی ریشه تاریخی زبان دیرین مردم آذربایجان، باور دارند که زبان باستانی آذری بازمانده و دگرگون شده زبان مادها است و ریشه آریایی دارد که تاریخ‌دانان و جغرافی‌نویسان اسلامی آن را پارسی (ایرانی)، پهلوی و آذری خوانده‌اند.

هر چند که مطالعه بر روی این زبان پیشینه طولانی در نزد خاورشناسان غربی دارد، اما احمد کسروی نخستین پژوهش گسترده درباره آن را در ایران انجام داد. احمد کسروی، تاریخ‌نویس ایرانی، در کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان نمونه‌هایی از این زبان و پیوند آن را با زبان تاتی نشان داد. زبان‌شناسان با اشاره به وجود زبان‌های تاتی و هرزنی در چندین روستای آذربایجان شرقی، اردبیل، نمین، خلخال (کلور)، عنبران، پيله رود و میناباد آن‌ها را از بقایای آن زبان باستانی می‌دانند.

همچنین این زبان به زبان تالشی نزدیک است. زبان «آذری»، یکی از شاخه‌های زبان پهلوی است که پس از حمله عرب‌ها و هجوم اقوام ترک همچنان به زندگی خود ادامه داده‌است؛ ولی با پا گرفتن زبان ترکی در آن دیار، رفته‌رفته زبان «آذری» رو به سستی و نابودی نهاده‌است. گو این که هنوز در پاره‌ای از روستاها و بخش‌های آذربایجان نقشی و نشانی از آن باقی است.

امروزه نیز برخی زبان‌شناسان و پژوهشگران زبانی، نام آذری را به نام زبان تاتی ایران و لهجه‌های مختلف آن (لهجه‌های هرزندی و کرینگانی در شمال غرب، شاهرودی، شالی، کجلی و ... در خلخال و طارم، تاکستانی، ابراهیم‌آبادی، اشتهاردی و ... در قزوین) ترجیح می‌دهند و در آثار خود، هنگام بررسی زبان تاتی ایران، به جای نام تاتی، از نام «آذری» به عنوان یکی از زبان‌های ایرانی شمال غربی استفاده می‌کنند.

۱ در تاریخ

۱. زبان آذری در نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان اسلامی

۲ نقش کسروی

۳ فراموش شدن زبان آذری باستان

۴ گویش‌های کنونی

۵ شاعران آذری‌گوی

۶ آثار آذری

۷ واژه‌های تیریزی

۸ ویژگی آوایی و صرفی زبان آذری

۹ همسنجی بعضی واژه‌های آذری در سایر زبان‌های خانواده ایرانی

در تاریخ

اشتراک گویش‌های مناطق یاد شده در یک دسته از ویژگی‌های آوایی و صوفی و نحوی. وابستگی آن‌ها را با شاخه معینی از زبان‌های ایرانی شمال باختری مسلم می‌سازد. این شاخه را می‌توان ادامه زبان مادی باستان نامید.

منابع مسلمانان که به زبان آذری باستان اشاره کرده‌اند :

قدیم‌ترین منبع درباره زبان آذری باستانی قول ابن مقفع (۱۴۲ ه.ق/ ۷۵۹ م) است که در الفهرست نقل شده‌است. به گفته ابن مقفع زبان مردم آذربایجان پهلوی (الفهلویه) است منسوب به پهل (فهل) یعنی سرزمینی که شامل ری و اصفهان و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده‌است. پهلوی در اینجا به معنای پارتی (اشکانیان) یا باقی‌مانده لهجه پارتی در زاگرس مرکزی و شمالی است

. همین گفته ابن مقفع را حمزه اصفهانی (به نقل یاقوت) و خوارزمی نیز نقل کرده‌اند.

مورخ دیگری که به این زبان بدون ذکر نام آن اشاره کرده بلاذری است که کلمه «حسان» به معنی «حائر» یعنی منزل و کاروانسرا را از کلام اهل آذربایجان نقل کرده است. این کلمه همان کلمه «خان» به معنی کاروانسراست که در متون فارسی به کار رفته است اما دومین مؤلفی که پس از ابن مقفع از کلمه آذری یاد کرده یعقوبی است که کتاب خود را در ۲۷۸ هـ.ق/۸۹۱ م. تألیف کرده است. این مؤلف آذری (آذریه) را به عنوان صفت در مورد مردم آذربایجان به کار برده است. مؤلف دیگری که از زبان آذری باستان نام برده مسعودی (د ۳۴۶ هـ.ق/۹۵۷ م) است که در ۳۱۴ هـ.ق/۹۲۶ م. تبریز دیدار کرده است. این مؤلف از میان زبان‌های ایرانی پهلوی، دری و آذری را ذکر کرده است که ظاهراً در نظر او مهم‌ترین زبان‌ها و گویش‌های ایرانی بوده‌اند.

پس از مسعودی، حمزه اصفهانی (پس از ۳۵۰ هـ.ق/۹۶۱ م) است که به نقل از یک ایرانی نو مسلمان به نام زرتشت‌بن آذرخور معروف به ابوجعفر محمدبن مؤید متوکلی در میان زبان‌های پنجگانه ایرانی از زبان پهلوی یاد می‌کند و آن را منسوب به پهل به پهل می‌داند که شامل ۵ شهر اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان است. مؤلف دیگری که بعد از حمزه اصفهانی از زبان آذربایجان و ایرانی بودن آن سخن گفته است ابواسحاق ابراهیم اصطخری است که کتاب خود المسالك والممالك را در پایان نیمه اول سده ۴ هـ.ق/۱۰ م نوشته است. اصطخری صریحاً زبان مردم آذربایجان و ارمنستان (بجز دبیل و پیرامون آن) و اران را ایرانی (الفارسیه) ذکر می‌کند و زبان مردم بردعه را ارانی می‌داند.

مؤلف بعدی ابوالقاسم محمدبن حوقل (د بعد از ۳۷۸ هـ.ق/۹۸۸ م) است که اساس مطالب خود را از اصطخری گرفته و درباره زبان مردم آذربایجان و ارمنستان و زبان مردم بردعه همان مطالب اصطخری را تکرار کرده است. وی در سفرنامه خود ذکر می‌کند که «زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنیه فارسی است، و عربی نیز میان ایشان رواج دارد و از بازرگانان و صاحبان املاک کمتر کسی است که به فارسی سخن گوید و عربی را نفهمد و بدین زبان فصیح سخن نگوید، و طوایفی از اطراف ارمنیه و مانند آن به «زبان‌های دیگری شبیه به ارمنی سخن می‌گویند».

ابو عبدالله بشاری مقدسی مؤلف دیگری است که در سده ۴ هـ.ق/۱۰ م از زبان مردم آذربایجان سخن گفته است. وی در سخن از اقلیم رحاب که در نوشته او شامل آذربایجان و اران و ارمنستان می‌شود، می‌گوید زبان‌شان خوب نیست و فارسی آن‌ها مفهوم است و در حروف به فارسی خراسانی شبیه است و در جای دیگر می‌گوید زبان آذربایجان بعضی دری است و بعضی منغلق (یعنی پیچیده) که ظاهراً غرضش تمیز میان زبان عام رسمی (فارسی دری) و گویش‌های محلی است.

داستانی که سمعانی درباره ابوزکریا خطیب تبریزی (د ۵۰۲ هـ.ق/۱۱۰۹ م) و استادش ابوالعلاء معری آورده، مؤید رواج زبان آذری در آذربایجان در قرن ۵ ق/۱۱ م است. براساس این داستان روزی خطیب تبریزی در معرّه النعمان در مسجد نزد استاد خود بوده

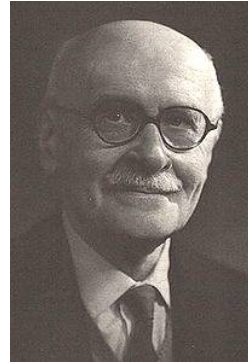
که یکی از همشهریان او به مسجد وارد شده‌است. خطیب با زبان خود با او صحبت کرده و سپس که استادش درباره این زبان از او پرسیده گفته‌است این زبان «آذرییه» نامیده می‌شود.

حمدالله مستوفی در نزه‌القلوب (تألیف در ۷۴۰ق/۱۳۳۹م) زبان زنجان و مراغه و گشتاسفی را پهلوی ذکر می‌کند. تا قرن پنجم در همه مأخذی که از زبان آذربایجان یاد شده بجز بلاندزی که یک کلمه از این زبان نقل کرده بقیه فقط اشاره به نام این زبان دارند و نمونه‌هایی از این زبان به دست داده نشده‌است.
در نیمه اول سده ۵هـ/ق ۱۱م ابومنصور موفق‌الدین هروی در الابنیه عن حقائق الادویه کلمه «کلول» به معنی خُتر را از این زبان نقل کرده و بعد از او اسدی و شاگردانش که در آذربایجان می‌زیسته‌اند در لغت فرس کلمات متعددی از زبان آذری باستان نقل کرده‌اند. در قرن ۷ق/۱۳م یاقوت حموی درباره آذری می‌گوید: «مردم آذربایجان زبانی دارند که «آن را آذری (الآذریه) می‌نامند. برای دیگران مفهوم نیست».

نقش احمد کسروی

وقتی پان‌ترک‌ها ادعا کردند از آن‌جا که مردم آذربایجان به ترکی سخن می‌گویند، زبان بومی مردم این منطقه ترکی بوده‌است، احمد کسروی در تحقیقات گسترده‌ای از منابع فارسی، عربی و حتی منابع تاریخی یونانی استفاده کرد. او نتیجه گرفت که مردم آذربایجان اصالتاً به زبانی ایرانی به نام آذری سخن می‌گفته‌اند که بعد از هجوم ترک‌ها، زبان ترکی مورد استفاده قرار گرفته، ولی هنوز هم ردپایی از زبان آذری در آن مناطق به جا مانده‌است. زبان آذری گاهی به جای زبان ترکی مورد استفاده مردم آذربایجان اطلاق می‌شود؛ اشتباهی که حتی در ویرایش دوم دانشنامه اسلام هم صورت گرفته‌است. به گفته یارشاطر، کسروی نخستین دانشمندی بود که این زبان را موضوع بحث و تحقیق قرار داد و اثر او در این باب هنوز هم استفاده می‌شود. آثار تاریخی کسروی توسط دیگر دانش‌پژوهان نیز به رسمیت شناخته شده‌است. ولادیمیر مینورسکی در مورد او می‌گوید: کسروی روح تاریخ‌نگار راستگو را داراست. او در جزئیات دقیق و در ارائه شفاف است





ولادمیر مینورسکی: مردمان بومی و اصیل یکجانشین روستایی و کشاورز آذربایجان در دوران فتح اعراب به لقب تحقیرآمیز علوج (غیر عرب) خطاب می‌شدند. این‌ها به گویش‌های متفاوتی همچون آنری و تالشی تکلم می‌کردند که هنوز هم امروز جزیره‌هایی از این زبان‌ها در میان مردمان ترک‌زبان آذربایجان دیده می‌شود. تنها سلاح این جمعیت آرام و صلح‌جوی روستایی فلاخن بود و بابک خرم‌دین با پشتیبانی این گروه برضد خلیفه قیام کرد.



ژیلبر لازار: زبان آنری در حوزه آذربایجان رواج داشت و یک زبان مهم ایرانی بود که مسعودی آن را در کنار دری و پهلوی نام می‌برد.



یوزف مارکوارت: زبان حقیقی پهلوی زبان آذربایجان است که زبان اشکانیان بوده‌است

فراموش شدن زبان آذری باستان

تضعیف تدریجی آذری با رسوخ ترک زبانان به آذربایجان ایران شروع شد. نخستین ترک زبانان در زمان محمود غزنوی وارد منطقه شدند؛ ولی این در زمان سلجوقی بود که قبایل ترک شروع به مهاجرت گسترده به آذربایجان کرده و در آنجا سکنی گزیدند. جمعیت ترکی در دوره اتابکان الدنیز آذربایجان (۵۳۱-۶۲۲ هجری) همچنان رشد کرد، ولی اوج آن در دوره ایلخانان مغول بود که اکثریت سربازان شان ترک بودند و آذربایجان را به مرکز سیاسی خود بدل ساختند. زدو خورد و ناآرامی پیوسته که به مدت ۱۵۰ سال بین افول ایلخانان و صعود صفویان در آذربایجان حکمفرما بود، باز موجب جذب عناصر نظامی ترک بیشتری به منطقه شد. در این دوره آذری در دوره ترکمانان قرا قویونلو و آق قویونلو آذری با سر عتی بیشتر از قبل منقرض شد، تا جایی که صفویان که در اصل طایفه‌ای ایرانی زبان بودند ترکی شدند و ترکی را به عنوان زبان بومی خود اختیار کردند.

حکمرانی صفوی که در ابتدا مبتنی بر حمایت قبایل ترک بود و پس از این که حکومت پایگاهی گسترده‌تر یافت همچنان مورد حمایت و تأثیر قزلباشان بود به نوبه خود به گسترش ترکی و افول آذری، که دست کم دیگر در مراکز شهری مورد استفاده قرار نگرفت، کمک کرد و ترکی به تدریج به عنوان زبان آذربایجان شناخته شد. در نتیجه لفظ آذری توسط برخی مؤلفین ترک و در پی آنان شرق شناسان غربی به ترکی آذربایجان اطلاق شد.

پروفسور پینتر گلدن در کتاب خود که یکی از جامع‌ترین کتاب‌ها درباره تاریخ گروه‌های مختلف ترک چاپ شده‌است روند ترکی زبان شدن آذربایجان را به سه مرحله بخش کرده‌است :

نخست ورود سلجوقیان و مهاجرت قبایل اغوز به ناحیه آذربایجان و آران و آتاتولی، دوم حمله مغولان که بیشتر سربازان شان ترک‌تبار بودند، و سوم دوران صفویان که بسیاری از قبایل اغوز-ترکمان قزلباش از آتاتولی به ایران سرازیر شدند.

دکتر محمد جواد مشکور درباره آمدن تیره‌های ترک به آذربایجان می‌نویسد: پیشامدهای متناوب یکی پس از دیگری آذربایجان را آماج تهاجمات پیاپی قرار داد. با نفوذ اقوام ترک و گسترش زبان ترکی، سیطره زبان آذری محدود و رفته رفته رو به کاهش نهاد. در دوران مغول‌ها که بیشتر سربازان آنان ترک بودند و آذربایجان را تختگاه خود قرار دادند، ترکان در آن جا نفوذ گسترده‌ای یافتند. حکومت ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو و اسکان آن‌ها در آذربایجان بیش از پیش مایه رونق ترکی و تضعیف زبان «آذری» شد. جنگ‌ها و عصیان‌هایی که در فاصله برافتادن و برخاستن صفویان پیش‌آمد سربازان ترک بیشتری را به آذربایجان سرازیر کرد. وجود قزلباش‌های ترک نیز مزید بر چرایی شد و زبان ترکی را در آن سرزمین رونق بخشید. از جمله دیگر کسانی که تیریز و مراغه را پایتخت خویش قرار دادند هلاکوخان ایلخانی بود.

ولادیمیر مینورسکی در دانش‌نامه اسلام فرایند تغییر زبان مردم آذربایجان را چنین توضیح می‌دهد: در حدود قرن شش هجری تحت لوای سلجوقیان قبیله غوز ابتدا در تعداد

اندک و سپس در تعداد قابل توجهی آذربایجان را اشغال می‌نمایند. در نتیجه مردمان ایرانی‌زبان آذربایجان و نواحی ماوراء قفقاز تبدیل به ترک‌زبان شدند، هرچند که ویژگی‌های تمایز بخش زبان ترکی آذربایجانی، مانند آواهای پارسی و نادیده گرفتن تطابق صوتی، منشأ غیرترکی جمعیت ترک‌زبان شده را منعکس می‌کند.

ریچارد فرای نیز زبان آذری را زبانی گسترده و زبان اصلی در جغرافیای آذربایجان می‌داند. به نظر وی این زبان غالب آذربایجان از قرن چهاردهم میلادی به‌طور تدریجی جایگاهش را به ترکی آذربایجان داد. پروفیسور ژان دورینگ شرق‌شناس و موسیقی‌دان نیز تأیید می‌کند که شهر تبریز در قرن ۱۵ میلادی هنوز ترک‌زبان نشده بود.

گویش‌های کنونی

باوجود تضعیف زبان آذری باستانی از زمان غلبه مغول، گویش‌های آن زبان به گونه کامل از میان نرفته، بلکه هنوز هم به صورت پراکنده و بیش‌تر با نام تاتی با آن‌ها سخن می‌گویند. این گویش‌ها از شمال به جنوب عبارت‌اند از:

استان آذربایجان شرقی در شهرستان ورزقان از روستاهای کرنگان.
استان آذربایجان شرقی در شهرستان کلیبر از روستاهای خوینرود و کلاسور.
استان آذربایجان شرقی در شهرستان مرند از روستاهای گلین‌قیه.
استان اردبیل در شهرستان نمین از شهرهای عنبران.
استان اردبیل در شهرستان خلخال بخش شاه‌رود بیش‌تر روستاهای.
استان زنجان در شهرستان طارم‌شماري از روستاهای.
استان قزوین در شهرستان بوئین‌زهرا بخش رامندشماري از روستاهای.
جمهوری آذربایجان در جنوب تا تالش شهرستان ماسال بخش شاندرمن از تالش.
البرز در استان اشتهارد از شهر اشتهاردی.

شاعران آذری‌گوی

شیخ صفی‌الدین اردبیلی

محمدشیرین مغربی تبریزی

تاج‌النساء ماماعصمت

مهان کشفی

همام تبریزی

معالی

یعقوب اردبیلی

مغربی تبریزی

باغبان اردبیلی

آثار آذری

آثار نوشتاری آذری که در آثار دوره اسلامی پراکنده است، عبارتند از جمله‌هایی از زبان تبریزی در نزه القلوب حمدالله مستوفی، جمله‌ای به زبان تبریزی و دو جمله از شیخ صفی الدین اردبیلی، یک دو بیت از شیخ صفی، یک دو بیت به زبان اردبیلی، یک دو بیت به زبان خلخال که همه در صفوه الصفای ابن بزاز (چاپ بمبئی) معاصر شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی الدین (سده هشتم) موجود است، یازده دو بیت از شیخ صفی در سلسله النسب صفویان نوشته شیخ حسین از جانشینان شیخ پارسا گیلانی مراد شیخ صفی الدین چاپ برلین، ۳۳-۲۹ ملمعی از همام تبریزی (متوفی ۷۱۴ هجری/ ۱۲۱۴ قمری) به پارسی و زبانی محلی که باید زبان تبریز باشد.

زبان آذری با زبان دری در خراسان متفاوت است و تا جایی که قطران تبریزی (قرن ۱۱) مجبور می‌شود آن را در یک بیت شعر بگوید:

که پارسی نواز د، گاهی زند دری بلبل به سان مطرب بیدل فراز گل

بسیاری از جملات و عبارات و کلمات موجود در کتاب‌ها و نسخ دست‌نویس قدیمی از وجود این زبان حکایت می‌کنند. حمدالله مستوفی یک جمله از زبان تبریزی نقل می‌کند: تبارزه (تبریزی‌ها) اگر صاحب حُسنی را با لباس ناسزا یابند، گویند «انگور خلوقی بی چه در، در سوه اندرین»؛ یعنی انگور خلوقی (انگوری مرغوب) است در سبد دریده در شعرهای ایرانی آمیختگی از زبان‌های دیگر نیز هست. این یک شعر از همام تبریزی است که با لهجه تبریزی و لهجه دری آمیخته شده است:

کوام و آذر دلی کویا بتی مست	بدینم چشم مستت رفتم اژ دست
به مهرت هم بشی خوش کیانم اژ دست	دل‌ام خود رفت و می‌دانم که روژی
لوانت لاود جمن دیل و کیان بست	به آب زندگی ای خوش عبارت
کزی سر مهرورزی کست و نی کست	دمی بر عاشق خود مهربان شو
مواژش کان بوان بمرت وارست	به عشقات گر همام از جان برآید
به بویت خته بام ژاهنام	کرم خا و ابری بشم بوینی

بیت دیگری از همام تبریزی:

اوی یاران مه ول بی مه وهاران وهار و ول و دیم یار خوش بی

معنی: بهار و گل و روی یار خوش هستند. اما بدون دوست هیچ گل و بهاری نیست.
کشف جدید دیگری به نام سفینه تبریزی شامل جملات خاص زبان تبریزی می‌باشد. اینها در دوران ایلخانی جمع گشته است. یک جمله از بابا فرج تبریزی در سفینه تبریزی به این صورت است:

انانک قده فرجشون فعالم آندره اووارادا چاشمش نه پیف قدم کینستا نه پیف حدوث.
معنی: چندانک فرج را در عالم آورده‌اند چشم او نه بر قدم افتاده است نه بر حدوث.

سفینه تبریزی شامل جملات و شعرهای از زبان آنری می‌باشد. در یک قسمت از این کتاب نویسنده خود مستقیماً این زبان را زبان تبریزی می‌خواند:

دَچان چو چرخ نکویت مو ایر رهشه مهر دورش
چو ش دَ کارده شکویت و لول و دَارد سر یوه
پَری بقهر اره میر دون جو پور زون هنرمند
پروگری آنزوتون منی که آن هزیوه
اکیز بحث ورامرو کی چرخ هانزمویتی
ژرور منشی چو بخت اهون قدریوه
نه چرخ استه نبوتی نه روزو ورو فوتی
زوم چو واش خللیوه زمم حو بورضی ربوه

یک جمله از زبان تبریزی موجود است که به وسیله بزاز اردبیلی در صفوت الصفا ترجمه شده است:

علیشاه چو درآمد گستاخ وار شیخ را در کنار گرفت و گفت حاضر باش بزبان تبریزی گو
حریر ژاته یعنی سخن بصرف بگو حریرفت
رسیده است. در این گفتن دست بر کتف مبارک شیخ زد شیخ را غیرت سر بر کرد
: در یک جمله پیر ذهاب تبریزی حاکم قراقوینلو اسکندر خطاب کرده و گفته:
اسکندر، رودم کشتی، رودت کشاد!
ترجمه: اسکندر، پسرم گشتی، پسر ت کشته باد!

کلمه رود به معنی پسر هنوز در بسیاری از لهجه‌های خانواده زبان‌های ایرانی استفاده می‌شود مانند لهجه لارستانی، اطراف استان فارس و لری بختیاری
چهار رباعی با عنوان فهلویات از خواجه محمود خوجانی، متولد شده در خوجان یا خورجان در نزدیکی تبریز توسط عبدالقادر مراغی ثبت گردیده است. یکی از آن چهار رباعی این است:

بنا اج چو که دست گیرِی و نیزه
همه کیزی تَهَد خُشتی بَ خُشتی
محمد مصطفی کیزی و نیزه
همه پیغمبران خُ بی و چو کی

یک غزل و چهارده رباعی تحت عنوان فهلویات از مغربی تبریزی باقی مانده است
یک نوشته از مادر عصمت تبریزی که یک زن شاعر و صوفی بوده است که این نوشته اکنون در ترکیه نگاه داشته می‌شود. درباره زیارتگاه مقدسی در تبریز گفته است؛ که عبارت بوری بوری که در فارسی معنی بیا بیا را می‌دهد که مولانا از زبان شمس تبریزی نقل می‌کند:

که شمس الدین تبریزی بفرماید
ولی ترجیع پنجم در نیایم جز به دستوری
مرا بوری
که تا خونت غسل گردد که تا
مرا گوید بیا، بوری که من باغم تو زنبوری
مومت شود نوری

کلمه بوری را کر بلائی حسین تبریزی از خواجه عبدالرحیم اژآبادی نقل می‌کند که به معنی بیا است. در لهجه هرزندی در هرزند آذربایجان مانند لهجه کارنگی در آذربایجان که هر دو در قرن بیستم ثبت گردیدند. دو کلمه بیری و بورا هر دو به معنی آمدن و از یک ریشه هستند.

و همچنین در زبان لکی واژه بوری به معنی بیا هنوز کاربرد دارد در اشعار باباطاهر لغت «بوره» به همین معنی "بیل بکار رفته است":

بوره بلبل بنالیم از سر سوز

بوره آه سحر از مو بیاموز

تو از بهر گلی ده روز نالی

مو از بهر دل آرام شو و روز

همچنین شعری از بانو باغبان اردبیلی که در آن شیخ صفی الدین اردبیلی را مخاطب قرار داده بود نیز به این زبان موجود است:

دیره کین سربه سودای ته گیجی

دیره کین چش چو خونین اسره ریجی

دیره سرباستانه اچ ته دارم

خود نواجی کووربختی چوکیجی

معنی فارسی: «دیرگاهی است که این سر با سودای تو گیج است، دیرگاهی است که این چشم اشک خونین می‌ریزد، خود نمی‌گویی که بدبخت چه کسی هستی؟»

واژه‌های تبریزی

در واژه‌نامه‌ای به نام «فرهنگ جهانگیری» (سده یازدهم ق) به صراحت میان زبان مردم تبریز و زبان ترکی جدایی نهاده، نوشته شده است: «آزخ (= زگیل): به ترکی «لوینک» و به زبان تبریز «سکیل» گویند». در ادامه، به نمونه‌هایی از این واژگان آذری اشاره می‌شود:

آذری	معنی	آذری	معنی	آذری	معنی
سهراب	سرخاب	کریوه	عقبه	برز	بلندی
تیتیه	مردمک	انین	نیزه	مله	ساس
مشکین‌پر	خفاش	کنگر	جغد	کلاهدیوان	قارچ
نگ/تگ	کام دهان	شم	کفش	شفت	ناهموار
سور	لوچ	سودان	سار	زیوال	شب‌بنم
زوال	انگشت	چراغله	کرم شب‌تاب	—	—

ویژگی آوایی و صرفی زبان آذری

از آنجا که اردبیل چه قبل از اسلام و چه بعد از آن مرکز آذربایجان بوده است، می‌توان تصور کرد نویسندگان اسلامی هنگام صحبت از زبان آذری بیشتر به زبان این شهر نظر داشته‌اند و می‌توان چنین پنداشت که زبان و دوبیتیهای شیخ‌صفی نمودار یکی از گویشهای مهم آذری است. محدودیت این دوبیتها و نیز تصحیف و تحریف آنها موجب شده است که پی بردن به ویژگیهای آوایی و صرفی - نحوی آنها دشوار گردد. با اینهمه به بعضی از ویژگیهای به دست آمده از این دوبیتها می‌توان یقین داشت. از آن جمله

ویژگیهای آوایی: مانند «دلر» (= دلت)، «شرم» (= شدم، رفتم)، «آمریم»، (= آمدم)، «بری» (= بود) و غیره. در ۲ گویش هرزندی (کلین قیه) و گویش کلاسور نیز این ویژگی دیده می‌شود مثلاً (= زاده، پسر) (= باد، واد)، (= خانه، کده)، (= آمد) و غیره. چنانکه از گویشهای طارم و خوئین و رامند و رودبار الموت برمی‌آید، این قاعده در جنوب آذربایجان رواج نداشته است. قاعده دیگر بازماندن «ژ» اصلی در آغاز کلمات است چنانکه در کلمات «زیر» به معنی زندگی (قس: در پارتی) و «ژر» (= زد) دیده می‌شود. قاعده دیگر واکدار شدن «چ» قدیم ایرانی و تبدیل آن به «ج» است مانند «ریجی» (= میریزد) و «نواجی» (= نمی‌گویی). دیگر به کار بردن «ه» به جای «خ» مانند «هرده» (= خورده)

ویژگیهای صرفی: از ویژگیهای صرفی این زبان وجود ۴ دسته ضمیر شخصی در حالت‌های فاعلی، مفعولی، ملکی و متصل است. دیگر کاربرد نش» به جای شناسه دوم شخص مفرد مضارع التزامی مانند «مواجش» (= نگویی) و کاربرد «ی» برای شناسه سوم شخص مفرد مضارع اخباری مانند «ریجی» (= میریزد) است دیگر از خصوصیات صرفی فعل، ساختن مضارع یا یک نوع مضارع از صفت مفعولی قدیم است که عموماً بن ماضی گفته می‌شود مانند «بکشتم» (= می‌کشم)، «بهشتیم» (= می‌هلم)، «ندشتم» (= نمی‌آزارم). دیگر قلب مضاف و مضاف‌الیه است مانند لایانی بنده» (= بنده خدا). «چوگان گویم» (= گوی چوگانم) و غیره. دیگر اینکه شناسه اول شخص مفرد به جای «ام»، «دایم» بوده است. بسیاری از واژه‌های آذری که پاره‌ای از ویژگیهای آوایی مذکور، در آنها حفظ شده است، هنوز هم در زبان مردم نقاط مختلف آذربایجان متداول است.

در قصاید استانبولی، کلمات و لغت‌شناسی شعر، مربوط به ناحیه مرند و تبریز است در ایرانی باستان، برای مثال به معنی آزاد، به معنی «دار» (نگه داشتن)، به معنی جان (پارتی و پهلوی)، به معنی خواستن، به معنی پایدار، به معنی بدنهاد، به معنی خورده، به معنی خواستن، به معنی خشک به معنی تو، به مال خودم «معنی «داند» به معنی زُند، به معنی روان»، به معنی کردن، ساختن به معنی سنگ، به معنی خون

همسنگی بعضی واژه‌های آذری در سایر زبان‌های خانواده ایرانی

پائول رودینگ، بعضی واژگان زبان آذری با کردی سورانی و زازاگی را مقایسه کرده است:

آذری	زازاکی	پارسی	کردی سورانی
berz-برز	berz	*بلند (بُرز)	barz/bilind
herz-هرز	erz	هل	hil
sor-سور	ser	سال	sall
dêl-دیل	zerri	دل	dil
hre-هره	hire	سه	se
des-دس	des	ده	de/da

آریا بهرام : هم میهنان آذربایگانی من ، دانشمندان آذربایگانی ، به یا خیزید و زبان مادری و اجدادی خود را با آنچه که از آن در کتابها مانده و در مناطق مختلف سخن می گویند زنده کنید . همه ملت ایران پشت شماست

زبان و فرهنگ آذربایگانی با آمدن اقوام آریایی به فلات ایران، اقوام بومی آذربایجان با ایشان آمیخته شدند و در یک اتحاد، پادشاهی ماد را به وجود آوردند. از آن تاریخ به بعد آذربایجان قسمتی از ایران بود و پس از حمله اعراب به ایران در قرنهای ابتدایی ورود اسلام به ایران آذربایجان از کانونهای عمده مقاومت و شورش ایرانیان در برابر اعراب بود. از حدود قرن پنجم هجری به بعد، حوادث متناوب یکی بعد از دیگری آذربایجان را آماج تهاجمات پیاپی قرار داد. بعد از سلجوقیان، دور سلسله جنبانی ترکان آتابای یا اتابکان آغاز و با نفوذ این اقوام و گسترش زبان ترکی، سیطره زبان آذری که بازمانده و متحول شده زبان مادها بود، محدود و رفته رفته رو به کاهش نهاد. با ادامه تسلط ترکان در دوران اتابکان باز هم عده ترکها در سرزمین آذربایجان فزونی یافت و مالا زبان ترکی رونق بیشتری گرفت. در دوران مغولها که بیشتر سربازان آنان ترک بودند و آذربایجان را تختگاه خود قرار دادند باز هم به نفوذ ترکان افزوده شد.

بعدها از زمان صفویان که خود به نوعی برخاسته از آذربایجان بودند و ورود اقوام قزلباش و اقوام دگر به آن دیار آذربایجان از اهمیتی مضاعف برخوردار گشت و فرهنگ جدید آذربایجان که تأثیر گرفته از تاریخ پر فراز و نشیب خود بوده است، تأثیری شگرف بر تاریخ و فرهنگ ایران گذاشت.

زبان کردی

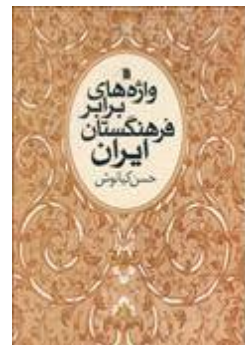
بیشتر تاریخ شناسان پر آوازه براین باورند که، کردهای امروز نوادگان مادهای دیروزند. این نکته که که زبان کردی بازمانده زبان ماد است، و التزاما کردهای امروزی هم استمراری از مادهای باستان می باشند، تا زمانی که زبان مادی بدرستی شناخته نشده، کماکان یک فرضیه باقی می ماند

منتقدان ادبی

نخستین کسانی که نقد ادبی به معنای مدرن آن را در ایران شناساندند روشنفکران دوران زین العابدین مراغه‌ای و طالبوف، میرزا ملکم خان، فتحعلی آخوندزاده مشروطه نظیر بودند.

- جلال همایی - رضا براهنی - محمد تقی بهار - بدیع الزمان فروزانفر - دهخدا
 پرویز ناتل - مهدی یزدانی خرم - محمدعلی سپانلو - نیما یوشیج - سعید نفیسی
 - محمد رضا شفیعی کدکنی - عبدالحسین زرین کوب - صادق هدایت - خانلری
 شاهرخ مسکوب

نویسندگان ایرانی ادبیات کودکان و نوجوانان
 شهرام - احمد رضا احمدی - حسین ابراهیمی الوند - نادر ابراهیمی - مهدی آذر یزدی
 - جعفر توزنده جانی - صمد بهرنگی - محمدرضا بایرامی - احمد اکبرپور - اقبال زاده
 هوشنگ مرادی - محمدهادی محمدی - محمود کیانوش - زری نعیمی - توران میرهادی
 - ناصر یوسفی - محمدرضا یوسفی - عباس یمینی شریف - رضی هیرمندی - کرمانی
 - سعید معزالدین
 - داود غفارزادگان - سوسن طاق‌دیس - شکوه قاسم‌نیا - فرهاد حسن‌زاده - محمدرضا شمس
 ساویسا مهوار - منصوره راعی - مصطفی رحماندوست

مقاله های فرهنگی**هفتاد و یک سالگی فرهنگستان ایران؛ این پیر دگر توان ندارد؟**

متحدالمال به عموم ادارات و محاکم و پارک‌های مرکز و ولایات و ایالات و اداره کل ثبت

طبق متحدالمال وزارت معارف و اوقاف، اخیراً لغات ذیل از طرف فرهنگستان ایران اختیار شده است: برنامه به جای دستور تحصیلات، گواهی نامه به جای تصدیق مدارس به معنی اعم، دانش نامه به جای تصدیق مدارس عالیّه. لازم است من بعد در مکاتبات و محاورات لغات جدید را استعمال نمایید.

این یکی از نخستین "ابلاغیه"های فرهنگستان ایران است که در آن برای در پیش نهادن سه واژه فارسی، افزون بر سی واژه عربی به کار رفته است! درست مانند اطلاعیه وزارت معارف در ۲۹ اسفند ۱۳۱۳ که از تاسیس "انجمنی مرکب از دانشمندان و لغویون و ادباء و محققین به منظور استحصال لغات فارسی به جای لغات خارجی، خاصه لغات عربی" خبر می داد.

همان دوران محمدعلی فروغی، نخست وزیر دولت پهلوی اول گفته بود: زبان آیینه فرهنگ قوم است و فرهنگ مایه ارجمندی و یکی از عامل های نیرومند ملیت است... ملیت ایرانی را مبنی بر فرهنگ ایرانی می دانم و نمایش فرهنگ ایرانی به زبان فارسی است.

هم از این رو، همراه با علی اصغر حکمت، وزیر فرهنگ وقت، به برپایی فرهنگستانی همت گمارد که در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ با تصویب هیئت وزیران آغاز به کار کرد.
هدف فرهنگستان برابر اساسنامه اش "حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی" بود و برخی وظایفش را این گونه برشمرده بودند:

"ترتیب فرهنگ به قصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی"؛
"پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی"؛
"تهیه دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ پاره ای لغات بیگانه".

در نخستین فرهنگستان، منظومه ای از ستارگان سپهر فرهنگ و ادب پارسی همچون محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، علی اکبر دهخدا، محمد تقی بهار (ملک الشعراء)، بدیع الزمان فروزانفر، غلامرضا رشید یاسمی، عبدالعظیم قریب، سعید نفیسی، علی اصغر حکمت، محمد قزوینی و محمد علی جمال زاده برای برابر نهادن واژگان فارسی به جای واژگان بیگانه گرد آمده بودند و دستاوردها تا پایان دوره پهلوی اول (۱۳۲۰ خورشیدی) پیشنهاد ۱۵۰۰ واژه ای بود که بسیاری شان به شکل برگشت ناپذیری وارد زبان فارسی شدند.

حالا دیگر کمتر کسی گمان می برد که تا پیش از این دوره واژگانی مانند استان، شهردار، فرماندار، بخشدار، دانشگاه، دانشکده، دادگستری، دادستانی، شناسنامه، شهربانی، بهداری، بیمارستان، شهرستان، باستان شناسی، گواهی نامه، آگهی، بخشنامه و... کاربرد در زبان نیاکان ما نداشته اند.

البته گاه هم به گفته حکمت "افراط کاری هایی" صورت می گرفت؛ چندان که یک بار وقتی رضا شاه می خواست پای قانونی را امضاء کند، دید در جای امضاء نوشته اند: "برای دستیینه همایونی" برآشفته و گفت: "این لغات مضحک چیست که وضع می کنند؟" (آریا بهرام: البته از کسی مانند رضا شاه انتظار دیگری نمیشود داشت که اینگونه بگوید)

دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی



فرهنگستان ایران که به گفته دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، استاد تاریخ دانشگاه تهران، می خواست جای آکادمی را در فرهنگ ایران داشته باشد، به تدریج کار خود را به واژه سازی محدود کرد یا دست کم کارهای دیگرش در پرتو این کار گم شد؛ اما محمد ابراهیم باستانی پاریزی به یاد می آورد که در فرهنگستان نخستین یک انجمن ادبی نیز ضمیمه فرهنگستان بود که کسانی مانند حسن سمیعی آن را اداره می کردند و بسیاری از شعرا و نویسندگان عضوش بودند.

او می گوید: این انجمن تا بعد از شهریور ۲۰ هم فعالیت داشت و در آن اواخر من نیز مفتخر به عضویتش بودم. به یاد دارم که وقتی مرحوم ملک الشعرای بهار از دنیا رفت، انجمن مراسمی برای تجلیل از او برپا کرد. در واقع فرهنگستان وظایفی غیر از واژه سازی نیز داشت.

هرچه که بود، فرهنگستان ایران با فراز و نشیب بسیار و با گذراندن دوره هایی از تعطیلی یا رکود به کار خویش ادامه داد تا سرانجام پس از انقلاب ۵۷ شورای عالی انقلاب فرهنگی نام "فرهنگستان زبان و ادب فارسی" بر آن نهاد و در اساسنامه تازه، وظایفش را این گونه برشمرد:

"حفظ قوت و اصالت زبان فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت ملی ایرانیان و زبان دوم عالم اسلام؛ ... پروردن زبانی مذهب و رسا برای بیان اندیشه های علمی و ادبی؛ ... گسترش حوزه و قلمرو زبان و ادب فارسی در داخل و خارج از کشور"

اکنون در هفتاد و سه سالگی فرهنگستان، این پرسش همچنان بر جاست که هفت دهه پس از پی ریزی این نهاد، آیا زبان فارسی از بند تهدید و تازش زبان های بیگانه جسته و اصالت آن حفظ شده است ؟



پاسخ دکتر میرجلال الدین کزازی، استاد ادبیات دانشگاه علامه طباطبائی منفی است: "می توان گفت آن تازش و بیم انگیزی که هفتاد سال پیش زبان فارسی با آن روبه رو بود، امروز بیش از گذشته دیده می شود. آن هم برای این است که در این چند دهه، جهان به یکبارگی دگرگون شده است. امروز در روزگار چیرگی رسانه ها به سر می بریم و در پی آن با فرهنگ رسانه ای روبه رو هستیم که فرهنگی بومی و آشنا نیست و در سرشت و ساختار خود، تاختن و گزند رساندن را نهفته است. بنابراین کار فرهنگستان و هر نهادی که باید پاسدار زبان فارسی باشد، ده ها بار دشوارتر از گذشته است."

دکتر جلال ستاری، نویسنده، مترجم و اسطوره شناس نیز با میرجلال الدین کزازی همدستان است و تا آنجا که به رسانه های فارسی زبان مربوط می شود، نقش روزنامه نگاران و گویندگان و نویسندگان خبرها را در این باره، بسیار پررنگ می داند.



او با تاسف می گوید: "مشکل، آسان گیری و سهل انگاری کسانی است که قلم به دست می گیرند، اما به خود زحمت نمی دهند که به جست و جو در ذخیره زبان فارسی بپردازند یا اساسا از این ذخیره بی خبرند.

به باور جلال ستاری "آنچه اکنون مورد تهدید قرار گرفته، ساختار زبان و جمله بندی است و در واقع فارسی نویسی فراموش شده است؛ و گر نه در همه جای دنیا واژه های انگلیسی دخیل در زبان شده اند و لزومی ندارد که برای هر واژه و اصطلاحی حتما معادل بسازیم.

محمدابراهیم باستانی پاریزی نیز کمابیش همین نظر را دارد، اما میرجلال الدین کزازی می گوید: گرچه این دیدگاه روایی دارد، اما من با آن همدستان نیستم. کمترین و نخستین آسیبی که واژه های بیگانه به زبان فارسی می زنند، این است که بافتار نرم و نغز و خنثایی و آهنگین آن را بر هم می ریزند. زیرا این واژه ها درشتناک، گران، ناهموار و گوش آزار هستند.

او می افزاید: چون واژه های بیگانه با فارسی هماهنگ نیستند، باید هم خانواده آنها را هم بستانیم. وقتی تکنیک و تکنولوژی را ستانیم، نمی توانیم رفتارهای زبان فارسی را با آن داشته باشیم و بگوییم تکنولوژی مند یا تکنولوژی گر. ناگزیر تکنولوژیست و تکنیکال را هم می ستانیم. بنابراین اندک اندک کانون های زیان بار واژگانی در زبان بومی پدید خواهد آمد که به "کلنی" می ماند و این کلنی واژگانی چنان نیرو می گیرد که سرزمین زبان را به فرمان خود در می آورد.

در این میان فرهنگستان زبان و ادب فارسی چه می تواند کرد؟ محمد ابراهیم باستانی پاریزی، جلال ستاری و میرجلال الدین کزازی هر سه بر نقش و اهمیت این نهاد انگشت تاکید می نهند، اما یادآور می شوند که بار را نباید تنها بر دوش فرهنگستان گذارد.

به گفته میرجلال الدین کزازی "تازش به زبان فارسی همه سوتر و نیرومندتر شده است و از یک نهاد فرهنگی رویارویی با این تندباد نیرومند ساخته نیست

جلال ستاری می گوید: "روزنامه نگاران، متخصصان علوم مختلف و حتی مردم عادی می توانند واژگانی پیشنهاد کنند تا در فرهنگستان بررسی شود؛ نه اینکه فرهنگستان ابتدا به ساکن به وضع لغات بپردازد. خیلی از واژه ها را خود مردم می سازند و معمول می شود. مانند سگ دست یا سیبک که برای ماشین ساخته اند و واژه های خوبی است.

محمدابراهیم باستانی پاریزی از این نیز فراتر می رود و گوشزد می کند که "طرف فرهنگستان مردم هستند و آنها هستند که باید لغات مصوب فرهنگستان را بپذیرند و این یک صافی بی امان و قاضی سختگیر است که هیچ لغتی بدون تأییدش به زبان فارسی راه نخواهد یافت. در واقع خود مردم یک فرهنگستان هستند که بدون دفتر و دستک کار می

کنند. لغاتی مانند شرخری، چک و چانه، سگ دست یا کلاه گذاری که مردم ساختند، در ابتدا مورد تأیید فرهنگستان نبود، اما راه خود را به زبان فارسی باز کرد.

جلال ستاری ترجیح می دهد که متخصصان هر رشته کار واژه سازی را برعهده گیرند "چون آنها اشراف بیشتری به واژه های رشته خود دارند. چندان که اکنون برخی روان شناسان یا جامعه شناسان کتاب ها و فرهنگ هایی را منتشر کرده اند که در آنها برای واژه های غیر فارسی متداول در این رشته ها معادل سازی شده است. اینکه بعضی از آنها چند بار تجدید چاپ شده اند، نشان می دهد که مورد توجه مردم قرار گرفته اند و اساساً آدم با خواندن این جور کتاب ها خیلی زودتر به مقصد می رسد.

البته گاه این خرده گرفته می شود که اگر هرکس دست به واژه سازی بزند، با آشفتگی در کار زبان روبه رو خواهیم شد، اما به باور میرجلال الدین کزازی "کمترین سود این کار این است که بتوانیم از میان چندین گزینه برارزنده ترین و به آیین ترین واژه را برگزینیم. اما اگر این کار را فقط بر عهده فرهنگستان بنهیم، تلاش فرهنگستان به هر پایه هم بسیار باشد، با آیین زبان ستیز و فرهنگ سوز هم آورد نیست.

با این حال می توان پرسید که آیا فرهنگستان با هفتاد و سه سال عمر، از پس وظایف خویش برآمده است؟ جلال ستاری با این جمله که "البته آدم هایی که در فرهنگستان اولیه لغت وضع می کردند، بسیار کارکشته و دانا بودند"، از داورى درباره فرهنگستان امروزی پرهیز می کند.

اما میرجلال الدین کزازی با صراحت می گوید: به دریغ باید بگوئیم که کارنامه دوران پیشین فرهنگستان، بسیار درخشان تر از دوره های سپسین بوده است. واژه هایی که فرهنگستان در دوره های سپسین برای واژه های بیگانه در پیش نهاده، آن چنان سخته و ستوار و به اندام با ویژگی ها و ساختارهای زبان فارسی نبوده است که بتواند در ذهن ایرانیان جای گیرد و به زبان و قلمشان جاری شود.

او خود وسواس عجیبی در فارسی گوئی دارد و واژگانی پذیرفته را به فرهنگستان پیشنهاد داده است که از میان آنها دو واژه کمینه و بیشینه به جای مینیم و ماکزیم کاربرد گسترده ای یافته اند، اما از اینکه گاه به جای واژه های کوتاه بیگانه، ترکیبی بلند از واژه ها برابر نهاده می شود و مثلاً به جای اتویوس، "وسيله نقلیه بزرگ همگانی" یا به جای مترو "قطار سریع السیر شهری" پیشنهاد شده، در شگفت است؛ آن هم در شرایطی که گمان می برد "کمتر زبانی را در جهان می شناسیم که توان و دامنه واژه سازی در آن به اندازه زبان فارسی گسترده باشد؛ چندان که فقط با واژه دست صداها واژه ساخته اند: فرو دست، فرا دست، چیره دست، زبر دست، خام دست، دستمال، دستگیره، دستبرد، دستاويز، دست آموز، دست چین، دست ساز و...

محمد ابراهیم باستانی پاریزی البته در مقایسه فرهنگستان نخستین و فرهنگستان امروزی یاد آور می شود: گرچه لغاتی که فرهنگستان کنونی می سازد، گاه به قوت لغات

فرهنگستان نخستین نیست، اما فرهنگستان امروز مورد هجوم لغات و ترکیبات عجیب و غریبی است که به این سادگی نمی توان جلوی آن را گرفت. از این رو توفیق فرهنگستان خیلی زیاد نیست.

گویی تازش بی امان زبان های بیگانه در کنار آسان گیری و سهل انگاری قلم به دستان و توان اندک فرهنگستان، سه ضلع مثلثی را شکل داده اند که خود به قول میرجلال الدین کزازی "پرسمانی ستوه آور" برای زبان فارسی شده است

او می اندیشد مساله تنها مساله زبان فارسی نیست "این زبان یکی از درخشان ترین سامانه های ادبی و فرهنگ های جهان را در خود پدید آورده است و اگر از میان برود، یکی از درخشان ترین فرهنگ های جهان از میان خواهد رفت.

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/story/2006/05/060517_jb_culture-academy.shtml

تاریخ: 31/02/1385



تاریخ خط در ایران

سعید نفیسی

به نقل از مجله کاوش، شماره اول، دوره دوم، آبان ماه ۱۳۴۲، ص ۲۶-۱۸.

در روایات زردشتی از داستانهای ملی ایران چنین آمده است که طهورث پیشدادی پس از آنکه بر اهریمن پیروز شد هفت گونه خط را که بکسی یاد نمیداد بزور از او فرا گرفت. در اسناد سریانی آمده است که زردشت کتاب اوستارا به هفت زبان سریانی و فارسی و آرامی و سگستانی و مروزی و یونانی و عبری نوشته است. آیا هر یک از این زبانها خطی نداشته اند؟ مامیدانیم که در ایران پیش از اسلام خط سریانی و خط میخی برای پارسی باستان و خط آرامی و یونانی و عبری در میان یهود ایران رواج داشته است. پس

میتوان گفت که برای زبان سگستانی (سیستانی) و مروزی (زبان مرو) نیز خطی بکار برده‌اند. معمولاً واضح خط را در جهان فنیقیان میدانند. این نکته تنها دربارهٔ ملل سامی در سست و ملل آریائی مخصوصاً در هند شاید پیش از فنیقیان خطهای دیگری اختراع کرده‌اند که از سلسلهٔ خطوط سامی مأخوذ از خط فنیقی نیست. در ایران ما خط داستانی بسیار مفصل دارد و موضوع باندا‌های وسیعست که میتوان کتاب جداگانه‌ای در تاریخ خط در ایران نوشت. کسانی که درین زمینه اندکی ممارست بکنند فوراً بنکتهٔ مهمی برمخورند و آن اینست که **نیاکان بزرگوار ما درین مدت دو هزار و پانصد سال که ما تاریخ مدون و معروف داریم هرگز در هیچ خطی تعصب نورزیده‌اند و هر زمان که خط آسان‌تر و بهتری پیدا شده است در پذیرفتن آن درنگ نکرده‌اند.**

اکنون قدیم‌ترین اسنادی که در دست ماست از دورهٔ هخامنشیان بخط میخی است. این نام را اروپائیان از روزی که بآن روبرو شده‌اند بروی آن گذاشته‌اند زیرا که این خط مرکب از خطوط افقی و عمودی و منکیرست که بالای آن پهن‌تر و پائین آن باریک‌ترست بشکل میخ. ناچار درین خط برای هر حرف و مخرجی چند خط افقی و عمودی و منکسر بانواع مختلف باید ترکیب کرد تا هر علامتی با علامت دیگر اشتباه نشود و قهراً نوشتن باین خط وقت زیاد میگیرد و باری هر حرفی چندین بار باید دست را باینطرف و آن طرف حرکت دارد و گرداند.

این خط را نخست برای زبانهای بین‌النهرین یعنی زبان الامی و بابلی و آسوری بکار برده‌اند و چون الامیان در خوزستان امروز میزیسته‌اند و همسایهٔ پارسیان بوده‌اند مردم پارس یا پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی و یا در آغاز این دوره این خط را برای زبان پارسی باستان هم پذیرفته‌اند و میتوان حدس زد که مادها نیز برای خود آنرا اختیار کرده باشند زیرا که ایشان نیز با آسوریان و بابلیان همسایه بوده‌اند. در پذیرفتن خط میخی برای زبان پارسی باستان تصرفی کرده‌اند باین معنی که پیش از سال سه هزار قبل از میلاد سومریان خطی اختراع کرده‌اند که در قرن نوزدهم اروپائیان بآن خط میخی گفته‌اند زیرا که این خط مرکب از خطوط عمودی و افقی و منکسرست که شکل میخ دارد و سپس آکادیان و آسوریان و کلدانیان و الامیان و هیتی‌ها و ایرانیان و ارمیان نیز آنرا برای زبانهای خود اختیار کرده‌اند.

در خطوط میخی ملل دیگر چند نقش از هشتصد تا سه هزار علامت بکار می‌رفته است. ایرانیان تصرف جالبی که در خط میخی برای زبان پارسی باستان کرده‌اند اینست که تنها **چهل و دو علامت برای اصوات مرکب بکار برده‌اند.** این خط تا پایان دورهٔ هخامنشی در کتیبه‌ها و سکه‌ها بکار رفته است اما برای زبان بابلی تا آغاز تاریخ میلادی آنرا بکار برده‌اند. ازین ۴۲ علامتی که در خط میخی ایرانی بکار می‌رفته است یک علامت حکم نقطه را دارد و برای وقف در میان حروف بکار می‌رفته و پنج علامت دیگر باصطلاح فنی ایدئوگرام بوده است یعنی در برابر پنج کلمهٔ رایجی که بسیار بکار می‌رفته می‌نوشته‌اند و حاکی از صدای مخصوص نیست. یک علامت را برای کلمهٔ شاه و دو علامت را برای کلمهٔ کشور و یک علامت را برای کلمهٔ زمین و یک علامت را برای

کلمهٔ اهورمزد بکار میبرده‌اند و علائم دیگر برای حروف مرکب از یک حرف باصدا و یک حرف بی‌صدا بوده‌است.

خط میخی چنان می‌نماید که تنها برای زینت و در کتیبه‌ها و سکه‌ها بکار رفته و چون نوشتن هر حرفی چندین حرکت دست و چندین خط افقی و عمودی و منکسر لازم داشته است در حوائج روزانه و در کارهای عادی آنرا بکار نمی‌برده‌اند زیرا که تاکنون جز در کتیبه‌ها و سکه‌ها و الواح سیم‌وزر که برای تاریخ ساختمانهای مهم ترتیب می‌داده‌اند و در مهرها در جای دیگر دیده نشده است. **قدیم‌ترین کتیبه خط میخی ایران از کورش بزرگ از سال ۵۳۸ و آخرین آن از اردشیر سوم از سال ۳۳۸ پیش از میلادست.**

چون در دورهٔ هخامنشیان اقوام آرامی از نژاد سامی ساکنان ایالات غربی ایران در کرانه‌های فرات و دجله بوده‌اند و خط و زبان مخصوص از نژاد خطها و زبانهای سامی داشته‌اند خط ایشان که از خط فنیقی گرفته شده آسان‌تر بوده و هر حرفی از آن بیش از یک حرکت دست لازم نداشته است، در ایران رایج شده و ناچار زبانشان هم در کارهای اداری و دیوانی دورهٔ هخامنشی رواج یافته است، چنانکه قراین بسیار گواهی میدهد این خط و زبان در دورهٔ هخامنشیان در ایران متداول بوده است و زبان پارسی باستان را بخط آرامی هم می‌نوشتند چنانچه قسمی از کتیبه‌ای از اردشیر اول به همین خط مانده است در همین دوره هنوز زبان ایلامی و **خط میخی مخصوص آن بعنوان زبان اداری در دربار هخامنشی بکار می‌رفته است.**

در ۱۳۱۲ در گوشهٔ شمال غربی صفا تخت جمشید در ضمن خاک برداری باستانهٔ دری برخوردند که از همان زمان هخامنشیان تیغه کرده بودند و در پشت آن تیغه، سی هزار لوحهٔ گلی یا خشت‌های کوچک و بزرگ بشکل مربع مستطیل بدست آمد که بخط و زبان ایلامیست. چندی بعد ۷۵۰ خشت دیگر در جنوب شرقی همان صفا بدست آمد و ثابت شد که حساب ساختمانهای مختلف کاخ هخامنشیان را باین خط و زبان می‌نوشتند.

استیلای یونانیان و مقدونیان بر ایران در سال ۳۳۰ پیش از میلادخط و زبان یونانی را در ایران رواج داد و ناچار در سراسر دورهٔ سلوکی و قسمتی از دورهٔ اشکانی تا آغاز تاریخ میلادی این خط در ایران رواج یافته و درین مدت خط میخی و زبان پارسی باستان متروک شده است. خط و زبان یونانی تا اوایل دورهٔ ساسانی تا اندازه‌ای هنوز در ایران رایج بوده است زیرا که در کتیبه‌های شاپور اول که از ۲۴۱ تا ۲۷۲ میلادی در ایران پادشاهی کرده است خط و زبان یونانی دیده میشود و مهم‌ترین نمونه‌های آن در کتیبهٔ معروف زردشت در صحرای مرو دشتست.

تا زمان بلاش دوم در سکه‌های اشکانی جز خط و زبان یونانی چیزی دیده نمی‌شود و تنها در سلطنت بلاش دوم که از ۱۲۱ میلادی آغاز شده است نخستین بار حروف آرامی در سکه‌های ایران پدیدار شده است. زبانی را که در سکه‌های اشکانی درین تاریخ بخط آرامی پدیدار شده بخط خاور شناسان و دانشمندان اروپائی بازبان پهلوی یکی دانسته‌اند و نخست آنرا پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی نامیده‌اند و درین اواخر نام آنرا زبان پارتی گذاشته‌اند. چون این زبان همین زبان امروزی ادبی ماست که بمرور زمان در نتیجهٔ تحول باین شکل درآمده است و از قدیم باین زبان، زبان دری گفته‌اند البته درست‌ترین اصطلاح دربارهٔ آن

همان زبان دریست و باید گفت زبان دری را نخست از آغاز قرن سوم میلادی بخت آرامی نوشته‌اند.

در دوره ضعف سلوکیان در ایران در گوشه و کنار سرزمین ما پادشاهان محلی بفرمانروایی آغاز کرده‌اند. نخست در سرزمین فارس خاندانی از پادشاهان ایرانی مستقل شده‌اند که جز سکه‌های ایشان سندی درباره ایشان بدست ما نرسیده است. پایتخت ایشان شهر استخر بوده است و در آنجا سکه‌هایی زده‌اند بزبان آرامی و بهمان خط آرامی و در حدود سال ۲۲۰ میلادی باین کار آغاز کرده‌اند این خاندان پادشاهان محلی فارس که همان «فرته‌داران» باشند نیاکان پادشاهان ساسانی بوده‌اند که سرانجام پادشاهانی کوچک باصطلاح ملوک الطوائف را بر انداخته و شاهنشاهی بزرگ ساسانی را تشکیل داده‌اند و سکه شناسان این سلسله را «پرسید» نام داده‌اند.

از سوی دیگر در قسمت شرقی خوزستان نیز پادشاهان محلی در همین دوره استقلالی یافته‌اند و سلسله‌ای تشکیل داده‌اند که سکه شناسان اروپائی و پیروی ایشان تاریخ نویسان نام این سلسله را «المائید» گذاشته‌اند و در حدود سال ۱۶۳ پیش از میلاد بفرمانروایی آغاز کرده‌اند. در سکه‌های این سلسله نخست خط وزبان یونانی بکار رفته است اما در پایان سلطنت فرهاد که از ۱۰۶ تا ۱۳۰ میلادی فرمانروائی داشته است خط وزبان آرامی در سکه وی آشکار میشود.

در قسمت غربی خوزستان در میان رودهای دجله و فرات تا کرانه‌های خلیج فارس سلسله دیگری استقلال یافته است که از سال ۱۲۹ پیش از میلاد آثاری از آن به ما رسیده است. پایتخت آن شهر خاراکس در همان زمان آباد شده و نام این شهر هنوز بر جزیره خارگ باقیست. در پادشاهی آنامبلوس سوم پادشاه این سلسله در حدود سال ۵۴ میلادی نخستین بار در روی سکه‌ها نوع خاصی از خط آرامی پدیدار شده است سجع این سکه‌ها بهمان زبان آرامیست اما خط آنها تفاوتی با خط آرامی معمولی دارد.

خط آرامی که در اواسط دوره اشکانی برای زبان دری بکار رفته در آسیای مرکزی نیز رایج شده و با تصرفاتی آنرا برای زبان سغدی و تخاری بکار برده‌اند و سپس در متون مانوی نوع دیگری از آن رایج شده است.

در نخستین کتیبه‌های ساسانی چنانچه پیش از این اشاره رفت خط و زبان یونانی و پس از آن دری بخت آرامی و زبان پهلوی یعنی زبان دربار ساسانیان بهمان خط آرامی دیده میشود. اندک‌اندک زبان و خط یونانی از میان میرود و در همین دوره زبان دری را نیز دیگر در کتیبه‌ها بکار نبرده‌اند و تنها زبان پهلوی باقی مانده است.

کتاب اوستا که بزبان باستانی مشرق ایران بود قرن‌ها خط مخصوص بخود نداشته است و روحانیون زردشتی تنها آنرا از بر میکرده و بیاد می‌سپرده‌اند. در اواسط دوره اشکانی در صدد برآمده‌اند آنچه را که از اوستا پس از استیلای یونانیان و مقدونیان بر ایرانیان باقی مانده بود بنویسند اما گویا باین کار توفیق نیافته‌اند و معلوم نیست بچه خط میخواستند بنویسند.

اینکه باین کار کامیاب نشده‌اند گویا برای این بوده است که در آن زمان خطی وجود نداشته است که در آن علامت‌هایی برای همه اصوات زبان اوستا باشد و ناچار از این کار چشم پوشیده‌اند.

ظاهراً از قرن اول پیش از میلاد در صدد برآمده‌اند اوستا را بنویسند و سپس در زمان اردشیر بابکان و پسرش شاپور اول نیز کوششهایی درین راه کرده‌اند که نتیجه مطلوبی نداده است تا آنکه در زمان شاپور دوم که از ۳۱۰ تا ۳۷۹ میلادی پادشاهی کرده است موبد بزرگ ایران آنر پدماراسپند (آنر بدمهراسپند) از خط آرامی خط تازه‌ای با ۴۳ علامت اختراع کرد و بازمانده اوستا را به آن خط نوشتند که تا کنون باقیست.

خط آرامی که برای زبان پهلوی بکار برده‌اند منفصل و منقطع است و چون در نوشتن عادی و کتابت دشوار بوده است برخی از حروف آنرا مانند همان خط امروزی بیکدیگر متصل کرده‌اند و خط دیگری در ایران پیدا شده است که همان خط پهلوی باشد و از آن روزی که این کار را کرده‌اند خط آرامی برای زبان پهلوی متروک و منسوخ شده است. خط پهلوی در ایران در دوره‌های اسلامی باز تاملت درازی بکار میرفته است چنانکه در سکه‌های پادشاهان طبرستان تا سال ۱۶۱ تاریخ طبرستان این خط دیده میشود و تا سال ۱۶۸ هجری نیز در شهری سکه‌هایی بخط پهلوی زده‌اند.

تا آغاز قرن پنجم هجری نیز خط پهلوی در ساختمانهای مهم شمال ایران بکار رفته است چنانکه گنبد قابوس که در ۴۰۳ ساخته شده کتیبه پهلوی دارد و برج لاجیم در ناحیه سواد کوه در مشرق راه فیروزکوه بساری که بر سر قبر ابو الفوارس شهریار بن عباس بن شهریار از پادشاهان مازندران در ۴۱۳ هجری ساخته شده است نیز کتیبه پهلوی دارد.

دانشمند نامی ایرانی ابن‌الندیم در کتاب معروف الفهرست در جایی که ذکر از خطوط قدیم ایران کرده از هفت خط که در پیش از اسلام رایج بوده است بدین گونه نام می‌برد: «دین دفتریه» که باید «دین دبیره» خواند، «ویش دبیره» دارای ۳۶۵ حرف، «کستج» دارای ۲۸ حرف، «نیم کستج» دارای ۲۸ حرف، «شاه دبیره» دارای ۳۳ حرف که نقطه ندارد، «راز مهریه» و «راسی مهریه» دارای ۲۴ حرف.

آنچه ابن‌الندیم در کتاب الفهرست آورده مطالبی را که در آغاز این مقال ذکر کردم بیاد می‌آورد که طهمورث هفت خط را از دیوان اخذ کرد و زردشت کتاب اوستا را به هفت زبان نوشت.

چنان می‌نماید که از آغاز دوره اسلامی ایرانیان خط عربی را برای زبانهای ایرانی پذیرفته باشند زیرا که تا پیش از دوره سامانیان ماهیچ اثر کتبی از زبانهای ایرانی امروز نداریم و پیداست که این آثار بخطی بوده است بجز خطوط اسلامی که چون از میان رفته است اسنادی که بآن خط بوده ناپدید شده است.

اما کتابت مصحف شریف در میان مسلمانان نیز تاریخی دارد. مورخان اسلام همه تصریح کرده‌اند که در زمان رسول اکرم تنها چند تن از صحابه نزدیک وی کتاب وحی بودند و ایشان کسانی بودند که هر وقت آیه‌ای از قرآن بر پیغمبر نازل میشد هریک که

حاضر بودند بنو بیت آن آیه را می نوشتند. حتی صریحاً گفته اند که در قریش تنها هفده تن خط داشتند

بدین ترتیب عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، ابو عبیده بن الجراح، طلحه، یزید بن ابوسفیان، ابو حذیفه بن عتبّه بن ربیع، حاطب بن عمرو، عامر، ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی، ابان بن سعید بن العاص بن امیه، برادرش خالد بن سعید، عبدالله بن سعد بن ابوسرح عامری، حوطلب بن عبدالعزی عامری، ابوسفیان بن حرب بن امیه، معاویه بن ابوسفیان، و جهیم بن الصلت بن مخزومه بن المطلب بن عبد مناف، از قریش و علاء بن الحضرمی خارج از قریش.

از طرف دیگر کتاب وحی یعنی نویسندگان قرآن را ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود وزید بن ثابت از اصحاب رسول مینوشتند. گذشته از ایشان ابوموسی عبدالله اشعری و مقداد بن عمرو نیز جزو کتاب وحی بوده اند.

ظاهراً این گروه که در زمان رسول اکرم خط داشته اند برخی بخط آرامی و برخی بخط حمیری و شاید برخی هم بخط نبطی آشنا بوده اند و این هر سه خط در میان اصحاب رسول رواج داشته است بسته باین هریک در کدام ناحیه خط آموخته بوده باشند.

در زمانی که عثمان خواست آیاتی را که بر پیغمبر نازل شده بود در یک نسخه جمع کند و قرآن را بصورت امروز درآورد آیات قرآن پراکنده بود زیرا که در هر موقع که آیه ای نازل شده بود هر یک از کتاب وحی که حاضر بود آنرا روی سنگی یا چوبی یا لایف خرما یا هر چه یافته بود نوشته بود و هریک از ایشان بدین گونه قسمتی از قرآن را بیاد داشت و همه قرآن نزد هیچ یک از ایشان نبود. کسانی نیز از اصحاب بودند که برخی از قسمت های قرآن را از بر کرده بودند و ایشان را قاری و قراء می گفتن و چند تن از ایشان در جنگهای پس از رحلت رسول بامسیلمه کذاب کشته شده بودند.

نخست عمر بن خطاب در خلافت ابوبکر خلیفه اول زید بن ثابت را که از کاتبان وحی بود مأمور کرد قرآن را تدوین کند وی آنچه را که بر روی سنگ و چوب و لایف خرما نوشته بودند یا اصحاب از بر کرده بودند گردآورد و در روی اوراق جداگانه بنام «صحیفه» نوشت که مجموع آنها «صحف» می گفتند و چون با هم گردآوردند «مصحف» نام گذاشتند. زید بن ثابت این نسخه را به ابوبکر داد و پس از مرگ ابوبکر بدست عمر رسید و او بدختر خود حفصه زن پیغمبر بخشید.

سرانجام عثمان هم باین کار دست زد و چون در میان نسخه ها مختلف از یک آیه که چندتن نوشته بودند یا چند تن از بر خوانده بودند اختلاف بود یکی از روایات را که بهتر میدانست ترجیح داد و ظاهراً ترتیب امروزی قرآن ازوست و برخی گفته اند که آیاتی از قرآن را از میان برده است.

در هر صورت قرآنی که عثمان ترتیب داده از روی چهار نسخه بوده است که وی آنها را بر نسخه های دیگر ترجیح داده و حتی گفته اند هر یک از آن نسخه ها در یک ناحیه از قلمرو اسلام فراهم شده بود.
نسخه ابی بن کعب در دمشق،

نسخه مقداد بن عمرو در شهر حمص (در میان دمشق وحلب)،نسخه عبدالله بن مسعود در کوفه و

نسخه ابوموسی اشعری در بصره فراهم شده بود و چون هریک از این چهار نسخه در ناحیه دیگر تدوین شده بود در زبان هریک از این چهار ناحیه خصوصیتی بود و لهجه دیگری بشمار می‌رفت ناچار در میان این چهار نسخه و چهار روایت قرآن اختلافی در لهجه و طرز ادا کردن برخی از کلمات بوده است و بهمین جهت بعضی از آیات را بدو و گاهی بچند اعراب مختلف باید خواند و برخی تا چهارده روایت قائل شده‌اند. چنانکه خواهی حافظ فرموده است:

عشقت رسد بفریاد، از خود بسان حافظ قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

در قرون اول اسلامی دانشمندان و ادیبانی که در علوم قرآنی زبردست‌تر بودند در دوشهر کوفه و بصره گردآمده بودند و در میان بصریان و کوفیان در بسیاری از مسائل ادبی اختلاف بود. در کوفه چون خطوط قدیم سامی را برای زبان تازی مناسب و کافی نمی‌دانستند از خط آرامی خطی اختراع کردند که بخط کوفی معروف شد.

خط کوفی چند قرن یگانه خط مشترک زبان تازی و پارسی بود و حتی در زمانی که خطوط دیگر رواج یافت تا مدت‌ها خط کوفی را در کتیبه‌ها و گاهی در کتابها یا سرفصل کتابها برای زینت بکار بردند و بهمین جهت انواع مختلف از خط کوفی در نواحی مختلف قلمرو اسلام پدید آمده است. در آغاز، خط کوفی نقطه و اعراب نداشت و پس از چندی این تصرف را در آن کردند. همه خطهای مختلفی که بیشتر آنرا در ایران ایرانیان وضع کرده‌اند در نتیجه تصرفات و اصلاحاتی که در خط کوفی کرده‌اند فراهم شده است.

خط شناسان و کسانی که در این زمینه بحث کرده‌اند اصول را شش (۶) خط دانسته‌اند که از خط نسخ بیرون آمده‌اند و خط نسخ بمنزله مادر خطوط دیگر است. خط نسخ نیز بنسخ قدیم و نسخ جدید تقسیم میشود و خطوط اصلی عبارتست از شش خط یا باصلاح خوش‌نویسان اقلام‌سته که عبارت باشد از رقا و ثلث و غبار و ریحان و محقق و توقیع. در این مدت که از ظهور خطوط تازی میگذرد در ایران و خارج از ایران برای زبانهای اسلامی خطوط مختلف وضع و اختراع کرده‌اند که شماره آنها از شست تجاوز میکند.

معروف ترین خطی که در خارج از ایران پیدا شده خط مغربی در دیار مغرب و خط نسخ کشمیری در هندوستان است و انواع تفنی آنها طغرا و زلف عروس و لرزه وجود و مقرر و تحریر و معقلی و غیره است. پنج خط فرعی هم اختراع کرده‌اند که عبارت باشد از تعلیق و شکسته تعلیق و نسخ تعلیق (نستعلیق) و شکسته تعلیق و شکسته.

تا قرن هشتم هجری ایرانیان هنوز تصرفی در خط عربی برای چهار حرف مخصوص زبان فارسی که در تازی نیست یعنی پ و ج و ژ و گاف نکرده بودند و از قرن هشتم ببعد اندک اندک املائی کنونی یعنی سه نقطه گذاشتن پ و ج و ژ و د و سرکش گذاشتن بر گاف معمول شده است.

ابتکار دیگری که ایرانیان در حدود قرن ششم هجری کرده‌اند خط سیاق برای محاسبات دیوانست که اعداد را از زبان تازی گرفته‌اند و برای نقد و جنس این کلمات را بصورت مخصوصی که نوشتن آن آسان تر باشد و قلب و تحریف در آنها راه نیابد در آورده‌اند و پیداست که این کار برای اجتناب از ارقام متعارفست که در آنها ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و صفر باسانی باهم مشتبّه میشوند این خط مخصوص به ایرانیان، که درین مورد خاص چند قرن در ایران بکار رفته‌است

از قرن دوم تا قرن هشتم هجری ایرانیان پی‌درپی درصدد اصلاح خط و رفع معایب و نواقص آن بوده‌اند چنانکه درین مدت چند خط تازه در ایران وضع کرده‌اند مانند خط شکسته تعلیق و نسخ تعلیق و آخرین مرحله آن خط شکسته است که در آغاز قرن یازدهم بمنتهای کمال و زیبایی خود رسیده است.

عیب جویی از خط عربی

عیب‌جویی از خط عربی تازگی ندارد. ادیب و مورخ معروف ایرانی ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی که در میان سالهای ۳۵۰ و ۳۶۰ هجری در گذشته است بیش از هزار سال پیش از ما به معایب بسیار این خط برخورده و کتاب مبسوط و مستقلی بزبان تازی در این زمینه نوشته است بنام «کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف». یگانه نسخه این کتاب در کتابخانه مدرس خان مروی در تهرانست و تعجب درینست که در نتیجه بدی خط نام همین کتاب را بغلط خوانده و کلمه «حدوث» را حروف «خوانده‌اند».

بحث درباره معایب این خط بسیار درازست و میتوان کتاب جداگانه پر حجمی درین زمینه فراهم کرد. ناسازگاری این خط با زبان فارسی باندازه ایست که باین اختصار نمیتوان برگذار کرد.

در حال حاضر بسیاری از کلمات فارسی اصیل هست که در تلفظ و اعراب آنها در قسمت‌های مختلف ایران اختلاف دارد. مثلاً «کلمات رایج مانند سفید و دراز را برخی از ایرانیان بکسر اول و برخی بفتح اول تلفظ میکنند. کلمه گواه را برخی به فتح و برخی بضم ادا میکنند. کلمه چادر در شعر همه جا بفتح دال آمده و در حال حاضر برخی از ایرانیان آنرا بضم دال و برخی بکسر دال میگویند اگر درست دقت بکنیم تقریباً در صدی پنجاه کلمات فارسی اصیل ایرانیان امروز اختلاف دارند. همچنین در تلفظ کلماتی که از زبان تازی وارد زبان ما شده است و درین زمینه گویندگان رادیوهای ایران امروز گرفتار دشواری‌های بسیاری‌اند.

در نتیجه بدی خط حتی نام برخی از آبادیهای ایران تغییر کرده است از آن جمله تردیدی نیست که نام درست شهر قوچان در خراسان خبوشان و خوجان بوده است و بواسطه شباهت حروف تغییر کرده است همچنین نام شهر طیبیات امروز قطعاً نادرست و درست آن تایباد است. در همین اواخر که مراسمی برای افتتاح کارخانه‌ای در دورود روی داد در همه روزنامه‌های طهران نام این آبادی را «درو» نوشتند و حال آنکه چون در میان دو رودخانه واقع شده است باید «دورود» نوشت.

سه سال پیش که زلزله‌های در ناحیه فیروزکوه روی داد نام آبادی زلزله زده‌ای را همه‌جا «ترود» نوشتند و در فرهنگ جغرافیای ایرانی که دایره جغرافیائی ارتش تدوین کرده «طرو» چاپ کرده‌اند و حال آنکه نام درست این آبادی «تاب‌رود» و «تاو‌رود» از ماده تاب بمعنی حرارت بسیار ورودست که اهالی محل بتلفظ محلی خود «تورود» بضم تاو سکون واوا می‌کنند و آن چنانکه همه نوشتند بهیچ وجه درست نیست.

اگر در اشتقاق بعضی از کلمات فارسی دقت بکنیدمی‌بینید که در نتیجه بدی خط چه تحریفها درین کلمات راه یافته است. مثلاً این چهار کلمه «دستور» و «رنجور» و «مزدور» و «گنجور» که ما امروز آنها را با اشباع واو مانند دور و شور تلفظ می‌کنیم و حتی بزرگان زبان ما آنها را بهمین شکل قافیه بسته‌اند در اصل بفتح واو بوده است مانند دانشور و هنرود و پیشهور و کلماتی نظیر آنها. یکی از معانی دست، اختیارست و دستور بمعنی صاحب اختیار مانند هنرور و پیلهور باید خواند شود و بهمین قیاس مزدور و رنجور گنجور و چون درین خط واو این کلمات را بدو شکل میتوان خواند این کلمات را تحریف کرده‌اند.

در تقویم ایران پیش از اسلام که هر ماه راسی روز حساب میکردند پنج روز از بازمانده سال را در پایان سال جداگانه می‌گرفتند و بآن پنج روز «وهیزک» یا «بهیزک» می‌گفتند. بسیاری از شاعران ایران این کلمه بهیزک را «بهترک» خواند و در شعر بهمین گونه آورده‌اند چنانکه در وزن شعر جز بهترک نمیتوان خواند. در دین زردشت نام پلی هست در میان بهشت و دوزخ که «چینوت» یا «چینود» باید خواند. تصور نمی‌کنید که حتی بزرگان زبان ما در شعر خود این کلمه را به چه اشکال مختلف در آورده‌اند و میتوان مقاله مخصوص درین زمینه نوشت.

در کلمه «خوید» بمعنی محصول نارس غلات واو آن خوانده نمیشود و مانند «خید» باید تلفظ کرد. مرد بزرگی مانند سعدی واو این کلمه را خوانده و در شعر چنین آورده است.

هر که مزروع خود بخورد خوید وقت خرمنش خوشه باید چید

حتی در نامهای مردان تاریخ از این گونه اشتباهات روی داده است. نام پادشاه معروف سلجوقی الب یا الپارسلان بفتح الف و سکون لام بمعنی لام بمعنی شیر دلیرست زیرا که در زبان ترکی الب یا الپ و ارسلان شیر معنی میدهد. بسیاری از شاعران حتی نزدیک به عصر او کلمه الب را بفتح اول و دوم خوانده‌اند. بدی این خط بسیاری از اشعار بزرگان ما را تباہ کرده است. آشکار تر از همه این شعر معروف سعدیست:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

قطعاً سعدی آنرا چنین سروده بوده است.

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش زیک گوهرند

زیرا کسانی که در آفرینش از یک گوهر باشند اعضای یک پیکر میشوند نه اعضای یک دیگر و بنی آدم نمیتواند اعضای یکدیگر باشند. در زمان سعدی خط رایج خط رفاع بوده است و درین خط برخی از حروف را که ما جدا می‌نویسیم بیک دیگر می‌چسباندند و از آن

جمله برای رعایت تند نویسی دال دیگر را بحرف یای بعد از آن متصل میکردند و هنگامیکه خواسته‌اند این شعر سعدی را از خط رقاع بخط دیگری نقل کنند «یک‌پیکر» را «یک‌دیگر» خوانده‌اند و این نقص فاحش در شعر سعدی پیش آمده است.

چون مقصود از این سطور تنها بیان مجملی از معایب و نواقص خط کنونیست بهمین چند مثال ساده‌تر بسنده میکنیم و گر نه میتوانستیم شواهد بسیار از این داستان دور و دراز بمیان بیاوریم. خوانندگانی که درین زمینه انصاف توأند داد میتوانند بچند کتاب ممتع که در همین زمینه فراهم شده است رجوع کنند:

- ۱- الفبای بهروزی- کارخامه میرزا رضاخان افشاریکشلو- چاپ استانبول ۱۲۹۹ق
- ۲- رساله در وجوب خط اسلام- چاپ تهران ۱۳۰۳ (این رساله بی‌نام مؤلف چاپ شده است اما پیدا است که از مرحوم میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی آیدخواه مشهور ایرانست که در زندان استبداد جان سپرد.)
- ۳- الفبای خطنو- تألیف علی‌محمدخان اویسی- استانبول ۱۹۱۳م.
- ۴- مقدمه تعلیم عمومی یایکی از سرفصلهای تمدن- نگارش حسن تقی‌زاده- طهران ۱۳۰۷
- ۵- تسهیل و تکمیل الفبا یا راه تعمیم تعلیم و متحدالروح شدن- تألیف آقا نور حقیق صدرالمعالی خوانساری طهران ۱۳۰۸.
- ۶- راه پیشرفت- نگارش مصطفی فاتح- تهران ۱۳۱۰
- ۷- خطوط معمول در دنیا و میزان تکامل خط فارسی- تألیف دکتر حسین رضاعی- پاریس ۱۳۱۵
- ۸- الفبای آسان- تألیف مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم آزادمرای- طهران ۱۳۲۴
- ۹- سبک پهلوی یا شیوه نوین خط فارسی پیشنهاد رحیمزاده صفوی- طهران ۱۳۲۸
- ۱۰- رساله الفبانشناسی- تألیف آقانورحقیق(صدرالمعالی)- طهران ۱۳۳۲
- ۱۱- درپیرامون خطف ارسی- نوشته یحیی ذکاء- طهران ۱۳۲۹
- ۱۲- لزوم قطعی تغییر خط- از ابراهیم گرانفر طهران ۱۳۳۶-

گذشته ازین دوازده کتابی که جداگانه چاپ شده است تا جایی که من خبر دارم از هشتاد سال پیش بسیاری از اندیشمندان و دانایان ایران در روزنامه‌ها و مجله‌های فارسی چه در ایران و چه در ترکیه و قفقاز و مصر و هندوستان بزبان ما در این زمینه سخن گفته‌اند. درکشورهای دیگر اسلامی نیز کتابها و رسایل و مقالات در این باره چاپ شده است و دانشمندان عرب نیز معایب خط خود را بیان کرده و معتقد به تغییر آن شده‌اند. حتی کسانی که در نگاه داشتن این خط کنونی تعصب می‌ورزند نمیتوانند منکرشد که این خط پنج عیب اساسی دارد بدین گونه:

۱

ظاهراً چنین بنظر می‌آید که خط کنونی اگر همزه را بحساب بیاوریم تنها شامل ۳۳ حرفست اما اگر درست ببیندیشیم می‌بینیم که چون ۷ حرف آن بدوشکل یعنی تنها و در آخر کلمه نوشته میشود و ۲۶ حرف آن را بچهار شکل مختلف یعنی تنها و در آغاز و میان و پایان کلمه می‌نویسند ۱۰۴ شکل مختلف پیدا میکند در حقیقت الفبای امروزی مرکب از ۱۲۸ علامتست. درخط امروز چهار شکل کاف کوفی و دوشکل نون کشیده(باصطلاح

حروف چینیان چاپخانه نون کشکولی) و دوشکل نای گرد تنها و آخر کلمه و یک‌های همزه‌دار برای اضافه کلمات مختوم بهاء و چهارشکل سین کشیده بی‌دندانه و سه شکل‌های دوچشم بکار می‌بریم و اگر این ۱۶ شکل را نیز بحساب بیاوریم درخط ما اکنون ۱۴۴ علامت هست و حال آنکه اگر اسوات را نیز بشمار بیاوریم زبان ما تنها ۳۰ علامت لازم دارد و ۱۱۴ علامت زاید را باید حذف کنیم.

۲-

همه فارسی زبانان از نخستین روزی که کلمات تازی وارد زبان ما شده است همیشه حروف عربی را عیناً مانند حروف فارسی تلفظ کرده‌اند و بهیچ وجه تفاوتی در میان «ث» و «ص» و «س» و «ز» و «ذ» و «ض» و «ظ» و «ت» و «ط» و «ح» و «ه» نگذاشته‌اند.

درین تردیدی نیست که خط خوب خطیست که باید تابع تلفظ هرزبانی باشد. این که برخی می‌گویند باید املای کلمات تازی را در زبان فارسی نگاه داریم و رعایت بکنیم تا اصل آنها معلوم باشد درست نیست زیرا که الفاظ تازی در زبان ما حکم عاریت را دارد و هر کلمه بیگانه‌ای که وارد هرزبانی میشود تابع قواعد آن زبان است چنانکه تازیان نیز در گرفتن کلماتی از زبان فارسی همین‌کار را کرده‌اند و هر چه «کاف» در فارسی بوده است در عربی بجیم و هر چه «پ» بوده است به با و هر چه «چ» بوده است بصاد و هر چه «ژ» بوده است به زابدل کرده‌اند.

پدران بزرگوار ما نیز گاهی درباره کلمات عربی وارد در زبان فارسی رعایت عرف زبان خود را کرده‌اند چنانکه کلمه طلیع عربی را که جمع طلّیعه است در فارسی «طلایه» گفته و نوشته‌اند و نیز «قفص» عربی را در فارسی «قفس» ضبط کرده‌اند. همیشه الف‌های اول کینه‌های عربی را در فارسی حذف کرده‌اند و مثلاً ابایزید را بایزیدو ابولحسن را بوالحسن گفته و نوشته‌اند و حتی کلمه ابوالهوس و ابوعجب در فارسی بوالهوس و بوالعجب آمده و بسیاری از قدمای ما آنها را بلهوس و بلعجب نوشته‌اند. اگر بخواهیم رعایت املای اصلی کلمات خارجی را در فارسی بکنیم کار ما بسیار دشوار خواهد شد. مثلاً چون کلمه «تلفن»

Téléphone

را که از زبان فرانسه گرفته‌ایم در آن زبان مینویسند ما هم باید در فارسی «تلپهونه» بنویسیم یا کلمه پاکت

Packet

را که از انگلیسی گرفته‌ایم چون در آن زبان مینویسند ما هم باید در فارسی «پاسکت» بنویسیم و پیدا است که این‌کار تاجه اندازه نادرستست.

چون درین خط حروفی که هم‌صدا هستند وجود دارد بمرور زمان در املای اصیل فارسی تصرفاتی کرده‌اند که ما را گرفتار کرده است و بیشتر این تصرفات هم برای اجتناب از نقطه گذاریست و هم برای آنست که در خط همیشه خوش نویسان رعایت زیبایی ظاهری کلمه را کرده و مثلاً «ط» را که شکل بیضی زیبایی را دارد به «ت» ترجیح داده‌اند و تپیدن و تپش و تپانچه و تپان و مشتقات دیگر این فعل را با ط نوشته‌اند. همچنین غلتیدن و غلتک و غلتان و غلت خوردن و نظایر آنها و در نفت و تشت و تاس و تاق و تالار فارسی رعایت

املای عربی این کلمات را که از فارسی گرفته‌اند کرده‌اند و توفان را که از فعل توفیدن فارسی بمعنی بانگ کردن و آشفتن است بهمین املاء نوشته‌اند.

همین معامله را با کلماتی که از زبانهای اروپائی آمده‌اند کرده‌اند مانند امپراتور، پتاس، متر، سانتی، مترو، تنتور. همین تصرفات را در کلمات زغال و آزوغه و حتی کلمه اتاق که از زبان مغولی آمده است کرده‌اند. در کلمه شصت و صد فارسی صاد آورده‌اند و حال آنکه شصت را پدران ما شست مینوشتند و در کلمه سده که مشتق از همان صد است صاد نوشته‌اند و تازیان نیز خود اغلب آنرا «سدق» می‌نویند.

در نامهای خاص نیز ازین گونه تصرفات کرده‌اند مثلاً در طهمورث و طهماسب که از کلمه تهم فارسی ساخته شده است و حال آنکه با مشتقات دیگر مانند تهمینه و تهمتن این معامله را نکرده‌اند. در نامهای جغرافیائی ایران مانند طهران و طالقان و طالش و طوس و طبرستان و طابران و طبرک و نظایر بسیار آنها، در نامهای اروپائی مانند پطر کبیر و پطرز بورگ نیز بدعت را گذاشته‌اند.

پیشینیان ما بالعکس همیشه خط را تابع تلفظ قرار داده‌اند چنانکه دالهای فارسی که پیش از آنها حرکت «آ» و «ای» و «او» هست در اصل ذال بوده است مانند باد و بید و بود. تا مدتی که آنها را ذال تلفظ میکردند ذال مینوشتند و پس از آنکه تلفظ ذال از میان رفت نقطه ذال را هم حذف کردند. تا قرن ششم دال فارسی با دال عربی قافیه نمیکردند و از اواخر قرن ششم کم‌کم این قید را از میان برداشته‌اند.

- ۳ -

اشکال دیگری که در خط کنونی هست اینست که ۲۸ حرف این خط با کم و زیاد شدن نقطه و بالا و پائین گذاشتن آن و گذاشتن یک یا دو سر کش با هم اشتباه میشود. شواهدی که درین زمینه هست باندازه‌ایست که میتوان کتاب بزرگی گرد آورد و یقین دارم خوانندگان بارها گرفتار این دشواری جان‌فرسای شده‌اند.

بازرگانی روزی برای من حکایت کرد که در نتیجه اشتباه تلگرافچی که بخريد را نخريد تلگراف کرده بود مبلغ هنگفتی زیان برده و هرگز نتوانسته آنرا جبران بکند!! یک سرکش گذاشتن برکاف عربی و دو سرکش گذاشتن بر گاف فارسی نیز زیانهای بسیار بزبان ما می‌زند چنانچه امروز کمتر کسی را می‌شناسیم که لشکر و رشک و سرشک و اشک و مشک و پزشک را باکاف عربی بنویسند و حال آنکه با گاف نوشتن غلط فاحش بشمار میرود. همچنین کلمه سوک و سوکوار حتماً با کاف عربیست چنانکه رودکی آنرا با ملوک قافیه کرده و گفته است.

بسا که شاد درین خانه بودم و خندان / چنانکه جاه من افزون بد از امیر و ملوک
کنون همانم و خانه همان و شهر همان / زمن نپرسی کز چه شدست شادی سوک؟

- ۴ -

عیب دیگر این خط اینست که برخی از حروف بیکدیگر پیوسته می‌شوند و برخی نمی‌پیوندند و در نتیجه بارها میشود که حتی ورزیدگان در زبان فارسی باید جمله‌ای را چند بار بخوانند تا بدانند جایی که حرفی قطع شده در میان کلمه است و یادر پایان آن و بهمین جهت برخی که تفنن

میکند دوکلمه را که نباید بهم متصل کرد بیکدیگر وصل میکند و خواننده را دوچار زحمت میکند.

۵-

بزرگترین عیب ای خط اینست که بجز «آ» شش صدای دیگر که در زبان ما هست در آن علامت ندارد. برای کسره و ضمه علامت نداریم و برای صدای «او» و او مینویسیم که خود جزو حروف بی صدا است و برای «ای» یا مینویسیم که آن نیز جزو حرفهای بی صداست. برای ضمه کشیده مانند فردوسی و دولت، «و» که در اصل زبان تازی فتحه زده بواو تلفظ میشود و ما ایرانیان آنرا بشکل دیگر ادا میکنیم و رعایت این تلفظ را در کلمات فارسی نظیر آنها مانند «نو» و «جو» میکنیم نیز او مینویسیم که یکجا «او» و جاهای دیگر و او مفتوح و مکسور و مضموم خوانده شود. بهمین جهتست که کلماتی مانند رنجور را که که پیش ازین اشاره کردم میبایست بفتح و او خوانده باشند از قدیم باشباع و او خوانده اند.

چون درین خط فتحه و کسره و ضمه نوشته نمیشود از ناچاری کلمه «نه» را که در حقیقت نون مفتوحست و کلمات «به» و «چه» و «که» را که در حقیقت ب و چ و ک مکسورست بهاء نوشته اند تا حرکت آنها را تا اندازه ای برسانند و همین سبب شده است که قانون گذاران اخیر زبان ما نام آنرا «های غیر ملفوظ» گذاشته اند. این کلمات را نخست در زبان ما بیا یعنی «بی» و «جی» و «کی» می نوشتند و یا را علامت کسره می دانستند و سپس آنرا رابها بدل کرده اند. همچنین او در کلمه «تو» و «دو» جانشین ضمه است و نیز بهمین جهت ناچار شده اند ضمه عطف فارسی را او بنویسند و از آن زمان ایرانیان درس خوانده عادت کرده اند او مفتوح را که او عطف زبان تازیست بجای ضمه عطف بزبان بیاورند در صورتی که در فارسی علامت عطف ضمه است و نه او مفتوح و در سراسر شعر فارسی بجز چندبیتی که از دوره سامانیان مانده است ما یک بیت نداریم که بتوان در آن ضمه عطف را او مفتوح خواند و بوزن شعر زبانی نرسد.

ازین پنج عیب اساسی که بگذریم برخی معایب فنی دیگر درین خط هست یکی از آنها اینست که بجز الف و حا و دال و راء و سین و صاد و طو و عین و لام و میم در نوشتن حروف دیگر دست باید دو حرکت بکند یک بار خود حرف را بنویسد و بار دیگر نقطه های آنرا در بالا و یا پائین بگذارد و سرکش کاف را نیز بگذارد تا با لام اشتباه نشود

عیب دیگر آنست که اگر مد آوتشدید روی حروف مشدد را نگذارند خوانند درست نمیخواند و معمولاً از گذاشتن مد کمتر و از گذاشتن تشدید تقریباً همیشه دریغ میکنند. همچنین در موقع اضافه کلمات مختوم بهاء باید یا همزه ای روی ها گذاشت و یا چنانکه در قدیم معمول بوده و اخیراً برخی آنرا رعایت میکنند یک یا اضافه کرد مانند «خانه من» یا «خانه ای من» و چون حرفی برای صدای «ای» نداریم ناچاریم هر وقت که این صدا را می خواهیم در پایان این گونه کلمات برسانیم یا الف و یا یا همزه و یا بر آن بیفزائیم و «خانه ای که دارم» یا «خانه ای که دارم» یا «اینک که از راه رسیده ای» و «اینک که از راه رسیده» و البته اصولی که امروز بیشتر رعایت می کنند بهترست.

عیب دیگر اینست که در موقع خواندن نیز باید متوجه اصلحرف و نقطه‌های بالا و پائین آن و علامات دیگر آن بود و قهراً برچشم بیشتر فشار می‌آید و رنج آن دوبرابر میشود.

مهمترین نکته‌ای که درین زمینه هست زیان نیست که نوآموزان و کودکان ما از این راه می‌برند. هرکس که اندک تجربه‌ای در این زمینه داشته باشد میداند که در دبستانها تا پایان دوره ابتدائی پسران و دختران گرفتار خواندن و نوشتن زبان مادری خود هستند و ازین واضح‌تر چیزی نیست که آموختن زبان مادری که کودک از دوسالگی تدریجاً آنرا فرا میگیرد و در هفت سالگی که وارد دبستان میشود هرچه بخواد می‌تواند بآن بگوید نباید خواندن و نوشتن آن شش سال ویراسر گردان بکند. تازه پس از اتمام دوره دبستان کودکان از یاد گرفتن زبان مادی خود مستغنی نیستند و پس از آنکه دبیرستان را هم بپایان رسانیدند در مسابقه ورود بدانشگاه کامیاب نمیشوند و پس از رسیدن بدرجه دکتری در ادبیات فارسی باز دشواریهای دارند و بسا شده است که تا پایان زندگی ادیبان زبان ما بکلمات تازه برخورد دارند که در تشخیص آن سرگردان مانده‌اند و اگر حل نشده نمانده باشد برحسب تصادف و اتفاق آنرا حل کرده‌اند.

کسانی که کتابهایی بزبان فارسی تألیف کرده و باین خط چاپ کرده‌اند می‌دانند که همین کار که در بسیاری از کشورهای دیگر باندازه‌ای آسانست که مؤلف طبع و نشر آنرا بدیگری واگذار می‌کند در میان ما با چه رنج فرسای و خون دل و فرسودگی چشم توأمست. با همه دقتها و جان‌کاهی‌ها باز کتابی غلط چاپ در نمی‌آید و مؤلف مطمئن نیست که خواننده خود را کاملاً راهنمایی کرده باشد.

در جهان ما دامنه علم و معرفت هر روز نسبت بروز گذشته گشاده‌تر میشود. امروز برای کسانی که میخواهند از دانش بهره‌ای بردارند پنج دقیقه از عمرشان درست برابر با ده سال از عمر دانشمندان قرنهای گذشته است. آدمی زاده هرچه زودتر دانش فراگیرد در زندگی مادی و معنوی نیک بخت‌ترست. یگانه سرمایه فرزند آدمی عمر اوست. این چند سال زندگی را نباید در کاری بهدر داد که با رنجی کمتر و در مدتی کمتر بتوان آنرا انجام داد. پدران و مادران باید درباره فرزندان دل‌بند خود بیش از همه چیز درین اندیشه باشند. راهنمایان ملل باید این نکته بسیار مهم را که یگانه ضامن نیک‌بختی مردم این روزگارست در نظر بگیرند.

اگر هشتاد سال پیش برخی از راهنمایان اندیشمند ایران متوجه این نکته بسیار مهم شده‌اند امروز اهمیت آن چندین برابر شده است. ایشان برای رفع این دشواری چهار راه مختلف در پیش گرفته‌اند.

۱- گروهی عقیده داشته‌اند که باید یکی از خطوط پیش از اسلام را که ایرانیان برای زبانهای ایرانی یکبار برده‌اند دوباره در ایران معمول کرد، مثلاً خط اوستائی یا خط پهلوی را. این نظر درست نیست زیرا که برخی از آن خطها همین معایب و نواقص خط کنونی را دارند و مفسد برخی از آن خطوط از آن جمله خط پهلوی از زیانکاریهای خط امروزی

بیشترست. وانگهی خطوط قدیم دیگر سازگار با زبان امروزی نیست که تقریباً صد برابر وسعت گرفته است.

خط باید چهار شرط عمده در آن باشد :

- 1 حروف مشابه یا نزدیک بیکدیگر نداشته باشد.
نقطه و اعراب و علامات زائد نداشته باشد.
حروف آن در یک کلمه بهم پیوند و حروف متصل و منفصل نداشته باشد.
برای یک صوت و یک مخرج بیش از یک حرف بکار نرود و از حروف مرکب خودداری کنند. این شرایط در هیچ یک از خطهای قدیم ایران نیست.
- 2- گروه دیگر معتقد بوده اند که همین خط کنونی را باید اصلاح کرد و نواقص آن را از میان برد و هر چه ندارد بر آن افزود این کار هم شدنی نیست زیرا که اساس این خط چنانست که نمی توان در آن تصرف کرد و هر تصرفی در آن بکنند بر دشواریهای آن میافزاید.
- 3- گروه سوم معتقد بوده اند که از الفباهای مختلف باید ترکیبی کرد و الفبای مخصوصی برای زبان فارسی مرکب از الفبای لاتین و یونانی و روسی و ارمنی که هر یک از آنها علامتی برای مخرجی هست که در خط دیگر نیست فراهم آورد. این کار هم درست نیست زیرا گذشته از آنکه الفباهای مختلف هم آهنگ نیستند و نمیتوان حروف آنها را با هم ترکیب کرد الفبای آینده فارسی ناموزون و ظاهر زننده ای پیدامی کند و هر کس که بخواهد آنرا بخواند ناچارست که سه چهار الفبای مختلف را بشناسد.
- 4- گروه چهارم که دلیلشان استوارتر و پیشنهادشان آسان پذیرترست عقیده دارند که همان ۲۵ حرف الفبای لاتین کاملاً نیاز مندیهای زبان فارسی را برمیآورد و حاجت بگرفتن حروف دیگری از خط روسی یا یونانی و یا ارمنی نیست. در زبان فارسی هنگامی که هشت حرف مخصوص زبان تازی را که فارسی زبانان تلفظ نمیکند کنار بگذاریم ما ۲۸ حرف لازم داریم و تنها سه علامت باید بر حروف الفبای لاتین بیفزائیم تا کاملاً نیاز مندیهای زبان فارسی را برآورده.
- در باره اکثریت حروف الفبای لاتین و بکار بردن آنها در زبان فارسی هیچ کس تردید ندارد و تنها پنج مورد پیش می آید که باید در آنها تصمیم گرفت.
یکی اینست که برای فتحه و الف ممدود «آ» در خط لاتین بنویسیم

$$\bar{A}, \bar{A}, \bar{A}$$
و

$$J, J, J$$
چون برای ژ نیز علامتی لازم داریم بالای آن خط کوچکی می کشیم

$$C$$
را برای شین میگیریم و چون برای چ نیز علامتی لازمست و چ در فارسی

$$\zeta$$
استعمال میشود در زیر نقطه ای یا علامتی بدین گونه میگذاریم

$$X$$

را برای خ میگیریم چنانکه در بسیاری از زبانهای دیگر این کار را کرده‌اند.
 Q را بجای غین و
 G برای گاف خواهد بود.
 بدیهیست که این پیشنهاد گروه چهارمست و همه بسته باین است که دانشمندان بیدار و
 روشن بین ایران درین زمینه گامهای بلند بردارند.
 از ویکی‌نیشته

واژه های پارسی و برتری زبان فارسی بر زبان عربی

توانایی زبان فارسی در واژه‌سازی

پژوهش و گردآوری از: محمد رضا ارشام پارسی

چهارشنبه 08 خرداد 1387

حتما در مدرسه ،تلویزیون ، مسجد و ... این مطلب را شنیده اید که زبان عربی کاملترین زبان است و به همین علت خداوند قرآن را به زبان عربی نازل کرده است!! اما آیا این سخن درست است؟ آیا قوانین گیج کننده صرف و نحو زبان تازی را که در مدرسه به کودکان ایرانی می آموزند به یاد دارید؟! (عدد معدود ، صفت موصوف ، اعلال ،اعراب.....!!!!) . گویی اینکه همین قوانین هم توسط دانشمندان ایرانی مثل ابن سیبویه و اخفش و غیره بر اساس قرآن و لهجه قوم قریش تنظیم و استاندارد شده است چون هر قوم و قبیله تازی لهجه و قوانین مختلف خودشان را داشته اند.

اگر منظور از آموزش زبان تازی آشنایی با مفاهیم قرآن است باید بگویم که خود عربها هم چیز زیادی از آن متوجه نمی شوند . (این را من نمی گویم بلکه دقیقا جمله و مثال بالا را از زبان یک عرب عراقی شنیده ام.) پس آیا بهتر نیست به جای آموزش بیهوده و وقت تلف کن و هزینه بر عربی ، معانی اصیل قرآنی و اسلامی را بیشتر و بهتر به بچه مدرسه ایها آموزش داد؟

به سخن گفتن تازیان در شبکه های تلویزیونی و رادیویی گوش کنید . چنان با درشتی و زبری واژه ها را بر حلق و زبان می رانند که انگار چیزی در گلویشان گیر کرده
 ال ال ح ال ع ال ظ ال ص ال ال ال!!
 این همه از آن تازیان بیابانگردی بوده که کار و افتخارشان دزدی و راه زنی و کشتار بیگناهان و جمع آوری غنائم و تجاوز به زنان و دختران بوده (و هست) .
 تازیان بیابانی که به فرموده خداوند پست ترین مردم و کافر ترین و دور و ترین مردم و نفهم ترین نسبت به دین خدا هستند
 الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر او ان لا یعلم (سوره توبه آیه 97)
 و در جاهای دیگر قرآن مانند سوره شعرا و... بر این مطلب تاکید شده است.

آیا به جملات عربی دقت کرده اید که ناقص و نا تمام بوده و از داشتن فعل های است , هست , بود مانند افعال مهم در انگلیسی و فعل های معادل است و بود و مشتقات آنها در زبانهای زنده دنیا محروم است؟
 آیا این زبان است که با جا به جا شدن یک حرکت معنی کلمه عوض و یا حتی وارونه می شود؟!
 آیا میدانید که خود تازیان هم با زبان خود مشکل دارند و بسیاری از آن قوانین عجیب را حتی خودشان هم رعایت نمی کنند؟!
 آیا میدانید اعراب از 14 صیغه صرف فعل عملاً فقط از 6 یا حد اکثر 8 تایی آن استفاده می کنند و بقیه کار بر دمی ندارند؟
 بذهب , بذهبان , بذهبون , تذهب , تذهبان , یذهبن , تذهب , تذهبان , تذهبون , تذهبین , تذهبان , تذهبن , اذهب , نذهب.
 (حالا تازه این سالمترین فعل تازی است وای به حال معتل و مهموز و...!!!)

حالا به من بگویید آیا این نشانه کامل بودن زبان است که صیغه مذکر مخاطب با صیغه مونث غایب یکسان باشد (تذهب) همچنین برای مثنی آن (سه بار تذهبان برای سه صیغه متفاوت!) اصلاً ببینم این مثنی مسخره به چه دردی می خورد؟!

اگر زبانی پیدا بشود که برای جمع دو نفر جمع سه نفر جمع 4 نفر -5 نفر و.... صرف فعل جداگانه داشته باشد آیا آن زبان از تازی پیشرفته تر است یا گنج کننده تر؟!
 راستی چگونه ممکن است (به فرموده قرآن) مردمی پست ترین باشند ولی زبانشان کاملترین؟!

به نظر من خداوند می خواسته قدرت و عظمت خود را نشان دهد که کتاب موزون و معجزه کلام الهی خود را در قالب این زبان ناقص نازل فرموده است. (یعنی از پست ترین مصالح بهترین چیز ممکن را ساخته)
 همانگونه که دین اسلام را در بین پست ترین مردم روی زمین معرفی نموده. از طرفی به فرموده خداوند (در سوره شعرا آیات 197 تا 202) اگر اسلام بر ملتی غیر عرب نازل می شد آنها به علت تعصبات کور تازیانه خود آنرا قبول نمی کردند و تنها ملت اینچنین بدوی در کره زمین هستند. (پس نعوذ با الله شاید خداوند مجبور شده قرآن را به تازی بفرستد !!!) البته این را به شوخی گفتم. چون خداوند خود بهتر می داند و ما نادان هستیم.

در اینجا خلاصه ای از تحقیقات دانشمند بزرگ ایران زمین جناب آقای پروفیسور محمود حسابی که علاوه بر درجه علمی در فیزیک و ریاضی , ایشان بر 5 زبان (فارسی, تازی , انگلیسی , فرانسه , آلمانی) به طور کامل و ریشه ای مسلط بوده و با 10 زبان دیگر هم آشنایی داشته اند را در مورد توانمندی زبان فارسی و زبانهای آریایی (اوستایی - پهلوی . . .) بر زبان های دیگر به ویژه تازی را ذکر می کنم.
 بیا بیم ارزش زبان شیوا و آهنگین و زیبا و توانای فارسی را بدانیم و آنرا پاس بدریم و از زنگار واژگان لاتین و تازی پاکش کنیم.

جستار زیر، نوشتاری بسیار گویا و شیوا از روان‌شاد دکتر محمود حسابی، دانشمند بزرگ و فرزانه ایرانی، است که توانایی و قدرت بالا و برتر زبان پارسی را در واژه‌سازی، در مقایسه با بسیاری دیگر از زبان‌های جهان، با شرح و بیانی دانشوارانه و روش‌مند، به نمایش می‌گذارد و به دشمنان فرهنگ و هویت ریشه‌دار ایرانی، پاسخی کوبنده و در هم‌شکننده می‌دهد.



محمود حسابی: زبان فارسی

در تاریخ جهان، هر دوره‌ای ویژگی‌هایی داشته است. در آغاز تاریخ، آدمیان زندگی قبیله‌ای داشتند و دوران افسانه‌ها بوده است. پس از پیدایش کشاورزی، دوره دهنشینی و شهرنشینی آغاز شده است. سپس دوران کشورگشایی‌ها و تشکیل پادشاهی‌های بزرگ مانند پادشاهی‌های هخامنشیان و اسکندر و امپراتوری رم بوده است. پس از آن، دوره هجوم اقوام بربري بدین کشورها و فرو ریختن تمدن آن‌ها بوده است. سپس دوره رستاخیز تمدن است که به نام رنسانس شناخته شده است. تا آن دوره ملل مختلف دارای وسایل کار و پیکار یکسان بودند. می‌گویند که وسایل جنگی سربازان رومی و بربرهای ژرمنی با هم فرقی نداشته و تفاوت تنها در انضباط و نظم و وظیفه‌شناسی لژیون‌های رومی بوده که ضامن پیروزی آن‌ها بوده است. همچنین وسایل جنگی مهاجمین مغول و ملل متمدن چندان فرقی با هم نداشته است.

از دوران رنسانس به این طرف، ملل غربی کم‌کم به پیشرفت‌های صنعتی و ساختن ابزار نوین نایل آمدند و پس از گذشت یکی دو قرن، ابزار کار آن‌ها به اندازه‌ای کامل شد که ملل دیگر را یارای ایستادگی در برابر حمله آن‌ها نبود. هم‌زمان با این پیشرفت صنعتی، تحول بزرگی در فرهنگ و زبان ملل غرب پیدا شد؛ زیرا برای بیان معلومات تازه، ناگزیر به داشتن واژه‌های نوینی بودند و کم‌کم زبان‌های اروپایی دارای نیروی بزرگی برای بیان مطالب مختلف گردیدند.

در اوایل قرن بیستم، ملل مشرق پی به عقب‌ماندگی خود بردند و کوشیدند که این عقب‌ماندگی را جبران کنند. موانع زیادی سر راه این کوشش‌ها وجود داشت و یکی از آن‌ها نداشتن زبانی بود که برای بیان مطالب علمی آماده باشد. بعضی ملل چاره را در پذیرفتن یکی از زبان‌های خارجی برای بیان مطلب دیدند؛ مانند هندوستان، ولی ملل دیگر

به واسطه داشتن میراث بزرگ فرهنگی نتوانستند این راه حل را بپذیرند که یک مثال آن، کشور ایران است.

برای بعضی زبان‌ها، به علت ساختمان مخصوص آن‌ها، جبران کمبود واژه‌های علمی، کاری بس دشوار و شاید نشدنی است، مانند زبان‌های سامی، که اشاره‌ای به ساختمان آن‌ها خواهیم کرد.

باید خاطرنشان کرد که شمار واژه‌ها در زبان‌های خارجی، در هر کدام از رشته‌های علمی خیلی زیاد است و چند میلیون است. پیدا کردن واژه‌هایی در برابر آن‌ها کاری نیست که بشود بدون داشتن یک روش علمی مطمئن به انجام رسانید و نمی‌شود از روی تشابه و استعاره و تقریب و تخمین در این کار پُر دامنه به جایی رسید و این کار باید از روی اصول علمی معینی انجام گیرد تا ضمن عمل، به بن‌بست بر نخورد.

برای این که بتوان در یک زبان به آسانی واژه‌هایی در برابر واژه‌های بی‌شمار علمی پیدا کرد، باید امکان وجود یک چنین اصول علمی‌ای در آن زبان باشد. می‌خواهیم نشان دهیم که چنین اصلی در زبان فارسی وجود دارد و از این جهت، زبان فارسی زبانی است توانا،

در صورتی که بعضی زبان‌ها، گو این که از جهات دیگر سابقه درخشان ادبی دارند، ولی در مورد واژه‌های علمی ناتوان هستند. اکنون از دو نوع زبان که در اروپا و خاور نزدیک وجود دارد صحبت می‌کنیم که عبارت‌اند از: زبان‌های هندواروپایی و زبان‌های سامی (زبان‌های: عبری، عربی). **زبان فارسی از خانواده زبان‌های هندواروپایی (آریایی) است.**

در زبان‌های سامی واژه‌ها بر اصل ریشه‌های سه حرفی یا چهار حرفی قرار دارند که به نام ثلاثی و رباعی گفته می‌شوند و اشتقاق واژه‌های مختلف بر اساس تغییر شکلی است که به این ریشه‌ها داده می‌شود و به نام ابواب خوانده می‌شود. پس شمار واژه‌هایی که ممکن است در این زبان‌ها وجود داشته باشد، نسبت مستقیم دارد با شمار ریشه‌های ثلاثی و رباعی. پس باید بسنجیم که حداکثر شمار ریشه‌های ثلاثی چه قدر است. برای این کار یک روش ریاضی می‌بریم. حداکثر *Algebre Combinatoire* به (نام جبر ترکیبی) به کار تعداد ریشه‌های ثلاثی مجرد مساوی 19656 (نوزده هزار و ششصد و پنجاه و شش) می‌شود و نمی‌تواند بیش از این تعداد ریشه ثلاثی در این زبان وجود داشته باشد.

در باره ریشه‌های رباعی می‌دانیم که تعداد آن‌ها کم است و در حدود پنج درصد تعداد ریشه‌های ثلاثی است، یعنی تعداد آن‌ها در حدود 1000 است. چون ریشه‌های ثلاثی‌ای نیز وجود دارد که به جای سه حرف فقط دو حرف وجود دارد که یکی از آن‌ها تکرار شده است؛ مانند فعل (سَدَّ) که حرف «د» دوبار به کار رفته است. از این رو بر تعداد ریشه‌هایی که در بالا حساب شده است، چند هزار می‌افزاییم و جمعاً عدد بزرگتر بیست و پنج هزار (25000) ریشه را می‌پذیریم.

چنان که گفته شد، در زبان‌های سامی از هر فعل ثلاثی مجرد می‌توان با تغییر شکل آن و یا اضافه [کردن] چند حرف، کلمه‌های دیگری از راه اشتقاق گرفت که عبارت از ده باب متداول می‌باشد، مانند: فَعَلَ، فاعَلَ، أَفْعَلَ، تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ، انْفَعَلَ، انْفَعَلَ، اِفْعَلَ، اِفْعَلَ، اِسْتَفْعَلَ ... از هر کدام از افعال، اسامی مختلفی اشتقاق می‌یابد: اول، نام‌های مکان و زمان؛ دوم، نام ابزار؛ سوم، نام طرز و شیوه؛ چهارم، نام حرفه؛ پنجم، اسم مصدر؛ ششم، صفت (که ساختمان آن ده شکل متداول دارد)؛ هفتم، رنگ؛ هشتم، نسبت؛ نهم، اسم معنی. با در نظر گرفتن همه انواع اشتقاق کلمات، نتیجه گرفته می‌شود که از هر ریشه‌ای حداکثر هفتاد مشتق می‌توان به دست آورد (البته در عمل حدود 1/3 آن کاربرد دارد). پس هر گاه تعداد ریشه‌ها را که از 25000 کمتر است در هفتاد ضرب کنیم، حداکثر کلمه‌هایی که به دست می‌آید $25000 \times 70 = 1750000$ (که یک عملاً حدود 600000 ششصد هزار تا یعنی یک سوم آن قابل استفاده است) کلمه است.

یک اشکالی که در فراگرفتن این نوع زبان است، این است که برای تسلط یافت به آن باید دست‌کم 25000 (بیست و پنج هزار) ریشه را از برداشت و این کار برای همه مقدور نیست، حتی برای اهل آن زبان، چه رسد به کسانی که با آن زبان بیگانه هستند. اکنون اگر تعداد کلمات لازم آن از 600 هزار عدد بگذرد، دیگر در ساختار این زبان راهی برای ادای یک معنی نوین وجود ندارد مگر این که معنی تازه را با یک جمله ادا کنند. به این علت است که در فرهنگ‌های لغت از یک زبان اروپایی به زبان عربی می‌بینیم که عده زیادی کلمات به وسیله یک جمله بیان شده است، نه به وسیله یک کلمه! مثلاً کلمه (کونفرونتیشن) که در فارسی آن را می‌شود به «روبرویی» ترجمه کرد، در فرهنگ‌های فرانسه یا انگلیسی به عربی، چنین ترجمه شده است: «جعل الشهود و جاهاً و المقابله بین اقولهم»!!! کلمه (پرمه آبیلیتی) که می‌توان آن را در فارسی با کلمه «تراوایی» بیان کرد، در فرهنگ‌های عربی چنین ترجمه شده است: امکان قابلية الترشح!!!

اشکال دیگر در این زبان، این است که چون تعداد کلمات کمتر از تعداد معانی مورد لزوم است و باید تعداد زیادیتر معانی میان تعداد کمتر کلمات تقسیم شود، پس به هر کلمه‌ای چند معنی تحمیل می‌شود در صورتی که شرط اصلی یک زبان علمی این است که هر کلمه‌ای فقط به یک معنی دلالت بکند تا هیچ گونه ابهامی در فهمیدن مطلب علمی باقی نماند.

به طوری که یکی از استادان دانشمند دانشگاه اظهار می‌کردند، در یکی از مجله‌های خارجی خوانده‌اند که در برابر کلمات بی‌شمار علمی که در رشته‌های مختلف وجود دارد، آکادمی مصر که در تنگنای موانع [یاد شدن در] بالا واقع شده است، چنین نظر داده است که باید از به کار بردن قواعد زبان عربی در مورد کلمات علمی صرف نظر کرد و از قواعد زبان‌های هندواروپایی استفاده کرد. مثلاً در مورد کلمه (سفالوپود) که به جانوران نرم‌تنی گفته می‌شود مانند «اختاپوس» که سر و پای آن‌ها به هم متصل‌اند و در فارسی به آن‌ها «سرپاوران» گفته شده است، بالاخره کلمه «رأسه رجلیه!!» را پیش‌نهاد کرده‌اند که این ترکیب به هیچ وجه عربی نیست. برای خود کلمه (مولوسک) که در فارسی «نرم‌تنان» گفته می‌شود، در عربی یک جمله به کار می‌رود: «حيوان عادم الفقار»!

قسمت دوم صحبت ما مربوط به ساختمان زبان های هندواروپایی است. می خواهیم ببینیم چگونه در این زبان ها می شود تعداد بسیار زیادی واژه علمی را به آسانی ساخت. زبان فارسی دارای شمار کمی ریشه در حدود 1500 (هزار و پانصد) عدد می باشند و دارای تقریباً 250 پیشوند (پرفیکس) و در حدود 600 پسوند (سوفیکس) هستند که با اضافه کردن آن ها به اصل ریشه می توان واژه های دیگری ساخت. مثلاً از ریشه «رو» می توان واژه های «پیشرو» و «پیشرفت» را با پیشوند «پیش»، و واژه های «روند» و «روال» و «رفتار» و «روش» را با پسوندهای «اند» و «ار» و «اش» ساخت. در این مثال، ملاحظه می کنیم که ریشه «رو» به دو شکل آمده است: یکی «رو» و دیگری «رف». با فرض این که از این تغییر شکل ریشه ها صرف نظر کنیم و تعداد ریشه ها را همان 1500 بگیریم، ترکیب آن ها با 250 پیشوند، تعداد 250×1500 (سیصد و هفتاد و پنج هزار) واژه را به دست می دهد.

اینک هر کدام از واژه هایی که به این ترتیب به دست آمده است را می توان با یک پسوند ترکیب کرد. مثلاً از واژه «خودگذشته» که از پیشوند «خود» و ریشه «گذشت» درست شده است، می توان واژه «خودگذشتگی» را با افزودن پسوند «گی» به دست آورد و واژه «پیشگفتار» را از پیشوند «پیش» و ریشه «گفت» و پسوند «ار» به دست آورد. هرگاه 375000 واژه ای را که از ترکیب 1500 ریشه با 250 پیشوند به دست آمده است با 600 پسوند ترکیب کنیم، تعداد واژه هایی که به دست می آید، می شود 600×375000 (دویست و بیست و پنج میلیون !!!!!!!). باید واژه هایی را که از ترکیب ریشه با پسوندهای تنها به دست می آید نیز حساب کرد که می شود 600×1500 (نهمصد هزار).

پس جمع واژه هایی که فقط از ترکیب ریشه ها با پیشوندها و پسوندها به دست می آید، می شود:

$226275000 = 225000000 + 375000 + 900000$ یعنی دویست و بیست و شش میلیون و دویست و هفتاد و پنج هزار واژه.

در این محاسبه فقط ترکیب ریشه ها را با پیشوندها و پسوندها در نظر گرفتیم، آن هم فقط با یکی از تلفظ های هر ریشه. ولی ترکیب های دیگری نیز هست مثل ترکیب اسم با فعل (مانند: پیادمر و) و اسم با اسم (مانند: خردپیشه) و اسم با صفت (مانند: روشن دل) و فعل با فعل (مانند: گفتگو) و ترکیب های بسیار دیگر در نظر گرفته شده و اگر همه ترکیب های ممکن را در زبان های هندواروپایی بخواهیم به شمار آوریم، تعداد واژه هایی که ممکن است وجود داشته باشد، مرز معینی ندارد و نکته قابل توجه این است که برای فهمیدن این میلیون ها واژه فقط نیاز به فراگرفتن 1500 ریشه و 850 پیشوند و پسوند داریم، در صورتی که دیدیم در یک زبان سامی (تازی) برای فهمیدن دو میلیون واژه باید دست کم 25000 ریشه را از برداشت و قواعد پیچیده صرف افعال و اشتقاق را نیز فراگرفت و در ذهن نگاه داشت.

اساس توانایی زبان‌های هندواروپایی در یافتن واژه‌های علمی و بیان معانی همان است که شرح داده شد. زبان فارسی یکی از زبان‌های هندواروپایی است و دارای همان ریشه‌ها و همان پیشوندها و پسوندها است. تلفظ حروف در زبان‌های مختلف هندواروپایی متفاوت است ولی این تفاوت‌ها طبق یک روالی پیدا شده است. توانایی‌ای که در هر زبان هندواروپایی وجود دارد، مانند یونانی و لاتین و آلمانی و فرانسه و انگلیسی، در زبان فارسی هم همان توانایی وجود دارد. روش علمی در این زبان‌ها مطالعه شده و آماده است و برای زبان فارسی به کار بردن آن‌ها بسیار ساده است. برای برگزیدن یک واژه علمی در زبان فارسی فقط باید واژه‌ای را که در یکی از شاخه‌های زبان‌های هندواروپایی وجود دارد با شاخه فارسی مقایسه کنیم و با آن هم‌آهنگ سازیم.

http://www.ariarman.com/Persian_Arabian_Language.htm

<http://www.ariarman.com/index.html>

آریا بهاری

بهره جویی از واژه های پارسی سره

در این جستار کوشش شده است تا نیاز به بهره جویی از واژه های پارسی سره و پرهیز از به کارگیری واژه های بیگانه در گفتار هر ایرانی را بررسی نمایم . همانگونه که میدانید زبان هر مردمی و هر سرزمینی همچون فرهنگ و آیینشان شناسنامه ای از روش زندگی و ویژگی های ایشان میباشد و به ویژه میان فرهنگ و زبان هر مردمی وابستگی پایداری در میان هست و نابودی هریک برابر با ویرانی دیگری می باشد.

همچنین نیک میدانیم که زبان پارسی با واژه های پارسی سره دارای ویژگی هایی هست که مایه برتری این زبان به دیگر زبان های جهان میباشد و در زیر میتوانید نامه ی "انگلس" اندیشمند و زبان شناس

بزرگ به "شوپنهاور" بزرگ اندیشمند دیگر جهان درباره زبان پارسی سره بدون واژه های بیگانه را ببینید:



چند هفته‌ایست که در پهنه‌ی سخن‌وری و هنر خاورزمین، فرورفته‌ام. از زمان بهربردهام و به آموختن زبان پارسی پرداخته‌ام. آنچه تاکنون مرا از پرداختن به فراگیری زبان تازی بازداشته است، از یکسو بیزاری زادی من از زبان‌های سامی‌است و از سوی دیگر این نکته است که به انگیزه‌ی پهنآوری گزارش‌ناپذیر این زبان دشوار، بی‌هنر دادن زمان بسیار، نمی‌توان در یادگیری زبان تازی به جایی رسید زیرا این زبان نزدیک به چهار هزار ریشه دارد که در دو تا سه هزار سال ریخت گرفته‌اند.

به وارون، زبان پارسی، زبانیست بسیار ساده و آسان؛ همانا اگر این دبیره‌ی ناخجسته‌ی تازی نبود که گاه تا شش وات (حرف) کمابیش هم‌ریخت هستند و واکه‌ها (اعراب) نیز نوشته نمی‌شود به آسانی می‌توانستم در چهل و هشت تسوک (ساعت)، دستور زبان پارسی را فرا بگیرم. می‌خواهم در یادگیری زبان پارسی با "پی‌پر" دست و پنجه نرم کنم، اگر او بسیار خواهان است که با من به هم‌آوردی برخیزد، این گوی و این میدان. زمانی را که برای فراگیری زبان پارسی در نگر گرفته‌ام، دست‌بالا سه هفته است، اکنون اگر سرور پی‌پر توانست در دو ماه این زبان را بهتر از من یاد بگیرد، می‌پذیرم که او در زمینه‌ی فراگیری زبان از من بهتر است.

برای "ویتلینگ" بسیار دریغ‌مندم که پارسی نمی‌داند، زیرا اگر آشنایی با این زبان داشت می‌توانست «آن زبان جهانی را که در آرزو داشته، بیابد». به باور من پارسی تنها زبانی است که در آن پوینده‌ی بی‌میان‌جی و بامیان‌جی نیست. افزون‌برین، حافظ، پیر خراباتی را به زبان بنیادین خواندن، شوری دارد که می‌رس. ...

لیک بخش دیپ پارسی به نفرین اهرمن هم نمی‌ارزد ...

(برگردانی از نامه‌ی انگلس به مارکس. نوشته شده در منچستر در 6 ژانویه‌ی 1853. برگردان از نوشته‌ی روسی پوشینه‌ی 28 از مهینگان مارکس و انگلس. رویه‌های 222 تا 223).



استاد کزازی درباره سره گویی و سره نویسی پارسی این چنین میفرماید :

یکی از آماج‌های سرمگویی و سرمنویسی این است که از زبان‌هایی که واژگان بیگانه به ساختار آوایی و گوش‌نواز زبان پارسی، و همچنین رسایی، پختگی و استواری آن می‌زنند، جلوگیری کنیم. این که زبان پارسی نمی‌باید وام‌واژه‌ها را در خود راه دهد، دیدگاهی دانش‌وارانه و بر پایه پروهان‌های زبان شناختی است. زبان پارسی بسیار پیش‌رفته است. زبانی بوده است بسیار پویا. از دید پیشینه‌شناسی زبان، پیش‌رفته‌ترین زبان کنونی است. این از آنجاست که زبان آیینی فرهنگ و ادب است. فرهنگی که پویاست، زبانی هم‌سنگ و هم‌ساز با خویش را پدید می‌آورد. فرهنگ ایرانی چون فرهنگی پویا و پیش‌تاز بوده است، زبان پارسی هماهنگ با آن بسیار دگرگون شده و پیش‌رفت کرده است.

زبان پارسی امروز ساختاری دارد که با بسیاری از دیگر زبانهای جهان هم‌روزگار نیست. به سخن دیگر، آن زبانها از دید کاربردهای سرشتین و بنیادین، در روزگاران و در ساختارهایی مانده‌اند که دیری است زبان پارسی از آنها گذشته است. دیگر زبانهای جهان با پارسی دری یا همان پارسی نو، هم‌روزگار نیستند. برای نمونه با پارسی میانه سنجیدنی‌اند، حتی با پارسی باستان. اگر زبان پارسی که بسیار پیش‌رفته است، از این زبان‌ها که در سنجش با آن هنوز کهن مانده‌اند واژه بستاند، برخورد زیان زده است. این واژه‌ها با ساختارها، هنجارها و رفتارهای زبان پارسی سازگار نیستند. از این روی آن را گزند می‌رسانند و برمی‌آشوبند. بدان می‌ماند که شما پاره‌ای از پلاس یا بوریای ستبر درشت را بر پرنیانی نغز و رخشان بیبوندید و بدوزید. پیداست که این دو با یکدیگر سخت ناسازند.

نخستین و آشکارترین زیان و گزند که زبانهای بیگانه به زبان پارسی می‌زنند آن است که بافتار آهنگین و خُنیایی و هموار و گوش‌نواز آوایی را در این زبان از میان می‌برند. واژه‌های ایرانی هنگامی که از روزگاران باستانی میانه به روزگار نو رسیده‌اند، واژه‌های پارسی شده‌اند (پارسی دری)، از دید ساختار آوایی، سوده و ساده و نرم و هموار گردیده‌اند. [far] در پارسی. [برای نمونه، یک واژه

واژه‌ای مانند «فر» بیش از این سوده و کوتاه نمی‌تواند بشود. اما واژه‌هایی که ما از زبانهای دیگر می‌ستانیم، می‌توانند واژه‌های درشت و گران و ناهموار باشند که آن ساختار دلاویز آوایی را از میان می‌برد. ولی خواست سرمنویسان بازگشت به زبان زمان روزگار فردوسی نیست؛ اگر نوشته‌ها و سروده‌های پارسی گرایانه امروز به زبان فردوسی می‌ماند، از آن روی نیست که آن نویسنده یا سراینده، آن زبان را به کار می‌گیرد یا می‌خواهد به شیوه فردوسی بسراید.

از آنجاست که زبان پارسی بدان سان که استاد توس یا سعدی به کار گرفته است، از دیدی دیگر، نزدیک‌ترین زبان به زبان سرشتین پارسی است. هنگامی که ما می‌کوشیم به این زبان برسیم، خواناخواه، آنچه به دست می‌آوریم، نزدیک فردوسی خواهد بود؛ بی‌نیازی زبان پارسی از واژه‌های بیگانه زبان پارسی زبانی است توانمند و بی‌نیاز. اگر گاهی به وام‌واژه‌ها نیاز دارد، این نیاز در همان مرز و اندازه‌ای است که هر زبان می‌تواند داشته باشد، و گاه بسیار کمتر از بسیاری از دیگر زبان‌ها نیازمند وام‌واژه‌هاست. این توانمندی

در زبان پارسی برمی‌گردد به سامانه و دستگاه واژه‌سازی در این زبان که بسیار نیرومند و کارآمد و آفرینش‌گرانه است و حتی بی‌کرانه است. ما می‌توانیم بی‌شماره در پارسی واژه بسازیم.

زبان پارسی مانند بسیاری از زبانهای جهان کالبدینه نیست؛ بدین‌سان که پیمانها و ریخت‌های از پیش نهاده‌ای برای واژه‌سازی در این زبان نمی‌بینیم. زبان پارسی بسیار نرمش‌پذیر است؛ به موم می‌ماند: خود را با توان زبانی در به کار برنده خویش دم‌ساز می‌گرداند. هر چه مایه و توان و دانش شما در زبان پارسی بیش‌تر باشد، این زبان را آسان‌تر و مایه‌ورتر می‌توانید به کار بگیرید. برای همین است که این زبان در جهان سرود و سخن و چامه شده است. برای آنکه سخن‌ور می‌تواند آنچه را در درون او می‌گذرد، به یاری این زبان روشن‌تر و رساتر باز گوید. او زبان پارسی را بیش از هر زبان دیگر می‌تواند از آن خود کند و می‌تواند زبانی ویژه و شیوه‌ی شناختی در پارسی برای خود بیابد.

برای نمونه، یکی از واژه‌های بسیار آشنا در زبان پارسی، واژه «دست» است. با این واژه می‌توان ده‌ها واژه ساخت؛ گذشته از آن واژه‌ها که دیگران پیش از این، از این واژه ساخته‌اند. بسنده است که این واژه را با واژه دیگر ببینید تا واژه‌ای نو به دست آید: فرادست، فرودست، زبردست، بالادست، پایین‌دست، دستاويز، دستبند، دستگیره و... گاه می‌توانیم فرهنگی خرد از واژگانی را که تاکنون با این واژه ساخته شده است فراهم بیاوریم. از این روی، این زبان در سرشت و ساختار، زبانی ٹٹکمایه نیست که از برآوردن نیازهای روز ناتوان باشد و بخواد از وام واژه‌ها بهره برد. ناتوانی، کمبود و بی‌توشی از زبان پارسی نیست، از کسانی است که این زبان را به کار می‌گیرند.

از این روی می‌توان از واژگان بیگانه بهره‌یزید؛ برای واژگانی که به هر انگیزه‌ای در این زبان راه بسته است، برابرهای پارسی بیابیم؛ اندک‌اندک این واژه‌ها را هم از زبان برانیم؛ و آن واژگان دیگر را به جای آنها بنشانیم. ما اگر گاهی اندک نیاز داشتیم که واژه‌ای را از زبان دیگر بستانیم، برآنم که می‌توانیم چنین کرد. زبان پارسی سره و پالایه شده از واژه‌های بیگانه ویزگی‌های نیک بسیار دیگری هم دارد که بازگویی همه آنها در این جستار نمی‌گنجد. باری... به خوبی میدانید که ایران دارای پیشینه‌ای 10 هزار ساله می‌باشد و این پیشینه هیچ گاه به دور از فرهنگ و شهر آیین (تمدن) و پیشرفته و اندیشمندانه نبوده و سازش کاری و مهرورزی و راستی همیشه از برجسته‌ترین ویژگی‌های این مردم بوده است.

در برابر این پیشینه گزشته کشورهای باختری (اروپایی و امریکایی) را هم بازنگری نمایید که به راستی به جز جنگ و بهره جویی و دزدی از کشورهای دور و نزدیکشان چه کرده اند و چه دارند؟ از یونان و روم و اسپانیا گرفته تا امریکا که بی‌ریشه‌ترین کشور جهان می‌باشد و پیشینه‌ای فراتر از یک پنجم یا یک سوم ما هم ندارند. با این همه امروز

که زبان انگلیسی زبانی جهانی و بین مردمی می باشد دارای همخوانی و همسانی های بیشماری با زبان دیگر کشور های باختری می باشد. زنهار با این همه همانندی زبانی میان اینها و همچنین همسانی دبیره ای شان (خط نوشتاری) هرگز مردم هیچیک از این کشور های نوبر آمودیده نشده که با هم میهنان خود به زبان انگلیسی گفتگو نمایند. برای نمونه زبان فرانسوی با اینکه همخوانی های فراوانی در واژه ها با زبان انگلیسی دارد و دبیره هایشان نیز همسان میباشد به اندازه ای زنهارداری بر زبان خویش دارند که هرگز با هم میهن فرانسوی خویش انگلیسی گفتگو نمیکنند و سال گزشته که در همایشی یکی از بازرگانان به انگلیسی سخنرانی کرده بود بسیاری از باشندگان برای نشان دادن ناخشودی خود در میان سخنرانی وی از همان نخست به هنگام سخنرانی وی از همایش بیرون ایستاده بودند. و همچنین نیک میدانید این کشور ها گزشته از اینکه پیشینه ای نه همچون ایران چند هزاره ای ونکه (بلکه) چند سده ای بیشتر ندارند از نگر زمانی نیز دوری و نزدیکی چندانی در پیدایش یکدیگر ندارند لیکن به هیچ بهایی زبان خویش را با بودن این همه همانندی زبانشان با زبان انگلیسی نادیده نمیگیرند.

همچنین زبان چینی و ژاپنی نیز دارای ایراد ها و کاستی های فراوانی بوده به گونه ای که آموزش این زبان از دبستان تا دانشگاه 25 سال به درازا می انجامد و در پایان هم یک چینی از شهری چنانچه با هم میهن خویش از شهری دیگر گفتگو کند تا نوشتار های یکدیگر را نبینند سخن هم را نمیفهمند و دبیره آنان نیز که بیش از 400 واج میباشد نگاره گری هر واژه به شیوه کنده کاری مردم غار نشین می باشد و با این همه هنوز تا هنوز این زبان را تا پای جان گرامی میدارند و هیچ واژه بیگانه ای را به واژه های ناکار آمد خودشان برتری برای بهره گیری نمیدهند.

همچنین فردوسی بزرگ نیز کسی بود که سده ها پیش در زمانی که زبان پارسی رنگ نابودی را به خود دیده بود با تلاش و رنجش های سی ساله و خستگی نا پذیر خویش دوباره به این زبان جانی دوباره بخشید و آن را از نابودی رهایی داد.

اینک در پاسخ کسانی که به کارگیری واژه های بیگانه به جای واژه های پارسی در گفتگو های روزانه را برتری میدانند و همه کوششان پیشی گرفتن در بهره گیری از این دسته واژه ها میباشد و به خرده گیری از پارسی سره گویی و نویسی میپردازند باید گفت شما چگونه نام ایرانی را با خود یدک میکشید زمانی که با ده هزار سال پیشینه با این شهر آیین و اندیشه های نیکی که از گزشته برای ما مانده بهره گیری از واژه های کشورهای هزار و اندی ساله را که برخی از آنها یک دهم ایران هم پیشینه ندارند برتری میدهد و اینگونه با همه توان در نابودی زبان پارسی میکوشید؟ آیا شما خود زبانی که به آن گفتگو میکنید با این واژه های بیگانه را میدانید چیست؟ هرنامی را میتوان بر آن نهاد به جز پارسی.

گروهی نیز هستند که بهره جویی حافظ وسعدی و بزرگاین چون ایشان از چند واژه تازی در سروده های خویش را بهانه ای بر لگد کوب نمودن زبان شیرینی پارسی میدانند .

فراموش نکنیم که حافظ و سعدی ایرانی تبار و پارسی زبان بودند و اگر گه‌گاه برای هم‌آوا کردن سروده‌های خود، ناگزیر برخی از واژه‌های تازی را نیز به کار برده‌اند این نباید دست‌آویزی باشد برای ما تا از زیر بار خویش‌کاری بگریزیم و با دانم‌کاری‌های خود زبان پارسی را آن‌چنان به واژه‌های تازی بیالاییم که حافظ و سعدی هم از دریافت آن ناتوان بمانند.

اگر به سروده‌های حافظ و سعدی و مولوی و خاقانی و منوچهری و دیگران بنگریم، هزاران هزار واژه‌ی ناب پارسی را در سروده‌های آنان خواهیم یافت که ما امروزه از روی بی‌انگاری به جای آن‌ها واژه‌های تازی را به کار می‌بریم. برای نمونه آنان گفته‌اند «چنبر» ما می‌گوییم «دایره»، آنان گفته‌اند برابری، ما می‌گوییم «تساوی»، آنان گفته‌اند «کژ و مژ» ما به شیوه‌ی تازیان می‌گوییم «کج و منج»، آن‌ها گفته‌اند «پس‌آب» ما می‌گوییم «فاضل‌آب» آن‌ها گفته‌اند سخن، ما می‌گوییم «حرف» آن‌ها گفته‌اند «گفتار» ما می‌گوییم «مقوله» ... این‌ها و سدها نمونه‌ی دیگر همانند این‌ها نشان می‌دهند که درد ما درد حافظ و سعدی نیست.

درد ما درد تنبلی و گریز از زیر بار خویش‌کاری است. ما می‌خواهیم به دست‌آویز پاس‌داری از سروده‌های سعدی و حافظ و دیگران کار را بر خود آسان‌تر کنیم و گر نه هر کسی می‌داند که این سخن گفتن و نوشتن به پارسی نه تنها آسیبی بر سروده‌های سعدی و حافظ نمی‌زند و راه را بر دریافت سخن آنان نمی‌بندد، و نه که پیاله‌ی فرهنگ ما را فراخ‌تر و روان‌حافظ و سعدی را شادمان‌تر می‌کند. اگر ایرانی به جای «عطش» بگوید «تشنگی» و به جای «عفونت بگوید «گندیگی، بدبویی، چرکینی» حافظ و سعدی نه تنها از او آزرده نخواهند شد و نه که سپاس‌گذار او نیز خواهند گردید.

گروهی دیگر هستند که می‌گویند ما چون مسلمانیم باید از واژه‌های اسلامی در گفتارمان بهره بگیریم! در پاسخ ایشان باید گفت مسلمان بودن جای و ارزشمندی خود را دارد و کسی هم نگفته که آیین دینی اسلام را به زبان پارسی انجام دهید. پیروان هردینی زبانی ویژه‌ی دین خود دارند که در آیین و گردهمایی‌های دینی از آن بهره می‌جویند و در گفتار روزانه خویش به زبان مادری و میهنی خودشان گفتگو میکنند و این دو هیچ آسیبی برای هم ندارد و بهانه‌ای برای خودداری از گفتگو به زبان مادری برای ما ایرانیان نمیتواند باشد.

برخی دیگر که می‌گویند هرکسی دیدگاهی دارد و سهش (احساس) خوبی از به کارگیری واژه‌های بیگانه در گفتارشان به ایشان دست میدهد! بیگمان خوبی و خوشایندی این سهش نیز نزد ایشان برآمده از نادیده گرفتن خویش‌کاری گرامیداشت زبانی که پیاله‌ی فرهنگی بی‌همتا و ارزشمند و پرمایه می‌باشد هست.

ناگفته پیداست که با داشتن این همه ویژگی‌های ارزشمند و برتری‌ها در زبان پارسی سره که در بالا بخش کوچکی از آنها نیز بازگو گردید با نگرش به آنچه گفته شد کسانی که با آگاهی به این برتری‌ها و ویژگی‌ها باز هم از به کارگیری واژه‌های تازی

خودداری نمی نمایند جز خودخواهی و کوشش بر از میان بردن این زبان و فرهنگ آماج دیگری در کارشان دیده نمیشود.

نباید فراموش کرد که خاک و مرز هر سرزمینی تن آن و فرهنگ و زبانش روان آن میباشد و بیگمان آگاه هستید که در آدمی آسیب و کاستی های روانی مایه بیماری و آسیب های تنی میشود و به همین گونه آسیب دیدن و نابودی زبان و فرهنگ هر مردمی نیز دیر یا زود مایه آسیب و نابودی خاک و مرزهای سرزمینشان خواهد بود و برآیند آن را تا کنون هم دیده ایم که چگونه با نادیده گرفتن فرهنگ بی همتا و زبان شیرین پارسی تنها یک پنجم از سرزمینی که ایران نام داشته امروز برای ما مانده و دیگر به کارگیری واژه های بیگانه در زبان پارسی و خودخواهی و آسوده پذیری بس است.

بیهوده هم نیست که چینیان و ژاپنی ها هیچ واژه ای نمانده از ساخته ها و نوآوری های روزی که با این همه دشواری و ناکار آمدی در زبانشان (وارونه زبان پارسی سره) از انگلیسی به زبان خود برگردان نموده اند و واژه ای برای آن ساخته اند. بر پایه آنچه گفته شد چنانچه به راستی اندک سهش و مهتری به این بوم و بر و ارزش های آن داریم شایستگی و بایستگی بر این میباشد که تاجایی که شدنی است از به کارگیری واژه های از به کارگیری هفت واج بیگانه به جای پارسی سره خود داری نموده و و افزون بر این خویش خودداری نماییم و تلاش هم در نوشتار ($I - G - \kappa - \rho - \mathcal{D} - \Sigma - \chi$) شوم در فراگیری واژه های ارزشمند و گرانمایه ی پارسی سره در گفتار و نوشتارمان داشته باشیم.



دکتر پرویز ناتل خانلری
مسئله ی اصلاح خط فارسی

عیب و نقص خط فارسی

مسئله ی اصلاح خط فارسی یکی از مسائلی است که مدت ها است ذهن اصلاح طلبان این سرزمین را مشغول داشته است. درست نمی دانیم که توجه به نقص خط فارسی از چه زمانی پیدا شده و نخستین کسی که به این فکر افتاده که بوده است. مراد ما نیز در اینجا تاریخ نویسی نیست. آنچه مسلم است این است که از همان آغاز آشنایی ایرانیان با علوم و معارف اروپایی، این توجه به وجود آمده و شاید میرزا ملکم خان معروف را بتوان پیشقدم این راه شمرد.

پس از او دیگران نیز در این باب در رسالات و مقالات، به تفصیل یا اجمال، مطالبی گفته و نقص های خط فارسی را بر شمرده اند. جای آن نیست که در تکرار این مطالب گفتگو را دراز کنیم، اما سزاوار است که به اختصار ایرادهایی را که بر این خط وارد شده و می شود یک یک بشماریم.

• نداشتن علامت برای حروف مصوت (حروف صدادار : فتحه، کسره، ضمه)

خطی که امروز در نوشتن فارسی به کار می رود، برای مصوت های کوتاه در جزو حروف، علاماتی ندارد و حرکات را که بالا و پایین حروف گذاشته می شود، به سبب کثرت نقطه، در نوشتن و حروف چینی. چاپ به کار نمی توان برد. نتیجه آن که هر کلمه را به چندین وجه مختلف می توان خواند و دریافتن تلفظ صحیح از روی صورت مکتوب کلمات، نه دشوار، بلکه محال است.

• مشابهت حروف

حروف خط فارسی چه در صورت مجرد و چه در شکل ترکیبی، بسیار با هم مشابهت دارد و فقط مایه ی امتیاز آن ها نقاط است و کثرت نقاط کار خواندن و نوشتن، هر دو را دشوار می کند و موجب اشتباه خواننده می شود.

• تعداد اشکال

هر حرف در خط امروز ما اشکال مختلف دارد و به حسب آن که در اول، وسط و یا آخر کلمه واقع شود صورتی دیگر می پذیرد. پس نوآموز باید برای هر حرف چند شکل مختلف بیاموزد و این امر موجب دشواری تعلیم خط و زبان فارسی شده و مانع تعمیم سواد است.

• قواعد املاء

قواعد گوناگون املاء نیز که اغلب از زبان عربی اقتباس شده بر این دشواری ها می افزاید : ی نوشتن در کلماتی مانند عیسی و موسی و الف خواندن. آن، نوشتن. تنوین مفتوح به صورت الف (مانند فعلا) و الف نامکتوب در کلماتی مانند اسمعیل و از این قبیل، آموختن خط فارسی را چنان مشکل کرده که جوانان ما حتی در دانشکده نیز از آموختن شیوه ی نوشتن فراغت نمی یابند، ادیبان نیز پیوسته با هم بحث و جدل می کنند و مشکلات حل نشده هنوز میان ایشان هست.

• نقص خط برای کارهای علمی

از این ها گذشته الفبای ناقص ما برای کارهای علمی و فنی. زبان شناسی سد و مانع بزرگیست. لهجه های محلی را به این الفبا ثبت نمی توان کرد، زیرا که ما با این خط فقط کلماتی را می توانیم بخوانیم که قبلا تلفظ درست آن ها را آموخته باشیم و گرنه صورت مکتوب کلمه هرگز ما را به تلفظ اصلی آن رهبری نمی کند. پس با این خط نمی توانیم در

لهجه های مختلف فارسی که اکنون در نقاط ایران معمول است تحقیق کنیم و برای این منظور محتاج به الفبای دیگری هستیم. همچنین کلمات تازه و اسماء خاصی که در زندگی امروزی مورد احتیاج ماست با این خط نوشتنی و خواندنی نیست.

ناگزیر باید آن ها را با حروف لاتین نیز ثبت کرد و یا به رسم قدیم، برای هر کلمه باید فتحه و کسره و ضمه و سکون اول و ثانی و ثالث و رابع را نیز قید نمود که این کار موجب اتلاف وقت خواننده و نویسنده است و با زندگی پر مشغله ی امروز سازگار نیست. همچنین تا این خط میان ما معمول است، در استنباط و بیان قواعد دستوری زبان فارسی به مشکلاتی دچار می شویم. بسیاری از مسائل مربوط به قواعد زبان فارسی است که به سبب رسم الخط فعلی فارسی، اصلاً مورد توجه نیست تا درباره ی آن ها بحثی پیش بیاید. از جمله، این نکته که آیا اسماء در فارسی مانند بعضی از زبان ها صرف می شود و در حالات فاعلی و مفعولی و اضافه و ندا و غیره، جزء آخر آن ها تغییر می پذیرد، یا حروف و اصوات اضافی مانند **آ** در حالت ندا، **را** در حالت مفعول و **ا** در حالت اضافه و جز این ها، باید کلمات مستقلی فرض شوند؟

آنچه در این باب ذکر شد به عنوان نمونه و مثال بود، و گر نه بسیار موارد دیگر می توان شمرد که نقص خط فارسی را برای کارهای علمی نشان دهد و ثابت کند که این خط مانع پیشرفت ما در این گونه امور و مسائل است.

● تاثیر روحی

از آن چه ذکر شد یک نتیجه ی دیگر گرفته می شود که شاید مهم تر از همه ی این نکات باشد.

الفبای ما با این همه دشواری و نقص که دارد از آغاز تحصیل، ذهن نوآموز را به عدم دقت و سهل انگاری عادت می دهد، زیرا که کودک در خواندن، تلفظ صحیح کلمات را در نمی یابد و ناچار به حدس و قیاس و تخمین متوسل می شود و به تقریب قناعت می کند و این شیوه در روح او موثر واقع می شود و در نتیجه ی همین عادت است که در میان ایرانیان دقت ذهن و علاقه به صراحت و وضوح چه در امور زندگی و چه در کارهای علمی بسیار کم دیده می شود. این صفت برای ملتی که می خواهد در دنیای پر غوغا و هنگامه ی امروز مقامی داشته باشد یا دست کم مقام خود را حفظ کند، نقصی بزرگ است و خطرهای عظیم در بر دارد. پس اصلاح الفبای فارسی نه تنها برای تسهیل آموختن ضروری است، بلکه مقدمه ی انقلاب روحی و تجدد معنوی ملت ایران خواهد بود.

اشکالات مخالفان

مخالفان اصلاح خط نیز برای حفظ خط فعلی دلایلی دارند و اگر چه ندیده ام که رساله یا مقاله ای در این باب منتشر کرده باشند و ظاهراً هنوز خطر را چندان بزرگ ندیده اند که به دفاع سخت برخیزند، اما هر جا که از این مقوله گفتگویی به میان می آید ایرادهایی می کنند که خلاصه ی آن ها را نیز باید ذکر کرد :

▼ جنبه ی ملی

ایراد نخستین آن که معتقدند که خط هر قوم یکی از آداب و رسوم ملی او شمرده می شود و تغییر آن به ملیت آن قوم صدمه می زند، زیرا مستلزم قطع ارتباط با سابقه ی تاریخی اوست. خط فارسی بیش از هزار سال است که میان ایرانیان معمول شده و همه ی آثار علمی و ادبی و کتیبه ها و نقوش و لوح مقابر را با این خط توشته اند و اکنون اگر آن را ترک کنیم و خط لاتین یا خط دیگری بپذیریم باید سوابق تاریخی و ملی خود را کنار بگذاریم و این کار به زیان ملیت و استقلال ماست.

▼ دشواری ثبت تلفظ صحیح

اشکال دیگر آن که امروز در نقاط مختلف ایران لهجه های متفاوت هست و بیش تر کلمات در هر نقطه به طریقی تلفظ می شود و چون الفبای امروزی ما صراحت ندارد، همه ی تلفظ های مختلف را به صورت واحدی می نویسند. اگر الفباء دقیق شود، کلمات فارسی در نوشتن نیز به حسب تلفظ اشکال گوناگون پیدا می کند و این امر موجب تشنت و اختلاف میان فارسی زبانان خواهد شد و وحدت کلمه از میان خواهد رفت.

▼ اشکال نقل کتب به خط جدید

مشکل بزرگ دیگری که با تغییر الفباء پیش می آید نقل کتب فارسی از خط امروزی به خط جدید است. می ترسند که در این کار اولاً آثار ادبی قدیم تحریف شود و ثانیاً با مشکلاتی که برای تجدید چاپ کتب هست، به این زودی این نقل صورت نگیرد و در نتیجه کتاب های ادبی قدیم متروک شود و از این حیث به زبان و ادبیات فارسی لطمه ی بزرگ و جبران ناپذیری وارد آید.

▼ زیبایی خط

گروهی خط فارسی را زیبا و یکی از آثار هنرهای ظریف ملی می شمارند و می گویند ذوق و قریحه ی ایرانی قرن ها در تحسین اشکال و صور این خط کوشیده و آن را به مرتبه ی هنری بزرگ بالا برده و نامدارانی مانند میرعماد و درویش و دیگران، زیبایی این خط را به کمال رسانده اند. تغییر خط، همه ی این کوشش ها را بر باد خواهد داد و نام خطاطان بزرگ را به فراموشی خواهد سپرد و در خطوط دیگر هرگز این جمال و کمالِ صوری نیست.

▼ وارد شدن کلمات خارجی

ایراد دیگر بیش تر متوجه اتخاذ الفبای لاتین است. می گویند اگر ما نیز الفبای لاتین را که امروز در کشورهای اروپا و امریکا معمول است به کار ببریم، به سبب یگانگی الفباء راه برای وارد شدن لغات خارجی در زبان فارسی باز خواهد شد و نویسندگان یا مترجمی که به زبان های اروپایی آشناست، عین کلمات خارجی را با همان حروف و املاء فارسی نقل خواهد کرد و این امر موجب خرابی و فنای زبان ملی ما خواهد شد.

▼ نقص الفباهای دیگر

نکته ی آخرین این که، اگر الفبای فارسی ناقص است، الفباهای دیگر نیز بی نقص نیست و مثلاً در کلمات زبان های فرانسه و انگلیسی، حروف مکتوب و غیر ملفوظ بسیارست و علامات کافی برای نشان دادن همه ی اصوات نیست و چون آن کشور ها هنوز در صدد اصلاح یا تغییر الفبای خود برنیاورده اند، معلوم می شود که این مطلب آن قدرها اهمیت ندارد یا زیانش بیش از سود آن است. پس ما نیز نباید در این کار اصرار یا عجله داشته باشیم.

رد ایرادهای مخالفان

اما به ایراد های مخالفان اصلاح خط به آسانی پاسخ می توان داد :

درباره ی ملی بودن؟؟ خط باید گفت که خط نزد اکثر ملل جنبه ی ملی ندارد و بیشتر ایشان الفبای معمول خود را از دیگران گرفته اند و همه ی الفبا ها که نزد ملل بزرگ و معروف جهان مستعمل است به یک یا چند اصل بر می گردد. در این باب، اگر از تاریخ ظهور و رواج خط در جهان بحث کنیم، گفتگو دراز خواهد شد و آن مجالی دیگر می خواهد. اما درباره ی خط فارسی امروزی به هر حال می توان گفت که از مخترعات ایرانیان نیست و مآخوذ از دیگران است و خطوط پهلوی و میخی نیز هیچ یک اصلاً ایرانی نبوده است. خط فعلی فارسی را از عرب گرفته ایم و در آن تاریخ، این اقتباس برای ما شاید سودمند بوده، زیرا که آن روزکار دنیای عرب بود و در اکثر نواحی جهان متمدن، به این زبان نوشته می شد و از زبان های دیگر نیز همه ی آثار علمی و ادبی را به عربی ترجمه می کردند و ما با اتخاذ الفبای عربی به دنیای علم و ادب آن روز نزدیک تر شدیم و فایده ها بردیم.

امروز دیگر این موجب نیست. دانش و فرهنگ از مشرق به اروپا رفته و عرب خود مانند ما محتاج استفاده از اروپائیانست. این بحث را که ما در ایجاد تمدن اسلامی یا عربی تا چه اندازه سهیم بوده ایم کنار می گذاریم، اما در هر حال ما آنچه از تمدن معروف به عربی گرفتاری بود گرفتیم و بهره ای که می توان برد بردیم و امروز در آن برای ما بهره و سودی نیست. پس، از بریدن این پیوند زبانی نمی بینیم و در پیوستن به تمدنی کامل تر و عالی تر احتمال سود بیش تر است.

اختلافی که در ثبت کلمات فارسی با الفبای جدید ممکن است پیش بیاید، درست است. البته در آغاز کار این خطر هست، اما همین اشکال به سود زبان فارسی تمام می شود، زیرا که ما را به تحقیق و دقت و بحث در این باب و می دارد و پس از قرن ها نخستین بار کلمات فارسی ضبطی دقیق خواهد یافت و ناگزیر یکی از انواع مختلف تلفظ یک کلمه را به عنوان تلفظ فصیح قبول خواهیم کرد. پس همین پراکندگی موجب جمعیت، و ویرانی مایه ی آبادی خواهد شد. اما دشواری نقل کتب به خط جدید نمی تواند لزوم اصلاح یا تغییر خط را نفی یا رد کند، بلکه باید برای این مشکل و مشکلات دیگری که پیش خواهد آمد، چاره ای اندیشید و راهی جست.

همین قدر مسلم است که این کار اگر چه دشوار باشد محال نیست. و با پیش بینی لازم و نقشه ی درست می توان از عهده ی آن بر آمد.

زیبایی خط فارسی را نیز نمی توان دلیل حفظ آن دانست، زیرا چون آن که معلوم است زیبایی خطوط امری اعتباری است. هر خطی زشت و زیبا دارد و همیشه مجال هنرنمایی برای اهل ذوق هست. اما خطوط زیبای گذشتگان و کتیبه ها و نقوش زیبای قدیم البته به جا خواهد ماند و نگهداری خواهد شد. چون آن که آثار معماری گذشته را نگه می داریم و

این امر ما را مجبور نمی کند که از ساختن بناهای درخور احتیاج امروز دست بکشیم و عمارات تازه را درست از روی بناهای ساسانی یا صفوی بسازیم. درباره ی وارد شدن کلمات خارجی نیز خطر آن قدر که می گویند بزرگ نیست، زیرا که الفبای جدید فارسی البته درست مانند یکی از الفباهای اروپایی نخواهد بود و ناچار باید به تناسب اصوات و حروف زبان فارسی علاماتی وضع یا اتخاذ کرد و به هر حال اگر نادانی یا بی سوادی کلمه ی خارجی را به همان صورت اصلی در فارسی بنویسد از قبیل غلط هایی است که امروز هم بسیاری از نویسندگان کم مایه می کنند و باید ایشان را راهنمایی کرد.

اما نقص الفباهای دیگر نباید برای ما بهانه شود که از اصلاح خط خود و فوایدی که این کار در بر دارد دست برداریم، زیرا که ملل اروپایی امروز بسیار در فرهنگ و دانش پیش تر رفته اند و شماره ی بیسوادان در کشورهای ایشان بسیار کم تر از ماست و اصلاح الفبا برای ایشان اگر فوایدی دارد شامل زیان هایی نیز هست و حال آن که نزد ما سود این کار بی شک از زیانش بیش تر خواهد بود و ما را در تعمیم سواد و ترویج دانش که بسیار محتاج آنیم کمک خواهد کرد و به هر حال دیگران را در خودداری از اصلاح الفباء تحسین نمی کنیم و در این امر پیروی از ایشان را لازم نمی دانیم.

این است مطالبی که موافق و مخالف درباره ی اصلاح خط فارسی می گویند و البته درباره ی هر یک از این نکات جای بسط و تفصیل هست و ما به سبب تنگی مجال از آن چشم پوشیدیم. اما طرفداران تغییر اصلاح خط نیز درباره ی خطی که باید اتخاذ شود هم عقیده نیستند. بعضی معتقد به اصلاح همین خطند و بعضی اتخاذ الفبای اوستایی را که یادگار گذشته ی درخشان و تاریخی ایرانست پیشنهاد می کنند و گروهی قبول الفبای لاتین را ضروری می شمارند. کسانی هم هستند که معتقدند باید الفبای تازه ای اختراع کرد که کامل تر از الفباهای معمول جهان باشد و این افتخار نصیب ما شود که سرمشق ملل متمدن امروز باشیم و ایشان از ما بیاموزند.

در این باب نیز جای بحث است و این بحث را به آینده می گذاریم، زیرا که مراد ما در اینجا طرح مسئله بود تا دیگران، خاصه اهل فن، عقاید خود را به موافقت یا مخالفت بگویند و این دعوا طی شود و نتیجه ای ثابت و قطعی به دست آید و البته پس از آن که اصل مسئله حل شد باید درباره ی خط تازه گفتگو کرد و راه های مختلفی را که پیشنهاد کرده اند سنجید و به ترین طریق را از آن میان برگزید.

اینک در انتظار عقاید و آرای دانشمندان، این گفتگو را به پایان می رسانم.

آریا بهرام : زبان و فرهنگ ما بسیار غنی تر از انگلیسیها و فرانسوی ها و اسپانیایی هاست زیرا که تاریخ ما قدیمی ترست. اگر ما می خواهیم که فرهنگ ما با زبان ما جهانی شود (قدرت فرهنگی قدرت اقتصادی و سیاسی نیز می آورد) بایس زبان خود را به همان سلاح هایی که زبانه های بین المللی دارند تجهیز کرد یعنی الفبای ساده (لاتین) ، دستور زبانی ساده (خالی کردن قواعد عربی) و لغات ایرانی (جایگزینی واژه ها)



زبان و فرهنگ
پروفسور حمید مولانا

استفاده بی حد و حصر از واژه ها و اصطلاحات زبان های فرنگی، بویژه انگلیسی، در مکالمات، نوشته های روزانه، آگهی های تبلیغاتی، سخنرانی ها و رسانه ها و نام فروشگاه ها، زبان ملی ما یعنی فارسی و زبان های محلی ایرانیان را تهدید می کند. نفوذ اصطلاحات و واژه های زبان فرانسه در گذشته در کشور ما اغلب منحصر به یک طبقه ویژه فرنگی مآب بود ولی توسعه و ترویج و استفاده از اصطلاحات انگلیسی به جای لغات فارسی تقریباً همگانی شده است و امروزه به قشر های مختلف جامعه رسوخ پیدا کرده است. زبان تنها وسیله انتقال خواسته ها، نیازمندی ها و ارتباطات میان فردی و سازمانی و ملی نیست بلکه زبان بیش از همه تعیین کننده ایده ها، افکار و اندیشه های ماست. با استفاده روزانه واژه ها، مفاهیم، و اصطلاحات زبان های خارجی، ما ایده ها و اندیشه های بیگانگان را به فرهنگ خود وارد می کنیم.

انگیزه و دلیل استفاده از واژه ها و اصطلاحات فرنگی متعدد است. نبودن واژه های مشابه در علوم تجربی و فن آوری های جدید در زبان فارسی ممکن است یکی از این دلایل باشد که فرهنگستان زبان فارسی می کوشد کمبودها را برطرف کند. ولی تهاجم فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در این عصر ارتباطات همراه با گرایش و خودنمایی افراد به متجدد و مدرن بودن و نداشتن اعتماد به نفس، این روند را در جامعه ما به یک عارضه تبدیل کرده است. به عبارت دیگر، استفاده از اصطلاحات فرنگی یک نوع ژست گرفتن، پز دادن، و تظاهر به «سواد داشتن» و «مدرن بودن» شده است.

در وزارتخانه ها، ادارات، بخش خصوصی، بنگاه ها، دانشگاه ها، و در میان بسیاری از خانواده ها و حتی اصناف و کسبه استفاده از واژه ها و اصطلاحات انگلیسی و آمریکایی افزایش یافته است. در کشوری که 25 درصد جمعیت آن را جوانان تشکیل می دهند این روند می تواند یک زنگ خطر باشد. ما چقدر به زبان و ادبیات فارسی توجه می کنیم؟ چه قدم های مؤثر و جدیدی در ترویج زبان فارسی، در توسعه شعر و ادبیات فارسی و در جهانی کردن مفاهیم آن برداشته ایم؟

همه ارتباطات با یکی از اشکال زبان صورت می‌گیرد: زبان گفتاری، زبان رفتاری، زبان نشانه، و زبان ماشینی. در وسیع‌ترین مفهوم، همه این روش‌های ساختن معانی در قالب نشانه‌ها است که به نحوی دو جانبه قابل فهم و انتقال هستند. زبان ماده اصلی تعاملات انسانی و ماشینی است. زبان به کار گرفته در تئاتر، ادبیات، سیاست و اقتصاد به امواج رادیویی تبدیل می‌شود، از طریق ماهواره‌ها تقویت شده و برای عبور از کابل‌ها و رایانه‌ها به شکل دیجیتال درمی‌آید.

ملت‌ها در ارتباط با یکدیگر از زبان کمک می‌گیرند. در مبادلات اقتصادی و سیاسی که میان افراد و جوامع مختلف انجام می‌شود، از زبان به عنوان عامل و ابزار اصلی تعامل استفاده می‌شود. ملت‌ها به هنگام تبادل برنامه‌های رادیویی یا ارسال اخبار یا فروش برنامه‌های تلویزیونی زبان را به کار می‌برند. متأسفانه زبان به رغم (یا شاید به دلیل) حضور تام و تمام آن، معمولاً در رشته‌های ارتباطات و روابط بین‌المللی و دیپلماسی، به استثنای مطالعات تخصصی در این حوزه‌ها، به فراموشی سپرده شده است.

دو دلیل عمده برای این بی‌توجهی به مسائل زبان در مطالعه ارتباطات بین‌الملل می‌توان ذکر کرد: یکی از دلایل همان است که ما آن را ناپدید شدگی زبان می‌خوانیم که به مسائل زبان، به عنوان زبان خاص یک ملت می‌پردازد مانند فرانسه، انگلیسی، روسی، عربی، ازبک و غیره. دیگری شفافیت زبان است که به موضوع نقش زبان در ساختن واقعیت و ذهنیت ما مربوط می‌شود. هر دو جنبه، به زبان به عنوان قدرت ارتباط پیدا می‌کند. ناپدید شدگی زبان از قوم‌گرایی و وضعیت پژوهش‌های ارتباطات بین‌المللی ناشی می‌شود و شفافیت از روش‌شناسی پوزیتیویستی یا اثبات‌گرایی آنها.

با حذف برخی از زبان‌ها، بسته به تعریفی که از زبان می‌کنیم 2500 تا 7000 زبان اکنون در جهان وجود دارد. 96 درصد مردم دنیا با 82 زبان یعنی حدود یک تا سه درصد کل زبان‌ها صحبت می‌کنند. بیشترین تعداد تکلم‌کنندگان به زبان چینی هستند که تقریباً نزدیک به یک میلیارد و 300 میلیون نفر می‌شود. دومین دسته تکلم‌کنندگان، انگلیسی‌زبانان، هندی یا اردو‌زبانان و روسی‌زبان‌ها هستند. گروه سوم شامل اسپانیولی‌زبان‌ها، عرب‌زبان‌ها، بنگالی‌زبان‌ها، پرتغالی‌ها و مالی-اندونزیایی‌زبان‌ها می‌شود. بیشتر زبان‌های دنیا نوشتاری نیستند و تنها حدود 300 زبان، از شکل نوشته آنها به صورت قانونمند استفاده می‌شود و کمتر از 100 زبان دارای ادبیات مکتوب هستند و زبان فارسی در رأس آنها قرار دارد.

عمدتاً به دلیل نحوه شکل‌گیری ملت-دولت این تنوع فوق‌العاده زبان‌ها معمولاً از پژوهش‌ها در رشته‌های ارتباطات و روابط بین‌المللی غایب است. با شکل‌گیری ملت-دولت مدرن، زبان معمولاً با ملیت مترادف شده است، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی، دانمارکی، هلندی، ایتالیایی، پرتغالی، چینی و ژاپنی، هم‌زمان زبان، و ملیت و دولت-ملت هستند. این مترادف با استعمار و گسترش امپراتوری قدرت‌های غربی از میان رفت. کشورهای جدید آمریکای لاتین به زبان اسپانیولی صحبت می‌کنند بدون آنکه ملیت

های اسپانیایی و دول اسپانیایی وجود داشته باشد. این امر در مورد مستعمرات آفریقایی سابق فرانسه، انگلیس، آلمان و پرتغال نیز صادق است. مستعمرات آمریکایی انگلیسی به زبان انگلیسی تکلم می کنند، اما برای ایجاد دول مستقل جنگیدند. هنگام شکل گیری دولت-ملت های جدید، همان طور که یک سرود ملی انتخاب می شد و یک پرچم ملی طراحی می گردید، یک زبان ملی نیز برگزیده شد. از میان رفتن زبان های محلی به واسطه استعمار، معمولاً با فرسایش نهادهای اجتماعی دیگر آن مستعمره همراه بوده است.

امروز در شهرها و حتی بسیاری از روستاهای ایران عنوان «سوپر مارکت» جای واژه «بقالی» و «خواربارفروشی» فارسی را گرفته است. کوچه ها، خیابان ها و بزرگراه ها به تصرف تابلوهای عظیم تبلیغات بازرگانی درآمده اند و زبان تبلیغاتی ویژه ای که ترکیبی از انگلیسی و فارسی است درست شده است. «دراگ استور» جای داروخانه را گرفته و «کافی شاپ» جایگزین قهوه خانه شده است. معنای اجتماعی، ارزشی، اقتصادی و حتی اخلاقی این تغییرات چیست؟

یک نگاه کوتاه به تغییر و دگرگونی زبان و فرهنگ در سطح بین المللی در این زمینه آموزنده به نظر می رسد. در کشورهای استعماری و همه مستعمرات آنها، زبان های ملی، همواره تنوع زبانی قابل ملاحظه داخلی را پوشانده بود. تقریباً دوسوم دولت های مستقل امروز دارای اقلیت های زبانی هستند که دست کم یکدهم جمعیت شان را تشکیل می دهد. به عنوان نمونه مشکل وحدت زبانی اسپانیا قرن ها پابرجا بود و حتی امروزه نیز مسئله ساز است. در استان کاتالونیا در اسپانیای امروز که شهر بزرگ بارسلون مرکز آن است زبان کاتالان مرسوم است.

وحدت زبانی فرانسه سریع تر انجام گرفت. تمرکزگرایی و تحمیل زبان فرانسوی بر زبان های محلی و خارجی یک سیاست حکومتی از زمان انقلاب 1789 میلادی بوده است. انقلاب پی برد که به رسمیت شناختن هویت های غیرملی تهدیدکننده است و از نظر سیاسی نادرست زیرا فرانسه ناسیونالیسم یا ملی گرایی را شعار انقلاب قرار داده بود.

امروزه در کشورهای غربی و آمریکای شمالی، مرزهای ملی کاملاً با مرزهای زبانی منطبق است و آموزش و پرورش همگانی بی سواد را عمدتاً ریشه کن کرده است. مشکلات زبانی بیشتر به اقلیت های قومی محدود می شود. ولی در بخش های دیگر دنیا، مرزهای ملی و زبانی کمتر با یکدیگر منطبق هستند و تنوع زبان یک هنجار است.

سال ها سیاست تبعیض زبانی حکومت آفریقای جنوبی به جای تبعیت از ملاک های زبانی، پیرو سیاست «تفرقه بینداز، حکومت کن» بوده است. گاهی تقسیم بندی زبانی ابزاری برای قدرت های حاکم بوده است. در آفریقای جنوبی نژادپرست مدت ها تفاوت های زبانی تشویق شد و در قالب نه «زبان سیاه» برای «وطن های» سیاهان رسمیت یافت. امروز زبان انگلیسی به عنوان یک زبان سلطه گرا یا هژمونیک در سطح بین المللی رواج پیدا

کرده است، همان طوری که در قرن نوزدهم زبان فرانسه زبان دیپلماسی جهان آن روز به شمار می رفت. در برخی از کشورهای امروز دنیا درصد بالایی از کل جمعیت به دلیل اختلاف زبان نمی توانند در زندگی سیاسی کشور مشارکت داشته باشند. زبان مسئله ارتباطی کوچکی نیست، آینده ملت کاملاً به زبان وابسته است. به همین سان، زبان برای آینده فرد نیز امری حیاتی است.

آموزش و دانستن زبان خارجی (مانند انگلیسی) با استعمال واژه ها و اصطلاحات آن زبان برای تظاهر و مدرن بودن، زمین تا آسمان فرق دارد. ای کاش کسانی که لغات انگلیسی و فرانسوی و غیره را مرتب در صحبت های خود به کار می برند بر این زبانها تسلط هم می داشتند. ولی اینطور نیست. اغلب کسانی که در مکالمات روزانه خود واژه های انگلیسی یا زبان های دیگر را به کار می برند نه زبان انگلیسی می دانند و نه تسلط بر زبان فارسی پیدا کرده اند.

آموزش و دانستن زبان خارجی یک امتیاز و یک توانایی و در دنیای امروز حتی ضروری است ولی استعمال واژه های خارجی بدون دلیل و مشروعیت و به خاطر پز دادن، در حقیقت خرده شیشه وارد کردن به زبان فارسی است.

در دنیای امروز فردی که به زبان ملی و زبان خارجی صحبت می کند و به هر دو مسلط بوده و احترام هر یک از دو زبان را حفظ می کند، از مزیت مهمی برخوردار است. او می تواند ارتباطات بین المللی داشته باشد، امکان استفاده از منابع اقتصادی و فن آوری برتر، به شکل بالقوه برای او فراهم است و توانایی اش در بیان نیازهای خود در بحث های بین المللی، چه علمی و چه سیاسی و غیره، طبیعتاً بیشتر از کسی است که از نظر زبانی محروم است. امروز تا حدودی توانایی و حق ارتباط، مشروط به وضعیت زبانی شده است.

به استثنای کانادا، کامرون، و سونیس و بلژیک دولت های دوزبانه و چند زبانه خیلی کمی وجود دارند که بیش از یک زبان ملی را معتبر بشناسند. تنها 15 درصد دولت های مستقل دنیا رسماً بیش از یک زبان را به عنوان زبان اصلی حکومت شان به رسمیت شناخته اند و دولت های خیلی کمتری هستند که همانند سونیس و بلژیک زبان های اقلیت را در درون مرزهای جغرافیایی، به رسمیت می شناسند. تحلیل های مربوط به موضوعات بین المللی زبان نشان داده است که سیاست دولت ها به شدت بر بقای زبان ها در درون مرزهایشان تأثیر می گذارد و ملت- دولت مدرن نوعاً دولتی است که به زبان های حاشیه ای احترام می گذارد و این موضوع یکی از عوامل بقای دولت و نظام تلقی می شود. بیشتر پژوهش های ارتباطات بین المللی به ندرت به خود زبان توجه داشته اند. گسترش زبان انگلیسی به واسطه فراملی شدن تلویزیون و فن آوری ماهواره ای، گواهی بر این امر است.

امروز تلاش های مناطق، جوامع، ملیت ها، دولت ها و «ملل بدون دولت» برای ایجاد رسانه های خاص خود، به تنوع وسیع سیستم های تلویزیونی ای که به سختی قابل طبقه

بندی هستند، منجر شده است. سیستم های تلویزیونی محلی، به ویژه آنهایی که به زبان های اقلیت برنامه پخش می کنند، به نظر می رسد به دیدگاهی نسبت به تکامل فرهنگی تکیه دارند که طرفدار تعدیل حاکمیت ملی است. همان گونه که در مورد ایالت باسک و کاتالونیایی اسپانیا چنین موضوعی صادق است. در فرانسه، این فرض وجود دارد که ارائه خدمات ملی و اجتماعی، از طریق تلویزیون منطقه ای و محلی بهتر انجام می شود. اما تلویزیون های منطقه ای بلژیک و سوئیس بر حقوق گروه ها در دولت های چندزبانه مبتنی است. سخن پراکنی تلویزیونی منطقه ای در انگلستان، ایتالیا، و آلمان بر ترکیبی از زبان های منطقه ای، منافع تجاری و ساختارهای قوی منطقه ای مبتنی است. در کشورهای آسیایی و آفریقایی از مالزی گرفته تا نیجریه سیاستگذاری زبان و فرهنگ و رسانه تحولات و دگرگونی های خود را طی می کنند که باید دقیقاً مورد مطالعه قرار گیرد.

بسیاری از پدیده های ارتباطی بین المللی که مبتنی بر زبان هستند باید مورد بررسی قرار گیرند. زبان ناپیدا نیست بلکه نیرویی فعال در روابط بین المللی است. رسانه های بین المللی در حوزه زبان و فرهنگ، قدرت و تعامل، جنگ و صلح، و اقتصاد و سیاست قرار دارند. سخن پراکنی های رادیویی بین المللی از زمان جنگ جهانی اول سراسری شد. دولت ها با به کارگیری فن آوری رادیویی موج کوتاه، برای شهروندان کشورهای دیگر و اتباع مقیم خارج از کشورشان برنامه پخش می کردند. این سیستم های سخن پراکنی معمولاً چند زبانه اند. شرکت سخن پراکنی بریتانیا (بی.بی.سی)، رادیو مسکو، رادیو صدای آمریکا، رادیو پکن، رادیو صدای آلمان تنها بخش کوچکی از سخن پراکنی های رادیویی بین المللی هستند و بسیاری از آنها به بیش از 40 زبان برنامه پخش می کنند. امروز با توسعه فن آوری تلویزیونی، ماهواره ای، رایانه ای و با وجود هزاران شبکه و پایگاه های تبلیغاتی و اطلاعاتی و ارتباطی پدیده زبان و فرهنگ شکل کاملاً جدید و پیچیده ای به خود گرفته است.

بسیاری از زبان هایی که سخن پراکنی ها انتخاب می کنند، بر پایه علایق سیاسی و اقتصادی استراتژیک کشور فرستنده مبتنی است. استفاده از زبان به وسیله قدرت های خارجی برای ارتباط با اقلیت های قومی در درون مرزهای ملی و به طور کلی با افکار عمومی در سطح جهانی، به عنصر پذیرفته شده ای در دیپلماسی و اختلاف بین المللی تبدیل شده است. زبان انگلیسی، یک زبان بین المللی شده است ولی یک زبان جهانی نیست و گرنه شبکه انگلیسی بی.بی.سی برنامه های عربی و فارسی و زبان های دیگر نمی داشت. امروز بیش از 2000 شبکه تلویزیونی با زبان های مختلف از طریق ماهواره برنامه پخش می کنند.

ما می توانیم با یک نگاه مختصر به اتحادیه اروپا، سهم زبان در بازرگانی و تجارت بین المللی و درجه هویت قاره ای در مقابل هویت ملی را ملاحظه کنیم. در اکتبر 1991 بود که دستورالعمل جدیدی برای سخن پراکنی در اتحادیه اروپا لازم الاجرا شد. این دستورالعمل با هدف تشکیل یک بازار واحد برای تولید و توزیع برنامه های تلویزیونی و ایجاد استانداردهایی برای تبلیغات کالا به وجود آمد. به موجب مقررات جدید، سخن پراکنی ها باید اکثر اوقات تلویزیون را به برنامه های اروپایی اختصاص دهند. میزان سهم تلویزیون منبع اختلاف کشورهای جامعه اروپایی یا اتحادیه اروپا و شریک های تجاری

غیراروپایی‌شان، بویژه ایالات متحده و ژاپن (که هر دو از صادرکنندگان برنامه به بازار تلویزیون اروپا هستند) بوده است.

ولی اتحادیه اروپا با 27 کشور عضو هنوز نتوانسته است به یک اتحادیه فرهنگی، زبانی و حتی سیاسی تبدیل شود. قانون اساسی اتحادیه اروپا توسط برخی از کشورهای عضو رد شده و مورد قبول نیست. اتحادیه اروپا یک زبان واحد ندارد و تمام اسناد، یادداشت‌ها، فرامین و سخنرانی‌ها در بیش از 16 زبان برای تمام اعضای اتحادیه تهیه و توزیع می‌شود که خود یک مشکل بوروکراسی و اطلاع‌رسانی ایجاد کرده است. اتحادیه اروپا، به معنی دیگر، چیزی جز یک اتحادیه اقتصاد سیاسی و بازرگانی نیست، یک فروشگاه بزرگ، یک بازار بزرگ، یک گمرک بزرگ با فرودگاه‌ها و پارکینگ‌های متعدد، یک صف جدا از سایر مسافرین جهان برای ارائه کارت هویت و یا پاسپورت.

زبان یک عامل اصلی در هویت منطقه‌ای و ملی شده است. در آوریل 1992، تقریباً یک سال بعد از صدور دستورالعمل جدید تلویزیونی در اتحادیه اروپا، مقررات جدیدی در فرانسه به اجرا درآمد که به موجب آن 60 درصد از کل نمایش‌های تلویزیونی، مستندهای مکتوب و برنامه‌های انیمیشن باید اساساً اروپایی بوده و 40 درصد آنها به زبان فرانسوی باشد.

مقررات جدید درباره پخش برنامه به زبان فرانسه، نتیجه تصمیم سال قبل کمیسیون اروپایی برای وادار کردن دولت فرانسه به تغییر مقررات داخلی‌اش درباره سهم فرانسه در نمایش و فیلم بوده است. اتحادیه اروپا مقرر کرده بود که سهم‌های ملی مغایر اصول بازار مشترک اتحادیه بوده و باید مبتنی بر زبان باشند تا ملیت. به موجب مقررات فرانسه، یک محصول-نمایش یا برنامه تلویزیونی-باید 14 امتیاز از 18 مورد امتیاز اروپایی را به دست آورد. به عنوان مثال اگر کارگردان برنامه اروپایی باشد، محصول، سه امتیاز دارد. اگر نویسنده برنامه اروپایی باشد، تولید دو امتیاز دیگر می‌گیرد. رئیس شرکت تولیدی باید مقیم یا تبعه اروپا باشد و اکثر اعضای هیئت مدیره باید فعالانه علاوه بر مسئولیت امور مالی، مسئولیت جنبه‌های فنی و هنری تولید را نیز بر عهده داشته باشند.

چهل درصد کل نمایش‌های تلویزیونی، مستندهای مکتوب و انیمیشن باید اصولاً به زبان فرانسه باشد، نه آنکه صرفاً از زبان انگلیسی ترجمه شده باشد. فیلم‌های بلند نیز تابع مقررات مشابهی هستند ولی جداگانه لحاظ می‌شوند و در دسته فیلم‌های تلویزیونی، سریال‌های عامیانه تلویزیونی و برنامه‌های دیگری که تابع سهمیه‌بندی اند قرار نمی‌گیرند. بازی‌ها و مسابقات و برنامه‌های تفریحی مختلف، اخبار و ورزش از سهمیه‌بندی مستثنی هستند. توجه کنید که بیش از 45 میلیون نفر از جمعیت 345 میلیونی اروپا به 56 زبان صحبت می‌کنند. هرچند 100 میلیون به آلمانی صحبت می‌کنند و کمتر از نیم میلیون نفر به زبان‌های ولزی (در بریتانیا) و باسکی (در اسپانیا) تکلم می‌کنند. اینگونه حقایق که در مورد زبان، فرهنگ و رسانه‌ها برای مثال آورده شد باید به طور دقیق، عمیق و هوشمندانه مورد توجه سیاستگذاران، برنامه‌ریزان، اهل رسانه و

مطبوعات، هنرمندان و کارگردانان و تهیه کنندگان فیلم و سینما، نظریه پردازان و دانشجویان دانشگاه ها، علاقه مندان به زبان فارسی و هویت ایرانی و اسلامی و همچنین شورایی انقلاب فرهنگی و شورایی عالی فرهنگ عمومی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد.

<http://aryaadib.blogfa.com/post-134.aspx>

از : فرهنگ و اجتماع

محسن قاسمی شاد

27 تیر 1385

زبان و مرزهای آن

زبانهایی که ما امروز می‌شناسیم و از هر یکی کم یا بیش آگاهی داریم هرکدام در آمیخته و پدید آمده از چند زبان باستانی می‌باشد که آن زبانها امروز از میان رفته اند. زبان فرانسه از درآمیختن لاتین با زبان بومی گال پدید آمده ، سپس کلمه های دیگر بر آن افزوده شده است. زبان انگلیسی از درآمیختن زبان انگلوساکسن با لاتین پیدا شده است. زبان ارمنی از سه ریشه بالکانی و ارارتو و در بیشترین سهم از زبان پارسی باستان بهره جسته است. تاریخچه زبان فارسی هم آنست که مردم ایر یا آریاییها آن را پدید آوردند و بدینسان ایرانیان و زبان ایرانی پدید آمده است.

مقصود از این گفته ها آنکه یک زبانی میتواند از درآمیختن چند زبان پدید آید. چیزی که هست چون آن چند زبان به هم درآمیخت و زبان نوینی پدید آمد این زبان نوین باید استقلال پیدا کند و جداگانه باشد بدینسان که دیگر درهای خود را به روی زبانهای بیگانه بسته کلمه نپذیرد اگر چه از آن زبانهای مادرخود باشد (مگر با شرط های ویژه ای). مانند زبان فرانسه که گفتیم از لاتین و زبان بومی گالان پدید آمده امروز دیگر نمی تواند کلمه های بیگانه بپذیرد اگر چه از لاتین یا از زبان گال باستان باشد بلکه باید بهمان کلمه هایی که تاکنون دارد بسنده نماید

خواهید گفت: جهت چیست؟ می گویم جهت چند چیز است یکی استقلال زبان. زیرا هر زبانی که درهای خود را بروی کلمه های بیگانه نه بست از استقلال بی بهره می شود. چنانکه هر مردمی که درهای کشور خود را بروی بیگانگان نه بست استقلال خود را از دست میدهد. برای مثال: زبان فرانسه امروز برای خود دستور(گرامر) خاصی دارد و سی هزار کمابیش هم کلمه دارد پس اگر کسی به آموختن آن زبان پرداخت دستور آن را خوانده از کلمه ها نیز همگی را یا به اندازه ای که در سخن گفتن و کتاب خواندن لازم دارد یاد می گیرد. ولی اگر درهای آن زبان به روی زبان آلمانی یا انگلیسی باز باشد که هر نویسنده یا گوینده فرانسه ای بتواند به هر اندازه که می خواهد

کلمه ها و جمله های آلمانی یا انگلیسی در گفتگو یا در نگارشهای خود بیاورد در چنین حالی بی گفتگوست که یادگیرنده زبان فرانسه باید انگلیسی یا آلمانی را نیز یاد گرفته باشد وگرنه از زبان فرانسه بهره ای نخواهد برد.

جهت دیگر آنکه هر زبانی باید کرانه پذیر (محدود) باشد که گوینده و شنونده هر دو به کلمه های آن آشنا باشند و بدینسان مقصود یکدیگر را به راحتی دریابند. ولی اگر زبانی کرانه ناپذیر بود و هر گوینده ای حق داشت که در گفتگوی خود پیاپی کلمه های نوینی از زبانهای بیگانه در آورد در چنین حالی ناگزیر است که شنونده از فهم مقصود در میماند.

این گرفتاریهایی که امروز در زبان فارسی پدید آمده ما را از دلیل دیگر بی نیاز می گرداند. زیرا در نتیجه آنکه درهای این زبان به روی کلمه های عربی باز است زبان ما از استقلال افتاده. و این است که هر کسی که امروز می خواهد فارسی بیاموزد تنها با خواندن دستور فارسی و یادگرفتن کلمه های فارسی بسنده نمی تواند بکند بلکه ناگزیر است که صرف و نحو عربی را هم نیک یاد گرفته مقدار انبوهی از کلمه های عربی را دانسته باشد. و این خود رنج بزرگی است که همه کس از عهده آن بر نمی آید.

از اینجاست که کسانی پس از چهل سال زندگی باز هم فارسی را غلط می نویسند و هر روز کشاکش پس از غلط و درست در میان می باشد. هنوز در وزارتخانه ها گفتگو درباره چگونگی کلمه های «تماشا» و «تمنا» و «مایوس» و مانند اینها برپاست و کار به «متحد المال» می انجامد. هنوز برخی مدیران روزنامه «قطاع الطريق» را مفرد دانسته و جمع آن را «قطاع الطريقها» ذکر می کنند. هنوز به جای «غیظ» به معنی خشم کلمه «غیض» به کار می برند.

هنوز مدیر مدرسه یک دبستان به جای «ثقه الاسلام»، «سقط الاسلام» می نویسد و... از سوی دیگر چون زبان کرانه ناپذیر گردیده این است که در خور فهم نیست و هر کتابی را جداگانه باید یاد گرفت. کلیله و دمنه بهرامشاهی را با شاهنامه حکیم فردوسی پهلوی کنار هم بگذارید. آیا می توان گفت که زبان هر دو به یک مقدار برای مردم قابل فهم است؟ آیا کسی که فارسی را از روی شاهنامه یاد گرفته می تواند کلیله را هم براحتی بخواند و بفهمد؟ اکنون تکلیف چیست؟ آیا کسی که در آرزوی فارسی آموختن است فارسی کلیله را بیاموزد یا فارسی شاهنامه را؟ اگر شاهنامه فارسی است پس کلیله چیست؟ آیا یک کسی تا چند سال درس بخواند که هم شاهنامه را بفهمد و هم کلیله دمنه را؟

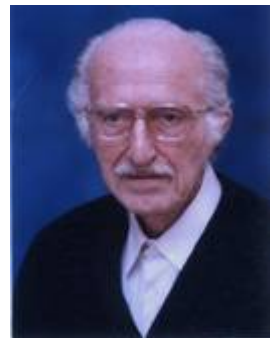
داستان یک زبانی با کلمه های بیگانه داستان یک مردمی است با مردمان بیگانه. چنانکه یک مردمی سرحدهایی برای میهن خود بر پا کرده کسان بیگانه را به میان خود راه نمی دهند مگر با شرط هایی، هر زبانی نیز باید با کلمه های بیگانه همان رفتار را پیش گیرد و درهای خود را به روی آن کلمه ها باز نگذارد. هر زبان یکی از میراث جهانی است که همانطور باید نگهداری شود و با قواعد و دستور همان زبان باعث رشد و بالندگی اش شویم نه از واژه های بیگانه بهره گیریم.

نا گفته پیداست که دو چیز جداگانه از هم باید با هم در نیامیزند. به طور مثال خاک چین با ژاپن سرحدی در میانه دارد و آمد و شد از این سوی به آنسوی مگر با داشتن گذرنامه مقدور نیست. اگر کسی ایراد گرفته بگوید این سرحد برای چیست؟! برای چه سرحد را بر نمیدارند که مردم آزادانه آمد و شد کرده در آمیزند. پاسخ چنین ایرادی آنست که تا چین چین و ژاپن ژاپن است باید آن سرحد باشد و اگر سرحد از میان برداشته شد دیگر نه ژاپن ژاپن است و نه چین چین است.

درباره فارسی و عربی نیز تا این دو زبان از هم جداست باید در میانه سامانی باشد و گرنه فارسی فارسی نخواهد بود. به همان دلیل که عبدالحمید کاتب (مترجم کلیله بهرامشاهی) خود را آزاد دانسته که دست به قاموس عربی یازیده نوشته های فارسی خود را پر از کلمه های عربی سازد کسانی هم امروز میتوانند دست به دیکسیونر فرانسه یازیده نگارشهای فارسی خود را از کلمه های فرانسه پر سازند. آنروز دوره عرب بود امروز هم دوره اروپاست و دوره رایانه و زبان انگلیسی این هر دو اشتباه است باید واژه های بیگانه را از زبان زدود

نصیریان در مورد رایج شدن استفاده از واژه های معادل سازی شده می گوید که یک واژه نو مثل یک کفش نو است، مدتی پا را اذیت می کند تا بالاخره جا می افتد و راه رفتن با آن آسان می شود. به گفته او سالها پیش وقتی واژه شهرداری در مقابل بلدیه مطرح شد برای مردم غیر قابل بود اما با استفاده مداوم از این کلمه حالا برای ما لغت بلدیه چنان آشنا و مانوس نیست..

=====



ابوالحسن نجفی: رسم الخط امروز يك بلبشوي واقعي است!

خبرگزاری فارس: عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی معتقد است: کسانی که میخواستند خط فارسی را اصلاح کنند، آن را خرابتر از آنچه بود، کردند و اصلاً این

خط فارسی اصلاح‌پذیر نیست و آن را باید به شکلی که در «جزوه دستور خط فارسی» فرهنگستان آمده، بپذیریم.

به گزارش خبرنگار فارس، ابوالحسن نجفی، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، درباره خط و زبان فارسی، یادداشتی را در اختیار خبرگزاری فارس، قرار داده است.

نجفی اعتقاد دارد: چشم عادت کرده کلمات را تصویری ببیند. خواندن با چشم، با خواندن با زبان از نظر زمانی تفاوت بسیار دارد. اگر متنی را مطالعه کنید حداقل یک سوم زمانی را صرف می‌کنید که آن متن را با صدای بلند بخوانید. با توجه به این نکته آیا در نگاه ما که از روی خطوط رد می‌شود، به تمام جزئیات توجه می‌کنیم؟ همه کسانی که بر جلدانویسی اصرار می‌ورزند، دو استدلال دارند: یکی آنکه خواندن (به اضافه تلفظ) با نوشتن مطابقت پیدا کند و دیگر آنکه شاگردان درس را آسان‌تر یاد بگیرند. اما من تردید دارم که اگر جدا بنویسیم شاگردان بهتر بفهمند. ممکن است در آغاز برای دانش‌آموز اول ابتدایی کمی چسباندن «ها» بی جمع مشکل باشد. اما وقتی یاد گرفت و چشمش به این صورت دید، دیگر مشکلی ندارد. شاید ابتدا کمی زحمت و زمان ببرد. آیا برای اینکه لقمه را بجویم و در دهان شاگرد بگذاریم، باید رسم‌الخط خود را عوض کنیم و سنت خود را زیر پا بگذاریم؟

نجفی در ادامه یادداشت خود با بیان اینکه ما سنت رسم‌الخط داشتیم، ادامه می‌دهد: این رسم‌الخط در متون قدیمی هست و می‌توانیم ببینیم. اختلافاتی هست اما اختلاف در همان حد چسباندن یا جدا کردن «تر» صفت تقضیلی است، یا استفاده از شکل نوشتاری «ی» به عنوان صامت میانجی به جای همزه، مثلاً در «نامه‌ی پدرم». اما این اختلافات به اندازه اختلاف امروزی نیست. رسم‌الخط امروز یک بلبشوی واقعی است. تفاوت میان اختلاف جزئی و کلی است. اگر ما یک اختلاف جزئی میان دو رسم‌الخط داشته باشیم تا اینکه به کلی دو رسم‌الخط متفاوت باشد، خیلی فرق می‌کند.

(آریا بهرام : بایس از ایشان پرسید آیا این گونه نیست که با رفتن و زندگی کردن با این خط به این بلبشوی واقعی رسیده ایم؟؟ آیا مشکل ما فقط یک "ی" و "تر" اینجا و آنجاست؟؟)

وی درباره پیامدهای این اختلاف آورده است: این اختلاف مانع از مطالعه می‌شود. خود من با همه علاقه‌ای که به مطالعه رمان و داستان دارم، نمی‌توانم نوشته‌های امروز را بخوانم و مدت‌هاست هیچ رمان و داستانی نخوانده‌ام، مگر آنکه تکلیفی بر عهده‌ام باشد و اظهار نظری از من خواسته باشند. **واقعا خواندن این رسم‌الخط برایم شکنجه است.** ما با اجازه‌ای که دادیم که در رسم‌الخط دخالت شود، هر کس حق خود می‌داند که دخالت و اجتهاد کند که چطور باید نوشت. نتیجه آن‌که دو نفر مثل هم نمی‌نویسند و رسم‌الخط واحدی نداریم. کسانی که قصدشان خدمت بود، چه خدمتی کردند؟ کسانی که می‌خواستند خط فارسی را اصلاح کنند، آن را خراب‌تر از آنچه بود، کردند. **اصلاً یک نکته کلی‌تر بگوییم: این خط فارسی اصلاح‌پذیر نیست.**

وي ادامه مي‌دهد: اين خط اشکالات اساسي دارد. مثلا حروف «ب» و «ر» را در نظر بگيريد. «ب» به حرف قبل و بعد از خود مي‌چسبد. «ر» به حرف قبل از خود مي‌چسبد، به حرف بعد از خود نمي‌چسبد. در اين ميان، همزه را هم داريم که در بعضي موارد به حرف قبل از خود نمي‌چسبد و به حرف بعد از خود مي‌چسبد. رسم الخطي که از اول هيچ منطقي جز قرارداد بر آن حاکم نيست و با غيرمنطق سر و کار دارد را مي‌خواهيم منطقي کنيم. آيا امکانش هست؟ آيا آن را خراب‌تر نمي‌کنيم؟

مؤلف کتاب «غلط ننويسيم» با ذکر مثالي اضافه مي‌کند: «کتاب من» از سه واحد معنايي تشکيل شده: کتاب، حرف اضافه و من. «کتابم» از دو واحد معنايي: کتاب و ضمير متصل فاعلي اول شخص مفرد، و ديگر حرف اضافه ندارد. وقتي «کتابم» را «کتابام» بنويسيم، ketab_ am: مرتکب يك اشتباه مي‌شويم و يك همزه را در تلفظ وارد مي‌کنيم و مي‌خوانيم مي‌چسبد. فرق اين am در حالي که همزه‌اي در اين کلمه وجود ندارد و «ب» در کتاب به دو از نظر تلفظي يك همزه است. مقايسه کنيد با «رفتم» و «رفته‌ام» که فرقيشان از نظر تلفظي يك همزه است اما دو زمان مختلف و دو معنای مختلف را بيان مي‌کنند. با وارد کردن اين همزه، اشتباه تلفظي ايجاد شده است. مثال ديگري مي‌آورم:

وقتي «کتابمان» را «کتابمان» بنويسيم، سه واحد معنايي به جاي دو واحدي که در اصل بايد باشد، ايجاد مي‌کنيم: کتاب + کسره اضافه + مان. مقايسه کنيد با «کتابما» که از سه واحد معنايي تشکيل شده: کتاب + کسره اضافه + ما. در حالي که «مان» ضمير متصل است و کسره اضافه پيش از آن ندارد. در اينجا با اضافه کردن کسره اضافه، دچار اشتباه نحوي مي‌شويم و کسره اضافه‌اي را وارد مي‌کنيم که علامت مضاف و مضاف اليه است. در حالي که «مان» در کتابمان مضاف اليه نيست. ضمير متصل فاعلي اول شخص جمع است و بسياري موارد ديگر.

نجفي مي‌گويد: به عقیده من، کساني که از تغيير خط صحبت مي‌کنند، سابقه زبان آشنائي ندارند. مثلا «زندگي» را «زنده‌گي» مي‌نويسند و استدلال مي‌کنند که چون از «زنده» ساخته شده و «ه» به «گ» تبديل شده، بايد «ه» آن را حفظ کرد. در حالي که در اينجا در زبان پهلوي، به صورت «زنده» به فارسي امروز رسیده. تبديلي صورت نگرفته و مستقيماً از پهلوی

zindag

به فارسي امروز رسیده است. اينجا وارد کردن «ه» با سابقه زبان همخواني zindagih ندارد.

مترجم کتاب «ضد خاطرات» نوشته «آندره مالرو» بيان مي‌دارد: البته کساني که اين نظر را دارند، به سابقه زبان توجهي ندارند و استدلال مي‌کنند که ما وقتي «زنده» را به شاگرد ياد داديم، شاگرد متوجه نمي‌شود که اين کلمه با «زندگي» ارتباط دارد. پس چه دليلي دارد «ه» را برداريم. و همه استدلالشان اين است که شاگرد مدرسه‌اي زودتر بفهمد. گويي ما بايد رسم الخط خود را بر مبناي درك دانش‌آموزان مدرسه ابتدائي استوار كنيم.

مترجم کتاب «ادبیات چیست» نوشته «ژان پل سارتر» تأکید می‌کند: اما حرف ما این است که اگر يك بار شاگرد یاد گرفت «زنده» و «زندگی» را چگونه بنویسد، دیگر نه اشتباهی برایش پیش می‌آید و نه گرفتاری. فقط ممکن است ابتدا کمی تعجب کند. همان‌طور که خود ما هم یاد گرفتیم. آیا بچه‌ها اینقدر ابله‌اند که نتوانند بفهمند «زنده» و «زندگی» ریشه‌ای مشترک دارند و ما باید حتماً لقمه را بجویم و در دهانشان بگذاریم؟ در مورد «ها» ی جمع هم همین استدلال را دارند. بله. اگر «کتاب‌ها» بنویسیم، شاگرد فوراً می‌فهمد؛ اما «کتابها» را بلافاصله نمی‌فهمد، بعد از اندکی تفکر می‌فهمد. همه ما هم همین‌طور یاد گرفتیم. حالا چرا نگذاریم دانش‌آموز اندکی تفکر کند و یاد بگیرد؟ مضافاً بر اینکه وقتی با چشم می‌خوانیم، اجزاء را اینچنین از هم جدا نمی‌کنیم. شکل کلمه را می‌بینیم و چشمان یاد گرفته که مثلاً این کلمه را «کتابها» بخواند.

انتقاد ابوالحسن نجفی از رواج اغلاط فارسی در رسانه‌ها
استاد ابوالحسن نجفی در یک سخنرانی تنوریک شدیداً از رواج واژگان غلط در رسانه‌ها و به ویژه صدا و سیما انتقاد کرد.

به گزارش خبرگزاری مهر، در پی بحث در مورد آسیب‌شناسی زبان فارسی در شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی استاد ابوالحسن نجفی آغازگر این سلسله سخنرانی‌ها شد.

نجفی در سیصد و شصت و نهمین نشست این شورا با اشاره به ابراز نگرانی دکتر نصرالله پورجوادی از رواج و پخش واژه‌های غلط در رادیو و تلویزیون و رسانه‌ها و تأکید بر لزوم ورود فرهنگستان به این حوزه، گفت:

باید در چند مرحله مسائل را طرح کنیم: مرتبه واژگان، صرف، نحو، ترکیبات و غیره.

وی افزود: در مرتبه واژگان یکی تلفظ غلط است؛ البته می‌دانم که حتی ادبا می‌گویند چه اشکالی دارد ثبات را ثبات تلفظ کنیم، بنابراین آن را مطرح نمی‌کنم، چیزهایی را که می‌گویم مسلماً از بی‌سوادی گویندگان رادیو و تلویزیون است. عمده این چیزها با تأکید بر رادیو و تلویزیون است و بعد از آن هم تا اندازه‌ای روزنامه‌ها.

عضو شورای عالی ویرایش سازمان صدا و سیما اضافه کرد: رؤیان‌شناسی که اصلاً توجه ندارند که از رویش و روییدن گرفته شده و تقریباً رؤیان تلفظ می‌کنند؛ اثنا عشر را اثنا عشر تلفظ می‌کنند؛ بالین و بالین را اغلب به‌جای هم به کار می‌برند؛ از همه بدتر می‌گویند نامه یا یادداشت در مَوْرَخ به جای مَوْرَخ. از این جور تلفظ‌های برعکس فراوان است.

نجفی گفت: بعد از آن واژه‌های غلطی است که به کار می‌برند. من به مناسبت سمتی که در شورای ویرایش صدا و سیما دارم، به رادیو و تلویزیون از بابت همین مسئله توجه داشتم و دقت می‌کردم و واقعاً نفهمیدم که چه شد بعد از انقلاب به‌جای کلمه ادامه کلمه تداوم پیدا شد! به‌جای اینکه بگویند ادامه بدهم می‌گویند تداوم بدهم و یا تداوم ببخشم! در هواشناسی و حتی صحبت معمولی و نوشتاری، کلمه تداوم معلوم نیست که از کجا پیدا شده و چنین

کلمه‌ای در عربی امروز که نیست، اگر در عربی قدیم هم بوده به معنی مداومت نیست، به معنی دوام هم نیست! من نفهمیم این کلمه از کجا پیدا شد و رایج شد و ادامه را از صحنه خارج کرد. همه فکر می‌کنند اگر بگویند ادامه یافت چیز مبتذلی گفته‌اند و باید بگویند تداوم یافت.

سرور استار دانشنامه جهان اسلام گفت: دیگری کلمه انجام به معنی پایان است. در بعضی مواقع جمله‌های مضحکی گفته می‌شود، به عنوان مثال "انجام این مراسم در تاجیکستان به دلیل جنگ‌های داخلی به تعویق افتاد" (اخبار رادیو و تلویزیون). انجام این مراسم یعنی پایان مراسم. یا می‌گویند انجام امر که به جای اجرای امر، پایان امر معنی می‌دهد. از همه اینها که بگذریم در بسیاری از جمله‌ها اساساً انجام زائد است؛ به جای اینکه بگویند "انجام این کار دشوار است" می‌شود گفت "این کار دشوار است".

مدرس سابق ادبیات فارسی در دانشگاه‌های اصفهان و تهران اضافه کرد: اینها شاید جزئی به نظر بیاید و یا بعضی از کلمات که بسامد بالایی ندارد مثل ثبات و ثبات، شاید زیاد اشکال نداشته‌باشد ولی فعل‌های کثیرالاستعمال را وقتی تغییر می‌دهند و چیز دیگری می‌کنند واقعاً جای تأسف است.

نجفی گفت: بعد از انقلاب اصرار داشتند کلمات رکیک از رادیو و تلویزیون گفته نشود و یا به نظرشان می‌آمد که بیان برخی کلمات رکیک است. یکی فعل معین کردن بود که برداشتند و به جایش داشتن گذاشتند و الآن تقریباً فعل کردن کنار رفته و همه‌جا به جای آن یک نوع عفت‌گرایی می‌کنند و می‌گویند داشتن.

عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی گفت: به جای "سلام کردن" می‌گویند "سلام داشتن" و می‌گویند "سلام و عرض ادب داریم"، به جای "سفر کردن" می‌گویند "سفر داشتن"، "نگاه داشتن" که معنی دیگری می‌دهد، به جای "نگاه می‌کنیم به خلاصه اخبار" می‌گویند "نگاهی داریم به خلاصه اخبار" که غلط است. "حمله داشتن"، "اشاره داشتن"، "تغییر داشتن"، "تشکر داشتن"، "قدردانی داشتن"، "مشورت داشتن"، "مشاهده داشتن"، "مبارزه داشتن"، می‌گویند "فلان کس مبارزات زیادی داشته است".

وی افزود: به جای "مرور داشتن" می‌گویند "مروری داریم بر خلاصه اخبار". "خدمت داشتن" می‌گویند "امیدواریم در آینده بتوانیم خدمات بیشتری داشته‌باشیم" و معلوم نیست خدمات بیشتر را به خودش می‌خواهد بدهد و یا به دیگری. "ایجاد حساسیت داشتن" در برنامه پزشکی: "این دارو ایجاد حساسیت دارد"، "کمک داشتن" که خلاف مقصود گوینده است، یعنی "کمک گرفتن". "تلفن داشتن"، "اقدام داشتن"، "مراجعه داشتن"، "راهپیمایی داشتن"، "پیاده‌روی داشتن"، "مقایسه داشتن"، "سلب آسایش داشتن" که باز هم خلاف مقصود گوینده است.

نجفی ادامه داد: "افتتاح داشتن"، "رئیس جمهوری امروز نیروگاه فلان را در بندرعباس افتتاح خواهند داشت!"، "استقبال داشتن"، "جست و جو داشتن"، "خیر مقدم داشتن"، "صرفه‌جویی داشتن"، "اگر ما در مصرف برق صرفه‌جویی داشته‌باشیم خاموشی‌ها کمتر خواهد شد".

عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی گفت: مسئله بعدی استعمال غلط حرف اضافه است؛ به جای اینکه بگویند "این چیز با آن چیز متفاوت است" (different from)

انگلیسی را عیناً برمی‌دارند و متفاوت از می‌گویند. به‌جای تأثیر در می‌گویند تأثیر بر (به تقلید از انگلیسی)، بارها و بارها شنیده‌ایم که "از فلان کس اعاده حیثیت کردند" در حالی که باید بگویند "به او اعاده حیثیت کردند" یعنی "حیثیت او را برگرداندند" نه "اعاده حیثیت از کسی کردن و حیثیت را از او گرفتن" و بدتر از همه باور داشتن به، به‌جای معتقد بودن به که فضلا هم به کار می‌برند، درحالی‌که "باور داشتن" مفعول رایی می‌گیرد و دقیقاً به معنی "اعتقاد داشتن" است. مثال: گاو را دارند باور در خدایی عامیان / نوح را باور ندارند از پی پیغمبری (سنایی)، گوئیا باور نمی‌دارند روز داور / کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند (حافظ).

نجفی افزود: یک مورد دیگر از استعمال غلط حرف اضافه در عنوان کتاب‌ها و مقالاتی تحلیلی یا استادی "آنالیزی" و هرچه در انگلیسی است که چاپ می‌شود. در عنوان به‌جای است می‌گویند. کتابی درآمده است به نام تحلیلی از نمایشنامه مکبث. ما از چیزی تحلیل نمی‌کنیم، چیزی را تحلیل می‌کنیم. می‌شود گفت تحلیل نمایشنامه مکبث ولی نمی‌شود گفت تحلیلی از نمایشنامه مکبث.

این مدرس ادبیات فارسی گفت: این هم چند نمونه از حروف اضافه بدل: در مورد ترکیبات به‌جای با وجود اینکه می‌گویند با این وجود. چیزی که همگانی است به‌جای ضرب و جرح می‌گویند ضرب و شتم! "شتم" دشنام دادن است. رنج بردن به‌جای مبتلا بودن. مثلاً در یکی از نمایشنامه‌های تلویزیونی، مادری کودکش را برده‌بود پیش دکتر، دکتر او را معاینه کرد و به مادر گفت: "فرزند شما از سرطان خون رنج می‌برد" درحالی‌که آن بچه هیچ احساس دردی یا رنجی نمی‌کرد.

وی تأکید کرد: در مورد ترکیبات، چیزهایی که به کار می‌برند - اگر غلط نباشد - زائد است. هرگز نشد که بگویند کشتگان به‌جای کشته‌شدگان. هرگز فکر نمی‌کنند به‌جای پذیرفته‌شدگان می‌شود گفت پذیرفتگان. از چیزهایی که ناگهان در رادیو و تلویزیون پیدا شد، اصطلاح زمان بردن است، زمان بر به‌جای وقت‌گیر. می‌گویند: "زمان می‌برد" یعنی باید برایش صرف وقت کرد! ترجمه تحت‌اللفظی it . takes time

نجفی گفت: یکی از بدترین چیزهایی که رایج شده این است که به‌جای به مناسب می‌گویند به بهانه و متوجه نیستند که بهانه معنی‌اش چیست. مثلاً می‌گویند "به بهانه دوم اردیبهشت

روز هفتادسالگی رادیو امروز جشنی برپا می‌کنیم". در بهانه تظاهر به دروغ است، یعنی باطن ما چیز دیگری است و آنچه ظاهر می‌کنیم چیز دیگری. مثال: "مستی بهانه کردم و چندان گریستم / تا کس ندانم که گرفتار کیستم" و یا "مقصود من از کعبه و بتخانه تویی" "تو/ مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه .

عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی گفت: در مورد گرتهمرداری که منظور این است که در زبان فارسی کلمات مرکب خارجی را به اجزایش تجزیه می‌کنند و برای هر جزئی معادل فارسی می‌گذارند و بعد یک کلمه می‌سازند که بعضی از این کلمه‌ها خیلی خوب است و باعث تقویت زبان می‌شود. مثلاً کلمه

Chemin de fer

فرانسه را گرفته‌اند و شده راه‌آهن. اما بعضی اوقات چیزهای ناجوری به کار می‌برند. یکی از مواردی که فراوان به کار می‌رود ترکیب اجتناب‌ناپذیر . inevitable

است و یا غیر قابل اجتناب که در ترجمه کلمه انگلیسی به کار می‌رود.

وی ادامه داد: اولاً تأسف من از بابت این است که کلمات بسیاری در زبان فارسی هست که می‌شود به جای این به کار برد: قهری، اجباری، ناگزیر، ناچار و غیره. ممکن است بعضی‌ها بگویند که اجتناب‌ناپذیر که غلط نیست! تأسف من از این بابت است که معادل‌های فارسی‌اش فراموش می‌شود که بهترینش ناگزیر و ناچار است. من گمان نمی‌کنم از نظر لغوی به قیاس

خلل‌ناپذیر یعنی خلل را نمی‌پذیرد، بتوانیم بگوییم اجتناب‌ناپذیر یعنی اجتناب را نمی‌پذیرد و بگوییم در این صورت معنی ضروری می‌دهد. من شعری می‌خوانم که کلمه ناچار دقیقاً به معنای کلمه

inevitable

انگلیسی به کار رفته است. شعر از عبید زاکانی است: رفتم از خطه شیراز و به جان در خترم / و ه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم .

نجفی افزود: دقیقاً ناچار به معنی چیزی است که امروز می‌گویند اجتناب‌ناپذیر! حتی می‌توانند بگویند ناگزیر و ضروری. باز از موارد دیگر گرتهمرداری که کم‌کم در آداب و رسوم هم وارد می‌شود و بگذریم از اینکه در رادیو و تلویزیون همه به جای خداحافظ به هم می‌گویند می‌بینمت و انگلیسی را عیناً ترجمه می‌کنند. مردم هم در حرف زدن روزانه به جای خداحافظی می‌گویند می‌بینمت! یا مثلاً در رادیو و تلویزیون می‌گویند: "آخر هفته خوبی داشته باشید" که دقیقاً ترجمه

Have a good weekend است

در حالی که لااقل می‌توانند بگویند "آخر هفته به شما خوش بگذرد" یا بگویند "پنجشنبه و جمعه خوبی را برایتان آرزو می‌کنم" و نظایر اینها و اگر اینطور بگویند فکر می‌کنند اُمّلی است و مادر بزرگش این‌طور حرف می‌زده است .

این مترجم اضافه کرد: یکی از اشتباهاتی که فراوان هم هست و متأسفانه در نوشته‌های اهل قلم و حتی فضلا هم پیدا می‌شود، این است که در زبان فرانسه plus d'une fois "بیش از یک بار" ترجمه تحت‌اللفظی‌اش می‌شود اما آن معنی بیش از یک بار را نمی‌دهد و در انگلیسی تأسفم از این است که بزرگان علم و ادب هم اینطور به کار می‌برند؛ مثلاً مرحوم زرین‌کوب در کتاب از کوچه رندان می‌گوید: "بیشتر از یک بار شاعر از این کشف شگرف خویش سخن می‌گوید و بیش از یک بار می‌کوشد تا از این راه خواننده را قرین اعجاب و حیرت سازد".

نجفی گفت: در مرحله صرف (مورفولوژی)، صفت مؤنث در فارسی آوردن، مثل: "نامه‌های وارده"، "بدهی‌های معوقه"، "کاغذ باطله"، "نامه مورّخه"، "دستور لازمه" و جز اینها.

یکی از اینها که خیلی خنده‌دار است به خود اختصاص دادن است که فراوان شده: "جایزه‌اش را به خود اختصاص داد" که معنی‌اش در فارسی متعلق به خود دانستن است و یا به تصرف خود در آوردن در برنامه پزشکی کودکان دیدم که می‌گوید "کودکانی که مادرانشان سیگار می‌کشند بزرگترین درصد مرگ و میر را به خود اختصاص می‌دهند" یا حتی یک چیز خنده‌دار دیگر که می‌گفت: "این ورزشکار مدال طلا را به خود اختصاص نداد!" یعنی موفق نشد مدال طلا را بگیرد!

وی افزود: در مرتبه جمله، وجه وصفی، که فراوان به کار می‌رود، به‌خصوص در هوشناسی؛ مثلاً: "روز جمعه (چهارشنبه است که این حرف را می‌زند) هوای ابری و بارانی شمال کشور را ترک کرده و به‌طرف شمال شرقی خواهد رفت" این یعنی "هوای ابری پس‌فردا شمال کشور را ترک کرده‌است".

نجفی گفت: یکی از چیزهایی که واقعاً جای تأسف دارد و در نوشته‌های بزرگان علم و ادب هم یواش‌یواش وارده شده، به اندازه کافی است که در ترکیبات خاص به کار می‌رود. می‌گویند: "رشد جمعیت به اندازه کافی زیاد هست که نشود آن را از نظر دور داشت". عبارت به‌کلی بی‌معنی است. اگر جمعیت جهان به اندازه کافی است پس چرا زیاد است؟ سادتر نبود که گفته شود رشد جمعیت جهان آن‌قدر زیاد است که نمی‌شود آن را نادیده گرفت؟ یک مثال دیگر، می‌گوید: "خطوط چهره‌اش منظم و به حدّ کافی زیبا، ولی کاملاً بی‌حالت بود". زیبایی که حد ندارد که چون به آن حد برسد کفایت بکند. به‌جای آنکه بگوید نسبتاً زیبا، گفته است به حدّ کافی زیبا.

مدرس سابق ادبیات فارسی در دانشگاه‌های اصفهان و تهران اضافه کرد: مترجمی که در مقاله‌ای در مورد ترجمه ادبی و شیوه ترجمه خودش از داستان بحث کرده، این جمله را آورده‌است (همه این‌ها هم سندش هست): "از جمله اول داستان شروع کنیم که به اندازه کافی نفس‌گیر و طولانی است. اگر از عهده ترجمه آن برآیم می‌توانیم امیدوار باشیم که باقی متن را هم ترجمه کنیم". از این سخن چنین برمی‌آید که گویی هر جمله‌ای لزوماً باید

طولانی و نفس‌گیر باشد و اکنون خوشبختانه جمله اول داستان به اندازه کافی - و نه بیشتر و یا کمتر - دارای چنین خصوصیتی است. می‌خواسته بگوید "جمله اول نسبتاً نفس‌گیر و طولانی است" و به‌جای آن گفته به اندازه کافی که این هم گریته‌برداری است.

وی گفت: مانع شدن با فعل منفی، که درست معنی خلاف از آن برمی‌آید، می‌گوید: "آمدن پدربزرگش مانع نخواهد شد که او به سفر نرود"، درحالی‌که باید می‌گفت به سفر برود. همین بلا بر سر بدون اینکه هم می‌آید. فعلی که به دنبال این می‌آید باید به صیغه مثبت باشد و الا معنای عکس می‌دهد. در برنامه نجوم در تلویزیون گوینده چنین می‌گفت: "ما نمی‌توانیم به فضا نگاه کنیم بدون اینکه به زمان‌های گذشته! برنگردیم!" باید گفته شود برگردیم.

نجفی اضافه کرد: مصیبت بزرگ "را" بعد از فعل که معروف شده‌بود به "را"ی سرگردان، در حالی که ابتدا سرگردان نیست، فقط آن را از جای خودش برمی‌دارند و می‌گذارند بعد از فعل. مثال را من ساختم ولی نظیرش را فراوان شنیده‌اید، می‌گوید: "من این مردی را که قرار است فردا بیاید را نمی‌شناسم" به‌جای اینکه بگوید "من این مردی را که قرار است فردا بیاید نمی‌شناسم". گاهی اوقات هم توقی بعد از فاعل می‌کنند تا را کاملاً آشکار بشود.

مولف کتاب "غلط‌نویسیم" گفت: یکی از بدترین چیزها در برنامه‌های ورزشی رادیو و تلویزیون - که بینندگان و شنوندگان فراوان دارد و تأسف هم اینجاست که روزی هم نیست غلط فاحشی به کار نبرند - این است که حرف تا را که ناظر به نتیجه است، به صورتی به کار می‌برند که ناظر به هدف است. مثال: "فلان تیم بازی را واگذار کرد (خود) واگذار کردن هم غلط است به‌جای "یعنی شکست خورد". برای اینکه شکست خوردن توهین نباشد می‌گویند واگذار کردن) تا به رده آخر جدول سقوط کند". این چه تصمیمی است: واگذار بکند که برود ته جدول؟! یک توطئه‌ای بوده که باید از آنها سؤال کرد چرا این کار را کردید که بروید آخر جدول! به هر برنامه اخبار ورزشی که در رادیو و تلویزیون گوش کنید این را می‌شنوید.

وی تأکید کرد: در مورد سطح معنی هم اشکالات فراوان است. می‌گوید: "خراسان که یکی از بزرگترین استان‌های کشور محسوب می‌شود تا قبل از انقلاب از محرومیت بیشتری برخوردار بود".

ابوالحسن نجفی در پایان این بحث تنوریک به نتیجه‌گیری پرداخت و گفت: ما با این کار داریم دنبال معلول می‌رویم، علت را باید از بین برد. علت اصلی هم این است و سال به سال هم بدتر می‌شود: آن‌هایی که از مدارس ما بیرون می‌آیند، مدرسه ابتدایی که جای خود، راهنمایی و حتی زماتی هم که دیپلم و لیسانس می‌گیرند، چیزی که یاد نمی‌گیرند فارسی‌نویسی است. چون به آن‌ها فارسی نوشتن را یاد نداده‌اند.

وی تاکید کرد: اغلب اینها متخصصان خیلی خوبی هم هستند ولی وقتی می‌خواهند یک صفحه به فارسی بنویسند، اعم از یک نامه یا یک گزارش در مورد کار تحقیقی و علمی، ناتوان هستند، تا چه برسد به اینکه بخواهند مقاله‌ای برای مجله‌ای بنویسند و جای تأسف است. قطعاً این افراد کارهایی کرده‌اند که باید بتوانند خودشان را عرضه کنند، ولی نمی‌توانند و این از ابتدا و از مدارس شروع می‌شود که فارسی نوشتن را به آن‌ها یاد نداده‌اند.

پایان مقاله



آریا بهرام :

مشکل آقای نجفی این است که نمیتواند یا نمیخواهد قبول کند که " این خانه از بن ویران است " یعنی که مشکل اصلی ما این خط و لغات زیاد عرب در زبان کنونی ما است و با تغییرات سطحی و "رفرم رسم الخط" نمیشود آنرا درست کرد و درست شدنی نیست زیرا که اگر درست شدنی بود تا کنون با کمک ایشان و فرهنگستان! درست میشد و خود او نمی‌نوشت " رسم الخط امروز يك بلبشوي واقعي است " او در جای دیگر مینویسد :

« خود من با همه علاقه‌ای که به مطالعه رمان و داستان دارم، نمی‌توانم نوشته‌های امروز را بخوانم و مدت‌هاست هیچ رمان و داستانی نخوانده‌ام، مگر آنکه تکلیفی بر عهده‌ام باشد و اظهارنظري از من خواسته باشند. واقعا خواندن این رسم الخط برایم شکنجه است. ما با اجازه‌ای که دادیم که در رسم الخط دخالت شود، هر کس حق خود می‌داند که دخالت و اجتهاد کند که چطور باید نوشت. نتیجه آن‌که دو نفر مثل هم نمی‌نویسند و رسم الخط واحدی نداریم. کسانی که قصدشان خدمت بود، چه خدمتی کردند؟ کسانی که می‌خواستند خط فارسی را اصلاح کنند، آن را خراب‌تر از آنچه بود، کردند. اصلاً يك نکته کلي‌تر بگویم: این خط فارسی اصلاح پذیر نیست! »

حقیقت اینکه خواننده از سویی علاقه ایشان را به خط فارس عربی کنونی حس میکند زیرا که تمامی هستی فرهنگی ایشان و شخصیت‌هایی مانند ایشان به این خط و لغات عربی بستگی دارد ولی از سوی دیگر خود ایشان آن اندازه دانشمند و شجاع و حق‌گوی

هستند و میدانند که این خط درست شدنی نیست، و بایستی برای این حقیقت گویی و شجاعت بیان ایشان را ستود زیرا کم هستند از مشاهیر فرهنگی ایران که با دانستن این مشکلات بدون لاپوشانی و شجاعت از این مشکلات سخن بگویند و همانگونه که پرفسور محمود حسابی و دیگران نوشتند مشکل این خط با "رفرم" درست شدنی نیست. منظور ایشان هم از کسانی که این خط را نه تنها بهتر نکردند بلکه خرابتر کردند آنهایی هستند که میخواستند "رفرم رسم الخط" انجام دهند، در حالیکه مشکل ما الفباها و خود خط و لغات بسیار عرب است.

آقای نجفی میگوید: «بعد از آن واژه‌های غلطی است که به کار می‌برند. من به مناسبت سمتی که در شورای ویرایش صدا و سیما دارم، به رادیو و تلویزیون از بابت همین مسئله توجه داشتم و دقت می‌کردم و واقعاً نفهمیدم که چه شد بعد از انقلاب به جای کلمه ادامه کلمه تداوم پیدا شد! به جای اینکه بگویند ادامه بدهم می‌گویند تداوم بدهم و یا تداوم ببخشم! به جای "سلام کردن" می‌گویند "سلام داشتن" و می‌گویند "سلام و عرض ادب داریم"، به جای "سفر کردن" می‌گویند "سفر داشتن"، به جای "سفر کردن" می‌گویند "سفر داشتن"، "نگاه داشتن" که معنی دیگری می‌دهد، به جای "نگاه می‌کنیم به خلاصه اخبار" می‌گویند "نگاهی داریم به خلاصه اخبار" که غلط است. "حمله داشتن"، "اشاره داشتن"، "تغییر داشتن"، "تشکر داشتن"، "قدردانی داشتن"، "مشورت داشتن"، "مشاهده داشتن"، "مبارزه داشتن"، می‌گویند "فلان کس مبارزات زیادی داشته است.»

یکی از کتابهای آقای ابوالحسن نجفی «غلط ننویسیم» است. ایشان سعی کرده‌اند کلماتی را که در زبان فارسی اشتباه مورد استفاده قرار می‌گیرند معرفی کنند و لیکن بنظر می‌رسد می‌توان به این مشکلات عمیق‌تر نگاه کرد ایشان در پیش گفتار می‌نویسد: «سخن گفتن به فارسی برای کسانی که این زبان را از کودکی آموخته‌اند ظاهراً کار آسانی است به همان سادگی که نفس می‌کشیم با دیگران نیز سخن می‌گوییم. اما نوشتن به فارسی به این آسانی نیست.

هنگامی که قلم به دست می‌گیریم تا چیزی بنویسیم حتی اگر يك نامه کوتاه باشد غالباً درنگ می‌کنیم و با خود می‌گوییم آیا آذوقه درست است یا آذوقه، چمدان یا جامه‌دان، حوله یا هوله، بوالهوس یا بلهوس، خواروبار یا خوار بار، طوفان یا توفان، خشنود یا خوشنود، لشکر یا لشگر، انزجار یا انضجار، بینانگذار یا بنیان‌گزار، نواری که روی زخم می‌بندند آیا تنظیف است یا تنزیب، نواقص باید گفت یا نقایص، رئیس دچار غیظ شده است یا غیض، به من مظنون شده است یا ظنین، من دچار محذور شده‌ام یا محظور، آیا حسابم را با طلبکارم تصفیه کردم یا تسویه، آیا او می‌خواهد برای دختر جهاز بگیرد یا جهیز یا جهیزیه یا جهازیه، آیا درآمد من دچار نکس شده یا نکث و آیا اصلاً این دو کلمه به معنی کاهش است؟»

استاد ارجمند، هم میهن گرامی
آیا فراموش کرده اید که اینها همه واژه ها و مصادر مرکب بیگانه میباشند! نه ادامه
واژه ای پارسی میباشند نه واژه تداوم و نه ... پس چرا اینگونه حساسیت به بهره گیری

از دو واژه یا مصدر مرکب فارس عربی و بیگانه میدارید ؟ واژه های درست دنبال کنم و دنباله دهم و ... میباشند، چرا فرهنگستان برای ایرانی گرای این آزه ها و مصادر نمی کوشد؟؟؟
ایشان از گرتة برداری خصوصاً از انگلیسی و فرانسه انتقاد میکنند.

من بسیار تعجب میکنم اول اینکه گرتة بردای که بقول آقای نجفی عبارت است از ترکیبی که اجزای متشکل آن جدا جدا از اجزای ترکیب خارجی ترجمه شده و در کنار هم قرار گرفته باشد مانند راه آهن که ترجمه
Chemin de fer فرانسوی یا مغزشویی که عیناً ترجمه از
Brain-Washing تلفظ به لفظ
انگلیسی است با روح طبیعت زبان فارسی مغایرست!!

کلمه های راه آهن یا مغزشویی هر دو واژه های فارسی می باشند و هر ایرانی معنی آنها را می فهمد. شما می گوید این دو کلمه با روح طبیعت زبان فارسی مغایر است! و لیکن کلمه ای مانند محظور که آن را به 8 گونه می توان نوشت یا تنظیف که 7 گونه مختلف آنرا می توان نوشت با روح و طبیعت زبان ما مغایرت ندارد!!؟
دانشجویان از فرهنگ برگشته تقصیری در این آشفتگی ندارند زیرا که هر کدام از این دانشجویان با خود لغت نامه ای فارس - عربی از ایران می برند!

بخوانید

کد خبر: 30425964

تاریخ انتشار : 1390/03/21 - 12:37 (1843775)

مدیرکل آموزش و پرورش تهران :

دانش آموزان سوم متوسطه نگران نمره امتحان نهایی عربی نباشند !!

تهران - مدیرکل آموزش و پرورش شهر تهران گفت: با اصلاح بارم بندی نمره امتحان نهایی درس عربی پایه سوم دوره متوسطه، مشکل سختی پرسش های این امتحان بر طرف شده و دانش آموزان از این بابت نگران نباشند.

سیدعلی یزدیخواه روز شنبه در گفت وگو با خبرنگار اجتماعی ایرنا درباره اعتراض شماری از دانش آموزان پایه سوم دوره متوسطه و تجمع آنان مقابل برخی از مناطق آموزش و پرورش افزود: با تدابیر اتخاذ شده این مشکل حل شده است.
وی اظهار داشت: برگزاری امتحان نهایی عربی پایه سوم دوره متوسطه که هفته گذشته (چهارشنبه) برگزار شد با اعتراض شماری زیادی از دانش آموزان نسبت به دشواری این پرسش ها مواجه شد.

یزدیخواه گفت: پس از بررسی این موضوع متوجه شدیم درجه سختی پرسش های این درس بیشتر از حد معمول بوده و این موضوع باعث نگرانی برخی از دانش آموزان شده است.

احمد کسروی

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

احمد کسروی
سید احمد حکم‌آبادی تبریزی



زاده ۸ مهر ۱۲۶۹

تبریز، ایران

درگذشت ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ (۵۵ سال)

کاخ دادگستری تهران

علت درگذشت	ترور ترور بتوسط فداییان اسلام (نواب صفوی)
آرامگاه	کنار «چشمه آبک» در اطراف امامزاده قاسم شمیران
محل زندگی	تبریز، تهران
ملیت	ایرانی
دیگر نام‌ها	سید احمد حکم‌آبادی احمد کسروی
شناخته شده برای	تاریخ‌نگاری، زبان‌شناسی، پژوهش‌گری و نظریه پردازی
دوره	قاجاریان، دودمان پهلوی
حزب سیاسی	باهماد آزادگان
جنبش	ملی‌گرایی و زدودن خرافات از مذهب
مخالف(ها)	بنیادگرایان مذهبی و قوم‌گرایان
دین	شیعه در جوانی و سپس پاک‌دینی ¹
اتهام(های)	«خداناباوری، ارتداد و محاربه» از سوی برخی
جزایی	اسلام‌گرایان شیعه

مکتب	پاکدینی
فرزندان	حمیده نفیسه جلال فرخ‌زاد بهزاد مهین خجسته
والدین	پدرش «میرقاسم» و مادرش «خدیجه خانم»

سید احمد حکم‌آبادی (زاده ۸ مهر ۱۲۶۹ در تبریز - درگذشته ۲۰ اسفند ۱۳۲۴

در تهران) که بعدها نام خانوادگی کسروی را برگزید، تاریخ‌نگار، زبان‌شناس، پژوهشگر، حقوق‌دان و اندیشمند ایرانی بود. وی استاد ملی‌گرای رشته حقوق در دانشگاه تهران و وکیل دعوی در تهران بود.

احمد کسروی در حوزه‌های مختلفی همچون تاریخ، زبان‌شناسی، ادبیات، علوم دینی، روزنامه‌نگاری، وکالت، قضاوت و سیاست فعالیت داشت. وی بنیان‌گذار جنبشی سیاسی-اجتماعی با هدف ساختن یک «هویت ایرانی سکولار» در جامعه ایران، موسوم به جنبش «پاکدینی» بود که در دوره‌ای از حکومت پهلوی شکل گرفت.

کسروی خواستار مبارزه با «واپس‌ماندگی فکری و علمی» و روشن‌گری در تمامی وجوه زندگانی بود وی از آنچه «اوضاع زندگی، خرافه‌گرایی و آداب اجتماعی» مردم ایران می‌دانست انتقاد داشت؛ موضع‌گیری‌های احمد کسروی در برابر کیش‌های رایج و نهادهای مذهبی و اخلاقی و مسلک‌ها و ارزش‌های سنتی و فرهنگی و تاختن او به باورهای دینی و فرهنگی از تشیع و بهائیت گرفته تا شعرهای خیام، حافظ، سعدی و دیگران شاعران ایرانی، از جمله مواردی بود که مخالفت‌های بسیاری را علیه او برانگیخت.

آثار احمد کسروی بالغ بر ۷۰ جلد کتاب به زبان‌های فارسی و عربی است. از مهمترین آثار کسروی می‌توان به دو کتاب تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هجده ساله آذربایجان اشاره کرد که از مهمترین آثار مربوط به تاریخ جنبش مشروطه‌خواهی ایران هستند و تا به امروز مراجع اصلی محققان درباره جنبش مشروطیت ایران بوده‌اند.

وی در کتاب آذری یا زبان باستان آذربایجان، برای نخستین بار این نظریه را مطرح کرد که زبان تاریخی منطقه آذربایجان پیش از رایج شدن زبان ترکی آذربایجانی که مورخان از آن به نام «آذری» یاد کرده اند، زبانی از خانواده زبان های ایرانی بوده است. این نظریه امروز در میان دانشمندان به طور عام پذیرفته شده است.

احمد کسروی در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ و در سن ۵۵ سالگی، در اتاق بازپرسی ساختمان کاخ دادگستری تهران به ضرب «گلوله و ۲۷ ضربه چاقو» توسط افراد گروه «فدائیان اسلام»، ترور شد.

در روز چهارشنبه ۸ مهر ۱۲۶۹ خورشیدی، سید احمد در خانواده ای شیعه، مذهبی و معتقد در هکماوار (حک آباد) تبریز به دنیا آمد. نیاکانش همه روحانی و پیش نماز بودند. پدرش «میر قاسم» از روحانیت کناره گرفته به بازرگانی پرداخته بود. مادرش خدیجه خانم زنی بی سواد اما روشن اندیش از یک خانواده کشاورز بود. خانواده احمد در حکم آباد مسجدی به نام پدر بزرگ او به نام «میر احمد» داشته اند.

پدرش آرزو داشت تا دارای پسری گردد که جای پدر بزرگش را در مسجد خانوادگی شان بگیرد و از این رو هر پسری را که از او زاییده می شد را به نام پدرش، «میر احمد» می نامید، ولی پسرهای او یکی یکی پس از زایش می مردند تا این که «احمد کسروی» زاده شد. او چهارمین پسری بود که حاجی میر قاسم، میر احمد نام نهاد.

در شب سه شنبه ۱۱ دی ۱۲۸۱ میر قاسم پدر احمد از دنیا رفت و احمد که در آن زمان دوازده سال بیشتر نداشت، ناچار شد تا درس را کنار نهد و برای تأمین مخارج خانواده به اداره کارگاه قالی بافی پدرش بپردازد.

احمد در سال ۱۲۸۹ خورشیدی و در سن ۲۰ سالگی به اصرار و اجبار خانواده به لباس روحانیون شیعه درآمد و بر منبر مسجد آبا و اجدادی اش نشست. ولی در سال ۱۲۹۱ خورشیدی پس از آن که به گناه هواداری از جنبش مشروطه مورد ناسز آگویی روحانیون قرار گرفت و به قول خودش «بی به احوال آخوندهای ریاکار برد» از ملای و در مسجد به منبر نشستن کناره گرفت. در سال ۱۳۰۶ خورشیدی، به درخواست علی اکبر داور، رئیس عدلیه، عبا و عمامه را کنار گذاشت و از لباس روحانیون خارج شد.



این عکس در قوچان و زمانی گرفته شده است که کسروی از سوی وزارت دادگستری به ماموریت خراسان رفته بود. در دست راست کسروی شادروان کسرائی (شهردار قوچان) و دخترش فروغ و در دست چپ او افسران ژاندارمری دیده می‌شوند.

کسروی در روز چهارشنبه ۸ مهر سال ۱۲۶۹ خورشیدی (برابر با ۱۴ صفر ۱۳۰۸ قمری) در محله حکم‌آباد (هکماوار) شهر تبریز زاده شد. خانواده‌اش او را که نخستین پسر خاندانشان بود ارج می‌گذارند. مادرش او را از بازی کردن با دیگر همسالان باز می‌داشته است. به گفته خود کسروی از پنج سالگی سر او را برپایه آیین آن زمان می‌تراشیده‌اند که او از این کار بسیار آزرده می‌شده است. وی را از شش سالگی به مکتبی در هکماوار فرستادند، ملای آن مکتب ملا بخشعلی نام‌داشته و به گفته کسروی از زبان فارسی چیز چندانی نمی‌دانسته و چون دندان نداشته گفتارش به خوبی به گوش نمی‌رسیده است. با این همه کسروی در آموختن، در سنجش با همسالانش پیشتاز بود و بسیاری چیزها را با کوشش خود و یاری خانواده‌اش آموخت. در ۱۲ سالگی پدرش درگذشت و (پس از دو سال کار قالیبافی) دوباره به مدرسه دینی بازگشت و طبق وصیت پدرش آن را ادامه داد. حاجی میرمحسن آقا که شوهر عمه و قیم خانواده کسروی بود وی را به مدرسه طالبیه فرستاد. در آن مدرسه نخست کسروی در مکتب مردی به نام ملا حسن به درس خواندن پرداخت. کسروی نخستین بار در همین مدرسه طالبیه با شیخ محمد خیابانی که درس هیئت بطلمیوسی آموزش می‌داد آشنا شد.

در ۱۲۸۵ و همزمان با آغاز این جنبش در تبریز کسروی نخستین بار با نام مشروطه برخورد کرد و به گفته خود از همان آغاز به مشروطه دل بست. در همین هنگام روحانی جوانی در هکماوار به دامادی میرمحسن آقا قیّم خانواده کسروی - درآمده و میرمحسن هم مسجد نیای کسروی را بدو سپرده بود و کسروی را نیز وادار کرده بود که از او درس آموزد؛ ولی کار آن دو به دشمنی کشیده‌بود. گرایش کسروی به مشروطه و مخالفت این روحانی و میرمحسن آقا با مشروطه نیز دشمنی ایشان را بیشتر می‌کرد. از

این رو کسروی از آموختن از وی دست کشید و در نتیجه قیم خانواده او هم از کسروی رنجید و برخوردش را با او عوض کرد.

در ۱۲۸۷، محمدعلی شاه قاجار مجلس را به توپ بست. در این هنگام حاجی میرزا حسن مجتهد با گروهی از هم‌اندیشان‌اش در دومچی انجمن اسلامی را پدیدآوردند و کسروی که در این زمان هنوز طلبه بود بیننده این رخدادها بود. پس از آن، تبریز چهار ماه دچار درگیری و خون‌ریزی بود که حاصلش برچیده‌شدن اسلامی بود. کسروی که در این زمان هفده ساله بود به ناچار خانه‌نشین شد و به خواندن کتاب پرداخت. در این زمان بیشتر مردمان همکار و همچنین خانواده کسروی دشمن مشروطه بودند و کسروی که به مشروطه دلبستگی پیدا کرده بود به ناچار دلبستگی خود را پنهان می‌داشت. در این میان رخدادهای تبریز را دنبال می‌کرد تا این‌که تبریز رو به آرامش برداشت و کسروی دوباره به درس‌خواندن پرداخت. پس از دو سال درس خواندن سرانجام وی به درجه روحانیت رسید.

در تابستان ۱۲۸۹ کسروی به بیماری تیفوس دچار شد. بر اثر این بیماری کسروی گرفتار یک ناتوانی پیوسته‌ای شد که همواره با او بود. همچنین مبتلا به کم‌خونی شده و چشم‌هایش کم‌سو گردید و به بدگواری (سوء هاضمه) دچار شد.

پس از رهایی از بیماری خویشانش و اهل محل به گفته خودش به زور وی را به مسجد نیاپش بردند تا روحانی آن‌جا شود و برپایه گفته‌های خود کسروی از پیشه روحانیت و به منبر رفتن همواره دچار شرمندگی بود و در اندیشه جستن کاری دیگر. از سوی دیگر روحانی رقیب که داماد قیم او میرمحسن بود نیز ضد کسروی تبلیغ می‌کرد و وی را مشروطه‌چی می‌خواند تا مردم را از گرد او بپراکند. در این زمان کسروی دو برادر کوچکش را به دبستان نجات فرستاد که این کار نیز از دید مردم آن زمان کاری پسندیده نبود چه که برادران او نیز مانند دیگر سیدها دستار به سر نمی‌بستند و شال سبز هم نمی‌پوشیدند. کسروی نیز پوششی نه به مانند دیگر روحانیون برگزیده‌بود، ریشش را می‌تراشید، کفش پاشنه‌بلند و جوراب ماشین‌باف می‌پوشید، عمامه کوچک به سر می‌گذاشت، شالش را سفت می‌بست و عینک به چشم می‌زد که مخالفان وی همه این‌ها را دلیل فرنگی‌پرستی او می‌شمردند. از این گذشته روضه نمی‌خواند و روضه‌خوانان را نقد می‌کرد و به گفته خود تنها به کارهایی چون خواندن خطبه عقد می‌پرداخت. از این زمان خود اداره خانواده‌اش را به دست گرفت ولی دچار تنگدستی شد. در این هنگام به از برکردن قرآن پرداخت و کوشید تا معنای آیه‌های قرآن را نیز بیاموزد.

آشنایی با دانش‌های روز

در ۱۲۹۰، محمدعلی شاه قاجار به هوای بازپس‌گیری تاج‌وتخت به ایران برگشت و در این‌جا و آن‌جا از کشور میان مشروطه‌خواهان و هواخواهان شاه پیشین درگیری و جنگ برخاست، تبریز نیز از آشوب در امان نبود. در این زمان کسروی به گفته خود کمتر از همکار بیرون می‌رفت. در تابستان همان سال ستاره دنباله‌دار هالی هم پدیدار شد. کسروی با شور بسیار شب‌ها به بام خانه می‌رفت و این ستاره را می‌نگریست و به گفته

خودش این ستاره و کنجکاو برای دانستن رازش بود که کسروی را به دانش‌های روز آن زمان رهنمون شد. روزی یک شماره از ماهنامه عربی مصری المقتطف به دست کسروی افتاد که گفتاری درباره هالی در آن بود. اینچنین با دانش نوین ستاره‌شناسی آشنا شد و به جستجوی کتاب‌هایی درباره دانش‌های اروپایی چون فیزیک و شیمی پرداخت. درباره ستاره‌شناسی کتاب هیئت طالبوف را یافته و خواند.

کنار گذاشتن پیشه روحانیت

احمد کسروی در نوجوانی وارد مدرسه طالبیه تبریز شد و به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و پس از مدتی به عنوان مبلغ شیعه، ملبس به لباس روحانیت شیعه گردید. او در مدرسه طالبیه، با شیخ محمد خیابانی و شیخ غلامحسین تبریزی هم دوره بود.^[۲۳] وی مدت کوتاهی نیز پیش نماز مسجد کسروی در محله حکم‌آباد تبریز بود.

در ۲۹ آذر ۱۲۹۰ روس‌ها با مجاهدان در تبریز درگیر شدند. کسروی اگرچه در هکماوار از درگیری دور بود، ولی این درگیری و پایداری ایرانیان بر او اثر گذارد و چون محرم هم آغاز شده بود بر منبر مردمان را می‌شوراند. کسروی به این هم بسنده نکرده و کوشید با چند تنی تفنگ فراهم کرده به جنگجویان بپیوندند؛ ولی جنگ چهار روز بیشتر به درازا نکشید و مجاهدان از شهر بیرون رفتند و روس‌ها بر تبریز چیره شدند و صمد خان از دشمنان دیرین مشروطه را بر شهر گماردند. روحانیون مخالف مشروطه و پیروانشان هم خشونت سختی را به مشروطه خواهان روا داشتند. کسروی نیز ناچار شد با فشار حاجی میرمحسن آقا قیم خانواده‌شان در باغ امیر به دیدار صمد خان برود. با این همه برای آن چند روزی که او به منبر رفته بود روحانیون تکفیرش کردند و روحانی هم که در هکماوار هم‌اورد او بود او‌باش را می‌انگیزاند تا به او آسیب بزنند و سرانجام هم مردم اندک‌اندک از گرد منبر او پراکنده شدند و او این‌گونه از روحانیت کناره‌گرفت و به گفته خود بار روحانیت از گردنش برداشته شد.

از این پس کسروی چندی خانه‌نشین بود و به خواندن کتاب‌های گوناگون می‌پرداخت و با دانش‌های روز آشنا می‌شد و کم‌کم دوستانی هم از میان آزادی‌خواهان یافت. یکی از کتاب‌هایی که به گفته کسروی خواندنش تکانی بر او آورد کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ بود.

«کسروی در آن زمان عمامه سیاه به سر داشت، لباده و قبا‌ی بلند می‌پوشید و عبا‌ی سیاهی بر آن می‌افکند. عمامه کوچک فشرده او بهترین نماینده طالب تبریزی بود. چهره لاغر، استخوان‌های برجسته، سیمای رنج کشیده و عصبانی و در ضمن مستبد به رای و مصر در عقیده را نشان می‌داد. هنوز عینک نمی‌زد. فارسی را به لهجه مخصوص آذربایجانی، ولی بسیار شمرده حرف می‌زد. در نخستین مکالمه‌ای که با او کردم بر من ثابت شد که مرد بسیار بی‌باکی است و حتی عقاید خاص خود را با بی‌پروایی خاص ادا می‌کند. از این که بر خلاف عرف و بر خلاف عقیده دیگران چیزی بگوید باک نداشت. این اصطلاح معروف درباره وی بسیار بجا بود که «سرش بوی قرمه سبزی می‌دهد.»

سعید نفیسی

پس از روحانیت

کسروی از راه مغازه‌ای که از آن کتاب می‌خرید با چند تن از آزادی‌خواهان آشنا شد که یکی از آنان خیابانی بود که پس از بسته شدن مجلس به قفقاز و از آنجا به تبریز آمده بود و اینچنین میان ایشان دوستی پدید آمد. همچنین با رضا سلطانزاده آشنا شد که این دوستی پایداری بود و تا سال‌های واپسین زندگی کسروی نیز برپا بود.

در این هنگام کسروی با دختر عمه خود - دختر بزرگ خانواده‌شان میرمحسن آقا - پیمان زناشویی بست؛ ولی در این هنگام آزارهایی از روحانیون می‌دید و او را به فرنگی‌پرستی و ناباوری به دین متهم می‌کردند. از سوی دیگر چون کاری نداشت دچار تنگدستی شد، به ناچار به فروش کتاب‌هایش دست زد و البته از دوستان دیرینه پدرش یاری می‌گرفت. به کسروی پیشنهاد شد به جوراب‌بافی بپردازد و او یک ماشین جوراب‌بافی خرید، ولی ماشین ناسالم بود و کسروی آن را پس داد، با این همه فروشنده پیش پرداخت وی را بازنگرداند. ماشین دیگر خرید ولی این یکی هم دچار مشکل شد و او آن را باخت.

کسروی که در فراهم آوردن پیشه‌ای ناکام مانده بود و کتاب‌هایش را نیز فروخته بود بسیار افسرده شد. دلبستگی او به سه رشته ریاضی، تاریخ و زبان عربی بود و او زمانش را به آموختن و خواندن این‌ها می‌گذراند. در این زمان برای مجله‌ای به نام العرفان که در صیدا به چاپ می‌رسید گفتاری به عربی نوشت و فرستاد که این نشریه بی کم‌وکاست به چاپ برساند.

مدرسه آمریکایی

در تابستان ۱۲۹۳ جنگ جهانی یکم در اروپا آغاز شد. در این زمان عثمانی تا تبریز پیشروی کرد و روسیه را پس زد، ولی چندی نگذشت که شکست خورد و پس نشست. اینچنین آنر بایجان میدان جنگ دولت‌های درگیر در جنگ شده بود.

در ۱۲۹۴ کسروی در پی دانش‌های نوین خود را نیازمند آموختن زبانی اروپایی دید. نخست کوشید فرانسوی بیاموزد ولی دانست که بی‌آموزگار نمی‌تواند. پس خواست به مدرسه آمریکایی تبریز به نام «مموریال اسکول» برود از این‌رو به نزد مستر چسپ مدیر آن مدرسه رفت و خواهش خود بازگفت. چسپ بالا بودن سال کسروی را منعی بر شاگردی او در آن مدرسه دانسته و بدو پیشنهاد کرد به‌گونه‌ای که در جایگاه آموزگاری بدانجا برود و روزی دو ساعت هم خود به آموختن بپردازد، کسروی هم که از بیکاری رنج می‌برد آن پیشنهاد را پذیرفت و به آموزاندن درس عربی به شاگردان پرداخته و خود نیز به آموختن زبان انگلیسی پرداخت. در همان ماه‌های نخست بود که خودآموزی درباره اسپرانتو یافت و بدان زبان دلبسته شد. همچنین روشی را برای آموزاندن عربی به شاگردان برگزید. سپس کتابی دربردارنده این روش به نام النجمة الدریة نگاشت که تا چندی در دبیرستان‌های تبریز آموخته می‌شد. در مدرسه آمریکایی سه تیره مسیحی (ارمنی و آشوری)، مسلمان و گورانی (یا علی‌اللهی) بودند که میان مسیحیان و مسلمانان درگیری بود و کسروی نیز از این درگیری آسوده‌نماند. برخی از مسئولان مسلمان آنجا نیز با وی دشمنی می‌نمودند. با این همه کسروی مستر چسپ را مرد درستی می‌خواند که از پی‌ورزی

دینی به دور بود. میان سال‌های ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ کسروی که با تاریخ و باورهای بهایی آشنا بود با مبلغان این دین بحث‌هایی داشت.

در این زمان نیز کسروی به گفته خود از آزار روحانیونی که رفتن به مدرسه آمریکایی را برای خواندن درس بابی می‌دانستند آزارها می‌دید.

رفتن به قفقاز

در بازه زمانی بسته شدن مدرسه در ۱۱ تیر ۱۲۹۵، کسروی برای یافتن کاری و نیز به دست آوردن تندرستی (پزشکان برای بهبودی بیشتر بدو پیشنهاد سفر داده بودند) و امی از آشنایان گرفت و با راه‌آهن راهی قفقاز شد. در این سفر کسروی کوشید تا زبان روسی را بیاموزد. به تفلیس رفت و پس از دو روز راهی باکو شد. در باکو کاری نیافت پس سوار کشتی شده به عشق‌آباد رهسپار شد. آنگاه به مشهد رفت و پس از یک‌ماه از آن راهی که آذم بود به باکو بازگشت و چون دوباره کاری نیافت باز به تفلیس رفت. در تفلیس با آزادی‌خواهانی آشنا شد و همچنین از آن شهر و مردمانش خوشش آمد پس چندی در آن سامان ماندگار شد. در آنجا با گیاه‌شناسی آشنا شد. با این همه کاری در آنجا نیافت. پس در نیمه مهرماه به انگیزه نامه مادرش و فراخوان مستر چسپ، مدیر مدرسه مموریال، به تبریز بازگشت.

رها کردن مدرسه آمریکایی

در بازگشت دشمنی میان مسلمانان و ارمنیان بیشتر شده و کسروی هم برخوردهای لفظی‌ای با آنان داشت تا این‌که یک روز هنگام برون‌شدن از مدرسه چند دانش‌آموز ارمنی وی را دنبال کرده و عبايش را کشیده و برده‌بودند. این کار به اعتصاب مسلمانان در مدرسه انجامید و اگرچه با پا درمیانی مدیر دانش‌آموزان از وی پوزش خواستند ولی کسروی که رنجیده‌بود دیگر به مدرسه نرفت.

پیوستن به دموکرات‌ها و رویدادهای پس از فروپاشی رژیم تزاری روسیه

پس از بیکاری کسروی کتاب النجمة الدریة را در زمان آزادی که به دست آورده بود نگاشت که از این کتاب بالاتر یاد شده است. با چاپ این کتاب با اداره فرهنگ آذربایجان آشنایی یافت. در این هنگام سال ۱۲۹۶ بود که نیکولای دوم واپسین تزار روسیه سرنگون شد. این سرنگونی بر روزگار آن زمان ایران و به ویژه تبریز که روس‌ها در آنجا نفوذ داشتند اثرگذار بود. در این میان خیابانی دست به بازگشایی حزب دموکرات در آذربایجان زد. در این هنگام به گفته کسروی برخی از مشروطه‌خواهان که در شش سال گذشته از دیگران آزارهای بسیاری دیده بودند سر به کینه‌جویی برداشتند که کسروی می‌کوشید آن‌ها را آرام نگه‌دارد و به چند تن از دشمنان دیروزش نیز پناه داده‌بود. در این هنگام بود که دبیرستان‌ها باز می‌شد و کسروی را برای آموزش عربی در دبیرستان خواندند. در این هنگام بود که کسروی به دموکرات‌ها پیوست.

در این هنگام در تبریز بیماری وبا پخش شد و کسروی هم دچار این بیماری شد. همچنین تبریز دچار خشکسالی نیز شد. در این شرایط دولت به مردم آرد می‌داد و دموکرات‌ها نیز

میانجی پخش آرد میان مردم بودند. کسروی هم در حکماوار در این کار به کوشش پرداخت.

همزمان در روسیه کمونیست‌ها بر سر کار آمده بودند. در ایران هم آشوب به پا بود، به ویژه در آذربایجان روس‌های در حال پس‌نشینی دست به تاراج و ویرانی شهرهایی چون خوی زدند. در ارومیه و سلماس هم شورش آسوری‌ها خونریزی‌ها پدید آورد. با آمدن زمستان دولت که به بی‌چیزان نان می‌داد خود دچار گرفتاری شد و از جیره ایشان کاست. آنگاه بیماری‌های تیفوس و تیفوئید هم در تبریز گسترش یافت و کشته‌های بسیاری به جای گذارد. در این میان یکی از برادران و نیز خواهرزاده کسروی نیز دچار بیماری شدند ولی بهبود یافتند ولی چون مادر کسروی خدیجه خانم به تیفوس دچار شد بهبود نیافت و درگذشت. این رویداد کسروی را آزد و به گفته خود پس از مرگ پدرش غمبارترین رخداد زندگی بود.

در ۱۲۹۷ سپاهیان عثمانی به آذربایجان ریختند و جای روس‌ها را گرفتند. اینان به دموکرات‌ها بدبین بودند پس خیابانی و چند تن از یارانش را گرفتند و از تبریز بیرون راندند. عثمانی‌ها در تبریز باهمادی را به نام اتحاد اسلام پدید آوردند که گروهی از تبریزیان و نیز دموکرات‌ها بدان پیوستند ولی کسروی بدان‌ها نپیوست. در این هنگام کسروی که در حکماوار دشمنان چندی داشت بهتر دید که جای زندگی را عوض کند، پس به لیلوا که در آن زمان یکی از بهترین کوی‌های تبریز بود کوچید. در این زمان تقی رفعت از یاران خیابانی به همدستی عثمانیان روزنامه‌ای به زبان ترکی به نام آذربادگان پایه‌ریزی کرده و در آن به تبلیغ پانترکیسم پرداخته بود. با این همه چون جنگ جهانی یکم به شکست متحدین انجامیده بود در مهرماه همان سال سپاهیان عثمانی تبریز را رها کردند و رفتند و اتحاد اسلام نیز فروپاشید.

پس کسروی و دیگر دموکرات‌ها به بازسازی سازمان خود پرداختند و کسانی را که با عثمانیان همکاری کرده و در گسترش پانترکیسم کوشیده بودند را از حزب راند. اینان چنین نهادند که از این پس حزب از زبان فارسی بهره برد و یکی از آرمان‌های خود را نیز گسترش این زبان در آذربایجان بگذارد. در این میان خیابانی به تبریز برگشت ولی برخی کارهایش از جمله برگرداندن رانده شدگان از حزب و نیز انداختن گناه ترورهای پیشینش در تبریز را برگردن دیگران، دموکرات‌ها را از او رنجیده ساخت. در این میان کسروی هم دلزده شده و از حزب پا کشید. با آغاز انتخابات دور چهارم مجلس در ۲۱ تیر ۱۲۹۸ خیابانی دوباره دموکرات‌ها را گردآورد و از کردار پیشینش پوزش خواسته خواهان همبستگی دوباره دموکرات‌ها شد؛ ولی باز هم خودکامگی خیابانی کسروی و دیگران را آزرده می‌ساخت. در این هنگام وثوق‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلستان بست، ولی خیابانی بر خلاف چشمداشت یارانش خاموشی گزید و بر آن نتاخت، این نیز رنجش دموکرات‌ها را افزون ساخت. در همین زمان بود که کسروی به کار در عدلیه پرداخت (۲۴ شهریور ۱۲۹۸).

در همین هنگام کار دو دستگی میان دموکرات‌ها بالا گرفت و هم‌اندیشان کسروی از حزب انشعاب دادند و دسته تنقیدیون را پدیدآوردند. در واپسین دیداری که میان کسروی و

خیابانی پدید آمده بود این دو به درستی با هم سخن گفتند و پس از آن کسروی دیگر با خیابانی دیداری نداشت. اگرچه کسروی در زندگی‌نامه‌اش از آن درستی در برابر مردی که هجده یا هفده سال از او بزرگتر بود ابراز پشیمانی کرده‌است.

خیابانی اندکی پس از آن در روز سه شنبه ۱۷ فروردین ۱۲۹۸ بر دولت شورید. کسروی و یارانش دسته خود را منحل کردند ولی خیابانی به تعقیب آنان پرداخته و گروهی از ایشان را آزارانده بود. کسروی هم به ناچار خانه نشین شد. پس از چند روز به ناچار به فخرآباد، دهکده‌ای در دو فرسنگی تبریز رفت. پس از دو هفته سرگرد ادموند رئیس اداره سیاسی بریتانیا خواستار دیدار با کسروی شد. کسروی به کنسول‌خانه بریتانیا در تبریز رفت و با ادموند دیدار کرد. به گفته کسروی نگرانی انگلستان از گسترش بلشویسم بود چه که میرزا کوچک خان هم با اینان همپیمان شده بود و بریتانیا می‌خواست از مرام خیابانی سر درآورد.

ادموند می‌خواست که کسروی را برانگیزاند تا ستیز با خیابانی را پی‌گیرد، ولی کسروی نپذیرفته و بدو شرح داده که نخست دسته ایشان در هم‌وردی با خیابانی ناتوانند و دوم آنکه چون خیزش او برای آذربایجانست به رویارویی با او تن نخواهد داد. در همین هنگام نیز از نخست‌وزیری به دسته تنقیدیون تلگراف رمزی‌ای رسیده بود که اگر به نبرد با خیابانی برخیزد دولت به شما یاری خواهد رساند که آن هم پذیرفته نشد. در این هنگام کسروی باز به تبریز بازگشته بود ولی خود و دوستانش زیر فشار و تهدید بودند.

چون گروهی از یاران کسروی در بند خیابانی گرفتار آمدند کسروی به ناچار با همسرش از تبریز بیرون رفت، شهرها و دیه‌ها را تنها گذراند تا این‌که در شاهین‌دژ به تب نوبه دچار شد و یک ماه و نیم در آن سامان ماندگار شد. در آنجا مهمان حاجی میرزا آقا بلوری بود. چون در آنجا پزشکی نبود میزبان به خواهش کسروی وی را روانه تهران کرد.

در تهران کسروی با یارانش که خیابانی ایشان را از تبریز رانده بود دیدار کرد. با این‌که بیماری او را رها نکرده بود به جستجوی کار برخاست. سرانجام برای آموزگاری عربی در دبیرستان ثروت پذیرفته شد. در تهران نشست‌هایی برگزار می‌شد و از کسروی درخواست می‌شد تا به ستیز با خیابانی بپردازد، ولی کسروی از این کار پرهیز می‌نمود. در این میان **مخبر السلطنه** که والی تازه آذربایجان شده بود از کسروی خواست تا در خواباندن شورش خیابانی همراه او باشد، ولی کسروی نپذیرفت. خیابانی دو هفته پس از آن کشته شد یا خودکشی کرد- و شورشش فرونشاند شد.

مرگ همسر نخست

در تهران نوشتارهایی درباره نارسیدگی به گور نادرشاه افشار نوشت که این کوشش‌ها به آشنایی او با گروه‌های اسیران‌تودان هم انجامید. همچنین نشست‌ها و بحث‌هایی با بهاییان داشت. در این میان به او ریاست عدلیه تبریز را کردند که نپذیرفت. در این میان کسروی هنوز خانواده‌اش را به تهران نیاورده بود و برای این کار پول پس‌نده‌ای نداشت. در این میان بدو عضویت در استیفاء تبریز را پیشنهاد کردند که او پذیرفت. در بهمن به سوی

تبریز راه افتاد، برف و بوران او را بیست روز در راه نگهداشت. در این هنگام آذربایجان چون دیگر جاهای ایران آشفته‌بوده و اسماعیل آقا سمتقو بر ارومیه چیره گشته‌بود. عدلیه نیز آنگونه که کسروی می‌گفت دچار فساد بسیاری بوده‌است.

روزنامه ملانصرالدین که در پی شورش قفقاز این زمان در آذربایجان پخش می‌شد نیز به این تباهی به زبان طنز می‌پرداخت. با این همه کسروی سه هفته بیشتر در تبریز نماند چه که سید ضیاءالدین طباطبایی با کودتا دولت را در دست گرفته و او در ۲۳ اسفند دستور به بستن عدلیه داده‌بود. اینچنین کسروی باز بیکار گردیده و با تنگدستی روبه‌رو گشت. در بهار ۱۳۰۰ سید ضیا برافتاد و احمد قوام جای او را گرفت، با این همه عدلیه باز بسته ماند. در این زمان بشویک‌ها در باکو مغازه برادر کسروی را تاراج کرده‌بوند و هنگامی که او به تبریز باز می‌گشت شاسون‌ها بازمانده داراییش را گرفته و وی را لخت کرده‌بوند. به ناچار کسروی کتاب‌هایش را به برادر وا گذاشت تا کتابخانه‌ای گشوده و بیکار نماند.

در این هنگام مخبر السلطنه هم که رابطه خوبی با کسروی داشت حقوق بازمانده کسروی را به وی پرداخت کرد و او قرض‌های خود را پرداخت کرد و تا اندازه‌ای از تنگی رست. آهنگ رفتن به تهران را داشت که با بیماری همسرش روبه‌رو گشت. در این هنگام وی با گروهی از اندیشمندان به گسترش اسپرانتو در تبریز می‌کوشید. در پایان شهریور همان سال بود که حال همسر کسروی بدتر شد و دست پایش دچار آماس گردید. پزشکان تشخیص دادند که او دچار آب‌آوردگی شکم شده‌است و باید عمل شود. پس از عمل دو روزی حالش بهتر شد ولی شب دوم به ناگاه درگذشت و اندوهی بزرگ گریبان کسروی را گرفت.

همسر نخست کسروی کوچکترین دختر عمه‌اش بود و کسروی به او دلبستگی‌ای نداشت و تنها با پافشاری خانواده به زناشویی با او تن داده‌بود؛ ولی پس از زناشویی به گفته کسروی آن زن با پاکدلی و سادگی‌اش مهر خود را در دل کسروی نشانده بود. او در هنگامی که به عقد کسروی درآمد سیزده‌ساله بود.

در مازندران

پس از به سر آمدن چهل همسرش در ۲۹ شهریور کسروی فرزندان‌ش را به برادرش سپرد و دوباره راهی تهران شد. هنگامی که کسروی در راه تهران بود رخداد کشته شدن محمدتقی خان پسیان در خراسان روی داد. در ۲۱ مهر پس از سفری دراز به تهران رسید و پس از چندی استراحت به دیدار وزیر آن زمان عدلیه عمید السلطنه رفت ولی در عدلیه جا برای کار او باز نبود. اینچنین کسروی باز گرفتار بی‌پولی شد. او در تهران دوباره همسری گزید. سرانجام او را عضو استیناف مازندران کردند. در ۲۶ آبان کسروی راهی مازندران شد که در آن روزگار تنها راه رفتن به آن سامان بهره‌بری از اسب و استر بود و کسروی هم از چارواداری اسبی کرایه کرد و راهی شد.

در این زمان امیر مؤید سوادکوهی در سوادکوه بر دولت شوریده بود و سردار سپه (رضاشاه پهلوی آینده) برای سرکوب او سپاه به آن سامان فرستاده بود و کاروان کسروی در فیروزکوه از پیگیری سفر بازداشته شد. پس قزاق‌ها او را با کاروان دیگری روانه

کردند ولی چون کاروان از همراهی کسروی خشنود نمی‌بودند کسروی از ایشان جدا شده و پای پیاده به سوی ساری به راه افتاد. در این سفر بود که کسروی نخستین بار با گویشهای ایرانی برخورد کرد و از بودن آنها آگاه شد. او با هر سختی‌ای بود سرانجام به ساری رسید و چهار ماه در آنجا ماند و همسرش را نیز بدانجا آورد. او از زندگی در مازندران لذت می‌برد و در آنجا به آموختن زبان مازندرانی و مطالعه پرداخت. در این زمان سمیتقو به مهاباد دست یافته و ژاندارم‌ها را تسلیم کرده، کشتار کرده‌بود. از سوی دیگر در مازندران شورش امیر مؤید فرونشسته و وی تسلیم شده‌بود.

در دماوند

در اسفند از تهران خبر دادند که استیناف مازندران برچیده شده‌است، به ناچار کسروی راهی تهران شد. در بازگشت به تهران با تیمورتاش دیدار کرد و این زمینه‌آشنایی آینده تیمورتاش با او شد. پس از چندی از سوی عدلیه او را به دماوند فرستادند تا اختلافات میان کارکنان عدلیه و حکمران آنجا را چاره‌جویی کند. پس از حل اختلاف خواستند که او در دماوند بماند و کسروی نیز پذیرفت. در این زمان کسروی آغاز به نوشتن آذربایجان فی ثمانیه عشر عاماً و فرستادن آن به ماهنامه العرفان را کرد. در مهرماه قانونی گذارده‌شد که برپایه آن دانش قاضیان را بیازمایند، پس کسروی برای آزمون روانه تهران شد و وی بالاترین نمره این آزمون را گرفت. دو ماهی در تهران ماند و این زمان را به پژوهش درباره تاریخ مازندران پرداخت و یادداشت‌هایی به نام تاریخ طبرستان در هفته‌نامه نوبهار نگاشت و پژوهشی درباره نسخه خطی ابن اسفندیار و سنجش آن با نسخه‌های بیرون از کشور کرد که او خود این را سرآغاز نویسندگی خود می‌دانست.

در زنجان

پس از چندی وی را به زنجان که بر سر کنار گذاشتن رئیس پیشین محکمه آن سامان مشکل داشتند- فرستادند. پس از دو ماه به وی پیشنهاد شد به اراک برود و او پذیرفت، ولی با سر و صدای مردم زنجان که خواستار ماندن او بودند این پیشنهاد پس‌گرفته‌شد. در زنجان نوشتن آذربایجان فی ثمانیه عشر عاماً را از سر گرفت. همچنین به پژوهش درباره رویدادهای در پیوند با جنبش بابیه در زنجان پرداخت که در آینده در نوشتن کتاب بهایی‌گری از آن‌ها یاری گرفت. همچنین اختلاف لهجه زنجانی‌ها و آذربایجانی‌ها کسروی را برانگیخت تا درباره زبان ترکی آذربایجانی و نوشته‌ها و اثرهای این زبان به پژوهش پردازد.

در پایان تابستان ۱۳۰۱ کسروی را برای آزمایش کارمندان عدلیه به قزوین فرستادند. وی با خانواده به قزوین رفت و یک ماه در آنجا ماند و در آنجا آگاهی‌هایی درباره قره‌الین به‌مدست‌آورد. پس از آن دوباره به زنجان بازگشت. در این میان سفری هم به سلطانیه کرد.

در خوزستان

وی تا آغاز نخست‌وزیری سردار سپه (رضا شاه پهلوی آینده) در آنجا بود. در این زمان معاضد السلطنه وزیر عدلیه شده بود، وی کسروی را به تهران خواست و بدو پیشنهاد رفتن به خوزستان که در آن زمان گرفتار شیخ خزعل بود- را داد. کسروی نیز شرطهایی برای پذیرش خوزستان به میان گذاشت که چون پذیرفته شد کسروی هم پذیرفت که به خوزستان راهی شود. پیش از رفتن برای نخستین بار بود که با رضاخان سردار سپه دیدار کرد. سردار سپه به کسروی سپرد که عدلیه‌ای برپا کند که از عدلیه انگلیس در آن سوی اروندرود برتری گیرد. کسروی هم به راه افتاد و از راه عراق (بغداد و بصره) خود را به خوزستان رساند. نخست به خرمشهر رفت، آنگاه در آبادان با خزعل در کشتی ویژه وی دیدار نمود. از آنجا بر جهازی نشست و به اهواز رفت. سپس به دشواری راهی شوشتر شد که آن زمان مرکز خوزستان بود.

کسروی از نارسیدگی به این شهر و کوچکی آن دچار شگفتی شد. در آنجا دانست که خزعل در خوزستان تنها بر دزفول و شوشتر و رامهرمز چیرگی ندارد که در آنجاها نیز بیشینه کارمندان دولت را جیرمخوار خود نموده است. شیخ خزعل آدمکش‌هایی را نیز در دست داشت که برای نمونه سیدعبدالله یکی از رؤیسان پیشین عدلیه را یکی از این آدمکشان به فرمان او کشته بوده است. در این زمان ۲۵۰ سپاهی ایرانی در دژ سلاسل در نزدیکی شوشتر گردآمده بودند که تنها نیروهای دولتی آن زمان خوزستان بودند و شیخ خزعل دولتی جداسر از دولت مرکزی ایران داشت. بریتانیا نیز که سود بسیاری از خوزستان می‌برد پشتیبان خزعل بود. در این زمان رضاخان در اندیشه بازگرداندن نفوذ دولت مرکزی بر این بخش از ایران بود.

خزعل و پسرانش در آغاز که دانستند کسروی دانش زبان عربی دارد نخست خشنود شدند، ولی زمانی که کسروی در روزنامه‌های عربی در پاسخ به مستقل خواندن خوزستان گفتاری نوشت و خزعل را گمارده دولت ایران و خوزستان را بخشی از ایران خواند خزعل از او خشمگین شد. کسروی در خوزستان از شوش و دزفول دیدار کرد. همچنین ویرانه‌های جندی شاپور را دید. در خوزستان هنگامی که با عرب‌های آن بخش آشنا شد دانست که جز دانش آموختگان ایشان کمتر کسی با عربی فصیح آشناست. همچنین دانست که همه عرب‌ها با شیخ خزعل میانه خوبی ندارند، از آن دسته عرب‌های بنی‌طرف که کسروی با شیخ آنان دیدار کرده بود. در این هنگام که خوزستان دچار بحران بود کسروی پیوسته گزارش‌هایی از چگونگی خوزستان به دفتر نخست‌وزیری می‌فرستاد.

در خوزستان کسروی همچنین به پژوهش درباره گویش‌های آن سامان پرداخت. همچنین به جستجو در تاریخ خوزستان و پیشینه درونشد عرب بدان سامان پرداخت.

در این زمان فشار دولت و به ویژه آرتور میلیسو در مالیه برای پرداخت مالیات سالیانی که خزعل پرداخت نکرده بود بیشتر شد و خزعل نیز به بسیج نیرو می‌پرداخت. در این زمان برخوردهایی میان کسروی و خزعل هم رخ می‌داد که خزعل را از او خشمگین تر می‌ساخت. در این زمان کسروی دوستی‌ای هم با باتمانوف کنسول شوروی در اهواز پیدا کرد.

پس از چندی کار دشوارتر شد. خزعل هواداران خود را در شوشتر مسلح ساخت و گروهی از کارمندان دولت هم به خزعل پیوستند. در این میان سپاهیان غله و خواربار را از انبار عدلیه به دژ سلاسل بردند. پس از چندی کسروی و همراهانش در اندیشه برونشد از خوزستان افتادند، ولی چون همه راه‌ها بسته شده بود کسروی سفری به مسجد سلیمان کرد تا ببیند از آن راه می‌شود از خوزستان بیرون رفت یا نه. در مسجد سلیمان وی از تشکیلات شرکت نفت دیدار کرد ولی چون دید که سران آن‌جا نیز همبسته با خزعلند دانست که این هم راه گریزی نیست.

در این میان کسروی از توطئه‌ای که خزعل و پسرانش برای کشتن او چیده بودند آگاه شد و دانست که کینه آنان از او بسیار ژرف است. از دیگر سو در این زمان در رامهرمز و هندیجان درگیری بالاگرفته بود و این رویداد شوشتر را هم بی‌اثر نگذاشت و گاه خانه برخی کارمندان دولت را تاراج کرده یا آنان را به بند می‌کشیدند. در ۱۰ آذر همان سال در شوشتر درگیری آغاز شد و هواداران خزعل کوشیدند تا بر دژ سلاسل دست یابند ولی شکست خوردند و کنترل شهر به دست هواداران دولت افتاد. از دیگر سو دانسته شد که نیروهای دولت بر دزفول دست یافته‌اند. اندکی پس از آن دسته‌های ارتش هم به شوشتر رسید و جشن باشکوهی به پاس این پیروزی در شهر برگزار شد. کسروی هم در این زمان درباره خوزستان و شیخ خزعل مقاله‌ای نوشت که در حبل‌المتین به چاپ رسید. چندی پس از آن چون رضا خان سردار سپه به بندر دیلم رسید، خزعل از او امان خواست و اینچنین جنگ پایان پذیرفت.

در این میان رضاخان از اهواز و شوشتر دیدار کرد و در شوشتر هم مهمانی‌ای فراهم ساخت، ولی کسروی چون شنیده بود که در گزارش بدو ارجی چندانی بر کارهای عدلیه نگذاشته‌اند به مهمانی رضاخان نرفت. چندی پس از آن کسروی عدلیه را به اهواز برد، ولی در آن‌جا با حکمران نظامی شهر که خود دادگاهی نظامی گشوده بود دچار مشکل شد. ایشان کوشیدند تا عدلیه را به شوشتر برگردانند، ولی کسروی با این‌که از مرکز هم پیغام رسیده بود که به شوشتر بازگردید سرپیچیده و برماندن در اهواز پافشاری می‌کرد. در این زمان با نام مستعار خداداد نوشتارهایی را در حبل‌المتین یکی درباره چگونگی رفتار سپاهیان با مردمان خوزستان نوشت. همچنین چون در آن زمان زمزمه پادشاهی سردار سپه می‌رفت، کسروی گفتاری درباره ارج نهادن رضا خان به مشروطه را نوشت که حبل‌المتین به چاپ رساند. چندی پس از آن که فشار حکومت نظامی بالا گرفت کسروی به ناچار در نوروز ۱۳۰۴ با خانواده به عراق سفر کرد و پس از بیست روز گردش در آن‌جا به اهواز بازگشت. سپس به شوشتر که عدلیه را به آن‌جا بازگردانده بودند برگشت و اوضاع آن‌جا را نیز آشفته دید. در این زمان به سفارش روزنامه عربی الاوقات العراقیه به نوشتن درباره اسیرانتو پرداخت. در این زمان چون با حکمران نظامی شوشتر هم اختلاف یافت، از تهران خواهان بازگشت او شدند و او در اردیبهشت همان سال باز از راه عراق به تهران بازگشت. در تهران سردار سپه او را به حضور پذیرفت و اختلاف‌هایی که داشت به دادگاهی نمودن کسروی می‌انجامید با پا درمیانی چند تنی از سیاستمداران از میان رفت.

رویدادهای پس از ۱۳۰۴ و آغاز نامداری کسروی

پس از خوزستان کسروی چندی در تهران بیکار ماند، در این زمان به نگارش آذری یا زبان باستانی آذربایجان پرداخت و آن را به چاپ رساند و این زمانی بود که کشاکش پانترکیسم به تازگی رونقی گرفته بود. این کتاب سبب نام‌آوری کسروی در میان انجمنهای دانشی زمان گردید. در این زمان شرق‌شناس روس چایگین با کسروی دیدار کرد و دنیس راس آن را به انگلیسی برگرداند. از این پس کسروی در چندین انجمن پژوهشی انگلیسی و آمریکایی عضو شد. در همین هنگام تاریخ پانصد ساله خوزستان را نیز به پایان رساند. همچنین پژوهشی درباره سید نبودن صفویان نمود و نتیجه اش را در روزنامه آینده نوشت که در آن زمان سر و صدای بسیاری به پا کرد. همچنین به پژوهش درباره گویش‌های گوناگون ایرانی پرداخت.

در همین هنگام (۱۳۰۴) هم بود که دودمان قاجار برچیده شد و دودمان پهلوی جای آن را گرفت.

از ۱۳۰۵ کسروی بازرس عدلیه شد ولی تنها در جایگاه داور یک بار به قم رفت زیرا که در این زمان علی اکبر داور وزیر عدلیه شد و عدلیه پیشین را برچید. پس کسروی باز زمانی بی‌کار شد و در این زمان باز به خواندن و پژوهش پرداخت و این بار پیشینه شیر و خورشید را پژوهید.

در فروردین ۱۳۰۶ کلاسی برای آموزاندن زبان پهلوی به آموزگاری هرتسفلد در تهران برگزار شد که کسروی یکی از شاگردان آن‌جا بود. در این زمان داور او را برای کار در عدلیه تازه خواست و از او خواست تا عبا و عمامه را کنار بگذارد که کسروی همان زمان این پوشش را کنار گذاشت و پوشش رواج‌دار آنروز را برگزید. از این پس او مدعی‌العموم تهران شد. در این زمان میانه داور و کسروی به هم خورد.

چندی پس از آن کسروی به مأموریت‌هایی در خراسان از سر گذراند، مرکز می‌خواست او را در خراسان نگهدارد که کسروی بی‌اجازه مرکز به تهران بازگشت و این کار داور را خشمگین ساخت. پس کسروی درخواست کناره‌گیری از عدلیه را نمود و به وکالت پرداخت. در این زمان تیمورتاش که پشتیبان کسروی بود به وی پیشنهاد کرد که به حزب ایران نو بپیوندد که کسروی نپذیرفت. در این زمان قانون پوشش یکپارچه داده‌شد و کسروی از نخستین کسانی بود که به پیشواز این قانون رفته و کلاه پهلوی بر سر گذارد. در این زمان از کسی به نام بارون هایرپت زبان ارمنی را در دو سال آموخت. در همان زمان به کارنامه اردشیر بابکان پرداخت.

در پاییز ۱۳۰۷ کسروی دوباره به قضاوت و این‌بار در دادگاه جنایی پرداخت. چندی پس از آن تیمورتاش به کسروی پیشنهاد کرد که زیر پشتیبانی وی از وزارت فرهنگ مقرری‌ای دریافت دارد و به جای آن به پژوهش درباره تاریخ و زبان بیشتر پردازد؛ ولی داور برونشد کسروی را از عدلیه نپذیرفت و با افزایش جایگاه او وی را به ریاست محاکم گمارد. در این زمان کسروی به نگارش شهریاران گمنام پرداخت. چندی پس از آن هم کسروی برای داوری به اراک سفری کرد.

در زمستان ۱۳۰۸ کسروی باز سفری کاری به غرب ایران داشت. در این سفر در همدان بود که کسروی با عارف قزوینی آشنا شد و دوستی دیرپایی با وی یافت. داستان این آشنایی چنین بود که چون عارف در تبعید بود و از دید مالی دچار مشکل، کسروی به همراهانش پیشنهاد کرد تا پولی را برای یاری بدو گردآورند. عارف چون این را شنیده بود برآشفته و به کسروی گلایه کرده بود. کسروی که از بلندطبعی او خشنود شده بود به دوستی استواری با او پرداخت و تا عارف قزوینی زنده بود این دوستی بیشتر از راه نامه‌نگاری پایدار بود. همچنین کسروی در این سفر به گردآوردن نام روستاها و دیه‌های ایران - که از پیشتر بدان دست یازیده بود - پرداخت.

بیرون آمدن از عدلیه

از ۱۳۰۹ اختلاف کسروی با سران عدلیه بالاتر گرفت و داور از او رنجش بسیار پیدا کرد. پس از چندی کسروی در دادگاهی که یک سویش دربار بوده حکمی علیه دربار داده و اینچنین آشوبی پدید آمده و نتیجه‌اش بیرون رفتن کسروی از عدلیه و پرداختن دوباره به وکالت بود. در زمستان ۱۳۱۱ کسروی به سفارش یکی از نمایندگان نامه‌ای به رضاشاه نوشته و در آن به عدلیه‌ای که داور برپا کرده بود سخت تاخته بود. گزارش این کار که به داور رسید رنجش از کسروی بیشتر شد.

کوشش‌های اجتماعی

۱. احمد کسروی در کتابی با عنوان در پاسخ بد خواهان، درباره گیامخواری به بحث می‌پردازد و دلایل خود را باز می‌گوید. وی به جای استفاده از واژه «گیامخواری» از لفظ «گوشتنخواری» بهره می‌برد.
 ۲. احمد کسروی ۱ دی را روز بهروز نامید و خواستار آن شد تا در این روز در مجلس جشنی آن دسته از کتاب‌هایی که به نظر او بیهوده و زیان‌مند بودند به آتش کشیده شود.
- کسروی انتقادات سنگینی به اعتقادات شیعه، تصوف، بهائیت و مادی‌گرایی وارد کرد. وی کتاب‌هایی با نام‌های شیعی‌گری، صوفی‌گری، بهائی‌گری و در پیرامون مادی‌گری چاپ کرد و از این باورها انتقاد کرد. همچنین با چاپ کتاب ورجاوند بنیاد تلاش کرد روش مذهب‌گونه‌ای را رواج دهد که آن را پاکدینی می‌نامید.
- کسروی به شعر و شاعران نیز تاخت و از جمله حافظ را «شاعریک یاومگوی مفتخوار» و سعدی را «مرد ناپاک» خواند. کسروی و پیروانش در ۱ دی هر سال در دهه ۱۳۲۰ خورشیدی جشن کتاب‌سوزی تحت عنوان باهماد آزادگان برگزار می‌کردند و کتاب‌هایی که مضر تشخیص می‌دادند (از جمله دیوان حافظ، رمانها، کتاب‌های دعا، و کتاب‌های بهائیان) می‌سوزانند.

از نقاط قوت کسروی، کارهای تاریخی‌اش بود. به‌طور مثال تاریخ مشروطه ایران کتابی است نوشته احمد کسروی به سال ۱۳۱۹ خورشیدی. این نوشته برجسته‌ترین سند نوشته شده درباره رویداد مشروطه و چند و چون آن می‌باشد و حتی در زمانی که نوشته‌های

کسروی ممنوع و اندیشه‌اش باطل شمرده می‌شود این نوشتار همچنان آبشخور و گواه پژوهش‌های تاریخی است.

به نوشته پرواند آبراهامیان، احمد کسروی در مقالات متعددی در آینده و در آثار فراوان خود درباره زبان‌ها، قبایل، مذاهب و نام‌های ایران، به مسئله وحدت ملی توجه داشت. او نخستین اثر مهم خود، آذری یا زبان باستان آذربایجان را متعاقب قیام خیابانی نوشت تا ثابت کند که آذری، زبان اصیل آریایی زادگاه وی را یورش‌های ترکان از بین برده‌است. او نتیجه می‌گرفت که گویش ترکی فعلی که از خارج تحمیل شده‌است، اکنون باید جای خود را به فارسی، زبان رسمی کشور بدهد؛ کاوه بیات به مقاله کسروی در نشریه پرچم به دیدگاه دیگر او اشاره می‌کند:

... راجع به زبان هم خودتان بهتر می‌دانید، غریزه فطری و عادت از عواملی است که تغییر آن خیلی مشکل است، وقتی که پدر و مادر و برادر من از طفولیت با من ترکی حرف زده و می‌زنند، چگونه می‌شود من این زبان را دوست نداشته و اظهار نفرت کنم؟... اگر مقصود این بود که برای آسانی کار درس‌ها در سال‌های نخست دبستان‌های آذربایجان به ترکی باشد ما به آن دخالت نمی‌کردیم زیرا راه حل بحث آن بود که زحمت تدریس با زبانی که از دو زبانی در میانه آذربایجان و دیگر جاهای ایران پدید می‌آید سنجیده شود و به هرحال این اهمیت را که ما به آن دخالت کنیم نداشت؛ ولی همه می‌دانند که موضوع زبان در آذربایجان معنی‌های دیگری را دارد و همیشه مقاصد دیگری در پشت سر این عنوان می‌باشد.

کسروی در دومین کتاب مهم خود تاریخ پانصد ساله خوزستان می‌کوشید پیامدهای زبان‌بار و کشمکش‌های قبیله‌ای و مذهبی را در نواحی جنوب غربی نشان دهد. او در اثر دیگر خود تاریخ مشروطه ایران، ریشه پیشرفت نیافتگی ایران و بیشتر کشورهای خاور را پراکندگی در میان توده‌ها دانست، و گفت چند تیرگی که از دوگانگی‌های قبیله‌ای و زبانی برمی‌خیزد، یکی از بدترین بیماری‌هایی هست که گریبان ایران را گرفته‌است.

فلسفه

کسروی در حوزه‌های گسترده‌ای به مخالفت پرداخت، زبان فارسی، ادبیات، فلسفه، دین و بخش‌هایی از فرهنگ ایرانی، لکن مخالفت‌های وی به نقد عمیق بدل نشدند. اگرچه کسروی پیشرفت‌های غرب را می‌دید، و با دلسوزی می‌خواست که ایران نیز به پیشرفت کند، اما کسروی فلسفه را تحقیر می‌کرد. برداشت او از فلسفه، بیشتر فلسفه مادی غرب بود، همچنین کسروی در دو کتاب «پیرامون فلسفه» و «پیرامون روان» سوءبرداشت خود را هم از فلسفه و هم از فلسفه مادی نشان می‌دهد:

آن فلسفه [مادی] آدمی را بسیار پست گردانیده. از دیده آن فلسفه، آدمی جانوریست سردهسته جانوران، بداندسان که میمون از لیمور برخاسته و اندکی از آن بالاتر است، آدمی نیز از میمون برخاسته و اندکی از آن بالاتر است. جدایی دیگری در میانه نیست. آن خیمه‌ها که جانوران راست آدمی را نیز هست و جز آن‌ها چیزی نیست. سرچشمه همه خواهاکها

(آنچه خواسته می‌شود) و گنهای (آنچه انجام می‌دهند) جانوران خودخواهیست و در آدمی نیز چنانست

اصلاحات دینی

نخستین مقاله همایون که در اکتبر ۱۹۳۴ منتشر شد و یکی از نویسندگان رکگوی آن احمد کسروی بود. او در اولین مقاله نوشت که مذهب باید بر پایه زندگی همگان پایه‌ریزی شود و باید با آنتیسم (الحاد) به عنوان یکی از بزرگترین خطاها در دنیا مبارزه شود و همزمان باید با عقاید خرافاتی و آموزش نادرست مذهبی که همواره نمونه‌هایی از اعمال ضد مذهبی هستند مبارزه شود.

کسروی نقدهای آتشینش را به آنچه که اعمال خرافاتی باور داشت که بر اسلام تأثیر گذاشته‌است، در جلد اول آئین در ۱۹۳۲ شروع کرد. در آئین کسروی، به عنوان روشنفکری ظاهر می‌شود که سؤالی درباره «نقش مناسب مذهب در تحولات سریع جهان» دارد. او زمانی در آئین می‌نوشت که اروپای سکولار تحت احاطه آشفتگی سیاسی و اقتصادی، بی‌هیچ چشم‌انداز روشن قرار داشت.

مخالفت با حافظ

کسروی حافظ را قافیه‌سازی می‌داند که گاه برای رعایت قافیه ناچار به سرودن عبارات بی‌معنی می‌شد. او عقیده دارد که حافظ بر اثر مطالعه اندیشه‌های مکاتب متضاد، خردش در میان آن‌ها سرگردان و آشفته شده و چون به هیچ‌کدام پایبند نگردیده سخنان پریشان و متضاد گفته و در باطن به همه چیز بی‌عقیده شده و از این‌رو به خراباتی‌گری، که با بی‌عقیدتی سازگار است، روی آورده‌است و چون خراباتیان جهان و کار جهان را بی‌هوده می‌دانند، توصیه می‌کنند که غم و اندوه گذشته و آینده را نخورید و اگر خوشی به خودی خود دست نداد با شراب آن را به دست آورید و این علت بادموشی‌های حافظ است. کسروی همچنین حافظ را مسبب برخی بدآموزی‌ها، مانند شراب‌خواری، بیکاری و بی‌دردی، جبرگرایی و خردستیزی، زبان درازی نسبت به خدا و امرد بازی، می‌داند. وی شرق‌شناسانی را که حافظ را ستایش کرده‌اند، متهم می‌کند که بدخواه شرق هستند و دوست دارند که همه شرقیان مانند حافظ عمر را در کنج خرابات تلف کنند و همه دارایی مملکت خود را به آزمندان اروپا و آمریکا بازگذارند و در این میان گروهی از ایرانیان دانسته یا نادانسته در ستایش حافظ با آن‌ها همداستان می‌شوند. وی محمدعلی فروغی و محمد قزوینی و قاسم غنی را از جمله کسانی می‌داند که فریب شرق‌شناسان اروپایی را خورده‌اند.

کسروی علاوه بر مبارزه قلمی با حافظ، اقداماتی هم در جهت نابود کردن نسخه‌های دیوان او داشت. از برنامه‌های وی و پیروانش این بود که دیوان حافظ، را جمع کنند و بسوزانند.

زبان پارسی

احمد کسروی با چیرگی بر برخی از زبان‌های ایرانی و فرنگی و نیز با دانشی گسترده در زمینهٔ زبان‌شناسی، واژه‌های بسیاری را از نو زنده کرد یا بر ساخت که بخشی از آن‌ها اکنون در گفتار و نوشتار روزانهٔ پارسی‌زبانان به کار می‌رود.

کسروی از سره‌گرایان نبود و از ستردن زبان پارسی از «همه» واژگان بیگانه بیزاری می‌نمود. او می‌گفت سره‌گرایان که هوادار پاکسازی پارسی از هرگونه واژهٔ تازی هستند راه نادرستی می‌پویند و باید واژگانی چون «کتاب»، «جمله» و غیره را نگاه داشت و نام‌واژگان (اسم‌ها) بی که اکنون در زبان توده بسیار کاربرد دارند را دست نزد.

من چنان‌که از گفتارهایم پیداست هوادار پیراستن فارسی هستم و برای همین موضوع است که این گفتارها را می‌نویسم. با این همه من از نگارش‌هایی که کسانی به عنوان «پارسی سره» در برخی روزنامه‌ها می‌نگارند سخت بیزارم و این نگارش‌ها را جز ننگی برای زبان فارسی نمی‌شمارم. چرا که بنیاد آن‌ها هوس و نادانی است و اگر رشتهٔ کار را بدست این هوس‌ها و نادانی‌ها بسپاریم زبان را پاک از سامان انداخته دچار هرج و مرج سختی خواهند گردانید.¹

آری یکرشته بیرون از این می‌باشد، و آن افزارها و چیزهایی‌ست که ما نداشته و از دیگران با نامش می‌گیریم. مثلاً تلگراف، تلفن، رادیو، گرامافون، اتومبیل و مانند این‌ها که با همان نام‌های اروپایی پذیرفته شده زبانی نمی‌دارد. به ویژه که اگر نیاز باشد از آن‌ها جدا شده نیز توان آورد (مثلاً تلگرافیدن و تلفنیدن بکار می‌رود و می‌توان تلگرافنده و تلفوننده نیز جدا گردانید). همچنین خوراک‌های اروپایی از کاتلت و سوپ و مانند این‌ها که نداشتیم و با نامش گرفته‌ایم، زبانی نمی‌دارد.

موافقان

محمدعلی جزایری، استاد زبان‌شناسی و زبان پارسی دانشگاه تگزاس آستین، می‌نویسد:

در ایران، یکی از این گونه کسان احمد کسروی تبریزی است که سالی چند با دانش و بینش خود چراغ راهنمایی فرا راه ما داشت. افسوس که نادانی و نابینایی تنی چند چراغ زندگی وی را فرو کشت و مغزی را روشن‌اندیش و دلی را روشن‌بین جاودانه از کار باز ایستانید. کسروی مردم‌ریگی از خود به جای گذاشت جاودانه و از میان نرونده - مردم‌ریگی زندگی‌انگیز و درخشان که تا دیری بر جای خواهد ماند. این مردم‌ریگ اندیشه‌هاییست در زمینهٔ اجتماع و زندگانی، و پژوهش‌هاییست در چند رشته از دانش. یکی از این رشته‌ها زبان و زبان‌شناسی است.

حسین یزدانیان که نخستین بار بکار گردآوری نوشته‌های کسروی پرداخت می‌نویسد:

سپس نیز در میان کوشش‌های دیگر خود، پیراستن زبان فارسی را بایای خود شمرده، چه وی از هر کسی بیشتر «صلاحیت» داشته تا دربارهٔ زبان فارسی سخن راند و از راست و کج و درست و نادرست، از آشفتگی و نابسامانی و راه چارهٔ آن‌ها گفتار راند، ایراد گیرد، داوری کند و سرانجام در پیراستن و آراستن و رسا گردانیدن آن بکوشد. به ویژه که وی در کار پیراستن مغزها و بسامان گردانیدن اندیشه‌های مردم ایران بوده و بآن تلاش داشته تا ایرانیان را از گمراهی‌ها و آلودگی‌هایی برهاند، ریشهٔ نادانی‌ها را بکند و به بیراهیها

چاره اندیشد و یک دیگرگونی ژرفی در اندیشه‌ها و باورها، در جهان‌بینی و برداشت آنان از جهان و زندگانی پدیدآورد و چراغی فرا راه مردم بگذارد. در این راه بوده که نیاز فراوان بزبان پیراسته و رسا می‌دیده، زبانی که مردم یکسره با معنای کلمه‌ها سر و کار داشته باشند، زبانی که از واژه‌های پست چاپلوسانه، از واژه‌های دشوار و بی‌معنی پیچیده دور باشد، و سرانجام زبانی که بر پایه‌های خود استوار بایستد و در بروی هر بیگانه‌ای نگشاید.

یحیی ذکا، ایران‌شناس، پیرامون نوشته‌های کسروی پیرامون پسوند کاف می‌نویسد:

از نوشته‌های ارجدار و دانشمندانه شادروان احمد کسروی در پیرامون یکی از پسوندهای مهم زبان فارسی است. این کتاب در زمینه خود برای کسانی که باستقلال و استواری و توانایی زبان فارسی دلبسته‌اند و در این راه می‌کوشند راهنمای بزرگ و سودمندی تواند بود

محسن ابوالقاسمی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، می‌نویسد:

احمد کسروی تبریزی، بیش از هر فرد دیگری در ساخت لغت ذوق و شوق به خرج داده‌است. وی علاوه بر ساخت لغت، زبانی هم برای خود ساخته‌است به نام «زبان پاک» و کتابی به همین نام در شرح آن به چاپ رسانده‌است. از ساخته‌های کسروی: بزنده (=مجرم)، بزیدن (=جرم کردن)، بی یکسو (=بی‌طرف)، بی یکسویانه (=بیطرفانه)، پادرم (=حمله متقابل)، جداسر (=مستقل)، شهری‌گری (=تمدن)، فراهمیدن (=اجتماع)، ورزاد (=انجمن تربیت بدنی)

منتقدان

پرویز نائل خانلری در مقاله‌ای با عنوان «دفاع از زبان فارسی» در **مجله سخن** به استهزای کسروی و زبان پاک و «آک‌های» ادعایی او پرداخته‌است:

عجب آنکه یکی از پهلوانان میدان لغت‌پرانی به‌صراحت می‌نویسد که عیب (یا به‌قول او آک) زبان فارسی این است که از یک ریشه همه صیغه‌ها در آن نیامده، یعنی فی‌المثل فارسی‌زبانان از مصدر دوختن «دوزاک» نگفته‌اند، و او که به گمان خودش زیرکترین فرد ایرانی در تمام ادوار تاریخ است، ناچار به‌وسیله وحی و الهام به این نکته مهم پی برده و کمر به رفع این نقیصه بسته‌است. این آقای زیرک گویا نمی‌داند که اگر عیب زبانی این است، هنوز خداوند زبان بی‌عیب در روی زمین نیافریده و ملت‌های بزرگ جهان با همه ترقیاتی که کرده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند افعال بی‌قاعده زبان خود را به قاعده ایشان منظم کنند. اما از بندگان خدا، کسانی که گویا عقل و علمشان کمی بیش از ایشان بوده‌است، گاهی خواسته‌اند زبان مستقیم و منظمی درست کنند که اسپرانتو نمونه‌ای از آن است، ولی هنوز این متاع در بازار دنیا خریدار بسیاری ندارد.

نشریه پیمان

مجله پیمان به مدیریت احمد کسروی از یکم آذر ۱۳۱۲ منتشر شد. مطالب آن گوناگون بود و درباره مسائل اجتماعی، فرهنگی، علمی، تاریخ و زبان به قلم کسروی و دیگر همگامان وی منتشر می‌شد. در ابتدا این مجله هر پانزده روز یکبار منتشر می‌شد اما پس از سال نخست به ماهنامه تبدیل شد و تا خرداد ۱۳۲۱ منظمًا انتشار یافت. کسروی پس از توقف انتشار مجله پیمان، از سوم بهمن ماه ۱۳۲۱ دست به انتشار روزنامه پرچم زد. کسروی در «پیمان» سال یکم شماره سوم، ۱ دی ۱۳۱۲، برگ پنجم در مقاله‌ای با فرنام «اسلام و ایران» می‌نویسد:

پدران ما تا اسلام را نمی‌شناختند در برابر آن جنگیدند و چون شناختند در راه آن جنگیدند.

از شگفتی‌های زمان ماست که کسانی از ایرانیان با اسلام دشمنی می‌کنند و آن را خوار می‌دارند. اینان اگر هواداری از زردشت دارند بدانند که میانه زردشت و محمد دو تیرگی نیست. آنان هر دو فرستاده یک خدایند و هر دو به راهنمایی مردم برخاسته‌اند. چیزی که هست دین زردشت زمان خود را بسر داده و از میان رفته، پس از آن هم عیسی پیغمبر ناصری برخاسته و زمان دین او نیز پایان رسیده بود که پیغمبر اسلام فرستاده شده‌است.

این کسان باید بدانند که اسلام هزار و سیصد سال بیشتر دین پدران ما بوده که در سایه آن با هر گونه خوشی زیسته‌اند و هر یکی از ایشان هنگام مرگ یگانه مایه دلداری و یگانه توشه آن سفر سهمناکش کلمه «لااله الا الله و محمد رسول الله» بوده‌است.

بدانند که سیزده قرن تاریخ ایران جز تاریخ اسلام نیست و هزارها بلکه میلیون‌ها ایرانیان خون خود را در راه رونق اسلام ریخته و بلندی نام اسلام را خونبهای خود دانسته و در دقیقه‌های واپسین عمر خود بدین خونبها خرسندی داده و با دل شادمان و آرام، جان سپارده‌است.

آن زمانی که دولت نیرومند بوزانت (روم شرقی) به پشتیبانی دین مسیح، دینی که زمان آن سپری شده بود برخاسته با اسلام سخت دشمنی می‌نمود و هر سال در تابستان در سرحد روم بازار کارزار و ستیز گرم می‌شد سالانه هزاران و ده هزاران ایرانی از اینسو آنسو دسته بسته و بر گرد درفش اسلام گرد آمده کالای پربهای جان بکف بدان بازار جانبازی می‌شتافتند و کشتن و کشته شدن دریغ نمی‌داشتند.

این خود مایه سرفرازی ایرانیان است که با آنکه در آغاز کار با اسلام دشمنی کرده و با تازیان آن هنگامه‌ها را بر پا نموده و آن خونریزی‌ها را نمودند سپس چون بحقیقت آن دین پاک آشنا گردیدند به آن گرویده در راه ترویج آن جان دریغ نساختند.

کسانی اگر می‌پندارند که ایرانیان از ترس جان مسلمان شدند نادانی خود را نشان می‌دهند. تاریخ بهترین گواه است که ایستادگی و مردانگی بیش از آن نمی‌شد که مردم این سرزمین در برابر تازیان نشان دادند و تنها نیروی خدایی اسلام بود که آن کوشش‌ها و مردانگی‌ها را بی‌نتیجه گذاشت. پس از آن هم که تازیان بایران درآمدند ایرانیان تا می‌توانستند دشمنی با اسلام می‌نمودند کسی هم آنان را ناگزیر از مسلمانی نمی‌کرد. چیزی که هست کم‌کم

مردم به چگونگی آن دین خدایی پی برده باو گرویدند و از روی باور آن را بپذیرفتند و چنان که گفتیم در راه آن به جانفشانی برخاستند.

با این حال چگونه کسانی اسلام را خوار داشته بنکوهش آن زبان باز می‌کنند. اگر دستاویز اینان وطنخواهی است من می‌پرسم مگر پدران و پیشینیان ما وطنخواه نبودند؟ اگر بگویند: نه! زهی نادانی ایشان!

کسروی در شماره هشتم مجله پیمان (سال یکم) می‌نویسد:

.... آنان که می‌گویند ایرانیان اسلام را بزور شمشیر پذیرفتند راه خطا می‌پویند. آنان که می‌پندارند ایرانیان چون به شمشیر با اسلام برنیامدند از راه دین‌سازی و نیرنگ‌بازی رخنه بر بنیاد آن دین انداختند نادانی خود را نشان می‌دهند...

وکالت

از محاکمات جنجالی و پر سروصدای پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و کنارگیری رضا شاه از سلطنت، محاکمات سرپاس مختاری و پزشک احمدی و دیگران را باید شمرد. احمد کسروی، وکیل تسخیری پزشک احمدی و مختاری بود. وی جریان محاکمه را روزانه، در روزنامه خود پرچم منتشر می‌کرد. کسروی در پرونده‌های دیگری نیز همچون محاکمه تقی ارانی از اعضای گروه ۵۳ نفر به عنوان وکیل تسخیری در دادگاه حاضر شد.

ما نیک می‌دانیم که چون رضاشاه بروی کار آمد اصول دیکتاتوری را پیش گرفت و بسیاری از قانون‌ها را از میان برد. نخست قانون انتخابات را از میان برد که نمایندگان را خود دولت برمی‌گزید. سپس قوانین دایر به بازداشت و زندان را از میان برد که شاه هر که را می‌خواست دستور بازداشت و زندان می‌داد. همچنین قانون‌های بسیار دیگری را بی‌اثر گردانید و ما می‌دانیم که انبوه مردم در برابر او به خاموشی گراییدند و اعتراض ننمودند بلکه با او همراهی نشان دادند و همدستی دریغ نگفتند، وزیران این رفتار را کردند. نمایندگان دارالشورا این رفتار را نمودند. ادارات به این کار شرکت کردند. روزنامه‌ها به آن خشنودی نشان دادند. این‌ها چیزهایی ست که ما فراموش نکرده‌ایم و باین زودی نخواهیم کرد.

... با این حال پوشیده نمی‌دارم که آن شاه بدی‌هایی نیز داشت و یکی از آن‌ها از میان بردن مشروطه بود. در زمان آن شاه مشروطه از میان رفت و قوانین از کار افتاد و چاپلوسی و پستی میان مردم رواج گرفت و این گناه کوچکی نبود. لیکن در این‌جا هم باید گفت مبتکر این کار او نبود. این را دیگران از پیش آغاز کرده بودند و آن شاه تکمیل گردانید. کوشش به از میان بردن مشروطه از سال ۱۳۳۰ (قمری) با دست کابینه آغاز شد و همه وزیران در آن باره هم عقیده و همدست بودند و رضاشاه نیز آن را با سیاست خود موافق یافته از ایشان پیروی کرد و ما دیدیم که در همین زمینه صدها کسان دیگری با او شریک و همکار بودند.

اشغال ایران توسط متفقین (سپتامبر ۱۹۴۱) و تبعید اجباری رضاشاه پهلوی (پادشاهی از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱)، ناخواسته سبب یک سری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی محدود گردید،

که سبب آزادی انتشار کتاب‌ها و نشریات و تشکیل فعالیت‌های سازمان‌یافته سیاسی، مذهبی و اجتماعی‌ای گردید که پیش از آن ممنوع بود. این سبب شکوفایی نشریات اسلام‌گرا در سرتاسر ایران گردید. موج فعالیت‌های اسلام‌گرایان و افزایش خطابه‌های روحانیون در مسجدها با توسعه نقد‌های تند و تیز کسروی بر ارزش‌ها و مبانی شیعی‌گری هم‌زمان گردید.

از اواخر ۱۹۴۱ تا میانه سال ۱۹۴۵ میلادی کسروی برخی از تندترین آثارش را در زمینه نکوهش روحانیت و مبانی شیعی‌گری، صوفی‌گری و بهایی‌گری به رشته تحریر درآورد. او تجسم بازنگری در مذهب رسمی و فرهنگ و هم‌اورد موج جنبش اسلامی گردید. افکار کسروی را از میان هفده کتاب و رساله و همچنین مقاله‌های متعددش در روزنامه پرچم می‌توان شناخت، او بر این باور بود که رنسانس اسلام سیاسی و کوشش برای برقراری قوانین شریعت در ضدیت با ارزش‌های مدرن و نهادهای برآمده بر انقلاب مشروطه‌ای که خود کسروی در جوانی همراه آن بود- می‌باشد.

نمونه‌های زیادی از درگیری بین توده‌های مسلمانان متعصب و هواداران کسروی در تبریز، رشت و دیگر شهرها توسط پرچم گزارش و ثبت شد. تا بهار ۱۹۴۵ هیچ اتفاقی نسبت به جان کسروی نیفتاد این وظیفه به خطیب و طلبه‌ای ناشناخته به نام نواب صفوی رقم خورد. به محض این‌که نواب در بهار ۱۹۴۵ از نجف آمد، نواب صفوی پیش از اقدام به سوءقصد نافرجام به کسروی یک بار حین جلسات مباحثه اش با او روبرو شده بود. در ۱۸ آوریل ۱۹۴۵ (۲۹ فروردین ۱۳۲۴) او و دستیارش خورشیدی به کسروی در میدان حشمت الدوله تهران حمله کردند. ضارب‌ان از چاقو و اسلحه‌ای استفاده کرده بودند که با اعانه شیخ محمد حسن طالقانی، امام مسجد سیف الدوله تهران خریداری شده بود. کسروی به شدت زخمی شد و به بیمارستان منتقل شد. ضارب‌ان او برای مدت کوتاهی بازداشت شدند و با وثیفه‌ای که تاجران ثروتمند بازار تأمین کرده بودند، آزاد شدند.

ترور

«سخنان ما بسیار ریشه‌دار است و هیچ‌گاه با طپانچه از میان نخواهد رفت»

احمد کسروی



اجساد سلاخی‌شده احمد کسروی و منشی‌اش حدادپور که بوسیله گروه فدائیان اسلام در داخل کاخ دادگستری ترور شدند.

جمعیت فدائیان اسلام **حزب مسلحانه اسلام‌گرای شیعه** در ایران بود که در دهه ۱۳۲۰ خورشیدی، به رهبری طلبه جوانی به نام سید **مجتبی نواب صفوی** با هدف برقراری حکومت اسلامی تشکیل شد.



(مراسم خاکسپاری احمد کسروی و حدادپور)

کسروی طی جلسه دادگاه در کاخ دادگستری ترور شد. در ساعات‌های اولیه روز ۱۱ مارس ۱۹۴۶ (۲۰ اسفند ۱۳۲۴)، گروه فدائیان اسلام به رهبری برادران امامی به جلسه دادگاه وارد شدند و کسروی و منشی‌اش، سید محمدتقی حدادپور را با چاقو و اسلحه گرم کشتند. گفته شده که روز، زمان و مکان جلسه دادگاه جز اطلاعات عمومی نبوده‌است، توسط بازپرس به فدائیان درز کرده‌است.

بعضی از ضارب‌ان هرگز متهم نشدند، آن‌هایی که دستگیر شدند - از جمله برادران امامی - ادعا نمودند که عمل دفاع از خود را انجام داده‌اند و کسروی را متهم کردند که اول دست به اسلحه شده و درگیری را شروع نمود. سید حسین طباطبایی قمی - دومین مرجع عالی‌رتبه - از نجف به نخست‌وزیر احمد قوام تلگرافی زد و خواستار آزادی سریع ضارب‌ان شد و نگرانی خودش را از عدم تقدیر دولت از شجاعت ضارب‌ان کسروی بیان کرد. ضارب‌ان تحت فشار علما و رهبران مذهبی و بازاریان با نفوذ، بعد از محاکمه‌ای کوتاه آزاد شدند.

گرچه بعضی از تاریخ‌پژوهان معتقدند که «فدائیان اسلام» با فتوای عبدالحسین امینی عمل کردند، ولی هیچ فتوا یا ادعای مربوط به آن ظاهر نگشت. حسین قمی گفت: «هیچ فتوایی لازم نیست و کار فدائیان اسلام برابر با اعمال ضروری دین (فروع دین) همچون نماز و روزه‌است». پیکر قربانیان، که پوشیده از زخم‌های عمیقی بود، بدون کالبدشکافی در شامگاه همان روز ترور، توسط بستگان کسروی به گورستان ظهیرالدوله در شمیران - نزدیک تهران - منتقل شد. سرپرست صوفی قبرستان از دادن اجازه برای دفن آن‌ها به خاطر افکار و اعمال ضد صوفیانه کسروی خودداری کرد. سپس جنازه‌ها برای دفن به محوطه تپه پایکوه امامزاده صالح - که آبک نامیده شده - برده شدند.

سید محمدصادق روحانی، از مراجع تقلید، می‌گوید: وی فتوای قتل کسروی را به درخواست نواب صفوی از سید ابوالقاسم خونی گرفته و خویی نیز همین فتوا را از سید حسین طباطبایی قمی گرفته‌است. به گفته وی در خاطراتش، خونی بخشی از پول سفر نواب و تهیه اسلحه برای او را نیز پرداخته‌است. محمد امینی، پژوهشگر تاریخ ایران، معتقد است «جامعه‌ای که در برابر اقدام تروریستی فداییان اسلام سکوت کرد، تاوان آن را بعد تر پرداخت.»



آریا بهرام : نام گذاری ایستگاه مترو در پایتخت به نام نواب صفوی!!!!؟؟ شرم آورست !

فهرست آثار منتشر شده

آثار تاریخی کسروی توسط دیگر دانش‌پژوهان به رسمیت شناخته شده است. ولادیمیر مینورسکی در مورد کسروی می‌گوید:

کسروی روح تاریخ‌نگار راست‌گو را داراست. او در جزئیات دقیق و در ارائه شفاف است
کتاب‌ها

عرفان کسرائی می‌گوید که کتاب‌های احمد کسروی در بازار دستفروشان ایرانی به عنوان کتاب ممنوعه به همراه کتاب‌های علی دشتی و شجاع‌الدین شفا خرید و فروش می‌شود.

آذری یا زبان باستان آذربایجان

به گفته یارشاطر، احمد کسروی نخستین دانشمندی بود که این زبان را موضوع بحث و تحقیق قرار داد و اثر او در این باب هنوز استفاده می‌شود. وقتی پان‌ترک‌ها ادعا کردند که از آن‌جا که مردم آذربایجان به ترکی سخن می‌گویند، زبان بومی مردم آذربایجان ترکی بوده است، کسروی تحقیقات گسترده‌ای از منابع فارسی و عربی و حتی منابع تاریخی یونانی استفاده کرد. او نتیجه گرفت که مردم آذربایجان اصالتاً به زبان ایرانی به نام آذری سخن می‌گفتند که بعد از هجوم ترک‌ها، زبان ترکی مورد استفاده قرار گرفت ولی هنوز ردپایی از زبان آذری در آن مناطق به جا مانده است. زبان آذری گاهی به جای زبان ترکی مورد استفاده مردم آذربایجان اطلاق می‌شود، اشتباهی که حتی در ویرایش جدید (دوم) دانشنامه اسلام صورت گرفته است

کسروی بعد از بازگشتش به تهران اولین کتابش را به نام آذری (زبان باستان آذربایجان) نوشت و نشان داد که آذری که در بیشتر کتاب‌های تاریخ قرون وسطی (medieval)، مخصوصاً کتب تاریخ اولیه اسلامی آورده شده، نام زبان باستانی آذربایجان است که با زبان ایرانی مربوط است و از نسل زبان مادی است که ربطی به زبان ترکی ندارد. کتاب مورد پذیرش جهانی پژوهشگران قرار گرفت. نشر این اثر نیز تأییدی بود بر رابطه ناگسیختنی ایرانیان ترک‌زبان با ایران. بررسی رابطه زبان‌شناسی ایرانیان باستان، به همان اندازه که نمایش شادی همه ایرانیان از هویت یکسانشان ارزش داشت، برای ادعای وحدت زبانی آنان در آینده مهم بود.

بخوانند و داوری کنند

شیعی‌گری، مشهورترین و ستیزه‌گرترین کتاب در مورد مذهب حکمفرمای مردم ایرانی، ابتدا در سال ۱۹۴۳ میلادی منتشر شد و سپس به صورت بازنگری شده با عنوان «بخوانید و داوری کنید»، همچنین «بخوانند و داوری کنند» در ۱۹۴۴ میلادی منتشر شد. این کتاب با تفسیر محمد امینی در سال ۲۰۱۱ در لس آنجلس کالیفرنیا تجدید چاپ شد.

حافظ چه می‌گوید؟

حافظ چه می‌گوید عنوان کتابی است که کسروی در آن به انتقاد از حافظ و شعرهای او می‌پردازد. این کتاب، توسط لوید ریجن به زبان انگلیسی برگردانیده و در صفحات ۱۶۰ تا

۱۹۰ کتاب «نقد صوفیسم، احمد کسروی و عقیده موروثی ایرانیان اهل تصوف»
(به انگلیسی: Sufi Castigator: Ahmad Kasravi and the Iranian Mystical Tradition) منتشر گردید.

سایر کتاب‌ها

- آذربایجان فی ثمانیة عشر عاما
- آیین
- افسران ما
- از سازمان ملل متفق چه نتیجه تواند بود؟
- انگیزیسون در ایران (ناتمام)
- انقلاب چیست؟
- الدرّة الثمینة (دستور زبان عربی)
- النجمة الدریة (دستور زبان عربی)
- التشیع و الشیعة
- الطریقة
- امروز چاره چیست؟
- امروز چه باید کرد؟
- بخوانند و داوری کنند یا شیعی‌گری
- بهائی‌گری
- بدر الشریعة
- پاک‌خویی
- پرسش و پاسخ
- پندارها
- پیدایش آمریکا
- پیام به دانشمندان اروپا و آمریکا
- پیام من به شرق
- تاریخ مشروطه ایران
- تاریخ هجده ساله آذربایجان
- تاریخ پانصد ساله خوزستان
- تاریخچه چپ و غلیان
- تاریخچه شیر و خورشید
- مشعشعیان
- تیشه‌های سیاست
- چرا از عدلیه بیرون آمدم (درباره زندگی خودش)
- چند تاریخچه

- چهل مقاله
- حاجی‌های انباردار چه دینی دارند؟
- خدا با ماست
- خواهران و دختران ما
- در پیرامون اسلام
- در پیرامون شهری‌گری یا تمدن
- در پیرامون مادی‌گری
- در پیرامون ادبیات
- در پیرامون جانوران
- در پیرامون خرد
- در پیرامون روان
- در پیرامون رمان
- در پیرامون شعر و شاعری
- در پیرامون فلسفه
- در پاسخ حقیقت‌گو
- در پاسخ بدخواهان
- دین و جهان
- دین و دانش
- دین و سیاست
- دادگاه
- دفاعیات
- دولت به ما پاسخ دهد
- در راه سیاست
- زندگانی من (درباره زندگی خودش)
- ده سال در عدلیه (درباره زندگی خودش)
- راه رستگاری
- زبان پاک
- زبان فارسی و راه رسا و توانا گردانیدن آن
- سیزدهم مرداد
- سرنوشت ایران چه خواهد بود؟
- سخنرانی کسروی در انجمن ادبی
- شهریاران گمنام (در سه بخش)
- شیخ صفی و تبارش
- صوفی‌گری
- فرهنگ چیست؟

- فرهنگ است یا نیرنگ؟
- فرهنگ پیمان
- قانون دادگری
- قهوه السورات
- قیام شیخ محمد خیابانی
- کار، پیشه و پول
- کارنامه اردشیر بابکان
- کافنامه
- کتاب پلوتارخ
- گفت و شنید
- ما چه می‌خواهیم؟
- ما از فرهنگ چه می‌خواهیم؟
- ما و همسایگان
- مشروطه بهترین شکل حکومت
- مردم یهود (ناتمام)
- نیک و بد
- نام‌های شهرها و دیه‌های ایران
- ورجاوند بنیاد
- یکم آذر ۲۲
- یکم دیماه ۲۲
- یکم آذر ۲۳
- یکم دیماه ۲۳
- یکم دیماه و داستانش
- یک دین و یک درفش
- کاروند کسروی، مجموعه مقاله‌ها و رساله‌های احمد کسروی، به‌کوشش یحیی

ذکا

نشریه‌ها

- ماهنامه پیمان (هشت سال و نیم یا هفت دوره سالانه نشر شد)
 - روزنامه پرچم (یک سال نشر شد)
 - پرچم هفتگی (۷ شماره)
 - پرچم نیمه‌ماهه (۱۲ شماره)
- احمد کسروی همه درآمد خود را پس از مخارج بسیار محدود زندگی‌اش، صرف کارهای علمی می‌کرد. او که همواره اجاره‌نشین بود و خانه شخصی نداشت، زمانی در

آخر خیابان شاهپور در منزلی اجاره‌ای می‌نشست؛ پشت در خانه‌اش تابلویی داشت: «سیداحمد کسروی وکیل پایه یک دادگستری».



آریا بهرام
سخن گفتن از زبان فارسی اشتباه است.

فارسی زبان مردم فارس بود و با خطی که نوشته های آن را در کتیبه ها میبینیم نوشته میشد.

خط و گفتار کنونی ما فارس / عربی است نه پارسی زیرا از سویی الفبای آن عربی و بیش از پنجاه درصد از لغات عربی و بسیاری از قوانین دستوری نیز عربی و در طرف دیگر لغات و دستور زبان فارسی در زبان کنونی وجود دارند.

پس زبان و خط ما فارسی نیست بلکه فارس / عربی است و کسانی که این زبان سخن می‌گویند فارس عرب یا فارب هستند و مانند مردم مختلف در ایران مانند بلوچ ها و ترکمن ها و کردها زبان و نوشتار خود را دارند.

دوم اینکه سخت بودن و بی قاعده بودن خط و دستور زبان فارس عربی اجازه نخواهد داد که زبان واقعی ما به حد زبانهای بین الملل مانند انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی برسد و این باعث محدودیت گسترش فرهنگ ما خواهد شد.

این رکود و عدم رشد را مدیون عده ای متعصب مذهبی و فرهنگی در ایران هستیم که منطقی نیستند (گویا مردم مالزی و ترکیه با داشتن خطی دیگر مسلمان نیستند !!) و با تغییر خط و الفبا و رفرم درقانون دستور زبان ایران موقعیت اجتماعی خود را در خطر میبینند همانگونه که تمامی بزرگان ادبیات ایران به نقایص زبان و خط و دستور زبان ایران اعتراف میکنند.

بدون یک انقلاب حقیقی فرهنگی و تغییر خط و قوانین دستور زبان فارس عربی و لغات کنونی بحث های دیگر در درجه دوم جای دارند.

با توجه به مشکلاتی که زبان فارس عربی کنونی و خصوصاً مغایرت آن با زبان و ساختمان اصلی زبان ایرانی و مشکلاتی که آمیزش زبان عربی با زبان ما بوجود می آورد، با توجه به آنچه که صاحب نظران بیان کردند گذاشتن و اجباری کردن تدریس زبان عربی در مدارس (اصل شانزدهم قانون اساسی) یک اصل بی فایده و بد و غیر منطقی برای فرهنگ ایران میباشد و اصل شانزدهم قانون اساسی سبب هدر رفتن ساعتها وقت معلم و دانش آموز و هزینه زیاد برای کشور میشود اصل شانزدهم قانون اساسی بایس از قانون اساسی حذف شود.

در ضمن این قانون در مغایرت کامل با قوانین شماره پانزده و نوزده قانون و ناقض قانون اساسی میباشد.

اصل نوزدهم قانون اساسی:
مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل پانزدهم قانون اساسی :
زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزادست.

زبان عربی زبان یک اقلیت فرهنگی در ایران است. اگر این زبان و تدریس آن در مدارس اجباری باشد یک امتیاز برای این اقلیت فرهنگی نسبت به دیگر اقلیتهای فرهنگی محسوب میشود و این برخلاف قانون نوزدهم و پانزدهم قانون اساسی است. بایس مطابق بر قانون شماره نوزدهم، هر قوم و قبیله دیگر ایرانی نیز مانند کرد و آذری و بلوچ و ... حق داشته باشند زبان و خط خود را در مدارس خود به صورت اجباری برای نوجوانان خود تدریس کنند. این کار درست نیست

هیچ زبان بیگانه نبایس در مدارس به گونه اجباری تدریس شود؛ این کار به یادگیری صحیح و عمیق زبان و فرهنگ خود ما لطمه فراوان میزند.
آنچه که بسیاری از بزرگان زبان و خط کنونی ما گفته اند و می گویند این است که این خط، خطی سخت و با بسیاری از بی قواعدگی ها یاد گیری زبان و فرهنگ ما را برای ما و دیگران بسیار سخت کرده است و این بسیار بد است. قواعد دستوری زبان فارس عربی ما وضع بهتری ندارند زیرا مخلوط شدن قواعد زبان عربی و فارسی یادگیری را آسان نمی کند. لغات هم وضع بدی دارند. بسیاری از لغات ساده روزمره عربی و ترکی هستند حال اینکه لغات ایرانی آنها را داریم اما متأسفانه یا نمیدانیم یا اینکه با یک سیاست اشتباه اجازه زندگی به این لغات را نمی دهیم. روزنامه ها و مجلات و رادیو تلویزیون

نیز نقشی بسیار منفی بازی می کنند. بسیاری از مجری های برنامه های رادیو و تلویزیونی حتی یک آموزش ادبی برای دانستن و استفاده از لغات ایرانی نمی دارند متأسفانه عده ای متعصب هم از پیشرفت فرهنگ ما جلوگیری می کنند و پیشرفت زبان و خط و فرهنگ ایران را قربانی خواسته های خود می کنند ولی آنها باید بدانند که آنها فقط نام خود را در تاریخ فرهنگی ایران بگونه ای منفی ثبت می کنند و برای همیشه نمی توانند از پیشرفت فرهنگی ایران جلوگیری کنند و نسل های آینده ادب ایران درمورد آنها قضاوت خواهند کرد.

آنها باید بپرسند آیا قلبشان برای فرهنگ ایران یا فرهنگ بیگانه می تپد ؟

مطلبی که در آن شکی نیست این است که :

با این الفبا ، با این خط، با این گفتار و نوشتار، با این دستور زبان فعلی ،ایران نمیتواند به قدرت فرهنگی جهانی مانند انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی برسد و نویسندگان و نخبگان خود را به جهانیان بشناسد و مردم کشورهای دیگر را به یادگیری فرهنگ ایران ترغیب کند.

من سالها به این موضوع آگاه بودم و بدنبال راه حل بودم. همانطور که اساتید بزرگ ما نیز نوشتند نیاز به الفبایی جدید وجود دارد ولی سوال اینکه چه الفبایی ؟

1 الفبای زمان هخامنشی میخی ؟ 2 الفبای اوستا؟

3 الفبای جدید و ساختگی؟ 4 الفبای لاتین؟

الفبای خط میخی پارسی باستان															
															
a	l	n	k	k'	x	g	g'	c							
															
j	j'	d	d'	d	t	t'	th	ch							
															
n	n	p	r	b	m	m'	m	y							
															
r	r'	s	v	v'	s	z	z'	h							

1 الفبای زمان هخامنشی میخی ؟

درست است که این الفباها جنبه تقریباً ملی دارند ولی نیاستی فراموش کرد که :
الف. خود این الفباها هم آسان برای سریع نوشتن نیستند.

ب. الفبایی ناشناخته برای ما و جهان است و احتمال آنکه این خط بتواند فرهنگ ما را جهشی جهانی دهند کم است زیرا که از نظر شکلی مانند الفبای ژاپنی میباشند.
پ. به ریشه ایرانی این الفباها شک زیادی وجود دارد.

2 الفبای اوستا؟

آ-ا	س	ذ	ف	ک	و
ب	ر	ر	ل	گ	ق
پ	ه	ز	ی	ل	د
ت	م	ژ	ث	م	ع
ج	و	س	ه	ن	ی
چ	ش	ش	ه	ه	ب
خ	ن	غ	و-او	ا	ا
د	ف	ف	ی-ای	ی	ی

الف. این الفبای کتابی مذهبی است مانند عربی برای قرآن و از آنجاییکه اکثریت مردم ایران دین اسلام را دارند این الفبا نمیتواند قابل قبول باشد.
ب. این الفبا هم بعضی از مشکلات خود را دارد. (اسم هشت حالت صرفی به خود می گیرد، پایان هر یک از اسمها و صفتها و ضمیرها در هر یک از این حالتها هشتگانه تفاوت دارد و علاوه بر آن، برحسب آن واژه مفرد یا تثنیه یا جمع و مذکر و یا مونث یا خنثی باشد، دگرگونیهای دیگری نیز در پایان آن راه می یابد) در نتیجه آسان نیست.

3 الفبای جدید و ساختگی؟

الفبای جدید و ساختگی هیچ هویت ندارد و چون غریبه است پذیرفته نمی شود.

4 الفبای لاتین؟

The Roman Alphabet									
plain	fancy	italic	bold		script		outline		fraktur
a A	a A	a A	a A	A A	a A	A A	a A	A A	a A
b B	b B	b B	b B	B B	b B	B B	b B	B B	b B
c C	c C	c C	c C	C C	c C	C C	c C	C C	c C
d D	d D	d D	d D	D D	d D	D D	d D	D D	d D
e E	e E	e E	e E	E E	e E	E E	e E	E E	e E
f F	f F	f F	f F	F F	f F	F F	f F	F F	f F
g G	g G	g G	g G	G G	g G	G G	g G	G G	g G
h H	h H	h H	h H	H H	h H	H H	h H	H H	h H
i I	i I	i I	i I	I I	i I	I I	i I	I I	i I
j J	j J	j J	j J	J J	j J	J J	j J	J J	j J
k K	k K	k K	k K	K K	k K	K K	k K	K K	k K
l L	l L	l L	l L	L L	l L	L L	l L	L L	l L
m M	m M	m M	m M	M M	m M	M M	m M	M M	m M
n N	n N	n N	n N	N N	n N	N N	n N	N N	n N
o O	o O	o O	o O	O O	o O	O O	o O	O O	o O
p P	p P	p P	p P	P P	p P	P P	p P	P P	p P
q Q	q Q	q Q	q Q	Q Q	q Q	Q Q	q Q	Q Q	q Q
r R	r R	r R	r R	R R	r R	R R	r R	R R	r R
s S	s S	s S	s S	S S	s S	S S	s S	S S	s S
t T	t T	t T	t T	T T	t T	T T	t T	T T	t T
u U	u U	u U	u U	U U	u U	U U	u U	U U	u U
v V	v V	v V	v V	V V	v V	V V	v V	V V	v V
w W	w W	w W	w W	W W	w W	W W	w W	W W	w W
x X	x X	x X	x X	X X	x X	X X	x X	X X	x X
y Y	y Y	y Y	y Y	Y Y	y Y	Y Y	y Y	Y Y	y Y
z Z	z Z	z Z	z Z	Z Z	z Z	Z Z	z Z	Z Z	z Z

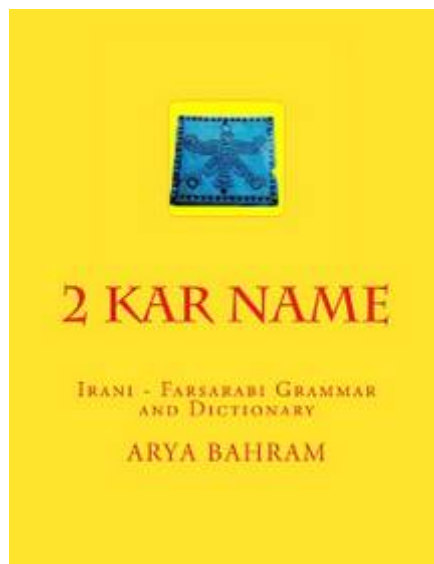
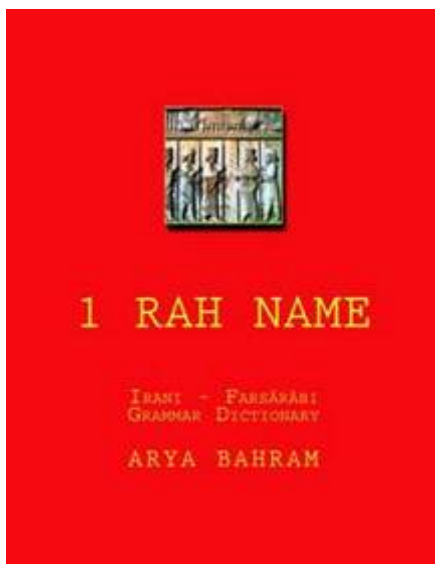
گزینه میخی وار این الفبا بهترین گزینه برای جایگزینی خط فارس عربی کنونی است.

نخست اینکه ریشه این الفبا ریشه زبانهای هندواروپایی است و زبان ما هم زبانی هند واروپایی است.

دوم اینکه الفبایی آسان با داشتن الفباهای صدادار میباشد. سوم الفبایی شناخته شده در ایران و جهان است و میتواند به سرعت فرهنگ ایران را در سطح جهانی گسترش دهد.

چهارم اینکه خوش نویسی نیز در این زبان امکان دارد.

با توجه به مشکلاتی که بررسی کردیم من قوانین اساسی زبان جدید (زبان ایرانی) با الفبای جدید و واژه ها و مصادر ایرانی را در کتابهای راه نامه و کارنامه ی خود نوشتم.



با توجه به این خصوصیات الفبای زیر را برای زبان ایرانی و تلفظ آنها را انتخاب کردم. البته این الفبا ها برای نوشتن با دست است و برای کتاب نویسی از گونه میخی آن استفاده میشود. در کتاب اول و دوم خود با این الفبای ساده تنها برای فهم بهتر خواننده نوشته شده است ولیکن الفبای کتابی خطی میخی لاتین است.

الفبای بزرگ نوشتاری (با دست) با تلفظ

À	آ	(a)
A	آ	(a)
B	ب	(be)
C	چ	(ce)
D	د	(de)
E	ا	(e)
F	ف	(ef)
G	گ	(ge)
H	ه	(ha)
I	ای	(i)
J	ج	(je)
Jh	ژ	(jhe)
K	ک	(ka)
L	ل	(el)
M	م	(em)

N	ن	(en)
O	ا	(o)
P	پ	(pe)
Q	غ ق	(qe)
R	ر	(re)
S	س	(sin)
Sh	ش	(shin)
T	ط ت	(te)
U	او	(u)
V	و	(ve)
W	دو و	(dove)
X	خ	(xe)
Y	ی	(ye)
Z	زض ذظ	(zed)

الفبای کوچک نوشتاری (با دست)

à - a - b - c - d - e - f - g - h - i - j - jh - k - l - m - n o - p -
q - r - s - sh t - u - v - w - x - y - z

الفبای کتابی ایرانی (بدون الفبای کوچک)

À - A - B - C - D - E - F - G - H - I - J - JH - K - L - M -
N - O - P - Q - R - S - SH - T - U - V - W - X - Y - Z

در نگاه نخست به نظر الفبای جدید کتابی ایرانی سخت و مشکل به نظر می آید ولی این اشتباه است. پس از دو روز چشمها به این الفبا عادت می کند و متوجه همه لغات میشوید.

اگر مقاله خط و زبان را خوانده باشید متوجه مشگلات بزرگ دستوری، خطی، زبانی و لغتی زبان فارسی عربی کنونی شده اید. در اینجا زبان ایرانی پیشنهاد شده است که با الفبایی آسان و جهانی نوشته می شود و لغت های آن و دستور زبان آن نیز کاملاً ایرانی می باشد و طرز درست نویسی یا املای آن نیز در اینجا درج می شود. درمقایسه با قاعده های پیچیده و پرقاعده و پر استثنای زبان و خط فارس-عربی کنونی در ایران با زبان ایرانی به آسانی آن پی می برید. در بخش زبان ایرانی سایت من

<https://www.majidbahrambeiguy.at/iran-i/iran-i.html>

چندین مقاله که در بخش فارس عربی نیز می باشد با الفبا و دستور زبان و لغات کاملاً ایرانی را نوشتم تا به خواننده نشان بدهم نجات از وضع بد دستوری، خطی، زبانی و لغتی زبان فارس عربی کنونی یک خیال یا رویا نمی باشد بلکه حقیقت است و اگر بخواهیم می توانیم. هم چنین در این هوم پیج لغت نامه کوچک این هوم پیج (600 لغت) نوشته شده که اگر به دنبال لغات فارس عربی یا ایرانی بگردید آنها را به راحتی پیدا کنید

حال به بررسی قواعد املا و درست نویسی زبان ایرانی می پردازیم.

1- الفبای زبان ایرانی

A آ - À ا - B ب - C چ - D د - E اِ - F ف - G گ - H ح - I ای - J ج - Jh ژ - K ک -
L ل - M م - N ن - O اُ - P پ - Q ق - R ر - S ص - Sh ش - T ت - U او -
V و - W وو - X خ - Y ی - Z ز

2- هر حرف (آ- ا- أُ- اَ) یا لغت (که- به- از- را- یا- می- نه- و- ی- ها و...) که معنی مستقل خود را می دارند ؛ جدا جدا نوشته می شوند.

3- پسوندهای اسم فاعلی ، اسم مفعولی ، اسم مصدر (آنده - دگی - دِ - تِ - تار - اید - اش) به ریشه مصدر می چسبند

4- پسوند های گوناگون برای ساختن زمانهای گوناگون (ام – ای – اد – ایم – اید – اند و...) به ریشه مصدر می چسبند (من می دارم – او می خورد – رفته ای)

5- پسوند های شاخص مصدر (تن - آیدن - دن) می چسبند (ساختن - زدن - پریدن)

6- پسوند های ضمیر مالکیت (ام - ات - اش - امان - اتان - اشان) می چسبند (دستم - چشمت - مادرش - پدرمان - برادرشان)

7- پسوندهای کوتاه ، نشان دهنده مصدر باشیدن (ام - ای - اد - ایم - اید - اند) می توانند به تنهایی در جمله بیایند :

مثال : من می باشم = من ام یا حالت منفی من نمیباشم (من ن ام)

تو می باشی = تو ای یا حالت منفی تونمی باشی (تون ای)

او می باشد = او اد یا **حالت منفی** او نمی باشد (او نَ اد)

ما (ماها) می باشیم = ما (ماها) ایم یا حالت منفی ما (ماها) نمی باشیم (ما ن ایم)

شماها می باشید = شماها اید یا حالت منفی شماها نمی باشید (شماها ن اید)

آنها می باشند = آنها اند یا حالت منفی آنها نمی باشند (آنها نَ اُند)

اینها می باشند = اینها اند **حالت منفی اینها نمی باشند (اینها ن اند)**

کی من می باشم ؟ کی ام ؟
 کی تو می باشی ؟ کی ای ؟
 کی او می باشد ؟ کی اد ؟
 کی ما (ماها) می باشیم ؟ کی ایم ؟
 کی شماها می باشید ؟ کی اید ؟
 کی آنها (اینها) می باشند ؟ کی اند ؟

8 – لغات همان گونه نوشته می شوند که شنیده می شوند.

9- در شروع یک جمله از حرف بزرگ استفاده میشود.

10 – اسم های خاص و تک با حرف بزرگ شروع می شوند مثال :
 (Paris , London , Marks , Lenin , Dolar , Darik , ...)

هنگامی که بر روی یک حرف اصرار یا پا فشاری می کنیم آن حرف بزرگ نوشته می
 11- شود مثال :

Àz A ta Z – Yek mehman xane ba nam e zàrd e M – Sàmire ye A
 25 – cub i be rixt e S .

12 – نشانها در جمله
 بین یک حرف و یک نشان به اندازه یک حرف خالی می باشد .

نقطه . در آخر یک جمله می آید و پس از نقطه کلمه با حرف بزرگ شروع می شود.
 علامت سوالی ؟ نشانده یک جمله سوالی می باشد مثال : آیا تو می آیی ؟

علامت تعجب ! نشاندهنده فریاد و تعجب و اظهار خطر میکند مثال : آرام باش ! عجب !

علامت ویرگول ,
 در شمارش - برای جدا کردن جمله کناری - برای یک توقف کوتاه در جمله و یا جدا
 کردن چند تاریخ می آید

علامت نقطه ویرگول ; نشان دهنده توقف کوتاه بین دو جمله دراز و جدایی آنها می باشد

دو نقطه : برای یادآوری - برای آگاه کنی - کوتاه کنی در جمله می آید و پس از دو
 نقطه هر اسمی با حرف بزرگ شروع می شود

خط فاصله - نشان دهنده یادآوری ناگهانی چیزی - جا به جایی سخن و پس از خط
 فاصله هر لغت با حرف بزرگ شروع می شود

علامت پرانتز () نشان دهنده جدایی گذاری و یا فشاری بر چیزی – وقوع یافتن یا توانایی چیزی

علامت سخن گویی ” ”
نشان دهنده سخنی از کس دیگر و یا نشان دهنده مهم بودن یک لغت یک جمله

سه نقطه ... نشان دهنده دنباله داری یک موضوع در جمله و پس از سه نقطه هر لغتی با حرف بزرگ شروع می شود

علامت خط کج / نشان دهنده گروه و زیر گروه و خصوصیات آنها می باشد

مسلم است که نخست بایستی از:
شناخت تمامی مصادر ایرانی و معانی آنها
دستور زبان ایرانی (دستور زبان آسان شده زبان فارس عربی کنونی)
لغت نامه ای برای گروه های دستوری و علمی و لغات روزمره آغاز میشد.

بسیاری از دانش آموزان و دانشجویان ما به مصادر ما آگاهی نمی دارند و حق هم می دارند ندانند زیرا تا امروز کتابی که بر گیرنده تمامی مصادر ایران باشد وجود نداشت ولی من این کار را در کتاب اول خود کردم تا هر کس با دانستن یک مصدر به معنی آن و با دانستن معنی یک مصدر و ندانستن مصدر ، آن مصدر را پیدا کند یعنی یک دیکسیونر مصادر ایرانی.
مرجع این مصادر و لغات را در زیر ستون نیبیک (کتاب) آورده ام.

بایستی تمامی مصادر ایرانی را از کتابهای مختلف پیدا کرده و می نوشتم این کار در لیست کیومرث انجام شد . در زیر یک صفحه (مثال) از مصادر میبینید:

KHYUMARS			
مصدر	SHALUDE	NIHILIT	معنی
ا	À		
ابشتن	ÀRESH.TÀN [I]	معین	ARESH.TÀN
ابیوختن	ÀRYUX.TÀN [I]	مکنزی	MEYVÀND DADÀN [DÀHIDÀN]
افندیدن	ÀFÀND.IDÀN[I]	معین	SETIZE KÀRDÀN [KONIDÀN]

KIYUMARS			
معنی <IM>	NITELT	SHALIDE	مصدر
KESH NÀ KESH KÀRDÂN [KONIDÂN]	معین	AFÂND.IDÂN(T)	افندیدن
AFÂNDIDÂN	معین	AFÂND.IDÂN(T)	افندیدن
DOSHMITÂN I KÀRDÂN [KONIDÂN]	معین	AFÂND.IDÂN(T)	افندیدن
PEYKAR JOSTÂN [JUYIDÂN]	معین	AFÂND.IDÂN(T)	افندیدن
BE SHEGEFT AMÂDÂN [AYIDÂN]	معین	AFD.IDÂN (T)	افدیدن
SHEGEFT I KÀRDÂN [KONIDÂN]	معین	AFD.IDÂN (T)	افدیدن
AFKÂNDÂN	معین	AFĠÂN.DÂN (T)	افگندن
PAR ÂNGIXTÂN [ÂNGIZIDÂN]	معین	AFĠĠUL.IDÂN (T)	افزولیدن
BE JONKEST AVÂRDÂN	معین	AFĠĠUL.IDÂN(T)	افزولیدن
BE SHUR AVÂRDÂN	معین	AFĠĠUL.IDÂN(T)	افزولیدن
ASIME KÀRDÂN [KONIDÂN]	معین	AFĠĠUL.IDÂN(T)	افزولیدن
PÂRISHÂN KÀRDÂN [KONIDÂN]	معین	AFĠĠUL.IDÂN(T)	افزولیدن
VA DASHTÂN [DARIDÂN]	معین	AFĠĠUL.IDÂN(T)	افزولیدن
PÂHN KÀRDÂN [KONIDÂN]	معین	AFKÂN.DÂN(T)	افکندن
DUR ÂNDAXTÂN [ÂNDAZIDÂN]	معین	AFKÂN.DÂN(T)	افکندن
BIRUN KÀRDÂN [KONIDÂN]	معین	AFKÂN.DÂN(T)	افکندن
PÂRT KÀRDÂN [KONIDÂN]	معین	AFKÂN.DÂN(T)	افکندن
ZIVÂR KÀRDÂN	معین	AFRÂND.IDÂN(T)	افرنیدیدن

KIRUMĀRŠ			
مصدر	SHALIDE	NIRĪŠ	معنی
			[KONIDĀN]
افرنیدن	AFRĀND.IDĀN[T]	معین	ZĪRĀ KĀRDĀN [KONIDĀN]
افرنیدن	AFRĀND.IDĀN[T]	معین	ZĪVĀR DADĀN [DĀHIDĀN]
افراشتن	AFRĀSH.TĀN[T]	معین	FOULĀND KĀRDĀN [KONIDĀN]
افراختن	AFRAX.TĀN	معین	AFRAZIDĀN
افرازیدن	AFRAZ.IDĀN[T]	معین	FOULĀND KĀRDĀN [KONIDĀN]
افرازیدن	AFRAZ.IDĀN[T]	معین	ZĪVĀR KĀRDĀN [KONIDĀN]
افرازیدن	AFRAZ.IDĀN[T]	معین	ZĪRĀ KĀRDĀN [KONIDĀN]
افرازیدن	AFRAZ.IDĀN[T]	معین	FAŁĀ FORDĀN [FĀRDĀN]
افرازیدن	AFRAZ.IDĀN[T]	معین	ZĪVĀR DADĀN [DĀHIDĀN]
افروختن	AFRUŠ.TĀN [T]	معین	ATĀSH ROŠHĀN KĀRDĀN [KONIDĀN]
افروزیدن	AFRUZ.IDĀN[T]	معین	ATĀSH ROŠHĀN KĀRDĀN [KONIDĀN]

سپس بایستی جدولی درست میشد که با توجه به دانستن معنی مصادر، بتوانیم مصادر مختلف را پیدا کنیم. این جدول را زیر نام لیست هوشنگ نوشتیم :

FUSHĀNĪŠ			
مصدر	SHALIDE	NIRĪŠ	معنی
اوژندن	OVJHĀN.DĀN[T]	معین	AFKĀNDĀN
اوژنیدن	OVJHĀN.IDĀN[T]	معین	AFKĀNDĀN
افگندن	AFĠĀN.DĀN[T]	معین	AFKĀNDĀN
اوژندن	AVJHĀN.DĀN[T]	معین	AFKĀNDĀN

𐎱𐎠𐎼𐎿			
مصدر	𐎱𐎠𐎼𐎿	𐎠𐎼𐎿𐎠𐎵	معنی
اوژنیدن	𐎠𐎱𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵
شکھیدن	𐎱𐎠𐎠𐎠.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	عمید	𐎠𐎱𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
افراختن	𐎠𐎱𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵
بستن	𐎱𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
فسوسیدن	𐎱𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
افسردن	𐎠𐎱𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
پوزیدن	𐎱𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
پوزیدن	𐎱𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵 𐎱𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵
افزودن	𐎠𐎱𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵
افزاییدن	𐎠𐎱𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
پیوستن	𐎱𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎱𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
ریندن	𐎠𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎠𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
توختن	𐎠𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎠𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
خجیدن	𐎱𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	عمید	𐎠𐎠𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵 [𐎠𐎠𐎠𐎵]
نهاریدن	𐎠𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎠𐎠𐎵 𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵
اوژندن	𐎠𐎱𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵
اندازیدن	𐎠𐎠𐎠𐎵.𐎠𐎠𐎠𐎵[𐎠]	معین	𐎠𐎠𐎠𐎵𐎠𐎠𐎠𐎵

HUSHÂNĪ			
مصدر	SHALUDE	NIĒĪ	معنی
اوژندن	AVJHĀN.DĀN[T]	معین	ĀNDAXTĀN
پیمودن	PEYMI.DĀN[T]	معین	ĀNDAZE GEREFĀN [GIRIDĀN]
آزمودن	AZMI.DĀN[T]	معین	ĀNDAZE GEREFĀN [GIRIDĀN]
سنجیدن	SĀNJ.IDĀN[T]	معین	ĀNDAZE GEREFĀN [GIRIDĀN]
نهادن	NĀHA.DĀN[T]	معین	ĀNDAZE KĀRDĀN [KONIDĀN]
اشگفیدن	ESHGEF.IDĀN[T]	معین	ĀNDI KĀRDĀN [KONIDĀN]
شگفتن	SHEGEF.TĀN[T]	معین	ĀNDI KĀRDĀN [KONIDĀN]
شگفتیدن	SHEGEFT.IDĀN[T]	معین	ĀNDI KĀRDĀN [KONIDĀN]

سپس بایستی مصادر دو گانه را مینوشتیم زیرا که بسیاری از آنها گم شده اند و در زمانهای مختلف گفتار و خط ما بکار گرفته میشوند؛ لیست تهمورث مثال:

AVAM HA KA CE SHALUDE HA I SAXTE MI SHĀVAND ?
 AYĀNDE * KONUNI *
 KONUNI KĀYA [1] * KONUNI KĀYA [2] * FĀYQANI *

ĀFRAXTĀN	ĀFRAZIDĀN *
ĀFRUXTĀN	ĀFRUZIDĀN *
ĀFZUDĀN	ĀFZAYIDĀN *
ĀLFXATĀN	ĀLFĀNJIDĀN *
ĀNFXSTĀN	ĀNFXRDĀN *
ĀNDAXTĀN	ĀNDAZIDĀN *
ĀNDUDĀN	ĀNDAYIDĀN *
ĀNDUXTĀN	ĀNDUZIDĀN *

ANĠIXTÀN	ANĠIZIDÀN *
AFARIDÀN	AFARINIDÀN *
AGANIDÀN	AKANDÀN *
AGĀSHITÀN	AĠESHITÀN *
AGULSHIDÀN	AĠULSHIDÀN *
ALONĠDÀN	ARONĠDÀN *
ALUDÀN	ALAYIDÀN *
AMADÀN	AYIDÀN *
AMAHIDÀN	AMASIDÀN *
AMARDÀN	AMARIDÀN *
AMIXTÀN	AMIZIDÀN *
AĠĀSTÀN	AĠĀNDÀN *
ARASTÀN	ARAYIDÀN *
ASHOFTÀN	ASHUEIDÀN *
ASUDÀN	ASAYIDÀN *
AVIXTÀN	AVIZIDÀN *
AXTÀN	AFIXTÀN *
AZMUDÀN	AZMAYIDÀN *
AZORDÀN	AZARDÀN *
EALUDÀN	EALIDÀN *
EĀSTÀN	EĀNDIDÀN *
EAXSHUDÀN	EAXSHAYIDÀN *
EAYESTÀN	EAYIDÀN *
EIXTÀN	EIZIDÀN *
EORDÀN	EARDÀN *
EUDÀN	EASHIDÀN *
CIDÀN	CINDÀN *
DADÀN	DĀHIDÀN *
DANESTÀN	DANIDÀN *
DASHTÀN	DARIDÀN *
DIDÀN	EINIDÀN *
DORUDÀN	DERĀVIDÀN *

DUXTÀN	DUZIDÀN*
ENGASHTÀN	ENGARIDÀN*
ESHTUXTÀN	ESHTIXTÀN*
FALXUDÀN	FALXIDÀN*
FARMUDÀN	FARMAYIDÀN*
FARSUDÀN	FARSAYIDÀN*
FATÀRDÀN	FATÀRIDÀN*
FERESTADÀN	FERESTIDÀN*
FERIFTÀN	FERIDIDÀN*
FESHANDÀN	AFSHANDÀN*
FESHORDÀN	FESHARDÀN*
FORUXTÀN	FORUSHIDÀN*
GARAYESTÀN	GARAYIDÀN*
GASHTÀN	GARDIDÀN*
GEREFTÀN	GIRIDÀN*
GERISTÀN	GEREYIDÀN*
GODAXTÀN	GODAZIDÀN*
GOFTÀN	GUYIDÀN*
GOMASHTÀN	GOMARDÀN*
GOMIXTÀN	GOMIZIDÀN*
GORIXTÀN	GORIZIDÀN*
GOSHUDÀN	GOSHAYIDÀN*
GOSIXTÀN	GOSASTÀN*
GOSTÀRDÀN	GOSTÀRIDÀN*
GOVARDÀN	GOVARIDÀN*
GOZIDÀN	GOZINIDÀN*
GOZASHTÀN	GOZARDÀN*
GOZASHTÀN	GOZARIDÀN*
ISTADÀN	ISTIDÀN*
JÀSTÀN	JÀHIDÀN*
JOSTÀN	JUYIDÀN*
KÀFTÀN	KÀFTIDÀN*

KÂRDÂN	KIINIDÂN*
KÂSTÂN	KÂHIDÂN*
KÂSHÂN	KÂRIDÂN*
KUFTÂN	KUEIDÂN*
LANDÂN	LANIDÂN*
MANESTÂN	MANIDÂN*
MIXTÂN	MIZIDÂN*
MIRDÂN	MIRDÂN*
NÂHADÂN	NÂHIDÂN*
NÂVAXTÂN	NÂVAZIDÂN*
NEGÂRISTÂN	NEGÂRIDÂN*
NEGÂSHÂN	NEGÂRIDÂN*
NEMLIDÂN	NÂMMAYIDÂN*
NESTESTÂN	NESTHÂN*
NEVESTHÂN	NEVISTÂN*
NUSHIDÂN	ASHAMIDÂN*
OFTADÂN	OFTDÂN*
PÂCIDÂN	PÂSHIDÂN*
PÂLUDÂN	PÂLAYIDÂN*
PÂRDAXTÂN	PÂRDÂZIDÂN*
PÂRVÂRDÂN	PÂRVÂRIDÂN*
PÂRVIXTÂN	PÂRVIZIDÂN*
PÂSIDÂN	PÂYIDÂN*
PÂZIROFTÂN	PÂZIRIDÂN*
PEJHMORIDÂN	PEJHMORIDÂN*
PENDASHÂN	PENDARIDÂN*
PEYMLIDÂN	PEYMMAYIDÂN*
PEYVÂSTÂN	PÂYVÂNDIDÂN
PIRÂSTÂN	PIRAYIDÂN*
POXTÂN	PÂZIDÂN*
RÂFTÂN	RÂVIDÂN*
RÂHAYIDÂN	RÂHIDÂN*

RIDÂN	RINDÂN*
RIXTÂN	RIZIDÂN*
ROEUDÂN	ROEAYIDÂN*
ROFTÂN	RUEIDÂN*
SAXTÂN	SAZIDÂN*
SEPUXTÂN	SEPUZIDÂN*
SHANDÂN	SHANIDÂN*
SHAYESTÂN	SHAYIDÂN*
SHEKÂRDÂN	SHEKARIDÂN*
SHEKÂSTÂN	SHEKÂNDÂN*
SHENAXTÂN	SHENASIDÂN*
SHENOFTÂN	SHENÂVIDÂN*
SHETAFTÂN	SHETARIDÂN*
SHODÂN	SHÂVDÂN*
SHOMORDÂN	SHOMARIDÂN*
SHORIDÂN	SHARIDÂN*
SHOSTÂN	SHUYIDÂN*
SOFTÂN	SONEIDÂN*
SORUDÂN	SÂRAYIDÂN*
SOTUDÂN	SETAYIDÂN*
SUXTÂN	SUZIDÂN*
TÂFTÂN	TÂVIDÂN*
TÂFSIDÂN	TÂESIDÂN*
TÂFTIDÂN	TÂFTÂN*
TÂRAVIDÂN	TÂRAEIDÂN*
TÂVANESTÂN	TÂVANIDÂN*
TAXTÂN	TAZIDÂN*
TUXTÂN	TUZIDÂN*
XASTÂN	XAFIDÂN*
XIDÂN	XÂMIDÂN*
XOFTIDÂN	XOFTÂN*
YÂFTÂN	YAEIDÂN*

YAZDÀN	YAZIDÀN*
ZADÀN	ZANDÀN*
ZISTÀN	ZEYIDÀN*
ZODUDÀN	ZADAYIDÀN*

سپس لیست جمشید را نوشتیم، در این لیست مصادر ساده با حالت فاعلی و مفعولی و اسم مصدر با توجه به قانون اساسی زبان ایرانی نوشته شدند:

JAMSHID					
فارس	SHALUDE	NIRI	KIN ÀNDE	KAR DE	NAM SHALUDE
عربی	مصدر	ف			
آ	À				
آبستن	ÀRESH. TÀN [I]	III	ÀRESH. ÀNDE [GI]	ÀRESH.TE [GI]	ÀRESH.TAR [VAR]
آبیوختن	ÀRYUX. TÀN [I]	IIIÀ	ÀRYUX. ÀNDE [GI]	ÀRYUX.TE [GI]	ÀRYUX. TAR [VAR]
آفندیدن	ÀFAND.IDÀN [I]	III	ÀFAND. ÀNDE [GI]	ÀFAND.IDE [GI]	ÀFAND.ESH [VAR]
آفیدن	ÀFD.IDÀN [I]	III	ÀFD.ÀNDE [GI]	ÀFD.IDE [GI]	ÀFD.ESH [VAR]
آفگندن	ÀFGÀN.DÀN [I]	III	ÀFGÀN. ÀNDE [GI]	ÀFGÀN.DE [GI]	ÀFGÀN.DEGI [VAR]
آفرولیدن	ÀFJHUL. IDÀN [I]	III	ÀFJHUL. ÀNDE [GI]	ÀFJHUL. IDE [GI]	ÀFJHUL. ESH [VAR]
آفکندن	ÀFRÀN.DÀN [I]	III	ÀFRÀN.ÀNDE [GI]	ÀFRÀN.DE [GI]	ÀFRÀN.DEGI [VAR]
آفرندیدن	ÀFRAND.IDÀ N [I]	III	ÀFRAND.ÀND E [GI]	ÀFRAND.ID E [GI]	ÀFRAND.ESH [VAR]
آفراشتن	ÀFRASH.TÀ N [I]	III	ÀFRASH.ÀND E [GI]	ÀFRASH.I E [GI]	ÀFRASH.TA R [VAR]
آقراختن	ÀFRAX.TÀN [I]	III	ÀFRAX.ÀNDE [GI]	ÀFRAX.TE [GI]	ÀFRAX.TAR [VAR]
آفرازیدن	ÀFRAZ.IDÀN [I]	III	ÀFRAZ.ÀNDE [GI]	ÀFRAZ.IDE [GI]	ÀFRAZ.ESH [VAR]

JAMSHID					
فارسی عربی	STALUDE مصدر	NIRI ف	KON ANDE	KAR DE	NAM STALUDE
افروختن	ÀFRUX.TÀN [T]	III	ÀFRUX.ÂNDE [GI]	ÀFRUX.TE [GI]	ÀFRUX.TAR [VAR]
افروزید ن	ÀFRUZ.IDÀN [T]	III	ÀFRUZ.ÂNDE [GI]	ÀFRUZ.IDE [GI]	ÀFRUZ.ESH [VAR]
افساردن	ÀFSAR. DÀN [T]	III	ÀFSAR.ÂNDE [GI]	ÀFSAR.DE [GI]	ÀFSAR.DEGI [VAR]
افساییدن	ÀFSAY. IDÀN [T]	III	ÀFSAY.ÂNDE [GI]	ÀFSAY.IDE [GI]	ÀFSAY.ESH [VAR]
افشاندن	ÀFSHAN.DÀ N [T]	III	ÀFSHAN.ÂND E [GI]	ÀFSHAN.DE [GI]	ÀFSHAN.DEGI I [VAR]
افشانیدن	ÀFSHAN.IDÀ N [T]	III	ÀFSHAN.ÂND E [GI]	ÀFSHAN.ID E [GI]	ÀFSHAN.ESH [VAR]
افشردن	ÀFSHOR.DÀ N [T]	III	ÀFSHOR.ÂND E [GI]	ÀFSHOR.D E [GI]	ÀFSHOR.DE GI [VAR]
افسردن	ÀFSOR.DÀN [T]	III	ÀFSOR.ÂNDE [GI]	ÀFSOR.DE [GI]	ÀFSOR.DEGI [VAR]
افزاییدن	ÀFZAY.IDÀN [T]	III	ÀFZAY.ÂNDE [GI]	ÀFZAY.IDE [GI]	ÀFZAY.ESH [VAR]
افزودن	ÀFZUL.DÀN [T]	III	ÀFZUL.ÂNDE [GI]	ÀFZUL.DE [GI]	ÀFZUL.DEGI [VAR]
الفنجیدن	ÀLFANJ.IDÀ N [T]	III	ÀLFANJ.ÂND E [GI]	ÀLFANJ.ID E [GI]	ÀLFANJ.ESH [VAR]
الفعدن	ÀLFAŦ.DÀN [T]	III	ÀLFAŦ.ÂNDE [GI]	ÀLFAŦ.DE [GI]	ÀLFAŦ.DEGI [VAR]
الفاختن	ÀLFAK.TÀN [T]	III	ÀLFAK.ÂNDE [GI]	ÀLFAK.TE [GI]	ÀLFAK.TAR [VAR]
الیزیدن	ÀLIZ.IDÀN [T]	III	ÀLIZ.ÂNDE [GI]	ÀLIZ.IDE [GI]	ÀLIZ.ESH [VAR]
انباردن	ÀNEAR.DÀN [T]	III	ÀNEAR.ÂNDE [GI]	ÀNEAR.DE [GI]	ÀNEAR.DEGI [VAR]
انباریدن	ÀNEAR.IDÀN [T]	III	ÀNEAR.ÂNDE [GI]	ÀNEAR.IDE [GI]	ÀNEAR.ESH [VAR]

JAMSHID					
فارسی	STALUDE	NIRI	KON ANDE	KAR DE	NAM STALUDE
عربی	مصدر	ف			
	[I]		[GI]	[GI]	[VAR]
انباشتن	ANEAŠT.TA N [I]	III	ANEAŠT.AND E [GI]	ANEAŠT.T E [GI]	ANEAŠT.TA R [VAR]
انبودن	ANELL.DÂN [I]	III	ANELL.ANDE [GI]	ANELL.DE [GI]	ANELL.DEGI [VAR]
انبوهیدن	ANELLFT.IDÂN [I]	III	ANELLFT.ANDE [GI]	ANELLFT.IDE [GI]	ANELLFT.EŠT [VAR]
انبوسیدن ن	ANELLŠ.IDÂN [I]	III	ANELLŠ.ANDE [GI]	ANELLŠ.IDE [GI]	ANELLŠ.EŠT [VAR]
انبویدن	ANELLY.IDÂN [I]	III	ANELLY.ANDE [GI]	ANELLY.IDE [GI]	ANELLY.EŠT [VAR]
انداویدن	ANDAV.IDÂN [I]	III	ANDAV.ANDE [GI]	ANDAV.IDE [GI]	ANDAV.EŠT [VAR]
انداختن	ANDAX.TÂN [I]	III	ANDAX.ANDE [GI]	ANDAX.TE [GI]	ANDAX.TAR [VAR]
اندهسیدن ن	ANDAXŠ.IDÂN N [I]	III	ANDAXŠ.AND E [GI]	ANDAXŠ.ID E [GI]	ANDAXŠ.EŠT [VAR]
انداویدن	ANDAY.IDÂN [I]	III	ANDAY.ANDE [GI]	ANDAY.IDE [GI]	ANDAY.EŠT [VAR]
انداویدن	ANDAZ.IDÂN [I]	III	ANDAZ.ANDE [GI]	ANDAZ.IDE [GI]	ANDAZ.EŠT [VAR]

در لیست ایرج تمامی مصادر متعدی با حالت فاعلی و مفعولی و اسم مصدر با توجه به قانون اساسی زبان ایرانی نوشته شدند. یک مثال :

IRĀŪ				
اسم مصدر	[اسم مفعولی] KĀRD E	[اسم فاعلی] [KONANDE]	[دأستی] DĀST URI	[مفعولی] FĪŠT RĀV
				À
ÀFRUZZ.AN I [VAR]	ÀFRUZZ.AN.I DE [GI]	ÀFRUZZ.AN.AN DE [GI]	ÀFRUZZ.AN	ÀFRUZZ.AN AN [I]

IRAJ				
اسم مصدر	[اسم مفعولی] KARD E	[اسم فاعلی] KONANDE	DAST URI [امری]	EISTH RAV [مفعولی]
ANGIZ.AN.I [VAR]	ANGIZ.AN.IDE [GI]	ANGIZ.AN.AN DE [GI]	ANGIZ.AN	ANGIZ.ANIDAN N [I]
ARZ.AN.I [VAR]	ARZ.AN.IDE [GI]	ARZ.AN.ANDE [GI]	ARZ.AN	ARZ.ANIDAN [I]
				JH
JHAK.AN.I [VAR]	JHAK.AN.IDE [GI]	JHAK.AN.ANDE E [GI]	JHAK.AN	JHAK.ANIDAN [I]
				SH
SHAJ.AN.I [VAR]	SHAJ.AN.IDE [GI]	SHAJ.AN.ANDE [GI]	SHAJ.AN	SHAJ.ANIDAN [I]
SHAM.AN.I [VAR]	SHAM.AN.IDE [GI]	SHAM.AN.ANDE E [GI]	SHAM.AN	SHAM.ANIDAN N [I]
SHAXSH.A N.I [VAR]	SHAXSH.AN. IDE [GI]	SHAXSH.AN.A NDE [GI]	SHAXSH.A N	SHAXSH.ANIDAN [I]
SHAY.AN.I [VAR]	SHAY.AN.IDE [GI]	SHAY.AN.ANDE E [GI]	SHAY.AN	SHAY.ANIDAN N [I]
SHEKAF.A N.I [VAR]	SHEKAF.AN.I DE [GI]	SHEKAF.AN.A NDE [GI]	SHEKAF.AN	SHEKAF.ANIDAN AN [I]
SHEKOF.A N.I [VAR]	SHEKOF.AN. IDE [GI]	SHEKOF.AN.A NDE [GI]	SHEKOF.AN	SHEKOF.ANIDAN AN [I]
SHEKUF. AN.I [VAR]	SHEKUF.AN. IDE [GI]	SHEKUF.AN.A NDE [GI]	SHEKUF.AN	SHEKUF.ANIDAN [I]
SHENAS.A N.I [VAR]	SHENAS.AN.I DE [GI]	SHENAS.AN.A NDE [GI]	SHENAS.AN	SHENAS.ANIDAN AN [I]
SHENAV.A N.I [VAR]	SHENAV.AN. IDE [GI]	SHENAV.AN.A NDE [GI]	SHENAV.A N	SHENAV.ANIDAN [I]
SHETAF.A N.I [VAR]	SHETAF.AN. IDE [GI]	SHETAF.AN.A NDE [GI]	SHETAF.AN	SHETAF.ANIDAN [I]
SHTE.AN.I	SHTE.AN.IDE	SHTE.AN.ANDE	SHTE.AN	SHTE.ANIDAN

IRAN				
اسم مصدر	[اسم مفعولی] KÂRD E	[اسم فاعلی] [KONÂNDE]	[دAST امری] DAST UR I	[EISTH مثنوی] RÂV
[VAR]	[GI]	[GI]		[I]
SHIV.AN.I [VAR]	SHIV.AN.IDE [GI]	SHIV.AN.ÂNDE [GI]	SHIV.AN	SHIV.ANIDÂN [I]
SHOR.AN.I [VAR]	SHOR.AN.ID [GI]	SHOR.AN.ÂNDE [GI]	SHOR.AN	SHOR.ANIDÂN [I]
SHUR.AN.I [VAR]	SHUR.AN.ID [GI]	SHUR.AN.ÂNDE [GI]	SHUR.AN	SHUR.ANIDÂN [I]
SHUY.AN.I [VAR]	SHUY.AN.ID [GI]	SHUY.AN.ÂNDE [GI]	SHUY.AN	SHUY.ANIDÂN [I]
			A	
AREAD.AN.I [VAR]	AREAD.AN.ID [GI]	AREAD.AN.ÂNDE [GI]	AREAD.AN	AREAD.ANIDÂN [I]
AGÂH.AN.I [VAR]	AGÂH.AN.ID [GI]	AGÂH.AN.ÂNDE [GI]	AGÂH.AN	AGÂH.ANIDÂN [I]
AGÂH.AN.I [VAR]	AGÂH.AN.ID [GI]	AGÂH.AN.ÂNDE [GI]	AGÂH.AN	AGÂH.ANIDÂN [I]
AMTÂH.AN.I [VAR]	AMTÂH.AN.ID [GI]	AMTÂH.AN.ÂNDE [GI]	AMTÂH.AN	AMTÂH.ANIDÂN [I]
AMTAS.AN.I [VAR]	AMTAS.AN.ID [GI]	AMTAS.AN.ÂNDE [GI]	AMTAS.AN	AMTAS.ANIDÂN [I]
AMIZ.AN.I [VAR]	AMIZ.AN.IDE [GI]	AMIZ.AN.ÂNDE [GI]	AMIZ.AN	AMIZ.ANIDÂN [I]
AMUZ.AN.I [VAR]	AMUZ.AN.ID [GI]	AMUZ.AN.ÂNDE [GI]	AMUZ.AN	AMUZ.ANIDÂN [I]
ARAM.AN.I [VAR]	ARAM.AN.ID [GI]	ARAM.AN.ÂNDE [GI]	ARAM.AN	ARAM.ANIDÂN [I]
AVÂRD.AN.I [VAR]	AVÂRD.AN.ID [GI]	AVÂRD.AN.ÂNDE [GI]	AVÂRD.AN	AVÂRD.ANIDÂN [I]
AVIZ.AN.I [VAR]	AVIZ.AN.IDE [GI]	AVIZ.AN.ÂNDE [GI]	AVIZ.AN	AVIZ.ANIDÂN [I]

IRAN				
اسم مصدر	[اسم مفعولی] KÂRD E	[اسم فاعلی] [KONÂNDE]	[دAST امری] DÂST URI	[EISTH متعدی] EÂV
AY.AN.I [VAR]	AY.AN.IDE [GI]	AY.AN.ÂNDE [GI]	AY.AN	AY.ANIDÂN [I]
AZOR.AN.I [VAR]	AZOR.AN.IDE [GI]	AZOR.AN.ÂNDE [GI]	AZOR.AN	AZOR.ANIDÂN [I]
EAL.AN.I [VAR]	EAL.AN.IDE [GI]	EAL.AN.ÂNDE [GI]	EAL.AN	EAL.ANIDÂN [I]
EAR.AN.I [VAR]	EAR.AN.IDE [GI]	EAR.AN.ÂNDE [GI]	EAR.AN	EAR.ANIDÂN [I]
EÂRAZ.AN.I [VAR]	EÂRAZ.AN.IDE [GI]	EÂRAZ.AN.ÂNDE [GI]	EÂRAZ.AN	EÂRAZ.ANIDÂN [I]

فهرست مصادر و چهل شالوده اساسی و مهم زبان ایرانی با معانی مختلف آنها
[فهرست منوچهر]

در فهرست منوچهر چهل مصدر روزمره ایرانی و تمامی زمانه‌های مختلف آنها را بررسی می‌کنیم (در کتاب کارنامه و راه نامه من) [در اینجا به این مساله پی می‌بریم که یاد گیری مصادر برادر یا دو گانه به چه اندازه در گویش ایرانی اهمیت دارند.

FEYVÂSTÂN - FEY BORDÂN - FÂZIROFTÂN -
OFTADÂN - NUSHTÂN - NESTESTÂN - KÂRDÂN
ISTADÂN - GOZÂSTÂN - GOZÂSTÂN - GOFTÂN -
GEREFTÂN - DIDÂN ZÂDÂN - DÂST ZÂDÂN - DÂSTTÂN
- DÂR YAFTÂN - DANESTÂN - DÂM ZÂDÂN - DADÂN -
GOZIDÂN - ÂNDAXTÂN - RIXTÂN - AR RIXTÂN - BORDÂN
- BUDÂN - RAFTÂN - SAXTÂN - SPENOFTÂN - AMADÂN -
ÂNDISHIDÂN SPEKÂSTÂN - SHODÂN - SHOMORDÂN -
SHOSTÂN - SUHISTÂN - SUXTÂN - XASTÂN - XOD RA
DÂRLIN ÂNDAXTÂN - XORDÂN - ZISTÂN

فهرست رستم فهرستی از مصادر مرکب ایرانی با اسم فاعلی و مفعولی و اسم مصدر و معنی فارس عربی آنها میباشد مثال:

IRANI - فارس عربی

ROSTAM				
SHALUDE IRANI مصدر ایرانی	فارس عربی [پیرهیزید]	اسم KON ANDE فاعلی	اسم KAR DE مفعولی	NAM SHALUDE مصدر
آ				
ĀRĀMTAND KORDĀN [KĀRDĀN]	وارث شدن	ĀRĀMTAND KĀR	ĀRĀMTAND KORDE	ĀRĀMTAND KĀRI
ĀRĀRUN EUDĀN [KĀSHIDĀN]	غلط بودن	ĀRĀRUN [KĀSH]	ĀRĀRUN EUDE	ĀRĀRUN KĀSHI
ĀRĀRUN GEREFTĀN [GIRIDĀN]	غلط گرفتن	ĀRĀRUN GIR	ĀRĀRUN GEREFTE	ĀRĀRUN GIRI
ĀRĀRUN KARDĀN [KONIDĀN]	اشتباه کردن	ĀRĀRUN KON	ĀRĀRUN KARDE	ĀRĀRUN KONI
ĀRĀRUN KARDĀN [KONIDĀN]	غلط کردن	ĀRĀRUN KON	ĀRĀRUN KARDE	ĀRĀRUN KONI
ĀRĀRUN KARDĀN [KONIDĀN]	تصحیف کردن	ĀRĀRUN KON	ĀRĀRUN KARDE	ĀRĀRUN KONI
ĀRĀRUN KARDĀN [KONIDĀN]	خطا کردن	ĀRĀRUN KON	ĀRĀRUN KARDE	ĀRĀRUN KONI
ĀRĀRUN SHODĀN [SHĀVDĀN]	اشتباه شدن	ĀRĀRUN SHĀV	ĀRĀRUN SHODE	ĀRĀRUN SHĀVI
ĀRĀRUN SHODĀN	تصحیف شدن	ĀRĀRUN SHĀV	ĀRĀRUN SHODE	ĀRĀRUN SHĀVI

ROSTAM				
SHALUDE IRANI مصدر ایرانی	فارسی عربی [پیرهیزید]	KON ANDE اسم فاعلی	KAR DE اسم مفعولی	NAM SHALUDE اسم مصدر
[SHAVDAN]				
ĀFSORDĀN	غمگین شدن	ĀFSORĀNDE	ĀFSORDE	ĀFSORDEGI
ĀFSUS EUDĀN [EASHIDĀN]	حیف بودن	ĀFSUS [EASH]	ĀFSUS EUDE	ĀFSUS EASHI
ĀFSUS DASHTĀN [DARIDĀN]	متأسف بودن	ĀFSUS DAR	ĀFSUS DASHTE	ĀFSUS DARI
ĀFSUS DASHTĀN [DARIDĀN]	حسرت خوردن	ĀFSUS DAR	ĀFSUS DASHTE	ĀFSUS DARI
ĀFZAYESH DADĀN [DĀHIDĀN]	زیاد کردن	ĀFZAYESH DĀH	ĀFZAYESH DADE	ĀFZAYESH DĀHI
ĀFZAYESH YAFTĀN [YAFIDĀN]	زیاد شدن	ĀFZAYESH YAF	ĀFZAYESH YAFTE	ĀFZAYESH YAFI
ĀFZAYIDĀN	اضافه کردن	ĀFZAYĀNDE	ĀFZAYIDE	ĀFZAYESH
ĀFZIUDĀN	اضافه کردن	ĀFZIĀNDE	ĀFZIUDE	ĀFZIUDEGI
ĀFZIUN KARDĀN [KONIDĀN]	اضافه کردن	ĀFZIUN KON	ĀFZIUN KARDE	ĀFZIUN KONI
ĀFZIUN SHIDĀN [SHĀVDĀN]	اضافه شدن	ĀFZIUN SHĀV	ĀFZIUN SHIDE	ĀFZIUN SHĀVI
ĀLFĀNJIDĀN	جمع کردن	ĀLFĀNJĀNDE	ĀLFĀNJIDE	ĀLFĀNJEŠT
ĀLFAXTĀN	جمع کردن	ĀLFAXĀNDE	ĀLFAXTE	ĀLFAXTAR
ĀNĒARDĀN	مملو کردن	ĀNĒARĀNDE	ĀNĒARDE	ĀNĒARDEGI

فهرست سهراب فهرستی از مصادر مرکب فارس عربی با مصادر ایرانی با اسم فاعلی و مفعولی و اسم مصدر مثال
فارس عربی- IRANI

فارس عربی [پرهیزید [	SHALIDE مصدر ایرانی IRANI	اسم KIN ANDE فاعلی	اسم KAR DE مفعولی	NAM اسم SHALIDE مصدر
آب به کلو بردن	ASHAMIDÂN	ASHAMÂNDE	ASHAMIDE	ASHAMEST
آب خوردن	NUSHIDÂN	NUSHÂNDE	NUSHIDE	NUSHEST
آب خوردن	ASHAMIDÂN	ASHAMÂNDE	ASHAMIDE	ASHAMEST
آب دادن	AR DADÂN [DÂHIDÂN]	AR DÂH	AR DADE	AR DÂHI
آب نخوردن	NÂ NUSHIDÂN [ASHAMIDÂN]	NÂ ASHAM	NÂ NUSHIDE	NÂ ASHAM
ابداع کردن	SAZIDÂN	SAZÂNDE	SAZIDE	SAZEST
ابدی کردن	JAVID KÂRDÂN [KINIDÂN]	JAVID KIN	JAVID KARDE	JAVID KINI
آتش پرستیدن	ATÂSH PARÂSTIDÂN	ATÂSH PARÂST	ATÂSH PARÂSTIDE	ATÂSH PARÂSTI
آتش زدن	ATÂSH ZADÂN [ZÂNDÂN]	ATÂSH ZÂN	ATÂSH ZÂDE	ATÂSH ZÂNI
آتش زدن	SUZANIDÂN	SUZANÂNDE	SUZANIDE	SUZANI
آتش گرفتن	SUZIDÂN	SUZÂNDE	SUZIDE	SUZEST
اتصال دادن	PEYVÂNDIDÂN	PEYVÂNDÂND E	PEYVÂNDID E	PEYVÂNDES #
اتصال دادن	PEYVÂND DADÂN [DÂHIDÂN]	PEYVÂND DÂH	PEYVÂND DADE	PEYVÂND DÂHI

فارس عربی [پرهیزید]	SHALUDE مصدر ایرانی IRANI	اسم KON ANDE فاعلی	اسم KAR DE مفعولی	NAM SHALUDE اسم مصدر
اتصال دادن	PEYVASTĀN	PEYVĀSANDE	PEYVĀSTE	PEYVĀSTAR
اتصال ندادن	PEYVĀND NĀ DADĀN [DĀHIDĀN]	PEYVĀND NĀ DĀF	PEYVĀND NĀ DĀDE	PEYVĀND NĀ DĀHI
اتصال ندادن	NĀ PEYVĀSTĀN [PEYVĀNDIDĀN]	NĀ PEYVĀND	NĀ PEYVĀSTE	NĀ PEYVĀNDI
اتفاق افتادن	FISH AMTĀDĀN [AYIDĀN]	FISH AY	FISH AMTĀDE	FISH AYI
اتفاق افتادن	ROX DADĀN [DĀHIDĀN]	ROX DĀF	ROX DĀDE	ROX DĀHI
اتفاق نیافتادن	FISH NĀ AMTĀDĀN [AYIDĀN]	FISH NĀ AY	FISH NĀ AMTĀDE	FISH NĀ AYI
اجابت شدن	FAZIROFTE SHĪDĀN [SHĀVDĀN]	FAZIROFTE SHĀV	FAZIROFTE SHĪDE	FAZIROFTE SHĀVI
اجابت کردن	FAZIROFTĀN	FAZIROFĀNDE	FAZIROFTE	FAZIROFTAR
اجاره شدن	IRMAN SHĪDĀN [SHĀVDĀN]	IRMAN SHĀV	IRMAN SHĪDE	IRMAN SHĀVI
اجاره کردن	IRMAN KĀRDĀN [KONIDĀN]	IRMAN KON	IRMAN KĀRDE	IRMAN KONI
اجازه خواستن	LEHI KASTĀN [XĀHIDĀN]	LEHI XĀF	LEHI KASTE	LEHI XĀHI
اجازه دادن	LEHI DADĀN [DĀHIDĀN]	LEHI DĀF	LEHI DĀDE	LEHI DĀHI

فارس عربی [بپرهیزید [	SHALUDE مصدر ایرانی IRANI	اسم فاعلی KIN ANDE	اسم مفعولی KAR DE	NAM اسم مصدر SHALUDE
اجازه گرفتن	LEHI GEREFTAN [GIRIDAN]	LEHI GIR	LEHI GEREFTE	LEHI GIRI

نمونه ای از لغتنامه علوم با الفبا و واژه های ایرانی - فارس عربی

فارسی عربی GORUT HA YE DANESH HA IRANI		
IRANI	فارسی عربی	IRANI SHODE AZ
À	آ	ÀMID
ÀRÀMÀND	وراثت	ÀRÀMÀND
ÀFSANE SHENASI	افسانه شناسی	ÀRÀMÀND
ÀNÀZÀK	کمپانی	ÀRÀMÀND
ÀNÀMÀ I	تراکم	ÀRÀMÀND
ÀNÀMÀ	وقایع	ÀRÀMÀND
ÀNÀMÀ SHENASI	وقایع شماری	ÀRÀMÀND
ÀNÀZE SHENASI	اندازه شناسی	ÀRÀMÀND
ÀNGÌZE SHENASI	سبب شناسی	ÀRÀMÀND
ÀNGUR KARI	انگورکاری	ÀRÀMÀND
ÀRÀNDAN	انکار	ÀRÀMÀND
ÀRÀTESHI	نظامی	ÀRÀMÀND
ÀRZ YARI	ارزیابی	ÀRÀMÀND
ÀSTÈ DÀVANI	اسب دوانی	ÀRÀMÀND
ÀSTÈ SÀVAR I	اسب سواری	ÀRÀMÀND
ÀSTÈ SHENASI	اسب شناسی	ÀRÀMÀND

فارسی عربی GORUM HA YE DANESH HA IRANI		
IRANI	فارسی عربی	IRANI SHODE AZ
ATOM I	اتمی	AMID
A	آ	AMID
AE FIRE I	هیدروالکتریک	EATRAM BEIGUY
AE E JU SAZI	آجو سازی	EATRAM BEIGUY
AE GARM E KAN I	آبگرم معدنی	EATRAM BEIGUY
AE GIRI	هیدرولیک	EATRAM BEIGUY
AE NEGARI	هیدروگرافی	EATRAM BEIGUY
AE II VAY SHENASI	آب و هوا شناسی	EATRAM BEIGUY
AE SHENASI	آب شناسی	FARSAYAR
AEAD SAZI	عملیات عمرانی	EATRAM BEIGUY
AEECE I	القبایی	EATRAM BEIGUY
AEFINE SHENAS I	بلورشناسی	EATRAM BEIGUY
AGAMI HA	تبلیغات	EATRAM BEIGUY
AHAN AE KINI	آهن ذوب کنی	EATRAM BEIGUY
AHAN DAR	آهن دار	FARSAYAR
AHAN PALAYI	فلزکاری	EATRAM BEIGUY
AHAN PALAYI	متالوژی	EATRAM BEIGUY

فارسی عربی IRANI HA YE DANESH HA IRANI		
IRANI	فارسی عربی	IRANI SHODE AZ
ATULI	ناقص	ITACKENZIE
ATULI SHENASI	نا بهنجارشناسی	PARRAM BEIGUY
AMAR	آمار	AMID
AMUZESH	تعلیم	AMID
AMUZESH	تدریس	AMID
AMUZESH FARVARESH	تعلیم و تربیت	AMID

نمونه ای از لغت نامه علوم فارس عربی - با الفبا و واژه های ایرانی

IRANI FARSI ARABI IRANI HA YE DANESH HA IRANI		
IRANI	فارسی عربی	IRANI SHODE AZ
A	آ	AMID
AR SHENASI	آب شناسی	PARSAYAR
AR II VAY SHENASI	آب و هوا شناسی	PARRAM BEIGUY
AR E JO SAZI	آبجو سازی	PARRAM BEIGUY
AR GARM E KAN I	آبگرم معدنی	PARRAM BEIGUY
AYIN E ZENDE GI	آداب و رسوم	PARRAM BEIGUY
ASTI SHENASI	آسیب شناسی	PARSAYAR
XORAK PAZI	آشپزی	PARRAM BEIGUY
SHANJE	آلت تناسلی	AMID
AMAR	آمار	AMID
AMUZESH FARVARESH	آموزش و پرورش	AMID

IRANI فارسی عربی GORUHA YE DANESH HA		
فارسی عربی	IRANI	IRANI SHODE AZ
آهن دار	AHAN DAR	FARSAYAR
آهن ذوب کنی	AHAN AR KONI	EHRAM BEIGUY
آوا شناسی	AVA SHENASI	FARSAYAR
آکادمی	FARHANG ESTAN	AMID
آیین دادرسی	AYIN E DAD RESI	FARSAYAR
ا	E	AMID
ا	A	AMID
ا	II	AMID
اتمی	ATOM I	AMID
اتویوس	XOD RAV E DERAZ [XODER]	EHRAM BEIGUY
اتویوس	XODER [XOD RAV E DERAZ]	EHRAM BEIGUY
اتوموبیل	XOD JONT	EHRAM BEIGUY
اتوموبیل	XOD RAV	EHRAM BEIGUY
اثاثیه	AXRIYAN	AMID
اثر	NEVESTTE	AMID
اثر	NESHAN	AMID
احداث	SAXTAR	EHRAM BEIGUY
احضار ارواح	RAVAN FARA XANI	EHRAM BEIGUY
اختصار نویسی	KUTAH NEVISI	EHRAM BEIGUY
اختیاری	BAR GOZIN I	AMID
اداره	KAR JA	EHRAM BEIGUY

IRANI فارسی عربی GORUHA YE DANESH HA		
IRANI SHODE AZ	IRANI	فارسی عربی
FAHRAM BEIGUY	SAR FARASTI	اداره ای
AMID	KAR MAND I	اداری
AMID	FARZAN	ادب
AMID	FARZAN I	ادبی
FAHRAM BEIGUY	FARZAN HA	ادبیات
AMID	DAR HAM	ادغام
FAHRAM BEIGUY	PEYVAND BANI	ارتباط

نمونه ای از لغتنامه گروه های دستوری فارس عربی به ایرانی

IRANI فارسی عربی GORUHA YE DASTURI		
IRANI	فارسی عربی [پرهیز شود]	ریشه واژه های ایرانی
FAYAN	آخر	معین
MARDOM	آدم	معین
AVA SHENASI	آوا شناسی	بهرام بیگی
FARHANG ESTAN	آکادمی	معین
DUR I HA	ابعاد	معین
PEYVASTE GI	اتصال	معین
ARI GUYI	اثبات	بهرام بیگی
BAR JA I	اثبات	بهرام بیگی
NESHAN	اثر	معین
FADIDE	اثرطبیعی	پارسایار
GOMAN I	احتمالی	بهرام بیگی
SAX TAR	احداث	بهرام بیگی
FARA XANI	احضار	معین

IRANI فارسی عربی GORUHA YE DASTURI		
ایرانی	ریشه واژه های	IRANI
بهرام بیگی	آخباری	AGHA I
بهرام بیگی	آخباری	PAYAM I
معین	اختصار	KUTAF
معین	اختصاری	KUTAF I
بهرام بیگی	اختصاص دهی	VJHE KONI
بهرام بیگی	اختصاصی	VJHE I
عمید	ادات	AFZARE
بهرام بیگی	اداره ای	SAR PARASTI
بهرام بیگی	ادبی	DANSO I
بهرام بیگی	ادبیات	DANSO [DANESH E SOXAN]
بهرام بیگی	ادبیات	DANESH E SOXAN [DANSO]
بهرام بیگی	ادغام	DAR HAM
عمید	ادوات	AFZARE HA
معین	ارائه کردن	NESTAN DADAN
معین	ازاین جهت	AZ IN SU
معین	ازقرار معلوم	ASHKAR A
معین	اساساً	AZ FAYE
بهرام بیگی	استثنا	JODA GUNE
معین	استثنا	JOZ
بهرام بیگی	استثنا	YER TA
بهرام بیگی	استثنایی	TANHA VAR
عمید	استعاره	IRMAN
بهرام بیگی	استعاری	IRMAN I
بهرام بیگی	استفهام	DAR YAEI

تمونه ای از لغتنامه گروه های دستوری ایرانی به فارس عربی

فارسی عربی GORUHA YE DASTURI IRANI		
IRANI	فارسی عربی [پرهیز شود]	ریشه واژه های ایرانی
À	آ	عمید
ÀBARIJIN	غلط	مکنزی
ÀFZARE	ادات	عمید
ÀFZARE HA	ادوات	عمید
ÀFZUNE	زاند	بهرام بیگی
ÀFZUNI	مزید	عمید
ÀLEF	الف	معین
ÀNDAZE	مقدار	معین
ÀNDISHE	نظر	معین
ÀRÀNDAN	انکار	عمید
ÀRÀNDAN	حاشا	عمید
ÀRÀNDAN	نهی	عمید
ÀRÀNDAN	نفی	عمید
ÀZ IN SU	از این جهت	معین
ÀZ IN SU	بدین سبب	معین
ÀZ PÀYE	اساساً	معین
ÀZI	مفعول عنی	پارسایار
Ï	ژ	عمید
ÏHÀV	خلاصه	عمید
SH	ش	عمید
SHÀLIX	صوت	عمید
SHÀLIX I	صوتی	بهرام بیگی
SHÀLUDE	مصدر	بهرام بیگی
SHÀLUDE AMIXTE	مصدر مرکب	بهرام بیگی
SHÀLUDE ÀRÀMI	مصدر عربی	بهرام بیگی
SHÀLUDE BÀYA	مصدر لازم	بهرام بیگی
SHÀLUDE BÜR IDE	مصدر مرخم	بهرام بیگی
SHÀLUDE DO IM	مصدر دوم	بهرام بیگی
SHÀLUDE GOSTARDE	مصدر بسیط	بهرام بیگی

فارسی عربی IRANI		
ریشه واژه های ایرانی	فارسی عربی [پرهیز شود]	IRANI
بهرام بیگی	مصدر ساده	SHALUDE SADE
بهرام بیگی	مصدر جعلی	SHALUDE SAXTE GI

نمونه ای از لغت نامه کتاب فارس عربی به ایرانی

IRANI فارسی عربی		
IRANI [GUYESH E VAJHE HA]	لغات خارجی و بیگانه [پرهیز شود]	RISHTE IRANI
AZAR	آتش	MOIN
MARDOM	آدم	MOIN
AZAR EYFAN	آذربایجان [غلط]	MOIN
KORF	آسفالت	AMID
KIYA	آقا	MOIN
SARVAR	آقا	MOIN
DOYCLAND	آلمان	LARUS
ARDOZDAR	آمیول	MOIN
NO AMUZ EARRAMBEIGUY	آموزنده بی تجربه	
FAZIR	آمین	MOIN
EASHAD	آمین	MOIN
AN HA	آنها	MOIN
DAR AQAZ EARRAMBEIGUY	ابتدا	
BE TIC RUY EARRAMBEIGUY	ابداً	
EIVAZ	اجابت	AMID
IRMAN	اجاره	AMID
LEHI	اجازه	MOIN
FERIJAN	اجاق غذا پزی	MOIN
PIRAMUN	احاطه	AMID
ARJ	احترام	AMID
GOMAN MI RAVAD EARRAMBEIGUY	احتمال می رود	

IRANI فارسی عربی		
IRANI [GUYESH E VAJHE HA]	لغات خارجی و بیگانه [پرهیز شود]	RISTE IRANI
NIYAZ	احتیاج	ÂMIÐ
SUHS	احساس	MAKENZIE
MAHAG	احساس	MAKENZIE
MAHAG MI KONÂM	احساس می کنم	EÂHRAM-EIGUY
AFÂRIN	احسن	MOIN
FÂRISH	احسن	MOIN
JAVÂR PORSI	احوالپرسی	EÂHRAM-EIGUY
JUDAGI	اختلاف	MAKENZIE
GERAMAG	اختیار	MAKENZIE
GOZIN	اختیار	MOIN
ÇAM	ادا و اطوار	MOIN
FÂRZAN	ادب	MOIN
KOMIZ	ادرار	MOIN
LAF	ادعا	MOIN
AHÂNG	اراده	MOIN
EÂRGÂND	ارتشاء	ÂMIÐ
EOLÂND I	ارتفاع	MOIN
ÂEÂRMÂND	ارث	MAKENZIE

نمونه ای از لغت نامه کتاب ایرانی به فارس عربی

IRANI فارسی عربی		
IRANI [GUYESH E VAJHE HA]	لغات خارجی و بیگانه [پرهیز شود]	RISTE IRANI
ÂEÂRMÂND	ارث	MAKENZIE
ÂEÂRMÂNIĞ	عالیجناب	MAKENZIE
ÂEÂRLIN	اشتباه	MAKENZIE
ÂEÂRLIN	خطا	MAKENZIE
ÂEÂRLIN	غلط	MAKENZIE

فارسی عربی IRANI		
IRANI [GUYESH E VAJTE HA]	لغات خارجی و بیگانه [پرهیز شود]	RISHTE IRANI
ÀERAK	اسفنج	MOIN
ÀFQAN ÌSTAN	افغانستان	LARUS
ÀFRAND	شان	MOIN
ÀFRAND	جلال	ÀMID
ÀFRAND	مرتبه	MOIN
ÀFRAND	حشمت	MOIN
ÀFRAND	قدر	MOIN
ÀFRAND	جمال	MOIN
ÀFSAR	دیهیم	MOIN
ÀFSUN	حیله	MOIN
ÀFSUN	سحر	MOIN
ÀFTED	عجیب	ÀMID
ÀGAR CE	اما	ÈÀFRAMÈEIGUY
ÀGAR CE	ولی	ÈÀFRAMÈEIGUY
ÀMAVAND	معظم	MAKENZIE
ÀNEAZ	عضو	MOIN
ÀNEAZ	شریک	MOIN
ÀNEUE	موکت	ÀMID
ÀNDAM	عضو	MOIN
ÀNDAZE	مقدار	ÈÀFRAMÈEIGUY
ÀNDI	تعجب	MOIN
ÀNDI	حیرت	MOIN
ÀNGIZE	علت	ÀMID
ÀNGIZE	دلیل	ÀMID
ÀNGIZE	باعث	ÀMID
ÀNGIZE	موجب	MOIN
ÀNGIZE	سبب	ÀMID
ÀRDAR	نزاع	ÀMID

فارسی عربی IRANI		
IRANI [GUYESH E VAJTE HA]	لغات خارجی و بیگانه [پرهیز شود]	RISHTE IRANI
ARDAB	جدال	AMID
ARDAB	جروبحث	FAHRAMBEIGUY
ARJ	احترام	AMID
ARJ	اهمیت	MOIN
ARJ	مقام	MOIN
ARUS	متاع	MOIN
ARUS	کالا	AMID
ARUS HA	اسباب	MOIN
ARUS HA YE XANE	اسباب خانه	FAHRAMBEIGUY
ARUS HA YE XANE	میل ها	FAHRAMBEIGUY
ARZ	قیمت	AMID
ARZAN	ارزان	MOIN
AYARE	حساب	MOIN
AYUXSHUST	فلز	MAKENZIE
AZ FAR	از حفظ	MOIN
AZ IN SU	از این جهت	FAHRAMBEIGUY

در جزوه های دیگر به نام گروه های علوم ، و معنی لغات به صورت لغت نامه ای ایرانی/فارسی عربی و فارسی عربی/ایرانی نوشته شده است.

البته ما نیابستی اشتباهی را که ترکها کردند و یکباره خط خود را تغییر دادند تکرار کنیم زیرا که تغییر خط به دستور آتاترک یک تصمیم سیاسی بود و هیچ پالایشی در دستور زبان ترکی و هیچ واژه نامه های مخصوص نوشته نشد و در حقیقت ترکها با گذشته خود پریدند.

این کاری نیست که فرهنگ دوستان به دنبال آن هستند. تصمیم همانگونه که نوشته های متخصصین را در بالا خواندید یک تصمیم سیاسی نیست بلکه یک تصمیم فرهنگی برای ملی و جهانی کردن فرهنگ ایران است.

بعضی ها میگویند با حذف کردن خط عربی ، خوش نویسی از بین می رود! این درست نیست .

نخست اینکه خوش نویسی دیگر نوع نوشتن روزمره نیست و یک هنر است که تعداد کمی آنها را میتوانند و میدانند.
دوم اینکه خوش نویسی مخصوص الفبای عربی نیست و هر خطی مانند لاتین و چینی و ژاپنی و غیره نیز خوش نویسی دارند ، سوم اینکه مگر کسی قصد دارد خوش نویسی کنونی را ممنوع کند؟! خیر.

به اینگونه الفباهای خوش نویسی توجه کنید :

abcdefghijklmnopqrstuvwxyz &
 fabdgkcelpqrsr-vyyetgs
 ABCDEFGHIJKLMNOPQRS
 TUVWXYZVWH
 ABDEGKLMNRSXY
 L R

Sopperplate

A B C D E F G H I J
 K L M N O P Q R
 S T U V W X Y Z
 1 2 3 4 5 6 7 8 9 0 a b c d e f g h i j
 k l m n o p q r s t u v w x y z

Rosemary Sopperplate is a beautiful hand lettered version of a classic calligraphic font.

Antique Quill

Aa Bb Cc Dd Ee Ff Gg
Hh Ii Jj Kk Ll Mm Nn Oo Pp
Qq Rr Ss Tt Uu Vv Ww Xx
Yy Zz
0 1 2 3 4 5 6 7 8 9 ? ! , @ # \$
% ^ & * () ~ + = " : ; > < / . ,

RR Renaissance

Beautiful & S

Berliner

Blackadder II

C&H Champagne

Calligrapher

Campaign

Celtic MD

Cherry

Chopin Script

Coiled

Deutsch Gothic

Diploma

Dolphin

Easy Street

Freelancer Script

Kalligrew

Kingthings Calligraphica V2

LEONARDO

Little Lord Funtleroy

Manuscript

Marriage Script

Minster

Old English

Old Script

MMMSTEIN

Stonehenge

Tribal two

Type Knight

VALHALLA

Walt Disney

WEDS LOVE

Kerr Van Mullerhoff
Miss Le Gates
La Portenia
Buffet Script
Shoebox
Miss Fajardose
Affair
Mr De Haviland
Stephanie Marie

Ministry Script
La Danseuse

Super Fabulous Lettering
 in type we trust
 The food of the soul.
 Give evil nothing to oppose and it will disappear by itself.



برنامه ایرانی سازی زبان و خط ایران در دو برنامه کوتاه و دراز مدت انجام میگردد
کوتاه مدت: (12 سال)

بایستی گروه های کودکانی و دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی در فرهنگستان ایجاد شود تا لغات بیگانه این کتابها حذف و ایرانی آن جایگزین شود و در بروشورهایی این لغتنامه های کوچک (ایرانی/ فارسی عربی - فارسی عربی/ ایرانی) را در اختیار کودکانها و دبستانها و دبیرستانها گذاشت تا آموزگاران از این واژه ها برای تدریس بهره برداری کنند. میتوان واژه های جدید را با الفبای جدید در میان پرانتز در جلوی لغات بیگانه در کتابها نوشت تا دانش آموزان و آموزگاران از آن بهره ببرند.

در این دوره بایستی دانش آموزان را به الفبای جدید نیز آشنا کرد. آنها باید بدانند که در آینده کتابها با این الفبا نوشته خواهند شد. در این دوره بایستی کوشش کرد از واژه های ایرانی بهره برداری شود ، این به این معناست که لغت نامه های فارسی عربی/ ایرانی - ایرانی/ فارسی عربی نوشته شود.

در این دوره کتابهای کودکانی و دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی با الفبای ایرانی ، با قانون دستوری ایرانی و واژه های ایرانی برای آینده نوشته میشوند.

دراز مدت

بایستی در هر دانشگاه و دانشکده که رشته ای تخصصی تدریس میشود گروه های زبان و ترجمه با کمک ار استادان و دانشجویان سطح بالا تشکیل شوند. وظیفه این گروه ترجمه لغات وارد شده به این رشته ها بگونه ای سریع و نوشتن لغت نامه های تخصصی (فارسی عربی / ایرانی - ایرانی/فارسی عربی) و به زبانهای انگلیسی و فرانسوی و اسپانیایی است. این لغات بایستی بعداً تحویل به فرهنگستان شوند.

از سوی دیگر فرهنگستان بایستی گروه مراقبت از زبان و فرهنگ ایرانی تشکیل دهد، دولت ایران این قدرت و وظیفه را در اختیار فرهنگستان می گذارد.

وظایف فرهنگستان بسیار روشن است:

در روزنامه و مجلات و رادیو و تلویزیون و اینترنت بایستی از خط و واژه های ایرانی استفاده و برگشتار مجری های برنامه ها تمرکز شود در صورت خلاف تذکر و در صورت تکرار آن خلاف این گروه بایستی شکایت خود را به قوه قضاییه (برای جریمه) ببرد و در نهایت کسی دیگر جانشین شود.

هیچ لغتی یا مصدری خارجی تا زمانی که واژه و مصدر ایرانی آن ساخته نشده باشد و مورد تایید فرهنگستان نشود نباید با الفبای ایرانی در لغت نامه ها و کتابها نوشته و مورد استفاده قرار گرفته شود زیرا که ما نمی خواهیم به وضعیت ترکها یا وضعیت فعلی با الفبای دیگری لاتین برگردیم.

هیچ شرکت و موسسه تجاری و غیر تجاری حق استفاده از کلمات خارجی را نام خود نخواهد داشت دولت اجازه فعالیت به آنها نخواهد داد.

بایس برنامه ای تلویزیونی بنام "واژه های ایرانی" درست شود. در این برنامه واژه های خارجی مطرح میشود. بینندگان با تلفن نامه های ایرانی قابل جایگزین را پیشنهاد میکنند. بهترین پیشنهاد با رای بالای مردم انتخاب و لغت وارد فرهنگستان میشود. برنده جایزه ای دریافت میکند و نام او نیز همراه با واژه پیشنهادی وارد کتاب مخصوصی میشود.

متخصصین در رشته نرم افزاری بایستی با برنامه ریزی نرم افزار ترجمه فارسی عربی/ایرانی - ایرانی/فارسی عربی با استفاده از پویشگر(اسکنر) برای ترجمه سریع کتابهای مهم (نام این مشاهیر در کتاب آمده است) قدم بردارند. این کتابها بایستی به زبانهای انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی نیز ترجمه شوند. فراموش نکنیم که این برنامه باعث بوجود آوردن هزاران هزار کار جدید در ایران میشود.

مثلی وجود دارد که می گوید " وقت طلاست " یعنی اینکه ارزش زمان از طلا نیز بیشتر است؛ زمان می رود و دیگر باز نمی گردد ولی طلا می ماند. در دنیایی که به سرعت در

تمامی علوم پیش می‌رود و علمی جدید پا به صحنه علوم می‌گذارند باید حداکثر استفاده را از وقت کرد و دبستانی‌ها و دبیرستانی‌ها را برای زندگی مستقل در آینده مجهز کرد و با زمان پیش رفت و اگر این کار نشود کشور عقب مانده می‌ماند. مطالبی را که ما سی سال پیش با شیوه آن زمان یاد گرفتیم در دوران کنونی جایی ندارند.

در اروپا در مدارس ساعتی برای یادگیری کار با کامپیوتر و اینترنت گذاشته اند ؛ ساعتی برای یادگیری مواد غذایی سالم و پختن غذاهای سالم تخصیص داده اند، ساعتی در مدارس برای شناسایی فرهنگهای قاره ها و کشور های دیگرگذاشته اند که نوجوانان و جوانان را از نژاد پرستی و قضاوت بد دور کند و از آخرین پیش رفت ها در علوم مختلف نیز آگاه می شوند. در مدارس ساعتی برای کارهای دستی میدارند و ساعات ورزش حقیقتاً ساعات ورزش هستند و نه ساعت تفریح؛ و به همین دلیل نیز از لحاظ علمی و ورزشی از سطح بالاتری برخوردارند؛ زیرا که هدف حداکثر استفاده از وقت است.

نباید فراموش کرد که تدریس مطالبی در دبیرستانها در هر هفته (هفته ها) ؛ در هر ماه (ماه ها) ، در سال (سالها) بسیار هزینه انسانی و مالی میبرد و باید نتیجه کار مثبت باشد. حال سؤال این است که ماهها و سالها تدریس زبان عربی این نتیجه مثبت برای دانش آموز و جامعه را دارد ؟ جواب منفی است .

نخست اینکه این زبان زبانی بین المللی نیست و از ارزش علمی مانند زبانهای دیگر (انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی) برخوردار نیست
دوم اینکه خود جوانان این کشور ها به آموزش و یاد گیری زبانهای ذکر شده در دبستانها و دبیرستانها برای ورود به جهان علم و دانشگاه میپردازند.

چینی ها و هندی ها (دو میلیارد !!) چه زبان خارجی را یاد می گیرند ؟ عربی یا انگلیسی ؟
آفریقایی ها چه زبان خارجی را یاد می گیرند ؟ عربی یا فرانسه ؟

اگر حقیقتاً از کسانی که دیپلم خود را گرفته اند بپرسند چه مقدار از قوانین عربی را بیاد دارند و آیا در آینده از این زبان استفاده ای خواهند کرد مسلماً جواب آنها منفی خواهد بود. دانشجوی ایرانی زبان انگلیسی و فرانسوی یاد میگیرد که به جهان کامپیوتر و فیزیک و شیمی و بیولوژی راه پیدا کند. آیا با زبان عربی هم می تواند ؟!

متأسفانه در کشور ما ، در دبستانها و خصوصاً دبیرستانها مطالب بسیاری یاد گیری می شد و می شود که دانش آموزان به آنها علاقه ندارند (زیرا دلیل یاد گیری آن را برای خود در آینده نمی دانند) و در آینده نیز سودی برای آنها ندارد و به همین دلیل هم آنها را زود فراموش میکنند و جز وقت و پول تلف کردن از کشور چیزی دیگر نیست.

یکی از این دروس یادگیری زبان عربی است.

تنها دلیلی را که می توان برای یادگیری اجباری این زبان بیگانه نام برد تعصب دینی عده ای است که از حقیقت شنوی بدشان می آید ، چون به مزاق آنها خوش نمی آید؛ چشم خود را بروی حقیقت بسته اند و هنوز هویت ملی خود را نمی شناسند و نمی توانند میان اسلام گرایی و عرب گرایی تفاوت بگذارند (جای تأسف است).

بسیاری از این نوجوانان ، یکی یا چندین نفر از اعضای خانواده خود را در جنگ با عراق از دست داده اند و در زیر بمب بارانها زندگی کردند و به لطف خدا جان سالم بدر بردند. ملت ایران دشمنی های اعراب را که باعث ریختن خون هزارها هزارها جوان ایرانی و جنگ ویرانگر آنها و حمایت آنها را از صدام فراموش نمی کنند حال واقعاً انتظار می رود که آنها زبان این دشمنان را در مدارس با رغبت فرا گیرند؟؟!

به نظر من قرار دادن یادگیری زبان عربی اجباری به دلایلی که در پیش ذکر کردم و کرده بودم (اقلیت های فرهنگی) در قانون اساسی کلی ایران اصلاً درست نیست و با خود قانون اساسی همانگونه که نوشته شد در تضاد است. حال اگر با تمامی این دلایل و منطق ها باز هم آقایان و خانم هایی به دلیل تعصب خشک مذهبی خود مخالفت بورزند ، می توانند ، ولیکن ایشان نیز باید در آینده جوابگو باشند و نه من (به امید خدا)

آریا بهرام

بایس در قانون اساسی در آینده نوشته شود

زبان و خط رسمی ایران زبان ایرانی ، با الفبا ، دستور زبان و واژه های ایرانی میباشد. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد و دولت وظیفه دارد برای حفاظت و گسترش زبان ایرانی در سطح جهانی بکوشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس ، در کنار زبان ایرانی آزادست.

(برای آگاهی بیشتر با زبان ایرانی به کتاب من " راه نامه و کارنامه " مراجعه شود/ فروش در آمازون).

الفبای کوچک نوشتاری ایرانی

à - a - b - c - d - e - f - g - h - i - j - jh - k - l - m - n o - p - q - r - s -
sh - t - u - v - w - x - y - z

الفبای بزرگ نوشتاری ایرانی

À - A - B - C - D - E - F - G - H - I - J - JH - K - L - M - N - O - P -
Q - R - S - T - U - V - W - X - Y - Z

الفبای کتابی

1 2 3 4 5 6 7 8 9 0

A B C D E F G H I J K L M N O P Q R S T U V W X Y

Z.

زبان ایرانی

لغتی که نوشته نشود دیر یا زود فراموش میشود و به همین دلیل ما لغات خارجی را در لغت نامه ایرانی نمی نویسیم تا جلوی شیوع و گسترش آن را بگیریم و در ضمن لزومت ایران گرای آن لغت فراموش نمیشود.

می گویند آیت الله خامنه ای به زبان کنونی ایران حساسیت دارد و مغرور است ! این تعجب آورست. آخر چگونه رهبر ایران آقای خامنه ای میتواند به زبان کنونی ایران حساس و مغرور باشد هنگامی که نامهای فرزندان این خاک و بوم عربی است ؟؟

نامهای ایرانی

من نمیخواهم به دلیل نام و نام خانوادگی من من را به جای یک عرب و ترک بگیرند همانگونه که نمیخواهم با دیدن قیافه من من را به جای یونانی و ایتالیایی و اسپانیایی بگیرند بلکه میخواهم من را به عنوان ایرانی بشناسند و بپذیرند و بس.

خدای بزرگ شاهد است من با نام بردن نامهای عربی و اسلامی قصد توهین به امامان ندارم ولیکن این معنی این لغات عربی به فارسی است و اگر این لغات را به انگلیسی و فرانسه هم ترجمه کنید همین معانی خروجی آنها میشود و من متوجه نمیشوم چرا کسی به اسلام میگردود بایس نام خود را تغییر دهد ؟؟

ما در حال از دست دادن اصالت فرهنگی خود هستیم

وضع فرهنگی ما بسیار بسیار بدست. وضع به جایی رسیده که نام خود و فرزندان خود و نام خانوادگی خودمان هم بیگانه است!!

باور نکردنی است نامهایی را که در کوچه و خیابانها میشنوم . نام این کشور ایران است نه عربستان و عراق و نه ترکیه و فرانسه و انگلیس !! مگر در ایران قحطی اسم ایرانی است که اسمهای خارجی با معانی عجیب غریب آنها را برای فرزندان خود انتخاب کنیم؟

مگر اینجا ترکیه است که نام آتیل (معروف!!) و آیدین (واضح و روشن!!) و افشار (نام یکی از بیست و چهار طایفه اوغوز!!) و اتابک (پدر بزرگ!!) و ارسلان (شیر!!) و بهادر (خیلی شجاع!!) و تیمور (آهن، غیر شکننده!!) و خاتون (زن متشخص!!) و یاشار (دارای عمری طولانی!!) و یاشکین (اشک خورشید!!) و ساناز و سلجوق در

شناسنامه یک ایرانی مینویسیم ؟ حال فکر کنید جوانی معانی این نامها را بشناسد؛ آیا از اسم خود راضی میشود ؟؟

مگر اینجا عربستان یا عراق و امارات است که نامهای عجیب غریب مانند
 اصغر (کوچک!) اکبر (بزرگ!) اسدالله (شیر خدا!!) یدالله (دست خدا!!) عین الله (چشم خدا!!) جابر (شکسته بند!!) ستمگر!! جعفر (رود، نهر!!) جواد (اسب تندرو!!) حجت (دلیل!!) صغری (کوچکتر!!) کبری (بزرگتر!!) عباس (ترشرو و بداخم!!) عثمان (جوجه مار یا هوبره!!) قاسم (قسمت کننده!!) هاشم (شکونده!!) یاسر (کسی که شتر را میکشد و گوشت آن را تکه تکه میکند!!) باقر (شکاف دهنده!!) حسام (شمشیر تیز) حمیرا (زن سرخ رو!! حال اگر دختری بزرگ شد و سرخ رو نشد چکار بایستی کرد؟؟) رجب (ماه هفتم تقویم قمری!!) زهرا (سفیدرو!! حال اگر دختری بزرگ شد و اهل خوزستان بود و سفید رو نشد چکار بایستی کرد؟؟) شعبان (ماه هشتم تقویم قمری!!) فاطمه (زنی که دختر خود را از شیرخوری گرفته باشد!!) کاظم (خاموش و بی صدا!!) یا ولید (نوزاد!!) امیر، ساعد، سالم، شعله، غلام، الهام، سحر، سمیرا و غیره را بر فرزندان این خاک و بوم بگذاریم؟؟؟

خیلی از این لغات صفت وار می باشند که حال در زمانی بر روی کسی به دلایلی گذاشته شده است ولی نه در زمانی عادی برای فردی عادی!! حال خیلی از اسلام گراها می آیند و تفسیر میکنند و دلیل می آورند و ... ولی این فرقی در مطلب نمی کند که در زبان ما این لغات خارجی این معنی فارسی را میدهند و السلام.

بد تر این است که این بچه ها را به یادگیری اجباری عربی (که هیچ سود علمی هم برای آینده آنها نمی دارد) در مدارس میکنیم و خودشان هم میفهمند که پدر مادرشان نام آنها را عین الله (چشم خدا!!) یا جابر (شکسته بند!!) ستمگر!! یا جعفر (رود، نهر!!) یا جواد (اسب تندرو!!) یا فاطمه (زنی که دختر خود را از شیرخوری گرفته باشد!!) یا کاظم (خاموش و بی صدا!!) یا ولید (نوزاد!!) و ... گذاشته اند!!

خدا را گواهی چه بچه ای، چه شخصی با دانستن معانی این لغات از این اسمها خوشش می آید؟؟ بدبختی اینکه موضوع به اینجا ختم نمیشود و این وضع بد حتی در اسم خانوادگی ایرانی ها هم ادامه می دارد!!

همانگونه که کشور با یک موج کرونا زدایی روبرو شد بایس یک موج ایران گرایی برای نام و نامهای خانوادگی ایرانی از ادارات و موسسات دولتی آغاز شود

جدیداً کسانی خودباخته که خود را تافته جدا بافته از اجتماع خود و خود را از نخبگان!! میدانند و نامهای بیگانه را شیک و مدرن می پندارند نامهای بیگانه برای فرزندان این خاک و بوم انتخاب میکنند و شاهد آن می باشیم که بدبختانه کم کم نامهای فرانسوی

و انگلیسی و من در آوردی هم راه خود را برای نفوذ در فرهنگ نامهای ایرانی پیدا میکنند

میدانم که بسیاری از غرب و عرب و ترک گرایها بدلائل مختلف خودشان دادشان در می آید ولیکن آیا بایستی حقایق را ننویسم چون تلخ است و به مذاق عده ای خوش نمی آید؟؟ خیر. بایستی خود را در آینه نگاه کنیم و فرهنگ خود را نیز درمقابل آینه حقیقت بگذاریم ؛ و اگر این تصویر زیبا نبود برای زیبا کردن آن بکوشیم. تنها به اینگونه است که بدون تعصب و خود دروغگویی میتوانیم پیشرفت کنیم

یه این وضع بایستی خاتمه یابد و دولت در این مورد اقدام کند. نامی را که پدر و مادر فرزندان خود را هر روز صدا میکند و میخواند به آنها مربوط است ولی شناسنامه یک برگ دولتی است و برگه دولتی یک نشانه هویتی ایرانی است و هویت ایرانی با این برگه شروع یا خاتمه می یابد و ما نبایستی اجازه بدهیم با این برگه هویت ایرانی خاتمه یابد!!

من به این مطلب آگاهم که افراطیون مذهبی و قومی مخالفت میکنند ولی ما نبایستی حساسیت و آلرژی آنها را به نام ایران و فرهنگ ایرانی را بپذیریم. نبایس این جور باشد که یک تیم ورزشی ایرانی با یک تیم عربی و ترکی متفاوت نباشد.

مثال دیگر : چهارشنبه سوری را نوجوانان ما با بالونها و ترقه های چینی جشن می گیرند و آداب و رسوم واقعی و زیبای چهارشنبه سوری را مانند کوزه شکنی و قاشق زنی را فراموش کرده اند و وظیفه دولت احیای آنهاست تا نگذاریم در سالهای آینده جشنهای ما قیافه ای مانند والت دیسنی آمریکایی به خود بگیرند !!
بایستی بگونه ای باشد که اگر کسی ملیت ما را پرسید نه تنها با افتخار بگوییم ایرانی بلکه بایستی با این لغت دیگران بدانند ایرانی بودن چه معنایی می دارد.
این کتاب در صدد آن است که برنامه ای مشخص برای اجرا و پیاده کردن فرهنگ بومی ایرانی ارائه دهد. مردم ایران حوش گذران و مردمی شادند فقط کافی است به تقویم قدیم ایرانیها نگاه کنیم هر ماه یک روز دور هم یا روز گردش داشتند !!



۲۳-۹-۱۳۹۹ ۱۲:۳۱

**اسامی ممنوع برای دختران و پسران؛ از کابوس و افسرده تا بوشفر و گرگ آقا !!
اگر فکر می‌کنید که می‌توانید هر اسمی برای فرزندان انتخاب کنید، در اشتباه هستید !!**

به گزارش گروه دیگر رسانه‌های خبرگزاری فارس، براساس اعلام سازمان ثبت احوال کشور نام‌هایی که هنگام دریافت شناسنامه از سوی والدین انتخاب می‌شود، اگر در مجموعه نام‌های مورد تایید ثبت احوال وجود داشته باشد، برای صدور ثبت می‌شود در غیر این صورت اسامی در شورای کمیته نام ثبت احوال که از اساتید دانشگاه تهران، علامه طباطبائی و فرهنگستان زبان و ادب فارسی بررسی می‌شود و نتیجه به متقاضی نام اعلام خواهد شد. سایت سازمان ثبت احوال بخشی دارد که با مراجعه به آن و درج نام پیشنهادی‌تان می‌توانید از مورد تایید بودن آن مطمئن شوید

جالب است بدانید در سال‌های دور انتخاب نام تحت قوانین خاصی نبود و بر این اساس با اصرار والدین ممکن بود هر نامی در شناسنامه ثبت شود. در سازمان ثبت احوال فهرست بلندبالایی از این اسامی عجیب و غریب وجود دارد
مثلا برای پسران اسامی آرشیو، آسیب، اجباری، اخی، اردوخان، اشتر، اهریمن، باباقلی، بیابانی، ملخ، فضا، فراری، شفتالو، شربت، قطار، قطاری، قسمت، قربانی، کابوس، گشنه، گرگ آقا، بره، بشم، بهداشت، بوشفر، چاه، چراغ، چیترا، زنگی، سرباز، شوجر، علاقه، غم، غارت، فرار، فراموش، گوپال، گمان، لذت، لشکر، لئو، ورنندل و یتیم از گروه این اسامی بود

در باره دختران هم این فهرست شامل این اسامی است: آشفته، آفت، اجبار، افسرده، باجی، بیزار، پنبه، تعارف، حلوا، خرما، خیار، شربت، شقیقه، کفتر، نیمکت، قیمتی، همیشه، نوشابه، بیلاق، لوله، لیاقت، لیو، لباء، مشکی، مشک‌جان، مغلوبه، مقتول، حاضر،

حالتاج، حسرت، حضرت، حبسه، خارا، خابس، پارچه، پاکت، پنیر، پوپول، پولی و آقابگم

/منبع: خبرآنلاین انتهای پیام



نام های اصیل ایرانی

متأسفانه پس از حمله اعراب و مغولها و ترکها بسیاری از نامهای اصیل و زیبای ایرانی حفاظت نشد و به فراموشی سپرده شد. در قدیم و چون حالا برای نام گذاری ، ایرانیها از نام گلها برای نام گذاری دخترها و از نام پهلوانان برای نام گذاری پسرها بهره می جستند و این کار را بایس از سر گرفت. این نامها نام کسانی هست که حتی جان خود را برای این کشور فدا کردند و حداقل احترامی که ما به اجداد خود میتوانیم بگذاریم زنده نگهداشتن نام این کشته شدگان در راه وطن می باشد. هم چنین میتوان گفت که از این نامها برای تغییر نامهای خانوادگی بد و زشت نیز میتوان بهره گرفت. به گونه اصولی من بر این عقیده ام که هر کس در طول عمر خود حق دارد یکبار نام و نام خانوادگی خود را (به دلایل مختلف) تغییر دهد و این را حق انسانی میدانم. این کار سختی نیست و فقط بایستی در هر مدرک اداری و دولتی نداشته شود:





نامهای اصیل ایرانی

هنگامی که اعراب به ایران حمله کردند تمامی بنیادهای فرهنگی ایران را نابود کردند. این نابودی با جایگزین کردن الفبای ایرانی با الفبای عربی آغاز شد (کاری که حتی اسکندر مقدونی هم با ایران نکرد زیرا با همه دشمنی به ارزش فرهنگ ایران واقف بود) دومین ویرانی سخت گیری به ایرانیها برای نام گذاری فرزندان خود بود.

ایرانیانی که نامهای خود را حفظ می کردند با بد گمانی دیده می شدند و آنها را مسلمان نمی پنداشتند و با آنها معامله نمی کردند و اصولاً مورد تبعیض قرار داده میشدند. این عوامل و فشارها باعث شد که نامهای عربی در ایران رواج یافت. بسیاری از ایرانیها نمی دانستند و حتی حالا نیز نمیدانند که این اسامی چه معانی عجیب غریب و گاهی زشت میدارند.

این وضع بد قرن‌ها ادامه داشت تا نوبت ترکها و مغولها برای دست اندازی به این سرزمین رسید. این ایران زدایی در زیر سلطه آنها نیز ادامه پیدا کرد بگونه ای که همانگونه که عربها خوزستان را عرب گرایی کردند آنها نیز آذربایگان و سغد و خوارزم (ترکمنستان و ازبکستان کنونی) را ترک گرایی کردند و نامگذاری های ترکی نیز ادامه یافت.

پس از نفوذ انگلیسیها و فرانسوی ها به این منطقه و غرب گرایی به خصوص رژیمهای قاجار و پهلوی این غرب گرای نیز به این ایران زدایی اضافه شد و امروز به وضع بسیار تأسف باری رسیده ایم که حتی هویت نامهای خود را در کشور نداریم.

بی قاعدگی و عدم کنترل نام گذاری صحیح بوسیله مقامات دولتی وضع بسیار انزجار آوری را به همراه داشته است که حتی بعضی با نامهای من در آوردی و بی معنی و حتی

نامهای حیوانات برای فرزندان خود وضعی بد برای فرهنگ ایران و نامهای ایرانی بوجود آورده اند.

بعد از انقلاب امید بسیاری از ایرانیها در این بود که پس از این همه عرب گرایی و غرب گرایی و ترک گرایی به ایرانی گرایی روی آورده شود. نمیتوان گفت که برای ایران گرایی هیچ کاری انجام نشده است ولی این ایران گرایی از سوی دولت و متمرکز و با برنامه بنیادی نبوده و همت خود مردم نقشی مهم در این کار داشته است ولیکن این ایران گرایی بایس بنیادی باشد و با تغییر الفبای بیگانه عربی و پاک گرایی واژه های زبان ما از واژه های بیگانه و پالایش دستور زبان ما و نامهای ایرانی آغاز شود.

نامهای ایرانی از آجرهای ساختمان فرهنگ ایران زمین هستند مانند لباسها و غذاها و آیینها و مردم و موسیقی و رقص ما و... در ایران و بایس از این آجرها حفاظت کرد که خراب یا دزدیده نشوند.

اگر عشق و علاقه محک برای نامگذاری برای اسلامگرایان است که نامهای عربی مانند فاطمه و علی و حسن و حسین و صادق و غیره را بر فرزندان ایرانی بگذارند پس بایس این حق را برای دیگران نیز قایل باشند که پدر و مادری که عشق به یک خواننده یا هنرپیشه یا ورزشکار دارند نام فرزندان خود را بتوانند پاتولو یا جینا یا کریستین یا آلبرت یا مارک بگذارند.

اگر بگویند نه اینها اسامی دینی است بایس گفت پس بایس اجازه داد نامهایی مانند برتولما ، یعقوب، متی ، شمعون، توما ، اندریاس ، پطرس ، فیلیپ ، تادنوس و یوحنا و یهودا نیز که از دین مسیحیت است بر روی فرزندان ایرانی گذاشته شود

حال من از اسلام گرایان این است که آیا این برای جامعه زیباست که از سویی نامهای عربی از سویی نامهای ترکی از سویی نامهای ارمنی و ترکی و غربی را به جای نامهای ایرانی بر فرزندان خود بگذاریم؟؟

نوشته زیر را بخوانید :

<http://forum.hammihan.com/thread27249.html> مأخذ

ایران تراک: «عجیب ترین نام های ایرانی» کوششی است از خلاصه ی تحقیقات مرکز آمار ایران در خصوص نام های نامتعارف و عجیب و غریب ایرانیان. آنچه که در این نوشتار کوتاه بدان پرداخته می شود، نگاهی مصداقی دارد به ترکیب نام های مرد/زن و بازتاب های جالب آن

۱- نام های در تضاد با جنسیت

مصادیق نام ها :

مهین رضا، زن، زاهدان

سینا، زن، آمل
 پری تک، مرد، میناب
 ولی بانو، مرد، تهران
 پریا، مرد، زابل
 یاسمین خان، مرد، میانه

نام های جغرافیایی !!

مصادیق نام ها:
 آمریکا، زن، آبادان
 اروپا، مرد، همدان
 دریاقلی، مرد، شهرکرد
 بغداد، مرد، بندرعباس
 بوشهر، مرد، ممسنی
 اهواز، مرد، اهر

نام های زمانی !!

در ساختار بسیاری از این نام ها، نشانه هایی از فصل، ماه، هفته، و روز دیده می شود.
 در این نمونه نیز باز هم مرد ها ۸۲ درصد این فراوانی را تشکیل می دهند.

مصادیق نام ها :
 امروز، مرد، میانه
 تیرماه، مرد، سراب
 روز علی، مرد، شهرکرد
 اذان وقت، مرد، اردبیل
 فوری، زن، تهران
 شب چراغ، زن، ایذه

نام های حیوانی !!

ساختار این نام ها برگرفته یا تلفیقی از نام های مرکب یا مستقل حیوانات است.

مصادیق نام ها :
 پشه، مرد، سرکان
 تیله گرگ، مرد، یاسوج
 سید گرگ الله، مرد، ممسنی
 ساس، مرد، شیراز
 بز علی، مرد، درگز
 کلاغ، مرد، کهنوج

نام های نباتی !!**مصادیق نام ها :**

انگور، مرد، ایرانشهر
 تریاک، مرد، رامهرمز
 زردآلو، مرد، خرم آباد
 فلفل، مرد، ممسنی
 گیلان، زن، اردبیل
 نخود، زن، میناب

نام های وصفی !!

این گونه نام ها از صفات مختلف گرفته شده است. نسبت این گونه نام ها در میان مردان بیشتر از زنان است

مصادیق نام ها :

روسپی، زن، مرو دشت
 قیمتی، زن، سنقر
 سوخته، مرد، فارسان
 فقیر، مرد، لنجان
 فتنه، زن، سیرجان
 قاچاق، مرد، الشتر

پایان نوشته

آیا باور می کنید که ما چه وضع اسف باری داریم !؟

نگاهی کنیم به بعضی نامهای عربی و معانی عجیب غریب آنها

<http://www.farsianinfo.com/arabic-names.html> مرجع

اسم پسرانه عربی

جعفر : جوی ، جوی کوچک ، جوی کلان ، جوی پر آب ، شتران ماده پر شیر

ذبیح : آنچه قربان کنند ، قربانی ، ذبح شده (این صفت برای حضرت اسماعیل نیز به همین معنا استفاده شده) ، حیوان ذبح شده

باقر : شکافنده ، گشاینده ، وسعت دهنده ، مرد بسیار علم ، متبحر در علم ، مرد بسیار مال ، شیر که چون بر شکار پیروز شود شکم او بدرد و بشکافد ، شیر درنده ، گروه گاووان یا گاو چرانان ، رگی است در بیغوله چشم ، پرنده ای است ابلق یا خاکستر گون یا سپید

عباس : شیري که شیران از او بگریزند ، بسیار ترش رو

عثمان : بچه ازدها ، مار یا بچه مار

کاظم : خاموش و فروخورنده خشم ، بردبار و صبور ، ساکت

هاشم : آنکه نان در اشکنه برای بستگانش خرد می کند ، دوشنده شیر ، کوه نرم

حیدر : شیر ، اسد

اصغر : خردتر ، کوچکتر ، کهتر (امام حسین ع) سه پسر داشتند و بخاطر عشق و افري که به امام علي داشتند نام علي را بر هر سه پسر خویش نهاده بودند: علي اکبر: علي بزرگتر ، علي اوسط: علي میانی ، علي اصغر : علي کوچکتر)

غلام : کودک ، پسر از هنگام ولادت تا آمد جواني و بلوغ ، غلام بزرگتر از صبي و خردتر از شاب است و آن سني است از چهارده سالگي تا بیست و يك سالگي ، فارسیان غلام به معني مطلق بنده و پسر استعمال کنند خواه کودک باشد ، خواه جوان و خواه پیر. معني اصلي غلام ، پسر و امرد است ، ولي چون پادشاهان و امرا و شعرا و توانگران ، علاوه بر استفاده از غلامان خود در مورد خدمتگزاري و جنگاوري و تجمل ، با بعضي از بندگان خویرو عشق می ورزند ، از این رو غلام در ادبیات مفهوم معشوق به خود گرفته است

سعید : خوشبخت

مسعود : سعادتمند

صفی الله : جانشین خدا !!

شمس الله : خورشید خدا !!

بیت الله : خانه خدا !!

روح الله : روح خدا !!

اسم دخترانه عربی

ام کلثوم : شیر ماده

حفصه : شیر ، اسد ، کفتار

خدیجه : ناچه ای که پیش از مدت حمل زاده شده باشد
بتول : پر آمدن دل از چیزی ، دلگیری

سمیه : برای این کلمه در فرهنگ دهخدا از لحاظ معنی معادلی نیامده ، فقط به دو نفر که نامشان سیمیه بوده اشاره شده ، یکی مادر عمار بن یاسر و دیگری مادر زیاد بن ابی سفیان

سکینه : آرامش ، آرامش دل ، آهستگی

رقیه : به بالا بر شدن ، برآمدن ، (مترقی نیز از همین ریشه است) ، صعود کردن ، تعویذ خواندن ، رقیّت و بندگی کردن ،

عذرا : دوشیزه ، باکره ، معذرت خواهی ، قبیله ای باشد در یمن وصف شده شدید به عشق و عفاف

فاطمه : زنی که بچه دو ساله را از شیر گرفته باشد ، شتر بچه ماده از شیر باز شده

عربها و ترکها غیرت فرهنگی خود را حفظ کردند و با شدت مراقب هستند که نامهای بیگانه در فرهنگشان نفوذ نکند ولی چرا این بی غیرتی خانواده های ایرانی را گرفته است؟؟

چرا به جای نامهای ایرانی از نامهای بیگانه عربی و ترکی و غربی استفاده می کنیم آیا شنیده اید کسی در کشورهای عربی یا ترک نام فرزند خود را داریوش و کوروش بگذارد؟؟

اسم گذاری نامهای بیگانه خصوصاً عربی و ترکی برابر با ایران ستیزی است اینجا ایران است و نه عربستان اینجا ایران است و نه ترکیه نام گذاری نامهای عربی با اسلام هیچ ربطی ندارد زیرا نه از اصول دین است و نه از فروع دین بلکه فقط عرب گرایی است

البته بایس گفت که هر واژه میتواند معانی مختلف داشته باشد

این نامها به ترکی و عربی نیز ختم نمیشود اگر این وضع ادامه پیدا کند نامهای فرانسوی ژان و ژولیت و پل و لورن یا انگلیسی جک و مایکل و ریچارد نیز میتوانند سالهای آینده در شناسنامه های ایرانی بیایند!!

مگر نامهای داریوش و کوروش و خشایار و اردشیر چه زشتی دارند که نامهای یدالله و عین الله و عباس و ... را برای بچه های خود انتخاب کنیم؟؟

خانم هیبت بفر ما پنیر!

آدم سرش سوت می کشند؛ باید اسم های دخترها را ببینید. بد نظرها مان ماماها و باباها یا خیلی گزنفون و فیلیم تخمیلی می دیده اند یا بگ چیزی شن می شده است. دارندگان این اسم ها از سال ۷۰ به بعد برای تغییر اسم به ثبت احوال کشور مراجعه کرده اند:

آشفتة - آخری - ایچی مار آفت - آواره - آهسته - ابله - ادامه - ارزان - استعفا - اسکناس - اضافه - ختم - افترا - افغانی - اکتبو - آمریکا - امنجان - انتخاب - آنها - انگل - انگلسی - ایضاگل - بادمجان - باطله - خاتم - بلک ناز - بد - برنج - برقی - بی - بلند - بلبل - بطوری - بی بی لال - بیلمز - بیر - نایه - نازی - نایلند - ترکیه - تلغن - تعارف - تمام روز - تهیه - جان جان جانی - جمعیت - جوجه مار - چونه - چینی - حامله - هیسته - حرف ناز - حسن گل - حسرت بانو - حیلله - خامه - خان گور - خانم خانم ها - خانم گدا - خانم هیبت - خرمانااز - خر گوش - خواننده - خوب جمال - خرده فند - خیمه - دایره - دانمانار - درمال - دلال - درشت - دم طلائی - دیوانه - رادار - روبنده - زابل - زیادی - زامبول - زولیده - سرایت - سکنه خاتون - سماور - سنبه - سنگین ماهی - سهولت - سهمیه - شرتاز - شش سانه - شمع دوستی - شیشه کامل - صبحانه - صابونه - ضعیفه - صندلی - صنعت - طوطی - ظلمت - عراق - عبارت - عتیقه - عجب مار - عکس - عرعر - غم انگیز - فاصله - فتنیله - فرانسه - فساد -



فتو - فوری - قرفر - قرمز - قطعه - قزوین - قیطان - کاغذ - کاسه - کر - کبود - کبک بانو - کره گل - کشمش - کلیک - کلانتر - کلوچه - کمک - کنه - کوتاه خاتم - کیسه - گدا باجی - گرگی - گلایلی - گل قطار - گمب گل - گوش - گور دوست - گیاه - گیم - لپو - لیموناز - ماست خاتم - متوجه - مچول خاتم - مشکل - خاتم - مشاغل - قشنگ - مقتول - منطقه - منقش - منگل - مچول - نطافت - نمی خوام - نقل - نمک - نیست در - نیکت - وظیفه - هلند - وخیمه - هیکل - ییلاق -

توله شیر یا شاه پلنگ؟

اسم پسر ها هم دست کمی از اسم های دخترها ندارد؛ تنها چیزی که می شود گفت این است: آخر چرا؟

آسیب - آسمان - استفاده - اسید - انجمن - بابا پیره - بیر - باقالی - بدبه - بیابانی - بیچاره - بی مرض - بربر - یوز - یوزش - تجارت - توله شیر - تقسیم - جاهل - جنجال - جوجو - جهت - چتر - چاه - حرکت - حیاط - خوشامد - دفتر - واکت - سبیل - ستم - سنجاب - سنگک - سه چاپور - شب - شاه پلنگ - شمشیر - شیریندی - صدام - ضحاک - عادی - علامت - عصا - غارتی - غمگداز - فرغون - فیچر - قفل - قحطی - قوری - کادر - کافر - کتاب - کلاغ - کلک - کلوخ - کپور - کف - کوجولی - کوهان - گردالی - گردو - گرگ آقا - گل بیو - گنجشک - لازم خان - لاغر خان - لذت - لندهور - ماهی خان - محبس - محکوم - مزاحم - مرد دردی - مسکو - مسلسل - مصر - مسلو - ملنگ - مچول - موش گور - میر لال - میر نطافت - نازک بدن - نام خاص - نادر - نزار - نمک - نورافکن - نوکر - همه - می - کلک - یک دردی - یهودی -

مثالی دیگر (مجله همشهری جوان، در شماره 191)

متداول ترین نام های خانوادگی ایرانی ها
<http://www.naghola.com/fun-15049.html> : منبع

آیا میدانید بیشترین نام خانوادگی ایرانیان چیست؟
 مدیر اسناد هویتی سازمان ثبت احوال کشور گفت: فامیلی 'محمدی' با 723 هزار عنوان، بیشترین نام خانوادگی ایرانیان است.

محسن اسماعیلی روز سه شنبه در گفت و گو با ایرنا افزود: 'حسینی' با 496 هزار عنوان، 'احمدی' با 467 هزار عنوان و 'رضایی' با 408 هزار عنوان نیز دارای بیشترین نام خانوادگی ایرانیان است.

وی با بیان اینکه 110 میلیون رکورد اطلاعاتی در پایگاه کشوری ثبت احوال داریم، اظهار داشت: بیشترین نام هایی که در طول 92 سال در سازمان ثبت احوال کشور به ثبت رسیده 'محمد، علی' و 'فاطمه و زهرا' است.

اسماعیلی ادامه داد: حسین، مهدی، حسن، رضا، محمدرضا، علیرضا، احمد و عباس و مریم، معصومه، زینب، سکینه، رقیه، خدیجه، لیلا و مرضیه نیز بیشترین نام های ایرانیان بوده است.

بیشترین نام های ایرانیان بوده است!!!؟؟؟
 پایان نوشته

نگاهی کلی به نامهای عربی و معانی آنها کنیم

منابع نامها و ترجمه آنها :

لغت نامه های دهخدا- معین - عمید

فرهنگ معاصر فارسی - عربی نوشته عبدالنبی قیم انتشارات معاصر

<http://fa.wikipedia.org>

<http://adel-ashkboos.mihanblog.com/post/544>

<http://www.farsianinfo.com/arabic-names.html>

آدم = مردم

آمال = آرزوها - امیدها

آمنه = پشته هیزم

ابراهیم = پدر مهربان

ابوالفضل = برتری دار

ابوبکر = پدر نمازگزاری به جا
 احترام = بزرگ داری
 احسان = نیکی - بخشش
 احمد = ستوده تر.
 اسحاق = خندان
 اسد = شیر بیشه
 اسدالله = شیر بیشه خدا
 اسماعیل = آنکه خدا فریاد او را شنید
 اعظم = بزرگوارتر - درشت تر - بزرگتر
 اکرم = بزرگوار - گرامی
 اکبر = بزرگتر - تندرست تر
 الهام = اندیشه خوب در دل افکنی
 الهه = بت
 الین = نرم تر
 امل = آرزو - امید
 امیر = فرمانده - فرمان ران
 امین = درستکار - استوار
 بتول = پارسا
 بهجت = شادمانی - خوبی دیدار - زیبایی - شادی
 تبسم = لبخند
 تراب = خاک زمین
 ترنم = سرود - آواز نیکو
 تقی = پرهیزکار
 ثریا = ستاره - پروین
 ثنا = آفرین - سپاس - درود - ستایش
 جابر = ستمکار
 جاسم = نام یک ده
 جبار = چیره شونده - خودبین - خودخواه
 جبران = توانگر سازی تهیدست
 جلال = بزرگی - بزرگواری - شگوه
 جلیل = بزرگ - بزرگوار - با شگوه
 جلوه = خودنمایی - آشکار گری
 جوهر = گوهر
 جمال = نیکویی - زیبا رویی
 جمیل = نیکو - زیبا روی
 جنان = بهشتها - باغها - بوستانها
 جواد = بسیار بخشنده
 جیران = آهو

حاتم = داور - فرمان ران
 حامد = ستاینده - ستایشگر - سپاس گزار
 حبیب = دوست - یار
 حجت = فرنود
 حدیث = تازه - پیام - سخن
 حرمت = آبرو
 حسام = شمشیر تیز
 حسن = خوب - نیک
 حسین = خوب - نیک
 حلیمه = زن بردبار
 حمزه = تره تیزک
 حمید = پسندیده - فرخنده
 حمیده = پسندیده - فرخنده
 حمیرا = پرنده دم سرخ - زن سپید و سرخ گونه
 حنان = بخشش - مهربانی
 حنیف = راستکاردر کیش - درستکاردرکیش
 حوا = زن گندمگون
 حوری = زن بهشتی - زیبا و سفید
 خاطره = یادبود - سرگذشت
 خیرالنساء = بهترین زنها
 درنا = کرکی
 دنیا = جهان
 ذکیه = تیزهوش
 رابعه = چهارمی
 راحله = رونده - حا به جا شونده
 راضیه = خوشدل - خوشنود - خرسند
 رانیا = نزدیکی
 رایحه = بوی خوش
 ربابه = ابر سفید
 رجب = ماه هفتم از سال اسلامی
 رحمان = مهربان - بخشنده
 رحیم = بخشنده
 رسول = پیغامبر
 رشید = رسگار - دلیر - خوش بالا
 = دلیر کیش رشیدالدین
 رضا = خرسند - خشنود - پذیرا
 رضیه = خشنود
 رعنا = خوش اندام

رقیه = افسون - جادو - نیایش
 رنین = آواز
 رویا = بوشاسب
 زبیده = گل همیشه بهار
 زکی = پاک - پارسا
 زهرا = درخشان چهره
 زهره = ناهید
 زهور = روشن گردیدن چراغ - درخشیدن ماه - درخشیدن رخسار - روشن گردیدن آتش
 و بالا گرفتن آن
 زینب = زیور پدر - درخت خوش بوی
 زینت = زیور - پیرایه
 ساحل = کرانه
 سارا = پاک - سره
 ساعد = یاریگر
 سالم = تندرست - درست
 سامیه = بزرگ - ارجمند
 ستار = پوشنده گناه ها
 سجاد = کسی که بسیار یر بر مهر نماز میگذارد - پیشانی گذار
 سحر = سپیده دم
 سکینه = آرام
 سلام = درود - بی گزند - گردن نهادن
 سمانه = کرک - آسمانه
 سمیر = داستان گوی - روزگار
 سمیرا = گندم گون
 سمیه = هم نام - همتا
 سودا = مهر
 سهام = تیرها
 سهیل = درخشان - پرک
 سهیلا = نرم
 سیف = شمشیر
 سیف الله = شمشیر خدا
 شعبان = ماه هشتم از سال اسلامی
 شعله = فروغ - روشنی - زبانه آتش - تابش
 شعیب = دره کوچک
 شنون = کارهای بزرگ - سزاوارها - والایها - نیازها
 شقایق = الاله
 شکیلا = خوشگل - خوش اندام
 شهاب = زیاه آتش - ستاره روشن

شهره = نامور
 شهلا = زن چشم سیاه - زن چشم درشت
 شهیر = نامدار - نامور
 شیدا = دیوانه - شوریده - آشفته - شیفته
 شیلا = آسمانی
 شیما = نشان - دختر با روی لک دار
 صابر = شکيبا - بردبار
 صادق = راستگو - درست - آشکار - پیدا
 صالح = نیک - نیکوکار - شایسته
 صحرا = دشت
 صبا = باد خنک
 صدیقه = پیمان دار - راستگوی
 صغری = زن کوچکتر
 صفر = ماه دوم عربی
 صفورا = گنجشک
 صنوبر = همیشه سبز
 طاهره = پاکیزه
 طراوت = تر تازگی
 طلا = زر
 طلعت = دیدار - روی - آفتاب برآیی
 طبیه = پاکیزه
 ظریفه = زیبا - خوش اندام - زیرک
 عائکه = زن خوش بوی - کمان کهنه سرخ
 عادل = دادگر
 عاصی = نافرمان
 عالییه = بزرگوار - ارجمند
 عید = بنده
 عبدالقادر = بنده شایسته
 عبدالله = بنده خدا
 عثمان = مار - جوجه هوبره
 عرب = تازی
 عرفان = شناختار - آگاهی
 عزت = ارجمندی - گرامی - سرافرازی
 عزیز = گرامی
 عسکر = لشکر - سپاه - گروه مردم
 غسل = انگبین
 عصام = پیمان
 عصمت = پاکی روان - پیش گیری از گناه

علی = بلند - والا - توانا - بزرگ
 علیمه = دانا - دانشور
 علیّه = بلند - والا - توانا - بزرگ
 عماد = پستی دهنده
 عمار = خداپرست - استوار
 عیسی = رهایی دهنده
 غزال = آهو
 غزل = چامه
 فائزه = پیروز - رسگار
 فاضله = بخشنده
 فتانه = بسیار آشوبگر - دلفریب
 فتحیه = پیروز - یار
 فوزیه = رسگار - پیروز
 فهیمه = دانا
 قادر = توانا - زورمند - دارا - شایسته
 قاسم = بخش کننده
 قدیر = توانا
 قربان = کشته برای خدا
 کاظم = فروخورنده خشم
 کبری = بزرگتر
 کریم = بخشنده
 کمال = همداد - آراستگی - پیشروی
 کوثر = جوی بهشتی - ابگیر زندگی
 لبابه = برگزیده
 لیلا = شب بسیار تاریک
 مانده = خوردنی
 مبینا = آشکار
 مجتبی = برگزیده
 مجید = بزرگوار
 محترم = ارجمند - گرامی
 محدثه = سخن گو
 محسن = نیکی کننده
 محمد = ستوده
 محمود = ستوده
 مختار = گزینه دار - توانا
 مراد = آرزو - خواش
 مرتضی = پسندیده - خشنود شده
 مرضیه = پسندیده - برگزیده - خشنود شده

مسلم = اسلام پذیرفته
 مسیب = انگیزه
 مسیح = پاک کننده
 مصطفی = برگزیده
 مظفر = پیروز
 معراج = نرده بان - پله ها
 معصومه = دور از گناه - نگهداشته
 ملیکا = شاه (زن)
 منصور = یاری شده
 منور = روشن - درخشان
 منیر = روشن - درخشان
 موسی = تیغ سلمانی - آب درخت - ذاراب
 مهدی = راهنما شده
 میثم = دونده ای که جای پایش به روشنی بر زمین بماند
 میعاد = مژده گاه
 میلاد = روز زایش
 نادر = کم یافته - بی مانده - شگفت - گرانمایه
 ناصح = دلسوز
 ناصر = یاور - یاری کن
 نایب = جانشین
 نجم یا نجمه = ستاره
 نصیر = بسیار یاری کننده می باشد
 نعمت = جوشی آور - شاد کن - بخشش - مایه
 نعمت الله = بخشش خدا
 نعیمه = جوشی آور - شاد کن - نرم و نازک - مایه
 نفیسه = گرانمایه - گران بها
 نقی = پاکیزه - برگزیده
 نوال = بخشش - بهره
 نوفل = جوانمرد - بخشنده
 وحید = تنها - یگانه
 ولی = دوست - یار
 ولی الله = دوست خدا
 هاجر = جدا کننده
 هادی = راهنما - رهبر
 هارون = نگهبان - پاسبان
 هاتیه = شادمان - خرسند
 یاسر = بخش کننده - آسان

جای تأسف نیست که با غنی بودن فرهنگ نامهای ایرانی ، همه این نامها بیگانه و از واردات است و حتی یکی از این نامها ایرانی نیست!؟

در اینجا 267 نام عربی و معنی ایرانی آنها را مطالعه کردید.
بسیار جالب است که بسیاری از معانی ایرانی این نامهای عربی چندین بار می آیند
توجه کنید :

arezu آرزو سه بار
ashkar آشکار سه بار
ahu آهو دوبار
àrjmànd ارجمند چهار بار
ostvar استوار دو بار
bàxsh kon بخش کننده دو بار
bàxshesh بخشش پنج بار
bàxshànde بخشنده پنج بار
bàr gozide برگزیده پنج بار
bozorg بزرگ پنج بار
bozorg tàr بزرگتر سه بار
bozorg var بزرگوار پنج بار
bolànd بلند دوبار
bànde بنده دوبار
parsa پارسا دوبار
pak پاک چها بار
pakize پاکیزه دوبار
pàsàndide پسندیده چها بار
piruz پیروز چها بار
tàvana توانا پنج بار
xorsànd خرسند سه بار
xoshnud خشنود چهار بار
xosh àndam خوش اندام چهار بار
dàràxshan درخشان چهار بار
dorost درست دوبار
dorost kar درستکار دوبار
dorud درود دوبار
dust دوست دوبار
rast guy راستگو دوبار
rah nàmay راهنما دوبار
ràs gar رسگار چهار بار

roshàn روشن سه بار
 zāban e atāsh زبانۀ آتش دوبار
 ziba زیبا چهاربار
 setare ستاره چهاربار
 setayesh ستایش دوبار
 sotude ستوده سه بار
 shad شاد پنج بار
 shayeste شایسته دوبار
 fārxcnde فرخنده دوبار
 fārman فرمان سه بار
 gerami گرامی چهاربار
 gāran maye گرانیامیه دوبار
 nam vār نامور دوبار
 nik نیک دوبار
 niku نیکو سه بار
 vala والا سه بار
 yar یار سه بار
 yar i یاری سه بار

خوب چرا نیایس از این نامهای ایرانی بهره ببریم ؟

همانگونه که نوشتم زبان ما بسیار غنی میباشد و احتیاج گدایی نام از فرهنگهای دیگر نداریم
 نام گذاری نکردن فرزندان این خاک و بوم و فراموش کردن نامهای ایرانی همان اندازه ننگ اورست که نامهای شهیدان خود را فراموش کنیم.

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی پیغمبر اسلام بگذارد ؟ = ستوده
 چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی پیغمبر اسلام بگذارد ؟ = ستایش
 چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی پیغمبر اسلام بگذارد ؟ = روشنگر
 چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی پیغمبر اسلام بگذارد ؟ = یادآور
 چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی پیغمبر اسلام بگذارد ؟ = گواه
 چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را آوازه ایرانی نخستین زن پیغمبر اسلام بگذارد ؟ = شاه زاده
 چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را نام ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ = زیور

چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را نام ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ =
افسون
چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را آوازه ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ =
راستگوی
چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را آوازه ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ =
پاکدامن
چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را آوازه ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ =
شکیبا
چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را آوازه ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ =
خوشبو
چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را آوازه ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ =
پسندیده
چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را آوازه ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ =
فرشته گوی
چه بدی میدارد که یک مادر نام دختر خود را آوازه ایرانی دختر پیغمبر اسلام بگذارد ؟ =
درخشان

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی نخستین رهبر شیعه ها بگذارد ؟

= والا

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی نخستین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= دلیر
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی نخستین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= دادگر
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی نخستین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= هماد
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی نخستین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= سخنور
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی نخستین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= پارسا

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی دومین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= گزیده

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی سومین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= نیک

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی سومین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= دل آور

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی سومین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= شیرمرد

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی چهارمین رهبر شیعه ها بگذارد
= استوار
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی چهارمین رهبر شیعه ها بگذارد
= درستکار

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی پنجمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= دانا

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی ششمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= راستین
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی ششمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= پایدار
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی ششمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= بردبار

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی هفتمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= آرام

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی هشتمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= خرسند
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی هشتمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= خشنود
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را نام ایرانی هشتمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= پذیرا

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی نهمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= پرهیزکار
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی نهمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= بخشنده

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی دهمین رهبر شیعه ها بگذارد ؟
= پاکیزه
چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی یازدهمین رهبر شیعه ها بگذارد
= سپاه

چه بدی میدارد که یک پدر نام پسر خود را آوازه ایرانی دوازدهمین رهبر شیعه ها بگذارد؟= رهنما

امام علی امام علی است ، امام حسن و امام حسین امام حسن و امام حسین هستند، حضرت خدیجه و فاطمه زهرا حضرت خدیجه و فاطمه زهرا هستند و تنها و یگانه و اصلاً من اعتقاد دارم که این نام ها نامهای خاص است و تنها به این بزرگواران اسلام تعلق دارد و فقط در مورد ایشان میتوان از این نامها استفاده کرد به همین گونه در مورد دوازده امام دیگر فکر میکنم.

برای من مهم نیست که کسی فرزند خود را در خانه اش به چه نامی صدا میزند حتی اگر میخواهند نام فرزند خود را نام حیوان و درخت یا لغاتی عربی و ترکی و آفریقایی و آمریکایی و فرانسوی یا از ابزار آشپزخانه باشد ولی این نامها نمیتوانند و نبایس در شناسنامه ها و در نوشته های دولتی بیایند؛ در اینجا بایس نامهای ایرانی انتخاب شوند تا هویت ملی نامهای ایرانی محافظت شود.

بسیاری از دوستان من پس از چاپ کتاب اول و خواندن و نوشتن نامهای اصیل ایرانی و پیشنهاد ایران گرایی نامهای ایرانی (خصوصاً نامهای خانوادگی) از من خواستند این مطلب و پیشنهادات را گسترش دهم

برای رفع مشکل نامهای بیگانه خارجی (نامهای خانوادگی) میتوان از اسمهای فاعلی و مفعولی و اسم مصدر مصدرهای زیبا و پسندیده استفاده کرد (به کتاب اول من کارنامه ، تاریخ دستور زبان، مصدرها و لغات ایرانی توجه شود)

بانو = خانم

کیا = آقا

چند مثال

کیا کاوه ستایش

بانو مهری ستوده

کیا رستم پژوهش

کیا بهرام ستاینده

کیا بهزاده کوینده

کیا سیروس پرورش

بانو هما جوینده

بانو مهناز افراژنده

بانو پروین روش

کیا داریوش پسندیده

و

اسمهای خانوادگی میتوانند اسمهای مرکب نیز باشند مانند بذر چین – بذر پاش – بذر انبار – بذرفروش و ...

مثال:

باتو ابریشم آزادی بخش
کیا خرداد روشن دل
باتو دل آرای فرهنگ دوست
کیا آرش ایران پرست
و ...

بیاییم افراطی گرایهای دینی و غرب زدگی و عرب پرستی و ... را دور بریزیم و ایرانی بمانیم.
از حرفهای جدی و خشک من خسته شدید؟ دفترچه تلفن را باز کنید و نگاهی کنید و بخندید!!

چه کسی گفته است یک مسلمان فرانسوی یا آمریکایی ویا آلمانی و ایرانی بایس از نامهای فرهنگی خود صرف نظر کنند و نامی عرب و بیگانه برگزینند؟؟

آنچه که به ایران مربوط میشود ایران مانند یک انسان است؛ جسم او فرهنگ ایرانی است؛ فرهنگ ایرانی یعنی تاریخ واقعی او یعنی زبان و الفباهای او یعنی نامهای او یعنی زبان او یعنی لباسهای او یعنی رقصهای او یعنی خوراکیهای او یعنی سازها و موسیقی های او یعنی ...
روح ایران یعنی خدانشناسی یعنی احترام به مذاهب یعنی فرمانبری از خدا یعنی کار برای هم میهن یعنی کمک به ناتوان یعنی ...

این دو را نمیتوان از هم جدا کرد نه روح میتواند جسم شود و نه جسم میتواند روح شود و بایس با هم کار کنند زیرا اگر یکی نقصی داشته باشد دیر یا زود تمامی بدن بیمار میشود و اگر این نقص برطرف نشود این بدن می میرد.

هنگامی که در فرانسه تحصیل می کردم هنگامی که نام من را می پرسیدند و می گفتم در مجید می پرسیدند که آیا من مراکشی یا تونسی یا الجزایری هستم و وقتی می گفتم که من ایرانی هستم تعجب می کردند زیرا میدانستند که ایرانیها عرب نیستند ولی چرا نام های عرب دارند

این برای دیگر ملیتها صدق نمی کند
فرانسوا و ژولیت و آلن فرانسوی هستند
یواخیم و آدولف و زیگموند آلمانی هستند
جک و دیوید و مارک انگلیسی هستند

در هنگامی که پسری بدنیا می آید و او را ختنه می کنند میتوان در حضور یک مذهبی نامی اسلامی برای او انتخاب کرد و گردنبندی با این نام برای او به عنوان هدیه تقدیم کرد و برای دختر هم هنگامی که بدنیا آمد و او را برای اولین بار شستند هم چنین کاری

در حضور یک مذهبی انجام داد ولی به هنگام گرفتن شناسنامه بایستی فقط نامی از نامهای ایرانی انتخاب شود . مسلم است که هر پدر و مادر میتواند در خانه فرزند خود را به هر نامی که می خواهد صدا کند ولیکن از سوی دیگر هر پدر ومادر ایرانی مسئولیتی میهنی دارد و بایستی متوجه باشد که نامهای اصیل ایرانی که نامهایی از فرهنگ اصیل و باستانی ماست نبایستی به فراموشی سپرده شود و بایستی از آنها حفاظت کرد

تمامی کارمندان دولت بایس نامهای خود را با شرایط بالا به ایرانی تغییر دهند حتی مذهبیون که در دولت کار می کنند زیرا آنها هم ایرانی هستند و برای دولت ایران کار می کنند و اگر راضی به این کار نبودند بایس کناره گیری کنند
آیت الله اکبر جوادی را هم میتوان آقای پرهیزکار صدا کرد
نامهای زیر از فرهنگ معین انتخاب شده اند و معنای بسیار پسندیده و زیبا برای نام و نام خانوادگی دارند و میتوان آنها را مورد استفاده قرار داد

ARIV- ARIZ -ARRANJAK -AFDESTA -AFRAND-
AFRANG -AFRASHTE -AFRAZ -AFRUZ -AFSAN
AJJAR -AMORDAD -ANJAM -ARFEED -ARISH-
ARJANG -ARJE- ARJMAND -ARMAGAN ARJE-
ARVAND -ARZESH -ASHGARF -ASVAR- AVRAND-
AXGAR

ARSHAR- ARAD -ARAN -ADAK -ADDAX- ADINDE -AF
SHID -AF TAE- AFARIDE -AFDAM AFRANG- AFRAZE -
AFRUZE -AGAH -AJH -AIN -AJHINE -AJHIR -AJIN -
AJINE -AKANDE ALANE -AMADE- AMANE -AMAR-
AMIZ -AMORQ- AMORZESH -AMUDE -
AMUT- AMUXTE ARAM -ARASH-
ARASTE- ARI- ARMAN -ARUN -ARVIN-
ASA -ASE -ASHKAR -ASHTI -ASHYAN -ASIYA -ASTA
N-
ATASH -AVARI -AVIZ -AVRAND -AYANDE -AZAD -A
ZARAXSH AZIMUDE -AZIMUN

EADRAM -EAJHANG -EAJHKUL -EALA -EARID -EARIN
- EARMAND -EAXSHAYESH EAXSHANDE -

ĒĀXSĪSH - ĒĀXTYAR - ĒAYES - ĒEGĀM - ĒEHNĀM - ĒE
JA - ĒIRAK ĒORDĒAR - ĒORNA - ĒOZORĒ

ĀAROK - ĀIRE

DĀD GĀR - DĀD VĀR - DĀNEŠH - DAN
A - DANESH - DĀRĀXSĪH - DĀRĀXSĪHAN - DĀRMĀN
DĀSHĀD - DEL ĀNGIZ - DEL ĀVĀR - DEL GĀRM - DEL
GOSHAY - DEL JUY - DEL PĀSĀND -
DEL SHĀD - DEL SUZ - DELIK - DOROST KAR - DORUD

ERNA

FĀRĀH
MĀND - FĀRHĀNG - FĀRJĀM - FĀRMĀN - FĀRROX - FĀRV
ĀHĀR - FĀRZĀM - FĀRZAN FĀRZIN - FOZUN - FULAD I

GOVAH - GOZIDE

HĀMĀD - HIREDD - HOVEYDA - HUSH YAR

IRĀK

JĀLVĀND - JĀVAN - JĀVDAN - JĀVID

KĀM KAN - KĀM YAR - KĀRKĀM - KEYHAN

LAST - LIV

MĀNEŠH - MĀRAXSHE - MORVA - MEHR DĀD

NAM DAR - NIK - NO RUZ - NIMUD - NOVID - NAM
VAR - NAMAZ

OMID - ORMOZ - OSTUN - OSTVAN - OST VAR

PADID - PADIDAR - PADRAM - PADVAZ - PAHLAVAN - PAK
IZE - PAK DEL - PAK NAM
PAK TAN - PAK
ZADE - PALIL - PANAH - PARALAK - PARDAZESH - PARFI
Z KAR - PARMAR PARSAR - PARVARDE - PASANDIDE - PAY
DAR - PAYAM - PAYANDE - PAYE VAR - PAZIR A
PEYK - PEYKAN - PEYMAN - PEYQAM - PIRUZ - PISHDAD -
POJMAN - PULAD

RAD - RAH DAN - RAH NAMAY - RAM - RAS GAR - RAST
GUY - RASTIN - RAST KAR - RAXSHAN
RAYKA - ROOSHAN - ROOSHAN GAR - ROOFT - ROOSTAM

SAD - SALAR - SAMAN - SAR DAR - SAR
VAR - SAVIZ - SAZ GAR - SEPAH - SEPAS - SEPEHR
SERESHT - SETAYESH - SEZA - SEZA
VAR - SORUSH - SOTORG - SOTUDE - SOXAN - SOXAN
VAR

SHADKIS - SHADMAN - SHAHR
VAR - SHAHRIVAR - SHEGARF - SHIR XADA - SHIR
MARD SHEGEFT - SHOGUN

TARAN - TARAR - TARESH - TAFSAN - TAFHAM - TAJ
DAR - TARAZ - TAVAN - TAVAN A - TAVAN GAR
TOXSHA

VARRĀFA - VARZĀM

XAFĀN - XĀLIŶ - XERĀD - XOR
TAR - XORĀND - XORRĀM - XORSĀND - XOSHT NAM
XOSHT NUD - XOSRO

YAD AVĀR - YAD ĞAR - YAD
XODA - YĀL - VALA - YAVĀR
ZIRĀK

=====

نامهایی زیبا و معنا دار و پسندیده از لغت نامه معین که برای زنان [نام و
نام خانوادگی] میتوان بهره گرفت

ĀFRUZESH - ĀFSHĀK - ĀFSUN - ĀFZUN - ĀFĀR - ĀLĀV -
ĀNGIZE - ĀNGORĒN - ĀNGOSHTĀR
ĀFSHĀK - ĀRTE - ĀSĀNDE - ĀSHNA - ĀSHĪAD - ĀSTĀRĶ
ĀM - ĀVRĀMĀN - ĀXFĀK

ĀĒ - ĀĒ ĞIN - ĀĒ ĞOL - ĀĒ ĞUN - ĀĒ RĀZ - ĀĒ ROX - ĀĒ
TAR - ĀĒ ZĀR - ĀĒRU - ĀĒU
ĀFSHĀN - ĀHĀNG - ĀINE - ĀLĀK - ĀLE - ĀMĒRO - ĀŶĀZ
- ĀŶUŠH - ĀRĀMESH - ĀRĀNG
ĀRĀYESH - ĀRDĀM - ĀSAN - ĀSĀYESH - ĀSTĒYE - ĀSHK
ĀRE - ĀSHNA - ĀSMĀN - ĀSTĀNE
ĀSUDE - ĀVĀM - ĀVAX - ĀVAZ - ĀVĪŶE - ĀVISTEN - Ā
VIZE - ĀVIZESH - ĀXSOME - ĀYĀFT
ĀYEJH - ĀZADI - ĀZĀREU - ĀZĀRM

ĒĀLINE - ĒĀRRĀMĀN - ĒĀLVĀYE - ĒĀNKĀL - ĒĀRNUN -
ĒĀYA

ĶĀHĀR ĞOL - ĶĀME - ĶESHME

DARAXSHAN - DASTAN - DEL ASAY - DEL AVIZ - DEL
 RAND - DEL CASE - DEL DAR - DEL FERIE DEL
 FORUZ - DEL NÁVAZ - DEL FÁZIR - DEL ROEAY - DEL
 SETAN - DIRA - DIDAR

EKSUN - ENGARE - EPAR - ESHKOFT - ESHKUFTE - ESTAR
 AK - ESTARÁM

FABA - FARANG - FERESHTE GUY

GOL AZIN - GOL BARG - GOL BUIY - GOL CEHRE - GOL
 GOL AR - GOL GUN - GOL PEYKAR - GUYA

HONAR

JADU - JAFAN - JANAN

KAME

LAKA - LAZAK

MAH FARE - MAH PEYKAR - MAH RU - MAH VASH
 - MALLUS - MANJHTE - MEHR GAN

NAHOFTE - NAMAY - NÁQZ
 I - NÁVAZESH - NEMUNE - NIK RU - NIYAYESH
 NIYAZ - NOVIN

PAK CEHRE - PAK RU - PAK
 DAMAN - PAKIZE - PANID - PARFANE - PARI
 ROX - PARTO PASANDIDE - PEYDA - PEYVAND - PUSHIDE
 QASHANG

RAJ - RASÂN - RAST ÎLY - RAZ - RAZIYAN

SÂRVAD - SORUD - SUSÂNEAR

SHAD ÊU - SHAH ZADE - SHAKI A - SHIR
ZÂN - SHOKÂRAN

TÂRESH - TÂRAZ - TAZE

VIJTE - VÂYLÂN

XÂNDAN - XONYA - XORDE - XOSH ÊU

YAR I - YURE

ZÂNEÂN - ZÂR ÂFESHAN - ZIVÂR

400 نام ایرانی برای پسرها و 400 نام ایرانی برای دخترها
نامهای پسرها و دخترهای ایرانی (از فرهنگ عمید و دائرة المعارف ویکیپدیا)

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESÂR	نام پسر	NAM E DOXTÂR	نام دختر
ÂDANUSH	ادانوش	ÂRGINE	آبگینه
ÂFRASYÂR	افراسیاب	ÂRGUN	آبگون
ÂFSHAR	افشار	ÂKRISHÂN	ابریشم
ÂFSHIN	افشین	ÂKRUN	آبرون
ÂFRÂN	افرن	AFÂRIDE	آفریده
ÂFRÂR	اژدر	AFÂRIN	آفرین
ÂKVAN	اکوان	ÂFRAZE	افرازه
ÂLFORZ	البرز	ÂFRUN	افروغ

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
ÀLVA	الوا	ÀFRUZ	افروز
ÀLVAND	الوند	ÀFSANE	افسانه
ÀNUŠT	انوش	ÀFSAR	افسر
ÀNUŠTIRVAN	انوشیروان	ÀFSHAN	افشان
ÀRÂS	ارس	ÀFSHAR	افشار
ÀRÂŠTK	آرشک	ÀFSUN	افسون
ÀRÂXSHTA	ارخشا	AFTAR	آفتاب
ÀRDA	اردا	AGÂRIN	آگرین
ÀRDALÂN	اردلان	AFÂNG	آهنگ
ÀRDÂŠTIR	اردشیر	AFAR	آهار
ÀRDÂVAN	اردوان	AFU	آهو
ÀRJHÂNG	ارژنگ	ALALE	آلاله
ÀRMAYEL	ارمایل	AMESTERIS	آمستریس
ÀRMİN	ارمین	ANAHID	آناهید
ÀRŠTA	ارشا	ANAHITA	آناهیتا
ÀRŠTAK	ارشاک	ÂNDIŠTE	اندیشه
ÀRŠTAM	ارشام	ANDRIYA	آندریا
ÀRŠTÂŠT	ارشاسب	ANUŠTA	آنوشا
ÀRŠTAVIR	ارشاویر	ÂNUŠTE	آنوشه
ÀRTARÂZ	ارتاباز	ARA	آرا
ÀRTAFERN	ارتافرن	ARÂMESH	آرامش
ÀRVÂND	اروند	AREZU	آرزو
ÂRYOŠARZAN	اریوبرزن	ARIYÂNA	آرینا
ÂŠTK	اشک	ARMINA	آرمینا

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
ASPKAN	اشکان	ARMITA	آرمیتا
ASPKELIS	اشکبوس	ARNIKA	آرنیکا
AXGAR	اخگر	ARTAVAN	ارتاوان
AXSHID	اخشید	ARTADOXT	ارتادخت
JAHAI	ژیهای	ARTISTUN	آرتیستون
JAHVAN	ژیوان	ARTIMIS	آرتمیس
JAHYAR	ژیاریار	ARUSHA	اروشا
JAHUPIN	ژیوپین	ARYADOXT	آریادخت
SHADMEHR	شادمهر	ARYANA	آریانا
SHAFERAZ	شهیار	ARYANUSH	آریانوش
SHAFERID	شهید	ARZESH	ارزش
SHAHIN	شاهین	ASA	آسا
SHAHKAM	شاهکام	ASANA	آسانا
SHAHMAL	شهمال	ASAYESH	آسایش
SHAHNAM	شهنام	ASPKAR	آشکار
SHAHNUR	شاهپور	ASTHAN	آسمان
SHAHRAD	شهراد	ASTIYAN	آستیاز
SHAHRAM	شهرام	AVA	آوا
SHAHRDAD	شهرداد	AVAZE	آوازه
SHAHRIVAR	شهریور	AVID	آوید
SHAHROX	شاهرخ	AVIDE	آویده
SHAHRIIZ	شهریز	AVIHE	آویژه
SHAHRYAR	شهریار	AVIN	آوین
SHAHVASH	شاهوش	AVINE	آوینه

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
SHAHYAR	شاهیار	AVISA	اویسا
SHAHAD	شغاد	AVISHAN	اویشن
SHAYAN	شایان	AXTAR	اختر
SHERAGIM	شراگیم	AYANDE	آینده
SHERVIN	شروین	AZADE	آزاده
SHIDRANG	شیدرنگ	AZAR	آذر
SHIDVASH	شیدوش	AZARAFRUZ	آذرافروز
SHIRKUF	شیرکوه	AZARGOL	آذرگل
SHIRVAN	شیروان	AZARGUN	آذرگون
SHIRZADE	شیرزاده	AZARMDOXT	آزرمدخت
SHUPE	شوپ	AZARNUSH	آذرنوش
ARAN	آبان	AZIN	آذین
ARTIN	آبتین	BAHAR	بهار
AIN	آیین	BAHARAK	بهارک
AIN GOSHAST	آیین گشسب	BAHARAN	بهاران
ALAN	آلان	BAHARE	بهاره
ARAD	آراد	BANAFSTE	بنفشه
ARAM	آرام	BANU	بانو
ARASH	آرش	BARAN	باران
ARAZ	آراز	BARZIN	برزین
AREYE	آریه	BEHDIS	بهدیس
ARTAN	آرمان	BEHDOST	بهدخت
ARTIN	آرمین	BEHESTI	بهشت
ARSHAM	آرشام	BEHNAZ	بهناز

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
ARSIS	آرسیت	BEHNUSH	بهنوش
ARSTIS	آرستیس	BEHROX	بهرخ
ARTA	آرتا	BEHSID	بهشید
ARTA	آرتا	EINA	بینا
ARTAN	آرتان	BITA	بیتا
ARTIN	آرتین	EUSE	بوسه
ARVIN	آروین	ÇAKAME	چکامه
ARYA	آریا	ÇEŞMEK	چشمک
ARYAFAN	آریابان	ÇEŞME	چشمه
ARYAFAR	آریافر	DANE	دانه
ARYAMAN	آریامن	DANJHE	دانژه
ARYAMER	آریامهر	DARYA	دریا
ARYAN	آریان	DEL	دل
ARYANA	آریانا	DELARAN	دلارام
ARYAST	آریاسپ	DELARAY	دلارای
ARYEN	آرین	DELEAR	دلبر
ARYO	آریو	DELKESH	دلکش
ASAD	آساد	DELVESE	دلوسه
ASENESTAN	آسنستان	DINAK	دینک
ASTIYAG	آستیگ	ESTATIRA	استاتیرا
ASTIYAH	آستیاز	FARAHNAZ	فرهناز
ATAŞ	آتش	FARANAK	فرانک
ATEIN	آتبین	FARITA	فریبا
ATORPAT	آتورپات	FARIMA	فریما

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
ATRIN	اترین	FARIN	فرین
AVE	آوه	FARINAZ	فریناز
AZAD	آزاد	FARNAZ	فرناز
AZARAXSH	آذرخش	FARNIYA	فرنیا
AZAREAD	آذرباد	FARNUSH	فرنوش
AZARMATH	آذرمه	FARVARDIN	فروردین
AZARMIGAN	آزرمگان	FARXONDE	فرخنده
AZIN	آذین	FARZANE	فرزانه
KARAK	بابک	FERESHTE	فرشته
KARMAN	بهمن	FIRUZE	فیروزه
KARAM	بهرام	FORUQ	فروغ
KALASH	بلاش	FORUYNDE	فروزنده
KAMDAZ	بامداد	FORUZAN	فروزان
KAMIN	بامین	FULHAN	فوژان
KAMSHAD	بامشاد	GANDOM	گندم
KANDUYE	بندویه	GILA	گیلا
KAREED	باربد	GILAN	گیلان
KARDIYA	بردیا	GISU	گیسو
KARSAM	برسام	GITA	گیتا
KARUMAND	برومن	GITI	گیتی
KARZEYNDAD	برزین داد	GOFAR	گوهر
BAZAN	بازان	GOFARSHAD	گوهرشاد
BEH AYIN	به آیین	GOLASTUN	گلابتون
BEHROD	بهبد	GOLAFRUZ	گل افروز

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
BEHDAD	بهداد	GOLANDAM	گل اندام
BEHMENESH	بهمنش	GOLARAY	گلاره
BEHNAM	بهنام	GOLFAHAR	گل بهار
BEHRAD	بهراد	GOLFANU	گل بانو
BEHRANG	بهرنگ	GOLI	گلی
BEHRUZ	بهروز	GOLNAR	گلنار
BEHSAD	بهشاد	GOLNAZ	گلناز
BEHZADE	بهزاده	GOLNUSH	گلنوش
BEZHAN	بیژن	GOLPA	گلپا
BEISTANES	بیستانس	GOLPARI	گلپری
BORNA	برنا	GOLPUNE	گلپونه
BORZMEHR	برزمهر	GOLRIZ	گلریز
BORZUYE	برزویه	GOLROX	گلرخ
BORZORG MEHR	بزرگ مهر	GOLRU	گلرو
CEKU	چکو	GOLSHAN	گلشن
CIYA	چیا	GOLSHID	گلشید
CIYAKU	چیاکو	GOLSHIFE	گلشیفته
CUMAN	چومان	GOLTAL	گل تاج
DADMEHR	دادمهر	GOLTAN	گلتن
DADUYE	دادویه	GOLVARCHIN	گلورچین
DAMUN	دامون	GOZIDE	گزیده
DANU	دانو	GUNE	گونه
DANUSH	دانوش	HASTI	هستی

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
DARA	دارا	HENGAME	هنگامه
DARAB	داراب	HOMA	هما
DARYUSH	داریوش	HURDADE	هورداد
DASTAN	دستان	HURVASH	هوروش
DEY	دی	IRAN	ایران
DIYAKU	دیاکو	IRANA	ایرانا
ESFAND	اسفند	IRANFANU	ایران بانو
ESFANDYAR	اسفندیار	IRANDOXT	ایراندخت
FARABORZ	فرابرز	IRANU	ایرانو
FARAMARZ	فرامرز	IRYANA	ایرینا
FARATIS	فراتیس	JAVANE	جوانه
FARAVARTISH	فرورتیش	JHALE	ژاله
FAREED	فرید	JHARFA	ژرفا
FARBORZ	فربرز	JHILA	ژیلا
FARDAD	فرداد	JHINA	ژینا
FARDIN	فردین	JHINAR	ژینر
FARHAD	فرهاد	JHIVAR	ژیوار
FARHAM	فرهام	KAMAND	کمند
FARHANG	فرهنگ	KARANE	کرانه
FARHUD	فرهود	KATAYUN	کتایون
FARMAN	فرمان	KAZIVE	کازیوه
FARNAD	فرناد	KEYHANE	کیهانه
FARNAM	فرنام	KIJA	کیجا
FARNAFE	فارناسب	KIMIYA	کیمیا

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
FARROX	فرخ	LALÉ	لاله
FARSAD	فرساد	LALÉ ROX	لاله رخ
FARSHAD	فرشاد	MAHAK	ماهک
FARSHID	فرشید	MAHFEARZIN	ماهبرزین
FARYAN	فریان	MAHKEHRE	ماهچهر
FARYAST	فریاسپ	MAHDIS	مهدیس
FARZADE	فرزاده	MAHDOXT	ماه‌دخت
FARZAM	فرزام	MAHDOXT	مهدخت
FARZAN	فرزان	MAHIN	مهین
FARZIN	فرزین	MAHJAHAN	ماهجهان
FEREYDUN	فریدون	MAHKAME	مهکامه
FIRUZ	فیروز	MAHNAZ	مهناز
FORUD	فروید	MAHNUSH	ماه‌نوش
FORUHAR	فروهر	MAHNUSH	مهنوش
GARSHAST	گرشاسب	MAHARI	ماه‌پری
GARSIVAZ	گرسبوز	MAHROX	مهرخ
GASHTAST	گشتاسب	MAHREU	ماه‌رو
GASHTVAD	گشتواد	MAHSA	مهسا
GIRUY	گیروی	MAHSHID	مehشید
GIV	گیو	MAHTA	مهتا
GOLINUSH	گلینوش	MAHTAR	مهتاب
GOSHAST	گشاسب	MAHYAS	مه‌یاس
GOSTAHAM	گستهم	MAHZADE	ماهزاد
GUDARZ	گودرز	MAHZADE	مهزاد

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
ĠURAN	گوران	MAPIAK	مامک
HAFTVAD	هفتواد	MANA	مانا
HAMUN	هامون	MANDANA	ماندانا
HIRMAN	هیرمان	MANELI	مانلی
HUJIR	هجیر	MANIJHE	منیژه
HOMAYUN	همایون	MARYANGUSH	مرزنگوش
HORMOZ	هرمز	MASTANE	مستانه
HOTAN	هوتن	MATISA	ماتیسا
HUMAN	هومان	MEHRA	مهرآ
HUMAN	هومن	MEHRAK	مهرک
HUSHYAR	هوشیار	MEHRANE	مهرانه
HUSHANG	هوشنگ	MEHRANGIZ	مهرانگیز
IRAJ	ایرج	MEHRAZAR	مهرآذر
JAHAN	جهان	MEHREAN	مهربان
JAHAN DAR	جهاندار	MEHREANU	مهربانو
JAHAN GIR	جهانگیر	MEHRI	مهری
JAHANBAKSH	جهانبخش	MEHRIZ	مهرریز
JAHANSHAH	جهانشاه	MEHRSA	مهرسا
JAMASP	جاماسب	MEYGOL	میگل
JAMSHID	جمشید	MINA	مینا
JAVAN	جوان	MINU	مینو
JAVID	جاوید	MISHKA	میشکا
KAJHAV	کاژاو	MITRA	میترا
KALAFUR	کلاهور	MIXAK	میخک

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
KAMMEIZ	کامبیز	MOJHDE	مژده
KAMMEIWE	کمبوجیه	MOJHEGAN	مژگان
KAMIRAN	کامران	MORVARID	مروارید
KAMISHAD	کامشاد	MILHAN	موژان
KAMYAR	کامیار	NANAL	نهال
KANARANIG	کنارنگ	NAHID	ناهد
KARAN	کارن	NAJFIN	ناژین
KARUX	کاروخ	NAKISA	نکیسا
KARZAN	کارزان	NARMIN	نرمین
KAVE	کاوه	NASRIN	نسرین
KAVUS	کاووس	NASTARAN	نسترن
KAYA	کیا	NAVA	نوا
KAYAN	کیان	NAZAFARIN	نازافرین
KAYANUSH	کیانوش	NAZANIN	نازنین
KAYARASH	کیارش	NAZGOL	نازگل
KAYARMIN	کیارمین	NAZOK	نازک
KAYAVASH	کیاوش	NEGAF	نگاه
KAYKAVUS	کیکاووس	NEGAR	نگار
KAYTASHEYN	کیپشین	NEGIN	نگین
KAYQORAD	کیقباد	NESTANE	نشانه
KAYUS	کایوس	NIKI	نیکی
KAYXOSRO	کیخسرو	NIKSA	نیکسا
KEYHAN	کیهان	NIKU	نیکو
KEYVAN	کیوان	NISTA	نیشا

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
KIYUMARS	کیومرث	NIYUSHA	نیوشا
KUROSH	کوروش	NUSHAFAARIN	نوش آفرین
KUSHA	کوشا	NUSHAHIN	نوشین
KUSHIYAR	کوشیار	NUSHAZADE	نوشزاد
LOHRASTE	لهراسب	ORDINEHESHTI	اردیبهشت
LONKAK	لنک	FADIDE	پدیده
MAHARAD	مهاباد	FADINA	پادینا
MAHAN	ماهان	FAGAH	پگاه
MAHEID	مهد	FAIZ	پاییز
MAHDAD	مهداد	FAKIZE	پاکیزه
MAHRANG	مهرنگ	FAMCAL	پامچال
MAHYAR	مهیاری	FANIZ	پانیذ
MAHZADE	مهمزاده	FAPUK	پاپوک
MAHZIYAR	مهمزیار	FARAND	پرند
MAKARIZ	مکابیز	FARASTU	پرستو
MAKAN	ماکان	FARDIS	پردیس
MANESHTI	مانشت	FARI	پری
MANI	مانی	FARICHEH	پریچهر
MANUCHEH	منوچهر	FARIDOXI	پریدخت
MARDAVIJ	مرداویج	FARIMAH	پریمه
MASISHTI	ماسیشت	FARINAZ	پریناز
MAZDAK	مزدک	FARIRU	پریرو
MAZEYAR	مازیار	FARISA	پریسا
MEHRAH	مهراب	FARISHAD	پریشاد

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
MEHRAN	مهران	PÀRIVÀSH	پریوش
MEHRDAD	مهراد	PÀRIZADE	پریزاد
MEHRDAD	مهرداد	PÀRMIDA	پارمیدا
MEHRGAN	مهرگان	PÀRMIS	پارمیس
MEHRSHAD	مهرشاد	PÀRNIYA	پرنیا
MEHRZADE	مهرزاده	PÀRTU	پرتو
MERDAS	مرداس	PÀRVANE	پروانه
MILAD	میلاد	PÀRVIN	پروین
MORDAD	مرداد	PÀRYA	پریا
NÀCIRVAN	نچیروان	PÀRYAS	پریاس
NÀRIMAN	نریمان	PEYDA	پیدا
NÀRSI	نرسی	PEYMANE	پیمانه
NASKU	نسکو	PICAK	پیچک
NIMA	نیما	POJHAN	پژهان
NISHAM	نیشام	PUNA	پونا
NIYASA	نیاسان	PUNE	پونه
NOJHAN	نوژن	PUPAK	پوپک
NORUZ	نوروز	PURAN	پوران
NOVID	نوید	PURANDOXI	پوران دخت
NOZAR	نوزر	PURI	پوری
NUSHAZAR	نوشاذر	QONCE	غنچه
NUSHIRVAN	نوشیروان	RAHAY	رهای
IMID	امید	RAMESH	رامش
ORANG	اورنگ	RAVAN	روان

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
IRID	ارد	RAZAN	رازان
OSTADSI	استادسیس	RAZENI	رازقی
IVRAND	اورند	RIZAN	ریزان
OXUS	اوخوس	ROJA	روجا
FAKUR	پاکور	RONAK	روناک
PAPAK	پاپک	ROSHAN	روشن
FARVIZ	پرویز	ROSHANAK	روشنک
PASHEYN	پشین	RUDABE	رودابه
PASHUTAN	پشوتن	RUJHIN	روژین
PEYMAN	پیمان	RUJHINA	روژینا
PIRUZ	پیروز	SARAU	سبارو
PIRUZAN	پیروزان	SARZE	سبزه
QORAD	قباد	SAMINA	سامینا
RAD	راد	SARAK	سارک
RADIN	رادین	SARGOL	سارگل
RADMAN	رادمان	SARGOL	سرگل
RAHAN	رهان	SARINA	سارینا
RAM EID	رامبد	SARVNAZ	سروناز
RAMAN	رامان	SAYE	سایه
RAMIN	رامین	SAZESH	سازش
RAMTIN	رامتین	SEFIDE	سپیده
RASA	رسا	SETARE	ستاره
RAXSHAN	رخشان	SETAYESH	ستایش
RAYKA	رایکا	SEZAVAR	سزوار

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
RIKA	ریکا	SHABANG	شبا هنگ
RIVNIZ	ریونیز	SHABBU	شب بو
ROHAM	رهام	SHABNAM	شب نم
ROHAM	رهام	SHABRAH	شبره
ROSTAM	رستم	SHADAN	شادان
RUZBEH	روزبه	SHADI	شادی
SABAND	سهند	SHAHIN	شهین
SALAR	سالار	SHAHNAZ	شهناز
SALIM	سلم	SHAHPAR	شهرپر
SAM	سام	SHAHPARAK	شاهپرک
SAMAN	سامان	SHAHPARI	شاهپری
SARKASH	سرکش	SHAHREANU	شهربانو
SASAN	ساسان	SHAHRENAZ	شهرناز
SEPANTA	سپنتا	SHAHROX	شهرخ
SEPEHR	سپهر	SHAHRZADE	شهرزاد
SEUYE	سیبویه	SHAKIBA	شکیبا
SINAR	سینار	SHANA	شانا
SIRUS	سیروس	SHANAR	شانار
SIYAMAK	سیامک	SHARMIN	شرمینه
SIYAVUSH	سیاوش	SHAYESTE	شایسته
SOPRAH	سهراب	SHEGEFT	شگفت
SONBAD	سنباد	SHEKOFTE	شکفته
SORUSH	سروش	SHESHAD	شمشاد
SOTUDE	ستوده	SHIDE	شیده

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
SUREN	سورن	SHIFTE	شیفته
SURNA	سورنا	SHIRIN	شیرین
SUSHIYANI	سوشیانت	SHIVA	شیوا
TARAN	تابان	SHOKUFE	شکوفه
TAFHAMTAN	تاهمتن	SHOKUFI	شکوه
TAFHAMAST	تاهماسب	SHUKA	شوکا
TAFHAMRES	تاهمورس	SHURANGIZ	شورانگیز
TANASK	تنسر	SIMIN	سیمین
TARANG	ترنگ	SOGAND	سوگند
TIR	تیر	SORUD	سرود
TIRDAZ	تیرداد	SUDABE	سودابه
TISHTAR	تیشتر	SURI	سوری
TURAJ	تورج	SUSAN	سوسن
TUS	طوس	SUZAN	سوزان
URAMIAN	اورامان	TARANDE	تابنده
URMAZD	اورمزد	TAFHINE	تاهمین
USTAN	اوستان	TAJSHAF	تاج شاه
VAFHAMIAN	واهومن	TARANE	ترانه
VALASH	ولاش	TARIFE	تریفه
VANDAD	ونداد	TERMIE	ترمه
VANDIDAD	وندیداد	TIDA	تیدا
VARDAN	وردان	TIKA	تیکا
VARESH	وارش	TIRUFI	تیروژ
VARYA	وریا	TIYAM	تیام

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
VEHRIZ	وهریز	TIYANAZ	تیاناز
VENON	ونون	TIYARA	تیارا
VISHTASP	ویشتاسپ	TORNE	ترنه
VOUSHANGIR	وشمگیر	TURAN	توران
VOSTAFHAM	وستهم	TURANDOXI	توران دخت
XARAD	خراد	TURI	توری
XASHAYAR	خشایار	TUSKA	توسکا
XODARAXSH	خدابخش	VANUSHE	ونوشه
XODADAD	خداداد	VEYS	ویس
XODAYAR	خدایار	VIDA	ویدا
XONAV	خناو	XOJASTE	خجسته
XORDAD	خرداد	XORSHID	خورشید
XORSHID	خورشید	XORVASH	خوروش
XOSRO	خسرو	XUSHE	خوشه
XURVAR	خوبیار	YADMAN	یادمان
XUZAN	خوزان	YARSHAD	یارشاد
YADGAR	یادگار	YAS	یاس
YARA	یارا	YASAMAN	یاسمن
YAVAR	یاور	YASMIN	یاسمین
YAZDGERD	یزدگرد	YASNA	یسنا
ZAR	زاب	YERGANI	یگانه
ZAL	زال	YEKTA	یکتا
ZAMYAD	زامیاد	YUTAR	یوتاب
ZAND	زند	ZANFAN	زنابق

NAM HA YE IRANI			
NAM E PESAR	نام پسر	NAM E DOXTAR	نام دختر
ZANGE	زنگه	ZARBARAN	زرباران
ZARAST	زرسب	ZARI	زری
ZARIR	زیر	ZARIN	زرین
ZARMEHR	زرمهر	ZARINDOXT	زرین دخت
ZARTOUSHI	زرتشت	ZENDEGI	زندگی
ZARVAN	زروان	ZIFA	زیبا
ZAVARA	زواره	ZINA	زینا
ZAVOSH	زاوش	ZIVAR	زیور
ZUBIN	زوبین	ZOYA	زویا

معنی نماز و دعا به خط و زبان ایرانی

الفبای بزرگ کتابی ایرانی

À - A - B - C - D - E - F - G - H - I - J - KH - K - L - M N - O -
P Q - R - S - T - U - V - W - X - Y - Z

NAMAZ

XODA BOZORG AD [MI RASTAD].
 MAN GOVAH I MI DASTAM KE XODA I MAGAR XODA YE
 YEK GANE NA AD [NA MI RASTAD].
 MAN GOVAH I MI DASTAM KE MOHAMMAD PEYGHAM BAR
 E XODA YE YEK GANE AD [MI RASTAD].
 MAN GOVAH I MI DASTAM KE ALI FARMAN DAST E XODA
 PARAST HA VA JA NEST E PEYGHAM BAR AD [MI
 RASTAD].
 BE SHETAR KARAYE NAMAZ , BE SHETAR KARAYE
 NAMAZ.

BE SHETAR KARAYE RANAY I, BE SHETAR KARAYE
RANAY I.
BE SHETAR KARAYE BEH TÂRIN KAR HA, BE SHETAR
KARAYE BEH TÂRIN KAR HA.
KAR FA DAR NAMAZ RA, KAR FA DAR NAMAZ RA.

MAN GOVAH I MI DASTAM KE XODA I MAGHAR XODA YE
YEK GANE NA AD [MI BASHAD].
XODA BOZORG AD [MI BASHAD].

BE NAM E XODA YE BAXSHANDE VA MEHR BAN

SETAYESH XODA YE JAHAN HA RA.
SETAYESH MEHR BAN TÂRIN MAHR BAN HA RA.
SETAYESH DARÂNDE YE RUZ E FAYAN RA.
XODA YE MAN, MAN TÂNHA TO RA MI PARASTAM VA
AZ TO YAR I MI XASTAM.
MAN RA BE RAH E RAST RAH NAMAYI KON.
RAH I KE TO BE MARDOM KÂRE BAXSHIDI, NA RAH I
KE TO BE MARDOM XASTMI KARDI VA NA RAH E AN HA I
KE AZ GOM RAH HA AND [MI BASHAND].

BE NAM E XODA YE BAXSHANDE VA MEHR BAN

BE GUY EY MOHAMMAD KE XODA, XODA I YEK GANE VA
XODA I AZ HÂME EI NIYAZ AD [MI BASHAD] XODA I KE
NA FARZAND MI DARAD VA NA FARZAND AD [MI
BASHAD].
XODA I KE HIC KÂS BE SAN E U NA MI BASHAD [NA AD].

AFARINÂNDE YE BOZORG E MÂN AZ HÂR AFUŞ VA
KÂMI I PAK ÂD [MI KASHÂD] VÂ MÂN TÂNHA U RA MI
PARÂSTÂM.

AFARINÂNDE YE BOZORG E MÂN AZ HÂME KALA TÂR
ÂD [MI KASHÂD] VÂ MÂN TÂNHA U RA MI PARÂSTÂM.

MÂN AZ AFARINÂNDE YE XOD AMORZESH VÂ
KÂXSHEH MI XAHÂM VÂ BE FISH U KAZ MI GÂRDÂM.

NÂ ÂD [MI KASHÂD] XODA I SEZA VAR E PARÂSTESH
MÂGAR XODA YE YEK GANE KE SHÂKINÂNDE VÂ
KÂXSÂNDE ÂD [MI KASHÂD].

NÂ ÂD [MI KASHÂD] XODA I SEZA VAR E PARÂSTESH
MÂGAR XODA YE YEK GANE KE BOZORG VÂ SHOKUH
MÂND ÂD [MI KASHÂD].

PAK ÂD [MI KASHÂD] XODA YE HÂFT ZÂMIN U ASMÂN
VÂ HÂR CIZ KE DÂR MIYAN AN HA ÂD [MI KASHÂD].
SETAYESH VÂ PARÂSTESH TÂNHA VIJHE YE XODA YE
HÂME YE JAN DAR HA VÂ BI JAN HA ÂD [MI KASHÂD].

U XODA I PAK ÂD [MI KASHÂD] VÂ XODA I BOZORG VÂ
YEKTA , XODA I KE NÂ MI SHÂVED U RA SÂFRÂNG
KÂRD.

SETAYESH VÂ PARÂSTESH TÂNHA VIJHE YE XODA ÂD .
MÂN GOVAH I MI DÂHÂM KE XODA I SEZA VAR E
PARÂSTESH NÂ MI KASHÂD MÂGAR XODA YE YEK
GANE.

MÂN GOVAH I MI DÂHÂM KE MUHAMMÂD BÂNDE VÂ
PEYQÂM KÂR U ÂD [MI KASHÂD].

EY XODA BE FÄZIR XAHESH E PEYQAM KÄR RA VÄ U
 RA SHOKUFT MÄND KON.
 EY PEYQAM KÄR DORUD KÄR TO , MEHR KAN I VÄ
 RÄXSHESH XODA RA TO.

DORUD E XODA YE JÄHAN HA KÄR HÄMTE YE NÄMAZ
 GÖZAR HA VÄ KÄNDE HA YE XUR.
 DORUD VÄ MEHR KAN I VÄ RÄXSHESH KÄR HÄMTE YE
 NÄMAZ GÖZAR HA VÄ XODA PARÄST HA.

NIYAYESH

EY XODA , MAHA RA BE RÄXSH , BE AMORZ VÄ GONAF
 HA RA BE RIZ. [BE FÄZIR]

EY XODA , ABERU YE MAHA RA NÄ RIZ. [BE FÄZIR]

EY XODA , BE MAHA SÄRMAYE BE RÄXSH O KÄRAYE
 BEDEHI HA YAR I KON. [BE FÄZIR]

EY XODA , IVÄRZ HA RA EI SIJ BE GÄRDAN. [BE FÄZIR]

EY XODA , XANEVADE HA YE MAHA RA DÄR FÄNAH E
 XODÄT ÄZ SIJ HA VÄ ÄNDUFT HA VÄ EMMAR I HA VÄ
 RAH HA VÄ KAR HA YE KÄD VÄ ZESHT NEGÄH DAR.

[BE FÄZIR]

EY XODA , XANEVADE HA YE MAHA RA DÄR KAR VÄ
 DANESH JUVI YAR I KON. [BE FÄZIR]

EY XODA , KESHVÄR MAHA , IRAN RA , IN XAK E FAK VÄ
 KOPHÄN RA DÄR FÄNAH E XODÄT ÄZ SIJ VÄ ÄNDUFT HA
 VÄ EMMAR I HA NEGÄH DAR. [BE FÄZIR]

EY XODA , DOUSHMÄN HA YE IN KESHVÄR E XODA
 PARÄST RA ÄZ MIYAN KÄR DAR. [BE FÄZIR]

EY XODA , IN KESHVÄR RA DÄR JÄHAN FIRUZ KON.

[BE FÄZIR]

EY XODA , NIYAYESH HA YE MAHA RA BE FÄZIR ,

[THE PÄZIK]

استفاده عمدی از لغات فرانسه و انگلیسی شیک نیست بلکه بی شخصیتی و نادانی در زبان را میرساند

الفبای بزرگ کتابی ایرانی

À - A - B - C - D - E - F - G - H - I - J - K - L - M - N - O -
P - Q - R - S - T - U - V - W - X - Y - Z

مصادر خارجی و لغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISÂNDE
آ	A	MOIN
آ [رابط]	A	EAFRANMEIGUY
آب	AB	MOIN
آت [لغت نشانه جمع]	HA	MOIN
آثار	KAR HA	EAFRANMEIGUY
آثار	NESTANE HA	MOIN
آخر	PAYAN	MOIN
آخر	ÂNJAM	MOIN
آخرین	PÄSIN	EAFRANMEIGUY
آدم	MÄRDOM	MOIN
آدم	KÄS	ÄMID
آرام	ARAM	MOIN
آرامگاه	ARAM JA	EAFRANMEIGUY
آرزو	SIXÄN	MOIN
آژان	NÄMAYÂNDE	MOIN
آسیا [قاره]	XOŠKID E ZÄRD	EAFRANMEIGUY
آفت	ÄSTÄ	MOIN
آفریقا	XOŠKID E STYÄN	EAFRANMEIGUY
آلات	ÄZAR HA	EAFRANMEIGUY
آلت	ÄZAR	MOIN
آلمان	DOYCLÄND	LÄRUS

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
آماج	NESHAN	MOIN
آمریکای جنوبی	XOŠKID E SORX	EAFRAMMEIGUY
آمریکای شمالی	XOŠKID E SEFID	EAFRAMMEIGUY
آن	AN	MOIN
آن [لغت نشانه جمع]	HA	MOIN
آن وقت	AN GAT	MOIN
آنه [پسوند]	ANE	MOIN
آنها هستند	ANHA MI EASHAND [ANHA AND]	EAFRAMMEIGUY
آینه	AINE	MOIN
آ	À	MOIN
ا	II	MOIN
ا	E	MOIN
ا [رابط]	II	EAFRAMMEIGUY
ا [رابط]	E	EAFRAMMEIGUY
ابتدا	AQAZ	MOIN
ابیض	SEFID	MOIN
اتاق	XANAK	EAFRAMMEIGUY
اتصال	PEYVAND	MOIN
اتقاء	PARTIZ	MOIN
اتكاء	FOSHIT	MOIN
اتیکت	AIN [AYIN]	MOIN
اثر	NESHAN	MOIN
اثر	KAR	EAFRAMMEIGUY
اثم	GONAT	MOIN
اجازه	LEHI	MOIN
اجبار	ZUR	EAFRAMMEIGUY
اجبار	FESHAR	EAFRAMMEIGUY

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی و لغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	PÂRHIZ	اجتناب
MOIN	PASOX	اجر
MOIN	ÂNJAM	اجرا
MOIN	ÂNJAM DADÂN [DÂHIDÂN]	اجرا کردن
EAFRANMEIGUY	ÂNJAM E	اجرای
MOIN	PAYAN	اجل
MOIN	PÂRHIZ	احتراز
MOIN	ÂRJ	احترام
MOIN	SHAYÂD	احتمالاً
MACKENZIE	SUFTIS	احساس
MACKENZIE	MARAG	احساس
MOIN	ZEH I	أحسن
MOIN	PORSEST	احوالپرسی
EAFRANMEIGUY	AGAH I HA	اخبار
EAFRANMEIGUY	JODA I	اختلاف
EAFRANMEIGUY	SAZMAN CE	اداره
EAFRANMEIGUY	DONEAL	ادامه
EAFRANMEIGUY	DONEAL KÂRDÂN [KONIDÂN]	ادامه دادن
MOIN	AIN [AYIN]	ادب
MOIN	LAF	ادعا
MOIN	LAF ZADÂN [ZÂNDÂN]	ادعا کردن
MOIN	PÂS	اذا
EAFRANMEIGUY	LEHI	أذن
MOIN	NÂMTAYEST	ارائه
MOIN	AFÂNG	اراده
MOIN	SOXÂN	اراده
MOIN	EÂSTE GI	ارتباط

IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE	مصادر خارجی و لغات خارجی [پرهیزشود]
ARARMAND	MACKENZIE	ارث
PIST	MOIN	ارجح
XOSHKID E SAEZ	EAFRAMMEIGUY	اروپا
AZ	MOIN	آز
ZIRA	MOIN	از این جهت
VJHE	MOIN	از خواص
NEHAD	MOIN	اساس
PAYE	MOIN	اساس
RISHE	EAFRAMMEIGUY	اساس
RU [Y]	MOIN	اساس
AZ NEHAD	EAFRAMMEIGUY	اساساً
AZ RISHE	EAFRAMMEIGUY	اساساً
PAYE I	MOIN	اساسی
RISHE I	EAFRAMMEIGUY	اساسی
AIN [AYIN]	MOIN	اسباب
ESTANYA	EAFRAMMEIGUY	اسپانیا
ESTANYA I	EAFRAMMEIGUY	اسپانیایی
ESTANYA I	EAFRAMMEIGUY	اسپانیول
AD	EAFRAMMEIGUY	است
MI EASHAD [AD]	EAFRAMMEIGUY	است [او - اون]
ARZESH	MOIN	استحقاق
EASTE GI	MOIN	استحکام
PORSESH	MOIN	استخبار
XOSHKID E NARENJI	EAFRAMMEIGUY	استرالیا [قاره]
PORSESH	MOIN	استطلاع
PORSESH	MOIN	استعلام
EAFRE GIRI	EAFRAMMEIGUY	استفاده
EAFRE GEREFIAN	EAFRAMMEIGUY	استفاده شدن

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
	[GIRIDÂN]	
استفسار	FORSEST	MOIN
استقامت	EAST I	MOIN
استقلال	AZAD SHA'VI	EAFRAMMEIGUY
استقلال پیدا کردن	AZAD SHODÂN [SHA'VDÂN]	EAFRAMMEIGUY
استهزا	AFSUS	MOIN
اسم	NAM	MOIN
اسود	SIYAH	MOIN
اسکناس	EARG FUL	EAFRAMMEIGUY
اشتباه	ÂRARIJN	MACKENZIE
اشتباه	AFUG	MACKENZIE
اصفر	ZARD	MOIN
اصل	RISHE	MOIN
اصل	FAYE	MOIN
اصل	EONYAD	MOIN
اصلاً	AZ EONYAD	EAFRAMMEIGUY
اصلاً	AZ RISHE	MOIN
اصلہ	FAYE	MOIN
اصلی	RISHE I	EAFRAMMEIGUY
اصلی	FAYE I	EAFRAMMEIGUY
اصول	EONYAD HA	MOIN
اصول	FAYE HA	EAFRAMMEIGUY
اصولاً	AZ EONYAD HA	EAFRAMMEIGUY
اصولاً	EONYAD I	EAFRAMMEIGUY
اصیل	ARJ MAND	MOIN
اطاق	XANAK	EAFRAMMEIGUY
اطراف	PIRAMUN	MOIN
اطریش	OSTERAYST	LARUS

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
اطلاع	AGAH I	MOIN
اطلاعات	AGAH I HA	EAFRAMMEIGUY
اعتبار	ARJ	MOIN
اعتبار	ARZESH	MOIN
اعتراض	XORDE	MOIN
اعتقاد	EAVAR	MOIN
اعراب	ARAR HA	EAFRAMMEIGUY
اعطا کردن	EAXSHIDAN	EAFRAMMEIGUY
اعلام کردن	AGAH KARDAN [KONIDAN]	EAFRAMMEIGUY
افتخار	EOLAND SAR I	MOIN
افتخار	SAR AFRAZ I	MOIN
افراد	KAS HA	EAFRAMMEIGUY
افراد	MARDOM HA	EAFRAMMEIGUY
افرادی	KAS HA I	EAFRAMMEIGUY
افرادی	MARDOM HA I	EAFRAMMEIGUY
افراط	EISH RAVI	EAFRAMMEIGUY
افراط کردن	EISH RAFTAN [RAVIDAN]	EAFRAMMEIGUY
افراطی	EISH RAVI VAR	EAFRAMMEIGUY
اقتباس	EAR GEREFTE	EAFRAMMEIGUY
اقتباس کردن	EAR GEREFTRAN [GIRIDAN]	EAFRAMMEIGUY
اقتصاد	SAR MAYE SAZI	EAFRAMMEIGUY
اقتصاد	SAR MAYE GARDANI	EAFRAMMEIGUY
اقتصاد	FUL DAR AVARI	EAFRAMMEIGUY
اقتصاد داشتن	FUL DAR AVARDAN	EAFRAMMEIGUY
اقتصاد داشتن	SAR MAYE SAXTAN [SAZIDAN]	EAFRAMMEIGUY
اقتصاد داشتن	SAR MAYE GARDANIDAN	EAFRAMMEIGUY
اقتصادی	FUL DAR AVARI VAR	EAFRAMMEIGUY

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
اقتصادی	SÂR MAYE SAZI VAR	EAFHRAHMEIGUY
اقتصادی	SÂR MAYE GÂRDANI VAR	EAFHRAHMEIGUY
اقدامات	GAM HA	EAFHRAHMEIGUY
اقراح	FORSEST	MOIN
اقلیت	KÂMTÂRAN	EAFHRAHMEIGUY
اقلیم	KESTVAR	MOIN
البته	HÂR AINE	MOIN
الحال	KONUN	MOIN
الغبا	AEECE	EAFHRAHMEIGUY
اما	EÂS A KE	EAFHRAHMEIGUY
آما	FÂN	MÂRDUX
امثال آن	BE SAN E AN HA	EAFHRAHMEIGUY
امداد	POSHI I EÂN I	MOIN
امر	KAR	MOIN
امرد	POSHI	MOIN
امساک	PÂRHIZ	MOIN
أمی	NA DÂIR	MOIN
امور	KAR HA	MOIN
امکان پیدا کردن	JA PA PEYDA KARDÂN [KONIDÂN]	EAFHRAHMEIGUY
امکان پیدا کردن	PA EÂR JA SHODÂN [SHÂVDÂN]	EAFHRAHMEIGUY
امکان داشتن	SHODÂN [SHÂVDÂN]	MOIN
امکان ندارد	NÂ SHODÂN I ÂD	EAFHRAHMEIGUY
امکان ندارد	NÂ MI SHÂVÂD	EAFHRAHMEIGUY
امکان یافتن	TÂVAN A SHODÂN [SHÂVDÂN]	EAFHRAHMEIGUY
انانیت	XOD I	MOIN

NEVISANDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	TUDE	انبوه مردم
EAFRANMEIGUY	GOZINEST	انتخاب
MOIN	GOZIDÂN [GOZINIDÂN]	انتخاب کردن
MOIN	XORDE GEREFÂN [GIRIDÂN]	انتقاد کردن
MOIN	XORDE GIR	انتقاد کننده
MOIN	XORDE GIRI	انتقاد
EAFRANMEIGUY	XORDE	انتقاد
MOIN	ANJAM	انتهاء
MOIN	NIRU	انرژی
MOIN	MÂRDOM	انسان
MOIN	KAS	انسان
MOIN	SOXÂN AFÂRINI	انشاء
EAFRANMEIGUY	SOXÂN AFÂRIDÂN [AFÂRINIDÂN]	انشاء نوشتن
LARUS	ENIGLAND	انگلستان
LARUS	ENIGLAND	انگلیس
EAFRANMEIGUY	ENIGLAND I	انگلیسی
EAFRANMEIGUY	FUYA NÂMATI	انیمیشن
EAFRANMEIGUY	MÂRDOM HA YE	اهالی
EAFRANMEIGUY	AZ RISTE YE	اهل ۰ [جایی]
EAFRANMEIGUY	ÂRZESH	اهمیت
ÂMID	ÂRJ	اهمیت
MOIN	ÂRZIDÂN	اهمیت داشتن
MOIN	U	او
EAFRANMEIGUY	U MI EASHÂD [U ÂD]	او هست
MOIN	NOXOST	اول
MOIN	EISH TÂR	اکثر

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
اکثریت	EISHTARAN	EAFRANMEIGUY
ای	I	MOIN
ای	I	MOIN
ایذاء	SETAM	MOIN
ایرا	ZIRA	MOIN
ایراد	XORDE	MOIN
ایراد گیری	XORDE GIRI	MOIN
ایضاً	EAS A KE	EAFRANMEIGUY
این	IN	MOIN
اینترنت	MIYAN TUR	EAFRANMEIGUY
ب	E	MOIN
با اعتبار	ARJ MAND	MOIN
با اهمیت	GARAN	EAFRANMEIGUY
با خبر	AGAF	MOIN
با عجله	PIYA	EAFRANMEIGUY
با منزلت	ARJ MAND	MOIN
با وقار	ARJ MAND	MOIN
بارز	ASFKAR	MOIN
بارک الله [باریکلا]	ZEH I	EAFRANMEIGUY
بازی	EAZI	MOIN
باطل	ZIR	MOIN
باطل	TAREAF	MOIN
باطن	NEHAD	MOIN
باطن	POSHI	MOIN
باعث	ANGIZE	AMID
باقی	FAY DAR	MOIN
بالاتفاق	EAR A EAR	MOIN
بالتیجه	FAS	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
بان [یسوند محافظت]	FAN	MOIN
باند	NAVAR	MOIN
باید	FAYES	FARRAMTEIGUY
بایستی	FAYES	FARRAMTEIGUY
بحث	GOFTE GUY	FARRAMTEIGUY
بخیل	FAST	MOIN
بد	DOSH	MOIN
بدایت	AQAZ	MOIN
بدن	TAN	MOIN
بدون	BI	FARRAMTEIGUY
بدین سبب	ZIRA	MOIN
بدیهی	ASHKAR A	MOIN
برحذر داشتن	BE FARRIZ XANDAN	FARRAMTEIGUY
برهان	CHM	MACKENZIE
برهان	FARNUD	AMID
برکت	AFZUN I	AMID
برکت	FATRE	FARRAMTEIGUY
برکت	FARAVAN I	FARRAMTEIGUY
بزه	GONAF	MOIN
بشاش	XORSAND	MOIN
بشر	MARDOM	MOIN
بشقاب	JA	MOIN
بَعْد	AN GAF	FARRAMTEIGUY
بَعْد	FAS	MOIN
بعد از همه	FAS	MOIN
بعضی	FARXI	MOIN
بعلاوه	AN GAF	MOIN
بقیه	FOSH	MOIN

NEVISANDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی و لغات خارجی [پرهیز شود]
MOIN	ASTE	بلا
MOIN	AFRAZ	بلند
MOIN	ARJ MAND	بلند مرتبه
MOIN	ARJ MAND	بلند همت
AMID	EAS A KE	بلکه
MOIN	EONYAD	بنیان
MOIN	PAYE	بنیان
MOIN	EE	به
EAFRAMTEIGUY	XOD ANE	به اختیار
MOIN	HAR AINE	به تحقیق
MOIN	FARAVAN	به حد وفور
EAFRAMTEIGUY	FARNUD	به خاطر ِ
EAFRAMTEIGUY	EE IN FARNUD	به خاطر ِ این
EAFRAMTEIGUY	EE YAD DASTIAN [DARIDAN]	به خاطر داشتن
MOIN	TOND	به عجله
EAFRAMTEIGUY	EAS A KE	به هر حال
MOIN	FARAVAN	به کثرت
MOIN	ARJ	بها
EAFRAMTEIGUY	REF EASHI	بهبودی
MOIN	XAR	بی اعتبار
MOIN	PAST	بی اعتبار
EAFRAMTEIGUY	BI ANDISHE	بی تفاوت
MOIN	PAST	بی خبر از خود
EAFRAMTEIGUY	BI ANDISHE	بی خیال
MOIN	NA DAKIR	بی سواد
MOIN	HAR AINE	بی شک
MOIN	XAMUSH I	بی صدایی

NEVISANDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	FAST	بی مقدار
MOIN	SOXAN GUYI	بیان
MOIN	SOXAN	بیان
KAFRANMEIGUY	LA	بین
MOIN	MIYAN	بین
KAFRANMEIGUY	MIYAN KESHVAR HA I	بین المللی
MOIN	P	پ
MOIN	TOND	پر رنگ
KAFRANMEIGUY	KAMANAK	پرانتز
MOIN	OSTAD	پروفسور
MOIN	DOSH	پلید
MOIN	FUL	پول
AMID	SAR AQAZ	پیش گفتار
KAFRANMEIGUY	FISH JA	پیشگاه
MOIN	T	ت
MOIN	NAMAYESH	تئاتر [عمل]
AMID	SALMAH	تاریخ
KAFRANMEIGUY	AFSUS	تاسف
MOIN	ANDISHE	تامل
KAFRANMEIGUY	DEGAR	تبدیل
MOIN	DERAZ DAST I	تجاوز
MOIN	PARTHIZ	تجنب
MOIN	ZIR	تحت
MOIN	FAST	تحت
MOIN	PARTHIZ	تحرز
MOIN	DANESH AMUXTAN	تحصیل کردن
MOIN	PARTHIZ	تحفظ
MOIN	FORSESH	تحقیق

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
تحقیقات	PAJHUTESH HA	MOIN
تدریس	AMUZESH	MOIN
تر	TAR	MOIN
ترجمه	PACVAK	AMID
ترقی	SUD	MOIN
ترکیب	PEYVAND	MOIN
تزویر	FERIE	MOIN
تسامح	FORU GOZARI	MOIN
تسخیر	GOSHAYESH	MOIN
تسلط	ZIR DAST I	EAFRANMEIGUY
تسلط	CIRE GI	MOIN
تشکیل دادن	SAXTAN	AMID
تصرف	DAR DAST GIRI	EAFRANMEIGUY
تصرف کردن	DAR DAST GEREFTAN [GIRIDAN]	EAFRANMEIGUY
تصمیم	AFANG	EAFRANMEIGUY
تعارف	XOŠT GUYI	EAFRANMEIGUY
تعارف کردن	XOŠT GOFTAN [GUYIDAN]	EAFRANMEIGUY
تعلق	EASTE GI	EAFRANMEIGUY
تعلق دارند	EASTE MI EASHAND	EAFRANMEIGUY
تعلق داشتن	EASTE GI DASHTAN [DARIDAN]	EAFRANMEIGUY
تعلیم	YAD DANI	EAFRANMEIGUY
تغییر	DEGAR GUN I	MOIN
تفاوت	JODA I	EAFRANMEIGUY
تفقد	FORSESH	MOIN
تفکر	ANDISHE	MOIN
تقدیم	FISHKEST	MOIN

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
BAHRAHMEIGUY	ÂRZAN I DASHTÂN [DARIDÂN]	تقدیم کردن
MOIN	GINAFT	تقصیر
DEHXODA	NÂMAYANE	تلویزیون
BAHRAHMEIGUY	FINAD	تلویزیون
MOIN	HAHME	تمام
MOIN	SETÂM	تمدی
MOIN	GUSH MALI	تنبيه
MOIN	GUSH MALI DADÂN [DÂHIDÂN]	تنبيه کردن
BAHRAHMEIGUY	FÂRAHÂM	تهیه
MOIN	FÂRAHÂM SHODÂN [SHAVDÂN]	تهیه شدن
BAHRAHMEIGUY	FÂRAHÂM SHODE AD	تهیه شده است
BAHRAHMEIGUY	TO MI EASHI [TO I]	تو هستی
MOIN	KUSHESH	توجه
MOIN	NEGAFT	توجه
MOIN	FÂRVA	توجه
MOIN	XOD XAHI	تکبر
BAHRAHMEIGUY	DO EARE GI	تکرار
BAHRAHMEIGUY	DO EARE AMADÂN [AYIDÂN]	تکرارشدن
MOIN	FOSH	تکیه
MOIN	FAY DAR	ثابت
BAHRAHMEIGUY	NEVESTIE SHODE	ثبت
MOIN	MAYE	ثروت
MOIN	DAR A I	ثروت
BAHRAHMEIGUY	SÂR MAYE	ثروت زیاد
MOIN	ÂRJ MÂND	ثمین

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
ثواب	PASOX	MOIN
ج	J	MOIN
جاده	RAH	MOIN
جاده دراز و پهن	SHAH RAH	MOIN
جاده طویل	BOZORG RAH	KAHRAMBEIGUY
جار	FARYAD	MOIN
جار زدن	BE FARYAD GOFTAN [GUYIDAN]	KAHRAMBEIGUY
جامعه	TUMAR [TUDE YE MARDOM]	KAHRAMBEIGUY
جامعه	TUDE YE MARDOM [TUMAR]	KAHRAMBEIGUY
جانب	BAR	MOIN
جانب	PISH	MOIN
جانب	FARA	MOIN
جانب خارج	POSHI	MOIN
جایگاه	JAY	KAHRAMBEIGUY
جد	KUSHESH	MOIN
جد	TALASH	MOIN
جدال	NARARD	MOIN
جدل	PEYKAR	MOIN
جرات	JA	MOIN
جرم	GONAH	MOIN
جزا	KEYFAR	MOIN
جزا	PASOX	MOIN
جسم	TAN	MOIN
جغرافیا	ZAMIN NEGARI	KAHRAMBEIGUY
جغرافیایی	ZAMIN NEGARI VAR	KAHRAMBEIGUY

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
جفا	GINAF	MOIN
جلب میکنم	MI KESHANAM	EAFRAMBEIGUY
جلب کردن	KESHANIDAN	EAFRAMBEIGUY
جلو	FISF	MOIN
جلوه	NAMAYESH	MOIN
جمع شده	FARAFAM	EAFRAMBEIGUY
جمله	CAND VAI	EAFRAMBEIGUY
جمهوری	MARDOM DARI GOZINESH I [MARDAG]	EAFRAMBEIGUY
جمهوری	MARDAG [MARDOM DARI GOZINESH I]	EAFRAMBEIGUY
جنس	GUNE	MOIN
جنوب	DAFSF	MACKENZIE
جهالت	NA DAN I	MOIN
جهد	TALASF	MOIN
جواب	PASOX	MOIN
جوار	SAYE	EAFRAMBEIGUY
جوامع	TUMAR HA	EAFRAMBEIGUY
جور	ZUR	MOIN
جور	SETAM	MOIN
چ	<	MOIN
چاپ	PACIN	MACKENZIE
چه	GE	MOIN
چین	CUNGU	LARUS
ح	#	MOIN
حاصل	EAFRE	MOIN
حاصل ضرب چند عدد متساوی در یک دیگر	TAVAN	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
حاصل قسمت	FAHRE	MOIN
حاصل محصول	SUD	MOIN
حاضر	ASFKAR	FAHRAHMEIGUY
حاضر	AMADE	MOIN
حاضر	KONUN I	MOIN
حاضر غایب کردن	ASFKAR FENTAN KARDAN [KONIDAN]	FAHRAHMEIGUY
حاضر گشتن	AMADAN [AYIDAN]	FAHRAHMEIGUY
حافظ	NEJAF FAN	MOIN
حافظه	YAD	AMID
حال	KONUN	FAHRAHMEIGUY
حالا	KONUN	MOIN
حامل	FAH DAR	FAHRAHMEIGUY
حامی	POSHI I FAN	MOIN
حامی	POSHI	MOIN
حتی	TA AN JA KE	FAHRAHMEIGUY
حتی	TA AN KE	MOIN
حجت	FARNUD	AMID
حجت	ANGIZE	AMID
حد	JA	MOIN
حد	AIN [AYIN]	MOIN
حد	FAYE	MOIN
حد	ARJ	MOIN
حداقل	KAMINE	MOIN
حداکثر	EISHINE	MOIN
حذر	FARHIZ	MOIN
حرب	PEYKAR	MOIN
حرف	SOXAN	FAHRAHMEIGUY

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
حرف زدن	SOXÂN GOFTÂN [GUYIDÂN]	BAFRAMBEIGUY
حرفه	FISHE	MOIN
حرفی	SOXÂN I	BAFRAMBEIGUY
حسب	EÂS	MOIN
حسرت	ÂFSUS	MOIN
حصه	NESTAN	MOIN
حصه	EÂFRE	MOIN
حصه	EÂXSÊ	ÂMID
حضور	HÂSTAR	BAFRAMBEIGUY
حق	DAD	MOIN
حق	RAST I	MOIN
حق کسی	GOZINE	BAFRAMBEIGUY
حقیر	XAR	MOIN
حقیر	KÂMINE	MOIN
حقیر	ZÂRLUN	MOIN
حقیر	FÂST	MOIN
حقیقت	RAST I	MOIN
حقیقت	RAST	ÂMID
حقیقتاً	BE RAST I	BAFRAMBEIGUY
حل	GOSTAYESH	BAFRAMBEIGUY
حل کردن	GOSTUDÂN	MOIN
حمایت	POSHI I EÂN I	MOIN
حمل کردن	EÂR DASHTÂN [DARIDÂN]	BAFRAMBEIGUY
حمله	AHÂNG	MOIN
حمله ورشدن	TAXTÂN	MOIN
حوالی	PIRAMUN	MOIN
حکوت	FÂRMAN RANI	BAFRAMBEIGUY

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
حکوت کردن	FARITAN RANDAN	EAFIRAMBEIGUY
حیز	POSHI	MOIN
حیله	FERIE	MOIN
حیله	SHIVE	MOIN
حیله گری کردن	MARDOM FERIFTAN [FERITIDAN]	EAFIRAMBEIGUY
خ	X	MOIN
خانن	MIFAN FORUSH	EAFIRAMBEIGUY
خاتمه	PAYAN	MOIN
خارج	EIRUN	MOIN
خارجه	EI GANE	MOIN
خارجی	EI GANE	MOIN
خاص	VJHE	MOIN
خاطر	YAD	AMID
خالص	VJHE	MOIN
خاک	XAK	MOIN
خبر	AGAH I	MOIN
خبر	GOFTE GUY	MOIN
خبردار	AGAH	MOIN
ختم	PAYAN	MOIN
خجسته	SHAD	MOIN
خراب	TABAH	EAFIRAMBEIGUY
خرم	XOSH	MOIN
خسیس	PAST	MOIN
خصلت	XU[Y]	MOIN
خصوص	VJHE	EAFIRAMBEIGUY
فصوصاً	BE VJHE	EAFIRAMBEIGUY
خط	KASHA	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
خطا	GONAF	MOIN
خطا	AREARUN	MACKENZIE
خلاصه	JHAV	AMID
خلف	POSHI	MOIN
خلیج	SHAX AR	MOIN
خوب	BEH	MOIN
خوشحال	SHAD	MOIN
خوف	TARS	MOIN
خیانت	MIHAN FORUSHI	EAFRAMMEIGUY
خیانت کردن	MIHAN FORUXTAN [FORUSHIDAN]	EAFRAMMEIGUY
خیلی	EAS	EAFRAMMEIGUY
خیلی	AFZUN	EAFRAMMEIGUY
د	D	MOIN
داخل	DARUN	MOIN
داخل	LA	MOIN
دانشگاه	DANESH JA	EAFRAMMEIGUY
دایم	POSHI E HAM	EAFRAMMEIGUY
دایم	FAY DAR	AMID
دایماً	HAMISHE	MOIN
دایماً	HAM VARE	MOIN
دبیر	DABIR	MOIN
در	DAR	MOIN
در باب	DAR FARE YE	MOIN
در حق	DAR FARE YE	MOIN
در خصوص	DAR FARE YE	MOIN
در خفا	PENTHAN	MOIN
در مورد	DAR FARE YE	EAFRAMMEIGUY

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYESH E VAJHE HA]	NEVISANDE
در نتیجه	FÂS	MOIN
در آخر	AN GÂH	MOIN
درایت	GOZINESH	MOIN
دراین حال	FÂS	MOIN
دراین صورت	DÂR IN RU	EAFRAMMEIGUY
درجه	FÂYE	MOIN
درحالیکه	AN GÂH KE	EAFRAMMEIGUY
درحقیقت	BE RAST I	EAFRAMMEIGUY
درس	AMUZESH	MOIN
درس خواندن	AMUXTÂN	MOIN
درس خوانده	DÂIR	MOIN
درس خواندی ؟	AMUXTI ?	EAFRAMMEIGUY
درس خواندی ؟	BE YAD GEREFTI ?	EAFRAMMEIGUY
درس دادن	AMUZIDÂN	MOIN
درس دادی ؟	AMUZIDI ?	EAFRAMMEIGUY
درس دادی ؟	BE YAD DADI ?	EAFRAMMEIGUY
دعا	NIYAYESH	EAFRAMMEIGUY
دعوا	SETIZESH	EAFRAMMEIGUY
دعوی	LAF	MOIN
دفاع	POSHI I EÂN I	EAFRAMMEIGUY
دفعه	EÂR	MOIN
دفن شدن	DÂR XAK RÂFTÂN [RÂVIDÂN]	EAFRAMMEIGUY
دفن شدن	BE XAK RÂFTÂN [RÂVIDÂN]	EAFRAMMEIGUY
دقیق	XORDE	MOIN
دلیل	FÂRNUD	ÂMID
دلیل	ÇIM	MACKENZIE

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
دنیا	JĀHAN	MOIN
دو و	DU	MOIN
دورتا دور	PIRAMUN	MOIN
دولت	GORUH E FĀRZIN HA [GORFĀRZ]	BAHRAMBEIGUY
دولت	GORFĀRZ [GORUH E FĀRZIN HA]	BAHRAMBEIGUY
دید	NEGAH	MOIN
دین	KISH	MOIN
دیگته	SOXĀN E OŠTAD [SOXOS]	BAHRAMBEIGUY
دیگته	SOXOS [SOXĀN E OŠTAD]	BAHRAMBEIGUY
ذ	Z	ĀMID
ذات	XOD	MOIN
ذات	TĀN	MOIN
زره	RIZE	BAHRAMBEIGUY
زره زره	RIZE RIZE	BAHRAMBEIGUY
ذلیل	XAR	MOIN
ذلیل	FĀST	MOIN
ذهن	YAD	ĀMID
ذکر	YAD	MOIN
ر	R	MOIN
رئیس	SĀR VĀR	MOIN
رابطه	PEYVĀND	MOIN
رابطه	EĀST E GI	MOIN
راجع به	DĀR EARE YE	BAHRAMBEIGUY
رادیو	SHIDE	BAHRAMBEIGUY
راضی	XORSĀND	MOIN
رج	EĀFRE	MOIN

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	FAYE	رتبه
MOIN	LAF	رجز
MOIN	FA	رجل
MOIN	LEHI	رخصت
MOIN	FÂST	رذل
BAHRAMBEIGUY	BAZI KONI	رَل
BAHRAMBEIGUY	NÂMATY KAR	رَل هنرپیشه
MOIN	KONESH	رسم
MOIN	NEHAD	رسم
MOIN	DUST HA	رفقا
MOIN	DUST	رفیق
MOIN	FEYVÂND	رقعه
BAHRAMBEIGUY	RU DÂR EYESTÂN [EYIDÂN]	رو در بایستن
MOIN	FEYVÂND HA	روابط
BAHRAMBEIGUY	FORUQ	رونق
BAHRAMBEIGUY	AF O RÂNG	رونق
MOIN	Z	ز ض ظ
MOIN	YAD	زامیاد
MOIN	DOSH	زشت
ÂMID	HENGAM	زمان
MACKENZIE	AVAM	زمان
ÂMID	HENGAM I	زمانی
BAHRAMBEIGUY	ZÂMIN NEGASHTÂN [NEGARIDÂN]	زمین ترسیم کردن
MOIN	EISH	زیاد
BAHRAMBEIGUY	SÂR	زیاد
MOIN	AFZUN	زیاد

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	EAS	زیاد
MOIN	DIGAR	زیاده
MOIN	ZIVAR	زینت
MOIN	JH	ژ
MOIN	S	س ص ث
KAFRANMEIGUY	FISH	سابق
MOIN	FISHNE	سابقه
MOIN	FISH	ساحل
MOIN	FAYE	ساق
KAFRANMEIGUY	ÂNDAXTÂN	ساقط کردن کسی از هستی
MOIN	FAYE	ساقه
MOIN	RAST	سالم
KAFRANMEIGUY	BEH EUDÂN [EASHIDÂN]	سالم بودن
FÂRĀNĠĠESTÂN	KASHANE	سایت
ÂMID	ÂNGIZE	سبب
MOIN	SHIVE	سبک شعریا نثر
MOIN	ÂRJ MÂND	سخی
KAFRANMEIGUY	SÂR AŶAZIDÂN	سرآغازیدن
MOIN	FAYAN	سرحد مملکت
KAFRANMEIGUY	DOZDESH	سرق
KAFRANMEIGUY	DOZDIDÂN	سرق کردن
MOIN	NETMINE	سرمشق
MOIN	TOND	سریع
MOIN	ZÂMINE	سطح
MOIN	RU [Y]	سطح
MOIN	KUSHEH	سعی
MOIN	TÂLASH	سعی
MOIN	FAYE	سقط

NEVISANDE	IRANI [GUYESH E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	FOSH	سقف
MOIN	SHAF	سلطان
MOIN	CIRE GI	سلطه
RAHRAMBEIGUY	ZIR DAST I	سلطه
MOIN	FISHINE	سلف
MOIN	RAST	سلیم
RAHRAMBEIGUY	GOFDAN [GOFTE GUY HA YE DANESH I]	سمینار
RAHRAMBEIGUY	GOFTE GUY HA YE DANESH I [GOFDAN]	سمینار
MOIN	NEHAD	سنت
AMID	AIN [AYIN]	سنت
MOIN	GONAF	سهو
MOIN	AFANG	سوء قصد
RAHRAMBEIGUY	EAD RAHRE GIRI	سوء استفاده
RAHRAMBEIGUY	EAD RAHRE GEREFIAN [GIRIDAN]	سوء استفاده کردن
MOIN	JODA	سوا
MOIN	PORSESH	سوال
MOIN	FARA	سوی
MOIN	EASTE GI	سکرطبع
RAHRAMBEIGUY	FAYU [FUL E AYUXSHUST I]	سکه
RAHRAMBEIGUY	FUL E AYUXSHUST I [FAYU]	سکه
MOIN	XAMUSH I	سکوت
RAHRAMBEIGUY	KESHVAR RANI	سیاست
RAHRAMBEIGUY	MARDOM DARI	سیاست
RAHRAMBEIGUY	RAVESH	سیاست

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
EAFRANMEIGUY	MÂRDOM DASHIÂN [DARIDÂN]	سیاست کردن
EAFRANMEIGUY	KESHVÂR RANDÂN	سیاست کردن
EAFRANMEIGUY	MÂRDOM DAR	سیاستمدار
EAFRANMEIGUY	KESHVÂR RAN	سیاستمدار
EAFRANMEIGUY	KESHVÂR RAN HA	سیاستمداران
EAFRANMEIGUY	MÂRDOM DAR HA	سیاستمداران
EAFRANMEIGUY	KESHVÂR RANI VAR	سیاسی
EAFRANMEIGUY	MÂRDOM DARI VAR	سیاسی
EAFRANMEIGUY	KESHVÂR RAN HA	سیاسیون
EAFRANMEIGUY	MÂRDOM DAR HA	سیاسیون
MOIN	AIN [AYIN]	سیرت
MOIN	SH	ش
EAFRANMEIGUY	NÂMAYÂNDE	شاخص
EAFRANMEIGUY	FÂRA GIR	شامل
EAFRANMEIGUY	FÂRA GEREFTÂN [GIRIDÂN]	شامل شدن
MOIN	NESTAN	شامه
EAFRANMEIGUY	TURÂK	شبکه
MOIN	SAN	شبيه
MOIN	BE SAN	شبيه
EAFRANMEIGUY	TÂN	شخص
MOIN	XOD	شخص
EAFRANMEIGUY	MÂRDOM	شخص
MOIN	KÂS	شخص
MOIN	KÂMINE	شخص بی اهمیت
EAFRANMEIGUY	XOD I	شخصی
EAFRANMEIGUY	ÂR]	شخصیت

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
شخصیت	ARZESH	EAFRAMMEIGUY
شخصیت [فرد]	ARJ MAND	EAFRAMMEIGUY
شخصیت [فرد]	BOZORG VAR	EAFRAMMEIGUY
شراره آتش	XORDE	MOIN
شرط	PEYMAN	MOIN
شرع	AIN [AYIN]	MOIN
شرق	OSHASTAR	MACKENZIE
شروع	AHAZ	MOIN
شریعت	AIN [AYIN]	MOIN
شریف	ARJ MAND	MOIN
شعار	NESHAN	MOIN
شعر	PEYVAND	MOIN
شغل	PISHE	MOIN
شما هستید	SHOMA MI KASHID [SHOMA ID]	EAFRAMMEIGUY
شمال	VORU	MACKENZIE
شمع	SEPANDAR	AMID
شهرت	GOFTE GUY	MOIN
شهرت	NAM	MOIN
شکاف	LA	MOIN
شکایت	FARYAD	MOIN
شکست	SHEKAS YAEI	EAFRAMMEIGUY
شکل	GUN	MOIN
شکل دادن	RU DADAN [DARHDAN]	EAFRAMMEIGUY
ص	S	AMID
صاحب اسم	NAM DAR	MOIN
صاحب قدر	ARJ MAND	MOIN
صاحب قیمت	ARJ MAND	MOIN

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	ARJ MÂND	صاحب مرتبه
EAFRAMTEIGUY	DANEST MÂND HA	صاحب نظران
MOIN	HÂM VAR	صاف
EAFRAMTEIGUY	HÂM VAR KÂRDÂN [KONIDÂN]	صاف کردن
EAFRAMTEIGUY	HÂM VAR KON	صاف کن
MOIN	GOFAR	صحبت
EAFRAMTEIGUY	SOXÂN GUYI	صحبت
MOIN	SUD	صحبت مسرت انگیز
EAFRAMTEIGUY	SOXÂN GOFÂN [GUYIDÂN]	صحبت کردن
MOIN	RAST I	صحت
MOIN	RAST	صحیح
MOIN	RAST I	صداقت
MOIN	AQAZ	صدرمراسله
MOIN	RAST	صدق
MOIN	ASTE	صدمه
MOIN	RAF	صراط
MOIN	ASHKAR	صریح
MOIN	ASHKAR A	صریحاً
MOIN	AIN [AYIN]	صفت
MOIN	POSHI	صلب
ÂMID	ASHI	صلح
MOIN	PEYVÂND	صلح
MOIN	PISHE	صنعت
MOIN	RAST	صواب
MOIN	GUN	صورت
MOIN	RU [Y]	صورت

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
صورت اسامی	FEHREST	MOIN
صولت	AHANĠ	MOIN
ض	Z	AMID
ضایع	TARAF	MOIN
ضایع	FAYE	MOIN
ضد	FAD	AMID
ضرب	ASTE	MOIN
ضرر	ASTE	MOIN
ضروری	EAY A	MOIN
ضروری	HAR AINE	EAFRANMEIGUY
ضعیف	FAST	MOIN
ضمه	FISH	MOIN
ط	T	AMID
طالب	XASTAR	MOIN
طبیعت انسانی	AIN [AYIN]	MOIN
طبیعی	SHUNIG	MAKENZIE
طرح	ZAMINE	MOIN
طرز	AHANĠ	MOIN
طرز	GUNE	MOIN
طرز	SAN	MOIN
طرز	SHIVE	EAFRANMEIGUY
طرز	RAVEST	EAFRANMEIGUY
طرز	GUN	MOIN
طرف	FISH	MOIN
طرف	JA	MOIN
طرف	EAR	MOIN
طرف	RU [Y]	MOIN
طریق	RAF	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
طریقه	SHIVE	MOIN
طریقه	AIN [AYIN]	MOIN
طعام	XORAK	BAFRAMBEIGUY
طلب کننده	XASTAR	MOIN
طلسم	FERIE	MOIN
طور	RAVEST	BAFRAMBEIGUY
طور	SHIVE	BAFRAMBEIGUY
طور	GUNE	MOIN
طینت	NEHAD	MOIN
ظ	Z	AMID
ظاهر	HIVEYDA	MOIN
ظاهر	FEYDA	MOIN
ظاهر	RU [Y]	MOIN
ظفر	SUD	MOIN
ظلم	ZUR	MOIN
ظلم	AFSUS	MOIN
ظلم	GONAH	MOIN
ظلم	SETAM	MOIN
ظهر	POSHI	MOIN
ظهور	NAMAYEST	MOIN
عاجز	ZAREUN	MOIN
عادت	SAN	MOIN
عادت	SHIVE	MOIN
عادت	PISHE	MOIN
عادت	KONEST	MOIN
عادت	XU[Y]	MOIN
عادی	XUY I	BAFRAMBEIGUY
عادی	SHUNIG	MACKENZIE

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
عارف	AGAF	MOIN
عاقبت	PAS	MOIN
عاقبت	ANJAM	MOIN
عاقبت الامر	PAS	MOIN
عالی	FARA	MOIN
عالی	EOLAND	MOIN
عالیجناب	ABARMANIG	MACKENZIE
عامه خلق	TUDE	MOIN
عبادت	NIYAYEST	MOIN
عدالت	DAD	BAHRAMBEIGUY
عدالت	RAST I	MOIN
عرفان	AGAF I	MOIN
عزم	AHANIG	MOIN
عزیز	GERAMI	MOIN
عزیز	ARJ MAND	AMID
عزیزت	GERAMI AT	AMID
عزیزتان	GERAMI ETAN	AMID
عزیزش	GERAMI ASH	AMID
عزیزشان	GERAMI ESHAN	AMID
عزیزم	GERAMI AM	AMID
عزیزمان	GERAMI EMMAN	AMID
عزیمت	AHANIG	MOIN
عزیمت	KUSHEST	MOIN
عشق	DEL DARI	BAHRAMBEIGUY
عشق	DEL SEPORI	BAHRAMBEIGUY
عشوه	FERIE	MOIN
عصبانی	TOND	MOIN
عطا کردن	ARZAN I DASHIAN	BAHRAMBEIGUY

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
	[DARIDÂN]	
KAFRANMEIGUY	ARZAN I DASHIAN [DARIDÂN]	عفو کردن
MOIN	FAS	عقب
MOIN	FASTI GI	عقد
ÂMID	FAVAR	عقیده
KAFRANMEIGUY	ÂNDISTE	عقیده
MOIN	NESHAN	علامت
MOIN	DIGAR	علاوه براین
KAFRANMEIGUY	FAS A KE	علاوه براین
ÂMID	ÂNGIZE	علت
MOIN	AGAF I	علم
KAFRANMEIGUY	DANEST I	علمی
KAFRANMEIGUY	AGAF I HA	علوم
ÂMID	JODA JODA	علیحه
ÂMID	FAD	علیه
KAFRANMEIGUY	XOD XAFI	عمد
KAFRANMEIGUY	XOD ANE	عمدا
MOIN	KAR	عمل
MOIN	PISHE	عمل
MOIN	KONEST	عمل
MOIN	ÂNJAM DADÂN [DÂRIDÂN]	عمل کردن
MOIN	FARAVAN	عمیق
ÂMID	JHÂRF	عمیق
MOIN	NEGAF	عنایت
MOIN	FEYMAN	عهد
MOIN	PASOX	عوض
ÂMID	FÂRTUR	عکس

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
عیب	AFFILG	MACKENZIE
عیب جویی	XORDE GIRI	MOIN
عیب و خطا پنهان کردن	LA PUSHTANIDÂN	EAPPRAMBEIGUY
عیناً	RAST	MOIN
غ	Ū	AMID
غالب	ČIRE	MOIN
غایب	PENHAN	AMID
غذا	XORAK	EAPPRAMBEIGUY
غرب	EAXTAR	MOIN
غرب	EARSHT	MACKENZIE
غرور	XOD XAHI	EAPPRAMBEIGUY
غضبناک	TOND	MOIN
غلط	ĠONAH	MOIN
غلط	ĀRARUN	MACKENZIE
غلیظ	TOND	MOIN
غنی	TĀVAN ĠAR	MOIN
غنی	ĀRJ MĀND	MOIN
غنی بودن	TĀVAN DASHTĀN [DARIDÂN]	EAPPRAMBEIGUY
غول بیابانی	TOND	MOIN
غیر	DĠĠAR	MOIN
غیره	DEĠĠAR	MOIN
ف	F	MOIN
فاسد	TĀĠĠAH	MOIN
فایده	EĀĠRE	MOIN
فایده	EĀR	MOIN
فتح	ĠOŠTĀVEŠT	MOIN
فتح	SUD	MOIN

NEVISANDE	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
BAHRAMBEIGUY	GUSHAYEST HA	فتوح
MOIN	FARA	فرا
MOIN	POSHI	فرار
AMID	JODA I	فراق
LARUS	FRANS	فرانسه
BAHRAMBEIGUY	FRANS I	فرانسوی
MOIN	GUSHAYEST	فرج
BAHRAMBEIGUY	MARDOM	فرد
MOIN	KAS	فرد
BAHRAMBEIGUY	TAN	فرد
BAHRAMBEIGUY	JODA I	فرق
MOIN	NESHAN	فرمان دولتی و رسمی
MOIN	AIN [AYIN]	فرمول
MOIN	AIN [AYIN]	فطرت انسانی
MOIN	KUSHEST	فعالیت
MOIN	KONUN	فعلاً
MOIN	TANHA	فقط
MOIN	KAS	فقط
MACKENZIE	AYUXSHUST	فلز
BAHRAMBEIGUY	YAD	فهم
BAHRAMBEIGUY	BE YAD DADAN [DAHIDAN]	فهمانیدن
MOIN	TOND	فوری
MOIN	SAR	فوق
BAHRAMBEIGUY	ANDISTEST	فکر
MOIN	YAD	فکر
MOIN	ANDISTE	فکر
MOIN	ANDISTIDAN	فکرکردن
BAHRAMBEIGUY	BE RAST I	فی الواقع

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
فیلم	NAVAR E FARTUR [NAVFAH]	EAFHRAHMEIGUY
فیلم	NAVFAH [NAVAR E FARTUR]	EAFHRAHMEIGUY
ق	Q	MOIN
قابل	SEZA VAR	MOIN
قابل	ARJ MAND	MOIN
قابلیت	ARZESH	MOIN
قاره	XOSHKID	EAFHRAHMEIGUY
قاعده	SHIVE	MOIN
قاعده	AIN [AYIN]	MOIN
قاعده	SAN	MOIN
قاعده	PAYE	MOIN
قانع	XORSAND	MOIN
قانون	AIN [AYIN]	MOIN
قانون	SHIVE	MOIN
قانون	DASTUR	MOIN
قانون	SAN	MOIN
قاید	FISH	MOIN
قایم	RAST	MOIN
قایمه	PAYE	MOIN
قبض	EASTE GI	MOIN
قبل	FISH	EAFHRAHMEIGUY
قبل از همه	NOXOST	EAFHRAHMEIGUY
قبلاً	NOXOST	MOIN
قبله	XOSH	MOIN
قبول	EAVAR	MOIN
قبول	FAZIRESH	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
قبول کردم	FAZIROFTAM	EAFRAMMEIGUY
قبول کردن	FAZIROFTAN [FAZIRIDAN]	MOIN
قدام	FISH	MOIN
قدر	ARZESH	MOIN
قدر	FAYE	MOIN
قدر	JA	MOIN
قدر	ARJ	MOIN
قدرت	NIRU	MOIN
قدرت	TAVAN	MOIN
قدغن	FADIRAN	MACKENZIE
قدم	GAM	MOIN
قدیم	FISHINE	MOIN
قرابت	EASTE GI	MOIN
قرار	NEHAD	MOIN
قرار	JA	EAFRAMMEIGUY
قرار بودن	PEYMAN EUDAN [EASHIDAN]	EAFRAMMEIGUY
قرارداد	PEYMAN	MOIN
قراردادن	JA DADAN [DASHIDAN]	EAFRAMMEIGUY
قرمز	SORX	AMID
قسم	GUN	MOIN
قسمت	EAFRE	MOIN
قسمت	EAXSH	AMID
قسمت	GUNE	MOIN
قصد	AFANG	MOIN
قصیر	FAST	MOIN
قضیه	GOFTE GUY	MOIN
انطعا	HAR AINE	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
قلب	DEL	MIN
قنوع	FAST	MIN
قوت	NIRU	MIN
قوت	ZUR	MIN
قوس قزح	XORDE	MIN
قول	GOFIAR	MIN
قول	SIXAN	MIN
قوم	PEYVAND	MIN
قوه	TAVAN	MIN
قوه	ZUR	MIN
قوه [درریاضی]	FAYE	MIN
قوی	FAY DAR	MIN
قیافه	AFANG	MIN
قیام	ISTADEGI	MIN
قیمت	ARJ	MIN
قیمت	ARZEST	MIN
قیمتی	NAM DAR	MIN
گ	G	MIN
گان [لغت نشانه جمع]	HA	MIN
گانه	GANE	MIN
گاه [فقط پسوند زمان]	GAF	MIN
گوش مالیدن	GUSH MALIDAN	MIN
گون	GUN	MIN
گونه	GUNE	MIN
ل	L	MIN
لابد	HAR AINE	MIN
لازم	HAR AINE	KARRAMTEIGUY
لازم	KAY A	MIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
لایق	SEZA	MOIN
لایق	ARJ MAND	MOIN
لجوج	JHAKARE	AMID
لحاظ	NEGAF	EAFRAMMEIGUY
لحن	AHANQ	MOIN
لطمه	ASTE	MOIN
لغات	VAJTE HA	MOIN
لغت	VAJ	EAFRAMMEIGUY
لغت	VAJTE	MOIN
لغت نامه	VAJTE NAME	EAFRAMMEIGUY
لغتھا	VAJTE HA	MOIN
لفظ	NAM	MOIN
لهذا	PAS	MOIN
لون	RANQ	MOIN
لون	GUN	MOIN
لکنت زبان	EASTIE GI	MOIN
لیست	FEHREST	MOIN
م	M	MOIN
مواخذہ	PORSEST	MOIN
مأخذ	GEREFTE	EAFRAMMEIGUY
مؤخر	PAS	MOIN
مؤسسہ	SAZMAN CE	EAFRAMMEIGUY
مأوى	JA	MOIN
ما هستیم	MA MI EASHIM [MA MI]	EAFRAMMEIGUY
ماخذ شدن	GEREFTE SHODAN [SHAVDAN]	EAFRAMMEIGUY
مال	MAYE	MOIN
مال ... بودن	AZ SAR MAYE YE ...	EAFRAMMEIGUY

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
	EUDÂN [EASHIDÂN]	
مال زیاد	FARAVAN	MOIN
مال زیاد	SÂR MAYE	EAFRAMMEIGUY
مالکیت	DARÂNDE GI	EAFRAMMEIGUY
ماهر	OSTAD	MOIN
مایل	DUST DAR	EAFRAMMEIGUY
مایل	GARAYÂNDE	MOIN
مباحثه	GOFTE GUY	EAFRAMMEIGUY
مبارزه	NÂFÂRD	EAFRAMMEIGUY
مبارزه	PEYKAR	EAFRAMMEIGUY
مبارک	SHAD	MOIN
مباشر	NÂMAYÂNDE	MOIN
متاسفانه	ÂFSUS ANE	EAFRAMMEIGUY
متاسفانه	SHUR EÂXT ANE	EAFRAMMEIGUY
متداول	AIN [AYIN]	MOIN
متساوی	RAST	MOIN
متعاقب	POSHI	MOIN
متعدد	GUN A GUN	MOIN
متعلق ... بودن	AZ DAR A I ... EUDÂN [EASHIDÂN]	EAFRAMMEIGUY
متفق	ÊÂR A ÊÂR	MOIN
متمايز	PEYDA	MOIN
متمايل	GARAYÂNDE	MOIN
متن	ZÂMINE	MOIN
متهم	PÂSIMAL	MACKENZIE
متواری	PENTAN	MOIN
متوجه کردن کسی	RUY AVÂRDÂN	ÂMID
مثال	NETUNE	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISÂNDE
مثل	BE SAN	MOIN
مجادله	PEYKAR	MOIN
مجازات	GUŞH MALI	MOIN
مجازات	KEYFÂR	MOIN
مجبور	ZUR	EAFRAMBEIGUY
مجبور	ZUR SHODE	EAFRAMBEIGUY
مجبور کردن	ZUR KÂRDÂN [KONIDÂN]	EAFRAMBEIGUY
مجسمه	PEYKÂR	MOIN
مجله	SIXÂN NÂME	EAFRAMBEIGUY
محاذی	EÂR A EÂR	MOIN
محبت	MEHR	ÂMID
محترم	ÂRJ MÂND	MOIN
محترم	GERAMI	MOIN
محتمل است	SHAYÂD	MOIN
محتملاً	SHAYÂD	MOIN
محرمانه	PENHAN	MOIN
محصل	AMUXÂNDE	EAFRAMBEIGUY
محصول	EÂFRE	MOIN
محل	JA	MOIN
محیط	PIRAMUN	MOIN
مختفی	PENHAN	MOIN
مختلف	GUŊ A GUŊ	MOIN
مخصوص	VUŊE	MOIN
مخصوصاً	BE VUŊE	EAFRAMBEIGUY
مخفی	PENHAN	MOIN
مخنث	POSHI	MOIN
مدار	EÂYE	MOIN
مدارس	DÂE ESTÂN HA	MOIN

NEVISANDE	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	مصادر خارجی و لغات خارجی [پرهیزشود]
EAFRANMEIGUY	POSHI I EAN	مدافع
EAFRANMEIGUY	AVAME	مدت
EAFRANMEIGUY	AVAME HA AD	مدتهاست
MOIN	POSHI I EAN I	مدد
MOIN	DAR ESTAN	مدرسه
MOIN	PENTAN	مدفون
MOIN	ASHKAR A	مرئی
EAFRANMEIGUY	PISH EAN HA	مراجع
MOIN	EAZ GASHIAN [GARDIDAN]	مراجعة کردن
EAFRANMEIGUY	EAZ GARDID	مراجعة کنید
AMID	LOR	مراد
MOIN	ARI	مرتبه
MOIN	PAYE	مرتبه
MOIN	EOLAND	مرتفع
EAFRANMEIGUY	EONYAD	مرجع
EAFRANMEIGUY	PISH EAN	مرجع
MOIN	AIN [AYIN]	مرسوم
MACKENZIE	AHLIG	مرض
MOIN	NAM DAR	مرغوب
MOIN	JA MIYANE	مرکز
EAFRANMEIGUY	MIYANE	مرکز
MOIN	PEYVAND	مزاوجت
EAFRANMEIGUY	FERIZ DAR	مسئول
MACKENZIE	FERIZ	مسئولیت
EAFRANMEIGUY	FERIZ DAR HA	مسئولین
MOIN	NABARD	مسابقه
MOIN	AGAH	مستحضر

NEVISANDE	IRANI [GUYESH E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	JA	مستقر
MOIN	RAST	مستقیم
MOIN	FAY DAR	مستقیم
MOIN	PENHAN	مستور
MOIN	HAM VAR	مستوی
BAHRAMBEIGUY	XANDE AVAR	مسخره
MOIN	HAM VAR	مسطح
MOIN	CIRE	مسلط
BAHRAMBEIGUY	NAM DAR HA	مشاهیر
BAHRAMBEIGUY	HOVEYDA	مشخص
MOIN	JODA	مشخص
MOIN	PEYDA	مشخص
MOIN	XAVAR	مشرق
MOIN	ASHKAR	مشهود
MOIN	NAM DAR	مشهور
MOIN	FAST	مشوش
MOIN	DOSH VAR	مشکل
MOIN	DOSH VAR I HA	مشکلات
BAHRAMBEIGUY	SHALUDE HA	مصادر
BAHRAMBEIGUY	SHALUDE	مصدر
MOIN	VJHE	مصون
MOIN	ASTE	مصیبت
MOIN	FORU GOZARI	مضایقه
MOIN	FAST	مضطرب
MOIN	BAR A BAR	مطابق
MOIN	DAR MIYAN GOZASHTAN [GOZARDAN]	مطرح کردن
AMID	LOR	مطلب

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
مطلع	AGAF	MOIN
مظاہرت	POSHI I EAN I	MOIN
مظفر	CIRE	MOIN
مع ذالک	AN GAF	MOIN
مع هذا	AN GAF	MOIN
معادل	EAR A EAR	MOIN
معارف	AGAF I HA	EAFRAMBEIGUY
معاضد	POSHI	MOIN
معاهده	PEYMAN	MOIN
معتبر	ARJ MAND	MOIN
معتدل	RAST	MOIN
معتقد	GARAYANDE	MOIN
معرفت	AGAF I	MOIN
معروف	PEYDA	MOIN
معزز	ARJ MAND	MOIN
معشوق	SABZ	MOIN
معلم	AMUZANDE	MOIN
معلم دانشگاه	OSTAD	MOIN
معلم متوسطه	DARIR	MOIN
معمول	AIN [AYIN]	MOIN
معنی	CIM	MACKENZIE
معوج	KAJ	MOIN
معیار	ANDAZE	EAFRAMBEIGUY
معیار	PEYMANE	MOIN
معین	POSHI	MOIN
مغرب	VIDA	MACKENZIE
مغلوب	ZARUN	MOIN
مغلوب	FAST	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	NEVISANDE
مغلوب	PAKXANDE	PAHRAMBEIGUY
مفاد	APANG	MOIN
مفتخر	ROLAND SAR	PAHRAMBEIGUY
مفصل	PEYVAND	MOIN
مفعول	POSHI	MOIN
مقابل	PISHI	MOIN
مقابل	PAR A PAR	MOIN
مقاله	PAKSHI I AZ NIBIG [PAKXI]	PAHRAMBEIGUY
مقاله	PAKXI [PAKSHI I AZ NIBIG]	PAHRAMBEIGUY
مقام	JA	MOIN
مقام	ARJ	MOIN
مقام	BOZORG	PAHRAMBEIGUY
مقام کسی	PAYE	AMID
مقام کسی	XOHEJR	AMID
مقاوم	SAXT SAR	PAHRAMBEIGUY
مقاومت	ISTADEGI	MOIN
مقاومت	SAXT SAR I	PAHRAMBEIGUY
مقدار	ARJ	MOIN
مقدار کار در یک ثانیه	TAVAN	MOIN
مقدس	SEPENAG	MACKENZIE
مقدم	PISHINE	MOIN
مقدم	PISHI	MOIN
مقدمه	PISHI	MOIN
مقدمه	SAR AQAZ	AMID
مقرب	VUHE	MOIN
مقعد	POSHI	MOIN
مقنعه	KISHI	MOIN
ملاذ	POSHI	MOIN

NEVISANDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی و لغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	POSHI	لجاً
EAFRAMMEIGUY	KESHVAR HA	ملل
MOIN	POSHI	ملوط
MOIN	ZAMIN	ملک
MOIN	JODA	ممتاز
MOIN	KESHVAR	مملکت
MACKENZIE	FADIRAN	ممنوع
MOIN	SHAYAD	ممکن است
MOIN	SHODAN [SHAVDAN]	ممکن بودن
MOIN	DAST DADAN [DAHDAN]	ممکن شدن
MOIN	GASHTIAN [GARDIDAN]	ممکن شدن
EAFRAMMEIGUY	MAN MI EASHAM [MAN AM]	من هستم
EAFRAMMEIGUY	SAR ZAMIN HA	مناطق
MOIN	AFRAZ	منبر
MOIN	KAJ	منحرف
EAFRAMMEIGUY	KAJ KARDAN [KONIDAN]	منحرف کردن
MOIN	MAND	مند [پسوندِ دارا بودن]
MOIN	PAYE	منزلت
MOIN	ARJ	منزلت
MOIN	DARIR	منشی
EAFRAMMEIGUY	EAR A EAR	منطبق
EAFRAMMEIGUY	SAR ZAMIN	منطقه
MOIN	JODA	منفرد
MOIN	JODA	منفصل
MOIN	SUD	منفعت
MOIN	ROSHAN	منور
EAFRAMMEIGUY	XANE RAHI	مهاجرت

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
BAHRAMBEIGUY	XANE RÂHAYIDÂN [RÂHIDÂN]	مهاجرت کردن
MACKENZIE	ĠARAN	مهم
BAHRAMBEIGUY	ĠARE HA	موارد
MOIN	NEHAD	مواضعه
MOIN	SEZA	موافق
BAHRAMBEIGUY	DÂR NEĠAF	مورد
BAHRAMBEIGUY	ĠARE	مورد
BAHRAMBEIGUY	ĠAD ĠATRE KESTIDÂN [ÂZ KÂS I]	مورد سوءاستفاده قرارگرفتن
MOIN	AFÂNG	موزون
MOIN	AFÂNG	موسیقی
MOIN	JA	موضع
BAHRAMBEIGUY	ZÂMINE	موضوع
MOIN	ÂRJ MÂND	موقر
ÂMID	XUPXIN	موم
MOIN	ĠARAYÂNDE	مومن
BAHRAMBEIGUY	XUPXIN I	مومیایی
ÂMID	ĠAXST	موهبت
MOIN	ĠASIX	مکافات
MOIN	ĠOFTE ĠUY	مکالمه
MOIN	JA	مکان
MOIN	PENHAN	مکتوم
MOIN	FERÎ	مکر
MOIN	ASFKAR A	مکشوف
MOIN	PEYMAN	میثاق
MACKENZIE	XEVAN	میز
BAHRAMBEIGUY	XASTAR E	میل به چیزی یا کسی

NEVISÂNDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MIIN	N	ن
MIIN	NA	نَ [اسم نفی کننده]
MIIN	NA	نا [اسم نفی کننده]
MIIN	PENHAN	نا محسوس
EAFRANMEIGUY	RANJANIDÂN	ناراحت کردن
EAFRANMEIGUY	RANJANÂNDE	ناراحت کننده
EAFRANMEIGUY	MIHÂN DÛST	ناسیونالیست
EAFRANMEIGUY	MIHÂN DÛST I	ناسیونالیسم
MIIN	NAME	نامه
MIIN	DÂIR	نایب سفارت
MIIN	SÂR ANJAM	نتیجه
MIIN	ÂRJ MÂND	نجیب
MIIN	VÛTE	ندیم
MIIN	PEYVÂND	نزدیک نسبی
MIIN	POSHI	نسب
MIIN	EÂSTI GI	نسبت
EAFRANMEIGUY	BE HAM DIGÂR	نسبت به یکدیگر
MIIN	FÂRZÂND	نسل
MIIN	NESTANE	نشانه
MIIN	NESTAN	نصیب
ÂMID	EÂXSÂ	نصیب
MIIN	ÂNDÂRZ	نصیحت
MIIN	SIXÂN GUYI	نطق
MIIN	NEGÂT	نظر
MIIN	NEGÂT	نظر
MIIN	PEYVÂND	نظم
MIIN	AIN [AYIN]	نظم
MIIN	BE SAN	نظیر

NEVISANDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
EAFHRE	EAFHRE	نعمت
MOIN	AFZUN I	نعمت
EAFHRE	TAN	نفر
MOIN	EAFHRE	نفع
MOIN	SUD	نفع
MOIN	EAFHRE	نفع
MOIN	PAST	نفور
MOIN	ARJ MAND	نفیس
MOIN	NAM DAR	نفیس
EAFHRE	EAFHRE	نقش
EAFHRE	NAMTAY KAR	نقش هنرپیشه
MOIN	EAFHRE	نقشه
MOIN	ZAMINE	نقشه
MACKENZIE	AFULG	نقص
MOIN	PAYAN	نهایت
MOIN	SHID	نور
MOIN	ROSHAN	نورانی
MOIN	DAR	نوشته
MOIN	GUN	نوع
MOIN	ASTE	نکبت
MOIN	XORDE	نکته
MOIN	XORDE GIRI	نکته گیری
EAFHRE	NIYAYEST JA	نیایشگاه
EAFHRE	NA MI EASHAD [NA AD]	نیست [او]
EAFHRE	NA MI EASHAM [NA AM]	نیستم [من]
EAFHRE	NA MI EASHAND [NA AND]	نیستند [آنها]
EAFHRE	NA MI EASHI [NA I]	نیستی [تو]
EAFHRE	NA MI EASHID [NA ID]	نیستید [شما]

NEVISANDE	IRANI [GUYEST E VAJTE HA]	مصادر خارجی و لغات خارجی [پرهیز شود]
EAFRANMEIGUY	NA MI EASHIM [NA IM]	نیستیم [ما]
MOIN	𐎠	ه
MOIN	NESHAN	هدف
MOIN	FISHKESH	هدیه
MOIN	𐎠𐎠𐎠	هر
MOIN	FOSH	هزیمت
EAFRANMEIGUY	MI EASHAD [AD]	هست [او - اون]
EAFRANMEIGUY	MI EASHAM [AM]	هستم [من]
EAFRANMEIGUY	MI EASHAND [AND]	هستند [آنها]
EAFRANMEIGUY	MI EASHI [I]	هستی [تو]
EAFRANMEIGUY	MI EASHID [ID]	هستید [شما]
EAFRANMEIGUY	MI EASHIM [IM]	هستیم [ما]
MOIN	𐎠𐎠𐎠	هم
MOIN	EAR A EAR	هم ردیف
MOIN	EAR A EAR	هم وزن
AMID	𐎠𐎠𐎠 SAYE GI	همجوار
EAFRANMEIGUY	SHENAS	هویت
MOIN	ASHKAR	هویدا
MOIN	NEHAD	هیأت
MOIN	GUN	هینت
MOIN	V	و
MOIN	EAY A	واجب
MOIN	𐎠𐎠𐎠 AINE	واجب
MOIN	VAR	وار
EAFRANMEIGUY	RESIDAN	وارد آمدن زجر و مصیبت
EAFRANMEIGUY	AGAH	وارد به کاری یا چیزی [شخص]
EAFRANMEIGUY	EE DARUN RAFTAN	وارد شدن

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
	[RAVIDAN]	
واضح	PEYDA	MOIN
واضح	ROSHAN	EAFRAMMEIGUY
واقعا	BE RAST I	EAFRAMMEIGUY
واقف	ALFAN	MOIN
واهمه	TARS	EAFRAMMEIGUY
وجه	RU [Y]	MOIN
وجهه	RU [Y]	MOIN
وجود	EUDEGI	EAFRAMMEIGUY
وجود	XOD	MOIN
وجود	HASTAR	EAFRAMMEIGUY
وجود داشتن	EASHIDAN	EAFRAMMEIGUY
وراء	POSHI	MOIN
وراء	FAS	MOIN
وراثت	AEARMAND	MACKENZIE
ورق	EARG	MOIN
ورقه	EARGE	MOIN
وزرا	FARZIN HA	EAFRAMMEIGUY
وزیر	FARZIN	MOIN
وزین	GARAYANDE	MOIN
وسط	MIYAN	MOIN
وصال	PEYVAND	MOIN
وصل	PEYVAND	MOIN
وصلت	PEYVAND	MOIN
وصله	PEYVAND	MOIN
وصیت	ANDARZ	MOIN
وصیت نامه	ANDARZ NAME	EAFRAMMEIGUY
وضع	NEHAD	MOIN

مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]	IRANI [GUYEST E VAJHE HA]	NEVISANDE
وضعیت	GE GUNE GI	EATRAMBEIGUY
وضعیت	NEHAD	EATRAMBEIGUY
وطن	MIHAN	AMID
وظیفه	FERIZ	MACKENZIE
وفاداری	RASI	MOIN
وقاحت	RU [Y]	MOIN
وقت	HENGAM	MOIN
وقت	AVAM	MACKENZIE
ولی	FAN	MARDUX
ولیکن	FAN	MARDUX
وکیل	NAMAYANDE	MOIN
ک	K	MOIN
کاتب	DABIR	MOIN
کاسد	PAST	MOIN
کاسه	JA	MOIN
کافی	PAS	MOIN
کامل کردن	ANJAM DADAN [DARIDAN]	MOIN
کتاب	NIBIG	MACKENZIE
کثیر	FARAVAN	MOIN
کرسی	AFRAZ	MOIN
کرشمه	SHIVE	MOIN
کف نفس	PARTIZ	MOIN
کل	HAME	MOIN
کلی	BOZORG	EATRAMBEIGUY
کلاس	XANAK E AMUZESH [XANAM]	EATRAM BEIGUY
کلاس	XANAM [XANAK E AMUZESH]	EATRAM BEIGUY

NEVISÂNDE	IRANI [IḡUYESH E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات خارجی [پرهیزشود]
MOIN	SIXÂN	کلام
MOIN	APHÂNG	کلام سخن
ĒAHRAM BEIḡUY	VAJ	کلمه
MOIN	VAJHE	کلمه
MOIN	SÂR	کله
MOIN	FÂST	کم ارتفاع
MOIN	FOSHĪ	کمک
MOIN	KE	که
MOIN	Y	ی
ĒAHRAM BEIḡUY	YE	ی رابط
MOIN	HA	یان [لغت نشانه جمع]
MOIN	SHAYÂD	يحتمل
MOIN	DÂST	يد
ĒAHRAMBEIḡUY	ARESH	يعنى
MOIN	ĒAVÂR	يقين

NEVISÂNDE	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	IRANI [IḡUYESH E VAJHE HA]
MOIN	آ	À
MACKENZIE	ارث	ĀRÂRMÂND
MACKENZIE	وراثت	ĀRÂRMÂND
MACKENZIE	عالیجناب	ĀRÂRMÂNIG
MACKENZIE	خطا	ĀRÂRLIN
MACKENZIE	اشتباه	ĀRÂRLIN
MACKENZIE	غلط	ĀRÂRLIN
MOIN	آلت	ĀRZAR

IRANI [IḡUYEŠT E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ÀRZAR HA	آلات	ĀFRAMMEIḡUY
ÀD	است	ĀFRAMMEIḡUY
ÀFRAZ	منبر	MIIN
ÀFRAZ	کرسی	MIIN
ÀFRAZ	بلند	MIIN
ÀFSUS	ظلم	MIIN
ÀFSUS	استهزا	MIIN
ÀFSUS	حسرت	MIIN
ÀFSUS	تاسف	ĀFRAMMEIḡUY
ÀFSUS ANE	متاسفانه	ĀFRAMMEIḡUY
ÀFZUIN	خیلی	ĀFRAMMEIḡUY
ÀFZUIN	زیاد	MIIN
ÀFZUIN I	نعمت	MIIN
ÀFZUIN I	برکت	ÀMIID
ÀNDÀRZ	وصیت	MIIN
ÀNDÀRZ	نصیحت	MIIN
ÀNDÀRZ NAME	وصیت نامه	ĀFRAMMEIḡUY
ÀNDAXTÀN	ساقط کردن کسی از هستی	ĀFRAMMEIḡUY
ÀNDAZE	معیار	ĀFRAMMEIḡUY
ÀNDISṢE	تامل	MIIN
ÀNDISṢE	عقیده	ĀFRAMMEIḡUY
ÀNDISṢE	فکر	MIIN
ÀNDISṢE	تفکر	MIIN
ÀNDISṢEŠT	فکر	ĀFRAMMEIḡUY
ÀNDISṢIDÀN	فکر کردن	MIIN
ÀNGIZE	باعث	ÀMIID
ÀNGIZE	حجت	ÀMIID
ÀNGIZE	علت	ÀMIID

IRANI [IʃUYEʃH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ÂNJIZE	سبب	ÂMMID
ÂNJAM	آخر	MMIN
ÂNJAM	عاقبت	MMIN
ÂNJAM	انتهاء	MMIN
ÂNJAM	اجرا	MMIN
ÂNJAM DADÂN [DAHIDÂN]	عمل کردن	MMIN
ÂNJAM DADÂN [DAHIDÂN]	کامل کردن	MMIN
ÂNJAM DADÂN [DAHIDÂN]	اجرا کردن	MMIN
ÂNJAM E	اجرای	FAHRAHMEIʃUY
ÂRAE HA	اعراب	FAHRAHMEIʃUY
ÂRJ	شخصیت	FAHRAHMEIʃUY
ÂRJ	قدر	MMIN
ÂRJ	مرتبه	MMIN
ÂRJ	اهمیت	ÂMMID
ÂRJ	بها	MMIN
ÂRJ	حد	MMIN
ÂRJ	قیمت	MMIN
ÂRJ	مقدار	MMIN
ÂRJ	منزلت	MMIN
ÂRJ	اعتبار	MMIN
ÂRJ	احترام	MMIN
ÂRJ	مقام	MMIN
ÂRJ MÂND	صاحب قیمت	MMIN
ÂRJ MÂND	با اعتبار	MMIN
ÂRJ MÂND	اصیل	MMIN
ÂRJ MÂND	نجیب	MMIN
ÂRJ MÂND	سخی	MMIN
ÂRJ MÂND	بلند همت	MMIN

IRANI [IḡUYESH E VANDĖ HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ÀRJ MĀND	موقر	MĪN
ÀRJ MĀND	با وقار	MĪN
ÀRJ MĀND	غنی	MĪN
ÀRJ MĀND	قابل	MĪN
ÀRJ MĀND	ثمین	MĪN
ÀRJ MĀND	بلند مرتبه	MĪN
ÀRJ MĀND	شریف	MĪN
ÀRJ MĀND	معزز	MĪN
ÀRJ MĀND	معتبر	MĪN
ÀRJ MĀND	نفیس	MĪN
ÀRJ MĀND	صاحب قدر	MĪN
ÀRJ MĀND	با منزلت	MĪN
ÀRJ MĀND	صاحب مرتبه	MĪN
ÀRJ MĀND	لایق	MĪN
ÀRJ MĀND	محترم	MĪN
ÀRJ MĀND	شخصیت [فرد]	ĀFRAMĒIḡLY
ÀRJ MĀND	عزیز	ĀMĪD
ÀRZAN I DASHĪÂN [DARĪDÂN]	تقدیم کردن	ĀFRAMĒIḡLY
ÀRZAN I DASHĪÂN [DARĪDÂN]	عطا کردن	ĀFRAMĒIḡLY
ÀRZAN I DASHĪÂN [DARĪDÂN]	عفو کردن	ĀFRAMĒIḡLY
ÀRZESH	اهمیت	ĀFRAMĒIḡLY
ÀRZESH	قیمت	MĪN
ÀRZESH	شخصیت	ĀFRAMĒIḡLY
ÀRZESH	قدر	MĪN
ÀRZESH	استحقاق	MĪN

IRANI [IʔUYESH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ARZESH	اعتبار	MOIN
ARZESH	قابلیت	MOIN
ARZIDÂN	اهمیت داشتن	MOIN
AYUXSHUST	فلز	MACKENZIE
AZ	از	MOIN
AZ EONYAD	اصلاً	EAFRAMMEIGUY
AZ EONYAD HA	اصولاً	EAFRAMMEIGUY
AZ DAR A I ... EUDÂN [EASHIDÂN]	متعلق ... بودن	EAFRAMMEIGUY
AZ NEHAD	اساساً	EAFRAMMEIGUY
AZ RISTE	اصلاً	MOIN
AZ RISTE	اساساً	EAFRAMMEIGUY
AZ RISTE YE	اهل ۰ [جایی]	EAFRAMMEIGUY
AZ SÂR MAYE YE ... EUDÂN [EASHIDÂN]	مال ... بودن	EAFRAMMEIGUY
JH	ژ	MOIN
JHAKARE	لجوج	AMID
JHÂRF	عمیق	AMID
JHAV	خلاصه	AMID
SH	ش	MOIN
SHAD	خجسته	MOIN
SHAD	مبارک	MOIN
SHAD	خوشحال	MOIN
SHAH	سلطان	MOIN
SHAH RAH	جاده دراز و پهن	MOIN
SHALUDE	مصدر	EAFRAMMEIGUY
SHALUDE HA	مصادر	EAFRAMMEIGUY
SHAX AB	خلیج	MOIN

IRANI [IʃUVEŠT E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
SHAYAD	یحتمل	MOIN
SHAYAD	ممکن است	MOIN
SHAYAD	احتمالاً	MOIN
SHAYAD	محتمل است	MOIN
SHAYAD	احتمالاً	MOIN
SHĒKĀS YARI	شکست	ĀFRAMBEIŠU
SHĒNAS	هویت	ĀFRAMBEIŠU
SHID	نور	MOIN
SHIDE	رادیو	ĀFRAMBEIŠU
SHIVE	قاعده	MOIN
SHIVE	قانون	MOIN
SHIVE	طریقه	MOIN
SHIVE	سبک شعریا نثر	MOIN
SHIVE	عادت	MOIN
SHIVE	حیله	MOIN
SHIVE	طرز	ĀFRAMBEIŠU
SHIVE	طور	ĀFRAMBEIŠU
SHIVE	کرشمه	MOIN
SHODAN [SHĀVDAN]	ممکن بودن	MOIN
SHODAN [SHĀVDAN]	امکان داشتن	MOIN
SHOMA MI EASHID [SHOMA ID]	شما هستید	ĀFRAMBEIŠU
SHUNIG	عادی	MACKENZIE
SHUNIG	طبیعی	MACKENZIE
SHUR EAXT ANE	متاسفانه	ĀFRAMBEIŠU
A	آ [رابط]	ĀFRAMBEIŠU
A	آ	MOIN
AR	آب	MOIN

IRANI [ĠUYESH E VANDH HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
AR Ì RÂNĠ	رونق	ĠAĠĠRANĠEĠĠĠ
ARĠEĠE	الفا	ĠAĠĠRANĠEĠĠĠ
ARĠAR	واقف	ĠĠĠIN
ARĠAR	عارف	ĠĠĠIN
ARĠAR	مستحضر	ĠĠĠIN
ARĠAR	خبردار	ĠĠĠIN
ARĠAR	با خبر	ĠĠĠIN
ARĠAR	مطلع	ĠĠĠIN
ARĠAR	وارد به کاری یا چیزی [شخص]	ĠAĠĠRANĠEĠĠĠ
ARĠAR Ġ	علم	ĠĠĠIN
ARĠAR Ġ	عرفان	ĠĠĠIN
ARĠAR Ġ	معرفت	ĠĠĠIN
ARĠAR Ġ	اطلاع	ĠĠĠIN
ARĠAR Ġ	خبر	ĠĠĠIN
ARĠAR Ġ HA	اطلاعات	ĠAĠĠRANĠEĠĠĠ
ARĠAR Ġ HA	اخبار	ĠAĠĠRANĠEĠĠĠ
ARĠAR Ġ HA	علوم	ĠAĠĠRANĠEĠĠĠ
ARĠAR Ġ HA	معارف	ĠAĠĠRANĠEĠĠĠ
ARĠAR ĠARDÂN [ĠONIDÂN]	اعلام کردن	ĠAĠĠRANĠEĠĠĠ
ARĠÂNĠ	عزم	ĠĠĠIN
ARĠÂNĠ	مفاد	ĠĠĠIN
ARĠÂNĠ	قیافه	ĠĠĠIN
ARĠÂNĠ	موزون	ĠĠĠIN
ARĠÂNĠ	قصد	ĠĠĠIN
ARĠÂNĠ	کلام سخن	ĠĠĠIN
ARĠÂNĠ	اراده	ĠĠĠIN
ARĠÂNĠ	موسیقی	ĠĠĠIN

IRANI [ĠUYEŠT E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
AIN [AYIN]	فطرت انسانی	𐭠𐭣𐭠𐭠
AIN [AYIN]	شرع	𐭠𐭣𐭠𐭠
AINE	آیین	𐭠𐭣𐭠𐭠
AMĀDĀN [AYIDĀN]	حاضرگشتن	𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
AMĀDE	حاضر	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AMUXÂNDE	محصل	𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
AMUXTĀN	درس خواندن	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AMUXTI ?	درس خواندی ؟	𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
AMUZÂNDE	معلم	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AMUZEST	تدریس	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AMUZEST	درس	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AMUZIDĀN	درس دادن	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AMUZIDI ?	درس دادی ؟	𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
AN	آن	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AN ĠAFT	بعلاوه	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AN ĠAFT	آن وقت	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AN ĠAFT	بعد	𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
AN ĠAFT	در آخر	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AN ĠAFT	مع هذا	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AN ĠAFT	مع ذالک	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AN ĠAFT KE	درحالیکه	𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
ANE	آنه [پسوند]	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
ANHA MI EASHĀND [ANHA ĀND]	آنها هستند	𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠𐭠
AĠAZ	شروع	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AĠAZ	ابتدا	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AĠAZ	بدایت	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠
AĠAZ	صدرمراسله	𐭠𐭣𐭠𐭠𐭠

IRANI [IḡUYEŠT E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ARAM	آرام	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ARAM JA	آرامگاه	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠
AREŠT	یعنی	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠
AŠKAR	هویدا	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AŠKAR	مشهود	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AŠKAR	بارز	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AŠKAR	حاضر	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠
AŠKAR	صریح	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AŠKAR A	صریحاً	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AŠKAR A	مرنی	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AŠKAR A	مکشوف	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AŠKAR A	بدیهی	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AŠKAR PENTHAN KARDÂN [KONIDÂN]	حاضر غایب کردن	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠
AŠTI	صلح	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ASTE	نکبت	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ASTE	لطمه	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ASTE	بلا	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ASTE	ضرب	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ASTE	صدمه	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ASTE	آفت	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ASTE	ضرر	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
ASTE	مصیبت	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AVAM	وقت	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AVAM	زمان	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴
AVAME	مدت	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠
AVAME HA AD	مدتهاست	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠
AZAD ŠTA VI	استقلال	𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴𐎧𐎺𐎠

IRANI [ĠUYEŠH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
AZAD ŠHIDÂN [ŠHÁVDÂN]	استقلال پیدا کردن	ĠAĠĠRÂMĠEĠĠĠĠ
Ġ	ب	ĠĠĠĠ
ĠÂD ĠÂĠRE ĠEREFTÂN [ĠIRIDÂN]	سوءاستفاده کردن	ĠAĠĠRÂMĠEĠĠĠĠ
ĠÂD ĠÂĠRE ĠIRI	سوءاستفاده	ĠAĠĠRÂMĠEĠĠĠĠ
ĠÂD ĠÂĠRE ĠEŠHIDÂN [ÂZ ĠÂS I]	مورد سوءاستفاده قرار گرفتن	ĠAĠĠRÂMĠEĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	حصه	ĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	فایده	ĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	ربح	ĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	حاصل قسمت	ĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	نفع	ĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	محصول	ĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	قسمت	ĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	حاصل	ĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	نعمت	ĠAĠĠRÂMĠEĠĠĠĠ
ĠÂĠRE	برکت	ĠAĠĠRÂMĠEĠĠĠĠ
ĠÂĠRE ĠEREFTÂN [ĠIRIDÂN]	استفاده شدن	ĠAĠĠRÂMĠEĠĠĠĠ
ĠÂĠRE ĠIRI	استفاده	ĠAĠĠRÂMĠEĠĠĠĠ
ĠÂN	بان [پسوند محافظت]	ĠĠĠĠ
ĠÂĠ	دفعه	ĠĠĠĠ
ĠÂĠ	طرف	ĠĠĠĠ
ĠÂĠ	جانب	ĠĠĠĠ
ĠÂĠ	نفع	ĠĠĠĠ
ĠÂĠ	فایده	ĠĠĠĠ
ĠÂĠ A ĠÂĠ	بالاتفاق	ĠĠĠĠ
ĠÂĠ A ĠÂĠ	متفق	ĠĠĠĠ

IRANI [ĪZYEST E VĀHE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ĒĀR A ĒĀR	معادل	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR A ĒĀR	مطابق	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR A ĒĀR	هم ردیف	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR A ĒĀR	محاذی	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR A ĒĀR	هم وزن	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR A ĒĀR	مقابل	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR A ĒĀR	منطبق	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR DAR	حامل	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR DASTĪĀN [DARIDĀN]	حمل کردن	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR ĠEREFTĀN [ĠIRIDĀN]	اقتباس کردن	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀR ĠEREFTĒ	اقتباس	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀRE	مورد	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀRE HA	موارد	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀRĠ	ورق	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀRĠ MĪL	اسکناس	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀRĠĒ	ورقه	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀRŠT	غرب	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀRŠI	بعضی	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS	خیلی	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS	زیاد	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS	حسب	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS	کافی	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS	فقط	𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS A KE	بلکه	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS A KE	به هر حال	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS A KE	علاوه براین	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS A KE	اما	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
ĒĀS A KE	ایضاً	𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠

IRANI [ĠUYEŠH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
EASTIDÂN	وجود داشتن	EATRAMBEIĠUY
EASTE ĠI	قبض	MIN
EASTE ĠI	سکرطیع	MIN
EASTE ĠI	لکنت زبان	MIN
EASTE ĠI	تعلق	EATRAMBEIĠUY
EASTE ĠI	عقد	MIN
EASTE ĠI	استحکام	MIN
EASTE ĠI	نسبت	MIN
EASTE ĠI	قرابت	MIN
EASTE ĠI	ارتباط	MIN
EASTE ĠI	رابطه	MIN
EASTE ĠI DASHTÂN [DARIDÂN]	تعلق داشتن	EATRAMBEIĠUY
EASTE MI EASHAND	تعلق دارند	EATRAMBEIĠUY
EAVAR	عقیده	AMID
EAVAR	قبول	MIN
EAVAR	اعتقاد	MIN
EAVAR	یقین	MIN
EAXÂNDE	مغلوب	EATRAMBEIĠUY
EAXNI [EAXSH I AZ NIEĠ]	مقاله	EATRAMBEIĠUY
EAXSH	موهبت	AMID
EAXSH	نصیب	AMID
EAXSH	حصه	AMID
EAXSH	قسمت	AMID
EAXSH I AZ NIEĠ [EAXNI]	مقاله	EATRAMBEIĠUY
EAXSHIDÂN	اعطا کردن	EATRAMBEIĠUY
EAXTÂR	غرب	MIN
EAY A	واجب	MIN

IRANI [ĠUYEŠH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ĒAY A	لازم	MOIN
ĒAY A	ضروری	MOIN
ĒAYES	باید	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒAYES	بایستی	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒAZ ĠÂRDID	مراجعه کنید	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒAZ ĠÂŠTÂN [ĠÂRDIDÂN]	مراجعه کردن	MOIN
ĒAZI	بازی	MOIN
ĒAZI KONI	زل	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒAZI KONI	نقش	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE	به	MOIN
ĒE DÂRUN RÂFTÂN [RÂVIDÂN]	وارد شدن	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE FÂRYAD ĠOFTÂN [ĠUYIDÂN]	جار زدن	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE ĦÂM DĠĠÂR	نسبت به یکدیگر	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE IN FÂRNĠD	به خاطر این	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE FÂRĦIZ XÂNDÂN	برحذر داشتن	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE RÂŠT I	واقعا	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE RÂŠT I	حقیقتاً	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE RÂŠT I	درحقیقت	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE RÂŠT I	فی الواقع	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE ŠÂN	نظیر	MOIN
ĒE ŠÂN	مثل	MOIN
ĒE ŠÂN	شبيه	MOIN
ĒE ŠÂN E ÂN ĦÂ	امثال آن	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE VĠĦE	خصوصاً	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE VĠĦE	خصوصاً	ĒAĦRAMĒEĠUY
ĒE XÂK RÂFTÂN	دفن شدن	ĒAĦRAMĒEĠUY

IRANI [ĠUYEŠH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
[RĀVIDĀN]		
BE YAD DADĀN [DĀHIDĀN]	فهمانیدن	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BE YAD DADI ?	درس دادی ؟	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BE YAD DASHTĀN [DARIDĀN]	به خاطر داشتن	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BE YAD ĠEREFTI ?	درس خواندی ؟	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BEH	خوب	𐎠𐎼𐎿
BEH EASHI	بهبودی	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BEH EUDĀN [EASHIDĀN]	سالم بودن	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BI	بدون	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BI ĀNDISHTĒ	بی خیال	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BI ĀNDISHTĒ	بی تفاوت	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BI ĠANE	خارج	𐎠𐎼𐎿
BI ĠANE	خارجی	𐎠𐎼𐎿
BINAD	تلویزیون	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BIRĪN	خارج	𐎠𐎼𐎿
BISH	زیاد	𐎠𐎼𐎿
BISH RĀFTĀN [RĀVIDĀN]	افراط کردن	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BISH RĀVI	افراط	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BISH RĀVI VAR	افراطی	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
BISH TĀR	اکثر	𐎠𐎼𐎿
BISHINE	حداکثر	𐎠𐎼𐎿
BISHIĀRĀN	اکثریت	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
EOLĀND	مرتفع	𐎠𐎼𐎿
EOLĀND	عالی	𐎠𐎼𐎿
EOLĀND SĀR	مفتخر	𐎲𐎠𐎼𐎿𐎠𐎹𐎡𐎹
EOLĀND SĀR I	افتخار	𐎠𐎼𐎿
EONYAD	اصل	𐎠𐎼𐎿

IRANI [IʃUVEʃH E VAHʃE ʔA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ƐONYAD	مرجع	ƐAƐƐRAMƐEIGU
ƐONYAD	بنیان	MOIN
ƐONYAD ʔA	اصول	MOIN
ƐONYAD I	اصولا	ƐAƐƐRAMƐEIGU
ƐOZORĠ	کلی	ƐAƐƐRAMƐEIGU
ƐOZORĠ	مقام	ƐAƐƐRAMƐEIGU
ƐOZORĠ RAʔ	جاده طویل	ƐAƐƐRAMƐEIGU
ƐOZORĠ VAR	شخصیت [فرد]	ƐAƐƐRAMƐEIGU
ƐUDEĠI	وجود	ƐAƐƐRAMƐEIGU
<	چ	MOIN
<AND VAJ	جمله	ƐAƐƐRAMƐEIGU
<E	چه	MOIN
<E ĠUNE ĠI	وضعیت	ƐAƐƐRAMƐEIGU
<MI	برهان	MAƐKENZIE
<MI	معنی	MAƐKENZIE
<MI	دلیل	MAƐKENZIE
<IRE	مسلط	MOIN
<IRE	مظفر	MOIN
<IRE	غالب	MOIN
<IRE ĠI	تسلط	MOIN
<IRE ĠI	سلطه	MOIN
<UNĠU	چین	LARUS
D	د	MOIN
DAR	نوشته	MOIN
DAR ESTAN	مدرسه	MOIN
DAR ESTAN ʔA	مدارس	MOIN
DARIR	منشی	MOIN
DARIR	دبیر	MOIN

IRANI [ĠUYEŠH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
DĀĒIR	معلم متوسطه	MOIN
DĀĒIR	نایب سفارت	MOIN
DĀĒIR	درس خوانده	MOIN
DĀĒIR	کاتب	MOIN
DAD	حق	MOIN
DAD	عدالت	ĀFRAMBEĠLY
DĀŠH	جنوب	MACKENZIE
DANESH AMUXTÂN	تحصیل کردن	MOIN
DANESH I	علمی	ĀFRAMBEĠLY
DANESH JA	دانشگاه	ĀFRAMBEĠLY
DANESH MÂND HA	صاحب نظران	ĀFRAMBEĠLY
DÂR	در	MOIN
DAR A I	ثروت	MOIN
DÂR ĒARE YE	در خصوص	MOIN
DÂR ĒARE YE	در مورد	ĀFRAMBEĠLY
DÂR ĒARE YE	در حق	MOIN
DÂR ĒARE YE	راجع به	ĀFRAMBEĠLY
DÂR ĒARE YE	در باب	MOIN
DÂR DÂST ĠEREFTÂN [ĠIRIDÂN]	تصرف کردن	ĀFRAMBEĠLY
DÂR DÂST ĠIRI	تصرف	ĀFRAMBEĠLY
DÂR IN RU	در این صورت	ĀFRAMBEĠLY
DÂR MIYAN ĠOZÂŠTÂN [ĠOZÂRDÂN]	مطرح کردن	MOIN
DÂR NEGÂH	مورد	ĀFRAMBEĠLY
DÂR XAK RÂFTÂN [RÂVIDÂN]	دفن شدن	ĀFRAMBEĠLY
DARÂNDE ĠI	مالکیت	ĀFRAMBEĠLY

IRANI [ĠUYEŠH E VAHĠE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
DARĠIN	داخل	𐭠𐭣𐭠𐭥
DAST	ید	𐭠𐭣𐭠𐭥
DAST DADÂN [DARĠDÂN]	ممکن شدن	𐭠𐭣𐭠𐭥
DASTUR	قانون	𐭠𐭣𐭠𐭥
DEĠAR	غیره	𐭠𐭣𐭠𐭥
DEĠAR	تبدیل	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥
DEĠAR ĠUN I	تغییر	𐭠𐭣𐭠𐭥
DEL	قلب	𐭠𐭣𐭠𐭥
DEL DĠH	عشق	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥
DEL SETORI	عشق	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥
DERAZ DAST I	تجاوز	𐭠𐭣𐭠𐭥
DĠĠAR	علاوه براین	𐭠𐭣𐭠𐭥
DĠĠAR	زیاده	𐭠𐭣𐭠𐭥
DĠĠAR	غیر	𐭠𐭣𐭠𐭥
DO KARE AMĠDÂN [AYIDÂN]	تکرار شدن	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥
DO KARE ĠI	تکرار	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥
DONEAL	ادامه	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥
DONEAL KĠRDÂN [KONIDÂN]	ادامه دادن	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥
DOŠH	پلید	𐭠𐭣𐭠𐭥
DOŠH	زشت	𐭠𐭣𐭠𐭥
DOŠH	بد	𐭠𐭣𐭠𐭥
DOŠH VAR	مشکل	𐭠𐭣𐭠𐭥
DOŠH VAR I HA	مشکلات	𐭠𐭣𐭠𐭥
DOYCLAND	آلمان	LARUS
DOZDEŠH	سرقت	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥
DOZDIDÂN	سرقت کردن	𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠𐭣𐭠𐭥

IRANI [ĠUYESH E VAMHE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
DUSTI	رفیق	MOIN
DUSTI DAR	مایل	ĤAĤRAMĤEĠU
DUSTI HA	رفقا	MOIN
E	!	MOIN
E	! [رابط]	ĤAĤRAMĤEĠU
ENGLAND	انگلستان	LARUS
ENGLAND	انگلیس	LARUS
ENGLAND I	انگلیسی	ĤAĤRAMĤEĠU
ESTANYA	اسپانیا	ĤAĤRAMĤEĠU
ESTANYA I	اسپانیایی	ĤAĤRAMĤEĠU
ESTANYA I	اسپانیول	ĤAĤRAMĤEĠU
F	ف	MOIN
FÀRA	فرا	MOIN
FÀRA	جانب	MOIN
FÀRA	سوی	MOIN
FÀRA	عالی	MOIN
FÀRA ĠEREFTÂN [ĠIRIDÂN]	شامل شدن	ĤAĤRAMĤEĠU
FÀRA ĠIR	شامل	ĤAĤRAMĤEĠU
FÀRAĤÂĤ	جمع شده	ĤAĤRAMĤEĠU
FÀRAĤÂĤ	تهیه	ĤAĤRAMĤEĠU
FÀRAĤÂĤ SHODÂN [SHÂVDÂN]	تهیه شدن	MOIN
FÀRAĤÂĤ SHODE ÂD	تهیه شده است	ĤAĤRAMĤEĠU
FÀRAVAN	مال زیاد	MOIN
FÀRAVAN	به کثرت	MOIN
FÀRAVAN	به حد وفور	MOIN
FÀRAVAN	عمیق	MOIN
FÀRAVAN	کثیر	MOIN

IRANI [IʃUYEʃH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
FĀRAVAN I	برکت	FAHRAHMEIʃUY
FĀRTAN RANDĀN	حکوت کردن	FAHRAHMEIʃUY
FĀRTAN RANI	حکوت	FAHRAHMEIʃUY
FĀRNUD	حجت	ĀMID
FĀRNUD	دلیل	ĀMID
FĀRNUD	برهان	ĀMID
FĀRNUD	به خاطر ِ	FAHRAHMEIʃUY
FĀRTUR	عکس	ĀMID
FĀRYAD	شکایت	MIDIN
FĀRYAD	جار	MIDIN
FĀRZAND	نسل	MIDIN
FĀRZIN	وزیر	MIDIN
FĀRZIN HA	وزرا	FAHRAHMEIʃUY
FĀRREST	صورت اسامی	MIDIN
FĀRREST	لیست	MIDIN
FĀRTE	طلسم	MIDIN
FĀRTE	تزویر	MIDIN
FĀRTE	مکر	MIDIN
FĀRTE	حیله	MIDIN
FĀRTE	عشوه	MIDIN
FĀRIZ	وظیفه	MACKENZIE
FĀRIZ	مسئولیت	MACKENZIE
FĀRIZ DAR	مسئول	FAHRAHMEIʃUY
FĀRIZ DAR HA	مسئولین	FAHRAHMEIʃUY
FĀRSHAR	اجبار	FAHRAHMEIʃUY
FORU ʒOZARI	مضایقه	MIDIN
FORU ʒOZARI	تسامح	MIDIN
FORUʃ	رونق	FAHRAHMEIʃUY

IRANI [ĠUYESH E VANTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
FRANS	فرانسه	LARUS
FRANS I	فرانسوی	ĠAĠRAMĠEĠĠU
Ġ	گ	MOIN
ĠAĠ	گاه [فقط پسوند زمان]	MOIN
ĠAM	قدم	MOIN
ĠAM HA	اقدامات	ĠAĠRAMĠEĠĠU
ĠANE	گانه	MOIN
ĠARAN	مهم	MAKENZIE
ĠARAN	با اهمیت	ĠAĠRAMĠEĠĠU
ĠARAYÂNDE	مومن	MOIN
ĠARAYÂNDE	مایل	MOIN
ĠARAYÂNDE	معتقد	MOIN
ĠARAYÂNDE	وزین	MOIN
ĠARAYÂNDE	متمايل	MOIN
ĠASHTÂN [ĠARDIDÂN]	ممکن شدن	MOIN
ĠERAMI	محترم	MOIN
ĠERAMI	عزیز	MOIN
ĠERAMI ÂMI	عزیزم	ÂMID
ĠERAMI ÂSH	عزیزش	ÂMID
ĠERAMI ÂI	عزیزت	ÂMID
ĠERAMI EMIAN	عزیزمان	ÂMID
ĠERAMI ESHAN	عزیزشان	ÂMID
ĠERAMI ETAN	عزیزتان	ÂMID
ĠEREFTE	مأخذ	ĠAĠRAMĠEĠĠU
ĠEREFTE SHODÂN [SHÂVDÂN]	مأخذ شدن	ĠAĠRAMĠEĠĠU
ĠOFDAN [ĠOFTE ĠU Y HA YE DANESH I]	سمینار	ĠAĠRAMĠEĠĠU

IRANI [ĠUYESH E VANDH HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ĠOFTAR	قول	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOFTAR	صحبت	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOFTE ĠUY	قضیه	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOFTE ĠUY	خبر	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOFTE ĠUY	بحث	𐭮𐭩𐭬𐭮𐭮𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮
ĠOFTE ĠUY	شهرت	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOFTE ĠUY	مباحثه	𐭮𐭩𐭬𐭮𐭮𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮
ĠOFTE ĠUY	مکالمه	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOFTE ĠUY HA YE DANESH I [ĠOFTAN]	سمینار	𐭮𐭩𐭬𐭮𐭮𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮
ĠONAH	بزه	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠONAH	غلط	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠONAH	سهو	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠONAH	تقصیر	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠONAH	جفا	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠONAH	جرم	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠONAH	اثم	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠONAH	خطا	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠONAH	ظلم	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠORFÂRZ [ĠORUH E FÂRZIN HA]	دولت	𐭮𐭩𐭬𐭮𐭮𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮
ĠORUH E FÂRZIN HA [ĠORFÂRZ]	دولت	𐭮𐭩𐭬𐭮𐭮𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮
ĠOSHAYESH	فتح	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOSHAYESH	تسخیر	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOSHAYESH	حل	𐭮𐭩𐭬𐭮𐭮𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮
ĠOSHAYESH	فرج	𐭮𐭩𐭬𐭮
ĠOSHAYESH HA	فتوح	𐭮𐭩𐭬𐭮𐭮𐭩𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮𐭮

IRANI [ĠUYESH E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ĠOSHIDÂN	حل کردن	WIDIN
ĠOZIDÂN [ĠOZINIDÂN]	انتخاب کردن	WIDIN
ĠOZINE	حق کسی	ĠAĠĠRAMĠEĠĠU
ĠOZINESH	انتخاب	ĠAĠĠRAMĠEĠĠU
ĠOZINESH	درایت	WIDIN
ĠUN	طرز	WIDIN
ĠUN	لون	WIDIN
ĠUN	قسم	WIDIN
ĠUN	شکل	WIDIN
ĠUN	هیئت	WIDIN
ĠUN	صورت	WIDIN
ĠUN	گون	WIDIN
ĠUN	نوع	WIDIN
ĠUN A ĠUN	مختلف	WIDIN
ĠUN A ĠUN	متعدد	WIDIN
ĠUNE	طرز	WIDIN
ĠUNE	طور	WIDIN
ĠUNE	گونه	WIDIN
ĠUNE	جنس	WIDIN
ĠUNE	قسمت	WIDIN
ĠUSH MALI	مجازات	WIDIN
ĠUSH MALI	تنبیه	WIDIN
ĠUSH MALI DADÂN [DÂHIDÂN]	تنبیه کردن	WIDIN
ĠUSH MALIDÂN	گوش مالیدن	WIDIN
HA	ه	WIDIN
HA	ح	WIDIN
HA	گان [لغت نشانه جمع]	WIDIN

IRANI [ĪLYESH E VANTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
HA	یان [لغت نشانه جمع]	MIN
HA	آن [لغت نشانه جمع]	MIN
HA	آت [لغت نشانه جمع]	MIN
HAM	هم	MIN
HAM SAYE GI	همجوار	AMID
HAM VAR	صاف	MIN
HAM VAR	مسطح	MIN
HAM VAR	مستوی	MIN
HAM VAR KARDÂN [KONIDÂN]	صاف کردن	ĀFRAMBEĪLY
HAM VAR KON	صاف کن	ĀFRAMBEĪLY
HAM VARE	دایماً	MIN
HAMTE	تمام	MIN
HAMTE	کل	MIN
HAMISHE	دایماً	MIN
HAR	هر	MIN
HAR AINE	ضروری	ĀFRAMBEĪLY
HAR AINE	لازم	ĀFRAMBEĪLY
HAR AINE	البته	MIN
HAR AINE	لابد	MIN
HAR AINE	بی شک	MIN
HAR AINE	واجب	MIN
HAR AINE	انطعاً	MIN
HAR AINE	به تحقیق	MIN
HASTAR	وجود	ĀFRAMBEĪLY
HASTAR	حضور	ĀFRAMBEĪLY
HENGAM	زمان	AMID
HENGAM	وقت	MIN

IRANI [FUYESH E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیز شود]	NEVISÂNDE
ÆNĠAM I	زمانی	AMID
ÆOVEYDA	ظاهر	MOIN
ÆOVEYDA	مشخص	ÆAHRAMÆEĠUY
I	ای	MOIN
I	ای	MOIN
IN	این	MOIN
ISTADEĠI	مقاومت	MOIN
ISTADEĠI	قیام	MOIN
J	ج	MOIN
JA	کاسه	MOIN
JA	مکان	MOIN
JA	حد	MOIN
JA	مقام	MOIN
JA	قدر	MOIN
JA	قرار	ÆAHRAMÆEĠUY
JA	بشقاب	MOIN
JA	طرف	MOIN
JA	جرات	MOIN
JA	ماوی	MOIN
JA	مستقر	MOIN
JA	موضع	MOIN
JA	محل	MOIN
JA DADÂN [DADIDÂN]	قرار دادن	ÆAHRAMÆEĠUY
JA MIYANE	مرکز	MOIN
JA FA PEYDA KÂRDÂN [KONIDÂN]	امکان پیدا کردن	ÆAHRAMÆEĠUY
JÂHAN	دنیا	MOIN
JAY	جایگاه	ÆAHRAMÆEĠUY

IRANI [IʃUYEʃH E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
JODA	منفرد	𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA	منفصل	𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA	سوا	𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA	مشخص	𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA	ممتاز	𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA I	فراق	𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA I	فرق	𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA I	تفاوت	𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA I	اختلاف	𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮
JODA JODA	علیحه	𐭩𐭬𐭩𐭮
K	ک	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAJ	منحرف	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAJ	معوج	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAJ KARDÂN [KONIDÂN]	منحرف کردن	𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮
KAMANAK	پرانتر	𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮
KAMINE	حقیر	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAMINE	شخص بی اهمیت	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAMINE	حداقل	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAMTARAN	اقلیت	𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮
KAR	عمل	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAR	اثر	𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮
KAR	امر	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAR HA	آثار	𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮𐭩𐭬𐭩𐭮
KAR HA	امور	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAS	انسان	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAS	شخص	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAS	فرد	𐭩𐭬𐭩𐭮
KAS	آدم	𐭩𐭬𐭩𐭮

IRANI [IʃUYEʃʰ E VAMʰE ʰA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
KÂS ʰA	افراد	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KÂS ʰA I	افرادی	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KÂSʰA	خط	ʔʔʔʔIN
KÂSʰANE	سایت	FÂʔʔʔANʔʔEʃʰTAN
KE	که	ʔʔʔʔIN
KESʰANIDÂN	جلب کردن	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KESʰVÂR	مملکت	ʔʔʔʔIN
KESʰVÂR	اقلیم	ʔʔʔʔIN
KESʰVÂR ʰA	ملل	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KESʰVÂR RAN	سیاستمدار	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KESʰVÂR RAN ʰA	سیاسیون	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KESʰVÂR RAN ʰA	سیاستمداران	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KESʰVÂR RANÂN	سیاست کردن	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KESʰVÂR RANI	سیاست	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KESʰVÂR RANI VAR	سیاسی	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KEYFÂR	مجازات	ʔʔʔʔIN
KEYFÂR	جزا	ʔʔʔʔIN
KISʰ	مقنعه	ʔʔʔʔIN
KISʰ	دین	ʔʔʔʔIN
KONESʰ	عادت	ʔʔʔʔIN
KONESʰ	رسم	ʔʔʔʔIN
KONESʰ	عمل	ʔʔʔʔIN
KONʔʔIN	حال	ʔAʔʔRAMʔʔEʃʰUʃʰ
KONʔʔIN	حالا	ʔʔʔʔIN
KONʔʔIN	الحال	ʔʔʔʔIN
KONʔʔIN	فعلاً	ʔʔʔʔIN
KONʔʔIN I	حاضر	ʔʔʔʔIN
KUSʰTESʰ	عزیمت	ʔʔʔʔIN

IRANI [ĪRUYESH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
KUSHTESH	سعی	MOIN
KUSHTESH	توجه	MOIN
KUSHTESH	جد	MOIN
KUSHTESH	فعالیت	MOIN
L	ل	MOIN
LA	شکاف	MOIN
LA	داخل	MOIN
LA	بین	ĀFRAMĀBEĪGUY
LA FUSTANIDÂN	عیب و خطا پنهان کردن	ĀFRAMĀBEĪGUY
LAF	رجز	MOIN
LAF	ادعا	MOIN
LAF	دعوی	MOIN
LAF ZADÂN [ZÂNDÂN]	ادعا کردن	MOIN
LEFI	اجازه	MOIN
LEFI	رخصت	MOIN
LEFI	اذن	ĀFRAMĀBEĪGUY
LOR	مطلب	ÂMID
LOR	مراد	ÂMID
M	م	MOIN
MA MI EASHMI [MA MI]	ما هستیم	ĀFRAMĀBEĪGUY
MAN MI EASHMI [MAN ÂMI]	من هستم	ĀFRAMĀBEĪGUY
MAND	مَد [پسوندِ دارا بودن]	MOIN
MARAG	احساس	MAKENZIE
MARDAG [MÂRDOM DARI GOZINESH I]	جمهوری	ĀFRAMĀBEĪGUY
MÂRDOM	انسان	MOIN
MÂRDOM	بشر	MOIN
MÂRDOM	آدم	MOIN

IRANI [ĪRUYESH E VAHĖ HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
MIHÂN DUST	ناسیونالیست	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
MIHÂN DUST I	ناسیونالیسم	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
MIHÂN FORUŠĦ	خانن	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
MIHÂN FORUŠĦI	خیانت	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
MIHÂN FORUŠTÂN [FORUŠHIDÂN]	خیانت کردن	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
MIYAN	وسط	MIIN
MIYAN	بین	MIIN
MIYAN KEŠĦVÂR HA I	بین المللی	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
MIYAN TÎR	اینترنت	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
MIYANE	مرکز	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
N	ن	MIIN
NA	نا [اسم نفی کننده]	MIIN
NÂ	نَ [اسم نفی کننده]	MIIN
NA DÂRIR	بی سواد	MIIN
NA DÂRIR	اُمّی	MIIN
NÂ DAN I	جهالت	MIIN
NÂ MI EASHÂD [NÂ ÂD]	نیست [او]	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
NÂ MI EASHÂM [NÂ ÂM]	نیستم [من]	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
NÂ MI EASHÂND [NÂ ÂND]	نیستند [آنها]	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
NÂ MI EASHI [NÂ I]	نیستی [تو]	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
NÂ MI EASHID [NÂ ID]	نیستید [شما]	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
NÂ MI EASHIM [NÂ IM]	نیستیم [ما]	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
NÂ MI ŠĦAVÂD	امکان ندارد	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
NÂ ŠĦODÂN I ÂD	امکان ندارد	ĒAĦRAMĒEĪĠUY
NÂRÂRD	جدال	MIIN
NÂRÂRD	مسابقه	MIIN
NÂRÂRD	مبارزه	ĒAĦRAMĒEĪĠUY

IRANI [IʃUYEŠH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
NEVESHTÊ SHODE	ثبت	BAHRAMBEIĞUY
NIRIG	کتاب	MACKENZIE
NIRU	قوت	MOIN
NIRU	قدرت	MOIN
NIRU	انرژی	MOIN
NIYAYEŠH	دعا	BAHRAMBEIĞUY
NIYAYEŠH	عبادت	MOIN
NIYAYEŠH JA	نیایشگاه	BAHRAM BEIĞUY
NOXOST	قبلاً	MOIN
NOXOST	قبل از همه	BAHRAMBEIĞUY
NOXOST	اول	MOIN
Π	أ	MOIN
Π	أ [رابط]	BAHRAMBEIĞUY
OSHASTAR	شرق	MACKENZIE
OSTAD	پروفسور	MOIN
OSTAD	ماهر	MOIN
OSTAD	معلم دانشگاه	MOIN
OSTERAYSH	اطریش	LARUS
𐬱	پ	MOIN
𐬱A	رجل	MOIN
𐬱A 𐬱AR JA SHODAN [SHAVDAN]	امکان پیدا کردن	BAHRAM BEIĞUY
𐬱ACIN	چاپ	MACKENZIE
𐬱ACVAK	ترجمه	AMID
𐬱AD	ضد	AMID
𐬱AD	علیه	AMID
𐬱ADIRAN	قدغن	MACKENZIE

IRANI [Iʃuʏɛʃt e vɒʃtɛ ʔɒ]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDÊ
ʔADIRAN	ممنوع	MACKENZIE
ʔAʃʔuʏɛʃt ʔɒ	تحقیقات	MIN
ʔÂN	ولیکن	MAʔDUX
ʔÂN	ولی	MAʔDUX
ʔÂN	اما	MAʔDUX
ʔARʔIZ	تجنب	MIN
ʔARʔIZ	احتراز	MIN
ʔARʔIZ	تحرز	MIN
ʔARʔIZ	تحفظ	MIN
ʔARʔIZ	امساک	MIN
ʔARʔIZ	حذر	MIN
ʔARʔIZ	اتقاء	MIN
ʔARʔIZ	کف نفس	MIN
ʔARʔIZ	اجتناب	MIN
ʔARVA	توجه	MIN
ʔAS	وراء	MIN
ʔAS	اذا	MIN
ʔAS	لهذا	MIN
ʔAS	عاقبت الامر	MIN
ʔAS	بعد	MIN
ʔAS	عاقبت	MIN
ʔAS	بالنتیجه	MIN
ʔAS	مؤخر	MIN
ʔAS	بعد از همه	MIN
ʔAS	در این حال	MIN
ʔAS	عقب	MIN
ʔAS	در نتیجه	MIN
ʔASIMAL	متهم	MACKENZIE

IRANI [IḡUYEŠT E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
𐎱𐎠𐎼𐎿	آخرین	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	مکافات	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	جواب	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	ثواب	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	جزا	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	عوض	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	اجر	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	بخیل	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	کم ارتفاع	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	مغلوب	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	بی اعتبار	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	بی مقدار	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	ذلیل	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	قصیر	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	حقیر	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	تحت	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	قنوع	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	مضطرب	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	نفور	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	ضعیف	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	کاسد	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	مشوش	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	رذل	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	خسیس	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠	بی خبر از خود	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠𐎠	ثابت	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠𐎠	باقی	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠𐎠	قوی	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎠

IRANI [IḡUYEŠT E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
FAY DAR	مستقیم	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAY DAR	دایم	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYAN	ختم	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYAN	سرحد مملکت	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYAN	نهایت	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYAN	خاتمه	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYAN	اجل	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYAN	آخر	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	ضایع	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	حد	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	ساق	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	مقام کسی	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	قاعده	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	قایمه	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	ساقه	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	قوه [درریاضی]	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	بنیان	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	قدر	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	اساس	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	سقط	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	درجه	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	اصل	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	مدار	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	منزلت	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	مرتبه	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	رتبه	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE	اصله	𐎱𐎠𐎼𐎿
FAYE HA	اصول	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎱𐎠𐎼𐎿𐎱𐎠𐎼𐎿

IRANI [IʃUYEʃʰ E VANDI ʰA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
FAYE I	اصلی	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹𐎡𐎹𐎡𐎹
FAYE I	اساسی	𐎡𐎹𐎡𐎹
FAYU [ʰUL E AYUXʃʰULʃʰT ŋ]	سکه	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹𐎡𐎹𐎡𐎹
FÂZIREʃʰ	قبول	𐎡𐎹𐎡𐎹
FÂZIROFTÂM	قبول کردم	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹𐎡𐎹𐎡𐎹
FÂZIROFTÂN [FÂZIRIDÂN]	قبول کردن	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	نا محسوس	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	محرماته	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	متواری	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	مختفی	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	در خفا	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	غایب	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	مخفی	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	مستور	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	مکتوم	𐎡𐎹𐎡𐎹
FENTIAN	مدفون	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYDA	واضح	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYDA	متمایز	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYDA	ظاهر	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYDA	معروف	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYDA	مشخص	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYKAR	حرب	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYKAR	مجادله	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYKAR	جدل	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYKAR	مبارزه	𐎱𐎠𐎼𐎿𐎡𐎹𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYKAR	مجسمه	𐎡𐎹𐎡𐎹
FEYMAN	شرط	𐎡𐎹𐎡𐎹

IRANI [Iṣṭyesh e Vāṇte ḥa]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
PEYMAN	میثاق	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYMAN	قرارداد	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYMAN	معاهده	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYMAN	عهد	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYMAN EUDÂN [EASHIDÂN]	قرار بودن	EAFIRAMPEIṣṭy
PEYMANE	معیار	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	رابطه	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	مفصل	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	شعر	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	نظم	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	رقعه	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	مزاجت	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	قوم	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	وصال	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	نزدیک نسبی	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	وصله	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	وصل	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	ترکیب	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	اتصال	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	وصلت	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND	صلح	𐭯𐭮𐭩𐭮
PEYVÂND ḥa	روابط	𐭯𐭮𐭩𐭮
PIRAMUN	حوالی	𐭯𐭮𐭩𐭮
PIRAMUN	محیط	𐭯𐭮𐭩𐭮
PIRAMUN	دور تا دور	𐭯𐭮𐭩𐭮
PIRAMUN	اطراف	𐭯𐭮𐭩𐭮
PISH	مقدم	𐭯𐭮𐭩𐭮

IRANI [FUYESH E VAYE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
FISH	مقابل	MIN
FISH	ارجح	MIN
FISH	طرف	MIN
FISH	قاید	MIN
FISH	ساحل	MIN
FISH	مقدمه	MIN
FISH	سابق	FAHRAMBEIGLY
FISH	قبل	FAHRAMBEIGLY
FISH	جانب	MIN
FISH	ضمه	MIN
FISH	جلو	MIN
FISH	قدام	MIN
FISH BAN	مرجع	FAHRAMBEIGLY
FISH BAN HA	مراجع	FAHRAMBEIGLY
FISH JA	پیشگاه	FAHRAMBEIGLY
FISHE	عمل	MIN
FISHE	حرفه	MIN
FISHE	عادت	MIN
FISHE	صنعت	MIN
FISHE	شغل	MIN
FISHINE	قدیم	MIN
FISHINE	سلف	MIN
FISHINE	سابقه	MIN
FISHINE	مقدم	MIN
FISHKESH	تقدیم	MIN
FISHKESH	هدیه	MIN
FORSESH	اقراح	MIN
FORSESH	استفسار	MIN

IRANI [IḡUYEŠT E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
𐎱𐎠𐎼𐎿	تفقد	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎼𐎿	احوالپرسی	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎼𐎿	تحقیق	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎼𐎿	مواخذہ	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎼𐎿	استطلاع	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎼𐎿	سوال	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎼𐎿	استعلام	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎼𐎿	استخبار	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	تکیہ	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	ملوط	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	ظہر	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	مخنت	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	فرار	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	حیز	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	ملاذ	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	معاضد	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	مفعول	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	امرد	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	سلجاء	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	سقف	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	جانب خارج	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	خلف	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	وراء	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	مقعد	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	هزیمت	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	صلب	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	نسب	𐎠𐎶𐎶𐎵
𐎱𐎠𐎽𐎢𐎡	کمک	𐎠𐎶𐎶𐎵

IRANI [IʃUYEʃH E VANDH HAH]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
𐎱𐎠𐎼𐎿	حامی	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿	اتکاء	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿	باطن	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿	بقیه	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿	معین	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿	متعاقب	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿 E 𐎠𐎠𐎢	دایم	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿 I 𐎠𐎠𐎢	مدافع	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿 I 𐎠𐎠𐎢	حامی	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿 I 𐎠𐎠𐎢 I	حمایت	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿 I 𐎠𐎠𐎢 I	امداد	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿 I 𐎠𐎠𐎢 I	مدد	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿 I 𐎠𐎠𐎢 I	مظاهرت	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼𐎿 I 𐎠𐎠𐎢 I	دفاع	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼	پول	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼 DÂR AVÂRDÂN	اقتصاد داشتن	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼 DÂR AVÂRI	اقتصاد	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼 DÂR AVÂRI VAR	اقتصادی	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱𐎠𐎼 E AYUXSHUST I [𐎱AYU]	سکه	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱AYA	با عجله	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱AYA NÂMTAYI	انیمیشن	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱	غ	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎱	ق	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎠	ر	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎠𐎠𐎢	جاده	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎠𐎠𐎢	طریق	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠
𐎠𐎠𐎢	صراط	𐎠𐎠𐎢𐎺𐎠

IRANI [ĠUYEŠH E VAJHE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیز شود]	NEVISÂNDE
RAH NAME	نقشه	MIN
RANG	لون	MIN
RÂNJANÂNDE	ناراحت کننده	RAHRAMBEĠĠY
RÂNJANIDÂN	ناراحت کردن	RAHRAMBEĠĠY
RAST	حقیقت	ÂMID
RAST	سلیم	MIN
RAST	صواب	MIN
RAST	مستقیم	MIN
RAST	معتدل	MIN
RAST	صدق	MIN
RAST	سالم	MIN
RAST	متساوی	MIN
RAST	قایم	MIN
RAST	صحیح	MIN
RAST	عیناً	MIN
RAST I	عدالت	MIN
RAST I	صحت	MIN
RAST I	حقیقت	MIN
RAST I	صداقت	MIN
RAST I	حق	MIN
RAST I	وفاداری	MIN
RAST I	استقامت	MIN
RÂVESĤ	طرز	RAHRAMBEĠĠY
RÂVESĤ	سیاست	RAHRAMBEĠĠY
RÂVESĤ	طور	RAHRAMBEĠĠY
RESIDÂN	وارد آمدن زجر و مصیبت	RAHRAMBEĠĠY
RISĤE	اصل	MIN
RISĤE	اساس	RAHRAMBEĠĠY

IRANI [IʔUYESH E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
RISHE I	اساسی	ĒAṬṬRAMBEIḂU
RISHE I	اصلی	ĒAṬṬRAMBEIḂU
RIZE	ذره	ĒAṬṬRAMBEIḂU
RIZE RIZE	ذره ذره	ĒAṬṬRAMBEIḂU
ROSHÂN	نورانی	𐭠𐭣𐭠𐭠
ROSHÂN	واضح	ĒAṬṬRAMBEIḂU
ROSHÂN	منور	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU [Y]	ظاهر	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU [Y]	اساس	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU [Y]	طرف	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU [Y]	سطح	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU [Y]	وجه	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU [Y]	صورت	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU [Y]	وجهه	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU [Y]	وقاحت	𐭠𐭣𐭠𐭠
RU DADÂN [DADIDÂN]	شکل دادن	ĒAṬṬRAMBEIḂU
RU DÂR BAYESTÂN [BAYIDÂN]	رو در بایستن	ĒAṬṬRAMBEIḂU
RU Y AVÂRDÂN	متوجه کردن کسی	ÂṬID
S	س ص ث	𐭠𐭣𐭠𐭠
SÂRZ	معشوق	𐭠𐭣𐭠𐭠
SALMAH	تاریخ	ÂṬID
SAN	عادت	𐭠𐭣𐭠𐭠
SAN	طرز	𐭠𐭣𐭠𐭠
SAN	قاعده	𐭠𐭣𐭠𐭠
SAN	قانون	𐭠𐭣𐭠𐭠
SAN	شبیه	𐭠𐭣𐭠𐭠
SÂR	زیاد	ĒAṬṬRAMBEIḂU

IRANI [IḡUYEŠT E VAHTE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
SÂR	فوق	MOIN
SÂR	کله	MOIN
SÂR ÂFRAZ I	افتخار	MOIN
SÂR ÂNJAM	نتیجه	MOIN
SÂR ÂNAZ	مقدمه	ÂMID
SÂR ÂNAZ	پیش گفتار	ÂMID
SÂR ÂNAZIDÂN	سرآغازیدن	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR MÂYE	ثروت زیاد	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR MÂYE	مال زیاد	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR MÂYE ĠÂRDANI	اقتصاد	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR MÂYE ĠÂRDANI VAR	اقتصادی	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR MÂYE ĠÂRDANIDÂN	اقتصاد داشتن	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR MÂYE SAXTÂN [SAZIDÂN]	اقتصاد داشتن	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR MÂYE SAZI	اقتصاد	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR MÂYE SAZI VAR	اقتصادی	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR VAR	رنیس	MOIN
SÂR ZÂMIN	منطقه	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂR ZÂMIN HA	مناطق	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂXT SÂR	مقاوم	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂXT SÂR I	مقاومت	ĀFRAMBEIḡUḡ
SÂXTÂN	تشکیل دادن	ÂMID
SÂYE	جوار	ĀFRAMBEIḡUḡ
SAZIMAN ĠE	مؤسسه	ĀFRAMBEIḡUḡ
SAZIMAN ĠE	اداره	ĀFRAMBEIḡUḡ
SEFID	ابیض	MOIN
SEPÂNDAR	شمع	ÂMID
SEPENÂḡ	مقدس	MACKENZIE

IRANI [Iʃuʏeʃʰ e vaʃʰe ʰa]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
ʃuʏ	نفع	ʃuʏIN
ʃuʏ	صحبت مسرت انگیز	ʃuʏIN
ʃuʏ	منفعت	ʃuʏIN
ʃuʏ	حاصل محصول	ʃuʏIN
ʃuʏ	ظفر	ʃuʏIN
ʃuʏ	ترقی	ʃuʏIN
ʃuʏ	فتح	ʃuʏIN
ʃuʃʰIS	احساس	ʃuʃʰKENZIE
T	ت	ʃuʏIN
T	ط	ʃuʏIN
TA AN JA KE	حتی	ʃuʃʰRAMʃEʃʰuʏ
TA AN KE	حتی	ʃuʏIN
TARAF	خراب	ʃuʃʰRAMʃEʃʰuʏ
TARAF	فاسد	ʃuʏIN
TARAF	باطل	ʃuʏIN
TARAF	ضایع	ʃuʏIN
TALASH	جد	ʃuʏIN
TALASH	جهد	ʃuʏIN
TALASH	سعی	ʃuʏIN
TAN	بدن	ʃuʏIN
TAN	شخص	ʃuʃʰRAMʃEʃʰuʏ
TAN	فرد	ʃuʃʰRAMʃEʃʰuʏ
TAN	نفر	ʃuʃʰRAMʃEʃʰuʏ
TAN	جسم	ʃuʏIN
TAN	ذات	ʃuʏIN
TANʰA	فقط	ʃuʏIN
TAR	تر	ʃuʏIN
TARS	واهمه	ʃuʃʰRAMʃEʃʰuʏ

IRANI [ʔuʔeʂʔ e vaʔʔe ʔa]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
u	او	u
u mi ʔaʂʔaʔ [u ʔaʂʔ]	او هست	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ
v	و	u
vaʔ	کلمه	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ
vaʔ	لغت	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ
vaʔʔe	لغت	u
vaʔʔe	کلمه	u
vaʔʔe ʔa	لغت‌ها	u
vaʔʔe ʔa	لغات	u
vaʔʔe naʔʔe	لغت نامه	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ
vaʔ	وار	u
viʔa	مغرب	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ
viʔʔe	مصون	u
viʔʔe	مقرب	u
viʔʔe	از خواص	u
viʔʔe	خصوص	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ
viʔʔe	ندیم	u
viʔʔe	مخصوص	u
viʔʔe	خالص	u
viʔʔe	خاص	u
viʔʔe	شمال	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ
viʔʔe	دو و	u
x	خ	u
xaʔ	خاک	u
xaʔ mi ʔaʂʔaʔ i	بی صدایی	u
xaʔ mi ʔaʂʔaʔ i	سکوت	u
xaʔaʔ	اتاق	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ
xaʔaʔ	اطاق	ʔaʂʔaʔ mi ʔaʂʔaʔ

IRANI [ĠUYEŠH E VAHFE HA]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
XORAK	غذا	ĤAĤRAMEĠUY
XORDE	ایراد	WĠIN
XORDE	شراره آتش	WĠIN
XORDE	قوس قزح	WĠIN
XORDE	دقیق	WĠIN
XORDE	انتقاد	ĤAĤRAMEĠUY
XORDE	اعتراض	WĠIN
XORDE	نکته	WĠIN
XORDE ĠEREFTÂN [ĠIRIDÂN]	انتقاد کردن	WĠIN
XORDE ĠIR	انتقاد کننده	WĠIN
XORDE ĠIRI	انتقاد	WĠIN
XORDE ĠIRI	ایراد گیری	WĠIN
XORDE ĠIRI	عیب جویی	WĠIN
XORDE ĠIRI	نکته گیری	WĠIN
XORSÂND	بشاش	WĠIN
XORSÂND	راضی	WĠIN
XORSÂND	قانع	WĠIN
XOŠH	قبله	WĠIN
XOŠH	خرم	WĠIN
XOŠH ĠOFTÂN [ĠUYIDÂN]	تعارف کردن	ĤAĤRAMEĠUY
XOŠH ĠUYI	تعارف	ĤAĤRAMEĠUY
XOŠHKID	قاره	ĤAĤRAMEĠUY
XOŠHKID E NARENJI	استرالیا [قاره]	ĤAĤRAMEĠUY
XOŠHKID E SÂRZ	اروپا	ĤAĤRAMEĠUY
XOŠHKID E SEFID	آمریکای شمالی	ĤAĤRAMEĠUY
XOŠHKID E SIYAH	آفریقا	ĤAĤRAMEĠUY
XOŠHKID E SORX	آمریکای جنوبی	ĤAĤRAMEĠUY

IRANI [ĪRUYEŠT E VAHTE HĀ]	مصادر خارجی ولغات بیگانه [پرهیزشود]	NEVISÂNDE
XOŠHĪD E ZĀRD	آسیا [قاره]	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹
XU[Y]	خصلت	𐎠𐎠𐎠𐎠
XU[Y]	عادت	𐎠𐎠𐎠𐎠
XUFXIN	موم	𐎠𐎠𐎠𐎠
XUFXIN I	مومیایی	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹
XUY I	عادی	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹
y	ی	𐎠𐎠𐎠𐎠
YAD	ذهن	𐎠𐎠𐎠𐎠
YAD	زامیاد	𐎠𐎠𐎠𐎠
YAD	فهم	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹
YAD	فکر	𐎠𐎠𐎠𐎠
YAD	خاطر	𐎠𐎠𐎠𐎠
YAD	حافظه	𐎠𐎠𐎠𐎠
YAD	ذکر	𐎠𐎠𐎠𐎠
YAD DĀHI	تعلیم	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹
YE	ی ِ ی رابط	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹
Z	ظ	𐎠𐎠𐎠𐎠
Z	ض	𐎠𐎠𐎠𐎠
Z	ذ	𐎠𐎠𐎠𐎠
Z	ز ض ظ	𐎠𐎠𐎠𐎠
ZĀRĪN	عاجز	𐎠𐎠𐎠𐎠
ZĀRĪN	مغلوب	𐎠𐎠𐎠𐎠
ZĀRĪN	حقیر	𐎠𐎠𐎠𐎠
ZĀMIN	ملک	𐎠𐎠𐎠𐎠
ZĀMIN NEĠARI	جغرافیا	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹
ZĀMIN NEĠARI VAR	جغرافیایی	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹
ZĀMIN NEĠAŠTĀN [NEĠARIDĀN]	زمین ترسیم کردن	𐎧𐎠𐎼𐎹𐎡𐎹𐎧𐎡𐎹

اما با استفاده مداوم از این کلمه حالا برای ما لغت بلدیه چنان آشنا و مانوس نیست.

هنگام نگاه به واژه های ایرانی که در فهرست لغت نامه فارس-عربی به ایرانی آمده است این مطلب را فراموش نکنید و فراموش نکنید که در اصل این لغتها واژه های ما هستند و بایس به آنها عادت کرد نه واژه های بیگانه و فراموش نکنید که استفاده عمدی از واژه های خارجی و بیگانه برای خود نمایی و پز دادن در جامعه خیانت به فرهنگ و زبان ایرانی و کسانی مانند فردوسی و سعدی و دیگران است که برای حفظ آن زحمات زیاد کشیده اند.

نه تنها تاریخ ایران بلکه تاریخ جهان شاهد افرادی بوده که از زمان خود جلوتر و دور اندیش تر بوده اند. کوروش و مانی، مزدک و فردوسی یا در خارج بودا و گاندی. افرادی که تنها نسلهای آینده به حقیقت آنها پی بردند و بسا که در زمان خود مورد ستم و اهانت نیز قرار گرفتند ولی گویا این سرنوشت اینگونه افراد است و بایس این سختیها را به جان بخرند.

برای شناخت راه درست و یا غلط خود بایس در نظر بگیریم که چگونه نسلهای آینده با توجه به تحولات جهانی در مورد این راه قضاوت خواهند کرد و نه نسل کنونی که در غبار مشکلات راه را نمی بیند.

استفاده کردن از واژه های بیگانه با دانستن واژه های ایرانی آن و کنار گذاشتن عمدی آنها در تلویزیون و رادیو و روزنامه ها و سایر رسانه ها خیانت به زبان و فرهنگ ایرانی است

دیگر از این روشن تر بنویسم ؟ آنها حق ندارند این کار را بکنند و اگر ادامه دادند بایس از این حرفه کنار گذاشته شوند زیرا اینها هستند که ریشه های نفوذ فرهنگهای بیگانه غربی و شرقی را در ایران گسترش می دهند
ما نه عربیم و نه ترک ؛ ما نه فرانسوی هستیم و نه انگلیسی

پس فرهنگستان و کار آنها برای چیست ؟ پس این همه کار برای لغت نامه های جدید یعنی چه ؟

دولت حق ندارد در این باره کوتاهی کند و بایس این افراد بیگانه پرست و خودباخته فرهنگی را از این مقام ها کار بگذارد

در زمان قاجار هم بسیاری از لغات ترکی و عربی استفاده میشد که حالا ایرانی آنها استفاده میشود و مردم کم کم به این لغات عادت می کنند مانند کفش نو که نخست کمی پا را میگزرد ولی اینکه بگوییم همه لغت فرانسوی "مرسی" و عربی "ممنون و تشکر" را استفاده می کنند و ما از لغت "سپاس" استفاده نمی کنیم قابل قبول نیست همانگونه که حالا نیز کمتر کسی از لغات بیگانه طیاره و بلدیه و عدلیه استفاده می کند و به جای آنها شهرداری و دادگستری میگویند در نسل آینده از لغات ایرانی استفاده خواهند کرد مگر یک مسلمان انگلیسی زبان در جهان به یک انگلیسی زبان دیگر "سلام" می گوید ؟ نه می گوید هلو

مگر یک مسلمان انگلیسی زبان در جهان به یک انگلیسی زبان دیگر "تشکر" یا "ممنون" می گوید ؟ نه می گوید تنک یو

مگر یک مسلمان فرانسوی زبان در جهان به یک فرانسوی زبان دیگر "سلام" می گوید ؟ نه می گوید سالو

مگر یک مسلمان فرانسوی زبان در جهان به یک فرانسوی زبان دیگر "تشکر" یا "ممنون" می گوید ؟ نه می گوید مرسی

مگر یک مسلمان آلمانی زبان در جهان به یک آلمانی زبان دیگر "سلام" می گوید ؟ نه می گوید گروس گاد

مگر یک مسلمان آلمانی زبان در جهان به یک آلمانی زبان دیگر "تشکر" یا "ممنون" می گوید ؟ نه می گوید دانکه

حال چگونه است که در ایران به جای درود می گوئیم سلام ؟

حال چگونه است که در ایران به جای سپاس می گوئیم تشکر، ممنون، مرسی ؟

گویا هنوز افرادی در ایران هستند که فرق میان اسلام گرایی و عرب گرایی را نفهمیده اند یا شاید نمی خواهند بفهمند ؟؟

آخر این چه باصطلاح فرهنگستان و دولت است که در و دروازه را به روی هر فرهنگ بیگانه باز گذاشته است ؟؟

با توجه به این مشکلات من زبان و دستور زبان و خط ایرانی را بنیانگذاری کردم و در سایت اینترنت خود بخشی نیز به این خط و زبان تخصیص داده شده است تا دشمنان فرهنگ ایرانی نتوانند بگویند امکان پذیر نیست

زبان ایرانی، زبانی با خط مناسب و آسان و جهانی و قواعد دستوری ایرانی و لغات ایرانی خالص است و باید در بخش فرهنگی قانون اساسی جدید ایران ذکر شده و دولت در گسترش این زبان بکوشد

من اینجا صریح اعلام میکنم کسانی که با تغییر و تصحیح اشتباهات گذشته و ایران گرایی مبارزه و مخالفت می کنند ایران ستیز و دشمن این فرهنگ و تمدن هستند

اینجا بایس مردم خود در باره آنان قضاوت کنند و می کنند

ما دوره های مختلف زبانی در ایران داشتیم و ایرانی ها همیشه الفباهای آسانتر را برای خود انتخاب می کردند و الفبای عربی هم در زمانی آسانتر بود ولی نه قرن کنونی، زمان آن رسیده است که دوره زبان ایرانی در هزاره جدید شروع شود، زبانی با الفبایی جهانی و انتخاب شده و نه اجبار شده با لغتهای کاملاً ایرانی با دستور زبانی ایرانی و ساده و نه مخلوط تا این فرهنگ را به سطح جهانی برساند و نه فرهنگی منطقه ای بماند

آغاز این کار با نوشتن کتابهای درسی یا ترجمه کتابهای کنونی به ایرانی میباشد اما بنایس فراموش کرد که ما در یک جهان بزرگ زندگی می کنیم و بایس بتوان با مردم دیگر نیز رابطه داشت

بایس در قانون اساسی و در بخش فرهنگی آن نوشته شود که پس از دوره ابتدایی نوجوانان ایرانی میان پنج زبان بیگانه (ترکی، عربی، انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی) بتوانند انتخاب کنند

بعد از یک نسل (15 سال) بایس تمامی کتابهای موجود در مهد کودکها و دبستانها و دبیرستانها و موسسات عالی و دانشگاه ها و کتابهای لغت نامه علمی به زبان و خط ایرانی ترجمه شوند. پس از این کار میتوان زبان فارب (فارسی- عربی) را نیز مانند زبان بلوچ و کردی و آذری و عربی و غیره به عنوان مادری منطقه ای در مدارس تدریس کرد و زبان ایرانی در کنار این زبانهای مادری به عنوان زبان ملی تدریس و یاد گرفته شود.

با برنامه ریزی یک برنامه نرم افزار خوب میتوان کتابهای مهم دوران مختلف را به ایرانی به گونه ای سریع ترجمه کرد

کسانی که می گویند اگر الفبایی دیگر باشد ما مانند ترکها رابطه خودمان را با فرهنگ تاریخی خود از دست میدهیم میگویم که این اتفاق نمی افتد مگر کسی خودش مایل نباشد از گذشته فرهنگی خود بداند وگرنه هر کس میتواند مانند هر خارجی که فارسی عربی کنونی را یاد میگردد و همه کتابهای آن را هم میتواند بخواند و بنویسد به فرهنگ قدیمی خود دست یابد

فرهنگستان زبان فارسی - عربی در و دروازه را به روی زبانهای دیگر (انگلیسی و فرانسه) باز گذاشت تا فرهنگ ما را با لغاتهای پرکنند. در حالیکه در زبان فارسی عربی کنونی فقط می بایست لغات فارسی و عربی میبود و باقی لغات را در لغت نامه های فرانسه و انگلیسی جستجو میشد
این همان کاری است که در زبان ایرانی نمیشود. ما در و دروازه را به روی زبانهای دیگر باز نمی کنیم تا زبان ما را در دست بگیرند و در نتیجه حجم کتابهای ایرانی نیز کمتر خواهد بود.

تنها زمانی می توانیم این زبان کنونی را حفظ کنیم و در ضمن کتابهای قدیمی خود را بخوانیم و مانند ترکها با فرهنگ قدیمی خود قطع نکنیم که زبان ایرانی و فارسی عربی را مانند دو زبان مستقل در نظر بگیریم که هستند و لغت نامه های خود را داشته باشند.
خط وگویش کنونی نیز خط و زبان فارب هاست نه ایرانی ها.



به نام خدای بخشنده و مهربان
پاینده و شاد باش ایران
هر ایرانی باید یک متفکر آزاد باشد

آثار باستانی ایران در خارج چه می کند ؟ آریا بهرام

دولت ما بایستی از تمامی کشورهایایی که آثار تاریخی کشور ما را در دسترس دارند تقاضای پس گیری کند .

این آثار دزدی وار از ایران خارج شده زیرا که هیچ ایرانی اجازه نمی دهد که آنچه که به تاریخ کشورش تعلق دارد در جایی دیگر باشد .

بایستی مراقب بود که این آثار به فروش خصوصی نرسد و به این موزه ها اخطار کرد که در صورت فروش خود بایستی آنها را دوباره بخرند و به ایران برگردانند .

برگردانیدن آنها ممکن است ولی بایستی قبل از تقاضا لیستی از این اجناس از هر موزه در جهان داشته باشیم تا به فروش نرسند .

برگردانیدن این اشیا بایستی یکی از شروط روابط عادی با اروپا و آمریکای شمالی باشد .

پس سخن از کرایه آنچه که به ما تعلق دارد نیست بلکه باید هدف و سیاست فرهنگی کلی ما پس گیری آثار تاریخی ما باشد
در آخر:

ما چند آثار انگلیسی و آمریکایی و فرانسه در کشورمان داریم ؟؟

آیا آزاد اندیشی واقعی در جمهوری اسلامی ایران ممکن است؟؟ آریا بهرام

در بعضی مقالات نوشته میشود :

"طی سال های اخیر موضوع ایجاد کرسی های آزاد اندیشی در سطح دانشگاه ها نظر " بسیاری را به خود جلب کرده است. موجد و بانی اصلی این فکر رهبر معظم انقلاب اند. ایشان بارها و بارها در صحبت هایشان بر ضرورت ایجاد کرسی های آزاد اندیشی در سطح دانشگاه ها تاکید و حتی چند بار نیز گلایه کرده اند که چرا کرسی های آزاد اندیشی "در سطح دانشگاه ها ایجاد نشده است

بایستی سوال کرد منظور از آزاد اندیشی چیست؟ حدود این آزاد اندیشی چیست؟ اصولاً این آزاد اندیشی در جمهوری اسلامی ایران امکان دارد؟ آنچه که ما اکنون داریم آزاد اندیشی اسلامی است یعنی میتوانیم آزاد بیانندیشیم ولی اگر به مسایل ممنوعه در اسلام برسیم آزاد اندیشی به پایان خود میرسد

بیایید حقیقت بین باشیم
آزاد اندیشی هیچگونه تعصب را نمی پذیرد
آزاد اندیشی به مشکلات اجتماعی می اندیشد و بدنبال راه حل میگردد ، چه این راه حل مذهبی و چه غیر مذهبی باشد
عقلانیت دینی در آزاد اندیشی معنی ندارد، زیرا که عقلانیت نبایستی حتماً دینی باشد

آزاد اندیشی واقعی با بحث ، بسیاری از اصول جامعه جمهوری اسلامی را زیر سوال میبرد که اگر برای این سوالات جواب قانع کننده ای نباشد خود سیستم جمهوری اسلامی زیر سوال میرود و بعد به تشنج اجتماعی کشیده میشود و سرانجام آن نیززد و خورد با نیروهای انتظامی خواهد بود

مشکل غرب آن است که با لجاجت می اندیشد راه و فلسفه زندگی غرب درست است و همه باید آنرا کپی کنند و مشکل ما نیز این است که با لجاجت معتقدیم تنها دین راه گشای ماست و باید همه از ما کپی کنند

ولی آزاد اندیش کپی کردن را قبول نمی کند

این تنگ اندیشی و تعصب دینی از نوشتن قانون اساسی جمهوری اسلامی که به آنها اشاره ای کردم و میکنم در مورد نام گذاری فرزندان خود با نامهای بیگانه و پرچم و زبان و خط و تاریخ واقعی ایران و سرود ملی و موسیقی و رقص ایرانی شروع شد

در دنیای ساتلیت و اینترنت مردم آگاه ترند و همه چیز را با هم مقایسه می کنند و برای خود می گزینند در دنیای ساتلیت و اینترنت مردم یک چیز خوب را جانشین چیز بد میکنند ؛ چه این چیز یک کالا باشد چه یک فلسفه زندگی. اینجا وظیفه ماست بهترین ها را به ملت خود تقدیم کنیم

جشن مهرگان و سده را ممنوع کردند تا جوانان و مردم به کریسمس و سنت والتین روی آورند (آفرین!) تمامی شادی های اجتماعی را با پرکردن عزاداری های هفتگی و ماهانه و سالانه از میان بردیم (به تقویم نگاهی کنید) لباسها هم باید سیاه و خاکستری و خرمایی رنگ باشد وگرنه اسلامی نیست! خلاصه اینکه اسلام را به خوردن و پوشیدن و نوشیدن تنزل دادیم و مسلمان واقعی هم باید همیشه عزادار باشد

سؤال این است که چرا جوانان به سمت غرب و شرق و نوع زندگی آنها میروند؟ چرا بدنبال باربی، مرد عنکبوتی، سوپرمن، لاکپشت های نینجا، ربات ها، خانواده رابینسون و غیره هستند؟

دختر ایرانی نبایستی به ورزشگاه برود چون غیراسلامی است، ممکن است چند تا پای نیمه لخت ببیند شهوتی شوند؟ خوب انها را در اینترنت و با ساتلیت میبینند ! آیا این دهان کجی نیست؟

در یک کتاب زیست شناسی حتی بدن یک زن و مرد لخت نمی بینند چه رسد به توضیحات زناشویی و موضوعات جنسی که غیر اسلامی است !!

فراموش کرده اند اگر واقعاً کسی بدنبال انحرافات باشد با این عکس راضی نمیشود و خود را با برنامه های ساتلیتی و اینترنتی پورنوگرافی ارضا میکند یا سی دی های کنار خیاباتها را میخرند، آیا این دهان کجی نیست؟ چرا این همه طلاق داریم؟؟

از این بدبختی بالاتر که شب و روز در تلویزیون ایران فیلمهای کره ای نشان میدهند و سپس میپرسند چرا بعضیها عاشق این و آن در سزیال شده اند . آیا اینها باید الگوهای جوانان ایرانی باشند ؟

حال ما بایستی از هجوم فرهنگی غرب بایستی به دامان هجوم فرهنگی شرق بیافتیم؟ مگر شعار ما نه غربی نه شرقی جمهوری اسلامی نبود؟

چرا بسیاری از زنان ایران به حجاب دهن کجی میکنند؟ مگر این جوانان در اینجا به دنیا نیامده اند و بزرگ نشده اند. این چه کاری است که نخست دختران را در دبستان با روسری و حجاب میفرستیم و بعد همان دخترها را چند سال بعد در خیابان با مادرشان بدون حجاب میبینیم (چون هنوز به سن زنانگی نرسیده است!) چگونه است که در اطراف ما همه همسایگان به لباسهای سنتی خود احترام می گذارند و استفاده می کنند ولی در کشور ما این نیست؟؟

بخوانید :

ایرانی ها هفتمین مصرف کننده لوازم آرایشی در جهان !!!

1389/01/24

ایرانی ها هفتمین مصرف کننده لوازم آرایشی در جهان هستند. به گزارش واحد مرکزی خبر از پاریس، گزارش انستیتوی تحقیقاتی تامبا نشان می دهد، ایرانی ها با یک ونیم میلیارد یورو هزینه سالانه برای لوازم آرایشی و زیبایی در این جایگاه قرار گرفته اند. روزنامه دیرکت متن با اشاره به این خبر آورده است: ایران سی درصد بازار لوازم آرایشی و زیبایی خاورمیانه را به خود اختصاص داده و 14 میلیون زن ایرانی بین سنین 15 تا 45 سال در شهرهای بزرگ هر ماه حدود 6 یورو خرج آرایش می کنند.

مگر این جوانان در مدرسه عربی اجباری زبان قرآن را یاد نگرفتند؟
چرا اکثر زندانیان جوان ما (درصدی) از مسلمانها (علی، محمد، علیرضا، حسن، حسین و...) هستند؟
چرا شعار ما "نه غربی، نه شرقی" به شعار "هم غربی، هم شرقی" تبدیل شده است؟
چرا از خود نمی پرسید این جوانان چرا مشتاق مهاجرت به آمریکا و اسرائیل و کانادا هستند؟

آیا یک چیزی در فرهنگ جمهوری اسلامی نمی لنگد؟
این سؤالات و جوابهای ناخوشایند آنها نشان دهنده این است که ما پس از انقلاب راه اشتباهی را طی کرده ایم و گرنه به اینجا نمیرسیدیم. چرا جوانان و نوجوانان ساعتها وقت خود را با اینستاگرام یا آن همه برنامه های لجن به هدر میدهند؟ مگر این جوانان در مدرسه عربی اجباری زبان قرآن را یاد نگرفتند؟

جوانان ما از شنیدن دائم اینکه ممنوع است، این اسلامی نیست، این نمیشود خسته شده اند و متأسفانه تمامی اسلام را به زیر سؤال میبرند

ادامه این راه نه تنها مشکلات ما را کم نمیکند بلکه در آینده شدیدتر میکند، ولی راه چاره چیست؟

نخست برای حل یک مشکل بایستی به گونه ای منطقی و بدون تعصب مذهبی اندیشید و بدنبال راه حل بود

انسانها از لحاظ روانی مختلفند زیرا که سلیقه ها مختلف هستند و به همین دلیل نمیشود همواره خواسته خود را تک و مغایر با دیگران نشان داد
این سلیقه ها در تمامی موارد خود را نشان میدهد؛ در مورد خوراک یا پوشاک یا فعالیت های فرهنگی و هنری، تشکیل خانواده و غیره
در یک جامعه بایستی این گوناگونی به مردم ارایه شود
دنیای امروز دنیایی اطلاعاتی بازست و این امکان مقایسه را میدهد

اگر در یک جامعه این گوناگونی ارانه نشود مردم برای زندگی گوناگون تر و شاداب بخش تر، برای رفع این کمبود در جای دیگری میگردند (فرهنگ خارجی)

هیچ کس مایل نیست هر روز یک غذا را بخورد، هیچ کس راضی نیست هر روز یک گونه کتاب را بخواند یا یک گونه موسیقی را بشنود و هیچ کس هم حاضر نیست هر روز یک لباس را بپوشد

ما بایستی این گوناگونی ها را در کشور خود با رعایت اصول فرهنگی ایرانی اسلامی خود ایجاد کنیم تا جوانان ما این گوناگونی را در فرهنگی جویا نشوند که با ما در تضاد است

ما به آنجا رسیده ایم که موشک به فضا می فرستیم ولی بدبختانه هنوز نتوانسته ایم فروشگاه های زنجیره ای خوب لباسهای ایرانی را با خلاقیت و مدلهای ایرانی و با الهام و استفاده از لباس های محلی و با رنگهای زنده و شاد برای مردان و زنان در سطح کشور ایجاد کنیم و هزاران شغل به خصوص برای دختران جوان ایرانی به وجود آوریم .

اگر بخش خصوصی به خاطر سود و منفعت خود نمیخواهد این ایران گرایی را آغاز کند بهترست دولت آغاز کرده و با ممنوع کردن گسترش این لباسهای خارجی آنها را مجبور به این کار کند

این گوناگونی را در مورد موسیقی میبینیم
هنگامی که موسیقی ایرانی در گروه های مختلف بوسیله خود ایرانیان در ایران پا گرفت و دختران و پسران براحتهی در آنها شرکت کنند، کسی دیگر به سوی برنامه های مزخرف ساتلیتهای خارجی برای موسیقی نمیروند

چرا بایستی در هر گوشه کنار تهاجم فرهنگی غذایی صورت بگیرد
در هر گوشه کنار پیتزا فروشی و همبرگر فروشی و غیره و از سوی دیگر اکثر خوراکهای قدیمی ایران به فراموشی سپرده میشود؟

چرا فروشگاههایی زنجیره ای با فروش غذای ایرانی نداریم؟
فرهنگ یک کشور غذاهای آنست، لباس آنست، موسیقی آنست، رقص آنست، زبان ... آنست و

اگر قرار شود اینها وارد شوند دیگر چیزی از فرهنگ بومی نمی ماند

ما بایستی آرش کمانگیر و رستم و داریوش و کوروش و خشایار کبیر و آتوسا و آرتیمیس و ارتونسین و پانته آ را جانشین شخصیهایی مانند باربی، مرد عنکبوتی، سوپرمن، لاکپشت های نینجا، ربات ها، خانواده رابینسون و غیره کنیم

خدا رحمت کند شهید مظلوم آیت الله بهشتی را که جمله کوتاه اما پرمعناي « ما شیفتگان خدمتیم نه تشنگان قدرت » را از خود به یادگار گذاشت و تا در میان ما خاکیان بود با تمام وجود به این اصل اسلامی عمل کرد و حتی يك لحظه از پای بندي به آن غافل نماند.

از ویژگی های شیفتگان خدمت اینست که هر جا دچار اشتباه شوند شجاعت اعتراف به اشتباه و اقدام برای جبران آنرا دارند و با توسل به توجیه و تاویل درصدد رفع و رجوع کردن آن بر نمی آیند. در نقطه مقابل همه تشنگان قدرت از این ویژگی بی بهره اند و نه تنها شهادت و شجاعت اعتراف به اشتباه را ندارند و هرگز درصدد جبران آن بر نمی آیند بلکه برای ماندن بر کرسی قدرت حاضرند اصول را فدای امیال خود نمایند حتی اگر به قیمت زیر سوال بردن مقدسات و ضربه زدن به اساس باشد اینها نمونه هایی از آزاد اندیشی است
عکس العمل اینگونه آزاد اندیشیها در جمهوری اسلامی ایران چه خواهد بود؟؟؟



آریا بهرام

ایران به خود تحریمی فرهنگ خارجی احتیاج دارد

بایستی شعار "نه غربی، نه شرقی، فرهنگ ما ایرانی" در ایران نهادینه شود

من از خود می پرسم چه کسی مسئول مبارزه با تهاجم فرهنگی در ایران است؟ شاید بایستی اداره ای مخصوص برای اینکار تأسیس کرد .

هر تصمیم اقتصادی و فرهنگی و سیاسی فقط زمانی از سوی مسئولین قابل قبول است که گشاینده در به سوی تهاجم فرهنگی نباشد.

در مواردی از مشکل تحصیلات پسران و دختران با هم سخن گفته میشود .

تحصیل پسران و دختران با هم مانند دو کارد یک قیچی می مانند .
از سویی برای قیچی بودن بایستی این دو کارد به هم چسبیده باشند تا قیچی وجود داشته باشد .
از سویی دیگر حتی هر کدام از این کارد های قیچی به تنهایی خطرناک است .

اگر پسران و دختران را از سطح دبستانی از هم جدا کنیم آنها نمیتوانند به افکار و احساسات و نیازهای همدیگر آشنا شوند و یکباره در دانشگاه این دو تشنه به هم میرسند و میبینیم که نتیجه خوبی نمیدهد زیرا بیشتر به فکر چیزهای دیگری هستند تا درس خواندن و حتی خیلی ها به خاطر این روابط و امید برای پیدا کردن یک همسرو دوست به آنجا میروند .

مشکل ما بودن یا نبودن دختران و پسران با هم نیست بلکه عدم آگاه کردن آنها به گونه ای علمی است .

جوانان ما بایستی در دبیرستان یاد بگیرند و اسلام را بفهمند، بایستی بفهمند (استدلالی) که چرا موضوعاتی را که اسلام بر آنها ممنوع و حرام کرده (نوشیدن الکل، خوردن گوشتهای حرام، داشتن حجاب برای زن و مرد و پوشانیدن موهایشان و...) را بایستی در جامعه رعایت کنند .

یادگیری عربی و طوطی واری درمان کار ما نیست و اگر بود کار ما به اینجا نمی کشید بلکه بایستی به جای آن از قرآن برای راه یابی و هشدار استفاده کرد .
بایستی ساعت تدریس دین اسلام جای خود را به بحث دینی داد و بایستی آماده بود نظریات انتقادی را قبول کرد و به دنبال جواب قانع کننده (همه با هم) بود البته بایستی معلمان بسیار قوی داشت .
جوانانی که دلیل برای انجام کاری که میکنند نداشته باشند پایه های ضعیف دینی خواهند داشت .
آنها باید ادیان الهی در ایران و قوانین آنها را بشناسند و با همدیگرمقایسه کند و در مورد تضادها و غیره در کلاس بحث شود .
بایستی پذیرفت که خدا انسانها را آزاد آفریده که راه زندگی خود را انتخاب کنند و دین اسلام نیز راهی خوب به آنها هدیه میکند ولی اگر نپذیرفتند که این راه را بروند تصمیم خودشان است و تعصب مشکل ما را حل نمی کند (سوره کافرون)
جوان امروزی هیچ چیز را بدون دلیل و منطق قبول نمیکند و ما باید با منطق او را متقاعد کنیم .
اگر پایه های مذهبی قوی شد دیگر احتیاج ترس از نفوذ فرهنگی نبایستی داشت .

در مورد فرهنگی بایستی سیستم جایگزینی را قبول کنیم .
هر مورد فرهنگی که در دنیا وجود دارد (رقص، آواز، موسیقی ،...) با توجه به دنیای ارتباطات دیر یا زود در ایران پای خواهد گرفت .
جواب ما نباید محروم کردن جوان ایرانی بلکه جایگزین کردن این موضوع فرهنگی با نمونه ایرانی آن کنیم .

مثالها:

در مورد عروسکهای خارجی در ایران

متاسفانه ما بایستی از مسئولان بپرسیم چرا ورود و فروش این عروسکها و لباسها ممنوع نمیشود؟

آیا نمیتوان به جای عکس هنرپیشه ها و خواننده های مبتذل خارجی بر روی پیراهن جوانان عکس های بزرگان ایران چون کوروش و داریوش و خشایار و فردوسی و نادر و شاه عباس و... را دید؟ لباسهای زیبا و رنگارنگ کردی و فارس و گیلک و... ما کجایند؟

اگر بخش خصوصی به خاطر سود و منفعت خود نمیخواهد این ایران گرایی را آغاز کند بهترست دولت آغاز کرده و با ممنوع کردن گسترش این لباسها و اسباب بازیهای خارجی آنها را مجبور به این کار کند.

نبایستی بگذاریم فرهنگ پوشاک خارجی بر فرهنگ پوشاک ما سوار شود .

چرا بایستی اجازه نواختن آهنگهای مبتذل و خارجی در آن باشد؟ آیا موزیک های زیبای ایرانی کم داریم؟

اگر بخش خصوصی به خاطر سود و منفعت خود نمیخواهد این ایران گرایی را آغاز کند بهترست دولت آغاز کرده و با ممنوع کردن گسترش این گونه مغازه ها آنها را مجبور به این کار کند.

ما به یک خود تحریمی فرهنگی خارجی احتیاج داریم تا فرهنگ خود را باز بیابیم همانگونه که در تحریم اقتصادی اقتصاد خود را ساختیم فرهنگ خود را بسازیم.

شهرهای گل و گشاد، با هوای کثیف، با ترافیک سنگین ، با ساختمانهایی که اصولاً با معماری ایرانی رابطه ای ندارند، مردان و زنانی که لباسهای زیبای سنتی خود را نمیپوشند و با جین و تیشرت و آدیداس و... میگردند

کجایند ستونها و شیرها و عقابها ترکیب ساختمانی و معماری مانند تخت جمشید ایرانی در معماری ایران؟

اگر بخش خصوصی به خاطر سود و منفعت خود نمیخواهد این ایران گرایی را آغاز کند بهترست دولت آغاز کرده و با ممنوع کردن گسترش این معماریهای خارجی آنها را مجبور به این کار کند.

نبایستی بگذاریم فرهنگ معماری خارجی بر فرهنگ ما سوار شود .

اگر میخواهی غذا بخوری کباب و همبرگر فروشی و پیتزا و ماکارونی و اسپاگتی، این غذاها که همه جای دنیا هستند چرا اجازه باز شدن این مغازه های فست فود و کافی شاپ را میدهند؟ مگر نمیشود قهوه خانه های سنتی خود را مدرن کنیم؟ کجا میتوانم یک کوفته تبریزی، یک رشته پلو، خورشت ریواس، خورشت نعنا جعفری یا خوراک لوبیاسبز هویج

یا یک عدسی، آش لپه ، ماش پیازو، حلیم بادمجان ، آبگوشت باغبانی ، کلاه جوش، دلمه کلم، کوفته ننه، یا ... پیداکنم و بخورم؟؟
فرهنگ غذاهای ایرانی در حال نابود شدن است ! فریاد !
بعضی از وقتها فکر میکنم من براستی کجا هستم؟؟ آیا اینجا ایران است؟

غذاهای خارجی را بایستی در خانه ها پیدا کرد و پخت و نه در سطح ملی که کم کم فرهنگ غذایی ما را کنار بزنند .

مغازه های فست فودی خارجی فقط بایستی یک سوم فست فودهای ایرانی (سوپها ، کوکوها و...) در هر بخش و شهر باشند .

اگر بخش خصوصی به خاطر سود و منفعت خود نمیخواهد این ایران گرایی را آغاز کند بهترست دولت آغاز کرده و با ممنوع کردن گسترش اینگونه مغازه ها آنها را مجبور به این کار کند.

مردم بایستی حق انتخاب داشته باشند .
نبایستی بگذاریم فرهنگ غذایی خارجی بر فرهنگ ما سوار شود .

در مورد پوشاک هم همینگونه است .
لباسهای محلی برای مردان و زنان بایستی جایگزین لباسهای کنونی شوند .

این تغییر لباس بایستی از بزرگان سیاسی و دولتی و مجلسی با شجاعت آغاز شود ، بایستی از مدارس برای لباس پوشی ایرانی استفاده کرد تا در جامعه نهادینه شود. شاید در آغاز مخالفت ایجاد شروع شود ولی اگر دولت میخواهد واقعاً باجنگ نرم مبارزه کند بایستی از اینجا آغاز کند .

بایستی شعار " نه غربی ، نه شرقی ، فرهنگ ما ایرانی" در ایران نهادینه شود

نخست برای حل یک مشکل بایستی به گونه ای منطقی و بدون تعصب مذهبی اندیشید و بدنبال راه حل بود .
ما بایستی آنچه را که غرب به جوانان ما ارائه میدهد ممنوع نکنیم بلکه جانشین کنیم .

اگر بخواهیم سیاست ممنوع کنیم (چون اسلامی نیست) را دنبال کنیم موفق نخواهیم شد ، همانگونه که تا به حال نشدید .

بایستی به جوانان خود این احساس را منتقل کنیم که با فرهنگ خود زندگی کردن شیک تر!! از زندگی کردن با فرهنگ غرب است .

باور کنید که پس از 40 سال زندگی در غرب (در فرانسه و انگلیس و اطریش) به این ایده ایمان دارم
آمریکاییها این ایده جانشینی فرهنگی را با موفقیت در اروپا پس از جنگ جهانی با ژاپنها و کره ایها و اروپاییها عمل کردند تا جایی که حتی اسامی بچه های خود را هم نامهای خارجی میگذارند.

به فرهنگ لباسی و غذایی جوانان ژاپنی و کره جنوبی بنگرید.
آیا چیزی ژاپنی و کره ای میبینید؟ ولی به کره شمالی بنگرید!!! چرا این دشمنی آمریکاییها با آنها ادامه دارد؟
به خاطر شش اتم بمب کره شمالی در مقابل هزارها بمب اتمی آمریکا؟

خیر، آمریکاییها از اینکه کره شمالی فرهنگ کره را زنده نگهدارد و روزی آن را به جوانان کره جنوبی منتقل کرده و در نتیجه آمریکا ضعیف و از منطقه بیرون شود میترسند.

آیا نمیتوانست مذهب این دو کشور از این خالی کردن فرهنگی جلوگیری کند؟ خیر.

آیا موفقیت جوانان ما در رشته های مختلف و کوشش آنها به این دلیل بود که میخواستند مذهب شیعه را به رخ سنی ها یا مسیحی ها یا یهودی ها بکشند؟ خیر

تلاش و کوشش موفقیت آنها فقط به خاطر میهن پرستی آنها و نشان دادن و برخ کشیدن قدرت ایران در رشته های مختلف به همسایگان و دشمنان ایران است و این یعنی میهن پرستی و نه عشق به اسلام زیرا که اسلام همه را در مقابل خدا برابر میبیند و رقابت را فقط برای رسیدن به انسانی عالی و پاک و به خدا رسیدن میداند.

مذهب یک فرهنگ بین المللی است و مرزی نمیشناسد ولی جنگ سرد و نرم آمریکا منطقه ای است و چون منطقه ای است، آمریکا به تکه تکه کردن فرهنگ کشور میپردازد و آنها آهسته آهسته

چرا جوانان این کشور (ژاپن و کره) مانند مسیحیان نونل را جشن میگیرند؟
آیا تاریخ تاسیس کشور ژاپن و کره جنوبی با مسیحیت رابطه ای دارد؟ خیر.

آمریکاییها باید فرهنگ ملی و نه مذهبی (بلکه مذهب در کشورهای مختلف، مختلف و دارای گوناگونی های زیادی است ولی فرهنگ ملی یک کشور تقریباً ثابت است) را از محتوی خالی کنند تا آنها با فرهنگ آمریکایی خود پر کنند.

چرا این فرهنگ رواج میگیرد؟ دو علت :

نخست بسته بودن جامعه:

اگر جامعه ای بسته باشد علاقه برای فهمیدن فرهنگهای دیگر شدیدتر میشود و جوانان همه چیز را در فرهنگهای دیگر به خاطر باز بودن آن جوامع مثبت میبینند .

دوم انعطاف پذیری:

فرهنگ امریکایی در بخشهای مختلف اجتماع یعنی سرعت ، یعنی ارزانی ، یعنی تنوع . آیا این انعطاف پذیری را در بخش فرهنگ ما میبینید؟ خیر

اگر ما این انتخاب را به جوانان دادیم و آنها دنبال روی نکردند میتوانیم بگوییم که دانسته یا ندانسته در خدمت تجزیه فرهنگی کشور هستند ولی نه قبل از آن.

ما به یک جامعه فرهنگی بلا تکلیف رسیده ایم . یک جامعه فرهنگی که نه اسلامی است ، نه ایرانی و نه فرنگی، خلاصه یک فرهنگی بلا تکلیف .

البته بایستی قبول به اشتباهات خود بکنیم تا بتوانیم این اشتباهات را از راه برداریم . اگر اشتباه نکرده بودیم این وضع حال ما نبود .

بزرگترین اشتباه ایران زدایی و عرب گرایی پس از انقلاب بود . پس از انقلاب فرق این دو برای بسیاری معلوم نبود و هنوز هم معلوم نیست .

پس از انقلاب فرهنگ غربی را بدور انداختیم ولی برنامه ای درست فرهنگی مانند انقلابهای دیگر مانند انقلاب چین و شوروی نداشتیم .

در چین حتی میدانستند (درست یا غلط) که لباس سیستم کمونیستی برای زن و مرد چیست و بچه ها چه چیزهایی بایستی در مدارس یاد بگیرند

انقلاب شتافته ما این برنامه ریزیهای فرهنگی را نداشت .

همانگونه که نوشتم به جای ایران گرایی و اسلام گرایی شروع به عرب گرایی کردیم ولی تاریخ ایران نشان میدهد که ایران هرگز فرهنگ عرب را در تاریخش نپذیرفت و نخواهد پذیرفت .

آنهايي که مخالفت کردند مهر سلطنت طلبی خوردند و به انزوا نشستند و افسوس خوردند زیرا که دور اندیش بودند و میدانستند که وضع کنونی پیش می آید .

در اینجا به دو موضوع اشاره میکنم :

نخست اینکه آشنا شدن جوانان به دوره انقلاب و راهنمایی های رهبر انقلاب اسلامی نه در سطح دانشگاهی بلکه بایستی در سطح دوره راهنمایی و دبیرستان با مطالعه صحیفه امام و فیلمها و بحث ها و گفتگوها آغاز شود یعنی این بایستی به عنوان یک مورد درسی مانند فیزیک و شیمی تدریس شود تا ما بتوانیم جوانان خود را مصون کنیم .

دوم اینکه جوانان احتیاج به تفریح و افرادی دارند که برای آنها مرجع فرهنگی باشند و ما در اینجا اشتباهات بزرگی کردیم جوانان دنیا فقط حرفی را قبول میکنند که دلیل آن را بدانند و از خشکسری و تعصب زیاد در امری بیزارند و واکنش منفی نشان میدهند؛ این خصوصیت روحی یک جوان است و اگر به آن توجه نشود ما همیشه مشکل خواهیم داشت .

نگاهی به عکس های خرید لوازم التحریر مدارس در جمهوری اسلامی بیاندازید و ببینید کودکان چه لوازم التحریری دوست دارند و مسئولان دوست ندارند !

گزارش ایسنا را بخوانید

به اعتقاد کارشناسان مسایل اجتماعی، استفاده از تصاویر شخصیت های مختلف خارجی بر روی وسایل شخصی و تب داغ نوشتن جملات و عبارات به زبان های مختلف (و حتی گاهی اوقات با شکل و مفهوم کاملاً شخصی و مخفی) از سوی جوانان بر روی کیف و کوله پشتی و نصب مدال ها و آویزهایی با آرم ها، تصاویر و نقاشی هایی از مارک ها و برندهای خارجی بر روی کیف، مانتو، شلوار و لباس، همه به نوعی حکایت از علاقه و گرایش گروهی از جوانان برای ابراز عقاید و علایقشان، در زمینه های مختلف و حتی نوعی تقاضا برای ارتقای طبقاتی آنها دارد، به طوری که کارشناسان مسایل اجتماعی - نیز استفاده از مارک ها و اسم های غیربومی و خارجی در پوشش ظاهری افراد را نوعی تقاضا برای ارتقای طبقاتی آنها میداند .

معاون پژوهشی مرکز مطالعات جمعیتی آسیا و اقیانوسیه با اشاره به قابلیت و ظرفیت بالایی فرهنگ دینی و ملی کشور در الگوسازی فرهنگی، میگوید: در شرایطی که در برخی مواقع کالای باکیفیت در داخل تولید نمی شود و تسهیلات و امکانات کافی برای حمایت از تولیدات فرهنگی داخلی وجود ندارد، وارد کردن اجناس و کالاهای فرهنگی خارجی مقرون به صرفه تر خواهد بود و طبیعی است که جای کالاهای فرهنگی داخلی در بازار خالی می ماند .

وی توصیه میکند: دولت بخشی از بودجه ای را که برای تولید ابزار فرهنگی به وزارت ارشاد اختصاص می دهد، را صرف پرداخت یارانه به تولیدات فرهنگی و ابزار الگویی برای قشرهای مختلف جامعه کند، تا این کالاها توانایی رقابت با نمونه های مشابه خارجی را کسب کنند .

دکتر کاظمی پور می افزاید: برخی کالاهای فرهنگی مانند شخصیت های عروسکی «دارا و سارا» که قرار بود، جایگزین عروسک های مشابه خارجی شوند، به علت نداشتن

جاذبیت‌های بصری، تنوع در رنگ و سایز از سوی مخاطبان کنار گذاشته شدند و نتوانستند، به عنوان نماد هویت فرهنگی و بومی کشور مورد پذیرش جامعه قرار گیرند.

کالاهای فرهنگی باید با صرف هزینه‌های کافی به سرعت تغییر کنند و مطابق با سلیق و خواسته‌های مخاطبان عرضه شوند که در این خصوص هزینه‌های لازم در کشور انجام نشده است.

عضو هیات علمی مرکز مطالعات جمعیتی آسیا و اقیانوسیه در ادامه تصریح میکند: در حال حاضر خلاء فرهنگی در کشور وجود دارد، نه تهاجم فرهنگی و تا وقتی درارایه الگوهای فرهنگی بومی خلاء وجود دارد، جای خالی آن با الگوهای خارجی پر می‌شود.

این جامعه‌شناس با انتقاد از ورود و عرضه بی‌رویه و آزادانه کالاهای فرهنگی خارجی به کشور از یک سو و منع قانونی و اجباری جامعه نسبت به استفاده از آنان از سوی دیگر، تحقق فرهنگ‌سازی با اعمال زور و خشونت را امری غیرممکن دانست و عنوان کرد: در شرایطی که برای حفظ منافع تجار، دروازه‌های کشور برای ورود کالاهای فرهنگی خارجی باز است، جوانی که نمی‌تواند بسیاری از خوب و بدها را تشخیص بدهد، لطمه خواهد خورد، وقتی در یک فروشگاه مجاز لباس عرضه می‌شود، مخاطب جوان به گمان این که خرید آن مجاز است، اقدام به خرید و استفاده از آن می‌کند، در شرایطی که در فضای جامعه با این نوع پوشش و ی برخورد می‌شود.

دکتر کاظمی پور تاکید میکند: کاربرد خشونت در عرضه فرهنگ سازی آسیب زیادی به ذهنیت افراد وارد می‌کند که در کوتاه مدت مرتفع نمی‌شود، این در حالیست که مسئولین رده بالای کشور با به کارگیری خشونت مخالف هستند، اما به علت ضعف نظارت‌های فرهنگی در جامعه، عده‌ای از مسئولان رده‌های میانی، اعمال خشونت در جامعه را به کار می‌گیرند.

معاون پژوهشی مرکز مطالعات جمعیتی آسیا و اقیانوسیه، بهترین شیوه آموزش الگوها به کودکان، نوجوانان و جوانان را، اشاعه فرهنگ از سوی مدیران و گروه‌های مرجع اعلام کرد و افزود: باید از گروه‌های مرجع بخواهیم، با رعایت مصادیق فرهنگی، تبدیل به الگوهای جامعه شوند و در کنار آن خلاء تولید و عرضه کالاهای فرهنگی را پر کنیم.

وی نقش خانواده‌ها در الگوسازی و هدایت فرهنگی کودکان، نوجوانان و جوانان را مورد تاکید قرار داد و گفت: در شرایطی که دولت تمامی مسوولیت‌های فرهنگی جامعه را به دست گرفته، نهاد خانواده از ایفای نقش و قبول مسوولیت در این حوزه منفک شده و در بسیاری از موارد از دولت متوقع شده است، در حالی که وظیفه خانواده در حوزه فرهنگ‌سازی بیش از دولت است.

به گزارش ایسنا، ارائه و ترویج نوع خاصی از پوشش، تولید و عرضه کیف و لوازم مختلف گروه‌های سنی کودک، نوجوان و جوان با تصاویر و آرم‌های خارجی و حتی اهدای

برخی از این کالاها توسط فروشگاه‌ها و رستوران‌های زنجیره‌ای خارجی در کشور، در ظاهر امری بدیهی و عادی به نظر می‌رسد، اما شاید منصفانه‌ترین برداشت از وضعیت خارجی از «خلاء فرهنگی» موجود، اذعان به بهره‌برداری حداکثری مارک‌ها و برندهای کشور در عرصه تولید لوازم و ابزار فرهنگی باشد، آن هم در سنین بسیار مهم کودکی تا جوانی که پایه و اساس هویتی افراد در حال شکل‌گیری است.

در این میان جلوگیری صرف از عرضه محصولات و کالاهای فرهنگی خارجی و تکرار برنامه‌های فرهنگی نه چندان موفق همچون «دارا و سارا» شاید روبنایی ترین اقداماتی باشد که مسوولان فرهنگی کشور می‌توانند، انجام دهند، در مقابل انجام پژوهش‌های اجتماعی، شناسایی نیازهای هویتی کودکان، نوجوانان و جوانان در عرصه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی، الگوسازی مناسب و ارائه صحیح آن در جامعه، کمترین توقعی است. که از مسوولان و متولیان فرهنگی و آموزشی کشور وجود دارد.

دغدغه های خرید برای سال تحصیلی جدید با لبخند «باربی» در دام مرد عنکبوتی
دوشنبه 18 شهریور 1387 - 8 سپتامبر 2008 - سال شصت و چهارم - شماره
189177 روزنامه کیهان گالیا توانگر

تارهای عنکبوتی و شمایل سوپرمن جدید، موجودی خیالی به نام «اسپایدرمن» یا مرد عنکبوتی نقش بند کیف های پسرانه شده است. موجودی قرمز رنگ ساخته و پرداخته سینمای غرب چه می‌خواهد بگوید؟ مرد عنکبوتی برخاسته از تفکر قدرت محوری است. موجودی فراواقعیت و زاده تخیل دنیای غرب که به نحوی خارق العاده هر کجا خرابی به بار می‌آید، ظاهر شده و همه چیز را در چند ثانیه سر و سامان می‌دهد. آن سوی بازار چهره ای رنگی، خندان و پر آب و رنگ «باربی» پشت کیف ویژه دختران. نوآموز و کم سن و سال ایرانی، فرهنگ اصیل کشور را به چالش می‌کشد.

باربی موجودی برگرفته از شخصیت زن غربی است که با آرایش غلیظ و پوشش نامناسب، رفتارهای اجتماعی غربی را در سکوت مسؤلان فرهنگی ترویج می‌کند. مرد عنکبوتی با تارهایش می‌خواهد بگوید سلطه قدرت سردمداران را بپذیرید و آسوده باشید که چتر حمایت اسپایدرمن بر سر شماست! سینمای هالیوود بارها و بارها به پشتوانه حمایت های مالی صهیونیست ها به خلق چنین موجوداتی دست زده است. کارآکره‌هایی که در فیلم های جنگ ستارگان نیز می‌بینید، اکثراً دارای چنین پتانسیل و پیامی هستند.

در همه این آثار، هالیوود هر چند سال يك بار تلاش خود را برای ارایه يك نماد تمام عیار آمریکایی از قدرت با چاشنی مهربانی و مردم دوستی به کار می‌گیرد! چند سال بعد از ظهور اسپایدرمن و باربی مسؤلین به فکر خلق نمادهای ایرانی افتادند. دارا و سارا برادر و خواهر ایرانی، لباس قومیت های مختلف را پوشیدند و روی جلد دفترها و کیف های مدرسه خوش نشستند، اما فاقد جذابیت های قرن بیست و یکمی بودند و بعضاً قیمت محصولات دارا و سارا شانه به شانه محصولات خارجی می‌زد.

يکي دو سال بعد نياز به بازبيني جديد و يا حتي خلق نمادهاي جديد ديگري بود. مثل هميشه تبليغات مناسب و مؤثر تلويزيوني را ناپيده گرفتيم و عروسک هاي دارا و سارا از دور ارقابت آهسته و بي صدا خارج شدند .

تصاویر فریبنده پشت کیف مدرسه

دختر بچه 7 ساله اي که به همراه مادرش براي خريد کیف مدرسه به بازار آمده با انگشت «به کیف باربي اشاره کرده و مي گوید: «اين قشنگ است .
مادرش زير لب مي گوید: «سارا جان، کیف سارا را ببين. اين ها هم قشنگند.» دختر بچه پايش را محکم به زمين مي کوبد، بهانه گيري مي کند و جواب مي دهد: «من از اونها مي خوام. تو مهدکودک پارسال بچه ها همه کیف هاي باربي داشتند .
فروشنده وساطت کرده و مي گوید: «دخترم، مدرسه با مهدکودک فرق مي کند. بعضي از مدرسه ها اصلاً اجازه نمي دهند بچه ها کیف باربي ببرند. اگر اجازه ندادند چي؟ باز بايد «بيايي ساده اش را بخري .
بچه به گريه مي افتد. مادر در فشار بهانه گيري فرزندش مثل هميشه کوتاه مي آيد و به سليقه دخترش خريد مي کند .



ISNA/PHOTO: MONA HOOSHEFKEH



ISNA

ISNA/PHOTO: MONA HOOSHEHPEER



ISNA

ISNA/PHOTO: MONA HOOSHEHPEER

الگوهای مغایر با آموزه های اسلامی

باربی ها که آمدند، سلیقه آدم بزرگ ها هم تغییر کرد، چه برسد به کوچکترها! همه به لاغری مفرط روی آوردند. زیبایی باربی برای بعضی دخترها همچون قدرت اسپایدرمن برای بعضی پسرها تبدیل به یک مدل شد.

صغرا بیگی يك کارشناس فرهنگی توضیح می دهد: «دخترچه های غربی از سن پایین یاد می گیرند زیبایی تنها فاکتور برتری يك زن است. در این مدل تربیتی كه خاص كشور های غربی است پذیرفته شدن از طرف دیگران و ارزشمند بودن فقط با معیار مانكن شدن سنجیده می شود. چنین چیزی در تضاد صددرصد با آموزه های اسلامی است .

از طرف دیگر نماد مرد عنکبوتي روي شانه هاي استخواني يك دانش آموز پسر، در خود بودن، انفرادي حرکت کردن، به جاي اتصال به ريسمان الهي اتصال به قدرت و توانايي «...هاي فردي را به عنوان ارزش هاي يك پسر معرفي می کند

ناآگاهی از تهاجم جدید غرب

کتابخانه ها و کشف های اسپرت با رنگ پرچم های خارجی و انواع و اقسام نمادهای غربی این روزها پشت وپنجره فروشندگان کیف و کفش به چشم می خوردند. مدل ستاره با حاشیه آبی و قرمز که تداعی گر پرچم استکبار جهانی است، چرا باید انتخاب فرزندان ما باشد؟ سعی کنیم چیزی بخیریم که لافاقل هویت ملی و انقلابی ما زیر سؤال نرود

یک دانش آموز پسر دوره متوسطه که برای خرید کتابخانه به بازار آمده می گوید :

دنبال کفشی می گردم که 9 ماه تحصیلی از آن استفاده کنم. این کتابخانه که شما به آن توجه » می کنید برایم جالب است. کمتر کسی در این باره به ما هشدار می دهد. اصلاً تا به حال به این نکته که برخی علائم و مارک های خارجی فرهنگ و سلیقه غربی را ترویج می کنند، توجه نداشته ام.» این دانش آموز از قیمت سنگین کیف و کفش گلایه می کند .

دوست همراهش صادقانه مي گويد: «در ديپرستان بچه ها با مارك كتاني شان به هم پز مي دهند و فخرفروشي مي كنند! البته مي توان مارك خارجي يا عكس پرچم را با قيچي حذف «! كرد، ولي آنها عمدآ مي گذارند كه بگويند چند ده هزار تومان پولش را داده اند

بازار در دست واردکنندگان

محسن امیرخانی یک فروشنده لوازم التحریر ضمن اشاره به این که هم اکنون ده ها مارک لوازم التحریر و لوازم نقاشی از کشورهای چون آلمان، فرانسه، انگلیس، چین و... وارد می شود، می گوید: «متأسفانه در مورد لوازم نقاشی به ویژه در بخش ابزار حرفه ای باید بگویم کمتر به کیفیت ابزار ایرانی در سال های اخیر توجه کرده ایم. قیمت لوازم نقاشی خارجی هم 2 تا 2.5 برابر لوازم ایرانی است.

اما برای خرید مدرسه می توان مداد رنگی خوب ایرانی هم پیدا کرد. الان برخی از مارک های ایرانی مورد استقبال دانش آموزان و خانواده های آن ها قرار دارد.

مسلماً این جعبه فلزی در بالا رفتن قیمت کالای خارجی تأثیر داشته است، وگرنه کیفیت «مدارنگی های مدرسه با مارک ایرانی را می توان خوب ارزیابی کرد».

وي در ادامه مي گوید: «شاید اگر تولیدکننده ایرانی به نوع بسته بندی و جذابیت های ظاهري مثل عکس هایی که روي جعبه مداد رنگي و مدادها چاپ مي شود، دقت داشته باشد، هیچ وقت در بازار رقابت عقب نمي ماند. الان شرایط به گونه اي است که باید روي کار تبلیغاتي، بسته بندي و خلق کارآکترهاي کارتوني براي فراگیر شدن روي ابزار «مختلف لوازم التحریر کار کنیم»

فرب مارک های چشم نواز را نخورید

در يك مغازه کوله پشتي فروشي ویژه مدارس، احمد عمارتي فروشنده توضیح مي دهد: «بعضي از خریداران ما دانشجویاني هستند که در اروپا تحصیل مي کنند. يکي از مشتري ها مي گفت؛ براي خرید يك کوله در فرانسه به پول ایرانی باید 100 هزار تومان هزینه کند. «اتفاقاً قیمت در ایران مناسب است ولي باید روي کیفیت کار شود».

وي با اشاره به شهرت برخي از مارک هاي خارجي در ادامه مي گوید: «بر فرض مثال اگر يك مارک فرانسوي روي يك کوله پشتي در مغازه ایران بخورد، مطمئن باشید اگر واقعاً هم وارداتي باشد- که نیست، چون با فرانسه قرارداد واردات کیف نداریم- اين مدل و کيفيتي که در ایران به فروش مي رسد با مدل و کيفيتي که با آن مارک در اروپا فروخته مي شود، فرق دارد. مدل ها و کيفيت هاي محصولات وارداتي براي کشورها طبقه بندي شده اند. شاید کوله هاي چيني در درجه يك و دو در دو بازار جداگانه متعلق به کشورهاي «مختلف توزیع شوند. پس چرا کالاهاي با کيفيت ایرانی توليد نکرده و نخريم؟»

محمود محمدي فروشنده ديگري در صنف کیف و کفش مي گوید: «چون مردم فريب مارک ها را مي خورند. باید به کيفيت و مدت زمان استهلاک کالا توجه داشت. برخي از «مارک ها فريبنده و با نوع واقعي آن متفاوت هستند اين فروشنده معتقد است که توليدات ایرانی در صورت توجه به کيفيت آن و البته تبلیغات مناسب دستکمي از مارک هاي خارجي حاضر بازار کیف و کفش ندارد و بلکه از نظر دوام و قیمت مقرون به صرفه تر است».

کوله پشتی مدرسه باید چه طور باشد

والدين باید به فرزندان خود گوشزد کنند وقتي از طرف مدرسه برنامه درسي مي دهند، لازم نیست با وسایل اضافه کوله را در حد انفجار پر کنند. خوشبختانه در جامعه ما به استانداردهاي کوله پشتي مدرسه به ویژه در چند سال اخير با توجه به گفت و گوهاي پزشکی صدا و سيما و نیز هراس مردم از شیوع دردهاي کمری، دیسک گردن و مهره هاي ستون فقرات توجه خاصی مي شود.

يك متخصص ارتوپد در مورد ویژگی هاي کوله پشتي مناسب توضیح مي دهد: «والدين براي دانش آموزان باید به دنبال کوله پشتي دوبنده باشند و توصیه مي شود يك بند هم براي

بسته شدن دور کمر داشته باشد، تا کیف در قسمت پشت دانش آموز ثابت قرار گیرد و مرتب ورزش به این طرف و آن طرف نیفتد. مسئله دیگر در مورد پهنای بند است، بند کوله پشتی باید پهن و نرم باشد. پهن بودن بند کوله پشتی باعث می شود وزن آن در سطح «بیشتری از شانه پخش شود و در نتیجه فشار کمتری بر شانه وارد شود.

وی ادامه می دهد: «وزن کوله پشتی نباید بیش از 10 درصد وزن دانش آموز باشد. تسمه های به کار گرفته شده در کوله پشتی جهت انتقال وزن باید پهن و حداکثر ده سانتی متر باشد تا با توزیع مناسب فشار کمتری به شانه و کمر بند شانه دانش آموز وارد شود. کوله پشتی حین راه رفتن نباید از بدن جدا شود. این در حالی است که فشردگی کوله پشتی با «بدن فرد عمل خونرسانی را مختل می کند.

ضعف برنامه ریزی در هدایت بازار

حالا تصور کنید در این آشفته بازار مارک ها، رنگ ها و طرح های مختلف غرب گرایانه، وزارت بازرگانی با توزیع تعداد محدودی دفترچه که به دلیل عدم جذابیت های ظاهری و صرفاً استفاده از عکس چند پرنده که روی جلد کمتر مورد توجه عمومی قرار می گیرد سعی دارد، دل خریداران را به دست آورد. آیا چنین روشی در برابر سیل تبلیغاتی کالا های وارداتی یک حرکت از پیش شکست خورده و اعلام این که ما هیچ برنامه خاص دیگری برای تغییر سلیقه بازار نداریم، نیست؟

از حسین رسولی فروشنده لوازم التحریر در مورد دفترچه های دولتی می پرسیم، وی با لحنی گلایه آمیز پاسخ می دهد: «حرفش را هم نزنید. به دلیل نوع کیفیت و عدم تبلیغات مناسب صرفاً حجم وسیعی از مغازه ام را اشغال می کند و سودی برایم ندارد، چون به «فکر طرح و جلد زیبا و کاغذ های بادوام نیستند. وی سلیقه مشتریان را با توجه به کیفیت خریدشان به دو دسته تقسیم می کند و می گوید. یک عده دفتر های معمولی با کیفیت همراه با چند دفتر فانتزی برای برخی درس ها مثل « هنر و ادبیات تهیه می کنند و عده دیگری که معمولاً دانش آموزان دبیرستانی هستند، دفتر های سنگین و مرغوب انتخاب می کنند، چون می خواهند از محتوای دفترشان برای چند سال بعد و در دوره امتحان کنکور هم استفاده کنند. این قشر برایشان دوام دفتر ها «اهمیت دارد

خبرگزاری دانشجویان ایران تهران سرویس: اجتماعی - آموزش و پرورش اگر دانش آموزان از خانه خود الگو نگیرند، از همسایه می گیرند

رئیس انجمن مبارزه با آسیب های رفتاری، با اعتقاد به این که ضعف و کوتاهی آموزش و پرورش در طراحی الگو های ملی مناسب برای دانش آموزان از طریق ابزار های مختلف در دسترس این وزارتخانه اعم از کتاب درسی را غیر قابل توجه است و تاکید کرد:

کوتاهي آموزش و پرورش در این زمینه، ساختار رفتاري جامعه را تحت تاثیرات شديد قرار مي دهد .

دکتر بهرام نیا در گفت و گو با خبرنگار «اجتماعي» ایسنا، همچنین در پاسخ به این که آموزش و پرورش کوتاهي خود در این زمینه را با بیان این مطلب که «آموزش و پرورش تابع فرهنگ عمومي جامعه است!» توجیه مي کند، اظهار کرد: سنين مدرسه، سنين الگويگيري است و قطعا اگر دانش آموزان در این سنين از «خانه اول» خود الگو نگیرند، از «خانه همسايه» الگو خواهند گرفت .

رئيس انجمن مبارزه با آسیب هاي رفتاري، آموزش و پرورش را مسوول اصلي تعيين الگوهاي ملي مناسب براي پيشگيري از آسیب هاي اجتماعي و رفتاري در دانش آموزان عنوان کرد .

وي با اشاره به پژوهش خود در زمینه بررسی میزان اثرگذاري تربيت کنندگان اخلاقي و رفتاري کودکان و نوجوانان در پيشگيري از آسیب هاي اجتماعي به ویژه اعتياد در آنها، اثرگذاري والدين در کودکان و نوجوانان زیر 12 سال را 65 تا 100 درصد، در نوجوانان کمتر از 20 سال را 40 درصد و در جوانان 20 تا 35 سال را 25 درصد اعلام و بیان کرد: اثرگذاري آگاهي و نگرش والدين در زمان کودكي و در سنين زیر 12 سالگي در پيشگيري از آسیب هاي اجتماعي 65 تا 100 درصد، اثرگذاري مربیان و مشاوران تربيتي در نوجوانان کمتر از 16 سال، 45 تا 60 درصد و اثرگذاري همسالان در سنين کمتر از 18 سال را 25 تا 40 درصد است .

یگانه یادآور شد: با توجه به این نتایج، با افزایش سن فرزند، اثرگذاري بر روي فرزند در زمینه پيشگيري از آسیب هاي اجتماعي کاهش مي يابد که این یافته نیز نقش آموزش و پرورش در پيشگيري از آسیب هاي اجتماعي فرزندان کشور تا سن 18 سالگي را نشان مي دهد .

رئيس انجمن مبارزه با آسیب هاي رفتاري همچنین خاطر نشان کرد: بر اساس پژوهش فوق، اثرگذاري رسانه هاي تصويري در نوجوانان 11 تا 14 سال نیز، 55 درصد است .

وي یادآور شد: اثرگذاري الگوهاي طراحي شده در پيشگيري از آسیب هاي اجتماعي براي نوجوانان 11 تا 14 سال، 15 درصد و براي نوجوانان 15 تا 17 سال، 55 درصد است که این امر نیز نشان مي دهد که هرچه سن نوجوانان افزایش مي يابد، اهميت و اثربخشي الگوها براي آنها نیز افزایش مي يابد که این موضوع نیز ضعف آموزش و پرورش در زمینه طراحي الگوهاي مناسب براي دانش آموزان را مشخص تر مي کند .

اول مشخص شد ما شخصیت ها و قهرمان های داستان های (کارتونی و سینمایی) نداریم.
دانش آموزان علاقه دارند، لوازمی را خریداری کنند که تصاویر قهرمانان و شخصیت های
اصلی و تاثیرگذار داستان ها و کارتون های بین المللی و جهانی را روی خود داشته باشند.
چرا این گونه است

پایان پیام خیرها



چرا دولت نمیتواند برای مثال کیفیت، دوام، زیبایی، قیمت مناسب، اجناس شرکت های ایرانی را کنترل کند؟ با تولید اجناس مرغوب نه تنها می توان از ورود کالاهای و هجوم فرهنگی جلوگیری کرد حتی میتوان آنها را نیز صادر کرد و ارزی مناسب وارد کشور کرد.

جای خالی شخصیتها و الگوهای ایرانی و بومی در این عرصه از يك سو و انفعال و كم توجهی فضای فرهنگی و اجتماعی جامعه به آن از سوی دیگر، به يك امر بدیهی و عادی تبدیل شده است. کمی به این مشکل از سوی افراد مختلف آشنا شدیم.

حقیقت اینست بهترین کار برای جلوگیری از این هجوم فرهنگی ممنوع کردن اینگونه لوازم التحریر در اول سال تحصیلی است تا تولید کنندگان مجبور به تولید لوازم ایرانی با ذائقه ایرانی شوند و علاقه های ایرانی را با رنگ و عکس در کالاهای خود بریزند با این مشکل باید رادیکال و سرسختانه برخورد کرد. مثلی زیبا در زبان ما میگوید "چاه مکن بهر کسی، اول خودت بعداً کسی".

خانم ها و آقایانی که پس از انقلاب قصد ایران زدایی داشتند و هنوز هم متاسفانه دارند، چاهی را برای ایران دوستانه و ملی گرایان کردند که خود در آن افتادند، نقش کوروش و داریوش و خشایار شاه و زنها و قهرمان های تاریخی ما را در تاریخ ایران به استهزاء گرفتند و بسیاری از ملی گراها را خانن و خودفروخته نامیدند.

آیا ما کمبود شخصیت و قهرمان با هویت ملی و انقلابی در تاریخ ایران زمین داریم؟ آیا نمی توان از زندگی شخصیتهای چون کوروش و داریوش و خشایار و فردوسی و نادر و شاه عباس و... کارتون و فیلم سینمایی بسازیم؟ این اشخاص آجرهای سنگی و محکم سد فرهنگی ما در مقابل هجوم فرهنگی بیگانه ها بوده اند و هستند و اگر خود این آقایان و خانمهای باصلاح انقلابی این چاله را برای میهن پرستان ایرانی کردند تا نامی از کوروش و داریوش و خشایار نشنویم حال خود در این چاله فرهنگی افتاده اند و با چشمان خود می بینند که این چاله و خلاء فرهنگی را آمریکایی ها با باربی و بتمن و اسپایدرمن پر میکنند. شخصیتهای طراحی شده بومی دارا و سارا (نامی یهودی!!) فقط دو شخصیت هستند و نمی توانند به تنهایی در برابر این سیل و جنگ فرهنگی دوام بیاورند.

در زمانی که هیچ تصویری از بانوهای اسلامی نیست (و اگر هم بود از لحاظ اسلامی نشان دادن این تصاویر ممنوع می شد) دختر ایرانی به دنبال یک چهره ایده آل و الگومیکردد و چه کسی را پیدا میکند؟ باربی!! چرا؟ برای آنکه چهره های ایده آل ایرانی را (خصوصاً قبل از اسلام) را از او گرفتیم زیرا که شاهی و طاغوتی بودند!! و به او جانشین اراده نکردیم؛ آمریکا به او ارائه کرد. چرا باربی پذیرفته شد؟ چون باربی همان چیزی را داشت که روح جوان و خلاق و متنوع دختر ایرانی اجازه داشتن آن را نداشت: لباسهای رنگارنگ و زیبا (نه چادر سیاه). آیا اشتباه می کنم؟ بخوانیم از زنان ایرانی که میتوانند جانشین باربی شوند.

امراتات: مظهر جاودانگی و بی مرگی و نگهبان گیتی و گیاه
ارتیمیس: در دوره هخامنشیان به عنوان اولین زن به درجه دریا سالاری نیروی دریایی خشایارشا رسید

پانتیه آ: زن پرنال افراسیاب فرمانده کادر جاویدان بود
ارتونسین: زن ارتاباز از فرماندهان شجاع داریوش کبیر بود
استاتیرا: دختر داریوش سوم یک فرمانده بود
سورا: دختر اردوان پنجم سپهد و دست راست پدرش بود و در جنگها دلاورانه در کنار پدرش می جنگید

آذرمدخت: دختر خسرو پرویز پس از خواهرش (پوراندهخت) به سلطنت رسید
پرین: دختر قباد مشاور و امور قضایی ساسانیان بود
اپارتیک: در کنار رستم فرخزاد تا آخرین قطر خون با متجاوزان عرب جنگید. روحش شاد

نگان: در جنگ های چریکی علیه اعراب شرکت کرد. روحش شاد
بانو: زن بابک خرمدین در کنار شوهرش با اعراب جنگید. روحش شاد
آزاد دیلمی: سال ها با گروه چریکی در جنگل های گیلان علیه اعراب جنگید. روحش شاد

آتوسا: ملکه بیش از 28 کشور آسیایی در زمان امپراتوری داریوش بزرگ
آذر ناهید: ملکه امپراتوری ایران در زمان شاهنشاهی شاپور اولین بنیانگذار سلسله ساسانی

فرخ رو: به عنوان نخستین وزیر زن در تاریخ ایران ثبت شده
گردیه: خواهر بهرام چوبین و بعد از برادرش فرماندهی را در دست گرفت و در جنگ با چین تن به تن با آنها جنگید

آسپاسیا: همسر دوم کورش که سردار بود
آمسترس: دختر داریوش دوم پایه پای پدر جنگید
پریساتیس: همسر داریوش دوم که پا به پای همسرش و دخترش به جنگ و پیکار می رفت

دانا، گلبویه، ماه آذر، مهریار: سرداران ساسانی و ...

شعر فردوسی در مورد آن:

دو فرسنگ لشکر همیشه ز پس
بر اسپان نماندند بسیار کس
سراسر همه دشت شد رود خون
یکی بی سر و دیگری سرنگون
چو پیروز شد سوی ایران کشید
بر شهریار دلیران کشید
به روز چهارم به آموی شد
ندیدی زنی کو جهانجوی شد

این ایران زدایی ها صورت گرفت ، حال دودش به چشم خود این خانم ها و آقایان باصطلاح انقلابی میرود مخالفت سر سختانه آنها با پوشش زنها (فقط یک چادر سیاه واقعاً پوشش اسلامی است !) و قبول نکردن لباسهایی با ریشه محلی و رنگهای شاد و متنوع وضع را به جایی رسانیده که بسیاری از زنها و به خصوص دخترهای جوان ایرانی دیگر هیچ علاقه ای حتی به حجاب هم ندارند و آن را قبول نمی کنند و به دنبال لباسها و طرح های لباس های اروپایی و آرایش غلیظ میروند ، و در حقیقت به حجاب دهن کجی می کنند زیرا نمی دانند که چرا مردها حجاب به گونه کلی و حجاب سر را رعایت نمی کنند (در ادیان مختلف مردها از عمامه یا کلاه استفاده میکنند با لباسهای بلند و با آستین بلند و یخه بسته می پوشند) و آنها باید فقط آن را انجام بدهند؟! و اصلاً برای دختران نوجوان منطق پوشش زن و حساسیت ادیان به روشنی توضیح داده نمی شود. اگر جواب برای پوشش اسلامی این باشد که حجاب قانون اسلامی است و باید رعایت شود باشد این جواب برای جوانان محصل و اینترنتی وجوینده منطق در هر پدیده اجتماعی کم است .

این امر برای مردان نیز صادق است . آن طرح لباسی که اسلامی برای مردان باشد هیچ توجه به ذوق و جوانی پسرها نمی کند گویا لباس زیبا و مدرن فقط برای زنان مطرح است. اصلاً به مد مردانه توجهی خاص نمی شود و نتیجه آن را هم می بینیم: شلوارلی و کتانی ها و کفش های اسپرت با رنگ پرچم های خارجی و انواع بلوزها با نوشته های انگلیسی اقسام نمادهای غربی این روزها پشت ویتترین فروشندگان به چشم می خورند. مدل ستاره با حاشیه آبی و قرمز که تداعی گر پرچم استکبار جهانی است، چرا باید انتخاب فرزندان ما باشد؟

با منفور قرار دادن رقصهای محلی و خوانندگی ایرانی جوانان را به پارتی های خصوصی سوق دادند و در این پارتی ها دیگر نه رقص های محلی و نه آواز ایرانی بلکه آخرین آهنگهای آمریکایی رقصیده و خوانده میشود .
در دنیای ساتلایت و اینترنت مردم آگاه ترند و همه چیز را با هم مقایسه می کنند و برای خود می گزینند. در در دنیای ساتلایت و اینترنت مردم یک چیز خوب را جانشین چیز بد میکنند ؛ چه این چیز یک کالا باشد چه یک فلسفه زندگی. اینجا وظیفه ماست بهترین ها را به ملت خود تقدیم کنیم .

اینها درست نیست. جامعه باید شاد باشد تا دیگر سختی ها را قبول کند و گرنه مردم خسته و افسرده و آزرده می شوند و تمامی سیستم سیاسی را زیر سؤال میبرند و تحمل کمتری خواهند داشت و در را ناخودآگاه برای دشمن کمین کرده باز می کنند تا او از درون به جمهوری اسلامی صدمه بزنند و این چیزی نیست که من خواهان آن می باشم.

هجوم فرهنگی ادامه دارد ولیکن هنوز زمان هست که در برابر آن مقاومت کنیم و تنها راه آن رجوع به ریشه های تاریخی و فرهنگی ایران قبل از اسلام است. این ریشه های فرهنگی و تاریخی با شخصیت های فرهنگی و تاریخی و سیاسی خود ایران را به مقام امپراطوری آن روزگار رساندند. این ایران گرایی برای مبارزه با شرق و غربگرایی لازم است؛ باید این ایران گرایی از قانون اساسی آغاز شود و به خانواده و خانه ها وارد شود و پس از آن راهی دبستان و دبیرستان و دیگر مراکز علمی گردد و به وزارتخانه ها راه پیدا کند تا سیاست سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور نیز ایرانی شود.

امام راحل ما- رضوان الله تعالی علیه- بر این تصور رایج خرده می گرفتند که «حرف مرد یکی است»! و توصیه می کردند اگر کسی متوجه اشتباه خود شد بایستی آن را تصحیح کند و در اینگونه موارد، می فرمودند؛ «حرف مرد دوتاست».

در جریان فتنه شاهد نبودیم؟؟؟

عکس العمل جوانان چیزی جز "نه" گفتن به اینگونه سیاستهای فرهنگی نیست. بدبختانه به جای ایرانی گرایی غربگرایی نسخه آنها شده است زیرا که سیاستمداران ما ایران گرایی را ننگ دانستند و غربگرایی کردند. جوانان ایرانی به این غربگرایی "نه" میگویند.

حال این خانم ها و آقایان که با ایرانی گرایی و بازگشت به فرهنگ ایرانی قبل از اسلام به شدت مخالفت می ورزیدند، بر سر دو راهی قرار دارند: ایرانی گرایی یا غرب و شرق گرایی؟

نام "تهاجم فرهنگی" آمد؟؟

سؤال این است که چرا جوانان به سمت غرب و شرق و نوع زندگی آنها میروند؟ چرا بدنبال باری، مرد عنکبوتی، سوپرمن، لاکپشت های نینجا، ربات ها، خانواده رابینسون و غیره هستند؟

اگر قبول کنیم که ما در جنگ سرد و نرم با دشمنان جمهوری اسلامی ایران قرار داریم بایستی متوجه لوازم این جنگ باشیم و آنها را از دست دشمن بگیریم. مهمترین ابزار این جنگ سرد برای دشمنان ایران ساتلیتها و آسان و کنترل نداشتن بر اینترنت است.

با این دو ابزار آنها تمامی آجرهای خانه فرهنگ ایرانی را یکی پس از دیگری نابود میکنند و این آجرها را با آجرهای خود جایگزین میکنند که در آخر خانه ای مانند خانه خود داشته باشند .

لباس غربی به جای ایرانی
غذای غربی به جای ایرانی
آرایش غربی به جای ایرانی
موسیقی غربی به جای ایرانی
رقص غربی به جای ایرانی
ورزشهای غربی به جای ایرانی
رادیو و تلویزیون غربی به جای ایرانی و ...

ما بهترست سه ساعت در روز و یک کانال تلویزیونی خوب با افراد درس خوانده و آگاه در رشته مکاتبات و زبان داشته باشیم تا چندین کانال تلویزیونی و 24 ساعته بابرنامه های دوبله شده و آشغال خارجی کره ای و آمریکایی و تکراری با افرادی که حتی نمیتوانند درست فارسی صحبت کنند و اصلاً کارشان این نیست .

حداقل مردم شاید به دنبال خواندن روزنامه و کتاب بروند !

کیفیت مهمتر از کمیت است، به جای خرید فیلمهای آشغال که هیچ چیز به هیچ کس یاد نمیدهد سرمایه گذاری بر روی سناریوهای اصیل و تاریخی و اجنمایی و زندگی بزرگان ایران کنیم

جای بسیار تعجب است ما در دنیایی زندگی میکنیم که مطبوعات و رسانه ها و فیلمهای بسیار نقدی و انتقادی خوبی وجود دارند که اکثر آنها هم در هالیوود تولید نمیشوند و ارزان هم هستند و ما به جای استفاده از آنها از سریالهای آشغال کره ای و آمریکایی استفاده میکنیم !

این سریالها چه کمکی به فرهنگ و دانش کلی اجتماع ما میکنند؟؟

ما بایستی با آرش کمانگیر و رستم و داریوش و کوروش و خشایار کبیر و اتوسا و آرتیمیس و ارتونسین و پانته آشخصیتهایی مانند باری، مرد عنکبوتی، سوپرمن، لاکپشت های نینجا، ربات ها، خانواده رابینسون و غیره را جانشین کنیم.

بایستی یک اداره ملی برای مبارزه با فساد اخلاقی ایجاد شود

برای ایجاد حجاب بایستی به این نکته ها توجه داشت و اعمالی را همزمان انجام داد .

حجاب نمیتواند در سطح جامعه فقط برای زنان باشد و بایستی مردان نیز حجاب را بپذیرند .

به اینگونه نمیتواند باشد که مردها با لباسهای غربی و تی شرتهایی با مارکها و عکسهای خارجی و یقه باز و آستین کوتاه و با موهای آرایش شده بگردند و زنی با لباسهای اسلامی و شرقی .

زنان قانون حجاب را بالحق قانونی زورگویانه از سوی مردها میبینند و مقاومت میکنند .

پس اگر میخواهیم که زنان موی خود را بر مردی نامحرم بپوشانند مردها هم باید موهای خود را بر زنی نامحرم بپوشانند همانگونه که در افغانستان و پاکستان و کشورهای عربی و هندوستان و بعضی کشورهای آفریقایی این کار را میکنند .

آیا وزیر امور خارجه و رئیس جمهور و دیگر سیاستمداران ایران در مجلس و غیره حاضر هستند نمونه شوند و با کلاه هایی با مدل کلاه های باستانی و اصیل ایرانی (کلاه های مادی یا پارسی) یا کلاه ها و پوشش های دیگر موی خود را بر زن نامحرم بپوشانند و در جامعه مانند سیاستمداران کشورهای دیگر حاضر شوند؟؟؟

آیا حاضر هستند آنها هم با لباسهای سنتی ایرانی همانگونه که مردان در کشورهای افغانستان و پاکستان و کشورهای عربی و هندوستان و بعضی کشورهای آفریقایی لباس میپوشند در جامعه حاضر شوند؟

اگر این کار را کردند زنان مسئله حجاب را جدی از سوی دولتمردان جدی خواهند گرفت و همراهی خواهند کرد وگرنه خیر .



بایستی در سطح دبستان و دبیرستان دلایل مثبت حجاب را برای پسرها و دخترها بیان کرد و از همانجا هم برای هر دو حجاب رعایت شود به خصوص برای پسران با داشتن کلاه ایرانی و لباس آستین بلند و بسته و شلوارهای گشاد و مدلهای ایرانی اونیفورم ایرانی اسلامی در این سطح و برای هر دو .

مطبوعات و رسانهها و رادیو تلویزیون بایستی کنترل شود .
 هر فیلم یا آگهی نبایستی اجازه پخش داشته باشد مگر با حجاب ایرانی در مغایرت نداشته باشد .
 بایستی از فروش لباسهای مغایر با فرهنگ ایرانی اسلامی در مغازه ها جلوگیری کرد و در صورت لزوم آنها را بازداشت کرد .

بایستی واقعاً به نیروهای خلاق کمک کرد تا در سطحی وسیع و فروشگاههای زنجیره ای بتوان مدلهای ایرانی را با قیمت مناسب تهیه کرد .
 آیا باز کسی هست که بگوید و بنویسد ما اشتباهات فرهنگی در جمهوری اسلامی نکردیم؟
 بخوانید تا منظورم را دریابید :

کیهان

سه شنبه 11 خرداد 1389 - شماره 19659

وزیر کار و امور اجتماعی: برخی ترجیح می دهند در خارج از کشور کاری را بپذیرند که در شأن آنها نیست

وزیر کار و امور اجتماعی گفت: برخی افراد تحصیل کرده مشاغلی که در شأن آنها نیست را در خارج از کشور می پذیرند اما مشاغلی به مراتب بالاتر را در داخل کشور نمی پسندند.

به گزارش خبرگزاری مهر، عبدالرضا شیخ الاسلامی امروز در مراسم رونمایی از نخستین دانشنامه کارآفرینی بخشی از بیکاری کشور را ناشی از ضعف در حوزه کار دانست و گفت: در حالی که رویکرد جامعه نسبت به موضوع کار درست و منطقی باشد یقیناً بخش قابل توجهی از بیکاری در جامعه از بین می رود.

وزیر کار و امور اجتماعی اظهار داشت: متأسفانه برخی از افراد تحصیل کرده ترجیح می دهند مشاغلی که در شأن آنها نیست در کشورهای خارجی را برعهده گیرند اما حاضر نیستند مشاغلی به مراتب بالاتر از این را در ایران انجام دهند. در بازار کار هیچکس نمی تواند با فشار وارد شود و جایگاه پیدا کند به نحوی که جایگاه افراد براساس استعدادهایی که فرد دارد احراز می شود.

شیخ الاسلامی تصریح کرد ضروری است فرهنگ کار کردن در جامعه به عنوان يك ارزش ایجاد شود. افراد باید با ابتکار، خلاقیت، با اعتماد به نفس و با استفاده از ظرفیتهای مغفول مانده ایجاد فرصت کنند. بنابراین موضوع اشتغال را فقط تخصیص تسهیلات بانکی

نمی تواند حل کند بلکه کارآفرینی با ایجاد فرصتها می تواند بخش مهمی از موضوع بیکاری را کاهش دهد.

وی با اشاره به موضوع کارآفرینی، گفت: واژه کارآفرینی باید در تمام ارکان جامعه وارد شود و به شکل راهبردی مهم در جهت توسعه اشتغال عمل کند. وزیر کار در بخشی دیگر از سخنان خود به موضوع دانشنامه کارآفرینی اشاره کرد و بیان داشت: این کار بسیار بزرگی بوده که به انجام رسیده است. امیدوارم این کار بزرگ سنگ بنای گامهای بعدی در زمینه تدوین دانشنامه های دیگر در حوزه کار باشد. شیخ الاسلامی افزود: کارآفرینی در جامعه رونق اقتصادی را فراهم می کند و می تواند حتی در زمان رکود اقتصادی نیز به کار آید. تحقق اهداف چشم انداز توسعه از بزرگراه کارآفرینی حرکت می کند.

وی خاطرنشان کرد: برای ایجاد اشتغال باید سرمایه گذاری انجام شود و از طرف دیگر این موضوع باعث افزایش نقدینگی و تورم می شود که این دو موضوع با هم تناقض داشته اما باید دانست که بدون این مسائل و با کارآفرینی هم می توان اشتغال ایجاد کرد. پایان پیام

دادستان تهران خبر داد:

بازداشت 80 نفر در پارتی شبانه

جام جم آنلاین: دادستان تهران از بازداشت 80 دختر و پسر در پارتی شبانه در ویلایی در حومه تهران خبر داد و گفت: افرادی که اقدام به فروش بلیت برای شرکت در این مراسم می کردند، نیز بازداشت شدند.

به گزارش ایسنا، دکتر عباس جعفری دولت آبادی با اعلام این خبر، اظهار کرد: شب گذشته پلیس امنیت اخلاقی ناجا با کسب اطلاعات مردمی متوجه شد، گروهی به صورت مخفیانه و حرفه ای بلیت هایی را با قیمت 30 تا 35 هزار تومان برای شرکت در مراسم موسیقی زنده به فروش می رسانند، پلیس با حکم قضایی وارد محل برگزاری این کنسرت غیرقانونی می شود و در پی آن 80 دختر و پسر با لباس نامناسب و در حالت غیرعادی را بازداشت می کنند.

دادستان تهران افزود: پرونده این 80 دختر و پسر به اتهام شرکت در مجالس لهو و لعب و پنج نفر از فروشندگان بلیت این موسیقی زنده، به دادرسی ارشاد تهران ارجاع شده است. وی با بیان اینکه این پنج نفر برگزار کننده موسیقی زنده برای هر اجرا، شبی 50 میلیون ریال دریافت می کردند، گفت: افرادی که برای اولین بار در زمینه تشکیل مجالس مبتذل و ضد اخلاقی بلیت می فروختند جوانان را در محلی جمع و سپس با هماهنگی آنها را به محل برگزاری این پارتی شبانه منتقل می کردند.

دادستان تهران به افرادی که املاک خود را برای مجلس لهو و لعب اجاره یا در اختیار این گونه افراد قرار می دهند، هشدار داد: اگر افراد عامدانه دست به این اقدام بزنند نسبت به ضبط املاک آنها به نفع دولت اقدام خواهد شد. اکثر افراد بازداشت شده در این پارتی

شبانۀ در حالت غیر عادی بودند و مقادیری مشروبات دست‌ساز و خارجی از این محل کشف شده است.
دکتر دولت آبادی به خانواده‌ها توصیه کرد که برای شرکت در مراسم صرفاً بلیت را از مراکز مجاز و مورد تایید مراجع دولتی تهیه کنند تا فرزندانشان با مشکلات مشابه مواجه نشوند.

پایان پیام

آریا بهرام در جایی از مواد مخدر و در جایی از فاحشه گریهای پنهانی و در جای دیگر از پارتی های شبانه و در جای دیگر از بدحجابی و مشروبات الکلی سخن میگویند مگر نه اینکه اینها همه در دبستانها طوطی واری اجباری (نوشته شده در قانون اساسی) عربی یاد گرفتند و اسم همه این افراد هم حسن و حسین و رضا و فاطمه و زهرا و ... هست؟ آیا با عربی یادگیری اجباری مفهوم اسلام و قرآن هم و سوره های آن را هم یاد گرفتند؟

بایدها و نیایدهای فراگیری زبان بیگانه
تدریس زبان انگلیسی در دوره ابتدایی چقدر ضرورت دارد؟
صدیقه توانا

فراگیری زبان های خارجی، امروزه نقش چشمگیری در برنامه ریزی های شخصی افراد جامعه، بدون توجه به جایگاه اجتماعی آنان ایفا می کند. هر فرد از دو منظر به زبان های خارجی و لزوم یادگیری آن می نگرد، نخست علاقه و کشش های شخصی، دوم نیاز.

(آریا بهرام: آیا واقعاً دانش آموزان ایرانی علاقه به یادگیری زبان عربی دارند و دوم اینکه نیاز واقعی این دانش آموزان در جهان مدرن به زبان عربی چیست؟ بایستی واقعاً شک کرد، در اینجا برای حقیقت نگری بدون هر گونه تعصب مذهبی در کنار زبان انگلیسی در پرانتز لغت عربی و در مقابل غرب گرایی کلمه عرب گرایی را می گذارم که خواننده متوجه شود چگونه قضاوتی منصفانه در مورد برخورد فرهنگی با فرهنگ بیگانه در جامعه ما نمیشود و اینگونه سیاست فرهنگی چیزی جز مشکلات و التهاب اجتماعی و مقاومت مردمی در برابر فرهنگ بیگانه ببار نمی آورد).

علاقه، زاینده فرآنگری به محیط پیرامون و درك دگرگونی های ارتباطی بستر زندگی است. گسترش استثنایی دنیای اطلاعات و همه گیر شدن بیش از پیش پایگاه های اینترنتی مجلات، نشریات شبکه های ماهواره ای در کنار دسترسی بی سابقه جامعه به فیلم و سریال های خارجی، حقیقت تغییر فرهنگ ارتباطی انسان در دهکده جهانی را پیش دیدگان اکثریت مردم گشوده و آشکارا بارقه های علاقه به ارتباط با دنیای خارج را در افراد جوامع خواهان پیشرفت پدید آورده است. و در مورد گزینه دوم یعنی نیاز فرد، باید به این نکته توجه داشت که افراد بیشماري با در نظر گرفتن شغل یا رشته تحصیلی خود، بدون

توجه بارز به برجستگی جنبه علاقه، می بایست یادگیری زبان را به برنامه های روزانه یا هفتگی خود بیفزایند تا با دسترسی به منابع و سرچشمه های مورد نیاز، در کار خود موفق تر و در رشته تحصیلی پیشرو باشند.

اما آنچه در این بین حائز اهمیت می باشد این نکته است که بچه ها و دانش آموزان در مقطع ابتدایی تحصیلی چه علاقه ای برای یادگیری زبان انگلیسی (زبان عربی) می توانند داشته باشند، در حالی که هنوز با الفبای زبان مادری خود به خوبی آشنا نشده اند، ضمن این که هیچ گونه نیاز کاری به فراگیری زبان انگلیسی (زبان عربی) در پنج سال اول تحصیلی آنها احساس نمی شود.

در اوایل سال جاری وزیر آموزش و پرورش از بررسی طرحی سخن به میان آوردند که براساس آن درس زبان انگلیسی (زبان عربی) به دوره ابتدایی راه می یابد. البته ایشان گفته بودند این درس به شدت در شورای عالی آموزش و پرورش مورد بحث است و بعد از جمع بندی نظرات کارشناسان نظر نهایی اعمال خواهد شد. هرچند که ظاهراً هنوز این طرح مسکوت مانده است، اما اخیراً برخی از نمایندگان مجلس با اشاره به این که بهترین زمان یادگیری زبان دوران کودکی است، این طرح را به جریان انداختند و تاکید دارند امروزه با پیشرفت زیاد و سریع وسایل کمک آموزشی و اینترنت، نظام آموزشی ما همچنان همان متد سنتی و ناکارآمد خود را دارد که این نشان می دهد نظام آموزشی کشور نیاز به تحول بیشتر دارد. اما این که آیا با تدریس زبان انگلیسی (زبان عربی) در دوره ابتدایی، سیستم آموزشی کارآمدی خواهیم داشت، دانش آموزان به پیشرفت های علمی چشمگیرتری دست می یابند و آیا یادگیری در این مقطع بهتر انجام می شود و چه باید ها و نبایدهایی در مورد چگونگی آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) وجود دارد، از مهمترین موضوعاتی است که در دو شماره گزارش پیش رو به بحث و بررسی درباره آنها می پردازیم.

نظریه منسوخ؛ آموزش در سنین پایین راحت تر و با کیفیت تر است

موضوع چگونگی آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی)، ضعف ها و قوت ها و باید ها و نبایدهای آن سال هاست که در محافل علمی و رسانه ای مطرح بوده و هرازچندگاهی راهکارهایی برای افزایش کیفیت آموزش این درس ارائه می شود.

در این که برخی فارغ التحصیلان دوره آموزشی قبل از دانشگاه - دبستان تا پیش دانشگاهی - در سطحی نیستند که بتوانند نیازهای خود را در حین تحصیل در دانشگاه و به هنگام رجوع به متون انگلیسی (زبان عربی) برطرف کنند، تردیدی نیست. اما این سوال مطرح می شود که آیا با وارد کردن درس زبان به دوره ابتدایی این مشکل حل می شود و اگر بچه ها از همان آغاز تحصیل و شروع یادگیری الفبای فارسی به آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) بپردازند، سریع تر زبان دوم را فرا می گیرند و در آینده تسلط بیشتری بر آن خواهند داشت؟

به نظر می‌رسد کسانی که به وارد کردن درس زبان انگلیسی (زبان عربی) به دوره ابتدایی اعتقاد دارند، از این نظریه منسوخ ایده گرفته‌اند که آموزش در سنین پایین راحت‌تر و با کیفیت بالاتر انجام می‌شود.

«داگلاس براون» از متخصصان مطرح آموزش زبان با اشاره به تحقیقات انجام شده در این خصوص اعتقاد دارد تنها و تنها نتیجه آموزش زبان از سنین پایین‌تر، نزدیک بودن لهجه یادگیرنده به متکلمان اصلی زبان هدف است. یعنی در صورتی که این روش به نتیجه برسد، محصلان ایرانی خواهند توانست با لهجه مثلاً بریتانیایی و یا آمریکایی، انگلیسی صحبت کنند. دانشمندان آموزش زبان معتقدند همان گونه که یادگیری در سنین پایین مزیت‌هایی دارد، یادگیرندگان سنین بالا نیز امتیازاتی دارند، از جمله این که از قدرت پردازش ذهنی بالایی برخوردارند.

ضعف این طرح آنجاست که نه تنها برپایه یک تئوری آموزشی منسوخ ارائه شده، بلکه هدف از آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) در ایران را نیز به درستی مشخص نکرده است. برآستی نیاز دانشجویان و دانش‌آموزان به زبان انگلیسی (زبان عربی) در چه حد است؟

سیدعمار موسوی کارشناس آموزش زبان انگلیسی در گفت‌وگو با گزارشگر کیهان در پاسخ به سؤال فوق می‌گوید: «قطعاً اشخاص متفاوت نیازهای مختلف با سطوح گوناگون به زبان انگلیسی (زبان عربی) دارند و هر کس متناسب با نیاز خود به فراگیری آن می‌پردازد. بسیاری هستند که نیازشان در حد مراجعه به متون علمی است و کسانی هم هستند که به دلیل مسافرتها یا روابط کاری و تجاری نیاز به تسلط در حد مکالمه دارند. اما راه تأمین این نیازهای گوناگون تزریق زبان انگلیسی (زبان عربی) به فرهنگ ایرانی نیست.»
آقای موسوی اضافه می‌کند: «وارد کردن درس زبان به دوره ابتدایی با هدف فراگیر کردن تسلط کامل محصلان به انگلیسی (زبان عربی) نه تنها در راستای نیازهای واقعی ما به این زبان نیست، بلکه تبعات و آثار فرهنگی زیانباری به همراه دارد.»

این کارشناس آموزش زبان اضافه می‌کند: «در صورت عملی شدن این طرح، دانش آموز دوره ابتدایی که در حال یادگیری الفبای زبان فارسی است و هنوز استخوان بندی ملی اش محکم نشده در معرض یک زبان و فرهنگ دیگر قرار خواهد گرفت. ضمن این که انجام این طرح اساساً یک خطر بزرگ برای زبان فارسی و فرهنگ ملی است.»

زبان فارسی (فارس-عربی) هویت دینی - مذهبی و ملی !!! ماست

زبان فارسی یکی از نشانه‌های حاکمیت عرضی کشور است و سیاست آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) نباید به زبان شیرین و مادری فارسی لطمه بزند.
 دکتر علی اکبر فراهانی عضو هیئت علمی گروه زبان دانشگاه تهران در گفت‌وگو با گزارشگر روزنامه کیهان می‌گوید: «اگر آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) جایگاه خاص و ویژه‌ای در فرهنگ ما داشته باشد، به وضعیت دو زبان‌گونی دچار می‌شویم و

زبان فارسی تحت الشعاع زبان انگلیسی (زبان عربی) قرار می گیرد. مثل کشور هند که در حال حاضر اکثر قریب به اتفاق مردم انگلیسی را خیلی خوب تلفظ کرده و به ندرت از زبان بومی استفاده می کنند.»

وی با اشاره به این که تحقیقات نشان داده مردم هند، زبان هندی را برای بیان مسائل عادی و مکالمات روزمره بکار می برند و از زبان انگلیسی بعنوان زبان تخصصی استفاده می کنند اضافه می کند: «ورود درس زبان خارجی به دوره ابتدایی مستلزم وجود دبیران با تجربه و متخصص است که در حال حاضر متأسفانه به اندازه کافی معلمان زبان آموز حتی برای مقاطع راهنمایی و دبیرستان هم در اختیار نداریم و این کار فقط اتلاف هزینه و انرژی است که در نهایت به آن نتیجه مطلوب نخواهیم رسید.»

این عضو هیئت علمی گروه زبان دانشگاه تهران با اشاره به این که زبان فارسی نیاز به تقویت بیشتر دارد، خاطر نشان می کند: «اگر زبان انگلیسی (زبان عربی) را بیشتر تقویت کنیم، جایگاه زبان فارسی نه تنها در خاورمیانه، بلکه در سطح جهان تضعیف می شود.» وقتی به این استاد زبان می گویم نیاز روز جامعه و گسترش و پیشرفت علم در سطح بین المللی را هم نمی توانیم نادیده بگیریم، در توضیحاتی می گوید: «به جای این که آموزش زبان را از مقطع ابتدایی و در سطح خیلی پایین آغاز کنیم، بهتر است همین هزینه را صرف تربیت مترجمان حرفه ای کنیم تا به کمک آنها بتوانیم در مواقع نیاز به منابع انگلیسی (زبان عربی) دسترسی یابیم.»

وی اضافه می کند: «نیازهای علمی به منابع انگلیسی (زبان عربی) را باید از طریق آموزش مترجمان حرفه ای برآورده کنیم نه این که آموزش زبان بیگانه را فراگیر نماییم و از زبان اصلی و رسمی خودمان غافل شویم.»

دکتر فراهانی خاطر نشان می کند: «در حال حاضر هم لطامات جبران ناپذیری متوجه زبان فارسی شده است، درست است که زبان انگلیسی یک زبان بین المللی است و افراد برای پیشرفت در زمینه های علمی و فنی باید با این زبان آشنایی داشته باشند، اما می توان این نیاز را از طریق افراد با تجربه و با کمک مترجمان حرفه ای حل نمود، ضمن اینکه نباید از این مسئله هم غافل شد که در ایران نباید بحث زبان مادری و فارسی فراموش شود. زبان فارسی هویت دینی - ملی و مذهبی ماست و باید بیش از پیش تقویت شود، هر چه به زبان انگلیسی (زبان عربی) بها بدهیم و بچه ها را موظف به آموزش و فراگیری آن در سنین پایین کنیم، از اهمیت زبان فارسی کاسته ایم، کاری که الان آموزشگاه های خصوصی آن را انجام می دهند و من واقعاً احساس خطر می کنم.»

آموزش زبان، انتقال فرهنگ را در پی دارد

آموزش زبان انتقال فرهنگ را به دنبال دارد اگر قرار باشد با آموزش زبان انگلیسی (زبان

عربی) از مقطع ابتدایی، دانش آموزان با يك تغيير فرهنگ مواجه شوند، لازم است دقت نظر بیشتری در مورد اجرای این طرح صورت گیرد و نباید عجلانه تصمیم گرفت.

خانم فاطمه قربانی معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش در گفت و گو با خبرنگار سرویس گزارش روز کیهان با اشاره به این که در حال حاضر ضرورتی برای ورود درس زبان انگلیسی (زبان عربی) به مقطع ابتدایی دیده نمی شود، در توضیحاتی می گوید: «باید ببینیم از آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) چه هدفی داریم، اگر قرار باشد در دوره کودکی و در مقطع ابتدایی بچه ها زبان دومی را یاد بگیرند، نکات ریز و ظریف زیادی وجود دارد که از تمام جهات باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد. حدود 2/3 جمعیت دانش آموزی کشور را روستاییان و عشایر تشکیل می دهند و اگر قرار باشد بچه ها همزمان دو زبان را آموزش ببینند برای این افراد آموزش ها بسیار سنگین خواهد بود.»

خانم قربانی می گوید: «با توجه به این که آموزش زبان، انتقال فرهنگ را به دنبال دارد، اگر هدف از یادگیری زبان دوم برقراری ارتباط باشد و به دانش آموز کمک کند که وی بتواند فرهنگ اصیل اسلامی را توسعه دهد، خیلی خوب است، اما اگر آموزش زبان خارجی به گونه ای در اجرا عملیاتی شود که فرهنگ دیگری را وارد خانواده ها و جامعه کند خطرناک است بنابراین نباید در ورود آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) به مقطع ابتدایی عجلانه تصمیم گرفت.»

وی اضافه می کند: «با توجه به این که تمام رفتارها و شخصیت بچه ها در دوران ابتدایی شکل می گیرد، هر نوع آموزشی نیز در این تغییر رفتار تاثیر بسزایی دارد و اجرای طرح مذکور نیز نیاز به کارشناسی بسیار دقیقی دارد.»

خانم قربانی می گوید: «باید ببینیم آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) چگونه می تواند در توسعه فرهنگ اصیل اسلامی موثر باشد، اگر این آموزش زود هنگام به اشاعه این فرهنگ کمک می کند، در اجرا تمام زیرساخت های آن باید آماده شود. اما با توجه به شرایط موجود ورود زبان انگلیسی (زبان عربی) به دوره ابتدایی هیچ کمکی در این مورد نمی کند، چون دانش آموزان تا زمانی که به زبان فارسی تسلط کامل نداشته باشند، در برقراری ارتباط نمی توانند تاثیرگذار باشند.»

معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش در ادامه به گستردگی دامنه زبان فارسی اشاره می کند و می گوید: «بچه ها در مقطع ابتدایی باید به حضور در کلاس و یادگیری علاقه مند شوند و با درس خواندن انس و الفت برقرار کنند و بتوانند با الفبای فارسی مانوس شوند، در این دوره باید بحث تفکر و پژوهش محوری را در آنها نهادینه کنیم و دانش آموزان را برای ورود به يك زندگی اجتماعی آماده سازیم تا بتوانند با گروه و اجتماع تعامل برقرار کنند، اگر قرار باشد در این دوره محتوای درسی و آموزشی زیادی به آنها تحمیل کنیم، با رویکردهای فوق مغایرت به وجود آورده ایم، بچه ها در این دوران باید به دور از اضطراب و نگرانی در کلاس درس حضور یابند و با دوستان و معلمان

ارتباط برقرار کنند تا آرام آرام مهیای آموزش و یادگیری شوند و معلمان بتوانند در کمال آرامش آنها را برای یادگیری های بیشتر و هدفهای بعدی آماده سازند.»

خانم قربانی در ادامه به والدین توصیه می کند از ثبت نام بچه های مقطع ابتدایی در کلاسهای جنبی و خارج از ساعات درسی و رسمی مدرسه جدا خودداری کنند. وی در توضیحات بیشتری در این مورد، می گوید: «والدین نباید آرزوهای محقق نشده خود را در فرزندان جست و جو کنند و با پر کردن اوقات فراغت بچه ها در کلاس های مختلف زبان یا کمک درسی ها و... آنها را خسته و دلزده از درس و تحصیل کنند.»

آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) در دوره ابتدایی، طرحی عجولانه و نسنجیده در سیستم آموزش و پرورش کشور باید با برنامه ریزی حرکت کرد و در راستای تحقق سند چشم انداز 20 ساله قدم برداشت.

دکتر طحیه صفایی نایب رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات و نماینده مردم تهران در گفت و گو با گزارشگر کیهان با اشاره به دیدگاه های ارزشمند رهبر معظم انقلاب در خصوص اهداف تحول بنیادین در آموزش و پرورش می گوید: «هر نوع تحول در نظام آموزش و پرورش با هدف بالا بردن کیفیت و براساس نیازهای کشور صورت می گیرد، بنابراین هر طرح یا لایحه ای که تنظیم می شود باید این دو فاکتور را داشته و در جهت پیشرفت و تحقق عدالت در کشور باشد، طرح هر برنامه ای بدون این موارد جایگاه علمی ندارد.»

دکتر صفایی اضافه می کند: «بحث ورود آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) به مقطع ابتدایی، طرحی نسنجیده است، چون قبل از اینکه يك دانش آموز ابتدایی با فرهنگ اصیل اسلامی، اندیشه های ناب حضرت امام و مهمتر از همه زبان فارسی آشنایی پیدا کند و این زبان شیرین را درك نماید، می خواهیم او را با يك زبان بیگانه که با برنامه های چشم انداز توسعه همخوانی ندارد، آشنا کنیم.»

وی می گوید: «اگر قرار باشد زبان دیگری به دانش آموزان آموزش داده شود، اول باید زبان قرآن و اصول دینی را به آنها آموزش دهیم (؟؟!!؟) تا زمینه تحقق فرهنگی فراهم شود. (؟؟!!)»

دکتر صفایی با اظهار تاسف از این که غرب گرایی (عرب گرایی) در جامعه در بحث آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) رایج شده است، می گوید: «این مسئله هم یکی دیگر از مقوله های تهاجم فرهنگی است، چون قبل از اینکه دانش آموزان وارد مدرسه شوند، با این تفکر غلط از سوی برخی از خانواده ها مواجه می شوند که اگر بچه ها با زبان انگلیسی (زبان عربی) آشنا شوند، گنجینه لغاتشان افزایش می یابد و يك برتری نسبت به سایر افراد پیدا می کنند، در حالی که اگر همین والدین فراموش نکنند جامعه ما يك جامعه اسلامی است و باید تلاش کنند که دانش آموزان در زمینه گسترش فرهنگ قرآنی گام بردارند، یقین بدانند آینده خود و فرزندان شان را بیمه کرده اند.»

نایب رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس می گوید: «باید خیلی مراقب باشیم تا قبل از این که بچه ها فهم و درك مشترکی از زبان فارسی کسب نکرده اند، آنها را به وادی

آموزش زبان بیگانه نکشانیم.»
 دکتر صفایی ضمن انتقاد از حرکت نکردن هدفمند معاونت پرورشی در آموزش و پرورش می گوید: «از این معاونت هیچ خروجی مثبتی ندیدیم، هدف این معاونت گسترش فرهنگ قرآنی در سیستم آموزشی بود که متأسفانه طبق برنامه ریزی حرکت نکرده است.»
 وی اضافه می کند: «با توجه به جنگ نرم دشمن، هر کاری در این حوزه انجام دهیم کم است و متأسفانه الان معاونت پرورشی در آموزش و پرورش نداریم و این در حالی است که رهبر معظم انقلاب مسائل فرهنگی را اولی دانستند و رئیس جمهور هم سال را سال فرهنگی نامگذاری کرده و کارگروه فرهنگ و هنر تشکیل دادند، حال چرا در این شرایط حساس که نیازمند حمایت معاونت پرورشی هستیم، با جای خالی آن مواجه می شویم، جای تامل دارد!»

(آریا بهرام: سوالی که اینجا مطرح است این است آیا برای مسلمان بودن بایستی عربی دانست؟ جواب: خیر چون اگر اینگونه بود چگونه میتوانیم مسلمانان آمریکایی و چینی و روسی را در امت اسلامی جا دهیم؟
 مشکل این است که اجباری کردن زبان بیگانه چه عربی باشد چه فرانسه و یا انگلیسی یک سیستم سیاسی عمدی برای نفوذ و تسلط این فرهنگهای بیگانه بر جامعه است و این یعنی خیانت فرهنگی به ملت ایران است؛ این قابل قبول نیست و مردم ایران در تاریخ نشان داده اند که آنرا نمی پذیرند)

«ناگهان از گوشه ای يك نفر تشخیص داده که باید ما به کودکان دبستانی از کلاس اول یا حتی پیش دبستانی، زبان انگلیسی (زبان عربی) یاد بدهیم؛ چرا؟ وقتی بزرگ شدند، هرکس نیاز دارد می رود زبان انگلیسی (زبان عربی) را یاد می گیرد، چه قدر دولت انگلیس و دولت آمریکا باید پول خرج کنند تا بتوانند این طور آسان زبان خودشان را در میان يك ملت بیگانه ترویج کنند؟ ما برای ترویج زبان فارسی چه قدر در دنیا مشکل داریم؟ خانه فرهنگ ما را می بندند، عنصر فرهنگی ما را ترور می کنند، ده جور مانع در مقابل رایزنی های فرهنگی ما درست می کنند، چرا؟ چون در آنجا فارسی یاد می دهیم، ولی ما باییم به دست خود مفت و مجانی به نفع صاحبان این زبان که مایه انتقال فرهنگ آنهاست- این کار را انجام دهیم! البته بنده با فراگرفتن زبان خارجی صددرصد موافقم، نه يك زبان بلکه ده زبان یاد بگیرند؛ چه اشکالی دارد؟ منتها این کار جزو فرهنگ جامعه نشود.»

متن فوق بخشی از بیانات حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب است که در دوازدهم اردیبهشت ماه سال 84 در جمع فرهنگیان و معلمان استان کرمان ایراد فرمودند: درحالی که رهبر معظم انقلاب با صراحت بیان فرمودند که آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) نباید جزو فرهنگ جامعه باشد، این تصور که این روزها بی سواد معیارهای بیشتری پیدا کرده یا ناتوانی در خواندن و نوشتن دیگر تنها دلیل بی سواد نیست و همه دانش آموزان باید از دوره ابتدایی آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) را آغاز کنند، باوری کاملاً غلط است.
 به زعم برخی، امروزه مسلط نبودن بر زبان انگلیسی (زبان عربی) یکی از مصادیق بارز

بی سواد است که در برابر این ادعای غیر عقلانی باید اذعان داشت، سبک آموزش زبان در سیستم آموزشی کشور تا به امروز روند نسبتاً خوبی را طی کرده است، هرچند خالی از اشکال هم نیست، اما این توجیهات ضرورت آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) در دوره ابتدایی را هم ایجاب نمی‌کند.

حضور گسترده دانشجویان و نخبگان کشور در مجامع علمی بین‌المللی دلیل روشنی بر رد ادعای مدعیان طرح مذکور است. چون تمام دانشجویان و دانش‌پژوهان با سیستم فعلی آموزشی زبان انگلیسی (زبان عربی) را ازمقطع راهنمایی آغاز کرده و در سطوح بالاتر برای رفع نیازهای علمی، دانش خود را ارتقا دادند.

چالش‌های پیش روی آموزش زبان انگلیسی در مدارس

به اعتقاد کارشناسان آموزش زبان کتب درسی موجود زبان انگلیسی (زبان عربی) در شرایط فعلی نیاز به تغییر و تحول دارد. چرا که متون آموزشی موجود قدیمی و خسته کننده است و مطابق با شرایط روز جامعه نیست. حال چگونه است که با وجود برخی نقاط ضعف در کتاب‌ها و سیستم آموزشی همچنین کمبود معلمان حرفه‌ای، تدریس زبان خارجی در مدارس ابتدایی ضرورت پیدا می‌کند؟

مریم فلاحتی نژاد کارشناس ارشد مترجمی زبان انگلیسی و دبیر یک دبیرستان دخترانه درباره نقاط قوت و ضعف آموزش زبان انگلیسی در گفت و گو با گزارشگر کیهان می‌گوید: «آموزش زبان در مدارس با چالش‌های فراوان همراه بوده، در دوره‌ای آموزش زبان از سال اول راهنمایی حذف شد. بدون این که توجیه قانع‌کننده‌ای بیان شود، بعد مجدداً آموزش زبان از اول راهنمایی آغاز شد، بدون این که دلیلی ارائه شود و حالا هم بحث آموزش زبان در دبستان‌ها در برخی محافل مطرح می‌شود درحالی که هنوز در راهنمایی و دبیرستان با مشکلاتی روبه‌رو هستیم.»

وی در ادامه به این مشکلات اشاره می‌کند و می‌گوید: «متون آموزشی موجود، قدیمی و خسته‌کننده است، حتی تصاویر کتاب زبان برای دانش‌آموزان هیچ جذابیتی ندارد، نیاز امروز بچه‌ها در زبان انگلیسی (زبان عربی) مورد توجه قرار نگرفته، درحالی که زبان مقوله‌ای پویاست و در بسیاری موارد قواعد و محتوای آموزشی با 20 سال قبل هیچ تفاوتی ندارد، ضمن این که بسیاری از معلمان هم از توان بالایی در امر آموزش برخوردار نیستند، حال با وجود این نقاط ضعف، ورود درس زبان به دوره ابتدایی تحصیلی اصلاً کار درستی نیست چه بسا در سیستم آموزش زبان فارسی هم خلل ایجاد کند.»

وقتی دایره لغات فارسی بچه‌ها پایین آید...

«آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) در دوره‌ای که بچه‌ها تازه می‌خواهند با الفبای زبان فارسی آشنا شوند کار نسنجیده‌ای است و آن را توصیه نمی‌کنم چون دایره لغات آنها را پایین می‌آورد، تنها مزیت اجرای این طرح تلفظ بهتر زبان انگلیسی است.»

دکتر رضا غفارثمر، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس در گفت و گو با خبرنگار سرویس گزارش روز کیهان ضمن بیان مطلب فوق می گوید: «برای آموزش زبان در هر مقطعی به دوجنبه باید توجه شود، اول خود زبان آموز و تأثیر آموزش زبان دوم بر زبان اول و میزان محفوظات درون مغزی فرد است و دیگری جنبه فرهنگی آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) است. آنان که آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) را از مقطع ابتدایی توصیه می کنند فقط به نیاز روز جامعه و گسترش علم توجه دارند و خیلی روی محتوای فرهنگی کار نمی کنند که صرفاً برای تقویت لهجه این کار صورت می گیرد. اما باید آگاه بود که این آموزش ها در دراز مدت روی فرهنگ بچه ها تأثیرگذار خواهد بود.»

دکتر غفارثمر، به تأثیرات منفی آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) در مقطع ابتدایی اشاره می کند و می گوید: «آموزش زود هنگام زبان بیگانه بر زبان بومی و مادری تأثیرات منفی به جای می گذارد ضمن این که از نظر فرهنگی هم تأثیرات روانی در پی خواهد داشت، دانش آموز 8-9 ساله وقتی زبان انگلیسی (زبان عربی) را زودتر از موعد آن هم به صورت ناقص بیاموزد، احساس می کند پرستیز و کلاس خاصی پیدا کرده است. چون یک زبان خارجی یاد گرفته و همین حس باعث می شود بچه ای که فرهنگ بومی و ملی خود را به خوبی فراموش کرده، احساس دوگانگی کند.»

این عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس نیز در ادامه می گوید: «تا زمانی که ذهن بچه ها شکل نگرفته است، نباید آنها را دچار دوگانگی فرهنگی، اعتقادی و اجتماعی کنیم. چنانچه دانش آموزان در مقطع ابتدایی بخواهند زبان بیگانه و خارجی را آموزش ببینند، قطعاً از نظر هویتی با مشکل روبه رو می شوند. کاری که الان آموزشگاه های خصوصی زبان انجام می دهند و تا حدودی به این مشکلات دامن می زنند، اما خانواده ها باید هوشیار و آگاه باشند که فرزندان خود را قبل از آشنایی کامل با زبان فارسی و فرهنگ اسلامی و دینی در کلاس های مختلف ثبت نام نکنند و به نظرم خیلی مقرون به صرفه نیست که صرفاً برای تقویت و آموزش لهجه و تلفظ بهتر، ما بچه های ابتدایی را وادار به آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) کنیم.»

دکتر غفارثمر، به مشکلات موجود در زبان در مقاطع راهنمایی و دبیرستان هم اشاره می کند و می گوید: «مسئولان آموزش و پرورش باید در حال حاضر نقایص موجود در زبان را برطرف کنند و بعد به فکر تغییر و تحول در سن آموزش این درس باشند، آنها نباید راه میان بر را انتخاب کنند چون به نتیجه مطلوب نخواهند رسید.»

از دکتر غفارثمر می خواهیم به نقایص موجود و راهکارها هم اشاره کند که در توضیحاتی می گوید: «سیستم فعلی آموزش زبان در کشور اشکال دارد. آن ذهنیت و ایدئولوژی که از درس زبان بین مسئولان، معلمان و والدین وجود دارد، باید در بخش های آموزش، کتب درسی و شیوه های تدریس اصلاح شود، برای رفع مشکلات موجود با همکاری تعدادی از دوستان، راهکاری به شورای عالی انقلاب فرهنگی در خصوص تهیه نقشه راه جامع زبان، ارایه دادیم که روش آموزش درس زبان باید از شیوه فعلی خارج شود و به صورت

فوق برنامه و جدا از ساعت مدرسه تدریس شود که این نقشه راه در دست بررسی است.»
 وقتی به او می‌گویم این راهکار یعنی تشویق والدین به سوی مؤسسات خصوصی زبان،
 می‌گوید: «البته مؤسسات آموزش زبان در حال حاضر بدون هیچ نظارت و مدیریتی از
 سوی آموزش و پرورش فعالیت می‌کنند، اما هدف در نقشه راه جامع سیستمی کاملاً دقیق،
 حساب شده و با برنامه ریزی و طبق معیارهای ایرانی- اسلامی است.»

تقویت فرهنگ دینی- اسلامی در دنیای ارتباطات

دنیای امروز، دنیای اطلاعات و ارتباطات است، نمی‌توان چشم‌ها را روی حقایق بست
 چنانچه دانش آموزان با فرهنگ ملی و قومی ایران اسلامی هر روز آشنایی بیشتری پیدا
 کنند و ما این آگاهی بخشی را روز به روز تقویت کنیم، قطعاً کمتر نگران ورود تهاجم
 بیگانه خواهیم بود.

دکتر ضیاء ساجدالدین مدیر گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه علامه طباطبایی در
 گفت‌وگو با گزارشگر کیهان با اشاره به این که از منظر علمی زبان انگلیسی (زبان
 عربی) در کشور به صورت یک زبان خارجی مطرح می‌شود، می‌گوید: «رویکرد
 جدیدی در مورد درس زبان وجود دارد و آن این که زبان انگلیسی یک مجرای بین‌المللی
 است که در تمام کشورها تدریس می‌شود چون در بسیاری از مباحث علمی، کنفرانس‌ها
 و مجلات، زبان انگلیسی محوریت دارد. همین مسئله آموزش زبان انگلیسی را برای دانش
 آموزان ضروری می‌سازد، اما این که در مقطع ابتدایی این آموزش آغاز شود، هم جای
 تأمل دارد.»

وی می‌گوید: «اگر در کتاب‌های درسی مسئله بومی سازی رعایت شود، آموزش یک
 زبان خارجی منجر به کسب فرهنگ جدید نمی‌شود، هدف از آموزش زبان انگلیسی (زبان
 عربی) باید شناخت ابزار ارتباطی باشد.»

دکتر ساجدالدین با اشاره به این که در بحث آموزش زبان انگلیسی (زبان عربی) اگر با
 اهداف علمی و بومی سازی فرهنگ خودمان پیش رویم خطری متوجه بچه‌ها نمی‌شود،
 می‌گوید: «یادگیری زبان خارجی در سنین بالاتر قطعاً نتایج مثبت بیشتری به دنبال دارد
 چون افراد توانایی شناختی و معرفتی بیشتری پیدا می‌کنند و با دقت نظر بهتری به
 آموزش یک زبان بیگانه یا خارجی نگاه می‌کنند و اگر هم این آموزش را دیرتر آغاز کنیم
 بچه‌ها در تمام حیطه‌ها متضرر نمی‌شوند، چون توانایی شناختی از سن 10 تا 12 سالگی
 افزایش می‌یابد، آنها بهتر می‌توانند مطالب درسی و محتوای آن را درک کنند.»

مدیر گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه علامه طباطبایی در ادامه به راهکارهایی برای
 رفع مشکلات آموزشی زبان اشاره می‌کند و می‌گوید: «در نظام تربیت معلم و آموزش
 ضمن خدمت خلأهایی وجود دارد. ضمن این که روش تدریس این درس هم بسیار کهنه و
 قدیمی است، همچنین محتوای درسی کتابهای موجود هم نیاز به بازنگری جدی دارد.
 چنانچه تکنولوژی آموزشی موجود را تقویت و تصحیح کنیم، بچه‌ها از همان مقطع

راهنمایی آموزش زبان انگلیسی را آغاز کنند و در مقاطع بالاتر در دانشگاه ها سطح علمی و سواد خود را ارتقا دهند، هیچ جای نگرانی وجود نخواهد داشت و تعامل آموزش و پرورش با دانشگاه ها در این خصوص بسیار کارساز است.»

ترقی بدون مرز!

آن نوجوان، جوان یا بزرگسال ایرانی که خود را برای حضور پویا در دنیای جدید و ترقی بدون مرز آماده می کند در جست و جوی آن است که امروز همپای پیشرفت شگرف رسانه ای، پای خود را از مرزهای محدود ارتباطی با تنها داشته فهمی و ارتباطی اش یعنی زبان مادری، در داخل مرزهای کشور، بیرون بگذارد و با یادگیری زبانی تازه و چند بعدی ساختن دانش و آگاهی های خود، در های تازه ای را به سوی زندگی و آینده ای برتر بگشاید. این گشودن در های تازه باید از سنی آغاز شود که یک نوجوان یا جوان درک درستی از دنیای پیرامون خود داشته و با فرهنگ ملی و بومی خود عجین شده باشد. علی حیدری دانشجوی دکتری آموزش زبان در دانشگاه علامه طباطبایی در گفت و گو با گزارشگر کیهان با اشاره به این که بین المللی شدن زبان انگلیسی واقعیت دنیای امروز است، خاطرنشان می کند: «برای این که بتوانیم جلوی تهاجمات فرهنگی را بگیریم باید فرهنگ خودمان را بومی سازی کنیم، باید متن ها و متونی در زبان انگلیسی (زبان عربی) به بچه ها آموزش داده شود که دقیقاً متناسب با فرهنگ اصیل ایرانی باشد، باید با استفاده از ابزار زبان و ارتباطات، فرهنگ اسلامی را برجسته سازی کنیم، باید زبان خارجی را در قالب محتوای مطالب درسی خودمان بریزیم، تاریخ ایران را به زبان انگلیسی بیاموزیم و از زبان به نفع خودمان استفاده کنیم.»

حیدری با بیان این که اگر آموزش زبان انگلیسی در مقطع ابتدایی از راه درست و صحیح باشد، خیلی نگرانی ایجاد نمی کند، می گوید: «آموزش زبان اگر با تغییر محتوا همراه باشد و سطح مطالب درسی زبان انگلیسی بالاتر رود، دانش آموزان دیگر سراغ آموزشگاه های خصوصی نمی روند، بنابراین اگر قرار باشد جلوی تهاجم فرهنگ بیگانه گرفته شود، باید بر محتوای آن نظارت داشته باشیم و سیاستگذاری ها در جهت غنی تر سازی مطالب درسی باشد و با ابزار آنها به نفع خودمان استفاده کنیم.» توانایی یادگیری چند زبان در بچه ها بالاست اما...

بچه ها باتوجه به قدرت ذهنی که دارند می توانند سه تا چهار زبان را همزمان یاد بگیرند و این مسئله خللی در زبان اول وارد نمی کند، اما برای بچه هایی که والدین آنها دارای یک زبان هستند، هیچ ضرورتی نیست که بچه ها چند زبان را به صورت همزمان آموزش ببینند.

مهدی نصیری دانشجوی دکتری رشته آموزش زبان انگلیسی، در گفت و گو با گزارشگر کیهان، با بیان مطلب فوق و با اشاره به این که در کشور زبان انگلیسی (زبان عربی) ، زبان دوم نیست، خاطرنشان می کند: «زبان انگلیسی (زبان عربی) در ایران یک زبان خارجی است و زبان آموزان بهتر است از سن 11 سالگی به بعد یا در سن نوجوانی این زبان را آموزش ببینند و با گرامر و نکات دستوری آن آشنا شوند و چون بحث لهجه خیلی

برای بچه‌ها ضرورتی ندارد، اگر دیرتر هم این آموزش آغاز شود، خللی ایجاد نمی‌شود.» نصیری اضافه می‌کند: «باید دید هدف از آموزش زود هنگام زبان چیست. در آمریکا برای این که جاسوس تربیت کنند و نیاز به تلفظ دقیق و لهجه دارند، آموزش‌های زود هنگام آغاز می‌شود؛ اولین بار بحث آموزش زبان در سال 1920 برای جاسوسی در آمریکا در جنگ جهانی مطرح شد، بنابراین آمریکایی‌ها از سن پایین این آموزش را آغاز می‌کنند.»

وی می‌گوید: «به نظر می‌رسد مطرح کردن آموزش زود هنگام زبان انگلیسی (زبان عربی) در مقطع ابتدایی تصمیمی عجولانه است، درس زبان از مدارس باید خارج شود و در ساعاتی دیگر در محیطی خارج از مدرسه به بچه‌ها آموزش داده شود. سطح زبان انگلیسی دانشجویان و متخصصان ایرانی در مجامع بین‌المللی بسیار بالاست و این افراد بیشتر کسانی هستند که زبان انگلیسی را خارج از چارچوب نظام آموزش و پرورش فرا گرفتند. به نظر می‌رسد اگر درس زبان از سیستم آموزش و پرورش جدا شود و در اختیار اساتید مجرب دانشگاه‌ها و مدرسان باتجربه قرار گیرد، موفق خواهیم بود.»

دکتر لاله افتخاری عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس و نماینده مردم تهران هم در این خصوص معتقد است: «ورود این درس به مقطع ابتدایی نیاز به کار کارشناسی بسیار دقیقی دارد و اگر قرار باشد بچه‌ها و نوآموزان ما زبان دیگری را در کنار زبان فارسی یاد بگیرند، چرا این زبان، زبان عربی و قرآنی نباشد.»

دکتر افتخاری تأکید می‌کند: «بچه‌های ما خیلی راحت با قرآن مانوس می‌شوند. پس ضروری است که در آغاز آنها را با مقدمات خواندن و نوشتن زبان عربی یعنی زبان قرآن آشنا کنیم و سپس در مراحل بالاتر و به صورت کاملاً هدفمند در کنار زبان فارسی و قرآن، زبان انگلیسی را در مقاطع دیگر تحصیلی به فرزندانمان آموزش دهیم.»

آریا بهرام: من با نظر خانم افتخاری موافق نیستم.

مانوس بودن با قرآن بدلیل شبیه بودن الفبا یک مسئله است یادگیری زبان عربی با دستور زبان مشکل آن مطلبی دیگر

ایشان بایستی از خود سوال کنند واقعاً چند در صد از کسانی که عربی یاد گرفته اند از این زبان برای راه یابی به علوم پیشرفته جهانی بهره گرفته اند؟؟؟)

پیشگویی های قرآن و اعجاز آن

یکی از جنبه های اعجاز قرآن همین است که با گذشت زمان نه تنها مطالب این کتاب آسمانی قدیمی نمی شود بلکه هر روز ما به نکته های جدیدی از قرآن پی میبریم نگاه کن :

اعجاز قرآن از نظر علوم روز

1 جاذبه ی زمین .

قرآن، هزار و اندی سال قبل از نیوتن از جاذبه ی زمین خبر داده است زمین را جذب کننده آفریدیم.» مرسلات/ 25 «

در دهها تفسیر که پیش از ولادت نیوتن نوشته شده، تصریح گردیده، که (کفایت) به معنای جذب کردن است.

2 حرکت انتقالی زمین ، گردش زمین به دور خورشید

قرآن در حدود هزار سال پیش از گالیله که با نظر خود زمین را از مرکزیت جهان هستی در آورد به صراحت گفته است: « به کوهها نگاه می کنی، خیال می کنی که در یک جا ایستاده اند، درحالیکه مانند ابرها در حرکتند.» نمل/ 88
قرآن کریم در این مورد اشارات فراوانی دارد و از زمین با تعبیراتی مثل گهواره (طه / 53). و شتر راهوار (ملک/ 15) یاد کرده است

3 انبساط عالم

قرآن ، 13 قرن پیش از ولادت لومتر ، از انبساط عالم خبر داده است: « آسمان را به قدرت خود آفریدیم و هر لحظه، آن را گسترش می دهیم.» ذاریات/ 47

4 ستونهای نامرئی (جو کره ی زمین)

قرآن در مورد این ستونها می فرماید: « خداوند آسمان را بدون ستونی که آن را ببینید، برافراشت.» رعد/ 2 - لقمان / 10
هنگامی که از امام رضا « علیه السلام» پرسیدند: مگر آسمان ستون دارد؟ فرمود: بله، در آنجا ستونهایی است که شما نمی بینید. شیخ طوسی هزار سال پیش در تفسیر خود فرموده است

(قرآن نگفته (بدون ستون)، بلکه فرموده است: (بدون ستون مرئی)

تفسیر تبیان؛ ج 6، ص 213

5 حرکت ستارگان

زمانی که دانشمندان به پیروی از هیئت بطلمیوس، همه ی ستاره ها و سیاره ها را ثابت می دانستند، قرآن ، با تعبیر « حرکت در مداری شناور» از آنها یاد کرده است. انبیاء/ 33

6 حرکت خورشید

در عصری که همه، خورشید را ثابت می دانستند، قرآن فرموده است
خورشید به سوی آرمگاه خودش در حرکت است.» یس / 38

7 زوجیت گیاهان

لینه گیاه شناس سوئدی، در اواسط قرن 18 میلادی کشف کرد که در گیاهان نیز جنس نر « و ماده وجود دارد، اما این موضوع، محافل کلیسا را خشمگین ساخت و کتابهای او را به عنوان کتب ضلال معرفی کردند.» دانستیهای جهان علم ص 241
اما قرآن ، در بیش از ده آیه از زوجیت گیاهان بحث کرده است. مثلاً : شعرا/ 7 – لقمان/ 10 « و از آسمان آبی فرو فرستادیم و به وسیله ی آن جفتهایی از گیاهان گوناگون» رویانندیم

8 تسخیر فضا

قرآن کریم، 14 قرن پیش از آنکه (یوری گاگارین) هوس سفر فضایی را در سر ببرواند، از سفر فضایی بحث کرده و نوید موفقیت داده است

9 موجودات زنده در جهان بالا

بشر امروز در کرات دیگر به جستجوی موجود زنده می پردازد و تاکنون اطلاعات قانع کننده ای بدست نیاورده است، در صورتی که قرآن 15 قرن قبل، به صراحت از وجود

موجودات زنده در آنجا، خبر داده است: «از نشانه های قدرت خدا، آفرینش آسمان و زمین و پراکندن جنبنده در آن دو می باشد.» شوری 29

10 همبستگی آسمان و زمین

ساختمان آفرینش از (گاز) تشکیل شده و سپس به (سدیم) تقسیم گردید و یکی از نتایج این تقسیم منظومه شمسی ما می باشد

یکی از بهترین دلالتی که می رساند این کرات همبستگی داشته اند، این است که در خورشید بیش از 67 عنصر وجود دارد که عین آن عناصر در زمین نیز دیده می شود. همچنین، عناصر سنگهای آسمانی که از آسمان داخل زمین می شوند، همان عناصری است که ساختمان زمین را در بر گرفته است

خداوند این همبستگی را در قرآن کریم بیان فرموده است :
آسمان و زمین قبلاً به هم متصل بودند و ما آنها را از همدیگر جدا کردیم. «انبیاء / 30»

11 توده های گاز

دکتر ونول لاتیمار، آسمان شناس معروف می گوید :
زمین و ستارگان دیگر، از توده های ابری، تکوین یافته اند و این ابر از ذرات سختی «پدید آمده که حجمش 10 هزار برابر از حجم کره ی زمین بزرگتر بود
قرآن این حقیقت را به این صورت بیان فرموده است :
خداوند اراده کرد خلق کند آسمان را، حال آن که آسمان، توده ی گاز و دود بود.» فصلت / 11

12 برخورد الکتریسیته

فرانکلین ثابت کرد که ابرها دارای بار الکتریسیته هستند و همان طوری که منفی و مثبت همدیگر را جذب می کنند، منفی با منفی و مثبت با مثبت، همدیگر را دفع می کنند و این دفع کردن باعث می شود ابرها از هم دور شوند، لکن خداوند، بوسیله ی بادهای، ابرها را به هم نزدیک می سازد تا منفی و مثبت همدیگر را جذب کرده و تولد باران نمایند
این مطلب در قرآن کریم بیان شده است :

آیا نمی بینی خداوند، ابرها را به آسانی حرکت می دهد، بعد آنها را به هم ترکیب می نماید، سپس بر روی هم انباشته می کند، آنگاه باران را از لایه های آنها خارج می سازد
نور / 43

13 نبودن اکسیژن در بالای جو

از جمله روشهای تربیتی قرآن این است که، با بیان «مثل» زمینه را برای تعلیم اصول عقاید، آماده می کند

امروز ثابت شده که هر اندازه انسان به سمت آسمان برود، هوا رقیق تر شده و در اثر نبودن اکسیژن، تنفس مشکل می گردد

قرآن این مطلب را در قالب مثال بیان فرموده است :

پس خداوند، کسی را که می خواهد هدایت نماید، سینه ی او را برای پذیرفتن اسلام باز «می کند و کسی را که گمراه می نماید، سینه ی او را تنگ می کند و در فشار قرار می دهد، مانند کسی که به آسمان می رود.» انعام 125

14 کروی بودن زمین

در قرآن آیاتی وجود دارد که تنها با مسئله ی کروی بودن زمین تطبیق می کند، از جمله:

« به آن جمعیت که تضعیف شده بودند، مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را ، ارث

دادیم.» اعراف / 137

این تعبیر تنها با کروی بودن زمین می سازد، زیرا اگر فرض بگیریم که زمین مسطح است، در این صورت یک مشرق و یک مغرب بیشتر نخواهد داشت ؛ اما اگر زمین را کروی فرض نمائیم، هر نقطه ایی از زمین برای نقاط شرقی آن، (غرب) خواهد بود و برای نقاط غربی آن، (شرق) خواهد بود

منبع: <http://www.tebyan.net/>

<http://persians.multiply.com/journal/item/16>

حمید رضا بهلولی

Jan 18, '08

روز ولنتاین

چند سالی که 25 بهمن (14 فوریه) روز ولنتاین و خرید گل و عروسک ، شکلات و ... در کشورمان باب شده است . اکثر جوان ها بدون اطلاع از اینکه اصلا این ولنتاین خوردنی یا پوشیدنی است، فقط می دانند که باید برای کسانی که دوست دارند هدیه بخرند و با این کار بر علاقه خود به آن فرد تاکید ورزند اگر روزهای اخیر (اواخر بهمن ماه) به مغازه های شهرمان سری زده باشید ، مملو از جعبه های خوشگل کادویی ، عروسک ، شکلات و انواع و اقسام هدایای گول زننده ست . خلاصه غوغایی شده در این شهر شلوغ انتخاب روزی به عنوان روز دوستی و عشق در سال کار بسیار قشنگی است . بهانه ای است که ما بتوانیم یکبار دیگر علاقه خود را به کسی که دوستش داریم نشان دهیم که عروسک و گل و کادو همه بهانه عشق هستند حالا اصلا جریان این ولنتاین چیست ؟ از کجا شروع شده ؟ ...

داستان ولنتاین از این قرار است در قرن سوم میلادی که مطابق می شود با اوایل امپراطوری ساسانی در ایران ، در روم باستان فرمانروایی بوده است به نام کلودیوس دوم کلودیوس ، عقاید عجیبی داشت ، از جمله اینکه سربازی خوب خواهد جنگید که مجرد باشد ؛ از این رو ازدواج را برای سربازان امپراطوری روم قد غن می کند. کلودیوس به قدری بی رحم و فرمانش به اندازه ای قاطع بود که هیچ کس جرأت کمک به ازدواج سربازان نداشت . اما کشیشی به نام ولنتیوس (همان ولنتاین خودمان) ، مخفیانه عقد سربازان رومی را با دختران محبوبشان جاری می کرد . کلودیوس دوم از این جریان خبر دار می شود و دستور می دهد که ولنتاین را به زندان بیاورند . ولنتاین در زندان عاشق دختر زندان بان می شود . سرانجام کشیش به جرم جاری کردن عقد عاشق با قلبی عاشق اعدام می شود بنابراین او را به عنوان فدایی و شهید راه عشق می دانند و از آن زمان نهاد و سمبلی می شود برای عشق

اما متأسفانه مردم برگزاری جشنها و مناسبتهای بیگانه را نشانه تمدن و فخر می دانند . همه اسم ولنتاین را شنیده اند و مراسم آن را مانند سایر بیگانگان بجا می آورند ولی تا به حال اسم "سپندار مذگان" به گوششان هم نخورده است . حالا همانطور که داستان ولنتاین را با دقت مطالعه کردید داستان " سپندار مذگان" را با دقت بیشتری بخوانید در ایران باستان، نه چون رومیان از سه قرن پس از میلاد، که از بیست قرن پیش از میلاد، روزی موسوم به روز عشق بوده است. در تقویم جدید ایرانی دقیقاً مصادف است با 29 بهمن، یعنی تنها 3 روز پس از روز ولنتاین فرنگی. این روز «سپندارمذگان» یا «اسفندارمذگان» نام داشته است

در ایران باستان هر ماه را سی روز حساب می کردند و علاوه بر اینکه ماه ها اسم داشتند، هریک از روزهای ماه نیز یک نام داشتند. به عنوان مثال روز اول «روز اهورامزدا»، روز دوم، روز بهمن (سلامت، اندیشه) که نخستین صفت خداوند است، روز سوم اردیبهشت یعنی «بهترین راستی و پاکی» که باز از صفات خداوند است، روز چهارم شهریور یعنی «شاهی و فرمانروایی آرمانی» که خاص خداوند است و روز پنجم «سپندارمذ» بوده است. " سپندار مذ" لقب ملی زمین است. یعنی گستراننده، مقدس، فروتن. زمین نماد عشق است چون با فروتنی، تواضع و گذشت به همه عشق می ورزد. زشت و زیبا را به یک چشم می نگرد و همه را چون مادری در دامن پر مهر خود امان می دهد.

به همین دلیل در فرهنگ باستان اسپندارمذگان را به عنوان نماد عشق می پنداشتند. در هر ماه، یک بار، نام روز و ماه یکی می شده است که در همان روز که نامش با نام ماه مقارن می شد، جشنی ترتیب می دادند متناسب با نام آن روز و ماه. مثلاً شانزدهمین روز هر ماه مهر نام داشت و که در ماه مهر، «مهرگان» لقب می گرفت. همین طور روز پنجم هر ماه سپندارمذ یا اسفندار مذ نام داشت که در ماه دوازدهم سال که آن هم اسفندار مذ نام داشت، جشنی با همین عنوان می گرفتند سپندارمذگان جشن زمین و گرمی داشت عشق است که هر دو در کنار هم معنا پیدا می کردند. در این روز زنان به شوهران خود با محبت هدیه می دادند. مردان نیز زنان و دختران را بر تخت شاهی نشاند، به آنها هدیه داده و از آنها اطاعت می کردند

ملت ایران از جمله ملت هایی است که زندگی اش با جشن و شادمانی پیوند فراوانی داشته است، به مناسبت های گوناگون جشن می گرفتند و با سرور و شادمانی روزگار می گذرانده اند. این جشن ها نشان دهنده فرهنگ، نحوه زندگی، خلق و خوی، فلسفه حیات و کلاً جهان بینی ایرانیان باستان است

برای اینکه ملتی در تفکر عقیم شود، باید هویت فرهنگی تاریخی را از او گرفت. فرهنگ مهم ترین عامل در حیات، رشد، بالندگی یا نابودی ملت ها است. هویت هر ملتی در تاریخ آن ملت نهاده شده است. اقوامی که در تاریخ از جایگاه شامخی برخوردارند، کسانی هستند که توانسته اند به شیوه مؤثرتری خود، فرهنگ و اسطوره های باستانی خود را معرفی کنند و حیات خود را تا ارتفاع يك افسانه بالا برند. آنچه برای معاصرین و

آیندگان حائز اهمیت است، عدد افراد يك ملت نیست؛ بلکه ارزشی است که آن ملت در زرادخانه فرهنگی بشریت دارد

شاید هنوز دیر نشده باشد که روز عشق را از 26 بهمن (ولنتاین) به 29 بهمن (سیندار مذگان ایرانیان باستان) منتقل کنیم

حجاب ؛ حریم خصوصی یا عمومی؟

کد خبر: ۳۷۹۹۶

تاریخ انتشار: ۲۹ بهمن ۱۳۹۳ - ۱۷:۲۴

اخبار « سرویس کیهان

علی اکبر کلانتری

از معضلات فرهنگی در جامعه امروز، مشکل بدحجابی در میان گروهی از بانوان ما است.

از مباحث مهم در این زمینه که اخیرا انعکاس بیشتری یافته و برخی از صفحات مجازی را نیز به خود اختصاص داده این است که چرا باید دولت و نظام اسلامی، در این مسئله دخالت کند و با متخلفان برخورد نماید؟

آیا بهتر نیست تصمیم در این مورد، به خود افراد محول شود و همان‌گونه که «نماز خواندن» و «روزه گرفتن» به انتخاب و اختیار اشخاص است و اگر کسی نماز نخواند یا روزه نگرفت، مورد سوال و تعرض قرار نمی‌گیرد، مسئله حجاب نیز چنین باشد؟ نوشتار حاضر در مقام پاسخگویی به این سوال است که اینک از نظر می‌گذرانید

سه نکته اساسی

نکته نخست: از روایات به روشنی استفاده می‌شود توصیه اسلام به پوشش بانوان، از مصادیق تکریم و ارج نهادن به کرامت انسانی و اسلامی آنان است و تکریم بودن حکم حجاب نیز بر این مبنا است که پوشش، با فطرت زن، هماهنگ است و به دیگر سخن جوهره زن، عفاف و حیا است و از مظاهر این عفاف و حیا، پوشش است و از همین رو است که از قدیم در میان همه ملت‌های جهان به‌خصوص اقوام متمدن، حجاب برای زنان، کم و بیش وجود داشته است و نمی‌توان آن را از احکام ابداعی و تاسیسی اسلام دانست بر اساس همین مبنا می‌توان گفت: بدحجابی یا بی‌حجابی برخی افراد، به نوعی، تجاوز به حقوق دیگران و از باب حق الناس است زیرا هرگونه رفتار که حجب و حیا و عفاف جامعه را خدشه‌دار نماید، ضربه‌ای است که به آرامش، سلامت و امنیت اجتماعی فرود می‌آید و موجب می‌شود بسیاری از مردان و پسران به دام فساد و فحشا افتند و این‌گونه زنان نیز ممکن است به دام مردانی بیفتند که به تعبیر قرآن از مصادیق الذی فی قلبه (مرض هستند) احزاب/32

نکته دوم: بحث حجاب و ضرورت پوشش مناسب، اختصاص به بانوان ندارد، بلکه گستره آن مردان را هم شامل می‌شود.

تحقق ارزش حجاب خواسته اکثریت بانوان جامعه ما است و التزام عملی آن مستلزم عدم انفعال متولیان فرهنگی و برنامه‌ریزی و ایجاد ساز و کارهای اجرایی مناسب در این زمینه است.

نکته سوم: به‌طور کلی می‌توان زنان جامعه ایرانی را به لحاظ میزان التزام به پوشش، به سه دسته متمایز تقسیم کرد:

1 بانوان متدین و مقید به حجاب. بسیاری از بانوان، در شمار این دسته‌اند که به علت نداشتن انگیزه خودنمایی و تبرج، نمود و بروز کمتری دارند

2 بانوان غافل و کم‌توجه به احکام و موازین اسلامی. می‌توان گفت بیشتر زنان و دخترانی که در معابر و اماکن عمومی با پوشش ناقص ظاهر می‌شوند و ما آنان را «بدحجاب» می‌دانیم، کسانی‌اند که از حدود و ثغور حجاب اسلامی و ارزش و اهمیت آن، آگاهی کافی ندارند یا تحت تأثیر جو قرار گرفته‌اند و قبح بدحجابی را فراموش کرده‌اند. این‌گونه افراد، هیچ‌گونه تعمد و غرض‌ورزی ندارند و با ارشاد و کار فرهنگی مناسب، می‌توان رفتارشان را تغییر داد

3 زنان و دخترانی که باید آنان را تابلوهای بدحجابی و مانکن‌های متحرکی دانست که با رفتارهای نامأنوس و غیرمعارف خود، در خدمت فرهنگ بیگانه قرار دارند و دانسته یا ندانسته به احکام و ارزش‌های اسلامی و ملی، دهن کجی می‌کنند. بی‌گمان این دسته، با ویژگی‌های یاد شده، در اقلیت قرار دارند و بدیهی است دستگاه‌های فرهنگی کشور، باید برای هر یک از این گروه‌ها، کارشناسانه و به نحوی خاص، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند

آیا حجاب مسئله‌ای شخصی است؟

پس از بیان این سه نکته مهم، وارد اصل مبحث می‌شویم و آن اینکه آیا پوشش به‌خصوص پوشش بانوان، مسئله‌ای است شخصی و احکام مربوط به آن در همین محدوده، مفهوم و مورد پیدا می‌کند و در نتیجه دولت، حق مداخله در آن را ندارد؟ برخی به این پرسش، پاسخ مثبت می‌دهند و می‌گویند: حجاب امری خصوصی و شخصی است و ورود به حریم خصوصی افراد، نه تنها مطلوب نیست، بلکه جرم و گناه است و بدون اجازه جایز نیست. (ر.ک: مجله پیام زن، شماره 184 و 185، ص 18)

و در استدلال بر سخن خود می‌گویند: در مورد حجاب، نه تنها شواهدی مبنی بر حکومتی بودن آن وجود ندارد بلکه مواردی در تاریخ شیعه وجود ندارد که زنی به دلیل رعایت نکردن حجاب مجازات شده باشد، هر جا امری مجازات داشته در کتب روایی جزء به جزء آن ذکر شده است. اما در مورد حجاب، نه تنها روایتی در این زمینه نداریم بلکه احادیث زیادی وجود دارد که الزام زنان به رعایت حجاب و تقصیر آنان را به گردن شوهرانشان می‌گذارد نه حکومت، احکام مربوط به حجاب هم مثل نماز و روزه و نه مثل احکام حقوقی، فاقد ضمانت اجرای اجتماعی است. (همان، ص 23)

باید در پاسخ گفت: این واقعیت جای انکار نیست که پیامبرگرمای اسلام (ص) و برخی از امامان معصوم علیهم السلام در این زمینه و حتی گاه در مورد وضعیت آقایان، رهنمودها و گاه برخوردها و توبیخ‌هایی داشته‌اند آنچه در ذیل می‌آید، نمونه‌هایی از این موارد است :

1 نوشته‌اند در حجه‌الوداع، زنی جوان و زیبا از طایفه خثعم برای پرسیدن مسئله‌ای به حضور پیامبر (ص) رسید و در آن حال، فضل‌بن عباس، پسر عموی حضرت، پشت سر ایشان سوار بود. نگاه‌هایی میان آن زن و فضل رد و بدل شد، پیامبر متوجه شد که آن دو به هم خیره شده‌اند و زن جوان، به جای آنکه توجهش به جواب مسئله باشد، همه توجهش به فضل است که جوانی نارس و زیبا بود. و از این رو رسول اکرم (ص) با دست خود، صورت فضل را چرخانید و فرمود: زنی جوان و مردی جوان، می‌ترسم شیطان در میان ایشان پای نهد. (ر.ک: بخاری، الصحيح، ج7، ص 126)

2 در ذیل آیه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم... (نور/30) به نقل از ام‌سلمه آمده که وی گفت من و میمونه در خدمت پیامبر (ص) بودیم که ابن‌ام‌مکتوم [که مردی نابینا بود] آمد و این، پس از آن بود که ما دستور یافته بودیم حجاب را رعایت کنیم، پیامبر به ما فرمود: به حجاب درآید؛ ما عرض کردیم: مگر نه اینکه او نابینا است و ما را نمی‌بیند؟ حضرت فرمود: آیا شما هم نابینا هستید و او را نمی‌بینید؟ (طبرسی، جوامع الجامع، ج2، ص 616)

3 پیامبر (ص) خطاب به حواء [که زنی عطر فروش بود] فرمود: حواء! زینت را برای غیر شوهرت آشکار مساز. حواء! برای هیچ زنی حلال نیست مچ و پایش را برای غیر همسرش آشکار نمایش و اگر چنین کرد پیوسته مشمول لعنت و خشم و غضب الهی است و فرشتگان الهی او را لعنت می‌کنند و خداوند برای وی، عذابی دردناک فراهم نموده است. (نوری، مستدرک الوسائل؛ ج 14، ص 241)

4 براساس نقل کلینی، امیرالمؤمنین (ع) فرمود: یا اهل العراق نبئت ان نساؤکم یدافعن الرجال فی الطريق اما تستحیون؟ ای مردم عراق! به من خبر رسیده زنان‌تان در راه با مردان [شانه به شانه راه می‌روند] و با هم برخورد می‌کنند، شرم نمی‌کنید؟! (کلینی، کافی، ج 5، ص 536)

5 نیز براساس نقل وی، علی (ع) فرمود: اما تستحیون ولا تغارون. نساؤکم یخرجن الی الاسواق و یزاحمن العلوج! آیا شرم نمی‌کنید و غیرت ندارید که زنان‌تان به بازارها می‌روند و با مردان بی‌دین برخورد می‌کنند؟! (کلینی، همان، ص 537)

6 از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: درست نیست زن مسلمان روسری و پیراهنی به تن کند که بدنش را نپوشاند. (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 4، ص 388)

این روایات که تنها بخش اندکی از روایاتی است که در این زمینه وارد شده به خوبی نشان می‌دهد پیامبر (ص) و امام علی (ع) به عنوان حاکمان جامعه اسلامی، نسبت به مسئله حجاب اهتمام داشته و با بدحجابی برخورد نموده‌اند

حکومتی بودن مسئله حجاب از منظر فقه

اما در این رابطه آنچه مهم‌تر به نظر می‌رسد آشنایی با دلایلی است که می‌توان از نگاه فقه بر حکومتی بودن مسئله حجاب ارائه داد. در این زمینه دست کم، چهار دلیل ذیل قابل طرح است:

دلیل نخست: می‌توان در یک نگاه فراگیر، مجموعه احکام اسلام را به دو دسته زیر تقسیم نمود :

(الف) احکام فردی مانند احکام مربوط به نماز، روزه، خوراک، پوشاک، مسکن و... این احکام، صرفاً با فرد و عملکرد او در ارتباط است. هر چند ممکن است آثار و پیامدهای اجتماعی نیز داشته باشند. برای مثال، در جامعه‌ای که نماز برپا داشته می‌شود، فحشا و بزهکاری کمتری به چشم می‌خورد که ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر (عنکبوت 45)

(ب) احکام اجتماعی مانند وجوب دفاع، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود و تعزیرات، ازدواج، طلاق، احکام مربوط به اداره جامعه و کشورداری و به طور کلی احکامی که در بستر جامعه و در تعامل افراد با یکدیگر، نمود پیدا می‌کنند و موضوعیت می‌یابند

بی‌تردید احکام مربوط به دفاع، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، کشورداری و چگونگی تعامل دولت اسلامی با بیگانگان در این قسم جای می‌گیرد

البته ممکن است برخی احکام از مصادیق هر دو قسم باشند. برای مثال امر به معروف و نهی از منکر، هم در حیطه وظایف فردی قرار می‌گیرد و هم در ارتباط مستقیم با دولت و نظام اسلامی است. از این رو در اصل هشتم قانون اساسی آمده است :

دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده «مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت»

با توجه به این توضیح و نیز با عنایت به دلایل بعدی، باید گفت بی‌تردید حکم حجاب از احکام اجتماعی و از موضوعاتی است که پیوند وثیق و ارتباط مستقیم با جامعه و نظام حاکم بر جامعه اسلامی دارد. و بر همین اساس و به منظور جلوگیری از هرج و مرج و برخورد‌های سلیقه‌ای و تنش‌زا، لازم است تنظیم مقررات جهت اجرای این حکم و نظارت بر حسن انجام آن و چگونگی برخورد با متخلفان، به دولت سپرده شود. هر چند این امر، نافی وظیفه افراد در امر به معروف و نهی از منکر زبانی نخواهد بود

دلیل دوم: وظایف کلی دولت اسلامی

بی‌تردید از وظایف دولت و حاکم اسلامی آن است که زمینه‌ساز سعادت دنیوی و اخروی مردم و فراهم آورنده بستر رشد و تعالی آنان باشد و این مهم بدون دفع و رفع زمینه‌های فساد و مبارزه با عوامل تباهی و اشاعه خوبی‌ها و ترویج نیکی‌ها میسر نیست

در توصیه‌های پیامبر (ص) به معاذبن جبل آن‌گاه که وی را به یمن فرستاد آمده است امت امر الجاهلیه و اظهر امر الاسلام کله صغیره و کبیره. کار جاهلی را بمیران و امر مربوط به اسلام را چه کوچک و چه بزرگ آشکار نما (ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 27)

و در نامه امام علی (ع) به یکی از کارگزارانش به نام عثمان بن حنیف آمده است: فاعلم ان افضل عبدالله عندالله امام عادل هدی و هدی، فاقام سنه معلومه و امات بدعه مجهوله بدان که بهترین بندگان خدا پیش او، پیشوای عادل است که هدایت شده باشد و هدایت نماید، سنت شناخته شده را برپای دارد و بدعت ناشناخته را بمیراند. (سیدرضی، نهج البلاغه، ص 234، خطبه 164)

و در روایتی معروف که آن را شیخ صدوق با سند خود از فضل بن شاذان نقل می‌کند. وی از امام رضا (ع) از فلسفه حکومت و ضرورت وجود حاکم می‌پرسد و حضرت می‌فرماید: چون مردم، در محدوده‌ای مشخص، محدود شده‌اند و فرمان یافته‌اند از آن چارچوب نگذرنند زیرا موجب فساد و تباهی آنان می‌گردد، این امر، ثابت و شدنی نیست مگر این که شخصی امین بر آنان گمارده شود، شخصی که آنان را از تعدی و ورود در امور ممنوع، بازدارد زیرا در غیر این صورت هیچ کس لذت و سود خود را به خاطر تباهی دیگری رها نمی‌کرد و به همین سبب خداوند، حاکمی بر مردم قرار داد تا آنان را از فساد بازدارد و حدود و احکام را در میانشان اقامه نماید. (صدوق، علل الشرایع، ج 1، ص 251)

براساس مفاد روشن این حدیث، از وظایف حکومت اسلامی، جلوگیری از تعدی و تجاوز مردم به حقوق یکدیگر و ممانعت از ورود ایشان به کارهای حرام و مفسده انگیزه است. و بدیهی است انجام این وظیفه، نیازمند تنظیم مقررات و صدور احکام حکومتی است، چنان که علامه طباطبایی در بیان ماهیت احکام حکومتی می‌نویسد:

احکام حکومت تصمیماتی است که ولی امر، در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها، به حسب مصلحت وقت می‌گیرد و طبق آنها، مقرراتی وضع می‌نماید و به اجرا در می‌آورد. این مقررات لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار است. (طباطبایی، ولایت و زعامت، ص 83-85)

دلیل سوم: ضرورت امر به معروف و نهی از منکر

از قرآن و روایات استفاده می‌شود که از اهداف و وظایف تشکیل حکومت اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر است. خداوند در توصیف گروهی از مومنان می‌فرماید: الذین ان (مکنهم فی الارض اقام الصلاه (حج/41)

این آیه گرچه بی تردید شامل افراد می‌شود ولی با توجه به اینکه در آن از «تمکین فی الارض» سخن به میان آمده و این تعبیر، با تشکیل حکومت تناسب بیشتری دارد، شاید بتوان گفت مصداق اتم و قطعی آیه همان حکومت و دولت اسلامی است، چنانکه همین معنا از برخی روایات نیز قابل برداشت است مانند روایتی که بر طبق آن، مسعده بن

صدقه از امام صادق (ع) درباره امر به معروف و نهی از منکر پرسید که آیا بر همه امت واجب است؟ حضرت فرمود: خیر. گفته شد: چرا؟ فرمود: انما هو علی القوى المطاع. العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعیف الذی لا یهتدی سبیلا.

این کار بر کسی واجب است که نیرومند باشد و از او اطاعت شود و نسبت به معروف آگاه باشد و آن را از منکر تشخیص دهد. نه برکسی که ناتوان است و راه به جایی نمی‌برد. (حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 14 ص 126)

بی شک مصداق روشن «قوی مطاع» دولت اسلامی است اساسا یکی از ادله وجوب تشکیل حکومت اسلامی همین دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر است، با این بیان که حکومت اسلامی خود از مصادیق روشن «معروف» و حکومت طاغوت از مصادیق آشکار «منکر» است. بنابر این اطلاق و شمول این دلیل‌ها، ایجاب می‌کند برای نفی این و ایجاد آن، تلاش و مبارزه نمود

و بدیهی است در صورت تحقق و تثبیت حکومت اسلامی، از وظایف مهم و کلیدی آن، تلاش جهت به بار نشاندن احکام و شعائر اسلامی و مبارزه بی امان با زمینه‌ها و مظاهر فساد و تباهی در قالب سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های متنوع از جمله امر به معروف و نهی از منکر در همه زمینه‌ها است، چنانکه فقیه برجسته صاحب جواهر می‌نویسد: انه مع بسط یده الواجب علیه جمیع افراد الامر بالمعروف. در صورتی که حاکم اسلامی، بسط ید داشته باشد، امر به همه مصادیق معروف بر او واجب است. (نجفی، جواهر الکلام، ج 21، ص 361)

از این رو، بر طبق اصل سوم قانون اساسی، از وظایف دولت جمهوری اسلامی، عبارت است از: «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی براساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.» و به خصوص مسئله پوشش و حجاب و کم و کیف آن باید مورد توجه باشد. زیرا گرچه این امر ممکن است در نگاه بدوی و فی نفسه، مساله‌ای جزئی و غیر مهم به نظر آید، ولی گاه همین مسئله، صبغه فرهنگی و ملی به خود می‌گیرد و در عرصه تهاجم فرهنگی، مورد سوء استفاده دشمنان واقع می‌شود تا جایی که ممکن است مسلمانان، ناخواسته در زمین دشمن بازی کنند. چنانکه براساس نقل شیخ صدوق، امام صادق (ع) فرمود: خداوند عزوجل، به یکی از پیامبرانش وحی فرمود: به مومنان بگو! پوشش دشمنان مرا نپوشند، از خوردنی‌های آنان نخورند و راههای ایشان را نپیمایند که در این صورت، همانند آنان، دشمنان من خواهند شد. (صدوق، من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 252)

و ضرورت دخالت دولت در این عرصه، بیشتر بدان جهت است که اگر این مهم، صرفا به احاد جامعه واگذار شود و از نقش قانون‌گذاری و نظارت و حتی جایگاه اجرایی دولت غافل شویم، شاهد هرج و مرج و برخوردهای سلیقه‌ای برخی از یک سو و افراط و تفریط برخی از سوی دیگر خواهیم بود

دلیل چهارم: مسئولیت اجرای تعزیر

چنانکه می‌دانیم بر اساس فقه اسلامی، ارتکاب پاره‌ای از گناهان توسط افراد، موجب اجرای حدود الهی بر آنان توسط حکومت می‌شود. شمار و عناوین این گناهان روشن است ولی از نگاه فقه، حاکم اسلامی می‌تواند مرتکبان گناهانی که برای آنها، حد شرعی معین و تعریف نشده است را «تعزیر» نماید.

شیخ طوسی می‌نویسد: کل من اتی معصیه لا یجب بها الحد فانه یعزر. هر کس گناهی انجام دهد که موجب حد نمی‌شود، مستحق تعزیر خواهد بود. (طوسی، المبسوط، ج 8، ص 69)

علامه حلی نیز می‌نویسد: کل من فعل محرما او ترک واجبا کان للامام تعزیره. هر کس حرامی را انجام دهد یا واجبی را ترک کند، امام می‌تواند او را تعزیر نماید. (علامه حلی، قواعد الاحکام، ج 3، ص 548)

مشابه همین سخن، در عبارت بسیاری دیگر از فقها از جمله فخرالمحققین، شهید ثانی، (کاشف اللثام و صاحب جواهر نیز آمده است. (رک: ایضاح الفوائد، ج 4، ص 508 (صاحب مدارک نیز همین گونه فتوا می‌دهد. (عاملی، مدارک الاحکام، ج 1، ص 35 و محقق اردبیلی در مبحث روزه می‌نویسد اگر کسی از روی عمد روزه نگیرد، بر حاکم واجب است، به نحوی که مصلحت می‌بیند او را تعزیر نماید. (طبرسی، مجمع البیان، ج 5، ص 149)

و مستند این مبنا نیز روایاتی است که در این زمینه وارد شده است. در یکی از این روایات می‌خوانیم پیامبر (ص) پس از ارتکاب گناه توسط یکی از مسلمانان و اجرای حد بر او فرمود: من اصاب من هذه القاذورات شینا فلیستتر عنا بسترالله فانه من یبیدی لنا صفحته نقم علیه حدالله. هر کس یکی از این کارهای آلوده را انجام دهد، آن را با کمک پوشش الهی، از ما بپوشاند زیرا کسی که در برابر ما رو بگشاید [و گناه خود را آشکار نماید] حد الهی متوجه او خواهد شد. (احسائی، عوامل اللثالی، ج 3، ص 441)

و در روایتی عام می‌خوانیم: ان الله جعل لكل شی حد و جعل علیه دلیلا یدل علیه و جعل علی کل من تعدی ذلک الحد حدا. خداوند برای هر چیزی، حد و اندازه‌ای و برای آن حد و اندازه، دلیلی قرار داد و بر هر کسی که از آن اندازه تعدی نماید، حد [و کیفری] قرار داد. (طوسی، تهذیب الاحکام، ج 10، ص 3)

البته چنانکه روشن است مقصود از «حد» در این روایت، هر گونه کیفر شرعی اعم از حد و تعزیر است

شنبه 03 دی 1390 - ساعت 19:47

شماره خبر: 100862865258

حداد عادل با اشاره به هجوم لغات بیگانه:

زبان فارسی در خطر است

جام جم آنلاین: رییس فرهنگستان زبان و ادب فارسی از وضع 35 هزار معادل فارسی در برابر اصطلاحات بیگانه در ده‌ها رشته علمی و مهندسی خبر داد و گفت: زبان فارسی به علت هجوم لغات بیگانه در معرض خطر است.



او در ادامه افزود: هرکس نگاهی به تابلوهای مغازه‌ها، آگهی‌های بازرگانی، بسته‌بندی کالاها و نام شرکت‌ها و مؤسسات ببیند، می‌بیند که این زبان اصیل و نیرومند، شیرین و کهن در معرض خطر است.

رییس فرهنگستان زبان و ادب فارسی اظهار کرد: فرهنگستان مرکزی است که بهترین استادان زبان و ادب فارسی را که چکیده ده‌ها سال علم و تجربه هستند، جمع کرده و از 25 تن از اساتید به عنوان اعضای پیوسته فرهنگستان بهره می‌برد که بعضی از آن‌ها 60 سال است مستمرا به کار تدریس و تحقیق مشغول هستند.

حداد عادل یکی از مشکلات زبان فارسی را کم‌توجهی مجریان عنوان کرد و گفت: قانون برای حمایت از زبان و ادب فارسی وجود دارد؛ اما مشکل در اجرا است زیرا مجریان آن‌چنان که باید نسبت به پاسداری از آن و اجرای قانون توجه نشده‌اند یا نیروی انسانی کافی را در اختیار ندارند. بنابراین ما از رییس‌جمهور انتظار داریم که توصیه‌های لازم را به دستگاه‌های مختلف داشته باشند تا آن‌چه فرهنگستان تصدیق و تأیید می‌کند، در چارچوب قانون اجرا کنند.

او در ادامه گفت: یکی دیگر از مشکلات فرهنگستان‌ها از نظر بودجه است. باید گفت طرح عظیم، گسترده و سودمند هدفمندسازی یارانه‌ها شرایط ویژه‌ای را برای دولت از نظر تنظیم بودجه ایجاد و ایجاب کرد. البته مشکلات دیگری که ناشی از شرایط بین‌المللی بوده قابل درک است اما انتظار فرهنگستان‌ها این است که با تخصیص بودجه لازم به اساتید و اساتیدی که حاصل عمر خود را در خدمت فرهنگ این کشور گذاشته‌اند، کمک کنیم تا طرح‌های نوینی که پیشنهاد می‌دهند، با اعتبارات خوب عملیاتی شود. (ایسنا)

دوشنبه 09 آذر 1388 - ساعت 08:56

شماره خبر: 100923996977

پژوهشگران زبان فارسی در گفتگو با جامجم هشدار دادند

صدهزار ضرب‌المثل فارسی در آستانه فراموشی

سینا علی محمدی

جام جم آنالاین: «از قدیم گفته‌اند»، «به قول معروف»، «به قول قدیمی‌ها»، «مگه نشنیدی که می‌کن» همه ما به طور معمول روزی یک یا چند بار از این عبارات‌ها در گفتگوی روزانه خود بهره می‌گیریم و در ادامه هم سخنی منظوم یا منثور که در اصطلاح ضرب‌المثل می‌گویند به این گزاره‌ها می‌افزاییم تا مقصود خود را بهتر به مخاطب منتقل کنیم.

اما آیا تا به حال از خودمان پرسیده‌ایم که چند ضرب‌المثل در حافظه داریم یا به نظر شما زبان فارسی با همه پیشینه‌اش امکان بهره‌گیری از چند ضرب‌المثل را به فارسی‌زبان‌ها می‌دهد؟ یک‌هزار، 10 هزار، 20 هزار یا شاید هم رقمی فراتر از آن؟

دکتر حسن ذوالفقاری، پژوهشگر فرهنگ عامه که بتازگی همراه یک تیم پژوهشی مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌ها را در قالب یک فرهنگنامه منتشر کرده است در این رابطه به «جامجم» می‌گوید: آنچه که ما تا به امروز تدوین کرده ایم حدود 110 هزار ضرب‌المثل را شامل می‌شود اما معتقدیم به همین تعداد یعنی حداقل حدود 100 هزار ضرب‌المثل دیگر در زبان فارسی و بویژه گویش‌های مختلف آن وجود دارد که متأسفانه هنوز گردآوری و تدوین نشده است.

حسن ذوالفقاری با اشاره به اهمیت و جایگاه ضرب‌المثل‌ها می‌افزاید: مقوله ضرب‌المثل‌ها یکی از شاخص‌های میزان و غنای فرهنگی یک ملت است و اگر ملتی ضرب‌المثل‌های فراوانی داشته باشد می‌توان استنباط کرد که غنای تفکر و اندیشه بالایی دارد و مردم ایران هم از دیرباز در حوزه مثل‌سازی و سخنان حکیمانه زبانزد بوده‌اند و این ادامه می‌دهد: در ایران باستان ما صدها اندرزنامه داشتیم و پس از اسلام هم این فرهنگ با فرهنگ غنی اسلامی در هم آمیخته است و با یک توان مضاعف و بالاتر مثل‌سازی در زبان فارسی ادامه یافته است.

این پژوهشگر فرهنگ عامه ریشه گردآوری و تدوین ضرب‌المثل‌ها را قرن یازدهم به بعد و کتاب جامع‌التمثیل‌حبله رودی عنوان می‌کند و همچنین با اشاره به تلاش‌هایی که شخصیت‌هایی چون علامه دهخدا، شاملو و ابراهیم شکورزاده در این زمینه انجام داده‌اند، می‌گوید: با همه این تلاش‌ها شاید تنها 10 درصد این گنجینه تا به امروز مکتوب شده باشد اما متأسفانه در میان نهادهای مرتبط با زبان و ادب فارسی این دغدغه چندان وجود ندارد و ما هم همین اواخر به اجبار و به دلیل مشکلات مالی دفترمان را تعطیل کردیم.

این اتفاق در حالی است که به گفته ذوالفقاری، خاموشی هر سالمند و پیر بویژه در روستاها و با گویش‌های مختلف همانند از میان رفتن يك کتابخانه با ده‌ها نسخه خطی است که باید به سراغشان رفت و گنجینه شفاهی آنها را گردآوری و نگهداری کرد. از سوی دیگر دکتر حسن انوری عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی با اشاره به این که فرهنگستان حدود 4 سال پیش مجموعه‌ای از ضرب‌المثل‌ها را منتشر کرد به «جامجم» می‌گوید: البته ما در فرهنگستان بخش یا گروه خاص پژوهشی در ارتباط با ضرب‌المثل نداریم و فکر می‌کنم ضرورت شکل‌گیری چنین گروهی وجود دارد. انوری ادامه می‌دهد: با توجه به اهمیتی که فرهنگ عامه و ضرب‌المثل‌ها دارند اگر پژوهش خاصی در این زمینه وجود داشته باشد و در فرهنگستان طرح شود فکر می‌کنم که در حد و توان از آن حمایت شود.

انوری حتی معتقد است که ضرب‌المثل‌ها به دلیل حوزه وسیع مطالعاتی و تاثیر مستقیم و عمده‌ای که بر زبان و فرهنگ يك ملت دارند می‌تواند گرایش آموزشی خاصی در دانشگاه داشته باشد و یا حداقل می‌توان پژوهشکده و مرکزی فعال را برای آن در نظر گرفت. در همین رابطه به سراغ دکتر منوچهر اکبری رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران رفتیم. و این پیشنهاد آموزشی مبنی بر ایجاد گرایش خاص «مثل‌شناسی» را با وی طرح کردیم. اکبری به «جامجم» می‌گوید: ما در دانشگاه تهران چند وقتی است که ایجاد گرایش در رشته زبان و ادبیات فارسی را دنبال کرده‌ایم و همه هدف ما هم این است که دانشجوی زبان و ادبیات فارسی متخصص بار بیاید به مانند پزشکی که در يك گرایش خاص متخصص می‌شود.

وی ادامه می‌دهد: درباره گرایش مثل‌شناسی هم باید بگویم هنوز در میان همین گرایش‌های جدید مانند ادبیات داستانی، پایداري، و... که تعریف کرده‌ایم چیزی با این عنوان وجود ندارد اگرچه خود من معتقدم چنین موضوعی پتانسیل طرح گرایش در رشته زبان و ادبیات فارسی را ندارد و حداکثر چند واحد به آن می‌توان اختصاص داد و اگر قرار بر گرایش باشد در رشته زبان‌شناسی بیشتر قابل پیگیری است تا زبان و ادبیات فارسی. رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران البته به نکته دیگری هم اشاره می‌کند و می‌گوید:

ضمن توجه ویژه به ضرب‌المثل‌هایی که میراث فرهنگی ما هستند نباید از تحولات زبان و اصطلاحات در دوره معاصر هم غافل شد و بسیاری عبارات وجود دارد که به تازگی به زبان اضافه شده‌اند که خود این هم جای پژوهش جدی دارد و دوستانی که در این زمینه کار می‌کنند باید در کنار پرداختن به ضرب‌المثل‌های پیشینیان به دوران معاصر هم توجه داشته باشند.



در بزرگداشت حسن انوری مطرح شد

علاقه آذری‌ها به زبان فارسی

سرویس: فرهنگی و هنری - ادبیات و نشر

کد خبر: 93020100147

دوشنبه ۱ اردیبهشت ۱۳۹۳ - ۰۹:۴۳

در مراسم بزرگداشت حسن انوری گفته شد که اکثر آذری‌ها به زبان فارسی علاقه دارند و بسیاری از استادان زبان و ادبیات فارسی آذری هستند.

به گزارش خبرنگار ادبیات خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، مهدی محقق، رییس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، در مراسم بزرگداشت حسن انوری که روز یکشنبه، ۳۱ فروردین‌ماه، در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی برگزار شد، با اشاره به روز زن، گفت: در فرهنگ اسلامی، طلب علم بر هر زن و مرد مسلمان یکسان واجب است. ما در طول تاریخ به بسیاری زن‌های علاقه‌مند به علم، دانش و فرهنگ برمی‌خوریم. خوشبختانه در این سال‌ها نیز اقبال و توجه دختران و زنان جامعه ما به علم و دانش زیاد شده و این مایه امیدواری است.

او افزود: این مجلس برای بزرگداشت دوست و همکار گرامی، دکتر حسن انوری، برگزار شده که «فرهنگ سخن» را با کوشش خود در هشت جلد منتشر کردند. این تلاش ایشان نشان می‌دهد که اهل آذربایجان علاقه فراوانی به زبان فارسی دارند. ما از خدمات دکتر حسن انوری سپاسگزاریم. کتاب «فرهنگ سخن» ایشان به دستداران زبان فارسی، دانش‌آموزان و دانشجویان کمک می‌کند.

در بخش دیگری از این مراسم علی‌اشرف صادقی اظهار کرد: سابقه دوستی من و دکتر انوری و ارادت بنده به ایشان به بیش از نیم قرن می‌رسد. این دوستی از سال ۴۱ در لغتنامه دهخدا شروع شد و تا سال‌ها ادامه داشت. اکنون نیز در فرهنگستان زبان و ادب فارسی در خدمت ایشان هستیم.

او افزود: آقای دکتر انوری یک انسان آزاده به تمام معناست. ایشان شخص بسیار ملایم، متین، آرام، کم‌سخن، خوش‌فکر، عدالت‌دوست، نوع‌دوست و منصف در داوری است. ایشان خدمات بسیاری به زبان فارسی کرده‌اند. هم‌میهنان آذربایجانی ما در خدمت به زبان

فارسی پیش‌قدم بوده‌اند. مرحوم دکتر محمد امین ریاحی، مرحوم استاد علامه دکتر زریاب‌خویی، مرحوم دکتر منوچهر ریاضی، مرحوم دکتر خیام‌پور، مرحوم دکتر بهمن سرکاراتی، سرکار خانم دکتر آموزگار و استاد دکتر نیساری از خطه آذربایجان به زبان فارسی خدمات بسیار کرده‌اند. همچنین مقدم بر همه علامه سیدحسن تقی‌زاده است که مورد قبول تمام مستشرقین عالم است. ما اینجا به گرایش‌های سیاسی افراد کاری نداریم و از علم سخن می‌گوییم

صادقی سپس اظهار کرد: برای این برجستگان ایران یک کشور یکپارچه است و استان‌گرایی مهم نیست. امیدواریم برای نسل جدید هم همین‌طور باشد و به القائاتی که از خارج می‌آید توجه نکنند. او در ادامه با تشریح فعالیت‌های علمی و تحقیقی انوری گفت: فرهنگ‌هایی که پیش از «فرهنگ سخن» تدوین شده بودند، از نظر مدت دچار فقر بودند. اولین فرهنگ روش‌مند زبان فارسی همین «فرهنگ سخن» است. البته باید از پشتیبانی مالی آقای علی‌اصغر علمی در نشر سخن نیز قدردانی کنیم که اگر حسن نیت ایشان نبود، این فرهنگ به سرانجام نمی‌رسید.

همچنین در این مراسم غلامعلی حداد عادل، رییس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گفت: من از چند جهت برای استاد انوری احترام قائلم؛ یکی از این جهت که ایشان به دستور زبان فارسی توجه زیادی دارند. از نظر بنده دستور زبان به زبان استواری می‌بخشد و هرگاه در جامعه‌ای به دستور کم‌توجهی شود، باید احساس خطر کرد. از نشانه‌های زنده بودن یک زبان اتمام ادیبان آن زبان به دستور است و آقای دکتر انوری سال‌ها عمر عزیزشان را صرف این کار کرده‌اند.

او افزود: نکته دیگر اهتمام ایشان به تالیف «فرهنگ سخن» بود. توجه به فرهنگ لغت نشانه زنده بودن زبان است. زبان انگلیسی چندصد فرهنگ لغت دارد، با این حال مرتب فرهنگ‌های جدید برای زبان تدوین می‌کنند. این نشان می‌دهد که این زبان زنده و بالنده است و مردمی که به این زبان سخن می‌گویند زنده‌اند و مرتباً با توسعه فرهنگ لغت توسعه زبان را اعلام می‌کنند. حال اگر در کشوری 30 سال بگذرد و برای زبانی مثل فارسی با این عظمت، فرهنگی تدوین نشود، جای نگرانی و ملامت ندارد؟ دکتر انوری معطل دستگاه‌های دولتی نماند تا بودجه تعیین کنند و موافقت‌نامه‌های تودرتوی اداری به نتیجه برسد، بلکه فردی مثل خود پیدا کرد؛ آقای علمی، ناشری که عاشق زبان فارسی است.

رییس فرهنگستان زبان و ادب فارسی همچنین به خشنودی مقام معظم رهبری از انتشار «فرهنگ سخن» اشاره کرد.

حداد عادل سپس با اشاره به آذربایجانی بودن انوری گفت: عشق مردم آذربایجان به زبان فارسی عشقی نیست که بشود در آن خلل و گسستی ایجاد کرد و آذربایجان همچنان پاسدار زبان و فرهنگ ایران بوده و هست و خواهد بود.

در این مراسم همچنین علی موسوی گرمارودی شعری درباره سعدی برای حاضران خواند.

در بخش دیگری از مراسم حسن رضایی باغبیدی با اشاره به اهمیت فرهنگ نویسی گفت: آقای انوری در حدود هشت سال این فرهنگ را فراهم کردند که یک فرهنگ عمومی زبان فارسی برای همه فارسی‌زبانانی است که می‌خواهند اطلاعات عمومی از زبان فارسی داشته باشند و تا حدودی متون کهن را بفهمند. فرهنگ سخن پایه‌ای شد برای فرهنگ‌های دیگر که از دل آن بیرون آمدند.

توفیق سبحانی، معاون پژوهشی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، نیز در این مراسم گفت: حدود 53 سال است که من به جناب انوری ارادت دارم. از آقای علمی تشکر می‌کنم که در انتشار «فرهنگ سخن» کار ناشران حرفه‌یی اروپایی را انجام دادند. جای آقای احمدی گیوی خالی است. سال‌ها نام آن زنده‌یاد با نام استاد انوری توأمان بود و دستوری که این دو استاد نوشتند مشهور است.

در ادامه با اهدای لوح تقدیر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی از حسن انوری تجلیل شد. حسن انوری، فرهنگ‌نامه‌نویس پیشکسوت، نیز در سخنانی عنوان کرد: این بزرگداشت در واقع بزرگداشت زبان فارسی است، چون من خدمتگزار زبان فارسی‌ام. اگرچه زبان مادری‌ام ترکی است، از وقتی مادرم برایم غزل حافظ را خواند، شیفته زبان فارسی شدم او افزود: چرا زبان فارسی برای من آذری مهم است؟ چون زبان فارسی زبان تفاهم با سایر اقوام ایرانی است؛ من آذربایجانی با زبان فارسی با دوستان گیلک و کرد و لر خود تفاهم برقرار می‌کنم. فارسی روزی زبان بین‌المللی بوده و از آسیای صغیر تا بالکان را زیر سیطره داشته است. گذشته از این‌ها، به این زبان آثاری مانند «شاهنامه» خلق شده که از شاهکاری ادبیات جهان است. همچنین فارسی زبان شیرینی است. عرفان از ادبیات و زبان فارسی تجزیه‌ناپذیر است.

انوری همچنین عنوان کرد: اکثر اهالی آذربایجان فارسی را دوست دارند. بیش از 60 درصد استادان زبان فارسی از اهالی آذربایجان هستند. در طول تاریخ نیز سهم آذربایجانی‌ها در خلق آثار به زبان فارسی بویژه فرهنگ‌های زبان فارسی قابل توجه است. بسیاری از فرهنگ‌های زبان فارسی از زیر دست آذربایجانی‌ها بیرون آمده است او در ادامه با اشاره به اهمیت فرهنگ‌نامه‌نویسی گفت: زبان در حال تحول است و فرهنگ که نشان‌دهنده تحول واژگان زبان است باید متحول شود. ملتی که فرهنگ روزآمد نداشته باشد، در فضای امروز زندگی نمی‌کند. در مجموعه فرهنگ‌هایی که با سرپرستی بنده با همت انتشارات سخن منتشر شده فرهنگ‌هایی برای کودکان و نوجوانان نیز تهیه شده است. آشنا کردن کودکان با کتاب‌های مرجع از عناصر مهم تربیت به شمار می‌رود.

انوری همچنین اظهار کرد: شانزدهمین فرهنگ از مجموعه «فرهنگ سخن» که در دست تهیه است «فرهنگ مترادفات» است.



به نام خدای بخشنده و مهربان پاینده و شاد باش ایران
 هرایرانی باید یک متفکر آزاد باشد
 عید نوروز در مناطق جدا شده از ایران چهارشنبه 15 آبان 1387

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ، سرزمین های متعددی که بزور در این اتحاد بودند از این اتحاد جدا شدند و به راه خود رفتند. بسیاری از مردم این سرزمینها به دنبال فرهنگ حقیقی خود رفتند و خود شناسی را آغاز کردند و به سرعت پی بردند که روسیه و انگلیس با زور و تزویر این سرزمینهای ایرانی را از سرزمین مادر جدا کردند. سرزمینهای افغانستان و تاجیکستان به این امر واقفند و آنرا انکار نمی کنند اما سرزمینهای ایرانی دیگر که رهبران ترک می دارند (ازبکستان ، ترکمنستان ، آذربایگان) این حقیقت تاریخی را انکار میکنند . مقاله زیر را به کسانی تقدیم می کنم که فکر میکنند ما ایرانیان سرزمینهای خود را فراموش کرده ایم. سرزمین ها دیر یا زود به آغوش مادر باز خواهند گشت . دروغ گویی وانکار حقیقت ، ابر روی خورشید است



آذربایگان

از زمانی که این کشور تحت حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی رفت و بویژه از زمان استالین، برپایی عید نوروز برای مردم ممنوع شد، آنهایی که آن سالها را به یاد می آورند می گویند که این ممنوعیت نه تنها از اهمیت نوروز نکاست، بلکه شور و شوق مردم برای گرامیداشت این آیین ملی افزونتر و گرمتر شد

تا اینکه در اواخر دهه شصت میلادی، شیخعلی قربان اف، رئیس وقت مجلس محلی جمهوری آذربایجان و دبیرکل حزب کمونیست این کشور در همان چارچوب تنگ و بسته حاکم بر زمانه، رسماً عید نوروز را به مردم شادباش گفت و موفق شد این سنت دیرینه را از پس پرده بیرون بکشد

هر چند، دولت همچنان با احتیاط به مقوله نوروز بسنده می کرد، مردم در گرامیداشت این آیین آزاد گذاشته شدند اما رسمیت آن در همان حد بود که از رادیو و تلویزیون، فرارسیدن فصل بهار به مردم تبریک گفته شود

فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان بار دیگر اهمیت عید نوروز را در این کشور به آن بازگرداند، اکنون عید نوروز مهمترین عید رسمی و ملی کشور است و همه ساله به مناسبت آن تعطیل رسمی اعلام می شود اگرچه، مردم می گویند، آن زمان که این عید را در خفا و بزحمت جشن می گرفتند، نوروز رونق بیشتری داشت

آن حال و هوای نوروزی که حتی از یک ماه به عید مانده سراسر ایران را پر می کند، در اینجا با اینکه چند روزی بیشتر به نوروز نمانده حس نمی شود؛ نه آن انبوه جمعیت در خیابانها و مغازه های پرشمتری دیده می شود و نه کسی از رخت عید حرف می زند مردم می گویند که پیشترها، آنها هم رخت عید می خریدند و لباسها را در ایام عید نو می کردند

آنها گناه بی رونق بودن شهرشان در آستانه عید نوروز را به گردن اقتصاد نابسامان کشورشان می اندازند، در کشوری که بنابر آمار رسمی، چهل و نه درصد مردم زیر خط فقر زندگی می کنند، کلمه خرید نوروزی خنده دار است، یکی می گفت خدا خانه گورباچف را خراب کند که ما را به این روز انداخت یاد ایران می افتم که آنجا هم قدرت خرید مردم بشدت کاهش یافته اما خرید عید هنوز هم معنی دارد

مردم اینجا به سبزه، سمنو می گویند که در زبان ترکی به معنای جوانه گندم است، هیچکس هم خبر ندارد که خوراک لذیذی به اسم سمنو وجود دارد که همسایگانیشان در ایران آن را در سفره هفت سین هم می گذارند وقتی یادم می آید که در بچگی ها هر وقت می نشستیم سینه های سفره هفت سین را می شمردیم یک سین اضافه می آوردیم، به این فکر می افتم که شاید این سمنوی خوراکی از اول هم جایش در سفره هفت سین نبوده، نمی دانم، شاید اشتباه می کنم، شما چه می گوئید؟

آذربایجانیها هم البته در گذشته سبزه را خودشان در خانه سبز می کرده اند و آن را برکت خانه می دانستند، کودکان برایش می خوانده اند: سمنو ساخلا منی، ایلده جوچردرم سنی ... سمنو من را حفظ کن تا هر سال تو را سبز کنم



آذربایجانیها چهارشنبه های چهار هفته آخر سال خورشیدی را به اسامی چهار عنصر طبیعت؛ آب و آتش و باد و خاک نامگذاری کرده اند و در نخستین این چهارشنبه ها که چهارشنبه خاک است، سبزه سبز می کنند که تا هنگام نوروز کاملاً بروید دور سبزه را هم مثل مردم ایران نوار سرخ رنگی می بندند اما به دلیل همزمان شدن نوروز با ایام ماه محرم این نوار سرخ رنگ کمتر دیده می شود سنت دیگر آستانه نوروز که آذربایجانیها به خاطر محرم از آن گذشته اند، تخم مرغ رنگ کردن است آذربایجانیها هم مثل ایرانیها در آستانه نوروز خانه تکانی می کنند و به آن خیلی اهمیت می دهند

فعالیت دیگر زنان آذربایجانی در آستانه عید نوروز، آماده کردن شیرینیهای نوروزی است که اسمهایی مثل شکر بورا (شکر پیچ)، باقلوا، قوغال، بادام بورا (بادام پیچ)، شکرچورک (نان شکرین)، سوتلو چورک (نان شیرمال) دارند، اینها را برای سفره نوروزی آماده می کنند که به آن خنچه نوروزی (نوروز خنچه سی) می گویند، واژه ای که هم از سفره ما ایرانی تر است و هم مثل سمنو دقیقتر

معمولاً رسم بر این است که زنها هر روز در خانه یک نفر جمع می شوند و شیرینی می پزند

همه اینها در حالی است که عید نوروز در جمهوری آذربایجان آغاز سال نوی رسمی نیست

آداب و سنن مردم جمهوری آذربایجان همچون علایق مذهبی آنان شباهت های فراوانی به این رسوم در ایران دارد. بهترین دقایق زندگی خود را با موسیقی آذری سپری می کنند و این نشان دهنده پیوند عمیق میان ایرانیان و مردم آذربایجان است



من سال نو را در باکو در انستیتو فولکلور این شهر که وابسته به فرهنگستان ملی علوم جمهوری آذربایجان است و با موسیقی آذربایجانی و نغمه کوسه و کچل تحویل کردم و صف کوسه و کچل را همچون بسیاری از مردم ایران، من هم فقط از زبان پدر و مادرم شنیده بودم و نخستین بار در زندگی ام بود که از نزدیک شاهد نمایش آن بودم فکر می کنم این رسم دیرینه اکنون دیگر در اکثر نقاط ایران ورافتاده باشد، اما در جمهوری آذربایجان به همان رونق گذشته های دور حفظ شده و برجای مانده است

نمایش کوسه و کچلی که من دیدم را یک گروه نمایشی و موسیقی کاملاً حرفه ای اجرا می کردند و تماشاچیان آن گروهی از چهره های آکادمیک کشورهای مختلف ترک زبان بودند که به باکو دعوت شده بودند اما همین نمایش را به شکل معمولی و عادی در آن در کوچه و خیابانها هم می توان دید

گروه های مختلف در شهر می گردند، درخانه ها را می زنند، آواز می خوانند و نمایش می دهند و معمولاً صاحب خانه به آنها عیدی می دهد

گروه شامل دو نفر است که یکی نقش کوسه را بازی می کند و دیگری کچل، عده ای نوازنده و یک خواننده و یکی دو رقص زن هم این دو را همراهی می کنند و همگی گروه از مرد و زن لباس محلی آذربایجانی به تن دارند

می گویند که کوسه و کچل نماد سال گذشته و سال نو هستند، کوسه به مردی گفته می شود که صورتش یا اصلاً ریش ندارد یا به صورت کامل ریش در نیاورده، به همین دلیل نشانه ای از ناباروری و نقصان محسوب می شود و نماد سال گذشته اش می کنند کچل نماد مرد عاقل و خردمند است، در فولکلور ترکی شخصیهایی که لقب کچل دارند زیاد است و اغلب شخصیهایی خردمند محسوب می شوند

نمایش کوسه و کچل در واقع گفت و گوی سال کهنه و تازه است، کوسه همچنین لباس قرمز و مسخره به تن دارد و حرفهای مسخره و طنزآمیز نیز می زند. شاید بتوان او را با حاجی فیروز مقایسه کرد که ممکن است بیشتر به نقاط فارس زبان ایران تعلق داشته باشد جمهوری آذربایجان از لحاظ موسیقی بسیار غنی است و باکو نوعی پایتخت موسیقی محسوب می شود، حتی خوانندگان و نوازندگانی که با کوسه و کچل دوره می گردند سطح کیفی موسیقی بسیار بالایی دارند

در گروهی که من شاهد اجرای برنامه شان بودم تعدادی خواننده معروف و خوش صدا آواز خواندند و یکی از آنان جوان بیست و هفت هشت ساله ای اهل تبریز به نام احمد بود که صدایی بسیار زیبا داشت و دانشجوی رشته موسیقی در باکو بود، می گفت که شاگرد اول دانشگاه است و به همین دلیل او را برای خوانندگی در این گروه انتخاب کرده بودند نمایش کوسه و کچل هم در دوران شوروی کاملاً ممنوع بوده و می گویند فقط در روستاهای خیلی دورافتاده و آن هم داخل خانه ها اجرا می شده، این رسم پس از استقلال جمهوری آذربایجان خیلی سریع احیا شده و گسترش یافته است

دیگر رسم و رسوم نوروز که من دیدم تا حدود بسیار زیادی شبیه ایران است، تنها سفره هفت سینشان متفاوت است، آنها هم در این سفره هفت چیز می گذارند که نامش با حرف "س" آغاز می شود، اما به زبان ترکی که البته بعضیهایشان با فارسی مشترک است، شامل سمنو (سبزه)، سماق، سوغان (پیاز)، سرکه، سو (آب) سریمساق (سیر) ... یکی از مهمانان مراسم انستیتو فولکلور که از جمهوری باشقیرستان روسیه آمده بود می گفت سفره هفت سین حتی در میان ترکهای سیبری هم وجود دارد

در سفره هفت سین شمع هم روشن می کنند اما از آینه و ماهی قرمز خبری نیست، گمان نمی کنم که در گذشته های دور در سفره هفت سین ایران هم از ماهی قرمز خبری بوده باشد و نمی دانم اینکه می گویند ماهی قرمز داخل تنگ سر تحویل سال به یکباره تکان می خورد از کجا در آمده،

آجیل و خشکبار، به استثنای تخمه و انواع و اقسام شیرینی محلی و خانگی هم بر سر سفره هفت سین، یا به قول خودشان بایرام خنچه سی (خوانچه عید) هم می گذارند وقتی پرسیدم، سبزه یا همان سمنو را آخر چکار می کنند گفتند روز سیزدهم نوروز می برند صبح زود نیت می کنند و در آب پاک و روان می اندازند، یعنی همان سبزه بدر ایران، اما از بیرون رفتن از خانه و به دامن طبیعت رفتن همچون ایران در آن روز خبری نیست.

با اینکه اینجا خیلی از آیینهای نوروزی را کاملتر و دقیقتر از ایران حفظ کرده اند اما از رونقی که نوروز در ایران دارد، اینجا خبری نیست، من فکر می کنم بیشتر این بی رونقی ناشی از کسادى بازار اقتصاد و فقر شدید و پایین بودن قدرت خرید مردم است، تأمین هزینه یک سفره هفت سین درست و حسابی از عهده بسیاری از مردم خارج است، حتی هنگامی که به خانه ای رفتم که زن و شوهر هر دو استاد دانشگاه بودند، دیدم که بیش از تعداد انگشت شماری شیرینی نتوانسته اند تهیه کنند و اینکه یکی از بهترینش را من تعارف کردند نشان دهنده ارج و قرب من نزد صاحبخانه بود

دلیل دیگر که آن هم به همین اندازه اهمیت دارد، مصادف بودن نوروز امسال با ایام محرم است، مردم این شهر اگرچه بسیاری از ظواهر دینی در آنها مشاهده نمی شود اما با وجود سالها زندگی تحت حکومت ضد مذهبی شوروی، تعصبات مذهبی عمیقی دارند که بیشتر در شکل احترام به نمادهای مذهبی جلوه می کند



جمهوری آذربایجان که در کتب تاریخی به نام اران و شروان ایران مشهور است نوروز را جشن ملی شناخته است . از دیدگاه نژادی , فرهنگی و تاریخی مردم باکو , دربند , اران و شروان (جمهوری آذربایجان) ایرانیانی هستند که طی قراردادهای استعماری روس و انگلیس از بدنه ملت ایران جدا شده اند .

بیشتر نوروز که به کهن ترین جشن دنیا مشهور است مایه مباحثات هر ایرانی محسوب می شود . زیرا فلسفه های شگفت انگیزی را درون خود دارد که موجب این چندین هزار سال ماندگار شده است و این ایرانیان بودند که چنین شکوه و عظمتی ابدی را به دنیا هدیه کردند . آذربایجان نیز یکی از پایگاه های اصلی تمدن ایرانی است که در پیش از اسلام به آتروپاتان مشهور بوده است . امروزه نوروز در جمهوری آذربایجان برگزار می شود و شباهت و نزدیکی سنت ها و آیین های نوروزی آن کشور به نوروز ایران بیش از دیگر کشورهای همسایه است

در هفته پیش از نوروز در شهر باکو جنب و جوش زیادی به چشم می خورد. نرده ها و تیرهای چراغ برق را رنگ می کنند، میدان های شهر گلکاری می شوند، همه جا رنگ نو به خود می گیرد و بسیاری از مغازه ها در ویتترین های خود یک سینی سبزه می گذارند در نزدیکی ایستگاه راه آهن باکو که به آن واغزال می گویند، سبزه، مهمترین نماد بهاری، به مغازه گل فروشی جلوه خاصی داده است. گل فروش صدها سبزه را با سلیقه چیده و آنها را تزئین کرده و مشتریان زیادی را به سوی خود جلب می کند. آذری ها به سبزه «سمنی» می گویند و همچون ایرانیان از چند هفته پیش از عید به تهیه آن می پردازند. اما از چند دهه پیش به این سو، جوان ترها به جای سبز کردن سنتی سمنی در خانه، به خریدن آن بسنده می کنند

از آیین های دیگر نوروزی در نزد مردم آذری آذربایجان خانه تکانی است که در روزهای قبل از عید، همچون ایران با کمک همه اعضای خانواده انجام می شود. هر خانه باید در روزهای نوروز برای مهمان های سرزده آماده باشد. در گذشته مردم از سبزه سبز کرده خود سمنو درست می کردند. سمنو را نیز «اصفهان حلواسی» یا حلوی اصفهان می نامند

«پروفسور نبی اف» که مطالعات زیادی درباره نوروز کرده، معتقد است که مراسم این چهارشنبه ها از روزگاران پیش باقی مانده و جنبه ای فلسفی دارد
او در این باره می گوید: «این عید ملی به آفرینش انسان مربوط است. درک انسان از هستی با چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش پیوند می خورد. از یک ماه مانده به عید نوروز در چهارشنبه های آخر سال جشن ها و مراسم مختلفی برگزار می شد که تا به امروز باقی مانده و به ما هم رسیده است

با وجود این امروزه از بین این چهار چهارشنبه تنها چهارشنبه آق شامی است که با شکوه زیاد برگزار می شود. در شام این روز در کوچه های باکو بخصوص در محله ایچری شهر بوته های بزرگ آتش افروخته می شود و پسرها و دخترها از روی آن می پرند. این مراسم با آنکه در دوره هایی از حکومت شوروی ممنوع بوده، ولی تا امروز به خوبی حفظ شده است

باور به آتش به عنوان عنصری پاک کننده و برای دور کردن شر، از گذشته در فرهنگ های مختلف وجود داشته است. در ایران باستان نیز آتش عنصری مقدس بوده و ستایش می شده است

در بعضی مراسم این عید، علائم زرتشتی خود را نشان می دهد. افروختن آتش و پریدن از روی آن و روشن کردن شمع از جمله آئین های زرتشتی است که به ما رسیده. بدین سبب زرتشتیان تصور می کنند که این جشن تنها از آن آنان است. بعد از آتش بازی بعضی بچه های آذری «پاپاق آتماق» می کنند که شبیه مراسم فالگوش در ایران است
در مراسم «پاپاق آتماق» با کلاه گردانی اکثراً پسرها شرکت دارند. آنها در خانه همسایه را می زنند و صاحب خانه در کلاه آنها چیزهای خوردنی مانند شکر بوره، باقلوا، فندق، سیب و شکلات می گذارد



بعضی دختران نیز در این شب فالگوش می ایستند که به زبان آذری «گولاخ فالی» می گویند. آنها مخفیانه به سخنان همسایه گوش می دهند و آن را چنین تفسیر می کنند: «من پیش همسایه فال گوش ایستادم و شنیدم که مادری به بچه اش می گفت چراغ ها را روشن کن. برگشتم و از مادرم پرسیدم تعبیرش چیه؟ مادرم گفت که سال نو با روشنایی شروع می شه. تو چی شنیدی؟»

بعدازظهر روز آخر اسفند یا بیستم مارس، روز پیش از نوروز، گورستان های باکو مملو از کسانی است که به تعداد رفتگانشان، سینی های سمنو در دست دارند. بر روی بعضی گورها دو یا سه سینی سبزه گذاشته شده که نشانه این است که خانواده های چندی از خویشان آنجا حضور یافته اند. منظره گورستان در این روز حیرت انگیز است، گویی آذری ها مردگان خویش را نیز در جشن نوروز شرکت می دهند. در شب پیش از نوروز همه افراد خانواده، در خانه یکی از بزرگترها جمع می شوند و شام را با هم می خورند. مهمترین و اصلی ترین خوراک نوروزی در آذربایجان ماهی است که باید حتماً سر سفره باشد. روی سر ماهی حلقه ای قرار می دهند که آن را باید بزرگترین دختر دم بخت خانواده در انگشت خود کند. براساس باورهای مردم، این کار دختر را خوشبخت می کند.

در دوره اتحاد شوروی سابق، نوروز آذری ها دوره های مختلفی را گذرانده است. در اوایل و بخصوص در دوره استالین آن را به کلی ممنوع کردند؛ در دوره بعد به صورت مشروط آزاد شد تا بالاخره در دهه هشتاد میلادی به کلی آزاد و جشن ملی اعلام شد. اما مردم آن را در گذشته چگونه برگزار می کردند و امروز چگونه برگزار می کنند؟

در دوره شوروی نوروز تنها در محیط خانواده برگزار می شد، ولی این مراسم هیچگاه با شکوه نبود، با این همه در آن زمان به خاطر وضع اقتصادی بهتر، همه مردم توان جشن گرفتن داشتند. در زمان حاضر این عید از طرف دولت پذیرفته شده و یک جشن رسمی است و بدین جهت در محیط عمومی و با موسیقی و رقص زیاد برگزار می شود. اگرچه نوروز در سال های اخیر دوباره جشن گرفته می شود ولی در سال های حکومت شوروی، همچنانکه اشاره شد، مردم برای برگزاری مراسم نوروز دچار مشکل می شدند.

با وجود این پروفیسور نبی اف معتقد است که رهبران محلی آن زمان حزب کمونیست در برگزاری این جشن و نگهداری آن در آن سال ها نقش داشته اند. او می گوید: «در سال 1966 حکومت شوروی سابق اجازه برگزاری مراسم نوروز را صادر کرد و این یکی از رویدادهای به یاد ماندنی کشور ماست. همین جا گفتنی است که در آن زمان منشی کمیته مرکزی و مسئول ایدئولوژی حزب کمونیست آذربایجان (عشقعلی قربانف) از این قرار حکومتی استفاده کرد و توانست نوروز را با شکوه تمام بر گزار کند.

http://www.bbc.co.uk/persian/interactivity/debate/story/2004/03/p_rintable/040316_shr-mf-baku.shtml

http://www.bbc.co.uk/persian/interactivity/debate/story/2004/03/040322_bakumehrdad3.shtml

http://www.ariarman.com/Azerbaijan_Norooz.htm

ازبکستان



نوروز را در اطراف و اکناف سمرقند باستانی با شور و شوق جشن می گیرند. این مردم که اصل خود را به سغدیان قدیم منسوب می دانند، با گذشتن قرنهای سنتهای اجدادان خود را گرمای می دارند و این رسوم در ایام فرارسی جشن نوروز بیشتر ظاهر می گردد

از خانه تکانی تا سمنک یزی

نوروز از خانه براری یا خود خانه تکانی آغاز می گردد. زنان و دختران کورپه (رو انداز) و بستر و پلاسههای خود را از خانه های رطوبتتاک برآورده آفتاب می دهند تا باشد که بوی آفتاب نوروزی به خانه و کاشانه آنها درآمده هوای آن را گوارا سازد. بعضا هر طبق، بشقاب و یا کوزه و کاسه شکسته خود را دور افکنده دیگها را از آب باران فروردین پر می کنند تا باشد که تمام سال رزق خانواده آنها فراوان و پر و پیمان باشد

آنها از شیر به گندم نو رسته به طور دسته جمعی و با سرود و ترانه سمنکهای تنوری می پزند. ناگفته نماند که پختن سمنک تنوری فقط در سمرقند و بخارا مروج است. به تنور آتش افروخته می تسفانند و خاکستر زیر آن را پاک کرده خمیره سمنک را زیر آن گذاشته دهان تنور را می بندند و بعد از چهار ساعت آن را باز می کنند. و آن را به همسایه ها و خویش و پیوندان خود تعارف می کنند

لک لک ها و درناها پرندگان بهاری

اصلا فرارسی ایام نوروز را مردم روستاهای سمرقند از پرواز کرده آمدن لک لک از سرزمینهای گرم به این جا تشخیص می کنند. این پرنده بی زیان و مرغوب را همه دوست می دارند و کودکان در ستایش آن می سرایند

برفا همه آب شود بهار می آید،

لک لک به هوا قطار قطار می آید،

ماه حمل و ثور گلها شکفتند

بلبل به سیر لاله زار می آید

به شادیانه نوروز و شنیدن این ترانه ها والدین به اطفال خود پول می دهند تا آنها تخم و بادبرک خریداری کرده در چمنها سرگرم بازی شوند. در دیهه ما - «آهلیک» که در فاصله دو فرسخ از سمرقند، اندرون دره ای خوش آب و هوا قرار دارد، کودکان پیش از گرفتن شادیانه چنین می خوانند

نوروز نو بلندی،

گلها مثال قندی

بابا یک تنگه پول ته،

آخوند بابام لپوندی

در این ایام نوجوانان باشند به کوه و هامون رفته، دسته دسته گلهای خودروی جمع می آورند و به دختران هدیه کرده چنین می خوانند

نوروز شد و لاله خوشرنگ برآمد،

بلبل به تماشای دف و چنگ برآمد،

مرغان هوا جمله به پرواز شدند،

مرغ دل من از قفس تنگ برآمد

دهقانان روستای ما از روی پرواز ترنه (درنا) و بعضی پرنده ها فال می بینند و پیشگوییها می کنند. مثلا اگر ترنه ها بلند پرواز کرده گذرند، گویا سال ناآرام و بذر کم حاصل می شود و اگر پست، موزون و خاموش بگذرند، شاد و مسرور می شوند که کشت دهقانی حاصل فراوان می دهد و روزگارشان آسوده می شود

آداب فال زدن و هریسه پختن

به نسبت آن که هوای سمرقند سردسیر است، باغداران پیش از فرا رسیدن زمستان درختان انجیر، انار و بخصوص تاکستانها را زیر خاک می کنند. بعد از جشن نوروز باغداران چون به این وادی پرواز کرده آمدن پرنده «گر گرگراک» را دیدند، به گشادن انجیر و انار و تاک اقدام می کنند که آن عادت با حشر انجام می شود. به این معنی مقالی هم هست

تا نبینی گر گرگراک را،
ابلهی باشی، گشایی تاک را

هلیسه یا خود هریسه یکی از طعامهای سنتی و تبرک در مراسم جشن نوروز سمرقندیان محسوب می شود. در هر محله، گذر و یا روستای خرد پیش از فرا رسیدن جشن نوروز سالار یا کلان روستا از مردم پول جمع آورده گندم و یک دو راس گاو می خرد. طبّاخان گندم را نرمه کرده می گیرند. گوشت را به دیگهای بزرگ انداخته تا پخته و جدا شدن استخوانهای آن می پزند.

بعدا استخوانها را گرفته و به دیگ نرمه گندم را می اندازند و در سر هر دیگ نوجوانان نشسته با کفلیس و یا بیلچه های چوبین آن را به هم می آمیزند که این کار از اول شب تا بامداد ادامه می یابد. چون گوشت با گندم حل شد، به آن شیر علاوه می کنند و آن شکل آش شوله را می گیرد، اما در طعم و لذت از آن بکلی فرق می کند. بامداد سر دیگ را همه مردم دیبه گرد خوانها جمع می آیند و این طعام لذیذ نوروزی را دسته جمعی صرف می کنند. طبّاخها به ظرفهای کودکان یک دو کفلیس از این غذا می دهند که برده با مادر و بی بی و بابایان خود خورند

رسوم پختن هلیسه یا خود آش درویشان یا آش سر کوچه فقط در شهرهای سمرقند، بخارا، شهر سبز و در پنجکنت و فلغر مروج بوده دیگر مردم آسیای مرکزی از آن کمتر آگاهی دارند

چون تعامل نوروزی باشندگان سمرقند هم در روز این جشن سفره هفت سین یا هفت شین را می چینند، لباسهای نو خود را می پوشند، اسفند در آتش می ریزند، عنبر می سوزانند و در هر اطاق چراغ و شمعی می افروزند و در کاسه ها آب می گذارند. آب نشانه روشنایی است، سیزی را نشان خرمی و شمع و چراغ را نشانه طول عمر می شمارند

نان سمرقندی و زنان سمرقندی



از آن که سمرقندیان در نان پزی نظیر ندارند در این روز چند رقم نان روغنی، قنبرهای ورقی و قلمه می پزند که هر یکی از آن به یک کیوانی (کدبانو) تعلق دارد و آنها به سفره نوروزی گذاشته می شوند. در این نشست آنها آواز می خوانند، می رقصند، بذله گویی می کنند، قهقهه می زنند، شادمانی می کنند و خلاصه از کوچکترین لحظات و دقائق عمر خود بهره نشاط می گیرند

در این روزها دختران قفلها را به اشخاص معتبر و سیراوالاد (دارای فرزند زیاد) می دهند که بگشایند تا بختشان گشاده گردد. زنهای بی فرزند برای حامله شدن بر لب آب روان می نشینند و کلوخ در آب می اندازند و دعا می کنند: «ای آب روان، به حق شاه مردان مرا آبستن کن!». جوانان باشند در صحنه های چمن کشتی گیری می کنند و در بزکشیها شرکت می ورزند

بیگاه در صحن حولی گلخن آتش افروخته همه از بالای شعله آن می پرند تا آتش همه کثافتیهای سال سپری شده را از جانشان پاک سازد. در این روز سمرقندیان پرنده های در قفس داشته خود را به هوا سر می دهند و از آن ثواب می طلبند

دل سیردگی به حافظ و بیدل

ناگفته نماند که باشندگان سمرقند و روستاهای آن از بین شعرای فارس و تاجیک بیشتر به حافظ و بیدل محبوبیت دارند. آنها از دیوان حافظ فال می گشایند و آن را در گهواره زیر سر طفل می گذارند

واقعا حافظ ستاینده محض طبیعت و بهار است. وی لحظه های سبز بهار را، لحظه های شفاف و آبی آن را مانند شیر گرمی نوشیده است. این مصراعهای شاعر نابغه ورد زبان سمرقندیان است و آن را به آهنگ ترانه می سرایند

گل بی رخ یار خوش نباشد،

بی باده بهار خوش نباشد

طرف چمن و هوای بستان،

بی لاله عذار خوش نباشد

باغ و گل و مل خوش است لیکن،

بی صحبت یار خوش نباشد

در ازبکستان جشن نوروز جشنی دولتی است، اما رسماً سال نو طبق تقویم اروپایی برگزار می شود. از چند روز مانده به عید، مردم این کشور خانه تکانی می کنند و خانه های خود و شهرها و روستاها را می آریند؛ زیرا این امری طبیعی است که در لباسی زیبا و خانه ای زیبا به استقبال سال نو بروند. طبق رسوم، تا پیش از آغاز سال نو باید تمامی کارهای مربوط به آماده کردن غذا و وسایل پذیرایی پایان ببابند

غذای فراوان و متنوع، نماد امیدواری به برداشت محصولات بسیار در این سال است. در روز نوروز سفره عید که در ازبکستان دستارخوان نامیده می شود، پهن می شود و بر روی آن غذاهای متنوعی از جمله پلو، گوشت گوسفند و یا گاو آب پز شده، پیراشکی با پیازچه و سمنو (سومالیاک) قرار می گیرد. سمنوپیزی از رسوم دیرینه در ازبکستان است که خانم ها به آن می پردازند و در هنگام پخت آن شعرهایی شاد می خوانند، می رقصدند و افسانه تعریف می کنند، شوخی می کنند. از یک ها تنها یک بار در سال و آن هم در نوروز سمنو می پزند که جوانه گندم آن سمبل زندگی ابدی است

یکی از عقاید جالبی که در بین مردم ازبکستان وجود دارد، این است که می گویند اگر در سمنوی میهمان سنگ کوچکی بیفتد، نشان خوبی است و بدین معناست که تا نوروز دیگر او شاد، موفق و تندرست خواهد بود

علاوه بر این در میدان های شهرها نیز شادی و پایکوبی آغاز می شود و چهره هایی سنتی که نماد عید نوروز هستند، ”بهار خانوم“، ”دهقان بابا“ و ”ماما یر“ (بمعنای زمین) پدیدار می شوند. آنها سوار بر ماشینی می شوند که با گل آراسته شده و مردم و میهمانان را به میدان اصلی شهر یا روستا دعوت می کنند و در آنجا نوروز را به همه تبریک می گویند

<http://sssoctober.blogfa.com/post-31.aspx>
<http://www.khorasan.nl/Nawroz.htm>



ترکمنستان

طبق روایات ترکمن ها، جشن بهاری نوروز، بیش از ۳ هزار سال پیش در خراسان، همزمان با آغاز کشاورزی ایجاد شد و به تمامی کشورهای همسایه رواج یافت

ریشه نوروز در دین زرتشتی است. نوروز باستانی ترین جشن کشاورزان است که پدیدار شدن آن مرتبط با ایجاد تقویم کشاورزی است. فردوسی و عمر خیام که در زمان ملک شاه سلجوقی در خاک کنونی ترکمنستان خدمت می کردند، نوروز را مرتبط با پادشاهان افسانه ای ایرانی، از جمله جمشید و کیومرث می دانستند

طبق سنت، تا پیش از فرا رسیدن سال نو مردم باید خانه و حیاط های خود را تمیز کرده و بدهی های خود را بپردازند

ترکمن ها روی میز نوروز، نان و پیراشکی هایی از آرد گندم، ارزن، ذرت، لوبیا، لپه، عدس، برنج، کنجد و نخود می گذارند. در نوروز خوراک هایی از هفت چیز آماده می کنند که بیشتر آنها گیاهی هستند، مشهورترین خوراک نوروزی، سمنو است





پس از استقلال ترکمنستان به فرمان رئیس‌جمهور این کشور به منظور احیای رسم دیرین کشور سال نو را «نوروز» اعلام کرده و هر ساله در 21 مارس جشن گرفته می‌شود. در این کشور طبق رسم قدیم و جدید، دو بار در سال جشن سال نو گرفته می‌شود. یکی به استناد تقویم میلادی و دیگری عید نوروز به نشانه احیای دوباره آداب و رسوم دیرینه مردم ترکمنستان. در ترکمنستان عید نوروز جشن کشاورزانی است که آذوقه مردم را تامین می‌کنند و به همین دلیل کشاورزان دامنه‌های کوه «کیت داغ» و کناره‌های آمودریا با عظمت خاصی نوروز را جشن می‌گیرند. به اعتقاد مردم ترکمنستان، زمانی که جمشید به عنوان چهارمین پادشاه پیشدادیان بر تخت سلطنت نشست، آن روز را نوروز نامید

دید و بازدید: در استقبال از نوروز ترکمن‌ها از روزها قبل از پایان اسفند به آذین بندی شهرها و روستاهای خود و نیز تدارکات پذیرایی‌ها و میهمانی رفتن‌ها و میهمانی دادن می‌پردازند

رقص و آواز: رقص و آوازهای محلی جزو جدایی ناپذیر مراسم سنتی ترکمن‌ها در استقبال از تجدید حیات طبیعت است و مسابقات اسب سواری که در میان ترکمن‌ها جایگاه خاصی در همه ی طول سال دارد، در نوروز بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و از این همین رو جشن‌های نوروزی ترکمن‌ها با مسابقات اسب سواری توأم است و این مسابقه‌ها از ارکان اصلی جشن‌های نوروزی ترکمن هاست

آشپزی: زنان ترکمن از روزها قبل از نوروز اقدام به طبخ انواع شیرینی و خوراکی‌های شیرین که سمنو حتما یکی از آنهاست، شیرینی را در سال نو به خانه می‌آورند. از غذاها و شیرینی‌های سنتی و محلی ترکمن‌ها نوروز کچه، نوروز بامه است که جای خاصی در سفره‌های نوروزی ترکمن‌ها دارد. مردم ترکمنستان در این روزها با پختن غذاهای معروف نوروزی مانند: نوروز کچه، نوروز بامه، سمنی (سمنو) و اجرای بازی‌های مختلف توسط جوانان ترکمن حال و هوای دیگری به این جشن و شادی می‌دهند

مسابقات: آیین‌های عمومی نوروزی در ترکمنستان معمولاً در میادین اصلی شهرها و روستاها برگزار می‌شود و مردان و زنان جوان ترکمن نیز در روزهای جشن، بازی‌ها و سرگرمی‌های ویژه‌ای از جمله سوارکاری، کشتی، پرش برای گرفتن دستمال از بلندی، برپایی جنگ خروس، شاخ زنی قوچ‌ها و بازی شطرنج برگزار می‌کنند به هنگام انجام این بازی‌ها و سرگرمی‌ها، ترکمن‌ها زیادی در محل جمع می‌شوند و با تشویق‌های پی درپی به این مسابقات رونق خاصی می‌دهند. پوشیدن لباس نو، دید و بازدید و پریدن از روی آتش از دیگر رسوم ترکمن‌ها در ایام عید نوروز است



<http://parsdaily.ir/?p=174>

http://fa.wikipedia.org/wiki/مهرداد_فرهمند

مهرداد فرهمند و شادان حنیف

نگاهی به جامعه و جامعه اروپا

آریا بهرام



مشکل اول و بزرگ ما این است که خود در درون به خود ایمان و اطمینان نداریم و فکر می‌کنیم اروپا و آمریکا بهشت است و کار و پول روی زمین ریخته و همه با آغوش باز منتظر ما هستند !! خیر اصلاً هم چنین خبرهایی نیست.

بروید و تقاضای توریستی از یکی از این همین کشورها بکنید تا بفهمید چه اندازه آن عاشق سینه چاکهای فرهنگ غربی را در آغوش می گیرند !!

در خود اروپا که وضعشان بهتر از ما هم هست مشکل کمبود جمعیت دارند چرا ؟
به خاطر دید مادی به زندگی است
اینجا هم همان دید مثل ایران را دارند.

کسانی میگویند مشکل کارست

خوب ببینیم در اروپا و آمریکا چه وضعی است

در اروپا و آمریکا جوانان و مردم از یک کشور به کشور دیگر میروند حتی بعضی ها به قاره دیگر میروند چون آنجا میتوانند کار پیدا کنند در حالیکه در ایران کم پیدا میشوند تهران کثیف و شلوغ و گران را که خود انتقاد می کنند ترک کنند در حالیکه در شهرهای دیگر امکانات برای پیدا کردن کار و یا سرمایه گذاری صد درصد آسانتر از تهران است

عده ای می گویند ازدواج نمیشود کرد

متأسفانه ما نه به اصول فرهنگ قبل از اسلام ونه بعد از اسلام ایران عمل می کنیم

ازدواج یعنی دو نفر میخواهند با هم باشند با هم بگردند و بخورند و بخوابند و زندگی کنند

خوشبختانه امکاناتی هم هست که بچه دار نشوند
پس در اصل کار راحتی است ولی توقعات مسخره اجتماعی و فرهنگ ازدواج جوانها و خانواده های آنها را در ایران نگاه کنید که در اروپا نیست

بعضی خانواده ها گویا میخواهند دختر خود را بفروشند

در اروپا تجمل گرایی فقط برای میلیونهاست نه مردم عادی

در اروپا ننگ نیست لباس بچه اول را دومی و سومی هم بپوشد؛ در ایران ؟
در اروپا یک بچه مدرسی نبایس حتماً کلاس موسیقی و نقاشی و کاراته برود تا از دیگران که چشم و هم چشمی می کنند عقب نیافتد ؛ در ایران ؟؟
در اروپا هر سال نبایس تعطیلات رفت تا پز آن را به دیگران فروخت ؛ در ایران ؟؟
در اروپا کسی زیر دوش آواز نمی خونه و آب ششش نمی ریزه و وقتی ظرف می شورند همین جوریه و مشکل آب هم ندارند؛ در ایران ؟
در اروپا دو تخت دو طبقه میزنند برای بچه ها در یک اتاق یعنی مشکل جا برای 4 تا بچه حل میکنند ؛ در ایران ؟؟
در اروپا حاضرند برای پیدا کردن کار به استانهای دیگر کشور و حتی دورتر بروند؛ در ایران ؟؟

در اروپا حاضرند برای رفاه خانواده از سیگار کشی و مشروب خوری و ماشین خصوصی هم دست بکشند ؛ در ایران ؟؟
 در اروپا حاضرند رشته ایی را هم بخوانند که کمتر مورد علاقه آنهاست و حتماً نبایس به آنها تیتیر دکتر و لیسانسیه گفت ولی پول در آورست ؛ در ایران ؟؟
 در اروپا مردم نمی گویند ماشین شخصی گران است ولی می گویند چرا تراموا از خیابان ما رد نمیشود و ما هوای آلوده داریم ؛ در ایران ؟؟
 خوب چرا مردمی که میگویند ما داریم در این هوا خفه میشویم با دولت بر سر قیمت ماشین سر و کله میزنند و تظاهرات نمی کنند که ما تراموای شهری می خواهیم ؟؟

دختره بایس لباسش این باشد لوازم آرایش آن باشد نامزدش بایس این و آن را داشته باشد و ... در حالیکه در اروپا اصلاً برای آنها مهم نیست حتی مد یعنی لباسهایی که دیگران ندارند و میروند در کهنه فروشی ها دنبال این لباسها میگردند و میپوشند و میپوشند و همه هم به به چه چه می کنند که این لباس را از کجا آورده ای هیچ کس ندارد در ایران ؟؟

براینکه راحت طلب هستند و ماشین خصوصی خود را میخواهند هرچند نفس تنگی بگیرند و در صف ماشینها بمانند و کلی خرج ماشین داشته باشند

خوب هر که خریزه (ها) میخورد بایس پای لرزش هم بشیند

متدسفانه در مملکت شستشوی مغزی شده اند و خیال می کند یک مشت مزخرف که در ساتلیت میبینند درست است و من میگویم گول نخورید آواز دهل شنیدن از دور خوش است

هر خارجی در اروپا بایس دو برابر بهتر از یک اروپایی در هر رشته ای باشد تا کاری پیدا کند

دکتر مهندسهایی ایرانی و ترک تاکسیران اروپا شده اند آیا این چیزی است که برای رسیده به اروپا و آمریکا میخواهند ؟؟
 متأسفانه مردم فرهنگشان خرابست و تا خودشان را درست نکنند هیچ چیزشان درست نمیشود و این دولت و آن دولت هم نمیتوانند برای آنها کاری بکنند خارج که هیچ برای آنها نخواهد کرد

آیا مردم ایران فکر میکنند خارجیها نمی دانند ما چگونه فکر و زندگی می کنیم ؟؟
 چرا آنها با این همه سفارت خانه و کاردار های فرهنگی خود میدانند و میدانند مشکل ما از کجاست ولی کمک که هیچ میگذارند در این گونه فکرها باشیم تا ما را بدوشند

در تمام جامعه شده حرص زدن برای این و آن و چشم و هم چشمی حتی برای مرده یارانه گرفتن در حالیکه در اروپا اصلاً اینها حرفهای مسخره است

کسی اینجا شلوار لی بپوشد یعنی هیچ چون میگویند مال فقیرهاست و هر کس میتواند شلوارلی بپوشد اینکه مد نیست در ایران برعکس است چون ما با قشری غرب زده که کورکورانه همه چیز را در ساتلیتها دنبال میکنند روبه رو هستیم

اینجا دختران مدرن به دنبال لوازم آرایش و عطر و پودر شرکتهای نامدار و مشهور نمی روند بلکه بدنبال لوازم آرایش های طبیعی و گیاهی و سنتی که مواد شیمیایی ندارند واز کشور خودشان و طبیعی باشد میروند و به دخترها و زنهای دیگر تبلیغ هم میکنند در ایران زنها چکار می کنند؟ حتی براینکه آدرس ندهند می گویند کادو بوده است این یعنی خود پسندی و غرور مسخره

اصلاً بایس از این زنها و دخترها پرسید برای چه کسی خود را مانند یک عروسک می کنید ؟

اگر به اسلام اعتقاد دارید که اینگونه خود را در معرض دید مردهای نامحرم قرار دادن گناه است زیرا نگاه شهوت او را به خود می کشید

اگر مدرن هستید و اروپایی فکر می کنید که یک زن مدرن اروپایی هرگز حاضر نمیشود که او را تنها بر اساس آرایش او بسنجند و هر چه که او در مغز دارد را مردان نبینند حتی کت و شلوار رسمی می پوشند که به او مانند یک مرد دیده و رفتارشون با او یکسان باشد

پس شما خانمها کجایید؟؟

در اروپا می گویند صرفه جویی بیشتر یعنی کار کمتر و کار کمتر یعنی وقت بیشتر و وقت بیشتر یعنی زندگی بهتر

در اینجا می گویند جمعیت بیشتر یعنی تولید بیشتر تولید بیشتر یعنی کالای بیشتر کالای بیشتر یعنی پول بیشتر پول بیشتر یعنی زندگی بهتر

خوب اگر ما از آن اول تیغه به ریشه زدیم چکار بایس کرد؟؟

متأسفانه ما در ایران بسیار تحصیل کرده داریم که به رشته های آنها احتیاجی نیست ولی در رشته هایی که احتیاج داریم کمبودست مثلاً در رشته توریسم که کمبود انسانی داریم یا مهندسی کشاورزی و غیره

در ایران همه می گویند پول بیشتر یعنی زندگی بهتر در حالیکه همه میدانند پول خوشبختی نمی آورد بسا که انسانهای فقیرتر خوشبخت تر زندگی می کنند



به نام خدای بخشنده و مهربان
پابنده و شاد باش ایران
هر ایرانی باید یک متفکر آزاد باشد

آریا بهرام
قرائت قرآن به زبان فارسی و نفی زبان عربی

خبرگزاری فارس: " یک مفسر و مترجم قرآن کریم، قرائت قرآن به زبان فارسی و نفی زبان عربی را از القائات مخالفان اسلام و خارج از قواعد عبودیت دانست. " !!!

متأسفانه ایشان سخنانی به جا آورده است که دور از هر گونه منطق و فاقد هر گونه فکر علمی است .

بخوانید :

" ابوالفضل بهرامپور در گفت‌وگو با خبرنگار آیین و اندیشه فارس، هدف از حذف زبان عربی به عنوان زبان دین اسلام را ایجاد گسست بین مردم و اسلام دانست و گفت: این حرف‌ها مخالفت با حکمت الهی است ."

از ایشان می پرسم اگر حکومت الهی وابسته به زبان عربی بود خوب عیسی به زبان آرامی و موسی به زبان عبری سخن گفت؟

مگر مسیحیان (که تعدادشان از مسلمانان هم بیشترست) زبان آرامی مسیح را بلدند؟ یا ایشان میخواهند بگویند که تمامی این مردم مسیحی واقعی نیستند؟

آنچه که ما از اسلام قبول داریم اینکه خداوند پنج پیامبر بزرگ را در زمانهای مختلف ، در مکانهای مختلف، با زبانهای مختلف و برای مردم مختلف (برای مردم هم آنجا) فرستاد تا مردم را از راه اشتباه بر گردانند و این کار را هم کردند .

حال پس از دو هزار سال یک چینی که عقاید و گفته های مسیح را قبول دارد بایستی حتماً آرامی یاد بگیرد ؟

یک فرانسوی که مسلمان میشود باید پیام اسلام و حضرت محمد(ص) را و تعلیمات او را خوب بفهمد و این تنها در زبان مادری او امکان دارد و نه زبان عرب و این امر برای زبان فارسی نیز درست است .

بدبختی ما نیز از همین تعصب های بیهوده ناشی میگردد گویا که اکثریت مسلمانان دنیا عرب زبان هستند؟؟؟

ایشان اسلام را بد فهمیده اند و اسلام گرا نیستند بلکه عرب گرایند.

حتی از تاریخ اسلام نیز خبری ندارند و نمیدانند که قرآن در اوایل اسلام در شمال شرق شرق ایران بزرگ به فارسی نیز وجود داشت !

دوباره بخوانید :

ابوالفضل بهرامپور در گفت‌وگو با خبرنگار آیین و اندیشه فارس، هدف از حذف زبان "عربی به عنوان زبان دین اسلام را ایجاد گسست بین مردم و اسلام دانست و گفت: این "حرف‌ها مخالفت با حکمت الهی است

اگر واقعاً کسی فضولی در کار خدا میکند کار ایشان است که زبانهای دیگر ادیان الهی را که خدا برای آنها با پیامبرش فرستاد ندیده میگیرد .

وي در توضیح این مطلب افزود: "اگر کسی معنای مناجاتی را که می‌خواند، نداند در "واقع يك «ورد» بی‌معنا را تکرار می‌کند؛ البته در این بین نماز استثناست و باید با همان دستور فقهی مخصوص خود و به زبان قرآن خوانده شود"

این استاد قرآن خطاب خداوند در این آیه را عرب زبان‌ها دانست و گفت: خداوند در این "آیه این مفهوم را به عرب زبان‌ها می‌فهماند که بهانه نیاورید، قرآن را به زبان خودتان فرستادیم که در آن تدبیر و تأمل کنید !!

آیا این ضد و نقیض گویی خودشان نیست ؟؟

من مطمئنم که اکثریت آنهایی که سوره های قرآن را میخوانند (به غیر از سوره های کوچک) خودشان هم نمی دانند چه میخوانند ! مگر عرب زبان مادری آنها باشد یا تسلط بسیار کاملی بر زبان عربی داشته باشند.

وي همچنين در ادامه مباحث مربوط به زبان قرآن با اشاره به اینکه چنانچه قرآن در " ایران نازل می‌شد نیز باید به زبان فارسی شیوا بیان می‌شد، گفت: آن وقت نیز عرب‌ها باید "زبان فارسی می‌آموختند و یا آن را به عربی فصیح، بدون کم و کاست منتقل می‌کردند

من میدانم این آقا هنوز قبول ندارد که اسلام و عقاید و افکار و اصول و راهبرد آن جهانی و نه دینی قومی است؟؟؟

بودن رساله توضیح المسایل های مختلف از ایت الله العظمی خمینی (روحش شاد باشد) و دیگر عقلای بزرگ اسلام به ما می‌آموزد که بایستی قرآن را برای مردم در زبان خود آنها توضیح داد و گر نه چه احتیاجی به این کتابها می‌بود ؟

این پژوهشگر قرآنی تصریح کرد: "با اجرای «قوانین اسلام» تمام «امنیت» به جامعه باز خواهد گشت"

پس ایشان بر این عقیده اند که ما هم مانند عربستان سعودی باید سنگسار کنیم، دست و انگشت قطع کنیم و سر را رد جلوی مردم با شمشیر از تن جدا کنیم؟؟ خوب آن کسی که انگشتانش قطع شده چه گونه زندگی را ادامه دهد ؟

آقای سید یاسر جبرائیلی در مقاله ای مینویسد :

به راستی نیاز دانش آموزان و دانشجویان ما به زبان انگلیسی در چه حد است؟ در حد " مکالمه مانند خود انگلیسی ها؟ در حد توان مراجعه بدون مشکل به متون علمی؟ چه حد؟ پاسخ به این سؤال البته نیاز به کار دقیق علمی دارد که باید گفت انجام نشده است. گروه های زبان انگلیسی دانشگاه های ما اگرچه مقالات فراوانی در نشریات منتشر کرده اند، اما تاکنون پاسخ مناسبی به این پرسش نداده اند. همین ابهام است که باعث می شود هر از چندگاهی طرحی سلیقه ای با اهدافی غیر علمی مطرح شود بدون آنکه تبعات آن مورد " بررسی قرار گیرد

می خواستم از ایشان بپرسم شما چرا انتقادی به زبان عربی که از لحاظ علمی سطحی بسیار پایین تر از انگلیسی دارد نمی‌کنید؟ حتی خود عربها هم زبان انگلیسی را در مدارس و در دبیرستانها یاد میگیرند!

به راستی نیاز دانش آموزان و دانشجویان ما به زبان عربی در چه حد است؟ در حد مکالمه مانند خود عربها ؟ در حد توان مراجعه بدون مشکل به متون علمی؟ چه حد؟ پاسخ به این سؤال البته نیاز به کار دقیق علمی دارد که باید گفت انجام نشده است .

او می نویسد :

" در صورت عملی شدن این طرح، دانش آموز دوره ابتدایی که در حال یادگیری «الفبای» زبان فارسی است و هنوز استخوان بندی فرهنگ ملی اش محکم نشده، در معرض يك زبان و فرهنگ دیگر قرار خواهد گرفت. کارشناسان برجسته زبان انگلیسی در کشورمان معتقدند انجام این طرح اساساً يك خطر بزرگ برای زبان فارسی و فرهنگ ملی است "

کدام الفبای فارسی؟

این الفبای عربی است از ریشه زبانهای سامی که اصلاً ربطی به ما نمیدارد و از یک زبان بیگانه است، فراموش کرده اید؟؟
زبانی که الفبای آن عربی و هشتاد درصد آن هم لغات عربی است که زبان فارسی نیست. زبان ایران ما "فارس - عربی" است.

زبان فارسی زبان فارسها با خط و لغات قبل از حمله اعراب بود، تاریخ را فراموش کرده اید یا اینکه می خواهید فراموش کنید؟؟

تازه زبان ما زبانی هندواروپایی و از لحاظ ساختمان دستوری مانند انگلیسی و فرانسه می باشد و اگر واقعاً الفبایی به زبان ما نزدیکتر باشد الفبای لاتین هست.

من سخنان آیت الله خامنه ای رهبر مذهبی ایران را می نویسم و فقط به جای لغت انگلیسی، عربی میگذارم

رهبر معظم انقلاب اسلامی دوازدهم اردیبهشت ماه 84 که در جمع فرهنگیان و معلمان استان کرمان سخن می گفتند با انتقاد از طرح هایی اینچنین، پیامدهای فرهنگی طرح یاد شده را به روشنی ترسیم کرده اند: «ناگهان از گوشه ای يك نفر تشخیص داده که باید ما به کودکان دبستانی، از کلاس اول- یا حتی پیش دبستانی- زبان عربی یاد بدهیم؛ چرا؟ وقتی بزرگ شدند، هرکس نیاز دارد، می رود زبان عربی را یاد می گیرد. چقدر دولت عربستان و امارات باید پول خرج کنند تا بتوانند این طور آسان زبان خودشان را در میان يك ملت بیگانه ترویج کنند؟ ما برای ترویج زبان فارسی چقدر در دنیا مشکل داریم؟ خانه فرهنگ ما را می بندند، عنصر فرهنگی ما را ترور می کنند، ده جور مانع در مقابل رایزنی های فرهنگی ما درست می کنند؛ چرا؟ چون در آنجا زبان فارسی یاد می دهیم. ولی ما بیاییم به دست خود، مفت و مجانی، به نفع صاحبان این زبان- که مایه انتقال فرهنگ آنهاست- این کار را انجام دهیم! البته بنده با فراگرفتن زبان خارجی صد درصد موافقم؛ نه يك زبان، بلکه ده زبان یاد بگیرند؛ چه اشکالی دارد؟ منتها این کار جزو فرهنگ جامعه نشود

خوب چرا این حساسیت نسبت به زبان عربی نیست؟؟؟

نوشتن یک زبان بیگانه (عربی) آن هم در قانون اساسی و اجباریچه ها به یادگیری آن زبانی که ارزش علمی آن نه به فرانسه و انگلیسی میرسد و یادگیری آن به مراتب سخت

تر از این زیانهاست یک اشتباه بزرگ فرهنگی و ملی بود که امیدوارم این عربگرایی و اشتباه هر چه زودتر تصحیح شود.

مگر من و امثال من که در مسجد نماز و قرآن را یاد گرفتیم و هدیه ما قرآن کریم بود احتیاجی به یادگیری آن در مدرسه داشتیم؟؟

یادگیری عربی جز پول و وقت هدر کردن کشور چیزی نیست، ولی این را در مورد زبانهای مهم پنجگانه جهان (انگلیسی و فرانسه و اسپانیایی و آلمانی و پرتغالی) نمیتوان گفت.

اسلام گرایی و عربگرایی با هم متفاوتند
اشتباه نشود: من خود اصولاً به تدریس زبانهای خارجی و آن هم اجباری مخالفم

سه شنبه 29 بهمن 1387 - ساعت 00:21

شماره خبر: 100899245972 جام جم

لکه ابرهای لاتین در آسمان زبان فارسی

علی مظاهری:

می‌خواستم بپرسم چه چیزی باعث شیفتگی نسبت به یک فرهنگ غیر خودی می‌شود؟
چه چیزی به کار بردن واژه‌های بیگانه فرنگی را تحسین برانگیز جلوه می‌دهد؟
چه چیزی و از کجا به ذهن ما رخنه می‌کند و جای شیوایی موزون کلمه‌های فارسی را با تعبیرها، اصطلاحات و مفاهیم کاملاً بیگانه عوض می‌کند؟
می‌خواستم بپرسم چگونه می‌شود بین این همه آواهای درخشان فارسی، واژه‌های ثقیل و نامبارک فرنگی را جا داد؟

این «مونتاز» معنایی چطوری موثر واقع می‌شود در حالی که اطرافیان یا کسانی که مخاطب گوینده هستند، مطلب و نکته مفید چندان از آن همه کلمه‌های انگلیسی که لابه‌لای کلمات فارسی می‌شنوند، درک نمی‌کنند.

می‌خواستم همین‌ها را بپرسم، اما دیدم این قضیه به خیلی جاها مربوط می‌شود و رفتاری است که واقعا جهت‌های فراوانی دارد. بنابراین بدون متهم کردن این یا آن شخص، نهاد، ارگان، بنیاد، فرهنگستان و غیره بهتر است فقط به روزهایی که می‌گذرانیم چه در محل کار و چه با دوستان چه با این و آن در اینجا و آنجا جامعه فارسی‌زبان... توجه کنیم؛ هیچ دلیل تحسین برانگیز یا علت ضروری و از سر ناگزیری پیدا نمی‌توان کرد تا مجوز به‌کار بردن واژه‌ها و کلمات فرنگی / بیگانه باشد.

فصل‌های آفتابی زبان فارسی با روزهای درخشانش همچنان پرطنین، زنده، گرم و هماهنگ به زندگی ما جلا می‌بخشند. چگونه دلمان می‌آید که زندگانی واژگان رنگارنگ فارسی را با حضور واژه‌های بیگانه مکدر کنیم. چگونه بی‌جهت در منظره طلایی این همه

آواهای تراش خورده و شیرین زبان فارسی، ناهماهنگی و سنگینی واژه‌های بیگانه را اضافه کنیم؟

اصطلاحاتی که به کار بردنشان نشانگر سواد و دانش ما نیست، بلکه یا ناتوانی ما را در به کار بردن زبان مادری‌مان می‌نمایند یا نشان از کم‌بهرگی و کم‌دانشی ما در گستره دیرینه و ژرف زبان پارسی دارد؛ چیده‌مان دستوری، آوایی و معنایی این زبان شیوا و زیبا به گونه‌ای است که شنیدنش حتی برای کسی که آن را نمی‌تواند درک کند لذت‌بخش و فرح‌افزا است.

در برابر هر صفحه ترجمه اشعار خیام، حافظ و... حتماً آوانویسی لاتین آن هم چاپ می‌شود چرا که تلفظ زبان آهنگین فارسی (برای غیرفارسی‌زبان‌ها نیز) گویایی ویژه‌ای دارد. این همه برکت و دلنشینی و جلوه‌های اعجاز‌گونه را از دست بنهیم و کلمه‌های بیگانه را سر خود و از روی بی‌بهرگی و کوتاه‌بینی یا از سر تقنن و کاملاً غیرضروری به کار ببریم که چه بشود؟! وقتی که به فرموده حضرت خواجه: «به شعر حافظ شیراز می‌نازند... سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی»؟!

مشخصه های فرهنگ ملی گیرت‌هافستد

فرهنگ ملی و مشخصه های آن از موضوعات داغ جامعه شناسی می باشند ؛
گیرت‌هافستد (هلندی) در کتاب سازمان‌ها و فرهنگ‌ها ؛ ترجمه کامران پیامانی به آنالیز
آن می پردازد ؛ توجه شما را به آن جلب می کنم. آریا بهرام

فرهنگ ملی چیست؟

هر انسانی نوعی از تفکر، احساسات و طرحی مشخصی برای حرکات را در درون خود حمل می‌کند که حاصل اندوخته‌های زندگی اوست. بخش قابل توجهی از این اندوخته را انسان در سالیان کودکی زندگی فرا می‌گیرد چرا که این دوران بهترین زمان برای فراگیری همه چیز است. زمانی که انسان در دوره‌ای دیگر در سیر رشد تحولی خود با مسائل جدیدی برخورد نموده و مجبور به فراگیری مطالب جدید است که در تقابل با ارزش‌هایی است که در دوران پیشین و یا سنین کودکی فرا گرفته، دچار حیرانی می‌شود زیرا پشت سر گذاشتن و به دست فراموشی سپردن ارزش‌های اولیه فرا گرفته شده برای انسان کار چندان آسانی نیست. ریشه بسیاری از سردرگمی‌های سیاسی - اجتماعی در جامعه امروزین ایران چه در داخل و چه در خارج همین امکان پشت سر گذاشتن داده‌های قدیمی و مستعمل و فراگرفتن داده‌های نوین و پذیرش آنها تا رسیدن داده‌های تازه تر است.

در هر فرهنگ ملی، صرف‌نظر از اینکه این فرهنگ در سطح یک استان بوده و یا در سطح یک کشور با مرزهای جغرافیایی مشخص، چرا که فرهنگ‌ها در بسیاری از موارد

مرز جغرافیایی بخود نمی‌شناسند و با عبور از این قید و بندهای امروزی جغرافیایی - سیاسی بال و پر خود را فراتر از آن گسترانده و یا در آینده خواهند گستراند، حداقل دارای این چهار مشخصه هستند:

- 1- رابطه فرهنگ ملی و فاصله مردم با قدرت
- 2- درجه فرد گرایی/ جمع گرایی در فرهنگ ملی بین مردمان
- 3- نقش مذکر گرایی / مؤنث گرایی در فرهنگ ملی
- 4- شدت تقابل با موضع عدم اطمینان در فرهنگ ملی

1. رابطه فرهنگ ملی با فاصله قدرت- مردم

برای تعریف مفهوم فاصله قدرت- مردم می‌توان از تعلق طبقاتی در یک کشور نام برد. هر چقدر یک فرد دارای سطح بالای تحصیلاتی باشد فاصله اش با قدرت کاسته می‌شود. به همین نسبت با داشتن تحصیلات بالا بالطبع شغل او نیز در زمره شغل‌هایی خواهد بود که فاصله او را با قدرت کمتر کرده و یا این فاصله را کم می‌کند. یکی از دید به یک جامعه می‌تواند از نگاه طبقاتی باشد که در آن یک جامعه به طبقات بالا، متوسط و پائین تقسیم می‌گردد. یکی از مشخصه‌های تعیین کننده تعلقات طبقاتی امکان استفاده از امکانات اجتماعی یک فرد در اجتماع خود است که جایگاه او را در طبقه اجتماعی برای او تعیین می‌کند که از این میان سطح تحصیلات فرد نقش بارزی را بازی می‌کند. رابطه یک فرد با قدرت حاکمه در جامعه اش به نسبت بسیار زیاد ریشه در خانواده دارد. تقریباً همه انسان‌ها در یک خانواده به دنیا می‌آیند و بلافاصله پس از تولد مغز آنها در یک پروسه برنامه ریزی قرار می‌گیرد. در وحله اول این پروسه با بزرگترها که بخش اعظم برنامه ریزی را مسئولند در خانواده آغاز می‌گردد و کودک این افراد را بعنوان نمونه‌های قابل اعتماد برای تقلید بدون چون و چرا می‌پذیرد.

در کشورهای که فاصله قدرت و مردم زیاد است انتظار می‌رود که بچه اطاعت بدون چون و چرا از والدین و بزرگترها در فامیل را رعایت نماید. در مواردی حتی تقسیم قدرت در بین کودکان یک خانواده نیز وجود دارد. بدین ترتیب که فرزندان ارشد نمونه و سرمشق کوچکترها هستند. در این گونه فرهنگ‌ها استقلال فردی و اعتماد به نفس مفهومی زشت و نکوهیده است.

اما بر عکس کشورهای که فاصله بین قدرت و مردم کم است کودکان در خانواده به عنوان یک فرد و مستقل تربیت شده و هر فرزندی در یک خانواده بطور مساوی از مواهب خانوادگی برخوردار است. هدف از تربیت در خانواده این است که بچه دارای احساس استقلال فردی شود و بتواند در آینده با اعتماد به نفس در جامعه به عنوان یک فرد مستقل عملکرد داشته باشد.

بعد از خانواده نوبت به نقش مدرسه در کودک مطرح می‌شود. در آنجا مرحله بعدی پروسه برنامه ریزی مغز کودک انجام می‌گیرد. در این مرحله در فرهنگ‌های با فاصله زیاد قدرت - مردم نقش اطاعتی پدری - فرزندی جای خود را به معلم - دانش آموز

می‌دهد. از آنجائی که معلم و سایر دانش آموزان در آن کلاس و مدرسه و روستا و یا شهر از همان فرهنگ با فاصله زیاد بین قدرت-مردم تربیت شده اند، پروسه برنامه ریزی مغز کودک در مدرسه نیز تابعی از کلیت همان فرهنگ اطاعتی شده و به پیش می‌رود. در فرهنگ‌های با فاصله زیاد قدرت-مردم معلم با احترام بیش از حد از طرف دانش آموزان برخوردار است. در این فرهنگ‌ها وقتی معلم وارد کلاس می‌شود دانش آموزان از جای برخاسته و سپس با ندای معلم بر جای خود می‌نشینند. همچنین پروسه آموزشی در این فرهنگ‌ها بر محوریت معلم بعنوان منبع سواد و اطلاعات استوار بوده و دانش آموز همیشه بایستی تابع باشد.

این در حالیتیست که در فرهنگ‌های با فاصله کم قدرت-مردم دانش آموز در مرکز توجه است و توانایی و خواست او در زمینه فراگیری نقش تأیین کننده در روند فراگیری از طرف دانش آموز و فرادهی از طرف معلم را دارد. برنامه ریزی هر فصل تحصیلی در این فرهنگ‌ها بعلاوه قوانین آماده نوشته شده بوسیله روانشناسان تعلیم و تربیت (پداگوژها) با مشارکت والدین و دانش آموزان نیز قابل تغییر و تحول است.

بعد از طی دوران تحصیل مرحله کار و محیط کار و تأثیر گذاری فرهنگ فاصله زیاد قدرت-مردم برای انسان‌ها در جامعه پیش می‌آید. در این مرحله روابط اطاعتی پدری-فرزندی و معلم-دانش آموز جای خود را رئیس و مرئوس، کارفرما-کارگر می‌دهد. در اینجا نیز به دلیل فرهنگ غالب که متأثر از رابطه غلط و نابرابر قدرت با مردم است، روابطی نابرابر و اطاعت گونه برقرار می‌گردد. در این نوع از فرهنگ تمامی تصمیم‌ها از بالا به پایین دیکته شده و بایستی از طرف کارمند و یا کارگر انجام گردد به همین خاطر ابتکار عمل فردی هرگز امکان به نمایش گذاشتن خود به منصف ظهور را نداشته و جو بی تفاوتی در مقابل تغییرات وارد بر محیط کار و رابطه پیش رفت کار و یا پس رفت کار بوجود می‌آید.

درجه کمی و یا زیادی فاصله قدرت-مردم در یک فرهنگ ملی تنها بدینجا ختم نمی‌گردد. در فرهنگ‌های با فاصله زیاد بین قدرت و مردم همیشه جو بی اعتمادی در بین مردم نسبت به حاکمان برقرار بوده و مردم خود را سهم در تصمیم گیری‌ها نمی‌دانند. در اینجا نیز همچنان همان پروسه از بالا به پایین بدون چون و چرا در حال شدن است و نقش مردم بنا به اقتضا فرهنگ نقش اطاعتی است. در این فرهنگ‌ها قدرت و حفظ قدرت بیش از حقوق مردم اهمیت دارد.

نقطه مقابل آن فرهنگ با فاصله کم بین قدرت و مردم است که با شرکت مردم در برنامه ریزی سیاسی و تغییر مسیر بسوی رفاه عمومی-اجتماعی خود را در خوب و بد قدرت سهم دیده و این شراکت به وجود قدرت رسمیت ملی-اخلاقی می‌بخشد.

2- سطح فردگرایی / جمع گرایی در جامعه و تأثیر آن در فرهنگ ملی

مرز بین یک جامعه با فرهنگ فردگرایی و یک جامعه با فرهنگ جمع گرایی و تأثیرات این دو نقش تأیین کننده در روند حرکتی یک فرهنگ ملی را دارد. در یک طرف نقش فرد

است در جامعه و وظیفه جامعه است در قبال او و در طرفی دیگر نقش جمع است بر فرد و وظایف فرد در قبال جمع که در سطح فرهنگ ملی نشو و نما می‌یابد.

مفهوم کلمه جمع گرایی را نباید با تسلط قدرت حاکمه بر جامعه و افراد تداخل کرد. در اینجا منظور از فرهنگ جمع گرایی نقش تسلط جویانه جمع است بر فرد در درون یک جامعه. اولین جمعی که ما با به درون آن می‌نهییم و شاید در آنجا نیز برای اولین بار چشم بر جهان می‌گشاییم، خانواده است که در بخش قبلی تأثیرات آن را در یک فرهنگ با فاصله زیاد و کم در رابطه قدرت-مردم بررسی کردیم. نباید فراموش کرد که ساختمان خانواده در جوامع مختلف گوناگون است. یک خانواده که در یک فرهنگ جمع گرایی زندگی می‌کند تنها متشکل از یک پدر و مادر و یا برادر و یا خواهر نیست. در این خانواده به دلیل غلبه فرهنگ جمع گرایی معمولاً پدربزرگ (پدري و یا مادري و یا هر دو)، مادربزرگ (پدري و یا مادري و یا هر دو)، عمه‌ها، عموها، خاله‌ها و حتی خدمه خانه در خانواده‌های مرفه نقش تأثیرگذار در برنامه ریزی داده‌های ارزشی پایه گذاری دانسته‌های کودک را دارند که کودک در بسیاری موارد این ارزش‌ها تا آخرین لحظات حیات با خود حمل می‌کند.

نقطه مقابل این فرهنگ فرهنگ فردگرایی است که تقریباً همیشه خانواده متشکل است از پدر و مادر و احتمالاً یک برادر و یا یک خواهر. این نوع خانواده را در اصطلاح جامعه شناسی هسته خانواده می‌نامند. در فرهنگ فردگرایی کودک طوری تربیت می‌شود که تا زمان بلوغ "من" خود را دریابد و هویت و شخصیت خود را بر اساس دانسته‌های خود و مفاهیم بدست آورده از آن داده‌ها بدست آورد. این هویت و شخصیت به هیچ عنوان لازم نیست متأثر از سایرین بوده باشد. بل اینکه بایستی هویتی باشد شخصی با مشخصه‌های خود آن فرد.

در اینجا چنانچه ما نگاهی به جوامع با فرهنگ جمع گرا و با فاصله زیاد بین قدرت-مردم بیافکنیم می‌بینیم که تمامی این جوامع با سیستم‌های سیاسی دیکتاتوری اداره می‌گردند. این بدین مفهوم است که ارتباطی تنگاتنگ و غیر قابل جدائی بین این نوع فرهنگ‌ها و سطح پذیرش رژیم‌های دیکتاتوری می‌باشد.

در سمت دیگر این نگاه جوامع با فرهنگ فردگرایی و فاصله کم بین قدرت-مردم است. در اغلب این جوامع که مثال زنده آن اغلب کشورهای اروپائی و از آن میان کشورهای اسکاندیناوی است، رژیم‌های دموکراتیک و مردمی در رأس هرم قدرت هستند. معمولاً ثروت ملی نیز در جوامع فردگرا از یک تقسیم عادلانه تر برخوردار است تا جوامع با فرهنگ جمع گرا.

همانطور که بالاتر نیز توضیح داده شد در فرهنگ‌های جمع گرا نظر شخصی و استقلال فردی در تقابل با منافع جمع که می‌تواند متشکل از یک خانواده، فامیل بزرگ، قبیله، طایفه و باشد قرار گرفته در نتیجه غیر قابل مطرح کردن است. اما در جوامع با فرهنگ فردگرایی از همان ابتدا استقلال فرزند و نشانه این تربیت را در رفتار فرزند باعث افتخار خانواده تلقی کرده و نمونه رشد موزون و خوب فرزند می‌دانند.

3- تفکر مذکرگرایی یا مؤنث گرایی، یک بعد اساسی در فرهنگ ملی

در یک فرهنگ متأثر جنسیت گرایی، اینکه یک کودک پسر به دنیا بیاید یا دختر نقش تأیید کننده و حیاتی در زندگی او خواهد داشت تفاوت بیولوژیکی زن و مرد در سرتاسر جهان بطور یکسان متفاوت است اما آنچه نقش تأیید کننده در مسئله برتر/ پائین تر را در زندگی این دو جنس متفاوت بازی می‌کند موضع اجتماعی و نقش آنها در اجتماع است. همانطور که در بالا تأثیرات دو فاکتور فاصله قدرت-مردم و فردگرایی/ جمع گرایی را در فرهنگ ملی یک قوم و یا ملت مورد بررسی قرار دادیم و آن را از زوایای متنوع اجتماعی نگاه کردیم، مسئله نقش تفکری-فرهنگی مذکرگرایی/مؤنث گرایی نیز در سیر حرکتی یک ملت و فرهنگ ملی آن نقش تأیید کننده بازی می‌کند.

این فرهنگ همچون دو فاکتور برشمرده گذشته از خانواده نطفه گرفته به مدرسه و آموزش و پرورش عمومی کشیده شده و در محیط کار به ثمر می‌نشیند. این بخش از پروسه برنامه ریزی مغز انسان‌ها در فرهنگ‌های مختلف از خانواده شروع شده و تا اعماق اجتماع جایگزین می‌گردد. مشخصه‌ها و تأثیرات تفکر مذکرگرا می‌تواند با نقش‌های که زنان و مردان در جوامع مختلف با فرهنگ‌های مختلف بر عهده می‌گیرند و یا بر عهده شان می‌نهند توضیح داد.

از مردان در فرهنگ‌های مذکرگرا انتظار می‌رود که مرد خشن جلوه کرده، حرف آخر را زده، جدی و واقع بین باشد. زنان درست بر عکس بایستی بدون هیچ انتظار و خواسته‌ای در مقابل جنس مقابل رفتار کرده، مهربان، آرام و صد در صد درگیر رونق دادن به بالا بردن کیفیت زندگی باشد. در جوامع با فرهنگ مؤنث گرا هر دوی این جنس‌ها در تداخلی متناسب با یکدیگر در فعالیت برای ساختن یک زندگی خوب با کیفیت بالا هستند.

لازم به تذکر است که به همان مقدار که تعیین ملیت برای یک کودک امری غیر قابل کنترل است، جنسیت او نیز در همین زمره قرار می‌گیرد. هیچ انسانی در تعیین جنسیت خود نه نقش دارد و نه می‌تواند در تغییر آن تعیین کننده باشد. به همین خاطر تأثیرات دو پدیده ملیت و جنسیت در برنامه ریزی مغز انسان در فرهنگ‌های مختلف غیر خود خواسته و ناخودآگاهانه می‌باشد. این در حالی ست که هر دوی این فرهنگ‌ها آموختنی هستند و ما تأثیرات آن را در مراحل اولیه زندگی لمس می‌کنیم و درک از نتایج وارده از جنسیت در زمانی است که ما هنوز درکی از امکانات دیگر نداریم.

جوامع با فرهنگ مذکرگرا معمولاً تمایل به حل مشکلات از طریق استفاده از زور را دارند. (امریکا). بر عکس آن جوامع با فرهنگ مؤنث گرا است که معمولاً مشکلات و اختلافات را با گفتگو و سازش به نتیجه می‌رسانند. (سوئد). در این زمینه می‌توان مثال موضعگیری کشور سوئد در قبال جنگ بین امریکا/انگلیس بر علیه عراق را زد. سوئد که در صدر کشور‌های با فرهنگ جنسیت مؤنثگرایی قرار دارد، درست مقابل تفکر امریکا/انگلیس که هر دوی این کشورها در سطوح مختلف فرهنگ مذکرگرا هستند قرار

گرفت و مخالفت خود را با این جنگ اعلام نمود. این موضع گیری مخالفت در سطوح پائین اجتماعی به مراتب واضح تر نمود کرد. (تظاهرات مردمی قبل و در طول جنگ بر علیه جنگ).

فرهنگ تفکر وابسته به جنسیت گرا در حوزه های سیاست و برنامه ریزی اجتماعی نیز تأثیرات سرنوشت ساز دارد. نمود اختلاف بین فرهنگ جنسیت گرای مذکر تمایل به سخت گیری و سخت کوشی بیش از توان فرد را در حد ایده آل داشته، حمایت از قدرتمندان تشویقشان در پیشرفت بیشتر را خواستارند. در مقابل در فرهنگ جنسیت گرای مؤنث بر روی تحمل دیگران، دستگیری از نیازمندان و کمک به آنها در حد توان جامعه تأکید می‌ورزند. جالب توجه اینکه طبق تحقیقات انجام شده در فاصله سنی بین 25 تا 55 این موضع برتری جنسی در بین مردان و زنان در جوامع با فرهنگ مذکرگرا کاسته شده و به سطح پائینی کاهش می‌یابد.

4- موضع تقابل با عدم امنیت در فرهنگ ملی

هر انسانی بایستی در خود آمادگی برخورد با موارد غیر مترقبه که امکان اتفاق افتادنشان در فردای هر کسی را هست داشته باشد، اما اینکه انسان دائماً با این موضع عدم اطمینان به آینده هر لحظه خود را بگذراند بحث دیگریست. شدت یافتن موضع عدم اطمینان به آینده می‌تواند تبدیل به افسردگی گردد. هر اجتماعی برای پیش گیری از وقوع این مرحله راه حل‌هایی اتخاذ می‌نماید. ابزار این راه حل جوئی‌ها در تکنولوژی، قانون گذاری و مذهب است. وجود تکنولوژی چه در سطح بالا و چه در سطح پائین در جوامع مختلف به انسان در یک نوع موضع اطمینان در مقابل اتفاقات طبیعی را می‌دهد. وجود قوانین در جامعه به انسان‌ها موضع اطمینان در مقابل رفتارهای دیگران را می‌دهد. وجود مذهب نیز به آن بخش از انسان‌هایی که در جوامع مختلف معتقد به این هستند که نیروهای بالاتر از انسان حیات انسان را تحت کنترل دارند کمک کرده تا بر احساسات عدم اطمینان خود غلبه کنند. در این میان مذهب به این نوع انسان‌ها کمک می‌کند که برای غلبه بر موضع عدم اطمینان خود پناه به دنیایی ماورای این دنیای مادی ببرند.

اسانس موضع عدم اطمینان در واقع یک نوع حس مجازی می‌باشد. موضع عدم اطمینان یک موضع شخصی که فقط مختص یک فرد باشد نیست. این موضع می‌تواند در بین یک گروه و یا افراد یک جامعه باشد. انسان‌ها در جوامع مختلف با سطوح مختلف این موضع را از روابط اجتماعی خود می‌آموزند. این موضع در فرهنگ اجتماع از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد و سازمان‌های پایه‌ای برای انتقال نسلی آن خانواده، مدرسه و حکومت‌ها هستند. این موضع در قالب رفتارهایی متشکل شده که این رفتارها و گفتارها در هر جامعه‌ای به شکل مشخص خود در جمع به نمایش در می‌آید. این قبیل شیوه‌های رفتاری دسته جمعی می‌تواند از یک جامعه به جامعه‌ای دیگر متفاوت بوده و برای یکدیگر غیر قابل فهم و غیر منطقی جلوه کند.

یکی از مشخصه‌های ابعادی موضع تقابل با عدم اطمینان این است که اعضای مشترک در

یک فرهنگ تا حد زیادی خود را مورد تهدید و نا امنی حس می‌کند. عکس العمل یک چنین احساسی در ابراز احساسات عصبی و نیاز به قابل پیش بینی بودن همه چیز و وجود قوانین نوشته و نانوشته جلوه می‌کند. اضطراب که در شکل فشرده آن به افسردگی منتهی می‌شود وضعیتی است مثل هوای مه آلود که در آن دید انسان کم شده و موضع عدم اطمینان بوجود می‌آید. اضطراب و یا افسردگی ناپیوستگی با وحشت اشتباه گرفته شود. چرا که وحشت یک ریشه خارجی در وجود چیزی (شئی) دارد زیرا انسان همیشه از یک چیزی به وحشت می‌افتد.

سطح آمار خودکشی در یک جامعه رابطه مستقیم با سطح بالای احساس اضطراب (یک دلیل) در یک جامعه دارد. همچنین سطح اضطراب در فرهنگ‌های مختلف متفاوت است. در کشورهایی که سطح موضع تقابل با عدم اطمینان پائین است، سطح اضطراب نیز در بین شهروندان آن جوامع بسیار نازل است. در جوامع با فرهنگ موضع قوی تقابل با عدم اطمینان طبقه بندی بین اینکه چه چیزهایی کثیف و چه موارد و چه چیزهایی خطرناک هستند بسیار واضح و مشخص است. کثیفی و خطرناکی تنها در رابطه با مواد، اشیاء و حیوانات نیست. این مفاهیم می‌توانند حتی شامل حال انسان‌ها نیز بگردند. حتی عقاید دیگرگون نیز در چنین فرهنگ‌هایی می‌توانند کثیف و خطرناک تشخیص داده شوند.

بچه‌ها در خانواده‌ها فرا می‌گیرند که بعضی از عقاید خوبند و بعضی غیر قابل گفتگو و زنده هستند (تابو). در بعضی از فرهنگ‌ها سطوح مشخصه تفاوت بین عقاید خوب و بد بسیار مشخص است (مثل تفکرات ضد کمونیستی در بین امریکاییان در قبل از سقوط جهان کمونیسم و جایگزینی آن با خطرناک دانستن مسلمانان در جهان امروز). در این جوامع "حقیقت" همیشه کلمه‌ای است که با یک حالت خاص از آن یاد می‌شود. به همین خاطر عقایدی که غیر "حقیقی" باشند برای انسان خطرناک و آلوده کننده تشخیص داده می‌شوند. در این فرهنگ‌ها تقریباً جایی برای شک کردن و نسبی اندیشیدن وجود ندارد. بسیاری تصورشان بر این است که تابوها مختص جوامع سنتی-مذهبی و عقب افتاده است! اما اصلاً چنین نیست. بسیاری از جوامع مدرن نیز در فرهنگ خود محل بزرگی برای تابوها و پیش قضاوت‌های متفاوت دارند. لازم به تذکر است که سازمان پایه‌ای انتقال تابوها از نسلی به نسل دیگر خانواده‌ها هستند.

حتی جوامع با فرهنگ ضعیف موضع تقابل با عدم اطمینان نیز طبقه بندی خاص خود را در رابطه با مفاهیم کثیفی و خطرناکی دارند. اما در این جوامع فضای بیشتری برای شک کردن و مورد سؤال قرار دادن وضعیت‌ها و حالات در رابطه با انسان‌ها و عقاید ناشناخته را دارند. حرکات متفاوت و ناشناخته به راحتی تهدیدی علیه فرهنگ خودی تلقی نمی‌گردد. اما بر عکس در جوامع با فرهنگ موضع قوی تقابل با عدم اطمینان "آنچه متفاوت است خطرناک است" را مد نظر دارند. در فرهنگ مقابل آن "آنچه متفاوت است جالب است" را برای بدست آوردن شناخت بیشتر از آن تفاوت برداشت می‌کنند.

در مدرسه نیز دانش آموزانی که در یک فرهنگ احساس قوی تقابل با عدم اطمینان رشد

می‌کنند خواستار این هستند که معلم به عنوان یک متخصص بتواند به همه سؤالاتشان جواب بدهد و هرگز درکی از پاسخ «من جواب این سؤال را نمی‌دانم» را ندارند. در فرهنگ مقابل دانش آموزان از معلم قبول می‌کنند اگر او بگوید: من جواب این سؤال را نمی‌دانم باید بروم و در این زمینه تحقیق بکنم. در چنین فرهنگ‌هایی عدم توافق نظری بین استاد و دانش آموز بمثابة یک تلاش برای رسیدن به یک شناخت قوی تر برداشت می‌شود. و درست برعکس آن دانش آموز همیشه بایستی به معلم خود به عنوان منبع علم نگریسته و حق زیر سؤال بردن نظرات او را ندارد. در غیر این صورت آن دانش آموز مورد تنبیه قرار می‌گیرد.

وجود قوانین نوشته و نانوشته در فرهنگ موضع قوی تقابل با عدم اطمینان بسیار تعیین کننده است. وجود این قوانین و ضوابط بیشتر بر پایه روانشناسی همان فرهنگ بنا نهاده شده است تا منطق کار. به همین خاطر احساسات نقش تعیین کننده‌ای در وضع این قوانین دارند. بخصوص زمانی که این فرهنگ تداخلی از فاصله زیاد قدرت-مردم را نیز در خود داشته باشد، شدت موضع تقابل با عدم اطمینان بشکل قوانین بیش از حد دست و پاگیر بیشتر مشاهده می‌شود. در این فرهنگ مردم علاقه شدید به کارکردن زیاد دارند، یا دست کم همیشه باید مشغول به انجام موردی باشند. زندگی برای این انسان کوتاه جلوه کرده و وقت برایشان به مثابه طلا است.

بر عکس این فرهنگ مردم در جوامع با فرهنگ موضع ضعیف تقابل با عدم اطمینان نیز بسختی کار می‌کنند ولی اگر واقعا نیاز به آن باشد. اما آنها مرتباً در گردونه کار دائمی روزانه نیستند. آنها در مقابل هشت ساعت کار لذت فراوان از وقت آزاد خود را نیز می‌برند. در واقع زمان در فرهنگ موضع ضعیف تقابل با عدم اطمینان فضائی است برای دریافت و شناخت "من" هر شخص نه چیزی که دائماً تحت تعقیب آن قرار داشته باشد.

دو فاکتور فاصله قدرت-مردم و درجه موضع تقابل با عدم اطمینان تقریباً دست در دست یکدیگر در یک فرهنگ ملی عمل می‌کنند. همان طور که قبلاً توضیح داده شد در فرهنگ‌های با موضع قوی تقابل با عدم اطمینان، قوانین فراوان در همه رابطه‌ها وجود دارد. در رابطه با قدرت حاکمه نیز در این گونه فرهنگ‌ها مقامات رسمی از مردم فاصله فراوان داشته و قدرتشان بدون کنترل از جانب مقام و یا سازمانی و بسیار زیاد است. به همین خاطر مقامات دولتی و رسمی در این فرهنگ‌ها از مزایای مادی بیش از حد نسبت به شهروندان خود برخوردارند و جایگاهشان نیز از قدیسیت خاصی در بین مردمانشان برخوردار است.

این قضایا در فرهنگ مقابل درست برعکس عمل می‌کند. بدیل انتخابی بودن و مقامات رسمی و حضور پرنفوذ دموکراسی در این فرهنگ‌ها مقامات و جبهه خود را از قبل مردم دارند.

در کشورهای با فرهنگ فاصله زیاد قدرت-مردم و موضع قوی تقابل با عدم اطمینان مردم به مقامات به مثابه متخصص نگریسته و بر این عقیده‌اند که روابط بایستی چنین باشد. هم

مقامات و هم مردم در این نوع فرهنگ‌ها در داشتن و اشاعه این احساسات مشترکند فاشیسم و نژادگرایی زمینه رشد تفکر خود را در ارزش‌هایی مثل موضع شدید تقابل با عدم اطمینان و فرهنگ مذکرگرایی دارند.

تأثیرات و شدت موضع تقابل با عدم اطمینان در یک جامعه بستگی به سطح فرهنگ فردگرایی/ جمع گرایی در یک جامعه را نیز دارد. کشورهایی با فرهنگ فردگرایی و موضع قوی تقابل با عدم اطمینان مثل آلمان بطور شدیدی وابسته به قوانین نوشته و نانوشته بسیار هستند.

5. موضع تقابل با عدم اطمینان، مذهب و عقاید

قبلاً متذکر شدیم که وجود مذهب یکی از دلایل تقابل بشر در طول تاریخ با موضع عدم اطمینان به همه چیز در جهان اطراف خود بنا گرفته است. دکترین وجودی مذهب بر این مبنا شده که ما را در پذیرش مواردی که قادر به تجزیه و تحلیل نیستیم و موضع عدم اطمینان در ما ایجاد می‌کند و نمی‌توانیم با آن موارد و عقاید تدافعی داشته باشیم کمک می‌کند. بسیاری از مذاهب برای موضع تقابل با عدم اطمینان به انسان پیشنهاد یک زندگی کاملاً مطمئن در جهانی دیگر را که عاری از هر گونه ناامنی می‌کنند.

قابل توجه است که تغییر گرایش از یک مذهب به مذهبی دیگر مبنایی برای تغییر در ارزیابی و ارزش گذاری جدید در یک فرد نمی‌شود. ارزیابی یک انسان در رابطه با فرهنگ ملی او و فاکتورهای چهارگانه‌ای است که در بالا ذکر شد و قوی تر از تعویض گرایش مذهب و تمایل شدن به یک مذهب دیگر عمل می‌کند.

سه آئین مذهبی یهود، مسیحی و اسلام بنا شده بر نزول وحی از آسمان بر پیامبران آنهاست و هر سه این مذاهب در منطقه‌ای که خاورمیانه نامیده می‌شود به ظهور رسیده‌اند. آنچه که این سه آئین مذهبی را از آئین‌های مذهبی شرق دور (بودائی و) متمایز می‌کند، احساس انحصار آنها در دربرداشتن "حقیقت محض" نسبت به آئین‌های دیگر است. سه مذهب بالا معتقد به قدرت نزول وحی بر حقانیت آن هستند و آن را نقطه عطفی برای دربرداشتن "حقیقت محض" می‌دانند که باعث باز کردن و نشان دادن "حقیقت محض" به انسان گردیده و سایر آئین‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

در کشورهایی با فرهنگ حساس قوی تقابل با عدم اطمینان این عقیده بسیار متداول است که "فقط یک حقیقت وجود دارد و آن آن چیزی است که ما بدان معتقد و آگاهیم". سایرین در اشتباه کامل هستند. شناخت این حقیقت تنها راه رسیدن به آمرزش دنیوی و اخروی است و این تنها تکاپوی انسان است که در سرتاسر زندگیش بایستی بدنبال آن باشد. نتایج حاصله از اینکه این انسان تنها آگاه به "حقیقت محض" و سایرین در غلطند این می‌شود که او یا سعی در تغییر دادن آنها می‌کند یا از آنها اجتناب کرده (آن کس که عقاید دیگرگون دارد خطرناک است) و یا خود را مُحق به کشتن آنها می‌داند.

در کشورهای غربی و یا سایر کشورهای دیگر که دارای فرهنگ با موضع ضعیف تقابل با عدم اطمینان هستند نیز بسیارند که معتقدند که آئین مذهبی‌شان دارای "حقیقت محض" است ولی نیازی در داشتن حق تمامیت نسبت به این "حقیقت محض" در خود احساس نمی‌کنند. این مردمان چنین می‌گویند: "فقط یک حقیقت محض وجود دارد و ما در جستجوی آن هستیم. دیگران نیز در جستجوی آن هستند و ما این جستجو را به عنوان راه‌های دیگر برای رسیدن به این حقیقت محض قبول داریم". لازم به تذکر است که این تفکر چنین نیز می‌پندارد که بخشی از این حقیقت محض این را می‌گوید که آفریدگار نمی‌خواهد کسی بخاطر عقاید له یا بر له پذیرش او مورد تعقیب و آزار و اذیت قرار گیرد.

مذاهب کشورهای خاور دور کمتر علاقه مند به یافتن و یا در انحصار داشتن "حقیقت محض" هستند. ایده اینکه فقط یک "حقیقت محض" وجود دارد اصولاً در دنیای فکری این مذاهب نیست. آئین بودائی تأکید بر این دارد که قدرت بدست آوردن دید قوی از زندگی برای تقابل با عدم اطمینان انسان از طریق مدیتیشن انجام پذیر است. افرادی که گرایش به آئین بودائی دارند قدرت جزیبشان از سایر عقاید به مراتب بیشتر از سایر آئین‌های مذهبی است.

6 حقوق بشر

در فرهنگ‌های با موضع قوی تقابل با عدم اطمینان ایدئولوژی‌های سیاسی غیر متحمل وجود دارند. و بر عکس آن سطح تحمل تفرکات و عقاید دیگران را بیشتر دارند. احترام برای آنچه که انسان امروز حقوق بشر می‌نامد پایه در تحمل تفکر و عقاید دیگرگون دارد. زیر پا نهادن حقوق بشر در کشورهای مشخص ریشه در موضع قوی تقابل با عدم اطمینان از طرف قدرت حاکمه که متشکل از افراد رشد کرده در همان محتوی فرهنگی هستند را دارد.

در رابطه با فلسفه و علم نیز معمولاً آفرینش‌های بزرگی در این دو زمینه در کشورهای رخ می‌دهد که موضع بسیار قوی تقابل با عدم اطمینان را دارند که نشان از محتوی طرح کلی فرهنگ آن جامعه را دارد. جستجو به دنبال حقیقت یکی از مهمترین و قوی ترین اهدافی است که یک فیلسوف را به دنبال خود می‌کشاند. بعنوان مثال در اروپا دو کشور آلمان و فرانسه در داشتن تعداد فیلسوف به نسبت انگلیس و سوئد قابل مقایسه نیستند. (دکارت، کانت، هگل، مارکس، نیچه و سارتر). اما بر عکس فرهنگ‌هایی با موضع ضعیف تقابل با عدم اطمینان در تربیت افرادی که بیشتر از طریق مشاهده و تحقیق به تاجی رسیده‌اند کوشا بوده‌اند تا براساس ساختن تفکر و فلسفه برای پاسخگویی به ناشناخته شده‌ها در جهان. (نیوتون، لینه و داروین).

گفتار پایانی

در پایان این بحث باید یادآوری کرد که فاکتورهای برشمرده بالا در تأیین خط فکری یک فرهنگ ملی در چارچوب مشخص جغرافیایی تأثیرات خود را بر روابط اقتصادی برآمده از شرکت‌های بزرگی که در سطح جهان با سایر کشورها در حال داد و ستد هستند نیز تأثیر می‌گذارد. یک نمونه آن اینکه معمولاً در کشورهای متأثر از فرهنگ با فاصله زیاد قدرت-مردم شرکت‌های بزرگی که از پدر به پسر رسیده و فراملیتی گردند یا اصلاً دیده

نمی‌شود و یا بسیار نادر است. عدم اطمینان در سرمایه گذاری‌های طولانی مدت که رابطه مستقیم با قدرت حاکمه و رابطه آن با مردمش و به همان نسبت در جهان امروز که یک جهان جهانی شده است باعث اتخاذ تصمیم در سرمایه گذاری‌های کوتاه مدت می‌گردد. و یا اینکه معمولاً این سرمایه گذاری‌ها پس از مدت کوتاهی به شخص و یا اشخاص دیگری فروخته شده و تمامی روابط کارگر و کارفرما تحت تأثیر حرکات جدیدی قرار گرفته که باعث کاهش راندمان کاری می‌گردد.



**به گزارش ایسنا، روزنامه همشهری
ناگفته‌هایی درباره دکتر محمد معین از زبان دخترش**

آنقدر بزرگ است که نیاز به هیچ معرفی‌ای ندارد. دکتر محمدمعین را می‌گوییم؛ استاد مسلم ادبیات فارسی که اگر او را پدر فرهنگ فارسی بنامیم، بیراه نگفته‌ایم. به گزارش ایسنا، روزنامه «همشهری» در ادامه نوشت: او که به‌عنوان نخستین فارغ‌التحصیل دوره دکترای ادبیات فارسی در ایران شناخته می‌شود، آثار ماندگار بسیاری در این حوزه از خود بر جای گذاشته که بی‌شک مهم‌ترین آنها «فرهنگ فارسی معین» است. او تمام عمرش را صرف تحقیق و پژوهش در لغت فارسی کرد که حاصل این تلاش شبانه‌روزی، تکمیل لغتنامه دهخدا و پدیدآمدن فرهنگ معین بود. در یکی از روزهای سرد پاییزی، همراه با دکتر مهدخت معین فرزند ارشد این بزرگمرد سلاله فرهنگ، دفتر زندگی پرفرازونشیب او را ورق زدیم که در ادامه خواهید خواند

«نام معین؛ یادگار شیخ «محمدتقی معین‌العلماء»

شاید برایتان جالب باشد بدانید نام خانوادگی «معین» چطور شکل گرفت. نخستین سؤالی که از دکتر «مهدخت معین» استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه می‌پرسیم، داستان شکل‌گیری همین فامیلی است که پاسخ می‌دهد: «لقب پدر بزرگ دکتر معین، «معین‌العلماء» بود؛ شیخ محمدتقی معین‌العلماء. چون مادر و پدر استاد معین در طفولیت ایشان از دنیا

رفتند، سرپرستی و تربیت ایشان را پدربزرگ برعهده گرفت. دکتر معین پدربزرگ را عاشقانه دوست داشت. هنگامی که قرار شد شناسنامه صادر شود، پدربزرگ با مشورت «محمد و پیشنهاد او، نام خانوادگی معین را انتخاب کرد

27 سال کار روی فرهنگ معین

استاد معین آثار ماندگاری از خود بر جای گذاشته است. اما بی‌شک مهم‌ترین اثر او که باعث شده ادبیات فارسی تا همیشه وامدارش باشد، «فرهنگ لغت معین» است. فرزند ارشد دکتر معین درباره شکل‌گیری این مجموعه منحصر به فرد می‌گوید: «پدر وقتی با مرحوم «عبدالرحیم جعفری» رئیس انتشارات امیرکبیر قرارداد چاپ فرهنگ را امضا کردند، ۲۰ سال بود که روی فرهنگ کار کرده بودند و فیش‌های بسیاری - گویا یک میلیون و ۳۰۰ هزار فیش - گردآوری کرده بودند. در واقع آغاز این کار قبل از کار روی «برهان قاطع» و حواشی آن کتاب که خود فرهنگ جداگانه‌ای، به‌خصوص در زمینه زبان‌شناسی است و نیز قبل از همکاری با علامه دهخدا و کار لغتنامه بوده است. از ۱۳۳۸ (سال انعقاد قرارداد) تا ۱۳۴۵ (شروع بیماری)، مدت ۷ سال دیگر کار کردند که روی هم ۲۷ سال می‌شود. ایشان بسیاری از روزها ۱۸ ساعت کار می‌کردند

امانت‌داری؛ بارزترین ویژگی استاد

احتمالا بیشتر ما درباره زندگی حرفه‌ای استاد معین و نقش او در ادبیات کشورمان می‌دانیم اما کمتر کسی از ما درباره وجه زندگی شخصی و ویژگی‌های اخلاقی این استاد مسلم زبان فارسی می‌داند. مهدخت معین، امانت‌داری به‌ویژه در کار علمی و تحقیقاتی را بارزترین ویژگی اخلاقی مرحوم پدرش می‌داند و می‌گوید: «مکرر شاهد این مسئله بودیم که اگر تلفظ یا معنی کلمه‌ای را از کسانی حتی افراد کم‌سواد یا بی‌سواد می‌پرسیدند یا می‌شنیدند، به نام آنها ثبت می‌کردند. این مسئله بسیار اهمیت دارد. به‌خصوص در شرایطی که با وجود منابع اطلاعاتی پیشرفته و امکان دسترسی عمومی به کارهای تحقیقاتی و منابع و مأخذ، هنوز سرقت ادبی و علمی بسیار شایع است و گویا خیلی‌ها اصلا نمی‌دانند که باید مأخذ را ذکر کنند و استفاده از کار علمی دیگران بدون ذکر مأخذ را بدیهی نمی‌دانند».

10 دقیقه در روز، وقت داستان داشتیم

استاد معین تمام وقتش را صرف کارهای علمی می‌کرد، اما اینطور که فرزند ارشدش می‌گوید به‌طور معجزه‌آسایی هم موفق می‌شد به قدر کافی برای فرزندانش وقت بگذارد. مهدخت معین در این باره می‌گوید: «به خاطر دارم که برای برادران و خواهرم که همه از من کوچکتر بودند، بعد از ظهرها قبل از استراحت بسیار کوتاه، چند دقیقه‌ای قصه می‌گفتند؛ آن هم قصه‌هایی که فی‌البداهه از ذهنشان تراوش می‌کرد. سر بزنگاه داستان را نگه می‌داشتند، بقیه را روز بعد می‌گفتند. ۱۰ دقیقه هر روز داستان می‌گفتند. هر چندماه یکبار هم می‌گفتند ببینید چه فیلمی خوب است برویم سینما. هر ۱۰ یا ۲۰ روز یکبار برای مدت نیم‌ساعت، یا به ندرت بیشتر، ما را به منزل اقوام نزدیک می‌بردند. شب‌های پلدا اقوام نزدیک، همه به منزل ما می‌آمدند و پدر برایشان حافظ می‌خواند. مراسم نوروز،

حتی اگر تحویل سال ساعت ۲ یا ۳ بعد از نیمه شب بود، حتما پای هفت‌سین برگزار می‌شد و دید و بازدیدهای نوروزی و هدایا برای ما و بچه‌های فامیل فراموش نمی‌شد. شب‌های احیاء (قدر) در ماه مبارک رمضان نیز، حتماً همه خانواده پشت سر ایشان قرآن سر می‌گرفتند و با صدای ایشان که به لهجه عربی فصیح دعاها را تلفظ می‌کردند، «می‌خواندند».

راهنمای بچه‌ها در درس

دکتر معین در مسائل درسی هم همیشه راهنمای فرزندانش بود که شنیدن این همراهی از زبان فرزند ارشدش قطعاً شیرین‌تر است؛ «هر مشکلی که در ادبیات داشتم غالباً از مادر می‌پرسیدم و همیشه پاسخ درست می‌دادند. اما در درس‌های ریاضی، فیزیک، شیمی و علوم طبیعی به پدر مراجعه می‌کردم و ایشان همیشه راهنمایی می‌کردند. یکبار مسئله جبر، معادله دومجهولی مطرح بود که حل نمی‌شد. هرچه با همکلاسی‌ها تماس گرفتم حل نشد. پدر که تلفن‌های مرا می‌شنید، به من گفت مسئله چیست؟ با خود فکر کردم: دیگر این یکی را پدر نمی‌تواند حل کند. مسئله را به ایشان دادم. چند لحظه فکر کردند و حل کردند. روز بعد در مدرسه و گفت‌وگو با دبیر ریاضی دانستم که رامحل پدر اصلاً شناخته شده نیست و پدر رامحل را شخصا ابداع کرده‌است. ایشان غیر از ادبیات، اطلاعات وسیعی در رشته‌های علمی مثل ریاضیات، فیزیک، شیمی، علوم طبیعی، اصطلاحات موسیقی و...» داشتند.

ما ایرانی هستیم

خاطره‌ای از استاد معین که کمتر شنیده و گفته شده، قطعاً جذابیت خاص خودش را دارد. وقتی از فرزند بزرگتر دکتر معین می‌خواهیم خاطره‌ای از پدر را برایمان نقل کند، ما را مهمان این خاطره به یاد ماندنی می‌کند: «پدرم برای تدریس و سخنرانی به آمریکا رفته بود. خواهرم ۵ یا ۶ ساله بود. روزی در حیاط منزل درحالی‌که شلوار جین پوشیده و کلاه «کابوی» (گلوبازان آمریکایی) بر سر داشت، به اتفاق دو برادر، عکسی انداختند. مادر عکس را برای پدر فرستاد. نامه پدر رسید. نوشته بود عکس بچه‌ها خیلی قشنگ بود، ولی «ما ایرانی هستیم و بچه‌ها باید لباس ایرانی بپوشند و با آداب و رسوم ایرانی زندگی کنند».

دکتر معین عاشق بود

از دکتر مهدخت معین درباره سرگرمی‌های مرحوم پدرش می‌پرسیم و همانطور که انتظار می‌رفت، استاد معین در همه حال مشغول کار علمی بود؛ «گاهی سینما می‌رفتیم، گاهی منزل اقوام نزدیک. همچنین ایشان مجلات هفتگی و برخی روزنامه‌ها را مطالعه می‌کردند و از مطالب آن مجلات و روزنامه‌ها یادداشت و فیش‌برداری می‌کردند. گاهی مادر با مدیریت فوق‌العاده شگرفی، ترتیبی می‌دادند که همگی با پدر به شمال برویم. اهل رشت بودند و شمال را خیلی دوست داشتند. مجموعاً ۲ یا ۳ روز می‌رفتیم و برمی‌گشتیم و همین مدت کوتاه برای ایشان تمدد اعصابی بود. درحالی‌که به محض ورود به خانه اقوام در رشت، قبل از اینکه لباس عوض کنند یا حتی بنشینند، مادر را صدا می‌زدند و چمدان «فیش‌هایشان را می‌خواستند و شروع به نوشتن می‌کردند».

در انتظار آثار چاپ‌نشده

استاد معین به قدری زندگی پرخیز و برکتی داشته که علاوه بر کتاب‌های منتشر شده‌اش تا امروز، آثار چاپ‌نشده‌ای هم دارد که فرزند ارشدش خبر خوش انتشار آنها را می‌دهد؛ «گنجینه عرفان (شرح غزل‌های حافظ)»، از پدر زیر چاپ است و ان‌شاءالله به‌زودی منتشر می‌شود. این کتاب بعد از «حافظ شیرین سخن» تألیف شده و مطالب بدیع و گفته‌نشده‌ای درباره مفاهیم اشعار حافظ و تاریخ عصر حافظ تا آنجا که در «اشعار خواجه اشاره شده در این کتاب آمده است

دانش‌آموخته دارالفنون

دکتر «محمد معین» که حق زیادی به گردن ادبیات فارسی دارد، ۵۳ سال بیشتر عمر نکرد و از این مدت کوتاه عمر، ۴ سال و ۷ ماهش را هم در کما بود. اما در همین زندگی کوتاه آنقدر مؤثر عمل کرد که امروز تصور ادبیات فارسی بدون او ممکن نیست. در این گزارش نگاهی به سال‌شمار زندگی کوتاه اما پر از خیر و برکت دکتر محمد معین انداخته‌ایم. اگر چه تاریخ‌های روزگار کودکی و تحصیل دکتر معین به‌طور دقیق مشخص نیست، اما این تاریخ‌ها محتمل‌ترین زمان به سال‌شمار زندگی این استاد مسلم ادبیات فارسی به‌حساب می‌آیند

آثار بزرگمرد ادب فارسی

دکتر «محمد معین» را اگر چه بیشتر با «فرهنگ فارسی معین» می‌شناسیم، اما این بزرگمرد ادب فارسی، آثار ماندگار دیگری هم از خود به جا گذاشته که هر کدام از آنها حکم گنجینه‌ای در ادبیات فارسی این مرز و بوم دارد. کتاب‌های «حافظ شیرین سخن»، «ستاره ناهید یا داستان خرداد و امرداد»، «یوشن فریان و مرزبان نامه»، «یادنامه پورداوود»، «قاعده‌های جمع در زبان فارسی»، «شاهان کیانی و هخامنشی در آثار الباقیه»، «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی»، «مفرد و جمع» و... از جمله تالیفات استاد به‌حساب می‌آید. دکتر معین دستی هم بر تصحیح کتب داشته که از مهم‌ترین آنها می‌توان به «چهار مقاله تالیف نظامی عروضی سمرقندی»، «جامع‌الحکمتین تالیف ناصر خسرو»، «شرح قصیده ابوالهیثم» و... اشاره کرد. ترجمه و مقاله هم از دیگر فعالیت‌های ادبی پدیدآورنده فرهنگ معین است که در مجموع باعث شد نشان درجه سوم علمی در سال ۱۳۱۶، نشان درجه دوم علمی در سال ۱۳۲۱، نشان درجه دوم سپاس در سال ۱۳۲۷ و نشان عالی «هنر و ادب» از طرف دولت فرانسه در سال ۱۳۴۰ به استاد معین اهدا شود.

رد پای دکتر معین در خانه‌موزه خیابان پیروزی

برای شناختن بیشتر این ادیب نام‌آشنای معاصر فقط کافی است سری به خانه موزه دکتر معین بزنید. این خانه که در خیابان پیروزی قرار دارد، زمانی با منزل استاد «محمدعلی امیرجاهد»، پدر همسر دکتر معین و شاعر، تصنیف‌ساز، موسیقی‌دان و خالق تصنیف «هزارستان به چمن» دیوار به دیوار بوده. اما امروز این دو خانه با یکدیگر ادغام شده و جایی برای برگزاری کلاس‌های ادبیات و موسیقی و همایش‌های مربوط به این دو رشته

به حساب می‌آید. در این خانه موزه زیبا واقع در محله چهارصد دستگاه، علاوه بر اینکه می‌توان اشیای شخصی این دو هنرمند بزرگ را از نزدیک مشاهده کرد، می‌توان از کتاب‌های کتابخانه تخصصی زبان و ادبیات فارسی نیز بهره‌برد.

«مورد اطمینان» دهخدا

دکتر معین که از سال ۱۳۲۵ برای تکمیل لغتنامه دهخدا، همکاری‌اش را با این ادیب و لغت‌شناس معاصر آغاز کرد، به قدری در جلب اعتماد و اطمینان دهخدای سختگیر موفق بود که علامه دهخدا او را به‌عنوان ریاست امور علمی سازمان لغتنامه برگزید و وصیت کرد او کار تدوین و نشر لغتنامه را انجام دهد. استاد معین در زمان تصدی ریاست لغتنامه، به تنظیم فیش‌های چاپ نشده و تکمیل و انتشار لغتنامه دهخدا پرداخت؛ ۹ هزار صفحه از مطالب تألیف شده توسط دیگر مولفان را بازبینی و تصحیح و ۷۰۰ صفحه از اثر ماندگار دهخدا را شخصا تألیف کرد.

در سال ۱۳۳۸ نیز وصیت‌نامه‌ای از «نیمایوشیج» پدر شعر نو به‌دست آمد که در آن دکتر معین را وصی خود تعیین کرده بود. جالب اینکه نیمایوشیجگاه دکتر معین را از نزدیک ندیده بود، اما آوازه این ادیب معاصر باعث شد تا نیمایوشیج او را «مثل صحیح علم و دانش» بنامد و بررسی، انتخاب و انتشار اشعارش را به او بسپارد. همین وصیت سبب شد تا دکتر معین با وجود همه مسئولیت‌ها و مشغله‌هایش، کتاب «افسانه و رباعیات» شامل منظومه افسانه و ۲۶۱ رباعی نیمایوشیج و کتاب «ماخ اولاً» را به چاپ برساند.

انتهای پیام

یکشنبه ۱ دی ۱۳۸۷ • شماره ۱۹۲۵۹ کیهان

پیوند هویت تاریخی با آموزه های دینی

محمدرضا جلیلی استاد دانشگاه تهران (رشته الهیات گرایش علوم قرآن و حدیث) با اشاره به این که در جشن شب چله به نوعی به یکدلی، اتحاد و انس دست پیدا می‌کنیم، می‌گوید: «صله رحم یکی از آداب حسنه چنین شبی است که در دین مبین اسلام نیز به آن مؤکداً سفارش شده ایم. اساساً دین اسلام هدفش ایجاد همدلی است که در شب یلدا مصادیق آن تحقق پیدا می‌کند. متأسفانه امروزه بسیاری از ابزار پیشرفت بشر، اعضای خانواده و دل‌ها را از هم دور کرده است.»

این استاد دانشگاه ادامه می‌دهد: «بعضی از مغرضان در تلاش هستند چهره تیره و اندوهباری از دین اسلام ارائه دهند، در حالی که اسلام با تمام توان می‌کوشد طعم شادی حقیقی را به جان‌های خسته بچشاند. در شب نشینی‌های خانوادگی می‌توانیم از فضای صمیمی به وجود آمده برای تقویت الفت‌ها، مشورت و تعالی معنوی روح بهره بگیریم. صحبت‌های ادبی، علمی و فرهنگی داشته باشیم. دعا‌های دسته جمعی بخوانیم. روح خسته

خود را از ظلمت درون رهانیده و به سپیده وصال حضرت دوست برسیم. به جای پرداختن به حرف های بیهوده و غیبت های پای کلام حافظ بنشینیم و تفکر کنیم.»

جلیلی به نقش رسانه ها در ارائه برنامه های سازنده برای چنین شبی اشاره کرده و می گوید: «هرگاه بین هویت تاریخی ملتمان و مضامین دینی پیوندی ایجاد کردیم، بهترین تصویرها آفریده شد. بهتر است از طریق رسانه ها برای سنت های حسنه خود فرهنگ سازی داشته باشیم.»

این استاد علوم قرآنی با اشاره به کلام شیوای آیت الله مجتهدی که فرمودند: آنکه سحر ندارد، انگار هیچ ندارد، می گوید: «در قرآن به شب چندین بار قسم یاد شده است. شب هم مایه آرامش است و هم اگر خودسازی نداشته باشیم، اسیر وسوسه های شیطان خواهیم شد. همان طور که می دانید بیشتر جرائم در شب اتفاق می افتد. بنابراین به جاست تلاوت قرآن داشته باشیم و دو رکعت نماز شکر به جای آوریم، این گونه شادی واقعی را در عمق روح خود احساس خواهیم کرد.»

تجملات شادی آفرینی نمی کنند

عباس اسماعیل گل روانشناس معتقد است در چنین جشن هایی به دلیل تحقق سنت حسنه صله رحم، بسیاری از رنج های روحی التیام یافته و بهداشت روانی افراد تضمین می شود. اسماعیل گل به آنهایی که در طول روزهای گذشته با هم مشاجره رودر رو یا غیرمستقیم داشته و قهر بوده اند، توصیه می کند: «از شادی چنین شبی می توان برای آشتی دوباره و با هم بودن بهره گرفت. بهتر است کدورت ها را کنار گذاشته و به پیوند روح و یکی شدن فکر کنیم. فلسفه زندگی وقتی «برای هم زندگی کردن» قرار بگیرد، خودخواهی ها کنار گذاشته می شوند و خورشید معرفت از افق اندیشه مان متولد خواهد شد.»

این روانشناس در ادامه می گوید: «مردم خریده های سنگین و پذیرایی های آنچنانی را محل شادی تصور نکنند. شادی فرآیندی است که از رضایت خاطر و داشتن دل خوش نشأت می گیرد. دل خوش برای هر فردی تعاریف خاص خودش را دارد، اما سلامتی و اخلاق خوب داشتن دو عامل اصلی ایجاد دل خوش است.»

رودر رو با جدایی های مدرن

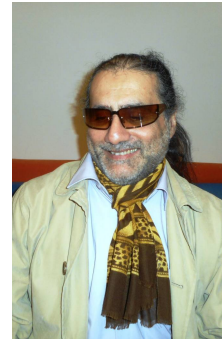
منیره غلامی توکلی کارشناس ادبیات فارسی دلیل شب زنده داری ایرانیان را در آخرین شب پاییز نه برای دفع نحوس (خرافه ها) بلکه بهانه ای برای یک دقیقه بیشتر در کنار هم ماندن، ابراز علاقه به هم و بازدید از بزرگان عنوان می کند. وی می گوید: «ایرانیان در تقویم ذهنی خود دو شب چله را جای داده اند. چله بزرگ و چله کوچک. چله بزرگ از اول دی ماه است تا دهم بهمن ماه و به دلیل فزونی سرما به بزرگ معروف است و چله کوچک از دهم بهمن است تا بیست اسفند که به دلیل کاهش شدت سرما به چله کوچک معروف شده است.»

توکلی ادامه می دهد: «قدمت این جشن فرهنگی و اهمیت آن در برخی از کتب و اشعار شاعران نامی چون سعدی، حافظ، سنایی، عنصری، مسعود سعد واضح است که ادبیات را

وارد مراسم شب چله کرده اند. پیران و بزرگان در ساعات هم نشینی شاهنامه می خوانند و جوانان و مردان و زنان اهل دل برای سال جدید خود تقال حافظ می زنند.

اگرچه دنیای صنعتی و دهکده جهانی دیدارها را کم کرده است. اگرچه تلفن های همراه با فن آوری تصویری انسان ها را دلتنگ با هم بودن نمی کند. اگرچه یخچال های آنچنانی همه میوه ها را تازه نگه می دارند و اگرچه قلب خاکستری شهر، دل ما را آهنی کرده است، اما در شب یلدا، در کنار هم و دست در دست هم با گفتن شادباش و خوردن هندوانه، خوردن انار به کنایه از روشنی و تخمه و آجیل برای ابراز شادی با بی محلی به همه ظلمت ها، شب شادی را برای خود رقم می زنیم.»

تیمور مال میر دکتری ادبیات فارسی از سنندج اندیشه مبارزه با گذر زمان را برای انسان امروز دارای اهمیت ویژه ای توصیف کرده و می گوید: «به جز شادی که ممکن است در برگزاری چنین مراسمی حاصل شود، توجه به اتحاد ملی نیز ترس از فراموش شدن در گذر زمان را پاک می کند. وقتی همه اعضای یک ملت با شادکامی در کنار هم قرار می گیرند، منش آنها تا سالیان درازی برای سایر اقوام و ملت ها الگو خواهد شد.»



علوم انسانی بومی ایرانی اسلامی ؟ آریا بهرام

مدتی است صحبت از تدریس علوم انسانی ایرانی اسلامی در دانشگاه ها مطرح است نخست اینکه برای بسیاری هنوز روشن و معلوم نیست علوم انسانی ایرانی اسلامی چه معنایی دارد؟ این کار مانند انداختن سکه ای بر هوا و انتظار نشستن آن بر زمین بر روی گونه زیبای آن سکه است ولی ممکن است رویی بر زمین باشد که به مذاق ما خوش نیاید. این کار یک ریسک است و یک شانس.

اگر قرار باشد علوم انسانی بومی و دستیابی به الگوی پیشرفته ایرانی - اسلامی بگونه ای باشد که که علوم انسانی برخواسته از غرب و شرق را نفی کنیم و بخواهیم آنرا با علوم انسانی ایرانی اسلامی فقط جایگزین کنیم بدون اینکه خود را با تفکر غربی و شرقی علوم انسانی (طرز تفکر علوم انسانی در شرق را فراموش نکنید خصوصاً در حوزه بوداییسم و هندوایسم) مشغول کنیم این میشود دیکتاتوری اندیشه و در نتیجه کتابهای مخفی که در میان دانشجویان رواج می یابد و درست نتیجه عکس میگیریم . اگر واقعاً بخواهیم طرز تفکر ایرانی و اسلامی را وارد کنیم و با تفکرهای غربی و شرقی مقایسه و تحلیل کنیم و به بحث بپردازیم بایستی مانند ورقی پاک که آماده نوشته شدن است باشیم و تعصبات را بدور بریزیم و بایستی آمادگی داشته باشیم و خود را آماده کنیم بسیاری از تابوهای مهم که کنون در جامعه ما هستند در رشته هایی مانند فلسفه و مذهب و حقوق و جامعه شناسی و غیره از میان بروند.

مثال :

زمانی که من در پاریس در رشته جامعه شناسی تحصیل میکردم استاد ما کتابهای پایه جامعه شناسی از دکارت و مارکس و... را داد که بایستی میخواندیم و نظریه هایی می نوشتیم .

در اینجا فردی مسلمان با فردی مسیحی یا بودایی نظریات مختلفی میدادند زیرا که ذخیره اجتماعی آنها با هم فرق داشت.

حال اگر این کار در ایران انجام گیرد نمیتوان مثلاً در مورد فلسفه جمله تابویی " چون در قرآن آمده است نمیشود" را قبول کرد زیرا که برای یک محقق و آزاد اندیش هر کتاب میتواند زیر سوال برود و آن چیزی است که باز بودن اندیشه غربی و بدون تعصب است .

برای مثال نه تنها مسلمانان بلکه خود مسیحیان به این اعتراف دارند که ممکن است در کتاب آنها انجیل (به نظر من هم احتمال زیادی دارد) دستکاریهایی و جود داشته باشد و انجیل کنونی آن گفته های مسیح نباشد هر چند ما انجیلهای مختلف داریم و با مطالعات آن متوجه میشوید که انجیل آن برادر بر آن یکی از حواریون ترجیح میدارد . این احتمال بر خلاف قرآن احتمالش زیاد است زیرا که این برادران با هم بودند

خوب با خواندن قرآن نیز با توجه به اینکه این قرآن را چه کسی گرد هم آورده و چه شخصیتی بوده و سوره هایی که در جایی مانند نسیم رحمت بر روح انسانی و در سوره ای دیگر آتش و عذاب است میتوان با دید غربی به قرآن نیز شک کرد ولی اگر همین قرآن را نه با نگاه اسلامی بلکه با نگاه یک جامعه شناس بنگریم میتوان استدلال کرد . زمانی به مفهوم واقعی قرآن در سوره های مختلف آن پی ببریم که قرآن را از لحاظ زمانی و مکانی به 3 قسمت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی دسته بندی کرد.

در اینجا تعصب مذهبی جایی ندارد.

حتی در علوم حقوقی قانون اساسی ایران زیر سوال خواهد رفت. مثلاً در امور مذهبی اندیشه تولد مجدد انسان که در بوداییسم یا هندوایسم قابل قبول و در اسلام شیعه غیر قابل قبول است پیش خواهد آمد.

اگر دلایل اندیشمندان بودایی قوی تر از اندیشمندان ایرانی اسلامی بود آیا اندیشه را قبول خواهند کرد یا به تعصب روی خواهند آورد؟

مثال دوم :

ما میدانیم که در زمان عثمان قرآن جمع آوری و کتابی یگانه شد و از سوی دیگر میدانیم که عثمان از امانتداری و ایمان حضرت علی نبود.

چگونه میشود اگر آیاتی یا سوره هایی از سوی دانشجویان زیر سوال برود؟

پس آیا میتوانیم به این قرآن که مدعی هستیم تمامی آن جملات خدایی هستیم اعتماد کنیم ؟

برای یک مسلمان شیعه ایرانی جواب مثبت است ولی برای یک محقق که تاریخ و فلسفه را معیار قرار میدهد جواب معلوم نیست و بایستی تحقیق کند و از جواب هم ترسی ندارد. ما نمیتوانیم از سویی از عدم تحقیق در مورد هولوکوست انتقاد کنیم ولی از سوی دیگر خود در موارد مختلف اجتماعی تحقیق را نفی کنیم.

ما دیگر نمیتوانیم از فلسفه هایی مانند فلسفه زرتشت و مزدک و مانی دوری کنیم و آنها را ندیده بگیریم زیرا گوشه ای از فلسفه تاریخ ایرانی ما هستند و بایس با ایده های آنها و مقایسه با اسلام آنها وارد شویم.

حال چگونه است اگر یک مسلمان زاده (نه مسلمان) فلسفه هندویسم و یا بوداییسم یا بهایی را برای زندگی خود انتخاب کند حتی اگر برای گروه اکثریت غیر قابل قبول باشند؟ جامعه چگونه با این فرد برخورد میکند؟

آیا ایده سوره الکافرون را پیش میگیرد یا ایده مرتد شدن و فتوی مرگ را ؟

حال اگر اندیشه ایرانی اسلامی در مقابله با اندیشه ای غربی یا شرقی دیگر کم آورد چه میشود ؟

اگر بسیاری از قوانین اسلامی از سوی دانشجویان در دانشگاه زیر سوال رفتند تعصب را پیش میگیریم ؟

حتی در علوم حقوقی قانون اساسی ایران زیر سوال خواهد رفت.

به عنوان مثال چرا در تمامی سطوح کشور مردم خود حق انتخاب دارند (رئیس جمهور و مجلس) ولی در مورد ولایت فقیه مردم انتخاب نمی کنند یا اینکه چرا بایستی زبان یک اقلیت (عربها) به صورت اجباری در مدارس تدریس شود و دیگر اقلیتها از این حق بهره مند نباشند؟

چرا بایستی خط ایران خطی بیگانه باشد؟

چرا سرود و پرچم ایران هیچگونه وابستگی به ایران را نشان نمیدهد ؟

آیا جامعه ما برای شکستن این تابوها آماده و پخته است ؟

اگر آمادگی و انتظار و جرات دیدن شکسته شدن این تابوها را نداریم بهترست اصولاً بحث علوم انسانی بومی ایرانی اسلامی را شروع نکنیم هر چند این قبول یک شکست فرهنگی برای کشورست و امید داشته باشیم مردم کم کم خود جامعه خود را بدون مشارکت دانشگاهها بسازند.

سوالهای بسیار انتقادی در مورد فلسفه و علوم دینی خواهد شد که اگر استادان الگوی ایرانی اسلامی جوابی قانع کننده برای دانشجویان نداشته باشند حتی به پیشرفت سریعتر علوم انسانی شرقی و غربی منتهی خواهد شد. برای داشتن یک الگوی ایرانی و اسلامی بایستی نخست تمامی این پرسشها پاسخ داده شود تا بتوانیم این پاسخها را به دانشجویان تحویل دهیم.

اگر این کار انجام نگیرد ترس از شورشها و آشوبهای دانشجویی و مردمی بسیار زیاد خواهد بود.

اصالت بهتر است یا تربیت خانوادگی؟

روزی شاه عباس در اصفهان به خدمت عالم زمانه "شیخ بهائی" رسید پس از سلام و احوالپرسی از شیخ پرسید: در برخورد با افراد اجتماع "اصالت ذاتی آنها بهتر است یا تربیت خانوادگی شان؟

شیخ گفت: هر چه نظر حضرت اشرف باشد همان است ولی به نظر من "اصالت" ارجح است. و شاه بر خلاف او گفت شک نکنید که "تربیت" مهم تر است:

بحث میان آن دو بالا گرفت و هیچیک نتوانستند یکدیگر را قانع کنند. بناچار شاه برای اثبات حقانیت خود او را به کاخ دعوت کرد تا حرفش را به کرسی نشاند

فردای آن روز هنگام غروب شیخ به کاخ رسید بعد از تشریفات اولیه وقت شام فرا رسید سفره ای بلند پهن کردند ولی چون چراغ و برقی نبود مهمانخانه سخت تاریک بود در این لحظه پادشاه دستی به کف زد و با اشاره او چهار گربه شمع به دست حاضر شدند و آنجا را روشن کردند. در هنگام شام، شاه دستی پشت شیخ زد و گفت دیدی گفتم "تربیت" از "اصالت" مهم تر است ما این گربه های نااهل را اهل و رام کردیم که این نتیجه اهمیت "تربیت" است

شیخ در عین اینکه هاج و واج مانده بود گفت من فقط به یک شرط حرف شما را می پذیرم و آن اینکه فردا هم گربه ها مثل امروز چنین کنند

شاه که از حرف شیخ سخت تعجب کرده بود گفت: این چه حرفیست فردا مثل امروز و امروز هم مثل دیروز! کار آنها اکتسابی است که با تربیت و ممارست و تمرین یاد انجام می شود ولی شیخ دست بردار نبود که نبود تا جایی که شاه عباس را مجبور کرد تا این کار را فردا تکرار کند

لذا شیخ فکورانه به خانه رفت. او وقتی از کاخ برگشت بی درنگ دست به کار شد چهار جوراب برداشت و چهار موش در آن نهاد. فردا او باز طبق قرار قبلی به کاخ رفت تشریفات همان و سفره همان و گربه های بازیگر همان. شاه که مغرورانه تکرار مراسم دیروز را تاکید می برد صحبت حرفهایش می دید زیر لب برای شیخ رجز می خواند که در این زمان شیخ موشها را رها کرد. در آن هنگام هنگامه ای به پا شد یک گربه به شرق ... دیگری به غرب آن یکی شمال و این یکی جنوب این بار شیخ دستی بر پشت شاه زد و گفت: شهریارا! یادت باشد اصالت گربه موش گرفتن است گرچه "تربیت" هم بسیار مهم است ولی "اصالت" مهم تر. یادت باشد با "تربیت" می توان گربه اهلی را رام و آرام کرد ولی هرگاه گربه موش را دید به اصل و "اصالت" خود بر می گردد.

فرازی از سخنان حضرت علی (ع) علی علیه السلام فرمودند :

1. اختیار کردم از کتب آسمانی دوازده آیه را و روزی سه بار بدانها نگاه میکردم ای فرزند آدم تا سلطنت من باقی است از هیچ صاحب قدرتی نترس که سلطنت من همیشه است
2. تا خزانه من پر است ، در غم روزی مباش و بدان که گنجینه من هرگز خالی نمی شود
3. قسم بحق من بر تو که من دوست توام تو نیز دوست من باش
4. به کسی جز من دل میند زیرا منم که به تو نزدیک بوده و خواب خواسته های تو را بر می آورم
5. همه چیز را برای تو و تو را برای عبادت آفریدم
6. تو را از خاک آفریدم خسته نشدم ، چگونه روزی رساندن به تو مرا خسته می کند
7. برای خاطر خود بر من خشم میگیری؟ آیا میشود بخاطر من بر نفست خشمگین شوی؟
8. آنکه تو را می خواهد بخاطر خودش می خواهد من تو را برای خودت می خواهم، از من فرار مکن

برای من است بر تو واجباتی و برای تو است بر من معاشی، تو تخلف میکنی ولی در 9. کار من تخلف راه ندارد

10. منکه امروز عبادت فردا را از تو نمی خواهم، تو نیز روزی فردا را از من مخواه

تا آنچه نصیب تو است راضی باشی، آسوده و پسندیده خواهی بود، اگر غیر از این باشد، 11. ولی تو را بر تو چیره

خواهم کرد تا چون درندگان بیابان راه روی، به نصیب میرسی ام خود را بی اجر کرده ای

همچنانکه در حضور شهیر یاران می ایستی، در عبادت من بایست، اگر تو مرا نمی بینی 12. من ترا می بینم

نصیحت لقمان به پسرش

روزی لقمان به پسرش گفت : امروز به تو سه پند می دهم تا کامروا شوی

اول اینکه در زندگی بهترین غذای جهان را بخوری

دوم اینکه در بهترین رختخواب و بستر بخوابی

سوم اینکه در بهترین کاخها و خانه های جهان زندگی کنی

پسر گفت : ای پدر ما یک خانواده بسیار فقیری هستیم چطور می توانم این کارها را انجام دهم.

لقمان گفت : اگر کمی دیرتر و کمتر غذا بخوری هر غذایی که بخوری طعم بهترین غذای جهان را میدهد

اگر بیشتر کار کنی و کمی دیرتر بخوابی در هر جایی که بخوابی احساس میکنی بهترین خوابگاه جهان است

اگر با مردم دوستی کنی در قلب آنان جای میگیری و آنوقت بهترین خانه های جهان مال تو است

فرازی از بیانات شهید چمران

خدایا ! تو را شکر می کنم که با فقر آشنایم کردی تا رنج گرسنگان را بفهمم و فشار
 . درونی نیازمندان را درک کنم

خدایا ! هدایت کن زیرا می دانم که گمراهی چه بلایی خطرناکی است

خدایا ! هدایت کن که ظلم نکنم زیرا می دانم ظلم چه گناه نابخشودنی است

خدایا ! نگذار دروغ بگویم زیرا دروغ ظلم کثیفی است

خدایا ! محتاجم مکن که تهمت به کسی بزنم زیرا تهمت خیانت ظالمانه است

خدایا ! ارشادم کن که بی انصافی نکنم زیرا کسی که انصاف ندارد شرف ندارد

خدایا ! راهنمایم باش تا حق کسی را ضایع نکنم که بی احترامی به یک انسان همانا کفر
 . خدایی بزرگ است

از خدا پرسیدم

از خدا پرسیدم: خدایا چطور می توان بهتر زندگی کرد؟
 خدا جواب داد: گذشته ات را بدون هیچ تاسفی بپذیر،
 با اعتماد زمان حالت را بگذران و بدون ترس برای آینده آماده شو
 . ایمان را نگهدار و ترس را به گوشه ای انداز
 . شک هایت را باور نکن و هیچگاه به باور هایت شک نکن
 زندگی شگفت انگیز است فقط اگر بدانی که چطور زندگی کنی
 مهم این نیست که قشنگ باشی، قشنگ این است که مهم باشی! حتی برای یک نفر
 مهم نیست شیر باشی یا آهو مهم این است با تمام توان شروع به دویدن کنی
 کوچک باش و عاشق.. که عشق می داند آئین بزرگ کردندت را
 بگذار عشق خاصیت تو باشد نه رابطه خاص تو با کسی
 موفقیت پیش رفتن است نه به نقطه ی پایان رسیدن
 فرقی نمی کند گودال آب کوچکی باشی یا دریای بیکران... زلال که باشی، آسمان در
 توست (نلسون ماندلا)

دغدغه‌ها و آرزوهای مردی که عروسک را به مدرسه برد

اوایل دهه 50 رییس دانشکده هنرهای دراماتیک همت گماشت و رشته تازه‌ای پایه‌گذاری کرد. حتما خوب می‌دانست این رشته نوپا دریچه‌های جدیدی بر آموزش و هنر ما می‌گشاید. بدین ترتیب رشته نمایش عروسکی تأسیس شد.

این رشته در مفهوم دانشگاهی خود، حالا قدمتی بیش از 40 سال دارد و ایرج محمدی یکی از اولین دانش‌آموختگان آن است که سال‌ها آن را به مدارس برده و دانش‌آموزان را با جادوی عروسک‌ها آشنا کرده است.

به همین انگیزه گپ و گفت ایسنا را با او می‌خوانید

او که یکی از اولین دانش‌آموختگان رشته نمایش عروسکی است، می‌گوید: نمایش عروسکی در ایران رشته نوپایی است. هرچند خیمه‌شب‌بازی ما قدمتی دیرینه دارد ولی آموزش نمایش عروسکی به صورت مدرن به دهه 50 باز می‌گردد. این رشته به همت دکتر مهدی فروغ در دانشکده هنرهای دراماتیک پایه‌گذاری شد و من هم یکی دانشجویمان. اولین دوره بودم.

او اضافه می‌کند: آن زمان به خوبی متوجه شده بودند در کشور های متریقی نمایش عروسکی به عنوان ابزاری کمک‌آموزشی در مدارس به کار گرفته می‌شود. به همین دلیل این گرایش را در دانشکده هنرهای دراماتیک ایجاد کردند تا ما نیز بتوانیم از این ابزار ظریف و اثرگذار در مدارس خود استفاده کنیم.

محمدی با اشاره به حضور دانش‌آموختگان رشته عروسکی در مراکز گوناگون می‌افزاید: هر یک از ما بعد از فارغ‌التحصیلی در جایی مشغول به کار شدیم؛ کانون پرورش فکری،

کتابخانه‌های کانون، مدارس، صدا و سیما و برخی هم در خارج از تهران. من هم به آموزش و پرورش رفتم و با عشق و امید کارم را آغاز کردم.

او با اشاره به حضور استادان اهل هنر در آموزش و پرورش دهه 60 ادامه می‌دهد: با همراهی این استادان مطالب کتاب درسی را به ویدیوهای کمک آموزشی تبدیل کردیم. این ویدیوها در زمان جنگ از تلویزیون پخش می‌شد و بسیار موثر بود.

این نمایشگر عروسی با تاکید بر اینکه می‌توان محتوای آموزشی تمام دروس مدارس را به کمک عروسک به دانش‌آموزان منتقل کرد، خاطرنشان می‌کند: حتی خشک‌ترین درس‌ها را هم می‌توان به کمک عروسک شیرین کرد. ما بیست و هفت هشت فیلم عروسی آموزشی ساختیم. این فیلم‌ها علاوه بر تدریس در مدارس در جشنواره رشد و گاهی هم در جشنواره‌های خارج از کشور اکران می‌شد.

محمدی می‌افزاید: ما با کمترین امکانات و بیشترین عشق کار می‌کردیم به همین دلیل کارهایمان ماندگار می‌شد.

او درباره بزرگترین دغدغه خود در زمینه نمایش عروسی توضیح می‌دهد: نباید جریان‌های موفق به حضور افراد خاصی وابسته باشد که بعد از رفتن‌شان متوقف شود. ما این تجربه را داشتیم ولی حال که بازنشسته شده‌ایم، آن حرکتهای زیبا تداوم ندارد در حالیکه دانش‌آموزان بسیار مستعدی داریم که می‌توانند در شاخه‌های مختلف نمایش عروسی فعال باشند. همه می‌دانیم آموزش هنر باید از کودکی آغاز شود و چه جایی بهتر از مدرسه، بویژه در حوزه نمایش عروسی که شاخه‌های بسیار متنوعی داریم و هر یک از بچه‌ها می‌توانند علاقه خود را در گرایش‌های گوناگون آن بیازمایند.

این مدرس تئاتر با تاکید بر نقش مهم نمایش عروسی در رشد و پرورش کودکان و نوجوانان می‌گوید: دیده‌ایم بچه‌هایی گوشه‌گیر و خجالتی وقتی پشت عروسک می‌روند و به جای او صحبت می‌کنند، کم‌کم خجالت را کنار می‌گذارند و حتی برخی از آنان هنرمندان مشهوری شده‌اند. از نزدیک لمس کرده‌ایم نمایش عروسی چقدر در ایجاد مهارت‌هایی مانند کار گروهی، همکاری، مدیریت، افزایش اعتماد به نفس و ... موثر است.

محمدی در ادامه بخشی از تجربیات خود را در ساخت آثار عروسی یادآوری می‌کند و می‌گوید: گاهی برای ضبط کارها به طبیعت می‌رفتیم. تلفیق عروسک و مکانی مانند درکه بسیار جذاب می‌شد. بعد از ارسال فیلم‌های آموزشی به مدارس، گاهی به صورت ناشناس به مدرسه‌ها سر می‌زدیم. می‌دیدیم برخی از فیلم‌ها استفاده می‌کنند و بعضی هم آنها را کنار گذاشته‌اند. نظرات بچه‌ها را هم می‌پرسیدیم. بهترین تشویق برای ما زمانی بود که متوجه می‌شدیم بچه‌ها کاملاً مفاهیم مورد نظر را درک کرده‌اند.

محمدی درباره مهم‌ترین آرزویی که برای شاخه عروسی دارد، توضیح می‌دهد: این رشته به سختی پایه‌گذاری شد و افراد زیادی جانفشانی کردند. ما با درآمد کم و عشق فراوان ایستادیم و این دانه را کاشتیم و مراقبت کردیم تا جوانه بزند. امروز که به بار نشست، نیازمند آبیاری است. امیدوارم متولیان آموزش و پرورش این موضوع را نادیده نگیرند. دهه شصت امکانات بسیار محدود بود. امروز همه چیز هست ولی هزینه‌ها بالاست و مشکلاتی هست که باید حل شود.

او با اشاره به عضویت ایران در یونیمای جهانی (اتحادیه جهانی نمایشگران عروسی) ادامه می‌دهد: کشور ما با این پشتوانه غنی فرهنگ و ادبیات عضو یونیماست. دنیا انتظار دارد در نمایش عروسی هم حرف اول را بزنیم. حیف است در این زمینه سرمایه‌گذاری نکنیم. به خوبی می‌توانیم از آثار غنی ادبی خود استفاده کنیم و از این راه، هنر امروز ایران را به دنیا نشان دهیم. چرا بیکار بمانیم که کشورهای دیگر بزرگان فرهنگ ما همچون مولوی و نظامی را مصادره کنند.

این فعال با سابقه نمایش عروسی درباره نقش جشنواره‌ها در توجه بیشتر به این شاخه می‌گوید: جشنواره این خوبی را دارد که دست‌کم مسئولان و مدیران در آن حضور پیدا می‌کنند. خوشبختانه در حال حاضر مدیران تأثیر به این هنر آشنایی دارند و دلسوز هم هستند. خوب است فرصت را غنیمت بدانیم و بودجه درخوری به نمایش عروسی اختصاص دهیم.

ایرج محمدی در پایان می‌گوید: عروسک، دنیای جادویی پر رمز و رازی دارد و این دلیل ماندگاری آن است.

عاشقانه‌های آبکی و باندبازی



ضیاءالدین خالقی از نبود سنت‌ها و آیین‌های ملی در شعر امروز و وجود عاشقانه‌های آبکی و باندبازی‌های آن‌چنانی در آن می‌گوید و بر این‌که باید به سنت‌ها نگاه امروزی داشت، تاکید می‌کند

این شاعر در گفت‌وگو با ایسنا درباره جایگاه آیین‌ها و سنت‌های ایرانی در ادبیات و به ویژه شعر سال‌های اخیر اظهار کرد: با آن‌چه از بابت پرداختن به سنت‌ها و آیین‌ها در شعر معاصر می‌بینیم، می‌توان گفت از میان شاعران بعد از نیما، همانند شاملو، ابتهاج، کسرایی و به خصوص اخوان با زبان و نگاهی تازه به ملیت و سنت‌ها می‌پرداختند. اما بعد از آن‌ها دیگر چنین جلوه‌ای در شعر امروز نمی‌بینیم

او سپس از وجود عاشقانه‌های آبکی و باندبازی‌های آن‌چنانی در شعر امروز گفت و افزود: وضعیت پرداختن به آیین‌ها و سنت‌های ملی حتی تا دهه ۷۰ هم خوب بود، بعد از آن رکودی ایجاد شد اما امروزه با وجود برخی شاعران اصیل دغدغه بیشتر شاعران عشق‌های آبکی و پرداختن به مسائل این‌چنینی است. شاعران اغلب به مسائل «من تو رو دوست دارم» و «تو منو دوست داری» و به عریان و جلف کردن مسائل عاشقانه پرداخته‌اند؛ در واقع شعر (چه غزل و چه شعر نو) پس از دهه ۷۰ به این سمت رفته و انگار دیگر پرداختن به سنت‌ها خیلی معنا ندارد

خالقی همچنین با بیان این‌که پرداختن به آیین‌ها نیازمند سواد و فرهنگ است، گفت: من نمی‌خواهم به جوانان‌مان که از جوانان دیروز روشن‌فکتر هستند، توهین کنم اما کمتر دیده می‌شود که به این مسائل بپردازند. امروزه آن‌ها که شاخص‌اند، میدان‌دار نیستند، مثلاً

ما مجله ادبی خوبی نداریم یا اگر مجله‌ای هم داریم دست افراد متوسط رو به بالا است که چیزی از سنت، فرهنگ و ملیت نمی‌دانند. اگر بدانند هم آن‌طور که شاعران بعد از نیما می‌دانستند، نمی‌دانند.

این شاعر در ادامه بیان کرد: آیین‌ها اصلاً در شعر امروز دیده نمی‌شوند و هر کس حرف خودش را می‌زند؛ درحالی‌که شعر یعنی حرف شخصی خود را به جامعه گسترش دادن و منیت خود را به من اجتماعی و سیاسی گسترش دادن تا مخاطب را هم دربرگیرد.

او به کیفیت گزیده شعرهایی که این روزها منتشر می‌شوند هم اشاره کرد و گفت: دغدغه من همیشه این است که یک‌سری از کارهای بعد از انقلاب را (به ویژه در حوزه شعر نو) گزینش کنم. چون گزینش‌هایی که حالا درمی‌آیند، معلوم نیست براساس چه معیاری هستند و اغلب افرادی که این‌ها را انتخاب و منتشر می‌کنند، متخصص و صاحب‌نظر نیستند که میدان‌دار شعر ما شده‌اند.

ضیاءالدین خالقی همچنین با بیان این‌که همه چیز به نحوی به هم ریخته و هیچ معیاری وجود ندارد، اظهار کرد: شاعر امروزی باید با نگاهی امروزی آیین‌ها و سنت‌ها را نشان بدهد، اگر بخواهد آن‌ها را با نگاه گذشته نشان بدهد، واپس‌گرا می‌شود و این به درد نمی‌خورد. شاعر امروز باید کلاسیک بشود نه این‌که کلاسیک باشد. پس باید به هر چه در گذشته وجود دارد (از جمله سنت‌ها) هم با نگاه امروزی نگاه کنیم.

او در پایان درخصوص پرداختن به آیین‌های غیرایرانی در شعر امروز گفت: من چنین چیزی را ندیده‌ام اما اگر وجود دارد، با آن مخالف‌ام، چون ما باید از خودمان بگوییم، نویسنده یا شاعر حرفه‌ای و جهانی کسی است که یک نویسنده یا شاعر بومی باشد و ما اول باید بومی باشیم و بعد جهانی.

صادق هدایت

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

صادق هدایت



آخرین عکس صادق هدایت، ۱۳۲۹ (صادق هدایت این عکس را برای تمام خویشاوندانش فرستاد)

زاده

۲۸ بهمن ۱۲۸۱

۱۷ فوریه ۱۹۰۳

تهران، ایران

محل زندگی

ایران، هندوستان، فرانسه

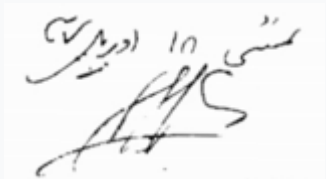
درگذشته

۱۹ فروردین ۱۳۳۰ (۴۸ سال)

۹ آوریل ۱۹۵۱

پاریس، فرانسه

خودکشی

آرامگاه	قطعه ۸۵ گورستان پر-لاشز، پاریس
پیشه	نویسنده، داستان‌نویس، مترجم، حسابدار بانک ملی ایران کارمند وزارت خارجه
ملیت	ایران
دانشگاه	دانشکده هنرهای زیبای تهران
مذهب	خداناباور، بی‌دین
سال‌های فعالیت	۱۳۰۲-۱۳۲۹
پدر و مادر	اعتضادالملک زیورالملوک
امضا	

صادق هدایت (زاده ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ - درگذشته ۱۹ فروردین ۱۳۳۰) نویسنده، مترجم و روشنفکر ایرانی بود. او را همراه محمدعلی جمال‌زاده و بزرگ علوی و صادق چوبک یکی از پدران داستان‌نویسی نوین ایرانی می‌دانند.

هدایت از پیشگامان داستان‌نویسی نوین ایران و نیز، روشنفکری برجسته بود. بسیاری از پژوهشگران، رمان بوف کور او را مشهورترین و درخشان‌ترین اثر ادبیات داستانی معاصر ایران دانسته‌اند. هرچند آوازه هدایت در داستان‌نویسی است، اما آثاری از متون کهن ایرانی مانند زند و هومن یسن و نیز از نویسندگانی مانند آنتون چخوف و فرانزس

کافکا و آرتور شنیترسلر و ژان پل سارتر را نیز ترجمه کرده است. او همچنین نخستین فرد ایرانی است که متونی از زبان پارسی میانه (پهلوی) به فارسی امروزی ترجمه کرده است.

حجم آثار و مقالات نوشته شده دربارهٔ نوشته‌ها، زندگی و خودکشی صادق هدایت گواه تأثیر ژرف او بر جریان روشنفکری ایران است. شمار بسیاری از سخنوران ایرانی نسل‌های بعدی، از غلامحسین ساعدی و هوشنگ گلشیری و بهرام بیضایی تا رضا قاسمی و عباس معروفی و دیگران، هر یک به نوعی کمتر یا بیشتر تحت تأثیر کار و زندگی هدایت واقع شده و درباره‌اش سخن گفته‌اند.

- صادق هدایت در ۱۹ فروردین سال ۱۳۳۰ در پاریس در ۴۸ سالگی خودکشی کرد و چند روز بعد در قطعهٔ ۸۵ گورستان پر-لاشز به خاک سپرده شد.

از کودکی تا آغاز جوانی



صادق هدایت در سن پنج سالگی با لباس سفید، همراه با خواهران، برادران و عمو زاده‌هایش در باغ پدر بزرگ (نیر الملک).



صادق هدایت و پدرش اعتضادالملک



صادق هدایت در جوانی

صادق هدایت در چهارشنبه ۲۸ بهمن ۱۲۸۱ برابر با ۱۷ فوریه ۱۹۰۳ در تهران متولد شد. پدرش هدایت قلی‌خان (اعتضاد الملک، فرزند نیرالملک وزیر علوم، در دوره ناصرالدین شاه) و نام مادرش زیور الملوک (دختر عموی هدایت قلی‌خان، دختر حسین قلی مخبرالدوله) است. جدّ اعلای صادق رضاقلی‌خان هدایت طبرستانی از رجال معروف عصر ناصری و صاحب کتاب‌هایی چون مجمع الفصحا و اجمل التواریخ بود. صادق کوچک‌ترین پسر خانواده بود و دو برادر و دو خواهر بزرگتر از خود و یک خواهر کوچکتر از خود داشت. از برادرانش محمود خان، قاضی دیوان عالی کشور بود که در زمان نخست‌وزیری سپهبد رزم آرا، سمت معاون نخست‌وزیری را داشت. عیسی خان، سرلشکر و از رؤسای سابق دانشگاه جنگ بود. هر دو برادر در هنر و ادبیات دستی داشتند. سپهبد حاج علی رزم آرا همسر انور الملوک هدایت، شوهر خواهر صادق هدایت، بود.

صادق هدایت در سال ۱۲۸۷ تحصیلات ابتدایی را در ۶ سالگی در مدرسه علمیّه تهران آغاز کرد. در سال ۱۲۹۳ روزنامه دیواری ندای اموات را در مدرسه انتشار داد و دوره متوسطه را در دبیرستان دارالفنون آغاز کرد؛ ولی در سال ۱۲۹۵ به خاطر بیماری چشم‌درد مدرسه را ترک کرد و در سال ۱۲۹۶ در مدرسه سن‌لویی که مدرسه فرانسوی‌ها بود، به تحصیل پرداخت. به گفته خود هدایت اولین آشنایی‌اش با ادبیات جهانی در این مدرسه بود و به کشیش آن مدرسه درس فارسی می‌داد و کشیش هم او را با ادبیات جهانی آشنا می‌کرد.

در همین مدرسه صادق به علوم خفیه و متافیزیک علاقه پیدا کرد. این علاقه بعدها هم ادامه پیدا کرد و هدایت نوشتارهایی در این مورد انتشار داد. در همین سال صادق اولین مقاله خود را در روزنامه هفتگی (به مدیریت نصرالله فلسفی) به چاپ رساند و به عنوان جایزه سه ماه اشتراک مجانی دریافت کرد. همچنین همکاری‌هایی با مجله ترقی داشت. صادق در همین دوران گیامخوار شده بود و به اصرار و پند بستگانش مبنی بر ترک آن

وقعی نمی‌نهاد. در سال ۱۳۰۳، درحالی‌که هنوز مشغول تحصیل در مقطع متوسطه بود، یک کتاب کوچک انتشار داد: انسان و حیوان، که راجع به مهریانی با حیوانات بود و در سال ۱۳۰۶ کتاب فواید گیاه خواری در برلین به چاپ رسید. تصحیحی از رباعیات خیام با نام رباعیات خیام (با کتاب ترانه‌های خیام اشتباه نشود) به همراه مقدمه‌ای مفصل در سال ۱۳۰۲ منتشر شد. در سال ۱۳۰۳ بود که صادق داستان کوتاه «شرح حال یک الاغ هنگام مرگ» را در مجله وفا، سال دوم، شماره ۶-۵ منتشر کرد.

گیاهخواری

صادق هدایت در جوانی گیاهخوار شد و کتابی در این مورد با عنوان فواید گیاهخواری نیز نوشت. او تا پایان عمر گیاهخوار باقی ماند. بزرگ علوی در این باره می‌نویسد: «یک بار دیدم که در کافه لاله‌زار یک نان گوشتی را که به زبان روسی بولکی می‌گفتند، به این قصد که لای آن شیرینی است، گاز زد و ناگهان چشم‌هایش سرخ شد، عرق به پیشانی‌اش نشست و داشت قی می‌کرد که دستمالی از جیبش بیرون آورد و لقمه نجویده را در آن تف کرد.»

او معتقد بود اگر انسان بخواهد دست از جنگ بردارد، باید اول دست از کشتن و خوردن حیوانات بردارد.

همچنین او در بخشی از کتاب خود می‌نویسد: «شکی نیست که گوشت‌خواری باعث درندگی می‌شود. همه کسانی که آرزومند پیشرفت اخلاقی و بهبودی حالت اسفناک جامعه بوده‌اند، در انتشار این عقیده کوشیده‌اند. اگر دکان عرق فروشی، قصابی، ماهی‌گیری و مرغ فروشی را می‌بستند؛ تا اندازه‌ای صلح عمومی و برادری آدمیان صورت خارجی می‌گرفت. برای پیشرفت اخلاقی انسان آرزو بکنیم که خوراک خونین و ربیفند و گیاهخواری جانشین آن بشود. اگر برتری حقیقی از قلب می‌آید، هرکسی باید از گوشت‌خواری دست بکشد، که نه دشوار است و نه غیرممکن می‌باشد. بیشتر آن‌هایی که بهانه می‌آورند، از روی نادانی و خرافات و ترس، این است که مبدا مضحک بشوند. باید گفت که حقیقت هنوز گیاهخواری اسباب تمسخر و ریشخند آن‌هایی است که حقیقت آن را نمی‌دانند؛ ما چه قدر به سادگی نیاکان خودمان خندیدیم؟ روزی می‌آید که آیندگان به خرافات ما خواهند خندید.»

عزیمت به اروپا

هدایت در سال ۱۳۰۳ از مدرسه سن لویی فارغ‌التحصیل گشت و در همین سال بود که با تقی رضوی آشنا شد. در سال ۱۳۰۵ با اولین گروه دانش‌آموزان اعزامی به خارج راهی بلژیک شد و در رشته ریاضیات محض به تحصیل پرداخت. در همین سال داستان «مرگ» را در مجله ایرانشهر شماره ۱۱، که در آلمان منتشر می‌شد به چاپ رسانید و مقاله‌ای به فرانسوی به نام «جادوگری در ایران» در مجله لهویل دلیس، شماره ۷۹ نوشت. هدایت از وضع تحصیل و رشته‌اش در بلژیک راضی نبود و می‌خواست که خود را به فرانسه و در آنجا به پاریس که آن زمان مرکز تمدن غرب بود برساند. سرانجام در اسفند ۱۳۰۵ پس از تغییر رشته و دوندگی فراوان به پاریس منتقل شد. در همین سال

نسخه کامل‌تری از کتاب انسان و حیوان و کتاب دیگری به نام فواید گیاهخواری با مقدمه حسین کاظمزاده ایرانشهر در برلین آلمان به چاپ رساند.

اقدام اول خودکشی و نخستین داستان‌ها



صادق هدایت پس از اولین خودکشی نافرجامش در پاریس، این عکس در خانه عیسی هدایت در پاریس (۱۳۰۷) گرفته شده است.

صادق هدایت در سال ۱۳۰۷ اقدام به خودکشی در رودخانه مارن (فرانسه) کرد، لیکن سرنشینان یک قایق او را نجات دادند. در همین دوران، در پاریس با دختری به نام ترز دوست بود. صادق در مورد خودکشی‌اش به برادرش محمود می‌نویسد: «یک دیوانگی کردم به خیر گذشت.» ادعا شده است که راجع به خودکشی نخستش توضیحی به هیچ‌کس نداده است اما فرزانه سال‌ها بعد از زبان هدایت (سال‌ها بعد از خودکشی اولش) نقل می‌کند که علت خودکشی مسائل عاطفی بوده است.

نخستین نمونه‌های داستان‌های کوتاه هدایت در همان سال خودکشی نافرجامش صورت گرفت. نمایشنامه پروین دختر ساسان، زنده به گور و داستان کوتاه «مادلن» را در همین دوران نوشته است.

بازگشت به تهران

هدایت در سال ۱۳۰۹، بی‌آنکه تحصیلاتش را به پایان رسانده باشد، به تهران بازگشت و در بانک ملی (در قسمت محاسباتی و دفتر ارسال مراسلات) مشغول به کار شد. لیکن از وضع کارش راضی نبود و در نامه‌ای که به تقی رضوی (که دوستیشان در دوران متوسطه آغاز شده بود) در پاریس نوشته‌است، از حال و روز خود شکایت می‌کند. دوستی با حسن قائمیان که پس از مرگ هدایت خود را وقف شناساندن او کرد در بانک ملی اتفاق افتاد. در همین سال مجموعه داستان زنده‌به‌گور و نمایشنامه پروین دختر ساسان را در تهران منتشر کرد. هدایت در این سال با مسعود فرزاد، بزرگ علوی و مجتبی مینوی آشنا شده و حلقه دوستی‌ای ایجاد می‌شود که گروه ربعه نامیده شد.

گروه ربعه

در آن دوران گروهی از نویسندگان و ادیبان فاخر بودند که به آن‌ها ادبای سبعة می‌گفتند و به گفته مجتبی مینوی «هر مجله و کتاب و روزنامه‌ای که به فارسی منتشر می‌شد از آثار قلم آن‌ها خالی نبود». این هفت تن که در واقع بیشتر از هفت تن بودند شامل کسانی چون محمدتقی بهار، عباس اقبال آشتیانی، رشید یاسمی، سعید نفیسی و بدیع‌الزمان فروزانفر و محمد قزوینی می‌شدند. گروه ربعه این نام را برای دهن‌کجی به این افراد (که به نظر ایشان کهنه‌پرست بودند) انتخاب کردند. گفتگو و دیدارهای گروه ربعه در رستوران‌ها و کافه‌های تهران بود از آن جمله کافه قنادی رز نوار که در حدود سال ۱۳۱۰ پاتوق صادق هدایت و دوستان به‌شمار می‌آمد. بعدها نیز افراد دیگری چون پرویز ناتل خانلری، عبدالحسین نوشین، غلامحسین مین‌باشیان و نیما یوشیج به گروه ربعه اضافه شدند. این گروه به فعالیت‌های ادبی و فرهنگی پرداختند و آثاری چند در این سال‌ها با همکاری همدیگر انتشار دادند. مینوی درباره این دوران می‌گوید: «ما با تعصب جنگ می‌کردیم و برای تحصیل آزادی می‌کوشیدیم و مرکز دایره ما صادق هدایت بود.»

سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ برای هدایت دورانی پربار محسوب می‌شود و آثار تحقیقی و داستانی بسیاری انتشار داد. از جمله این آثار می‌توان به مجموعه انیران اشاره کرد که شامل سه داستان «فتح اسکندر» از ش. پرتو، «هجوم اعراب» از بزرگ علوی و «حمله مغول» از صادق هدایت می‌باشد. این کتاب به ذبیح بهروز تقدیم شده‌است. مجموعه داستان‌های کوتاه سایه‌روشن (حاوی ۷ داستان)، نمایشنامه مازیار با مقدمه مینوی، کتاب مستطاب و غوغ ساهاب با همکاری مسعود فرزاد. (این کتاب در سال ۱۳۱۳ به چاپ رسید و در سال ۱۳۱۴ هدایت به خاطر آن به نظمیۀ تهران احضار شد این شکایت از طرف مستقیم علی اصغر حکمت وزیر معارف وقت تنظیم شده بود و این‌گونه صادق هدایت از اولین ممنوع‌القلم‌های تاریخ سانسور ایران شد. مجموعه داستان‌های کوتاه سه قطره خون و چندین داستان کوتاه دیگر نظیر «گرداب»، «دون ژوان کرچ»، «مردی که نفسش را گشت»، «صورتکها»، «چنگال»، «لاله»، «آفرینگان»، «طلب آمرزش»، «محل»، «مردخورها»، «عروسک پشت پرده»، چاپ نخست «علویه خانم» و همچنین سفرنامه «اصفهان نصف جهان»، در این دوران به چاپ رسید.

سفر به هند و انتشار بوف کور و بازگشت



صادق هدایت و روزبه، فرزند صادق چوبک



هدایت در اواخر عمر

هدایت در سال ۱۳۱۵ به همراه شین پرتو به هند رفت و در آپارتمان او اقامت گزید. در هند به فراگیری زبان پهلوی نزد دانشمند پارسی (از پارسیان هند) بهرام گور انکلساریا پرداخت و کارنامه اردشیر بابکان را در هند از پهلوی به فارسی ترجمه کرد. در طی اقامت خود در بمبئی اثر معروف خود بوف کور را که در پاریس نوشته بود پس از اندکی دگرگونی با دست بر روی کاغذ استتسیل نوشته، به صورت پلی‌کپی در پنجاه نسخه انتشار داد و برای دوستان خود فرستاد؛ از جمله نسخه‌ای برای مجتبی مینوی که در لندن اقامت داشت و نسخه‌ای برای جمالزاده که آن زمان در ژنو بود. عده‌ای داستان بوف کور را برآمده از حال و هوای هند می‌دانند، ولی چنان‌که از گفتگوهای هدایت و فرزانه برمی‌آید هدایت کار روی این اثر را از سال‌ها پیش آغاز کرده بود به قول هدایت در گلویش گیر کرده بود. در نسخه پلی‌کپی که از بوف کور در هند انتشار داد نوشته بود که چاپ اثر در ایران ممنوع است. علاوه بر اینها هدایت دو داستان به زبان فرانسوی در هند به چاپ رساند ("Lunatique" و "Sampingue").

هدایت پس از سفر به هند به شدت در مضیقه مالی قرار داشته و خرج زندگی اش را ش. پرتو تقبل می کرده است، همین فقر و شکست از بی اعتنائی جامعه سبب شد هدایت روی به طنزنویسی بیاورد و همین طنز تلخ زخم های در سینه وی را بیشتر هویدا می کرد.

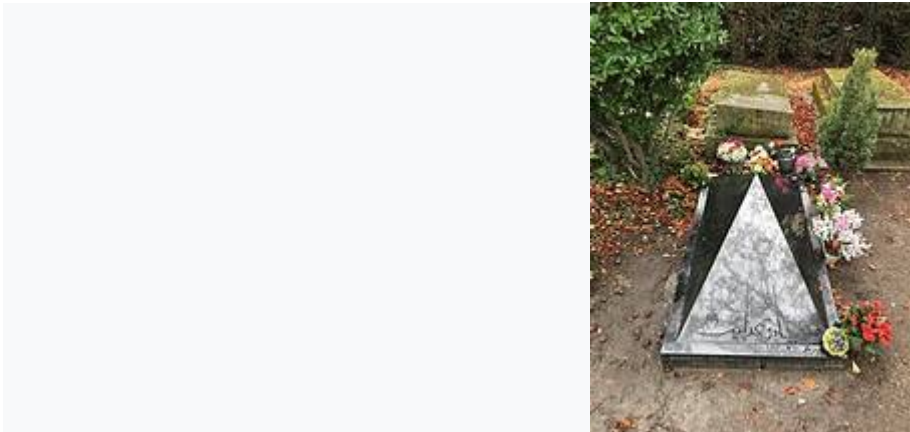
هدایت در سال ۱۳۱۶ از هند به تهران بازگشت و دوباره در بانک ملی مشغول به کار شد. سال بعد از بانک ملی استعفا داده، در وزارت فرهنگ استخدام شد. او تا سال ۱۳۲۰ که متفقین ایران را اشغال کردند به فعالیت های ادبی پرداخت و چندین داستان و مقاله انتشار داد. کارنامه اردشیر بابکان را در مجله موسیقی و گجسته ابالیش (ترجمه از متن پهلوی) را جداگانه (در انتشارات ابن سینا) چاپ کرد. با وجود این بوف کور همچنان در ایران منتشر نشده بود.

اشغال ایران توسط متفقین و باز شدن فضای سیاسی

در سال ۱۳۲۱ مجموعه سگ ولگرد را انتشار داده، ترجمه هایی از شهرستان های ایران گزارش گمان شکن و یادگار جاماسپ از پهلوی به فارسی صورت داد بعد از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ و پایان جنگ جهانی دوم انتقادهای اجتماعی صادق هدایت شدت می گیرد. داستان بلند حاجی آقا داستان کوتاه «آب زندگی» و مجموعه ونگاری که همه مضامین اجتماعی دارند در این دوران به چاپ رسیدند. علاوه بر این فعالیت ها هدایت به نوشتن مقاله های نقد ادبی و ترجمه آثاری از کافکا نیز پرداخت و در نشریه های مختلف به چاپ رساند. چند اثر دیگر پهلوی را هم ترجمه کرد. در سال ۱۳۲۴ هدایت سفری به تاشکند داشت و در انجمن فرهنگی ایران و شوروی از او تقدیر شد.

در این دوران بسیاری از دوستان هدایت از جمله علوی و عبدالحسین نوشین به حزب توده پیوسته بودند و در مجموع نشست و برخاست وی با توده ای ها بیشتر شده بود و حتی مقالاتی در روزنامه مردم که ارگان حزب توده بود با نام مستعار به چاپ رساند. لیکن علی رغم اصرار سردمداران حزب هرگز به حزب توده نپیوست.

پایان جنگ و یأس و نومیدی



آرامگاه صادق هدایت در قطعه ۸۵ گورستان پرلاشز، پاریس.
(این سنگ قبر را خانواده‌اش در سال ۱۳۴۰ نصب کرده‌اند)

پس از پایان جنگ و پیش‌آمدن مسائل کردستان و آذربایجان هدایت از توده‌ای‌ها هم سرخورده شد و بیش از پیش به شرایط بدبین شد. بدبینی او به شرایط در نامه‌هایی که به جمال‌زاده و شهید نورایی نوشته‌است، دیده می‌شود. به نظر پیام یزدانجو، هدایت در این سال‌ها امیدش به نوزایی ایران و اشتیاقش به عظمت‌یابی ایرانیان به یمن خرافه‌ستیزی، استبداد گریزی، و روشن‌اندیشی را از دست داده بود.

در سال ۱۳۲۶ به نوشتن توپ مروارید پرداخت اما این اثر تا پس از مرگش به چاپ نرسید. معروف‌ترین نام مستعار او که توپ مروارید هم تحت آن منتشر شد **هادی صداقت** است. در ۱۳۲۷ مقاله «پیام کافکا» به‌صورت مقدمه‌ای بر کتاب گروه محکومین نوشته کافکا و ترجمه حسن قائمیان نوشت. در سال ۱۳۲۹ با همکاری حسن قائمیان داستان «مسخ» کافکا را ترجمه کرد و در مجله سخن انتشار داد. در ۱۲ آذر همان سال با گرفتن گواهی پزشکی (برای اخذ روادید) و فروختن کتابهایش به فرانسه رفت. در طول اقامت در فرانسه سفری به هامبورگ داشت و نیز سعی کرد به لندن برود که موفق نشد. سرانجام در ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ در آپارتمان اجاره‌ای‌اش در خیابان شامپیونه، واقع در پاریس با گاز خودکشی کرد. او نخستین نویسنده و ادیب ایرانی محسوب می‌شود که خودکشی کرده‌است. وی چند روز قبل از انتحار بسیاری از داستان‌های چاپ‌نشده‌اش را نابود کرده بود. هدایت را در قبرستان پرلاشز به خاک سپردند. مراسم خاکسپاری‌اش با حضور عده‌ای قلیل از ایرانیان و فرانسویان صورت گرفت.

طراح سنگ مقبره صادق هدایت، علی سردارافخمی معمار ایرانی است.

شرح حال صادق هدایت به قلم خودش



دست‌خط صادق هدایت، آذر ۱۳۲۴

من همان قدر از شرح حال خودم رم می‌کنم که در مقابل تبلیغات آمریکایی مآبانه. آیا دانستن تاریخ تولدم به درد کسی می‌خورد؟ اگر برای استخراج زایچه‌ام است، این مطلب

فقط باید طرف توجّه خودم باشد. گرچه از شما چه پنهان، بارها با منجمین مشورت کرده‌ام، اما پیش‌بینی آن‌ها هیچ وقت حقیقت نداشته. اگر برای علاقه‌خوانندگان است؛ باید اول مراجعه به آراء عمومی آن‌ها کرد چون اگر خودم پیش‌دستی بکنم مثل این است که برای جزئیات احمقانه زندگیم قدر و قیمتی قائل شده باشم. بعلاوه، خیلی از جزئیات است که همیشه انسان سعی می‌کند از دریچه چشم دیگران خودش را قضاوت بکند و ازین جهت مراجعه به عقیده خود آن‌ها مناسب تر خواهد بود مثلاً اندازه اندام را خیاطی که برایم لباس دوخته بهتر می‌داند و پینه‌دوز سر گذر هم بهتر می‌داند که کفش من از کدام طرف ساییده می‌شود. این توضیحات همیشه مرا به یاد بازار چارپایان می‌اندازد که یابوی پیری را در معرض فروش می‌گذارند و برای جلب مشتری به صدای بلند جزئیاتی از سن و خصایل و عیوبش نقل می‌کنند.

از این گذشته، شرح حال من هیچ نکته برجسته‌ای در بر ندارد نه پیش آمد قابل توجهی در آن رخ داده نه عنوانی داشته‌ام نه دیپلم مهمی در دست دارم و نه در مدرسه شاگرد درخشانی بوده‌ام بلکه بر عکس همیشه با عدم موفقیت روبه‌رو شده‌ام. در اداراتی که کار کرده‌ام همیشه عضو مبهم و گمنامی بوده‌ام و رؤسایم از من دل خونی داشته‌اند به‌طوری‌که هر وقت استعفا داده‌ام با شادی هذیان‌آوری پذیرفته شده‌است. روی هررفته موجود وزده بی‌مصرف قضاوت محیط درباره من می‌باشد و شاید هم حقیقت در همین باشد.

ایدئولوژی و آثار صادق هدایت

بیگانه‌ستیزی و به‌ویژه عرب‌ستیزی، پرستش نژاد ایرانی، ضدیت با اسلام به‌عنوان یک دین غیرایرانی و همچنین پرستش ایران باستان و ایران دوره ساسانی در آثار صادق هدایت دیده می‌شوند. از جمله بن‌مایه‌های نوشته‌های هدایت ناسیونالیسم ایرانی او و تأثیرش نسبت به وضع ایران روزگار خود است که وی در رساله طنزآمیز کاروان اسلام (البعثة الاسلامیة الی البلاد الافرنجیة) به آن اشاره می‌کند.

با این حال، صادق هدایت در میان‌سال و طبق برخی از نوشته‌هایش همچون «۸۲ نامه به حسن شهید نورایی» منتقد و معترض به جامعه و فرهنگ ایران نیز بود و حتی از دستاوردهای نهضت آذربایجان دفاع می‌کرد (نامه شماره ۱۱). اعتراض‌ها و انتقادهای هدایت به مرحله نفرت از جامعه ایرانی و تمسخر میهن‌پرستی رسیده بود: «همه دزدها و قاقاچی‌ها میهن‌پرست هستند» (نامه شماره ۳۱). «ایرانی‌ها خودشان را فرانسوی شرق می‌دانند و گمان می‌کنند خیلی باهوشند اما ملتی به حماقت اینها کمتر دیده شده‌است» (نامه شماره ۴۱).

ویژگی‌های ساختاری و محتوایی

عمده‌ترین ویژگی ساختاری و محتوایی نوشته‌های هدایت را می‌توان چنین برشمرد:

- درون‌مایه اغلب داستان‌های هدایت، مرگ‌اندیشی، انتقاد از جامعه تحت استبداد و نفی خرافه‌پرستی است.

- تصویرها و توصیفات و شخصیت‌ها و چهره‌های داستان‌های او اغلب رنگ ملی دارند. نثر هدایت ساده و بی‌پیرایه و عاری از دشواری‌نویسی‌ست.
 - او از زبان و فرهنگ مردم به خوبی و در حد اعجاز بهره می‌گیرد و همین مایه غنای داستان‌هایش می‌شود.
 - توصیفات هدایت رئالیستی، دقیق و واقع‌بینانه است.
 - او به جنبه‌های روانی و درونی چهره‌ها و اشخاص داستانی خود می‌اندیشید، ضمن آنکه از وصف ظاهر آن‌ها نیز در نمی‌ماند.
 - برخی از داستان‌های هدایت، انعکاس مسائل روحی و روانی خود نویسنده است.
 - طنز قوی و مؤثر و انتقادی هدایت در سرتاسر آثار داستانی و تحقیقی وی سایه افکنده است. وجود این خصیصه، در رفتارهای اجتماعی او هم گزارش شده است.
- به‌عنوان نمونه، درباره شیرینکاری صادق هدایت در جشن عروسی جلال آل احمد با سیمین دانشور در سال ۱۳۲۹ خورشیدی، نقل شده است که هدایت جعبه بزرگ کادو پیچی شده‌ای را به‌عنوان هدیه به عروس خانم می‌دهد و وقتی که آن جعبه را باز می‌کنند، می‌بینند که یک جعبه دیگر در آن است. جعبه دوم را که باز می‌کنند، باز می‌بینند که یک جعبه دیگر در آن است، و این قضیه چندین بار تکرار می‌شود تا اینکه بالاخره به جعبه کوچکی می‌رسند که در داخل آن، یک قاشق مرباخوری گذاشته شده بود!
- هدایت در نویسندگان پس از خود تأثیر ژرفی بر جای گذاشت.

نقدها

یکی از مهمترین انتقاداتی که همواره به هدایت می‌شده، کم‌توجهی به متن اصلی و عدم وفاداری به ترجمه — خصوصاً در ترجمه آثار فرانتس کافکا — بوده است. همچنین هدایت در مقالاتش نظر شخصی‌اش را دخیل می‌کرده و واقعیات را در جایگاه دوم قرار می‌داده است. به‌عنوان مثال، وی همواره در مقالاتش کافکا و خیام را با وجود تفاوت‌های عظیم، یکسان فرض کرده است.

داریوش آشوری عنوان کرده که صادق هدایت «نفرت عجیبی نسبت به اعراب و اسلام» داشته است.

احمد رضا احمدی در نوشته «حقیقت تلخ است» برای ویژه نامه کتاب «نوشتن با دوربین»، درباره هدایت می‌نویسد: «صادق هدایت که تحت تأثیر ناسیونالیسم ساختگی و باسمة ای دوره رضاشاه قرار گرفته بود. هدایت با تمام هوشی که داشت گمان برده بود که عقب ماندگی‌های ملت ایران ناشی از حمله اعراب به ایران است. اخوان ثالث هم تا زنده بود در این اشتباه بود.» البته ناصر زراعتی و فرج سرکوهی در گفتگوی برنامه پرگار تلویزیون بی‌بی‌سی، این عقیده را تنها محدود به دوره کوتاهی از زندگی هدایت می‌دانند. همچنین در نامه ای از هدایت به مجتبی مینوی در ۶ تیر ۱۳۱۶ از بمبئی، وی نظرش درباره ناسیونالیسم آلمانی را این چنین بیان می‌دارد: «... تو هم مثل همه حرف

می‌زنی که چون گابل، هیتلر را ژنی ازلی و ابدی جلوه می‌دهد باید همه تملق بگویند و باور بکنند و من می‌گویم باید اخ و ثف روی گُلیز و هیتلر هر دو انداخت.»

سانسور و ممنوعیت آثار



طراحی صادق هدایت برای نخستین چاپ حاجی آقا

کارهای هدایت مورد حملهٔ اسلام‌گرایان اروپا قرار گرفته‌است. رمان‌های بوف کور و حاجی آقا در هجدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در سال ۱۳۸۴ ممنوع شد. شخصیت‌های رمان حاجی آقا عدم شایسته‌سالاری در ایران را نشان می‌دهند:

«برای اینکه مردم در خط نگهداشته شوند، آن‌ها باید گرسنه، نیازمند، بی‌سواد، و خرافی نگهداشته شوند. اگر فرزند بقال باسواد شود، او نه‌تنها به سخنرانی من انتقاد خواهد کرد، بلکه واژه‌های بدیعی را نیز بکار می‌برد که نه شما و نه من نمی‌توانیم آن را بفهمیم ... چه اتفاقی می‌افتد اگر کودک علوفه‌فروش باهوش و توانا باشد و کودک من، پسر یک حاجی، تنبل و احمق باشد؟»

در آبان ماه سال ۱۳۸۵، چاپ مجدد و بدون سانسور کارهای صادق هدایت، ممنوع شد. با وجود این، نظارت بر دست‌فروشان کتاب محدود است و ظاهراً هنوز هم خرید یک کتاب اصیل دست دوم از طریق دست‌فروشان کتاب امکان دارد و وبسایت رسمی صادق هدایت نیز هنوز برخط است. برخی از موارد مورد بحث در مشکل سانسور عبارت‌اند از:

- موارد مطرح‌شده در گاردین در نوامبر ۲۰۰۶

- «گزارش شهر: تهران» در فریزه (Frieze)، شماره ۸۶، اکتبر ۲۰۰۴، بحثی کلی دربارهٔ سانسور ایران^۱
- مقاله «رادیو آزادی اروپا» رادیو آزادی نوامبر ۲۰۰۷

نظر جهانگیر هدایت

در اسفند ۱۳۹۲، متن گفتگوی جهانگیر هدایت، برادرزادهٔ صادق هدایت منتشر گردید. او در این گفتگو از جمله گفت:

«در دولت احمدی‌نژاد ... اجازهٔ چاپ آثار صادق هدایت داده نشد، اما قبل از آن به تعداد زیادی از ناشران مجوز انتشار کارهای هدایت را دادند. در آن دوران ما تمام این آثار را بررسی کردیم و دیدیم متأسفانه به‌طور وحشتناکی به تغییر، تحریف و حذف آلوده‌اند. اینها آثار صادق هدایت نیست؛ کاریکاتوری است از آثار هدایت... ناشران، کتاب‌ها را به «ارشاد» می‌برند. تمام کتاب را می‌زنند و کتاب مثله شده را چاپ می‌کنند، عکس رنگی صادق هدایت را هم روی جلد می‌زنند و به اسم کتاب هدایت می‌فروشند. اگر کتاب چاپ نشود، بهتر از این است که چیزی چاپ شود که هدایت آن را ننوشته‌است. در حال حاضر کتابی از صادق هدایت چاپ نمی‌شود. حتی به کتاب‌هایی که من دربارهٔ هدایت نوشته‌ام، اجازه چاپ نمی‌دهند و به آلبوم نقاشی‌ها و عکس‌های هدایت هم اجازه تجدید چاپ داده نمی‌شود. آلبوم کارت‌پستال‌های هدایت شش سال است در ارشاد مانده‌است.»

خانهٔ صادق هدایت



خانه صادق هدایت

خانه صادق هدایت در تهران، خیابان سعدی، بالاتر از خیابان منوچهری، ضلع جنوب غربی بیمارستان امیر اعلم، خیابان شهید تقوی (خیابان هدایت) پلاک ۳، کنار خانه سفیر کبیر دانمارک واقع شده است. خانه مورد نظر را پدر صادق هدایت بنا کرده است و شکل و ساختار بنا به سبک اواخر دوران قاجار برمی گردد. در دهه ۱۳۵۰ خورشیدی، دفتر فرح پهلوی اقدام به خرید خانه پدری صادق هدایت کرد و اشیاء شخصی اش را از بازماندگان وی جمع آوری کردند تا آن را تبدیل به موزه برای صادق هدایت کنند. پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران این کار انجام نگرفت. حکومت جدید ملک را مصادره کرد و در اختیار دانشگاه علوم پزشکی تهران قرار داد. سپس، به عنوان مهدکودک کارکنان «مهد کودک صادقیه» مورد بهربرداری قرار گرفت.

نهایتاً عمارت مذکور در تاریخ ۲۶ آبان ماه ۱۳۷۸ در سیاهه آثار ملی ایران با شماره ۲۴۹۱ به ثبت رسید. سال ۱۳۸۱ برادرزاده هدایت - جهانگیر هدایت - و جمعی دیگر به نوع کاربری این خانه توسط دانشگاه علوم پزشکی اعتراض کردند و کاربری خانه از مهدکودک به کتابخانه تغییر پیدا کرد. این اعتراض ها برای تغییر نهایی خانه به موزه ادامه دارد. در سال ۱۳۹۲ حیاط و محوطه خانه صادق هدایت تبدیل به انبار ضایعات بیمارستان شده بود.

تاریخ قهوه در ایران

فکر کنم همه به خوبی با این نوشیدنی گرم آشنا هستند اما این که این نوشیدنی از کجا و توسط چه کسانی به اروپا و آسیا آمد رو چه ؟

بیشتر ایرانیان قهوه را نوعی نوشیدنی فرنگی میدانند که از اواسط دوران قاجار توسط انگلیسی ها به ایران آمده است ، حتی بیشتر مورخین مفخم و بسیار دانای پس از انقلاب هم در کتب خود ورود قهوه به ایران را منصوب به اشخاصی مانند تالپوت و رویتر میدانند و جای را که چند قرن پس از قهوه آمده دم نوشی اصیل تر در فرهنگ ایرانی میدانند.

اما خوب است بدانید قهوه در ایران پیش از هر کشور دیگری در آسیا و اروپا شناخته شد و از ایران به عثمانی و سپس به اروپا رفت و پس از آن اسپانیایی ها و ایتالیایی ها آن را در اروپا گسترش دادند و تنها ۱۰ سال قبل از انقلاب فرانسه برای اولین بار قهوه به دربار فرانسه راه یافت و شکل امروزی خود را گرفت (قهوه فرانسه و سپس قهوه فوری) اما چگونگی این روند شاید نکته ای تاریخی و پنهان برای بسیاری از مردم ایران باشد . نکته ای که تا به امروز برای اکثریت مردم شاید از روی عمد خواسته اند پنهان بماند

در زمان حمله مغول گروهی از اشراف فارس به تانگانیا یا همان تانزانیا امروزی مهاجرت کردند ، که سپس حکومتی به نام شیرازی در شهر دارالسلام که همچنان بزرگترین شهر تانزانیا است تشکیل دادند ، از این جماعت همچنان اقلیتی ۴ هزار خانواری معروف به فارس که در تانزانیا به اعیان زاده ها گفته میشود وجود دارند ،

پس از تشکیل حکومت صفویه در سال 1503 تعدادی از نوادگان این مهاجرین به دلیل سلطه نسبی پرتغالی ها در آن محدوده به ایران بازگشتند و راه تجاری ایران تانزانیا را باز کردند ، از جمله کالا های وارداتی توسط این گروه قهوه و میخک (که گرد آن بسیار در ادویه های فارس و جنوب دیده میشود) بود ، این راه تجاری و درگیری با پرتغالی ها و اسپانیایی ها در آن زمان منجر به عقد پیمانی مبنی بر حق برداشت و خرید قهوه تانزانیا برای ایران بود ، حتی که تا سال ۵۷ بنا بر اسناد ایران قویا برای خود نگاه داشته بوده است.

بنا بر اسناد تاریخی شاه عباس بنادر تانزانیا را به توپخانه مسلح کرده بوده از آثار این این توپخانه ها ، توپ های غنیمت گرفته شده از عثمانی در نبرد چالدران است که در موزه عجایب دارالسلام است ، این روند تا پایان صفویه ادامه داشته است

در همین دوران قهوه خانه ها در ایران پدید آمدند و برو بیایی کسب کردند ، جالب است که این قهوه خانه ها در آن زمان مورد اعتراض بسیاری از علما و روحانیون قرار گرفتند ، که شاه عباس بسیار از این موضوع رنجیده شد، شیخ بهایی نیز با حضور در قهوه خانه ها و مجلس های بزم و شاهنامه خوانی این قهوه خانه از طرف بسیاری ترد شد اما حضور مردانی چون میرداماد و شیخ بهایی در قهوه خانه ها باعث شد پس از مدتی این اعتراض ها کم رنگ شوند. شاه نیز تقدیر شایانی از اینان به خاطر حمایت ایشان نمود ، هر چند هیچ یک از این ۲ بعد ها از رفع منع شرب شراب حمایت نکردند ، اما این موضوع باعث تسهیل راه شاه عباس برای آن شد. و شرب شراب تا دوران زندیه پس از نماز مغرب در میخانه ها آزاد بود

در دوران افشاریه نیز نادر شاه به سرعت به ارزش تجارت قهوه پی برده بود و خرید قهوه را برای تجار اروپایی در مقابل خرید زعفران و زیره از ایران میداده است . از آثار این دوران در تانزانیا چاه آب افشاری است

پس از افشاریه در دوران زندیه ، کریم خان حق ۳۰ سال قهوه تانزانیا را در مقابل یک جلد قرآن طلاکوب اهدایی از سلطان عثمانی به عثمانی واگذار نمود
در دوران قاجار یکی از اولین اقدامات آقا محمد خان که شخصا علاقه فراوانی به قهوه داشت احیا این امتیاز بود ، همان ور که بسیاری میدانید ایل قاجار مهارت خاصی در سرو قهوه داشتند و قهوه ای که آموزه به عنوان قهوه ترک شناخته میشود که همراه با کف و دم است روش سرو قجری است (روش سرو عثمانی با یک بار جوش و بدون دم است)
حکومت قاجار نیز به حمایت نظامی و مالی به تجار برای ادامه تجارت قهوه ادامه دادند ، از آثار این دوران حمام قجری است که به دستور یکی از دختران لطفعلی شاه ساخته شده است

با صدارت امیرکبیر و اصلاحات وی در سال 1850، عملا نیمی از ارتش و نیمچه ناوگان دریایی که ایران در آن زمان داشت از کار بیکار شدند تا هزینه های اضافی دولت کاهش یابد ، یکی از این دسته های ارتش نیرو های زنگبار بودند که در تانزانیا خدمت میکردند ،

این عمل منجر به قرار گرفتن مناطق حاصل خیز تانزانیا تحت سلطه اعراب و نهایتاً به پیوستن تانزانیا به مستعمرات المان در سال 1885 منجر شد

پس از جنگ جهانی اول قیومیت تانزانیا به انگلیس واگذار شد ، که در زمان صدارت سید ضیا الدین طباطبایی که خود چندین بار به آفریقا و به خصوص دارالسلام سفر کرده بود با اصرار و تهدید واگذاری نفت به فرانسوی ها ، امتیاز قهوه به ایران باز پس داده شد ، این موضوع از توصیه های اصلی وی به سردار سپه بود ، که بعد ها به گفته بسیاری از تحلیل گران شاید یکی از دلایل سقوط پهلوی همان حساسیت به این موضوع بود

در ۲۶ آوریل 1964 تانزانیا تبدیل به یک جمهوری مستقل شد و در فاصله کمی امتیاز قهوه را لغو کرد ، این موضوع منجر به ورود یک گردان زرهی ، ۴ هنگ تفنگداران دریایی و یک گردان تکاور ارتش ایران به تانزانیا شد

کل این روند از زمان اخطار دولت ایران تا زمان ورود ارتش کمتر از یک شبانه روز به طول انجامید ، که امیر عباس هویدا در خاطرات خود گفته است روز جمعه ظهر خبر این ورود ارتش را در یکی از روزنامه های صبح فرانسه خواندم. این تهدید نظامی به دستور مستقیم شخص آریابد ، شاه ایران صورت گرفت و جز فرماندهان ارتش هیچ کس از آن اطلاع نداشت

این تهدید نظامی در نهایت منجر به اعتراض ۴۰ کشور به ایران از جمله آمریکا و باز پس گیری این امتیاز برای ایران منجر شد ، گفتنی است مصر و اسرائیل از جمله معدود حامیان ایران در این موضوع بودند و چین ، روسیه ، کوبا و ترکیه از جمله معترضین اساسی به ایران بودند

پس از این اتفاق آمریکا از تعهد خود مبنی بر تجهیز ناوگان هوایی ایران به سلاح های مشابه خود در مقیاس ۱ به ۴ به بهانه مختلف سر باز زد ، ایران نیز در مقابل از تعهد خود مبنی بر عدم فروش نفت به روسیه (شوروی) سر باز زد

در نهایت از سال ۵۷ پس از انقلاب در هیچ سند تاریخی اثری از امتیاز جنجالی قهوه مشاهده نمیشود

منبع

https://www.cloob.com/c/seven_group/30345807

رسالت

چهارشنبه 6 آذر 1387

اولویت يك نظام اسلامي چیست؟

روزنامه رسالت در سرمقاله خود با عنوان «اولویت يك نظام اسلامي چیست؟» به قلم محمدمهدی انصاری آورده است: قرار است در سال 2010 میلادی، شهر استانبول ترکیه،

که جزء خاك اروپا محسوب می‌شود، به عنوان «پایتخت فرهنگی اروپا» برگزیده شود. علاوه بر سابقه تاریخی و فرهنگی و موقعیت استراتژیک این شهر و وجود نمادها و سمبل‌های فرهنگ اسلام در آن، دولت ترکیه تلاش گسترده‌ای برای ارتقای مظاهر فرهنگی و ... این شهر آغاز نموده است. به هر حال همین که این شهر با مناره‌ها و مساجد و آثار و ابنیه تاریخی‌اش که غالباً متعلق به تاریخ تمدن اسلامی است به عنوان پایتخت فرهنگی اروپا شناخته شود، جای خرسندی و غرور برای ما مسلمانان خواهد بود.

آنانی که به شهر استانبول سفر کرده باشند می‌دانند در هر کجای شهر که بایستند بالاخره نمادی از اسلام چون مناره‌ای یا گنبدی از مسجد و مصلی را خواهند دید. البته این نمادها در طول چندین قرن ساخته شده و موجب عظمت و جذابیت این شهر گردیده‌اند. در طول روز هم کنویت اذان در شهر طنین‌انداز است آن هم نه صدای ضبط شده موزن که رادیویی را پشت بلندگو بگذارند، بلکه موزن‌های خوش الحان با برنامه مشخص و گردش‌های بالایی مناره می‌ایستند و اذان سر می‌دهند!! شاید برخی بگویند در ترکیه و مثلاً در شهر استانبول به ظواهر توجه شده و باطن امر خیلی مورد توجه نیست اما به هر حال ندای اذان و دعوت به برپایی نماز - ولو به ظاهر - و وجود نشانه‌های نماز (مسجد، گنبد، مناره و ...) از برخی شهرهای ما حتی شهری چون اصفهان و ... به مراتب موثرتر و بالاتر است. يك روز که به بالایی برج میلاد یا ارتفاعات شمال تهران رفتید حتماً نگاهی به اطراف و اکناف پایتخت جمهوری اسلامی بیندازید. انصافاً چند نماد و مظهر اقامه نماز و دین و ... ملاحظه خواهید کرد؟ آیا واقعا با دیدن چشم‌انداز شهر تهران به یاد يك شهر اسلامی و دینی خواهید افتاد یا اینکه ناخودآگاه با دیدن ساختمان‌ها و برج‌های بلند و ... از پیش‌رفته‌شدن و اروپایی شدن شهر سخن خواهید گفت؟!

البته شاید دو مناره نیمه ساخته مصلاي تهران جلب توجه کند که بیش از 20 سال است می‌خواهیم آن را افتتاح کنیم و نماز جمعه را از لایه لایه درخت‌ها و جدول‌های دانشگاه تهران و خیابان‌های اطراف آن به این محل انتقال دهیم؟! صوت اذان از رادیو هم در برخی نقاط شهر طنین‌انداز است آن هم به نحوی که مبادا برای همسایه‌ها و ادارات و مراکز آموزشی ایجاد مزاحمت کند...!

... تذکرات هفته گذشته رهبري نظام مبني بر بسط فرهنگ اقامه نماز و پیش‌بینی ساخت مساجد در پروژه‌های شهرسازی باید به طور جدی در سربلوه فعالیت‌های دولتمردان جمهوری اسلامی قرار گیرد. البته فقط با ساختن مساجد با عظمت و مناره‌های رفیع، نمی‌توان نماز و برپایی با شکوه آن را انتظار داشت بلکه ضرورت دارد بسیاری از مقدمات و موخرات امر، از سویی همه ارکان و اجزای نظام به عنوان تمهیدات اقامه نماز لحاظ شوند. اگر «اقامه نماز» اولین ثمره حاکمیت و مکتب صالحان است پس باید همه امکانات برای این مهم بسیج شوند. در این راستا چند مرحله باید لحاظ گردند:

1 پیش از هر چیز باید طعم و شیرینی آموزه‌های قرآن را به آحاد جامعه بچشانیم. متأسفانه باید گفت این کتاب مقدس ما مسلمانان در میان ما مظلوم مانده و طعم آن را نه

چشیده‌ایم و نه به جوانان و نسل‌های جدید که در فضاي فرهنگی جمهوری اسلامی رشد کرده و می‌کنند، چشانده‌ایم!!

2- در مرحله دوم باید از متولیان اصلی دین و معنویت در جامعه که همانا روحانیت معظم و حوزه‌های علمیه است، انتظار داشت به گونه‌ای فعالانه و موثر در عرصه‌های اجتماعی حضور داشته باشند و برای ایمان و اعتقادات لایه‌های جامعه‌ساز و کارهای عملی و دقیق ارائه دهند. تربیت طلاب جوان، مسلط به مسائل دینی، باهوش و مستعد که هر کدام در یک حوزه از مسائل دینی و اجتماعی تخصص ویژه داشته باشند و توجه به کیفیت در خروجی حوزه‌های علمیه می‌تواند رهگشای امر باشد. مثلاً تعدادی از طلاب در حوزه‌ها علاوه بر سایر تحصیلات دینی فقط برای بحث اقامه نماز جماعت تربیت شوند و عده‌ای فقط برای تربیت دینی کودکان، عده‌ای برای مباحث اخلاقی، گروهی برای مباحث حقوق اسلامی، و قس علی‌هذا ... علاوه بر اینها به روز سازی شیوه‌های تبلیغ دین، افزایش فعالیت‌های چهره به چهره علما و روحانیون، اعتماد سازی بین روحانیت و مردم، ساده زیستی و موارد دیگر در زمره کارآمد سازی نقش این گروه مرجع سنتی در جامعه خواهد بود که قطعاً یکی از اولین ثمرات آن، اقامه با شکوهرت نماز خواهد بود.

3- در مرحله سوم باید نهادهای متولی فرهنگ در نظام جمهوری اسلامی از لحاظ جایگاه، ساختار، شرح وظایف و ضرورت تأسیس باز تعریف شوند. با وجود بیش از سی، چهل نهاد و سازمان فرهنگی، هنوز تذکر و هشدار رهبر معظم انقلاب مبنی بر مظلومیت فرهنگ باقی است. به راستی چرا؟! آیا باید باز هم نهاد و سازمان فرهنگی تأسیس کرد تا این مظلومیت زوده شود یا اینکه باید نهادهای موجود را تقویت نمود؟ شاید هم باید برخی از آنها منحل شوند؟ به نظر می‌رسد راهکار سوم بسیار سودمندتر باشد. مع‌الاسف برخی از سازمان‌های فرهنگی در کشور ما فقط برای صرف هزینه‌های بیهوده - آن هم نه برای موارد ضروری و حیاتی - که برای همایش‌ها و سمینارها و کنگره‌ها و ...، موازی کاری و حتی دفع آثار فعالیت‌های مثبت و سودمند نهادهای فرهنگی دیگر مشغول به کار هستند منتهی مگر کسی جرات دارد بگوید این سازمان باید منحل شود!! زیرا مثلاً در طول 10 سال فعالیت یک نکته مثبت و ماندگار در فعالیت‌های آن مشهود نیست. نهایتاً اینکه اگر با مهندسی مجدد در قبال این نهادها می‌توان از چهره فرهنگ اصیل اسلامی - ایرانی مظلومیت را پاک کرد و آن گاه با تقویت بنیه‌های ایمانی و اعتقادی جوانان و دختران و کودکان و دانشجویان و کارمندان و شهری‌ها و روستایی‌ها و ...، شیرینی نماز و عبادت را گسترش داد.

4- در مرحله چهارم باید با هویت سازی و هویت بخشی به جوانان، آنان را از افتادن به دام بی‌هویتی و جذابیت‌های کاذب و شهوات شیطانی مصون داشت. البته بسیاری از جوانان ما هم که به دام این ورطه‌های فرهنگی نمی‌افتند و با اینکه به تحصیل و کار مشغولند، انگیزه‌ای و شوقی برای دین‌دار بودن و معتقد بودن ندارند. چه بسیارند دانشجویان دختر و پسر که درس می‌خوانند، امتیاز و رتبه می‌آورند و در خانواده‌های خوبی هم تربیت شده‌اند اما نمازخوان نیستند! مبادی آداب شریعت و احکام دین نیستند... !!

به راستی مشکل کار کجاست؟! برای این مسائل هم باید چاره‌اندیشی شود و در دانشگاه‌ها و رسانه‌ها و محافل نخبگی نسبت به مقوله جوان و جوانی راهکارهای دقیق و عمیق اندیشیده شوند که اولاً به جوان هویت بخشی کند، ثانیاً او را از انحراف مصون بدارد و ثالثاً برای تربیت دینی و اسلامی او برنامه مشخص و قابل اجرا ارائه دهد.

به هر روی باید گفت: «جمهوری اسلامی» پس از 30 سال حاکمیت در مسائل خرد و کلان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور و گام نهادن به دهه چهارم از عمر خود در حالی چشم‌انداز 1404 ایران اسلامی را پیش‌روی دارد که باید اولویت اول آن «تعمیق فرهنگ دینی و قرآنی» در همه شئون و ارکان جامعه باشد. آیا همه چیز برای این اولویت يك مهیاست؟ آیا اصولاً همه ارکان نظام و نخبگان و مدیران کشور به این اولویت يك اعتقاد دارند؟!

پایان پیام



کورش زعیم

به شرکت برادران وارنر درباره فیلم 300

آقایان محترم:

نمایش دادن سرخپوستان امریکا به عنوان مردمی وحشی و بی فرهنگ، در دوران نخستین هالیوود انسانی نبود، ولی با توجه به تبلیغات رسمی و در دسترس نبودن اطلاعات تاریخی و فرهنگی درباره آنان، قابل درک بود. هیچ تاریخ نبشته‌ای وجود نداشت، هیچ ارتباط فرهنگی و هیچ آمیزشی میان دو فرهنگ وجود نداشت که اثبات راه خطای هالیوود یا اثبات عمدی بودن توهین به فرهنگ سرخپوستان باشد. بزودی هالیوود به خطای خود پی برد و برای جبران آن کجروی‌ها به ساختن فیلم‌هایی مانند "رقص با گرگها" و بسیاری فیلم‌های دیگر در تجلیل از فرهنگ بومی امریکا پرداخت.

نمایش دادن سیاهپوستان امریکا به عنوان مردمی بی تمدن و آموزش ناپذیر در طی دوران نخستین هالیوود انسانی نبود، ولی با توجه به میراث استعماری باقی مانده در آن زمان و در دسترس نبودن اطلاعات تاریخی و فرهنگی درباره آنان، قابل درک بود. هیچ ارتباط فرهنگی و هیچ آمیزشی میان دو فرهنگ وجود نداشت که اثبات راه خطای هالیوود یا اثبات عمدی بودن توهین به فرهنگ افریقایی باشد. بزودی هالیوود به خطای خود پی برد

و برای جبران آن کجروی ها آغاز به ساختن فیلم هایی مانند "حدس بزن کی به شام می آید" و بسیاری فیلم های دیگر در تجلیل از فرهنگ سیاهپوستان امریکا پرداخت.

نمایش دادن ایتالیاییان امریکا به عنوان گانگسترها، در دوران نخستین هالیوود انسانی نبود، ولی از آنجا که مافیای امریکا ریشه در سیسیلی ایتالیا داشت و برخی اشرار ایتالیایی به امریکا راه پیدا کرده بودند، قابل درک بود. امریکایی های ایتالیایی تبار به تاریخ، دین و فرهنگ مشترک با امریکاییان افتخار می کردند و نزدیک به همه مهاجران ایتالیایی تبار امریکا مردمی سخت کوش و قانونمند بودند که در همه رشته های بازرگانی، دانش و هنر به برجستگی رسیده بودند. بزودی هالیوود به خطای خود در تبلیغ نقش های منفی برای ایتالیایی تباران پی برد و برای جبران آن کجروی ها آغاز به تجلیل از ایتالیا و ایتالیاییان در فیلم ها پرداخت.

اما، دروغ پردازی درباره فرهنگ ایرانیان در فیلم 300، به هیچ وجه قابل درک نیست. بسی تاریخ نبشته درباره امپراتوری پارس و ایران باستان وجود دارد، در دسترس است و حتا در مدرسه ها تدریس می شود. اینکه میراث فرهنگی ایران بر زندگی همه مردم جهان در طول تاریخ اثر گذاشته است جزو اطلاعات عمومی به شمار می آید. خردمندی و انساندوستی ایرانیان در دورانی که رویدادهای فیلم در آن رخ می دهد، نه توسط خود ایرانیان، بلکه توسط رقیبان و دشمنان آنان گزارش شده است. اینکه فرمانروایان خردمند و آزاداندیش ایران به دشمن، نه برای اشغال خاک آنها بلکه برای ایمن سازی مرزهای خود حمله می کردند، هرگز به کشتار و غارت و برده گیری که عرف زمان بود دست نمی زدند، و همت آنها در آزادسازی مردم در بند در افسانه های ملتها راه یافته است.

آنها به ملتهای شکست خورده اجازه می دادند باورهای خود را داشته باشند، آیین های خود را پیروی کنند، جامعه خود را خود اداره نمایند و حتی فرمانروایان را بر آنان تحمیل نمی کردند. یونانیان و اسپارتیان همیشه فرمانروایان ایران باستان را گرامی می داشتند و از روش مدیریتی آنان سرمشق می گرفتند. افزون بر آن، اسپارت تقریباً همیشه از ایران کمکهای مالی و نظامی دریافت می کرد و در برابر تجاور یونانیان و مهاجمان دیگر محافظت می شد. مرد خشن و بی رحمی که شما به نام خشایار شاه معرفی کردید، در واقع، بگفته خود یونانیان و اسپارتیانی که در فیلم از آنها کاریکاتوروار تجلیل کرده بودید، مردی متین، خردمند و دادگر بود.

چرا راه دور بروید؟ به جامعه اقلیت ایرانیان در امریکا را بنگرید که تحصیل کرده ترین، موفق ترین، قانونمندترین و فعال ترین هر جامعه مهاجر نسل اول در امریکا هستند. از اصالت فرهنگی ایرانیان، که شما حتی فراموش کردید در فیلم نشان بدهید، همین کافی که فرمانده نیروی دریایی ایران در این جنگ یک زن بود.

با نمایش دادن یکی از متمدن ترین و با فرهنگ ترین ملت های تاریخ بشریت، که جامعه جهانی مدیون تاثیراتشان بر پیشرفت تمدن و دانش و هنر است، به عنوان یک قوم وحشی مهاجم نمی توانسته به دلیل نبودن اطلاعات تاریخی یا عدم ارتباطات فرهنگی بوده باشد.

باید انگیزه دیگری را جستجو کرد. از دید بازرگانی و سودجویی، به علت تبلیغات زیادی که اکنون درباره ایران می شود، بخت موفقیت هر فیلمی که خوب ساخته می شد با این فیلم برابر می بود و نیازی به اهریمن سازی ایرانیان نبود.

بنابراین، این پرسش باقی می ماند که انگیزه (یا پول) پشتیبان تولید این فیلم چه بوده است؟ من بر این باور هستم که نفوذ کسانی که سرمایه تولید این فیلم را تامین کرده اند بایستی که تاثیرگذار بوده باشد.

این نمی توانسته پول یونانی بوده باشد، زیرا یونانیان مردمی بسیار با فرهنگ هستند و هرگز کوشش در تحقیر فرهنگ و ملت هایی که همیشه مورد ستایش آنها بوده نمی کنند. این نمی توانسته پول اسرائیلی باشد، زیرا آنها همیشه فرهنگ باستانی ایران را ستایش کرده اند، به ویژه خشایار شاه، بایک همسر اسرائیلی، نوه کورش بزرگ که یهودیان را از بند رهایی داد و در تورات از او تجلیل شده و او بود که نخستین منشور حقوق بشر تاریخ را صادر نمود.

این پول نومحافظه کاران امریکا نیز نمی توانسته باشد. وقتی آنها به ثروت کشورهای عرب برای اجرای برنامه های علیه ایران دسترسی دارند، دلیلی ندارد پول خودشان را هزینه تبلیغات منفی کودکانه کنند.

تنها کسانی که باقی می مانند، دولتهای نفت خیز و ثروتمند عقده دار همسایه ما هستند. هنگامی که چیزی برای افتخار کردن و به رخ کشیدن نداشته باشید، کوشش در تحقیر دیگران که "دارند" می کنند. فرهنگ بزرگ ایران همیشه آزارشان داده است. آنها همیشه پول بادآورده خود را برای خنجر زدن به ایران از راه تشویق شیطننت علیه ایران، ایجاد ناآرامی های قومی، ادعاهای موهوم سرزمینی، تلاش در تغییر نامهای تاریخی با رشوه دادن، و نفوذ دادن تروریست ها به مناطق منافع ملی ایران، بکار می برند. اینگونه فرمانروایان هستند که همیشه آمادگی دارند ثروت ملت خود را برای توهین به ملت هایی که چیزهایی دارند که آنها نمی توانند داشته باشند، هزینه کنند. چالش برای تولیدکنندگان فیلم 300، اکنون این است که نام راستین پشتیبانان مالی خود را افشا سازند. از همه اینها که بگذریم، سودجویی بوسیله دروغگویی، وارونه سازی واقعیات، تحریف تاریخ و در نتیجه فریب دادن جامعه ای که اعتماد می کند، کاری بسیار زشت و ناپسند است.

تهران- 21 اسفند 1386

پایان پیام

آیین خانه تکانی در شمال و جنوب تهران
از مولوی تانیاوران، فرش پارو می کنیم
خبرگزاری میراث فرهنگی
چهارشنبه ۲۷ اسفند ۱۳۸۲



«قالیشویی و رفوگری مجاز توحید و یادگار، اولین انتخاب، آخرین تجربه، شستشو با شامپو خارجی و اصول مذهبی با کر اسلامی بدون دارو و کیفیت عالی، تخفیف ویژه به مناسبت فرا رسیدن سال نو.»

تلویزیون روی زمین، میل ها سرگردان، پنجره های بدون پرده و زمینی که در نبود فرش های خانه سیاهی خود را نمایان ساخته، تمام اشیای خانه در هم ریخته است، انگار ساعتی پیش طوفانی سهمگین درون خانه وزیده است. باز هم اسفند ماه و زمان خانه تکانی.

خانه تکانی از نوع جنوب شهر

ساعت ۹ صبح جمعه، خزانۀ بخارایی، تمام سطح کوچه کوهستانی، با فرش های رنگارنگ با طرح های گل و بوته دار پوشانده شده و همه مشغول شستن فرش هستند. حتی خانه تکانی هم در تهران، شمال و جنوب دارد. در گذر از کوچه پس کوچه های جنوب شهر، رنگ و بوی آمدن عید و نوروز، شکلی متفاوت به خود گرفته است کوچه های باریک این محله ها این روزها با فرش و قالی خانه ها فرش شده اند تا گرد و غبار یک سال را از خود برویند.

اکرم صارمی بانویی ۳۹ ساله در حالی که چادر گل دارش را به دور کمر پیچیده و پاروی دسته چوبی و سر پلاستیکی قرمز خود را در جهت خواب فرش حرکت می دهد در مورد خانه تکانی می گوید: «یک ماه است که کار خانه تکانی را شروع کرده ام، البته خوب به تنهایی کار می کنم تاکنون تنها توانسته ام چهار تا از فرش ها و دیوارهای سه تا از اتاق ها را تمیز کنم و هنوز کلی کار باقی مانده است.»

وی سنت خانه تکانی را یک سنت قدیمی و پسندیده می داند که مردم مجبور می شوند حداقل سالی یک بار به سر و وضع زندگی شان برسند و خانه را تمیز کنند.

اما احمد پسر ۱۹ ساله ای که پشت کنکوری است و سه فرش آن طرف تر از فرش خانم صارمی با فرچه مشغول شستن بوته های قرمز قالی است در مورد خانه تکانی نظر دیگری دارد، او می گوید: «کار خانه تکانی مثل یک آموزش فشرده برای یادگیری کار خانه است درست مثل آموزش کده های کنکور با این تفاوت که اینجا درس خانه تکانی می دهند و آنجا درس تست زدن و فرقی هم بین این دو وجود ندارد چون در انجام هر دو تای آنها اجبار وجود دارد و نمی توان آنها را انجام نداد.»

اما خانه تکانی در محله های جنوب شهر تهران تنها به شستن فرش ها و پهن کردن آنها روی دیوارهای ساختمان های دو سه طبقه ختم نمی شود.

شهناز زن ۲۴ ساله ای که ۱۰ روز است به جان خانه، دیوارها و ملحفه ها افتاده است درباره خانه تکانی و مشکلات آن می گوید: «به رغم سخت بودن کار خانه تکانی، باید آن را انجام داد و تمام خانه ها و اتاق ها باید کاملاً تمیز شوند تا همراه با شروع سال نو به استقبال پاکیزگی هم رفت، همیشه مادرم به من می گفت اگر زمان تحویل سال نو خانه ات کثیف بود دیگر تا آخر سال کثیف باقی خواهد ماند.»

خانه تکانی به سبک محله های قدیمی و مرکز شهر «فرش می شویم، قالی می شویم، قالی هایتان را به ما بدهید تا قالی هایی مثل قالی حضرت سلیمان تحویل تان بدهیم.» این صدای فریاد مصطفی جوان ۲۷ ساله ای است که در خیابان شیخ هادی در حالی که پارویی قرمز را بر دوش گرفته به دنبال فرش هایی می گردد تا آنها را بشوید، او در مورد خانه تکانی و در آمدش می گوید: «خانه تکانی خیلی خوب است چون برای ما درآمد خوبی به همراه دارد، اگر يك فرش ۱۲ متری بشویم هزار و ۵۰۰ تومان پول می گیریم هر روز در حدود شش فرش می شود که خوب، پول بدی گیرم نمی آید.»

خانه تکانی در محله های مرکزی شهر تهران شباهت بسیار زیادی به خانه تکانی در جنوب شهر دارد. با این تفاوت که در محله های مرکزی شهر، صاحب خانه ها از کارگران آشنایی که چندین سال برای آنها کار کرده اند نیز کمک می گیرند اما خود صاحب خانه نیز پا به پای کارگر به شستن دیوار ها و پنجره ها مشغول است.

فاطمه زن ۳۴ ساله که هم اکنون دو هفته است هر روز از ۸ صبح تا ساعت ۶ بعداز ظهر در خانه های مختلف مشغول کار است در مورد خانه تکانی می گوید: «نظافت خانه های مردم و خانه تکانی آنها با توجه به این که باعث تمیزی می شود کاری پسندیده است و با توجه به این که برای هزینه عید خانه و بچه هایم هم پولی به دست می آورم خیلی لذت دارد.»

وی همچنین در مورد درآمد این کار می گوید: «خوب اسفند هم مثل هر ماه دیگری کار می کنم اما با این تفاوت که هر ماه شاید حداکثر ۹۰ هزار تومان درآمد داشته باشم در حالی که ماه اسفند برای خانه تکانی درآمد من به ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار تومان هم می رسد.» خانه تکانی در محله برج ها و آسمان خراش ها آیا تا به حال بر بالای برجی ۳۰ طبقه در محله الهیه تهران فرشی ۱۲ متری را دیده اید که آویزان منتظر خشک شدن باشد؟

هر چه از جنوب و مرکز شهر تهران به سمت برج ها و آسمان خراش ها نزدیک تر شویم خانه تکانی هم مثل خانه ها رنگ و لعابی دیگر می گیرد و دیگر از گسترده شدن فرش ها در خیابان ها و پرده های روی نرده های خانه ها خبری نیست. غیر ممکن است بتوان نمای خانه تکانی را از بیرون خانه ها دید. در این خانه ها که در ارتفاعات جای گرفته اند بیشتر صاحب خانه ها از کارگران شرکت هایی که برای این منظور این روزها در روزنامه ها تبلیغات می کنند استفاده می کنند.

«شستن دیوارها، پرده ها، پنجره ها، با کارگران خبره و زبده و تضمین کاری، مرد و زن با روزانه هشت ساعت کار به ازای هشت هزار تومان، شماره تماس ... احمد. م. مسئول یکی از این شرکت ها در مورد خانه تکانی می گوید: «شرکت ما نه تنها عهده دار تمیز کردن مبلمان، پرده ها و دیوارها است بلکه حتی کارگران فصلی را هم می تواند در اختیار خانه ها برای حفاظت خانه ها قرار دهد.»

وی با بیان این که کار خانه تکانی سخت و دشوار است می گوید: «طی دو سال گذشته

مردم برای انجام خانه تکانی به خصوص در شمال شهر تمایل زیادی به داشتن کارگر از خود نشان می دهند به صورتی که ما سال گذشته تنها ۱۰ کارگر داشتیم. اما امسال تعداد آنها به ۱۵ کارگر رسیده و تمام کارگران شرکت تا ۲۸ اسفند ساعت های کارشان از سوی خانواده های مختلف پر شده است.»

وی همچنین گفت: «با توجه به این که کارگران ما تحت نظر شرکت کار می کنند و کار آزوده هستند و تمیز کردن تابلوها و اشیاء خانه ها را آموخته اند خانواده ها تمایل دارند از شرکت هایی که کارگر دارند برای تمیز کردن خانه ها استفاده کنند تا اگر به یکی از اشیاء آنها آسیبی وارد شد بتوانند جریمه آن را از شرکت بگیرند.»

نوروز این گونه از راه می رسد. با خانه تکانی و تلاش بی وقفه برای سر و سامان دادن به اوضاع خانه و پاکیزه کردن آن. هر محله از تهران بزرگ، رسم و آیین خاص خودش را دارد. خانه تکانی هم در شمال شهر صدایی برای جلا دادن خانه ها به گوش نمی رسد، در دیگر نقاط تهران اما، این روزها، این صدا شناسست. «قالیشوییها، فرش می شویم، قالیشوییها!»

عید نوروز سینا سعدی



با اینکه نوروز بسیار قدیم تر از شکل گیری سلسله های پادشاهی در ایران است، اما به علت آنکه در کتاب اوستا هیچ سخنی از نوروز به میان نیامده، اطلاعات ما درباره نوروز از زمان هخامنشیان فراتر نمی رود و تازه اطلاعات مربوط به دوره هخامنشی و اشکانی نیز بسیار ناقص است.

درباره نوروز در عهد هخامنشیان می دانیم که پادشاهان با جلال و جبروت تمام به بار عام می نشستند و فرمانداران هر ایالت و ولایت را که هدایایی پیشکش آورده بودند، به حضور می پذیرفتند.

چنانکه از نقش پلکان کاخ آپادانا در تخت جمشید پیداست این هدایا عبارت بوده از اسب و گاو و شیر و شتر و چیزهای پوشیدنی و گسترده.

درباره نوروز در عهد اشکانی می توان گفت که اطلاعات مهمی از چگونگی برگزاری این جشن در آن دوره در دست نیست، اما از آنجا که اطلاعات مربوط به جشن مهرگان، نشان می دهد که این جشن، پس از استیلای اسکندر مقدونی و عقباش یعنی پس از حدود سیصد سال، بار دیگر زندگی از سر گرفته است، بنابراین می توان حدس زد که نوروز نیز جانی تازه گرفته و در نزد مردم و پادشاهان با احترام برگزار می شده است.

برخلاف دو دوره پیشین اما، از دوره ساسانی اطلاعات قابل ملاحظه ای درباره نوروز بر جای مانده است.

در کتاب «بندش» که از این دوره به یادگار مانده از نوروز سخن می رود و از نیکوکارانی یاد می شود که در آن روز دختران خود را به دریاچه ای مقدس می فرستادند تا سوشیانت، موعود دین زردشتی، از آنان زاده شود. ذبیح الله صفا، نویسنده و استاد ادبیات فارسی دانشگاه تهران نوشته است که در این عهد، نوروز را در میان ملت و دربار مراسم مخصوص و تشریفات فراوان درکار بوده است و به تحقیق می توان گفت که در هیچ زمان مراسم نوروز را با اینهمه تکلفات بجا نمی آوردند.

نوروز در دوره ساسانی

مراسم نوروز در دوره ساسانی بسیار چیزهای گفتمی دارد از جمله اینکه چند روز قبل از عید در صحن دربار 12 ستون از خشت خام برپا می کردند و بر بالای هرستون یکی از غلات مانند گندم، جو، ماش، عدس، ذرت و... می رویاندند تا بدانند کدام غله در آن سال بهتر می روید و محصولش فراوان تر است. در خانه ها نیز گفته اند که هفت نوع سبزی می کاشتند تا آن را که بهتر می روید بشناسند. گویا همین رسم فرخنده است که هنوز هم به صورت گذاشتن سبزی برسر سفره هفت سین باقی مانده است.

یکی دیگر از رسوم این دوره برافروختن آتش در شب نوروز بود و چه بسا آتشی که اکنون در شب چارشنبه سوری بر می افروزند یادگار همان دوره باشد. از آئین های دیگر نوروز در این دوره ریختن آب به یکدیگر بوده است که هنوز هم به صورت گلاب پاشیدن در روزگار ما باقی مانده است.



درباره نوروز در قرون اولیه اسلامی دکتر صفا می نویسد که در قرن اول و اوایل قرن دوم اسلامی نوروز بر اثر تغییراتی که در حالت اجتماعی و سیاسی ایرانیان ایجاد شد، صورتی دیگر یافت.

در این ایام دیگر نوروز را در درباری با شکوه مانند دربار شاهنشاهان ساسانی راه نبود و فقط سالی یکبار برای تسلیم مردمی مغلوب و ماتم زده پدیدار می شد.

احیاء نوروز در دوره اسلامی

با وجود این نوروز از زمان مأمون، خلیفه

عباسی، کم و بیش زنده شد و پس از دوره امویان در دوره عباسیان که به نوعی دست پرورده ایرانیان بودند و پس از قیام ابومسلم خراسانی بر سر کار آمده بودند، بار دیگر زندگی از سر گرفت.

به ویژه آنکه رسم نوروز سبب می شد امیران و بزرگان محلی به مناسبت نوروز هدایای گرانبهائی برای خلیفه بفرستند.

گذشته از عباسیان که نوروز را به هر صورت محترم می داشتند، حکومت های ایرانی که در نواحی مختلف بر سر کار آمدند از آن جمله سامانیان (261 تا 389 ق) و آل بویه

(320 تا 448 ق) در خراسان و شمال و جنوب ایران در زنده نگهداشتن نوروز کوشیدند و آئین های نوروزی را در بین ایرانیان زنده کردند.

علی بلوک باشی محقق معاصر در کتاب « نوروز جشن نوزائی آفرینش » (چاپ سال 1380) درباره شیفتگی ایرانیان در نگهداشت و احیای آداب و رسوم نیاکان در نخستین سده های اسلامی، از قول امام شوشتری، از علمای شیعه، می نویسد: « مردم در زنده نگاه داشتن آئین های نوروزی حتی در روزگاران تیره ای که خلیفگان عرب با سنت های ایرانی سخت دشمنی می کردند و آنها را نشان کفر و مجوسیگری وانمود می کردند، از سنت های ملی و قومی خود دست بر نمی داشته اند ».

او همچنین متنی از "ابن حوقل" که در زمان نوح سامانی سراسر کشورهای اسلامی روزگار خود را سیاحت کرده، نقل می کند که نشان می دهد مردم اصفهان در آن زمان در کنار زاینده رود گرد می آمدند و به جشن و عیش و طرب می پرداختند. نقل او از ترجمه « محاسن اصفهان » نیز نشان دهنده آن است که طوافان و بازاریان، انواع کالاها را برای فروش در اصفهان عرضه می کردند و جمعیت خریدار در بازارها موج می زده است.

بلوک باشی همچنین سخن امام محمد غزالی، فیلسوف اسلامی (450 - 505 ق) را در شرح « منکرات بازارها » نقل کرده و سپس نتیجه می گیرد که: بیان غزالی در بازداشتن مسلمانان از خرید اسباب و بازیچه های ایرانی در عید های نوروز و سده، رواج بسیار زیاد این جشن ها و جاذبه آئین نوروزی در میان ایرانیان مسلمان آن زمان را نشان می دهد. نوروز و سده در میان مردم آنچنان اعتبار و ارزشی داشت که غزالی فتوا می دهد که « نوروز و سده باید که مندرس شود و کسی نام از آن نبرد ».

سخن امام محمد غزالی به دوره سلجوقیان باز می گردد که در آن نوروز رونق داشت، اما پس از سلجوقیان و خوارزمشاهیان، ایلغار مغول رسم نوروز را بر انداخت و قحط سال عشق و عاطفه پیش آمد و کسی را پروای کس نماند.

اما برخلاف رای امام محمد غزالی نه تنها نوروز از میان نرفت بلکه در دوره های بعد بویژه در دوره صفوی که شیعیان حکومت را در دست گرفتند، علما و روحانیون در حفظ و نگهداری نوروز کوشیدند و نوروز را یک روز مقدس به شمار آوردند چنانکه ملا محمد باقر مجلسی، از علمای شیعه و مولف بحار الانوار، به نقل از امام جعفر صادق (ع) نوروز را روزی فرخنده که آدم در آن آفریده شد، معرفی می کند و به نقل از امام موسی بن جعفر (ع) می نویسد: خداوند در نوروز آفتاب را برتاباند و بادها را فرمان داد تا بوزند و ابرها را گفت که ببارند تا گل و گیاه روی زمین برویند. نیز بر اساس روایتی دیگر در همین روز حضرت محمد امیر مومنان را در غدیر خم به جانشینی خود برگزید.

پس از دوره صفویه در زمان افشاریه و قاجاریه و بویژه در دوره پهلوی، نوروز همچنان گرامی و محترم ماند و حکومت ها نه تنها سر ستیز با آن نداشتند بلکه در رونق آن سعی می کردند.

امروز نیز بنا به نوشته علی بلوک باشی « ایرانیان شیعه بنا بر سنت های دینی، نوروز را روزی مقدس و خجسته می پندارند و آداب نوروزی را با فرهنگ ایرانی - اسلامی در آمیخته و به آن جلال و شکوهی خاص بخشیده اند ». نوروز یادگار روزگاران کهن و اساطیری سرزمین ایران و شاید منطقه ای است که ایران در آن واقع شده است.

اما برخلاف این عمر دراز و سن کهن، نوروز نماد به فراموشی سپردن فرسودگی ها و کهنگی ها و پذیرش تغییرات و دگرگونی های تازه و نو کردن زمانه و نشانه روز و روزگاری تازه است.

مهرداد بهار که متخصص اساطیر و آئین های ایران باستان بود، نوشته است که زمان در دیدگاه انسان اعصار کهن به دو گونه مقدس و نامقدس بخش می شد. زمان مقدس آن بود که صرف امور ایمانی می شد و زمان نامقدس آن بود که در گذران امور عادی زندگی به کار می رفت. نوروز، از زمان های مقدس بود.

زرتشتیان بر این عقیده اند که خداوند، حیات و کاینات را در شش مرحله به ترتیب زیر آفرید: آسمان، آب، زمین، گیاهان، جانوران و در پایان انسان. خلقت انسان مصادف با نوروز بود. این موضوع با افسانه های دیگر که خلقت حضرت آدم را در نوروز می دانند، مطابقت دارد.

آنان بر اساس نوشته های اوستا باور دارند که ده روز مانده به آغاز فروردین، فروهرهای (ارواح پاک) درگشتگان به زمین باز می آیند و ده شبانه روز مهمان فرزندان و نوادگان می شوند و در سپیده دم اول فروردین به سرای مینوی خویش باز می گردند.

نوروز، جشن کیهانی

گروهی را عقیده بر این است که نوروز جزو جشن های کیهانی، یعنی مربوط به دگرگونی ها و دگرگشت های طبیعت است.

چون جشن های مربوط به کاشت و داشت و برداشت محصولات که نزد همه اقوام معمول است و به این اعتبار، نوروز جشن بیداری طبیعت است پس از خواب زمستانی.

اما به نظر می رسد این قول چندان درست نباشد زیرا دکتر ذبیح الله صفا استاد معروف دانشگاه تهران در کتاب « گاه شماری و جشن های ملی ایرانیان » می نویسد که « در

اواخر عهد ساسانی نوروز در تابستان بود و بعد به تدریج تغییر مکان داده در زمان خلافت المعتمد بالله در 26 حمل و در 467 هجری یعنی در عهد سلطنت ملکشاه در نیمه برج حوت و به قولی در 13 حوت و در زمان تألیف کتاب الآثار الباقیه (ابوریحان بیرونی) در اوایل برج حمل بوده است و به همین ترتیب در گردش و تغییر بود تا آنکه در سال 467 یا 471 یعنی زمان سلطنت ملکشاه سلجوقی و به امر او تقویم پارسی اصلاح شد و نوروز به اول حمل بازگشت ».



نوروز در هر کجا که ریشه داشته باشد، علت بقایش از ریشه هایش مهمتر است. ایرانیان این جشن را در طول قرون و اعصار حفظ کرده اند و چنانش بزرگ داشته اند که به بزرگترین جشن ملی آنها بدل شده است. در حالی که جشن های دیگر این سرزمین پر جشن و سرور یکی پس از دیگری از میان رفته اند.

راستی با این تاریخ پرفراز و نشیب و با آنهمه سیل های بنیان کن که از زمان حمله تازیان ایران را فراگرفت چگونه این جشن برخلاف جشن های دیگری چون مهرگان و سده، ماندگار شد و دوره خلفای اموی و عباسی را پشت سر گذاشت؟

علت این گونه پدیده ها را هرگز به دقت نمی توان دانست. تنها می توان گفت که برخی علل را برای بقای نوروز برشمرده اند. از جمله می گویند که زمان طبیعی نوروز که در آن زمستان به پایان می رسد و طبیعت زندگی از سر می گیرد یکی از علل پایداری آن است.

جشنی فراتر از مرزهای ایران

یک علت دیگر گویا این است که جشن نوروز از روزگاران دور به همه ایرانیان و به همه جای ایران تعلق داشته است. در واقع نوروز جشنی است که از مرزهای ایران بسی فراتر می رود. در شرق سراسر افغانستان و تاجیکستان را در می نوردد و تا پامیر می رود و در غرب نیز بین کرد ها و ترک ها و قفقازیان بسی گرامی است. علت دیگری که آن را از رازهای ماندگاری نوروز پس از اسلام شمرده اند، این است که گفته اند انتخاب امیرالمومنین علی بن ابی طالب به ولایت یعنی درواقع روز غدیرخم با نوروز مطابق افتاده است.

ذبیح الله صفا می نویسد «این امر و اخبار متواتری که در باب اهمیت و احترام مذهبی نوروز از ائمه نقل و روایت شده است باعث گردید که نوروز در نزد طرفداران آل علی که ایرانیان دسته بزرگی از آنان را تشکیل می دهند، دارای مقام و اهمیتی فراوان گردد و دیرگاهی با بهترین وضع بماند. به همین جهت بخش بزرگی از مراسم نوروز در قرون اخیر تاریخ ایران و مخصوصاً در ایام استیلای صفویان آمیخته به عقاید مذهبی شده و تا کنون اغلب از آنها بر جای مانده است».

بجز اینها آنچه درباره نوروز در روزگار ما می توان گفت این است که پس از انقلاب اسلامی حساسیت های زیادی نسبت به نوروز و البته همه جشن های دیگر مانند چهارشنبه سوری و سیزده بدر نشان داده شد اما علیرغم تمام حساسیت ها، نوروز پایدار ماند و هنوز هم به اندازه دوره های گذشته نزد مردمان عزیز و محبوب است.

نوروز تنها جشنی است که یک جشن کوچک تر (چهارشنبه سوری) به پیشواز آن می آید و جشنی دیگر (سیزده بدر) به بدرقه آن. در واقع، نوروز مقدمه و موخره ای دارد که خود آنها به تنهایی از جشنهای دیگری چون شب یلدا مفصل ترند.

اما شاید خانه تکانی از اولین مراسم استقبال از نوروز باشد. در ایران معمولاً ده پانزده روز مانده به نوروز خانه تکانی شروع می شود. در این آئین، همه وسایل خانه گردگیری و شستشو می شود و پاک و پاکیزه می گردد.

پس از خانه تکانی، نوبت سبزه کاشتن می شود. مادران حدود یک هفته مانده به نوروز، مقداری گندم و عدس و ماش و شاهی در ظرف هائی زیبا می ریزند و خیس می دهند تا آهسته آهسته بروید و برای سفره نوروزی آماده گردد.

نوروز جشنی است که از مرزهای ایران بسی فراتر می رود. در شرق، سراسر افغانستان و تاجیکستان را در می نوردد و تا پامیر می رود و در غرب نیز بین کردها و ترک ها و قفقازیان بسی گرامی است.

در شماری از سرزمین های حوزه نوروز مثل بدخشان آمادگی برای جشن نوروز، در سرتاسر سال ادامه دارد.

خانواده ها کوشش می کنند تا برای هر یک از اعضای خانواده خود یک دست لباس نو، ویژه نوروز آینده، خریداری کنند، زیرا به باور آنها تجلیل از نوروز در لباس جدید خوش یمن است.

خانه تکانی اما خیلی نزدیک تر به نوروز و در واقع در ساعات پیش از تحویل سال انجام می شود.

اعضای خانواده تمام لباس و اثاثیه خانه را بیرون می برند و در روی برف یا سبزه تمیز می کنند. و کدبانوی خانه در خانه را به روی خود می بندد و همه قسمتهای خانه را تمیز می کند. این مراسم را در بدخشان " خدیردید " یا همان "خانه تکانی" می گویند. سپس روی دیوار و سقف خانه را با آرد "گل نگار" می کنند. این گل ها تصویر سم گوسفند، آهو و آفتاب را دارد و سمبل فراوانی، آسایش و خانه گرم است. این نقش ها تا بهار آینده باقی می مانند. تمیز کردن خانه تا غروب آفتاب ادامه می یابد.

سپس شوهر و فرزندان وارد خانه می شوند و فرارسیدن نوروز را به یکدیگر شادباش می گویند. کدبانو به شانه راست آنها آرد می پاشد که نشانه سفیدی و صفای بهار است. هر گوشه از ایران، افغانستان و تاجیکستان و دیگر سرزمین هایی که نوروز را جشن می گیرند، برای خود آیین های ویژه ای دارند. برخی از این آیین ها مشترک اند ولی بسیاری از آنها نیز خاص یک منطقه معین اند. سبزه سبز کردن هم بسیار قدیمی است. مثلاً در دوره ساسانی در صحن دربار دوازده ستون از خشت خام برپا می کردند و بر بالای هرستون یکی از غلات مانند گندم، جو، ماش، عدس، ذرت و... می رویانند تا بدانند کدام غله در آن سال بهتر می روید و محصولش فراوان تر است.

در خانه ها نیز گفته اند که هفت نوع سبزی می کاشتند تا آن را که بهتر می روید بشناسند. گویا همین رسم فرخنده است که هنوز هم به صورت گذاشتن سبزی برسر سفره هفت سین باقی مانده است.

زمانی بود که اهل خانه و عمدتاً زنان حتی فرش ها را نیز می شستند و منظره فرش های آویخته از بام ها و دیوار ها و پنجره ها از چشم انداز های ایام عید بود اما اکنون که زندگی مدرن و پیامدهای آن سنتها و آداب و رسوم مردم را دستخوش دگرگونی کرده، آیا شما در شهر و دیار خود هنوز چنین مناظری می بینید؟ تحولات اقتصادی و اجتماعی که شما در طول زندگی خود شاهد بوده اید چه اثراتی بر سنت خانه تکانی و سبزه سبزاندن گذاشته است؟

ایران، افغانستان و تاجیکستان به عنوان سه کشور اصلی که نوروز را به صورت رسمی گرامی می دارند در سالهای اخیر یکی از پرفراز و نشیبترین دوره های تاریخی خود را پشت سر گذارنده اند، آیا با وجود دگرگونیهایی که بر زندگی مردمان این کشورها وارد آمده ادامه یافتن این آیینها با چه مشکلاتی روبروست؟ آیا همچنان می توان شاهد این بود که مردم در آستانه نوروز لباس تن و حتی تزئینات خانه خود را نو کنند؟ خانه تکانی و سبزه سبزاندن شاید برای پدران شما معنایی رمزآمیز داشته آیا شما هم چنین معنایی در این آیین می بینید؟

مسعود بهنود

خاطرات نوروز



از خاطرات نوروزی خود بگوئید !

نوروز آن سال خوب، نوروز جوانی بود. نوروز های جوانی هنوز خوبند، نوروزها همیشه جوانند. کیست که از نوروزش خاطره خوش نداشته باشد
کسی می گفت سالیان دراز دور از وطن برای آن که روز 21 مارس از مدرسه و کار مرخصی بگیریم مشکل ها داشتیم. کسی در جهان بیرون نوروز ما را باور نداشت. اما چند سالی است که به دنبال اعلام سازمان ملل که اولین روز بهار را روز نوشتن و شایسته ترین روز برای آغاز سال و نوکردن دانست حالا همسایه های من از یاد نمی برند و هر سال همکاران و آشنایانم در این روز با شاخه گلی به دیدار هفت سین ما می آیند

سال پیش که در ایران به علت برخورد روزهای عزاداری محرم با نوروز، برخی از اصول گرایان اصرار داشتند که عید با رونق چندانی برگزار نشود، من مانده بودم که جواب دوستان اروپایی خود را چه بدهم که خبر رسید نیروهای تحت رهبری آمریکا به عراق حمله کردند. آن روز من در روزنامه گاردین خواندم که یک نویسنده معتبر بریتانیایی نوشته بود که در اول بهار و در اول سال نو، جنگ در این بخش از جهان، بدترین عیدی هاست. به خودم گفتم حالا نوروز ما جهانی شد و این بهترین خاطره من است که در بدترین سال ها و بدترین حوادث که جنگ باشد، تداعی شد

آیا شما از دوست و آشنایان خارجی خود کسانی را می شناسید که گوشه هائی از رسم نوروزی ایرانیان را پذیرفته باشند؟ سبزه سبز کنند و احيانا ماهی قرمز تنگ بلور ایرانیان را کنار سبزه خود بگذارند؟ ماهی ای که سر سفره هفت سین ایرانیان موجودات زنده را نمایندگی می کند

از سال ۱۹۸۰ که مهاجرین افغانی به ایالات متحده امریکا آمدند نوروز و آمدن سال نو هرساله در شهر فریمانت که نزدیک سانفرانسیسکو واقع است برگزار می شود. در این روز هزاران فامیل افغانی از نقاط مختلف حتی از ایالات مختلف آمریکا اینجا می آیند تا در مراسم شرکت نمایند و امروز مراسم نوروز در یکی از تپه های شهر هیوارد که در بین سان هوزی و سانفرانسیسکو است جشن گرفته می شود. افغان ها با وسایل پیک نیک و دوستان از صبح امروز در تپه موعود حاضر شده و در محل مذکور انواع غذاهای افغانی و غرفه های صنایع دستی افغانی به نمایش گذاشته خواهد شد.

دختران افغانی با برادرانشان در حالیکه لباس های ملی را به تن دارند در میان سبزه ها و چمن های زیبا به گردش در آمده و احساس نوروز کابل را در دل ها زنده ساخته، اشک خوشحالی در چشمان ظاهر می سازند. این محفل هرساله با شکوه تر شده و به تعداد افغانها و حتی ملیت های دیگر منطقه که در این حوالی زندگی دارند افزوده می شود. از همین سبب هر سال جای بزرگتر را جستجو می کنند... تواب و هاب - کالیفرنیا

خوش ترین خاطره برای من نسل سومی که پایکوبی نوروزی هم در آن قدغن است. لحظه ی سال تحویل است و دغدغه ی خش خش رادیو برای دریافت برنامه ی فارسی نوروزی بی بی سی. اون روز، شش هفت سال پیش، که هنوز پخش برنامه های رادیو تلویزیونی فارسی زبان خارج از کشور چنان که امروز هست باب نبود و تحمل برنامه های رادیو تلویزیونی رژیم هم عذاب الیم بود، می ماند یک دلخوشی برای ما و آن هم برنامه ی سر سال تحویل بی بی سی... علی - تهران

من در فنلاند زندگی می کنم و جالب است که در فرهنگ فنلاند هم مردم در آغاز بهار سبزه می گذارند، تخم مرغ رنگ می کنند و سمنو می خورند. این روز را می نامند. امیر - اسپو فنلاند

در افغانستان بچه بودم که برای آمدن نوروز روزشماری می کردم، اما اینجا در غربت از آن روزهای زیبا فقط خاطره ای برایم به جا مانده. جواد زیرک - پیشاور

چرا عدد سیزده؟...بیرایه یغماییچهارشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۸۳

پایان بخش مراسم نوروزی جشن سیزده بدر است که روز سیزدهم فروردین ماه اتفاق می‌افتد. و در واقع سال تازه برای کار و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی و کشاورزی از روز چهاردهم فروردین آغاز می‌گردد. گو اینکه در کتاب‌های تاریخی و ادبی گذشته از قبیل التفهیم ، تاریخ بیهقی و آثار الباقیه که تمامی آیین‌های نوروزی را مو به مو شرح داده‌اند ، نشانی در مورد سیزده بدر نیست و حتا شاعران آن زمان هم در اشعار خود اشاره‌ای در مورد آن نکرده‌اند ، اما هیچکدام از اینها دلیل بر این نیست که جشن سیزده بدر از آیین‌های معتبر و باستانی ایران نبوده است ، بلکه می‌توان گفت چون این جشن در میان همه‌ی قشرها عمومیت داشته و بطور کلی جشنی همه کس پسند و مردمی بوده ، نه پادشاه پسند و نه فقط برای خواص ؛ و از سویی دیگر چون شاعران و نویسندگان آن زمان بیشتر رویدادها و جشن‌های رسمی را که در حضور شاهان برگزار می‌شده ، توصیف می‌کرده‌اند – از این رو در نوشته‌ها و اشعار آنان رد پایی از سیزده بدر وجود ندارد.

و اما نحوست عدد سیزده – به علت تقارن بعضی از حوادث ناگوار با آن – نه تنها در فرهنگ ایرانی ، بلکه از دیر باز در فرهنگ‌های کهن دیگر هم مطرح بوده و موجب آمده که وحشتی همگانی از نامبارکی این شماره در نهاد بشر پدید آید.

چنانکه تورات در سفر خروج باب 11 و 12 ، در روز سیزده‌ی فروردین (= روز سیزدهم سال نو مصری) از برخورد ستاره‌ی دنباله داری با زمین گزارش می‌دهد که در فضای زمین درخشیده ، بطوری که در افق ایران هم دیده شده است. بر اثر این برخورد زمین لرزه‌ی سهمناکی روی داده ، آتش فشان‌ها به آتش فشانی پرداخته ، کاخ‌ها ویران گشته و بسیاری از مردم جان خود را از دست داده‌اند.

مسیحیان هم از آنجا که در آخرین غذای حضرت عیسا (= شام آخر) سیزده نفر بر سر سفره بوده‌اند و خیانت یکی از آنان موجب مصلوب شدن مسیح گردیده ؛ این عدد را شوم می‌دانند و هرگز سیزده نفر بر سر يك سفره غذا نمی‌خورند. (1)

دکتر محمود روح الامینی در این مورد می‌گوید: من خود شاهد بودم که در يك خانواده‌ی کاتولیک فرانسوی به علت نیامدن یکی از مهمان‌ها، میزبان جمع سیزده نفری را به دو گروه تقسیم نمود و در دو اتاق جداگانه شام داد تا از بدشگونی این عدد پرهیز کرده باشد. (2)

شماره‌ی سیزده در تاریخ یونان هم به این ناخجستگی مبتلاست، چنانکه در تاریخ آنان هم آمده است که فیلیپ پدر اسکندر مقدونی مجسمه‌ی خود را در معبدی گذاشت که دوازده مجسمه‌ی دیگر از خدایان در آن بود، اما پس از زمانی کوتاه نامبارکی عدد سیزده دامانش را گرفت و به دست دشمنانش به قتل رسید. (3)

ژرژ سیمس نویسنده‌ی اروپایی هنگامی که در سال 1894 به کلپ شماره‌ی 13 فرا خوانده شد، دعوت را رد کرد و در پاسخ دعوت نامه نوشت: آقایان؛ دعوت نامه‌ی شما رسید، از لطفتان سپاسگزارم... دوستان؛ اگر من سرپرست خانواده‌ای نبودم و رعایت حالشان بر من واجب نبود، با نهایت اشتیاق می‌آمدم و هر پیشامدی - هر چند ناخوشایند - را هم استقبال می‌کردم. اما اکنون چون متعهد به اداره‌ی خانواده‌ای هستم، می‌ترسم نحوست عدد 13 شماره‌ی کلپ دامنم را بگیرد و در زندگی‌ام اثر بگذارد و مرا گرفتار مصیبتی کند که خانواده‌ام بی‌سرپرست بماند. از این رو از شما پوزش می‌خواهم. (4)

در فرهنگ نمادها نیز سیزده را عددی می‌دانند که خود را از نظم هستی جدا کرده و آهنگ طبیعی جهان را دنبال نمی‌کند. به همین دلیل است که بسیاری از شرکت‌های هواپیمایی - از جمله شرکت هواپیمایی "هما" در ایران - ریف سیزده را ندارد. و همچنین در شماره گذاری خانه‌ها از نصب پلاک (13) خوداری می‌کنند و به جای آن (1+12) می‌نویسند. (5)

دکتر مهرداد بهار در مورد عدد سیزده و روز سیزده بدر نکات جالبی بیان می‌دارد که از وی نقل قول می‌کنیم. او می‌گوید:

"گاهی از خود می‌پرسیم چرا نوروز دوازده روز است و سبب وجود سیزدهم عید چیست؟ چرا کار کردن و پرداختن به امور جاری در این روز نحس است؟ باید گفت زیر تأثیر نجوم بین‌النهرینی، اساطیر نجومی در ایران شکل می‌گیرد که بنا بر آن هر يك از دوازده اختر که خود بر یکی از برج‌های دوازده‌گانه حاکم است، هزار سال بر جهان حکومت خواهد کرد. از این رو عمر جهان دوازده هزار سال است و در پایان دوازده هزار سال، آسمان و زمین در هم خواهد شد. محتملاً، این اسطوره خود نیز ریشه‌ای بابلی دارد و ظاهراً باور بر آن بوده است که در اصل، پس از دوازده هزار سال، آشفته‌گی آغازین باز می‌گردد.

به گمان انسان اعصار کهن آن چه در کیهان بزرگ (هستی) رخ می‌داد، در کیهان خرد (در جهان انسانی) نیز رخ می‌داد؛ این عقیده ریشه از همانجا دارد که گفتیم انسان که تنها قادر به شناخت نسبی خود بود، جهان را قیاس از خویش می‌گرفت و گمان می‌کرد کیهان بزرگ همچون اوست. با این باور بود، که سال دوازده ماهه را را توجیه می‌کردند. طبعاً

عوامل نجومی دیگری چون گردش ماه در این امر و پدید آمدن سال دوازده ماهه مؤثر بوده است، اما توجیه اساطیری سال دوازده ماهه بر اساس عمر دوازده هزارساله‌ی هستی، بهترین توجیهی به نظر می‌رسید که در چار چوب اعتقادات کهن می‌گنجید. جشن‌های دوازده روزه‌ی آغاز سال نیز با این سال دوازده ماهه و دوره‌ی دوازده هزار ساله‌ی عمر جهان مربوط است. انسان آنچه را در این دوازده روز پیش می‌آمد، سرنوشت سال خود می‌انگاشت و گمان می‌کرد اگر روزهای نوروزی به اندوه بگذرد، همه‌ی سال به اندوه خواهد گذشت. بسیاری از این باورها هنوز برجاست، مختصر آن که دوازده روز آغاز سال نماد و مظهر همه‌ی سال بود.

اما اگر در پایان دوازده هزار سال جهان در هم می‌شد و آشفته‌گی نخستین، باز می‌گشت، و اگر به نشان آن، در پایان هر سال قانون از میان بر می‌خاست، پس در پایان دوازده روز نیز يك روز نشان آشفته‌گی نهایی و پایان سال را بر خود داشت. در این روز کار کردن، و نظام عمومی را رعایت کردن نیز از میان بر می‌خاست و شاید عیاشی‌ها و "ارجی" باری دیگر برای يك روز باز می‌گشت. نحسی سیزدهم عید نشان فرو ریختن واپسین جهان و نظام آن بود". (6)

دکتر بهرام فره‌وشی در مورد گجستگی عدد سیزده می‌گوید:

"در اساطیر ایرانی عمر جهان هستی دوازده هزار سال است و عدد 12 هم از بروج دوازده گانه گرفته شده است. پس از این دوازده هزار سال عمر جهان بسته می‌شود و انسان‌هایی که در جهان هستی وظیفه‌شان جنگ با اهریمن بوده است به پیروزی نهایی می‌رسند. از آن پس دیگر جهان مادی وجود نخواهد داشت و آدمیان به جایگاه ابدی خویش، به عالم مینو باز می‌گردند. با دانستن این موضوع می‌توان گفت که اولین دوازده روز فروردین تمثیلی از این دوازده هزار سال است و روز سیزدهم تمثیلی از هزاره‌ی سیزدهم می‌تواند باشد که آغاز رهایش از جهان مادی است و از این رو روز سیزدهم می‌تواند روز باز گشت ارواح به جهان مینوی و روز رهایش کیهانی باشد". (7)

دکتر میر جلال الدین کزازی نیز در مورد عدد سیزده و روز سیزده بدر نظری دارد که شنیدنی است. او می‌گوید:

"يك دیدگاه فرهنگی است که ما می‌توانیم با کند و کاو در باور شناسی و نماد شناسی کهن ایرانی، ریشه‌ها و خاستگاه‌های بی‌شگونی 13 را به در کشیم و بررسییم. در این باور شناسی پاره‌ای از شمار (اعداد) ارزش نمادین داشته است. عدد يك (= 1) در باورشناسی باستانی ایران نشانه‌ی راز آلود خداوند است. عدد دو (= 2) ارزش آیینی دارد: آسمان و زمین، نرینه و مادینه و... دو بدین سان ساختار و سرشت آفرینش را برما روشن می‌دارد. عدد سه (= 3) این است که این شمار به گونه‌ای راز آلود، آفرینش و پدیده‌ی هستی را نشان می‌دهد. در باورهای ایران از زادگان سه گانه و یا مولید ثلاث سخن به میان رفته، زادگان سه گانه کانی و یا جاندار است. عدد چهار (= 4)، چهار گوهر را نشان می‌دهد.

عدد پنج (= 5) می‌توانیم از پنج حس سخن بگوییم.
 عدد شش (= 6) به شیوه‌ی نمادین جهان آشکار می‌شود و ما معتقدیم پدیده‌های گیتی شش سویه هستند.
 عدد هفت (= 7) در میان یکان از کارآیی و ارزش و باور شناختی افزونتری برخوردار است.
 عدد هشت (= 8) با بهشت در پیوند است.
 عدد نه (= 9) باز شماری است که در فرهنگ ایرانی ارزش آیینی ویژه‌ای دارد و از شمار سپند (مقدس ، پاك) است.

عدد دوازده (12) در نماد شناسی نشانه‌ی کمال است. دوازده در گروه خودش ارزش بسیار دارد. ما هفت اختر و دوازده برج را داریم. هفت در عدد دوازده گردان است پس اگر دوازده را نشانه‌ی کمال بدانیم ، این عدد خجسته ترین خواهد بود، زیرا آرمان آفرینش رسیدن به سر آمدگی و کمال است. پس اگر به شمار سیزده (= 13) رسیدید ، این همه از میان خواهد رفت و زمانی که به چهارده می‌رسیم ، دوباره گجستگی روی می‌دهد.

ایرانیان از دیر زمان روز 13 را از خانه بیرون می‌رفتند که بی شگونی این روز را از خود دور بدارند. شاید یکی از دلایلی که عدد 13 نزد ایرانیان نحس است و مردم برای فرار از این نحسی ، روز سیزده بدر را در دامان طبیعت به سر می‌برند ، ترویج فرهنگ بد شگونی آن توسط مردم از گذشته تا حال است ".

دکتر کزازی در مورد کسانی که سخت به نحوست این روز اعتقاد دارند و از آن زیان می‌بینند ، می‌گوید: " این زیان در گجستگی عدد 13 نیست ، بلکه در باوری است که آنها به این گجستگی دارند. باور به گجستگی آن نیروهای درونی و بیرونی باور را با او همسو و همگرا و کانونی می‌کند و نیروها اثری بر پیرامون می‌گذارد ". (8)

و اما پیشینه و انگیزه‌ی عدد سیزده هر چه باشد، در ایران همیشه رسم بر آن بوده که روز سیزده‌ی نوروز - سیزده‌ی فروردین - تمامی مردم از شهری و روستایی و از هر طبقه و دسته ، باید از خانه‌ها بیرون آمده و خود را به دشت و صحرا بسپارند. و دیگر اینکه جایز نیست - حتا برای زمانی کوتاه - به خانه‌های یکدیگر وارد شده و صاحب خانه را گرفتار نحوست نمایند. چنانکه علامه عباسعلی کیوان ، در خاطرات هفتاد ساله‌اش از باور مردم شهر خود قزوین در این باره در کتاب خود کیوان نامه می‌نویسد:

"روز سیزده بدر جایز نبود برای دید و باز دید ، به خانه‌ای رفت ، هم صاحبخانه به فال بد می‌گرفت و می‌گفت نحوست را به خانه‌ی من آورده‌اند و هم رونده نمی‌خواست مبتلا به نحوست آن خانه شود. روز سیزده باید به صحرا رفت. زیرا آن چه بلا در این سال بیاید ، آن روز مقدر و تقسیم می‌شود. پس خوب است ما در شهر و خانه‌ی خود نباشیم ، شاید در تقسیم بلا، فراموش شده و از قلم بیافتیم". (9)

بسیاری از مراسمی که در جشن سیزده در ایران برگزار می‌شود، معانی اساطیری و تمثیلی دارد. شادی و خنده به معنای فرو ریختن پلیدی و اندیشه‌های تیره؛ مهربانی و روبروسی، نماد آشتی و استحکام دوستی و پاکیزگی از دشمنی و عداوت؛ به آب افکندن سبزه‌های هفت سین به آب رونده نماد فدیة به ایزد بانوی آب (آناهیتا)؛ خوردن غذا در دشت نماد فدیة گوشت بریان؛ گره زدن سبزه برای باز شدن بخت، تمثیلی از پیوند زن و مرد و ادامه‌ی نسل است.

از رسم‌های دیگر جشن سیزده بدر که در گذشته بسیار معمول بوده، شرکت در مسابقات بُرد و باختی به ویژه اسب دوانی است که یاد آور نبرد ایزد باران با دیو خشکسالی است.

(10)

از دیگر رسم‌های شوخی آمیز روز سیزده که مشخص نیست نخست از کجا آغاز شده، دروغ روز سیزده است. چنان که اروپاییان نیز روز اول آوریل که به روز سیزده‌ی فروردین ما بسیار نزدیک است، (هر چهار سال یک بار سیزده‌ی فروردین و اول آوریل برابر می‌شوند) این رسم را دارند. بطوریکه روز اول آوریل سال 1976 رادیو فرانسه در اخبار ساعت هفت صبح اعلام نمود که امروز برج ایفل خراب خواهد شد. با شنیدن این خبر عده‌ی زیادی حیران و هیجان زده به محل برج رفتند و در آنجا با اعلامیه‌ی دروغ اول آوریل روبرو شدند. (11)

اینک با آرزوی سیزده بدری شیرین برای تمامی خوانندگان ایران امروز نوشتار را با چند بیت از غزل زیبای محمد حسین شهریار که در روز سیزده بدر سروده شده و به این رسم اشاره‌ای آشکار دارد، به پایان می‌بریم:

قلب تان مهر جهان افروز باد
روز و ماه و سال تان نوروز باد!

من خود آن سیزدهم...

یار و همسر نگرفتم که گرو بود سرم
تو شدی مادر و من با همه پیری پسر
تو جگر گوشه هم از شیر بریدی و هنوز
من بیچاره همان عاشق خونین جگر
پدرت گوهر خود تا به زر و سیم فروخت
پدر عشق بسوزد، که در آمد پدرم
عشق و آزادگی و حسن و جوانی و هنر
عجبا هیچ نیارزید که بی سیم و زرم
هنرم کاش گره بند زر و سیم بود
که به بازار تو کاری نگشود از هنرم
سیزده را همه عالم بدر امروز از شهر
من خود آن سیزدهم کز همه عالم بدرم (12)

مأخذ:

- 1 - The Penguin Dictionary of Symbols. فرهنگ سمبل‌ها ، انتشارات پنگوین ، چاپ چهارم ، 1996 ص 988 و 989)
- 2 - آیین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز ، محمود روح الامینی ، انتشارات برگه ، زمستان 136 ، ص 70 (پانویس 1)
- 3 - فرهنگ سمبل‌ها ، همانجا
- 4 - عقاید خرافی و آثار شوم آن ، برقی ، سایت اینترنتی بهنام
- 5 - فرهنگ سمبل‌ها ، همانجا ؛ محمود روح الامینی ، همانجا (پانویس 2)
- 6 - نوروز ، زمان مقدس ، دکتر مهرداد بهار ، ماهنامه‌ی چیستا ، فروردین 1362 ، ص 777 و 778
- 7 - جهان فروری ، دکتر بهرام فره‌وشی
- 8 - سیزده‌ی فروردین پمانی همگانی برای حفظ محیط زیست ، همشهری ، 15 فروردین 1377
- 9 - آیین‌ها و جشن‌ها... ، ص 70 و 71
- 10 - فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی ، دکتر محمد جعفر یاحقی ، ص 256
- 11 - آیین‌ها و جشن‌ها... ، ص 72
- 12 - از صبا تا نیما ، یحیا آراین پور ، ج 3 ، ص 526



نامه الهام چرخنده به گرداننده کمپین موسوم به «آزادی یواشکی زنان ایران».

زیبایی زن ایرانی به متانت و در دسترس نبودن قامت و باور اوست/ این نامش مبارزه نیست؛ «دسیسه» است

بازیگر کشورمان خطاب به گرداننده کمپین موسوم به «آزادی یواشکی زنان ایران» تصریح کرد: آزادی یواشکی تو؛ اشک‌های یواشکی مادری را که می‌ترسد فرزند خردسالت بفهمد پدرش شهید شده را نادیده می‌گیرد.

سایت فردا نوشت: معرکه جدید اما بی اهمیتی که در آن سوی مرزها توسط یک شبه ژورنالیست جویای نام تحت عنوان «آزادی های یواشکی» به راه افاده از نظر بسیاری امری مضحک و پوشالی است که نباید چندان به آن پرداخت. سخافت و ابتذال این «پروژه سفارشی» از همان ابتدا با واکنش های بسیاری در داخل و خارج کشور مواجه شد که جملگی بر «سفارشی» و «نخ نما» بودن آن اذعان داشتند.

در این میان اما یک واکنش را می توان «غیر سیاسی ترین» واکنش دانست. الهام چرخنده بازیگر سینما و تلویزیون ایران در نامه ای که به بانی این پروژه نوشته و در اختیار «فردا» قرار داده است، شخص او را مورد خطاب قرار می دهد (مسیح علی نژاد) و سوالاتی را از وی مطرح می کند که خواندش خالی از لطف نیست...

زن...

تو نامت مسیح نیست. نامت معصومه است. و فامیل تو بیان گر تمام نوشته من. تو معصومه علیزاد هستی... چه زیباست که بی اجازه از سوی بانوان عفیف ایرانی ملعبه ای نباشی جغجغه گونه بردست تیربون های مخفی و زیر زمینی بی دین و ریشه دور از وطن و آئینمان.

معصومه!

تو فرزند ایران زمین در تیررس سخره نامردانی هستی که تو را تا دیروز زن مسلمان می دانستند... خودت را شاید قلمت را و ای کاش باورت را... هنوز هم دیر نیست که بدانی زنان ایرانی ما چه مسلمان و چه غیرمسلمان همیشه تمام زیبایی شان به نجابت و غیر دسترس بودن قامت و دل و باورشان بوده است.

زن عفیف ایرانی همانانی هستند که مادران قانع و فداکار و مهربان و نجیب و فعال و با ایمان فرزندان شان می باشند. می شناسم همسر شهیدی از هموطنان آشوری را که با داشتن مدرک تحصیل فوق لیسانس پرستاری، سال 57 از ایران نرفته چرا که خود را یک ایرانی با غیرت میدانند و بر این مهم پابرجاست که هر اتفاقی در ایران بیافتد همه ایرانی هستیم و باید از ناموس وطن، ناموس خاک و ناموس مرز دفاع کنیم.

آزادی یواشکی تو؛ اشک های یواشکی مادری را که می ترسد فرزند خردسالت بفهمد پدرش شهید شده را نادیده می گیرد. آزادی یواشکی تو؛ خون های یواشکی ای که از شهیدی آرام آرام پشت خاک ریز و در حسرت دیدن فرزند دو ساله اش می ریخت را نادیده می گیرد.

آزادی یواشکی تو دردهای جانبازی که سی سال است با دستگاه نفس می کشد را نادیده می گیرد. آزادی یواشکی تو؛ غمهای مادری را که هنوز در روستا مجنون وار عکس فرزند شهیدش را در دست دارد و چشمان یعقوب وارش به جاده، تا اینکه شاید فرزندش از راه بیاید را نادیده می گیرد.

آزادی یواشکی تو؛ استخوان هایی شهیدی که برای مادری بعد از گذشت چندین سال می آورند را نادیده می گیرد. به کجا می روی؟ بی هویتی، بی ایمانی و بی عفتی تمام آرزویی است که برای خاتون ایران زمین نذر کردی!؟

معصومه کجا و چگونه در این مرز و بوم نفس کشیده ای و قد کشیده ای، چگونه این ارزشهای بزرگ انسانی برای تو ضد ارزش شد.

تأسفم برای توست، چرا که نمی دانی برای زنان و مردم و همکارانت موجودی غیرقابل اعتماد و احترامی! چرا که ابتدا خیانت کردی بر دین خود بر کشور و خواهران خودت، تصویری از زنان و ناموس شیعه را تو به دیده نامحرمان دادی، کاش می شد خواهرانه سیلی به صورتت میزد تا از خوابی که به ناچار در آن رفته ای بیرون آیی. زمانیکه در کشور مالزی بودم عکس نیمه عریان بازیگر زن خود فروخته (گلشیفته فراهانی) منتشر شد، زنان چینی و مالایی و هندی باننگ و خجالت و سوال این فیلم را دست به دست می کردند.

این نامش شیر زنی نیست، این نامش مبارزه نیست، این نامش جهاد نیست. فقط یک دسیه و فریاد است که مطمئنم از سینه تونیست از دهان بد بو، بد طینت و بد دل دشمنان دین و اخلاق و خانواده و مذهب است.

خواهرانم، دختران ایران زمین

آبجی های گلم... حجاب همچون صندوقچه قیمتی است که وجود گرانقدر و در نایاب وجودتان را در خود نگه می دارد. نجابت تمام عنصر زیبایی زن ایرانی است. که همیشه برای تمام مردان دنیا دست نیافتنی بوده. در گرانبهای قامت سرو گونه تان را حراج نکنید به مفت بگذارید بچه های شما، همسران شما به پاکدامنی و عفت شما ببالند و تکیه کنند. به نوشته ام که در تنهایی و پر از بغض نوشته شده فکر کنید.

منم یه جایی ام تو همین کشور و یک روسری رنگی آراسته به خطوط فارسی به سرم. من یک زن مسلمان ایرانی ام

!وضعیت «باقلوا» از «نان لواش» وخیمتر است

<http://www.isna.ir/>

سرویس: فرهنگی و هنری - میراث و صنایع دستی

92111611355: کد خبر

چهارشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۲ - ۰۹:۲۴



یک پژوهشگر حوزه‌ی انسان‌شناسی درباره‌ی تلاش کشور ارمنستان برای ثبت نان لواش در فهرست جهانی یونسکو، اظهار کرد: باید به فرهنگ آشپزی تمدن ایران زمین توجه کنیم. با شناخت فرهنگ آشپزی ملت‌های مختلف، به رفتارها، باورها، پنداشت‌ها، خلیات انگاره‌های دینی و مذهبی آن‌ها پی می‌بریم؛ در واقع ما همانی هستیم که می‌خوریم

دکتر معصومه ابراهیمی در گفت‌وگو با خبرنگار بخش میراث فرهنگی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، اظهار کرد: چندی پیش، خبر تلاش ارمنستان برای ثبت نان لواش در رسانه‌ها مطرح شد؛ این خبر برای ایرانی‌ها مهم است چون احساس می‌کنند پس اقدام برای مصادره‌ی «مولانا»، «ابوریحان بیرونی»، «ابن سینا»، تحریف نام «خلیج از فارس» و اقدام برای مصادره‌ی هویت «تار» و «چوگان» و ... حالا نوبت به نان لواش رسیده است

او ادامه داد: نان لواش که ایرانی‌ها به آن نان «تیری» یا «تکه» نیز می‌گویند در گستره‌ای از هند و کشمیر تا آسیای صغیر، آسیای مرکزی، قفقاز شمالی و جنوبی و بخش‌هایی از اروپا پخته و خورده می‌شود. حال اگر کسانی ادعا کنند که این نان از خلاقیت‌های آن‌ها بوده و پختن و اشاعه‌ی آن باید به نام‌شان ثبت شود، کارشان در وهله‌ی نخست، نادیده گرفتن اشتراکات تاریخی ملت‌شان است و در وهله‌ی دوم، چشم پوشیدن از مردمی است که تمدن‌های بزرگ پیشین را به‌وجود آورده و تا کنون حفظ کرده‌اند

این پژوهشگر حوزه‌ی فرهنگ مردم توضیح داد: این موضوع که حس مالکیت شدید به نوعی از غذا نزد ملتی به‌وجود آید و حتی برای تصاحب نام آن، وقایع را مجعول سازند، برای ما انسان‌شناسان تازگی ندارد، زیرا معمولاً غذا به مثابه یک شناسه یا شاخص فرهنگی است. هر جامعه و ملتی غذای خود را مهم و بهتر از غذای دیگران و سرزمین‌های همسایه می‌داند و نسبت به آن احساسات تند و شدیدی ابراز می‌کند و همواره با ارائه‌ی چند مثال درباره‌ی غذا و شیوه‌ی پخت و آشپزی همسایگان، بدگویی می‌کند

ابراهیمی همچنین بیان کرد: این پدیده به اصطلاح «ناسیونالیسم غذایی» یا «خودستایی با غذا» نامیده می‌شود. از سوی دیگر، امروزه انسان‌شناسان برای بیان پدیده‌های فرهنگی صرفاً به نظریه‌ی اشاعه به معنی این‌که پدیده‌ای را مردم یک سرزمین اختراع کرده و به جاهای دیگر اشاعه داده‌اند، اتکا ندارند، بلکه ممکن است، برخی فناوری‌ها یا شیوه‌های تولید کم‌وبیش هم‌زمان میان جوامع اختراع شوند. بنابراین ارمنی‌ها اگرچه نان لواش را بسیار خوب و خوشمزه می‌پزند، اما برای ثبت آن به نام خود و با وجود تاریخ در هم‌تنیده‌ای که با ایرانیان دارند و همزیستی دیرین‌شان در تمدن ایران، کار سختی در پیش دارند

این استاد دانشگاه گفت: این موضوع را هم باید در نظر داشت که اگر ایرانیان شاخصه‌های فرهنگی از جمله فرهنگ آشپزی خود و شیوه‌های منحصر به فرد آن در تهیه‌ی نان‌هایی مانند لواش، سنگک، تافتون، بربری (پنجه‌کش)، کلوچه و ... را زودتر ثبت می‌کردند، همسایگان‌شان را به زحمت نمی‌انداختند

و او افزود: کاش مسوولان یونسکو با پدیده‌هایی که میراث مشترک میان مردم چند قاره سرزمین و تمدن است، با عقلانیت بیشتری برخورد کنند، زیرا ممکن است پیامد آن این باشد که کشوری ادعا کند «چرخ» را اختراع کرده و باید به‌عنوان میراث ملی‌اش ثبت بشود!

اجزای ابراهیمی همچنین توضیح داد: وقتی ما ایرانیان نسبت به میراث مادی و معنوی و فرهنگ خود، غیرت و حمیت نداشته باشیم، باید منتظر مصادره‌ها و دست‌اندازی‌های دیگران باشیم. متأسفانه در ایران، مرسوم است که وقتی کار از کار گذشت، به‌دنبال راه فلان چاره می‌گردیم و البته در بیشتر موارد، دیگر دیر شده است. این‌که گاهی می‌شنویم ما کشور قصد ثبت بخشی از تاریخ و فرهنگ ایران را به نام خود دارد، از غفلت مداوم حکایت می‌کند و نشان می‌دهد، نگاه کل‌گرایانه نسبت به ارزش‌گذاری و ثبت و ضبط. مواریت فرهنگی به‌صورت سیستماتیک و منظم وجود ندارد.

او ادامه داد: حتی آن بخش از فرهنگ مادی و معنوی ما که به اصطلاح عاقبت‌به‌خیر تلاش‌های می‌شود و به نام ایران و ایرانی در مراکز بین‌المللی ثبت می‌شود، در نتیجه‌ی بخش کوچکی از دلسوزان است و نشان‌دهنده‌ی عمومیت یک سیاست فرهنگی نیست امروزه ضرورت ثبت و پاسداری از مواریت فرهنگی بیش از پیش احساس می‌شود، زیرا دوره‌ای هستیم که کشورها بیش از پیش به مفهوم هویت فرهنگی خود می‌اندیشند و ما در کهن و پرمایه نشان دادن آن و متعاقباً کسب امتیازات بیشتر، با یکدیگر در رقابت برای هستند.

وی اظهار کرد: دولت‌های خارجی در سیاست‌های فرهنگی خود، بر پاسداری و ارزش‌گذاری محتوای فرهنگی پا می‌فشارند و آن را به‌عنوان یک خط مشی پیگیری می‌کنند. این موضوع برای کشورهایی که در پی تحولات سیاسی سده‌های گذشته، دارای مرزهای سیاسی شده و به نوعی استقلال دست یافته‌اند، اهمیت بیشتری دارد. البته چند تلاش ناموفق و موفق کشورهای همسایه برای آن خود کردن این یا آن بخش از فرهنگ ایران، از پرباری و صلابت این فرهنگ کم نمی‌کند و واداری آن‌ها را به تمدن ایران نشان می‌دهد و برای اهل خرد، یادآور شکوه تاریخی و فرهنگی ایران‌زمین است؛ ولی این نباید ما را به راه غفلت بیندازد و نسبت به مواریت و گنج‌های خود منفعل باشیم، بلکه باید نوعی جوشش و خروش عمومی و ملی نسبت به پاسداری فرهنگ ایران شکل گیرد تا ضعف ما در این زمینه، دیگران را به خیال و اندازد.

این پژوهشگر حوزه‌ی فرهنگ مردم همچنین گفت: چند سال پیش، با طرح‌ریزی دانشنامه‌ای به نام «دانشنامه فرهنگ مردم ایران» برای ثبت فرهنگ مادی و معنوی و فولکلور ایرانی تلاش کردم. بر این اساس و برای نخستین‌بار انواع نان‌ها، آش‌ها و غذاهای ایرانی مورد پژوهش قرار گرفتند. ارمنی‌ها در ابتدا، برای نان لواش و ثبت آن به نام خودشان فقط به چند دانش‌نامه‌ی خارجی مانند «آمریکانا» و «جودائیکا» استناد کردند، هرچند با جمع‌آوری مستندات دیگر، تلاش‌های آن‌ها جدیت یافته و در حال اجراست.

او با تأکید بر این‌که در میان خوراکی‌های ایرانی فقط نان لواش در خطر نیست، گفت: وضعیت «باقلاوا» از نان لواش وخیم‌تر است؛ اهالی فرهنگ، مردم‌شناسان، فرهنگ‌پژوهان و مهم‌تر از همه، مسوولان سازمان میراث فرهنگی درباره‌ی باقلوا چه کرده‌اند؟ متأسفانه بی‌خبری ما پرهزینه بوده و امروزه حتی در محافل علمی، باقلوا از جمله شیرینی‌ها و ابتکارهای ترکان دانسته می‌شود و ریشه‌ی لغوی آن را ترکی می‌دانند. اگر مدارک محدودی برای ریشه‌شناسی لغوی و خاستگاه ایران باستان (به‌عنوان یکی از فاکتورهای شناسایی‌کننده) لواش وجود دارد، برای باقلوا مدارک معتبرتری در دست داشتیم که یک نمونه‌ی آن «اتیمولوژی» آن است

ابراهیمی ادامه داد: بعضی زبان‌شناسان، ایران‌شناسان و ترک‌شناسان تلاش کردند خاستگاه باقلوا را با نشانه‌های زبان‌شناسی تبیین کنند. مثلاً «گرهارد دورفر» چنین فرض کرد که پسوند «وا» یا «با» به‌عنوان یکی از پسوندهای ایرانی در انتهای شماری از غذاهای ایرانی مانند «شوربا»، «غوره‌با»، «سرکه‌با» و ... دیده می‌شود که به معنی پختن است.

این او توضیح داد: بخش اول هم صورتی از «بَلگ» یا «برگ» بوده که با شیوه‌ی تهیه‌ی از شیرینی که از ورقه‌های نازک نان تهیه می‌شود تناسب دارد. در یک رساله‌ی آشپزی دوره‌ی صفوی اثر نورالله، آشپز دربار شاه اسماعیل، به روشنی مشکل ریشه و خاستگاه به‌صورت باقلوا برطرف شده، اما ظاهراً مورد توجه قرار نگرفته است. نورالله، باقلوا را دانسته و «باقلاوا» و «باقلاوا» و از اقسام شیرینی‌هایی که با نان لواش درست می‌شود، بلافاصله گفته که باقلوای مشهور آن است که با عدس پخته شود

این استاد دانشگاه گفت: حتی گاه غربی‌ها بر این اصرار می‌کنند که این ترک‌ها بودند که چنین شیرینی لذیذ و هنرمندانه‌ای را آفریدند. البته منظور آن‌ها از ترک‌ها، طوایف ترک‌زبان آسیای میانه است که در سده‌ی 11 میلادی در گروه‌های کوچنده و غیرساکن شروع به تاخت‌وتاز در آناتولی کردند. در حالی که باید این واقعیت را پذیرفت که باقلوا حاصل مرارت‌ها و تلاش‌های آشپزان ایرانی است که در تمدن‌های یکجانشین و شهرنشین حضور داشتند و وسیله‌ای مانند اجاق را قبل از باقلوا اختراع کرده بودند او اظهار کرد: میان نان تاشده یا پیچیده‌شده‌ای که روی ساج و شعله‌ی ترک‌های چوب در استپ‌های آسیای مرکزی پخته می‌شد و ترکان و غربی‌ها به اشتباه آن را «باقلاوا» می‌نامند، با باقلوای ظریفی که از لواش و چند لایه نازک خمیر دست‌پیچ‌شده با یک لایه از مغزهای آجیل درست می‌شود و همگی پس از خیس شدن در شهد، داخل یک فر پخته می‌شوند، فاصله‌ی زیادی وجود دارد

این پژوهشگر افزود: اگر تلاش نکنیم تا خود را به‌درستی معرفی کنیم، ممکن است نادیده گرفته شویم. این وضعیت ممکن است درباره‌ی «چلوکیباب»، «شل‌مزد»، «فسنجان»، «آبگوشت» و ... هم رخ دهد. چنان که عراقی‌ها فسنجان (فزنجون) را از خلاقیت‌های خود می‌دانند و مصری‌ها و مراکشی‌ها هم نسبت به شلم‌مزد احساس مالکیت دارند. اتفاق

ناگواری که برای لواش و غذاهای دیگر پیش آمده ما را با این واقعیت روبه‌رو می‌کند که باید به فرهنگ آشپزی ایرانی توجه خاص نشان دهیم.

ابراهیمی همچنین بیان کرد: متأسفانه بسیاری از دانشگاهیان و مراکز تولید علم و مطالعات فرهنگی، بررسی آشپزی ایرانی را کاری موجه، جدی و مهم نمی‌بینند و آن را بیش‌پا افتاده و غیرضروری تلقی می‌کنند. از این رو، گاه دست ما برای ارائه‌ی استنادات معتبر و پژوهش‌های دقیق برای اثبات دارایی‌های مان خالی می‌ماند و فرصت و ثروت ملی خود را از دست می‌دهیم. حال ممکن است این پرسش پیش آید که چرا فرهنگ آشپزی باید در اولویت قرار گیرد؟

او در پایان اضافه کرد: از نظر من، پاسخ این است که اهمیت دادن به فرهنگ آشپزی تمدن ایران‌زمین به معنای دستورالعمل پخت‌وپز غذاها نیست، بلکه به مثابه مولفه‌ای مهم در بروز و شکوفایی هویت ایرانیان است. در واقع، با شناخت فرهنگ آشپزی هر ملتی می‌توان به شیوه‌های رفتاری، باورها، پنداشت‌ها، خفیات و انگاره‌های دینی و مذهبی آن‌ها دست یافت. فراموش نکنیم که ما همانی هستیم که می‌خوریم

گزارشی از مراسم چهارشنبه سوری در تهران گزارش ویژه رادیوفردا از مراسم شب چهارشنبه سوری در تهران



جمشید زند (رادیوفردا): امروز آخرین سه شنبه سال 1382، شب چهارشنبه سوری است. از چند هفته پیش، خرید مواد آتش بازی شروع شده و شهرداری تهران اعلام کرده است که امسال مراسم چهارشنبه سوری در پارک‌های از پیش تعیین شده برگزار می‌شود. همکارم اردوان نیکنام گزارش ویژه‌ای در این باره حاضر کرده است که با هم می‌شنویم.

صدای یک پسر جوان: یک شب چهارشنبه سوری می‌خواهیم عشق و حال کنیم. کسی کاری به کار کسی ندارد.

صدای یک دختر جوان: چهارشنبه سوری ما فامیل همه دور هم جمع می‌شویم، می‌زنیم، می‌رقصیم، می‌خوانیم، آتش روشن می‌کنیم، همه با هم از روی آتش می‌پریم. بعد می‌گوییم که: «زردی من از تو، سرخی تو از من». و از این چیزها.

اردوان نیکنام: این دسته از جوانان تهرانی که تدارک شب چهارشنبه سوری را می بینند، نه کاری به کار حرف های والدین خود دارند، و نه کاری به کار اظهار نظر مقام ها و مسئولان. از جمله اظهار نظر آیت الله صافی گلپایگانی، که در اطلاعیه ای گفته است: مراسم خرافی مثل چهارشنبه سوری، مناسب با شان، مقام، درک و بصیرت مردم مسلمان ایران نیست، و کسانی که در این مراسم شرکت می کنند، اکثراً ناآگاه و بی اطلاع می باشند و گروهي غرض شان ضربه زدن به هویت اسلامي جامعه است. این مرجع تقلید محافظه کار و سنتگرا، همچنین از برخی مقام های دولتی که می کوشند به مراسم چهارشنبه سوری رسمیت بدهند، انتقاد کرده است.

این در حالی است که فرمانده نیروی انتظامی، روز شنبه گفت: در کشور ما برگزاری مراسم چهارشنبه آخر سال یک سنت است. آقای قالیباف در عین حال هشدار داد که با بر هم زندگان آسایش مردم برخورد خواهد شد. از سوي دیگر تلویزیون ها و رادیوهای مخالف جمهوری اسلامی در خارج از ایران، در روزهای اخیر پیوسته از جوانان ایرانی می خواهند که شب چهارشنبه سوری را به مبارزه ای با حکومت تبدیل کنند. اما این جوانان را ظاهراً سودایی یکسره دیگر است. همچنان که آرش قویدل، روزنامه نگار در تهران می گوید:

آرش قویدل (روزنامه نگار، تهران): از زمان بعد از تاسوعا و عاشورا که در تهران برگزار شد، پیشواز جوانان تهرانی از چهارشنبه سوری آغاز شد و در حال حاضر هم خرید و فروش مواد محترقه به وفور در میان جوانان دیده می شود که در گوشه و کنار خیابان از فروشندگان خیابانی خرید می کنند و امسال هم مانند سال های گذشته، موادی مانند سیگار و دینامیت بین جوانان مشاهده می شود که خرید و فروش می کنند، و حدود 15 روزی هست که صدای انفجار و صداهای بلند و صداهای دینامیت و سیگار ها خیلی زیاد در خیابان ها شنیده می شود و برخی اوقات آنقدر صداهای مهیب هست که باعث می شود دزدگیر ماشین ها به صدا در بیاید.

اردوان نیکنام: بیشتر جوانان شب چهارشنبه سوری را مفري براي تخليه انرژی های متراکم خود و رهایی یک شبه از محدودیت های فردی و اجتماعی می یابند، تا حرکتی سیاسی. هر چند که این انفجار انرژی که با برخورد نیروهای انتظامی و نظامی همراه می شود، گاه به جنگ و گریز خیابانی بدل می شود و خواه نا خواه سبقه سیاسی نیز می گیرد. یک شهروند تهرانی در این باره می گوید:

من حق را به جوانان می دهم. به خاطر اینکه چون آزادی ندارند که کارهایی که دوست دارند را بکنند، آنها هم اینگونه تلافي می کنند.

اردوان نیکنام: در دو، سه سال اخیر، هشدار شدید اللحن مقام های رسمی در مورد چهارشنبه سوری، که بیشتر عملاً حاکی از ناخشنودی حاکمیت اسلامی از سنتی بود که به سده های پیش از ظهور اسلام باز می گردد، مسیر دیگری پیموده است. تلاش دولت برای

جلوگیری از شادمانی جوانان در این شب، جای خود را به مجاز شمردن مراسم سنتی و در عین حال مقابله با ناآرامی داده است. اما این رویکرد تجربه چندان موفقی را برای حاکمیت ثبت نکرده است.

صدای یک جوان: من چهار کیلو اکلیل درست کردم، برای نارنجک. پارسال آتش درست کردیم، صندلی گذاشتیم و نفت ریختیم، امسال هم می خواهیم احتمالا آتش و اینها، دیگر، حال!

اردوان نیکنام: دکتر داور شیخاوندی، جامعه شناس در تهران، دلیل تغییر ماهیت مراسم چهارشنبه سوری را فقدان امکانات اجرای قانونی این مراسم سنتی می داند که به مقاومت و برخورد و مجادله با ماموران و تخریب اموال عمومی منجر می شود.

داور شیخاوندی (جامعه شناس، تهران): وقتی یک کاری را که به طور سنتی در طی قرون انجام گرفته، امکانات اجرا را به طور قانونی فراهم نمی کنند، و در نتیجه سعی می کنند که اشکالاتی هم ایجاد بکنند، و در اوایل انقلاب هم سعی شد که به طور کلی به تعطیلی بکشانند، خوب مخصوصا جوانان را تحریک می کند به مقاومت، و در نتیجه امکانات برخورد بالا می رود که بعضی مواقع بالا برده و تقریبا به مجادله تبدیل می شود. و خوب خشم و خروشی که تعدادی زیادی از جوانان هستند، ممکن است که به وندلیزم، یعنی تخریب اموال عمومی و کارهای دیگر برسد.

اردوان نیکنام: اما ناخشنودی های مردم و جوانان، و شور و شوق آنان، هر اندازه که باشد، بسیاری از کسان از شکل کنونی برگزاری چهارشنبه سوری گله مند و نگران هستند.

صدای یک شنونده: برگزاری چهارشنبه سوری خیلی خوب است، ولی با رعایت یک خرده رعایت حق مردم را هم بکنند. در جاهایی که تجمع زیاد است، از ترقه زیاد استفاده نشود.

صدای شنونده دیگر: ترقه از خیلی از جوانب ضرر دارد. مثلا برای کسانی که مریض هستند، برای خانم هایی که باردار هستند. حوادثی که ایجاد می کند در شهر، برای مردم، جاهایی که ازدحام است. یعنی همه اش عواقبی دارد.

اردوان نیکنام: در خطرناک و آزار دهنده بودن وسائلی که این سال ها در مراسم چهارشنبه سوری به کار می رود، کمتر کسی تردید دارد. حتی کم نیستند جوانانی که در این شب در خانه ماندن را امن تر می یابند.

یکی از اهالی تهران: خوب من هم نگران پسر من می شوم، ولی خوشبختانه خود وی زیاد علاقه ای ندارد، یعنی خودش هم حتی کمی وحشت می کند. خودم پارسال یک بار نزدیک بود به چشمم بخورد، وقتی رد می شد.

اردوان نیکنام: شب چهارشنبه سوری، دستمایه ترانه ها و آهنگ های فراوانی هم بوده است. اما ستار، خواننده ایرانی، در ترانه ای، از تغییر شکل مراسم چهارشنبه سوری گله می کند.

اردوان نیکنام: کنش و واکنش های سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب، سبب شده است که سنت های اصیل شب چهارشنبه سوری، نظیر فالگوش ایستادن و قاشق زنی به فراموشی سپرده شود، و جوانان از این فرصت به عنوان بهانه ای برای ابراز شادمانی استفاده کنند. از یک دختر نوجوان در تهران، درباره مراسم چهارشنبه سوری سوال کردم. آتش روشن می کنند و نوار می گذارند.

اردوان نیکنام: قاشق زنی نمی کنند؟
نه! آن که مال تاسوعا و عاشورا است!

اردوان نیکنام: اما از ماجراهای کنونی چهارشنبه سوری که بگذریم، به دیدگاه پژوهشگرانی می رسیم که می گویند بنابر شواهد تاریخی، و اسطوره ای، اصولاً چهارشنبه سوری به شکل معاصر آن، جایی در فرهنگ ایران باستان نداشته است.

روانشاد دکتر محمد جعفر محبوب (استاد دانشگاه و پژوهشگر تاریخ ادبیات ایران):

به هر حال در شاهنامه و از جمله در داستان اسفندیار و هم در داستان کرم هفتواز، با افروختن آتش بر بام البته، برای خبر رسانی هست. اما به طور مسلم این که از روی آتش بپرند و اینها، قطعاً ارتباطی به مراسم باستانی ما ندارد. برای آنکه آتش را ما مقدس می دانستیم و آن را بسیار پاکیزه می دانستیم، تا به این حد که هم اکنون وقتی موبد می خواهد برود در برابر آتش و نیایش به جای بیاورد، چیزی دم دهان خود می بندد که آن را می گویند پنم. برای آلودگی نفس او به آتش نرسد. بنابر این آتشی که این چنین مقدس اش می دانستند، بگذارند و از روی آن بپرند، و بگویند که «سرخی تو مال من و زردي من مال تو» و اینها، به مراسم و اعتقادات قدیمی ایران ارتباطی ندارد و احتمالاً بعدها، شاید از نظر خار داشتن آتش این کار کرده شده است. در هر صورت الان این دیگر یک سنت خیلی خیلی تثبیت شده ای است و تقریباً تمام مردم ایران این سنت را مراعات می کنند. و فعلاً در باب بد و نیک کار سخنی نمی شود گفت

اردوان نیکنام: به هر حال همانگونه که دکتر محبوب گفت، شب چهارشنبه سوری نیز مانند چه بسیار سنت ها و آیین های دیگر، در طول سالیان بر اثر تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاس، دستخوش تغییرات بنیادین شده است.



چهارشنبه سوری
مهرداد فرمند از باکو

چهارشنبه سوری است، همیشه شنیده بودم و می دانستم که چهارشنبه سوری که جشن آتش است برای آذربایجانیها که معروف است سرزمینشان از آتش آباد شده (آذرآبادگان)، بیش از دیگر ایرانیان اهمیت دارد اما اینجا از این هم فراتر رفته و هنگامی که از مردم در مورد چهارشنبه سوری می پرسیم می گویند که اساساً چهارشنبه سوری و نوروز جشن ترکهاست، وقتی می گویم که در ایران هم تقریباً در مناطق، مردم چه ترک باشند و چه فارس و چه از دیگر اقوام، چهارشنبه سوری را جشن می گیرند و مراسمی که در آن برگزار می کنند نیز تقریباً به همان شیوه آذربایجانیان است، پاسخ می شنوم که "خوب، آنها از ما یاد گرفته اند". وقتی می گویم که ایرانیها فکر می کنند چهارشنبه سوری آیینی کهنتر از مقوله ترک و فارس است و ریشه در باورهای دیرین نیاکان تمام مردمانی دارد که در پهنه بزرگی از غرب آسیا می زیند، پاسخ می شنوم که: "خوب، بله، زرتشت هم ترک بوده و اگر اوستا را بخوانی، می بینی که به زبان ترکی باستان نوشته شده همین باور را البته در مورد عید نوروز هم دارند، وقتی می گویم که واژه نوروز از دو کلمه فارسی نو و روز تشکیل شده و معنای این دو کلمه را به ترکی توضیح می دهم، می گویند اصلاً نوروز هیچ ربطی به کلمه روز فارسی ندارد، کلمه روز در اینجا از کلمه روزی گرفته شده که به زبان ترکی به معنی رزق و معاشی است که خداوند به انسان می دهد.... پاسخ سؤال دیگرم را هم می گیرم و دیگر دلیلی ندارد که بپرسم چرا به چهارشنبه سوری "آخر چهارشنبه" می گویند که از یک کلمه عربی و دو واژه فارسی تشکیل شده است"

می گویند آن روسهای فلان فلان شده در کتابهای مدرسه ما نوشته بودند که زرتشت ایرانی بوده و ما آن زمان فکر می کردیم که زرتشت ایرانی است اما از وقتی مستقل شدیم دانشمندان ما اسناد تاریخی تازه ای کشف کرده اند که نشان می دهد زرتشت ترک و آذربایجانی بوده ...

باز هم دلیلی نمی بینم که بگویم ایرانی بودن لزوماً به معنای فارس بودن و ترک نبودن نیست ...

جشن گرفتن چهارشنبه سوری در اساسش که همان آتش روشن کردن و پریدن از روی آن باشد، به همان شیوه ایران است، تنها سنتها و رسوم حاشیه ای چهارشنبه سوری است که اگرچه با برخی مناطق ایران تفاوت دارد اما کاملاً یکسان با آذربایجان ایران است. اما تفاوت کلی که در مراسم چهارشنبه سوری می بینم این است که بسیاری از رسوم این شب در ایران طی دو سه دهه اخیر در ایران یا کاملاً متروک شده یا اینکه در حال از بین رفتن است، در حالی که اینجا با همان جدیت گذشته دنبال می شود.

مثلاً رسم فالگوش نشستن پشت در را من از پدرم شنیده ام که بچه‌هایش مرسوم بوده و الان دیگر کاملاً از بین رفته اما اینجا جوانها هم درست با همان علاقه پدرمادرایشان پشت در خانه ها می روند و فالگوش می نشینند تا اولین سخنی را که از پشت در یا از کسی که از در بیرون می آید بشنوند نشانه ای بگیرند از آنچه در سال آینده برایشان رخ خواهد داد.

رسم دیگری هم که باز در اینجا به جدیت دنبال می شود اما من در ایران فقط از پدرم شنیده ام این است که کلاه خود را دم در خانه ها می گذارند و پنهان می شوند تا صاحبخانه در را باز کند و توی آن شیرینی بگذارد. این رسم البته در گذشته به شکل آویزان کردن شال از سوراخی بوده که در بام خانه ها برای بیرون رفتن دود اجاق تعبیه می شده و گویا در مناطق تاجیک نشین آسیای میانه هنوز بجاست.

رسم متفاوتی که اینجا درباره چهارشنبه سوری می بینم درخت کاشتن در این روز است و رسم دیگری که در نخجوان وجود دارد، رفتن به سر خاک گذشتگان در این روز است، آیینی که در ایران در شب جمعه آخر سال به جا آورده می شود. خوانچه (به قول آذربایجانیها خنجه) فرستادن به خانه تازه عروس یا دختری که نامزد شده هم اینجا مثل ایران وجود دارد ...

تنها چیزی که من از زبان مردم اینجا درباره نقش ایرانیها در چهارشنبه سوری می شنوم این است که می گویند وسائل آتشبازی از ایران به صورت قاچاق به اینجا آورده می شود، چون اینجا استفاده از وسائل آتشبازی و ترقه در کردن و این حرفها - مثل ایران - به سبب خطرناک بودنش ممنوع است، هرچند باز هم مثل ایران، بچه ها قایمکی ترقه در می کنند ... به وسائل آتشبازی هم اینجا آتشفشان می گویند که البته ترجیح می دهم وارد بحث لغت نشوم.

نامگذاری چهار چهارشنبه آخر سال به نشانه چهار عنصر طبیعت، آب و آتش و باد و بوم خاک هم چیزی است که من برآیم تازگی دارد و در ایران نشنیده

فلسفه‌ی آیین‌های نوروزیبیرایه یغمایی

سر آغاز جشن نوروز ، روز نخست ماه فروردین (روز اورمزد) است و چون برخلاف سایر جشن‌ها برابری نام ماه و روز را به دوش نمی‌کشد ، بر سایر جشن‌های ایران باستان برتری دارد. در مورد پیدایی این جشن افسانه‌های بسیار است ، اما آنچه به آن جنبه‌ی راز و ارگی می‌بخشد ، آیین‌های بسیاری است که روزهای قبل و بعد از آن انجام می‌گیرد.

اگر نوروز همیشه و در همه جا با هیجان و آشفته‌گی و درهم ریختگی آغاز می‌شود ، حیرت انگیز نیست چرا که بی‌نظمی یکی از مظاهر آن است. ایرانیان باستان ، نا آرامی را ریشه‌ی آرامش و پریشانی را اساس سامان می‌دانستند و چه بسا که در پاره‌ای از مراسم نوروزی ، آن‌ها را به عمد بوجود می‌آوردند ، چنان که در رسم بازگشت مردگان (از 26 اسفند تا 5 فروردین) چون عقیده داشتند که فروهرها یا ارواح درگذشتگان باز می‌گردند ، افرادی با صورت‌های سیاه برای تمثیل در کوچه و بازار به آمد و رفت می‌پرداختند و بدینگونه فاصله‌ی میان مرگ و زندگی و هست و نیست را در هم می‌ریختند و قانون و نظم يك ساله را محو می‌کردند. باز مانده‌ی این رسم ، آمدن حاجی فیروز یا آتش افروز بود که تا چند سال پیش نیز ادامه داشت.

از دیگر آشفته‌گی‌های ساختگی ، رسم میر نوروزی ، یعنی جا به جا شدن ارباب و بنده بود. در این رسم به قصد تفریح کسی را از طبقه‌های پایین برای چند روز یا چند ساعت به سلطانی بر می‌گزیدند و سلطان موقت – بر طبق قواعدی – اگر فرمان‌های بیجا صادر می‌کرد ، از مقام امیری بر کنار می‌شد. حافظ نیز در یکی از غزلیاتش به حکومت ناپایدار میر نوروزی گوشه‌ی چشمی دارد:

سخن در پرده می‌گویم ، چو گل از غنچه بیرون‌ای
که بیش از چند روزی نیست حکم میر نوروزی.

خانه تکانی هم به این نکته اشاره دارد ؛ نخست درهم ریختگی ، سپس نظم و نظافت. تمام خانه برای نظافت زیر و رو می‌شد. در بعضی از نقاط ایران رسم بود که حتماً خانه‌ها را رنگ آمیزی می‌کردند و اگر میسر نمی‌شد ، دست کم همان اتاقی که هفت سین را در آن می‌چیدند ، سفید می‌شد. اثاثیه‌ی کهنه را به دور می‌ریختند و نو به جایش می‌خریدند و در آن میان شکستن کوزه را که جایگاه آلودگی‌ها و اندوه‌های يك ساله بود واجب می‌دانستند. ظرف‌های مسین را به رویگران می‌سپردند. نقره‌ها را جلا می‌دادند. گوشه و کنار خانه را از گرد و غبار پاک می‌کردند. فرش و گلیم‌ها را غاز تیرگی‌های يك ساله می‌زدودند و بر آن باور بودند که ارواح مردگان ، فروهرها (ریشه‌ی کلمه‌ی فروردین) در این روزها به

خانه و کاشانه‌ی خود باز می‌گردند ، اگر خانه را تمیز و بستگان را شاد ببینند خوشحال می‌شوند و برای باز ماندگان خود دعا می‌فرستند و اگر نه ، غمگین و افسرده باز می‌گردند. از این رو چند روز به نوروز مانده در خانه مُشک و عنبر می‌سوزانند و شمع و چراغ می‌افروختند.

در بعضی نقاط ایران رسم است که زن‌ها شب آخرین جمعه‌ی سال بهترین غذا را می‌پختند و بر گور درگذشتگان می‌پاشیدند و روز پیش از نوروز را که همان عرفه یا علفه و یا به قولی بی بی حور باشد ، به خانه‌ای که در طول سال در گذشته‌ای داشت به پُرسه می‌رفتند و دعا می‌فرستادند و می‌گفتند که برای مرده عید گرفته اند.

در گیر و دار خانه تکانی و از 20 روز به روز عید مانده سبزه سبز می‌کردند. ایرانیان باستان دانه‌ها را که عبارت بودند از گندم ، جو ، برنج ، لوبیا ، عدس ، ارزن ، نخود ، کنجد ، باقلا ، کاجیله ، ذرت ، و ماش به شماره‌ی هفت- نماد هفت امشاسپند - یا دوازده - شماره‌ی مقدس برج‌ها - در ستون‌هایی از خشت خام بر می‌آوردند و بالیدن هر یک را به فال نیک می‌گرفتند و بر آن بودند که آن دانه در سال نو موجب برکت و باروری خواهد بود. خانواده‌ها بطور معمول سه قاب از گندم و جو و ارزن به نماد هومت (= اندیشه‌ی نیک) ، هوخت (= گفتار نیک) و هوو.رشت (کردار نیک) سبز می‌کردند و فروهر نیاکان را موجب بالندگی و رشد آنها می‌دانستند.

چهار شنبه سوری که از دو کلمه‌ی چهارشنبه - منظور آخرین چهارشنبه‌ی سال - و سوری که همان سوریک فارسی و به معنای سرخ باشد و در کل به معنای چهارشنبه‌ی سرخ ، مقدمه‌ی جدی جشن نوروز بود. در ایران باستان بعضی از وسایل جشن نوروز از قبیل آینه و کوزه و اسفند را به یقین شب چهارشنبه سوری و از چهارشنبه بازار تهیه می‌کردند. بازار در این شب چراغانی و زیور بسته و سرشار از هیجان و شادمانی بود و البته خرید هر کدام هم آیین خاصی را تدارک می‌دید.

غروب هنگام بوته‌ها را به تعداد هفت یا سه (نماد سه منش نیک) روی هم می‌گذاشتند و خورشید که به تمامی پنهان می‌شد ، آن را بر می‌افروختند تا آتش سر به فلک کشیده جانشین خورشید شود. در بعضی نقاط ایران برای شگون ، وسایل دور ریختنی خانه از قبیل پتو ، لحاف و لباس‌های کهنه را می‌سوزانند.

آتش می‌توانست در بیابان‌ها و رهگذرها و یا بر صحن و بام خانه‌ها افروخته شود. وقتی آتش شعله می‌کشید از رویش می‌پریدند و ترانه‌هایی که در همه‌ی آنها خواهش برکت و سلامت و باروری و پاکیزگی بود ، می‌خواندند. آتش چهار شنبه سوری را خاموش نمی‌کردند تا خودش خاکستر شود. سپس خاکسترش را که مقدس بود کسی جمع می‌کرد و بی آنکه پشت سرش را نگاه کند ، سر نخستین چهار راه می‌ریخت. در باز گشت در پاسخ اهل خانه که می‌پرسیدند:

"کیست؟"

می‌گفت: "منم."

- "از کجا می‌آیی؟"

- "از عروسی..."

- "چه آورده‌ای؟"

- "تندرستی..."

شال اندازی از آداب چهارشنبه سوری بود. پس از مراسم آتش افروزی جوانان به بام همسایگان و خویشان می‌رفتند و از روی روزنه‌ی بالای اتاق (روزنه‌ی بخاری) شال درازی را به درون می‌انداختند. صاحب خانه می‌بایست هدیه‌ای در شال بگذارد. شهریار در بند 27 منظومه‌ی حیدر بابا به آیین شال اندازی و در بند 28 به ارتباط شال اندازی با برکت خواهی و احترام به درگذشتگان به نحوی شاعرانه اشاره دارد:

برگردان بند 27:

عید بود و مرغ شب آواز می‌خواند

دختر نامزد شده برای داماد ،

جوراب نقشین می‌بافت...

و هر کس شال خود را از دریچه‌ای آویزان می‌کرد

و... که چه رسم زیبایی است - رسم شال اندازی -

هدیه عیدی بستن به شال داماد...

برگردان بند 28

من هم گریه و زاری کردم و شالی خواستم

شالی گرفتم و فوراً بر کمر بستم

شتابان به طرف خانه‌ی غلام (پسر خاله‌ام) رفتم ،

و شال را آویزان کردم...

فاطمه خاله‌ام جورابی به شال من بست

"خانم ننه‌ام" را به یاد آورد و گریه کرد...

شهریار در توضیح این رسم می‌گوید: "در آن سال مادر بزرگ من (خانم ننه) مرده بود.

ما هم نمی‌بایست در مراسم عید شرکت می‌کردیم ولی من بچه بودم ، با سماجت شالی

گرفتم و به پشت بام دویدم."

از دیگر مراسم چهارشنبه سوری فالگوش بودو آن بیشتر مخصوص کسانی بود که

آرزویی داشتند. مانند دختران دم بخت یا زنان در آرزوی فرزند. آنها سر چهار راهی که

نماد گذار از مشکل بود می‌ایستادند و کلیدی را که نماد گشایش بود ، زیر پا می‌گذاشتند.

نیت می‌کردند و به گوش می‌ایستادند و گفت و گوی اولین رهگذران را پاسخ نیت خود

می‌دانستند. آنها در واقع از فروهرها می‌خواستند که بستگی کارشان را با کلیدی که زیر پا

داشتند ، بگشایند.

قاشق زنی هم تمثیلی بود از پذیرایی از فروهرها... زیرا که قاشق و ظرف مسین نشانه‌ی خوراک و خوردن بود.

ایرانیان باستان برای فروهرها بر بام خانه غذاهای گوناگون می‌گذاشتند تا از این میهمانان تازه رسیده‌ی آسمانی پذیرایی کنند و چون فروهرها پنهان و غیر محسوس اند، کسانی هم که برای قاشق زنی می‌رفتند، سعی می‌کردند روی بیوشانند و ناشناس بمانند و چون غذا و آجیل را مخصوص فروهر می‌دانستند، دریافتشان را خوش یمن می‌پنداشتند.

اما اصیل ترین پیک نوروزی سفره‌ی هفت سین بود که به شماره‌ی هفت امشاسپند از عدد هفت مایه می‌گرفت. دکتر بهرام فره‌وشی در جهان فروری مبنای هفت سین را چین هفت سینی یا هفت قاب بر خوان نوروزی می‌داند که به آن هفت سینی می‌گفتند و بعدها با حذف (یای) نسنت به صورت هفت سین در آمد. او عقیده دارد که هنوز هم در بعضی از روستاهای ایران این سفره را، سفره‌ی هفت سینی می‌گویند. چیزهای روی سفره عبارت بود از آب و سبزه، نماد روشنایی و افزونی، آتشدان، نماد پایداری نور و گرما که بعدها به شمع و چراغ مبدل شد، شیر نماد نوزایی و رستاخیز و تولد دوباره، تخم مرغ نماد نژاد و نطفه، آیین نماد شفافیت و صفا، سنجد نماد دلدادگی و زایش و باروری، سیب نماد رازورگی عشق، انار نماد تقدس، سکه‌های تازه ضرب نماد برکت و دارندگی، ماهی نماد برج سپری شده‌ی اسفند، حوت (= ماهی)، نارنج نماد گوی زمین، گل بید مشک که گل ویژه‌ی اسفند ماه است، نماد امشاسپند سپندار مز و گلاب که باز مانده‌ی رسم آبریزان یا آبپاشان است (بر مبنای اشاره‌ی ابو ریحان بیرونی چون در زمستان انسان همجوار آتش است، به دود و خاکستر آن آلوده می‌شود و لذا آب پاشیدن به یکدیگر نماد پاکیزگی از آن آلودگی است.) نان پخته شده از هفت حبوب، خرما، پنیر، شکر، برسم (= شاخه‌هایی از درخت مقدس انار، بید، زیتون، انجیر در دسته‌های سه، هفت یا دوازده تایی) و کتاب مقدس.

بعضی از مؤمنان مسلمان نوروز را مقارن با روز آغاز خلافت علی علیه السلام می‌دانستند چنانکه هاتف اصفهانی می‌گوید:

نسیم صبح عنبر بیز شد، بر توده‌ی غیرا
زمین سبز نسرين خیز شد چون گنبد خضرا
همایون روز نوروز است امروز و به فیروزی
بر اورنگ خلافت کرده شاه لافتی ماوا

بد نیست اشاره شود که در زمان شاهی فتحعلیشاه قاجار و به فرمان او دستور داده بودند که شاعران به جای مدح، حقیقت گویی کنند. شاعری با تکیه بر این فرمان شعر زیر را سرود و آن را در حضور شاه خواند و صله‌ی قابل توجهی هم دریافت نمود!

مگر دارا و یا خسرو ست این شاه
بدین جاه و بدین جاه و بدین جاه
ز کیخسرو بسی افتاده او پیش

بدین ریش و بدین ریش و بدین ریش
ز جاهش مُلک کیخسرو خراب است
ز ریشش ریشه‌ی ایران در آب است

در پایان با آرزوی سالی خجسته با ترجمه‌ی شعری از ابونواس شاعر اهوای نوشتار را
به انجام می‌بریم:

مگر نمی‌بینی که ؛
خورشید به برج بره
اندر شده
و اندازه‌ی زمانه برابر گردیده؟
مگر نمی‌بینی که ؛
مرغان پس از زبان گرفتگی
به آواز خوانی پرداخته‌اند؟
مگر نمی‌بینی که ؛
زمین از پارچه‌های رنگین گیاهان
جامه بر تن کرده؟

پس بر نوشتن زمانه
شاد کام می‌باش...

مسافرت نوروزی و مشکلات آن

ایران گردی در سال‌های اخیر رونق بی سابقه‌ای گرفته است
ایران کشور پهناوری است با آب و هوای بسیار متنوع و طبیعتی رنگین و سرشار.
فرا رسیدن سال نو و تعطیلات نوروزی همواره فرصتی بوده تا ایرانیان از گوشه و کنار
میهن خود دیدن کنند، چند روزی از زندگی یکنواخت شهری بگریزند و از خستگی کار و
تلاش معاش بیاسایند.
این رسم دلپذیر اما، به نظر می‌رسد که با دشواری‌های زیادی روبرو شده است. چند
سالی است که خانواده‌ها کمتر فراغ گشت و گذار پیدا می‌کنند.

امروزه به دلایلی سفر نوروزی برای بسیاری از مردم به آرزویی دست نیافتنی بدل شده
که برخی از علل این امر را می‌توان چنین برشمرد:
- جاده‌های ایران از امنیت کافی برخوردار نیستند. در سال‌های اخیر سوانح جاده‌ها به
طور سرسام‌آوری رو به افزایش بوده است.
- خدمات مسافربری عمومی نابسامان است. مشکلات و ناهمواری‌های راه، سفر را به
تجربه‌ای شاق و خسته‌کننده تبدیل می‌کند.
- شبکه راه آهن ایران در سطح کشور محدود است و گنجایش آن اندک.

- امکان سفر خانوادگی با خودروی شخصی پانین آمده. هزینه های خودرو بالا رفته و ماشین ها فرسوده و نامطمئن هستند. به نظر می رسد که دیگر تنها خانواده های دولتمند و مرفه امکان سیر و سفر داشته باشند.

- هزینه اقامت در سفر بالاست. یافتن اقامتگاه ها و مهمانسراهای تمیز و مناسب در شهرستان ها و روستاهای ایران کار آسانی نیست.

نوروز در پیش است.

اگر برنامه سفر ندارید، مشکل شما چیست؟

اگر به سفر می روید، با کدام امکانات سفر می کنید؟

هزینه سفر خیلی بالاست و هر کسی نمی تونه به مسافرت بره. کار از ما بهتره! اگه بخوای بری مسافرت باید مایه دار باشی و دستتو بکنی توی جیب و همش خرج کنی. حالا من از کجا بیارم تا خونادمو به یه مسافرت چند روزه ببرم؟ و اگه نبرم با هزینه های نوروزی و این همه تعطیلی ها چی کار کنم؟ کریم محرمی - تهران

من خیلی دوست دارم سفر کنم اما هیچکس در خانواده و دوستانم حاضر نیست از دید و بازدیدهای هرساله چشم ببوشد. بنابراین من بدون همسفر هستم. سفر تنهایی هم که میدونید در کشور ما برای یک دختر بدون خطر نیست... راحله - تهران

آنچه در خصوص مشکلات مسافرت کردن و ایرانگردی و بخصوص در مورد مشکلات سفرهای نوروزی نوشته اید مورد تائید است. اما به آنها اضافه کنید خصلت دشمنی سیستم حاکم را با ایجاد روحیه شاد در کشور در ایام نوروزی که مقارن با ماه محرم و صفر است. از همین حالا دارند کارهایی می کنند تا دل و دماغ مسافرت کردن و برگزاری مراسم نوروز را برای کسی باقی نگذارند. تنها سفری که مورد تائید اینهاست سفرهای غیررسمی و غیرقانونی به عراق هستند که حاصل آن هم رسیدن به فیض شهادت بر سر دعوای دیگران است. ملازاده - ایران

خطر جاده ها از یک طرف از آن بدتر گرانی... ناچار در خانه ماندن بهتر است. ناصر لاجوردی - تبریز

مشکل اصلی من برای سفر این هست که نه حقوق و نه عیدی و نه پاداش عقب مانده پدرم را ندادند. او بازنشسته آموزش و پرورش است. با جیب خالی که همیشه رفت سفر نوروزی... امسال خیلی کم مردم میرن سفر چون پول نداره کسی. عباسی - شیراز

ما معمولاً " همه ساله عید به شمال می رویم، اما با استرس فراوان. چرا که بخش اعظم جاده های شمال مربوط به دوران رضاشاه است و فقط وزارت راه هرازچندگاهی چاله

های آنها را با آسفالت نامرغوب پر می کند. نظام بدشان نمی آید که مخالفان نظام در جاده ها از بین بروند! رضا اصحابی - تهران

کدام عید کدام نوروز تا بشه مسافرتی کرد و یا جشنی گرفت. همه ملت ما که در خفقان هستیم و جرأت هر کاری را از ما سلب کرده اند. هیوا - سنندج

پدر و مادر من در شهرستان هستند و من در تهران ساکن هستم. به همین خاطر برای دید و بازدید به همراه خانم به شهرستان میرویم. اما این شهرستان رفتن همواره برای من و همسرم با مشکلاتی همراه بوده! از تهیه بلیط و مشکلات اگر بگذریم تهیه عیدی برای بچه های فامیل مشکل بعدی است که همواره مایه بحث است! بودن در شهرستان شیرین و دردرساز است، چرا که وقتی به آنجا می رسیم اینکه تحویل سال در خانه پدر و مادر من باشیم یا خانواده خانم باز هم بحث است. همه فامیل ما را به شام و نهار دعوت می کنند و اینکه کدام در اولویت هستند نیز یک بحث و جدل دیگر است. وقتی ایام عید تمام می شود با چند کیلو اضافه وزن، کمی دلخوری بابت اینکه نتوانسته ایم به برخی از فامیل سری بزنیم یا دعوت آنها را قبول کنیم و خلاصه با جیب خالی به واسطه عیدی دادن و پول آژانس و گل و چشم روشنی و.... به خانه برمی گردیم تا ببینیم سال بعد چه می شود! مجید - تهران

راستش اینجا که فقط روز اول عید برای ما کمی حال و هوای عید رو داره. بعدش باید کار و زندگی رو شروع کرد. عید های ایران یه چیز دیگه بودن. یادش به خیر. آ ب - آمستردام

ما ۳ سال هست که می خواهیم ایام نوروز را یک جایی بریم ولی نه می توان هتل مناسبی رزرو کرد، یعنی مطمئن باشی که جایی برای ماندن داریم و سرگردان نمی شویم و نه می توان روی وسیله نقلیه حساب کرد. آن از وضع قطارها که روز اول تمام می شود. از اتوبوس که نگو همش پارتی بازی است از هواپیما اگر پولش را داشته باشی باز هم بلیط گیر نمی آید. شاید بهتر باشه خونه موند. آریا - تهران

البته که سفر خوبه ولی با این شرایط که هم مسایل اقتصادی مانع یک سفر ایده آل میشه و هم نبود امکانات در مناطقی که برای مسافرت انتخاب می شوند. هتل ها امکانات کافی ندارند و راه ها نیز اینقدر مطمئن نیست که با خیال راحت به یک سفر خوب رفت. سایر مسایل هم دست به دست هم می دهند و نگرانی به وجود می آورند که شیرینی سفر را کمرنگ می کند. از تمام این مسایل گذشته خانواده ها هم مشکلات بزرگ دیگری هستند که با ایجاد محیطی نه چندان دوستانه باعث ایجاد کدورت ها و اختلاف های خانوادگی می شوند. به عنوان نمونه من مادرم را مثال میزنم که هر موقع مراسمی یا میهمانی بوده، رفتار ناشایست وی باعث پشیمانی از حضور در مراسم شده است. خلاصه سفر نرفتن یک مشکل است ولی سفر رفتن ده ها مشکل به همراه دارد. سهراب عاشورلو - تهران



نوروز در سنت ایرانیان و در نظام طبیعت دکتر امیرحسین خنجی

نوروز، روز نو است؛ روزی که يك دوره‌ی کامل گردش زمین پیرامون خورشید به پایان رسیده و پس از آنکه بر نقطه‌ی صفر قرار گرفته گردش نوینش را آغاز کرده است.

نوروز، نقطه‌ی پایان يك طواف و نقطه‌ی آغاز طوافی دیگر است. میان زمین و خورشید يك رابطه‌ی جذب شدید حکمفرما است، رابطه‌ای که در ادبیات عرفانی ایرانیان، رابطه‌ی عشق است؛ رابطه‌ی يك عشق متقابل ازلی و ابدی (تا آنگاه که خدا خواهد). زمین در طواف عاشقانه‌اش پیرامون خورشید که با جذب عاشقانه‌ی خورشید همراه است در آخرین لحظه‌ی اسفندماه، يك طواف را به پایان می‌برد و طوافی دیگر را از سر می‌گیرد.

خورشید که در ادبیات دینی ایرانیان مظهر مهر شمرده شده است، منبع حیات است. او با حرکت و پرتوافشانی‌ش حیات زندگان روی زمین را امکان می‌بخشد. اگر خورشید نباشد حیاتی هم بر روی زمین نخواهد بود. خورشید به همه‌ی موجودات روی زمین عشق می‌ورزد و مهرش را شامل همگان میکند. مهر او نسبت به زندگان روی زمین چنان عام است که شامل انسان و جانور و درنده و خزنده میشود و دام و دد از او حیات‌بخشی او می‌گیرند. حیات زمین هم که مادر همه‌ی زندگان است از خورشید است؛ و عشق و جذبه‌ی متقابلی که میان زمین و خورشید برقرار است باعث حیات و حرکت این مادر است.

در آن روزگاران دور که ما هر بامدادان که سر از خواب دوشین برمیداشتیم در نخستین لحظه‌ی برآمدن خورشید در برابرش می‌ایستادیم و «مهر» را می‌ستودیم، درواقع به ستایش مهرورزی نسبت به همه‌ی زندگان می‌پرداختیم. زرتشت که این ستایشها را ابداع کرده به ایرانیان آموخت هدفش آن بود که به مردمان بیاموزد که مثل خورشید، مهرپور و مهرورز باشند. مگر نه اینست که خورشید به

همه چیز و همه کس عشق و مهر می‌ورزد و درویش از هرگونه کینه و نفرت خالی است؟ انسانها نیز در نیایشهای مهر یاد می‌گرفتند که مثل خورشید باشند، به دیوهای کینه و نفرت و بغض اجازه ندهند به دلهایشان نزدیک شود، و نسبت به همه‌ی موجودات روی زمین عشق بورزند.

نخستین روز فروردین را ایرانی‌ها «روز اهورامزدا» می‌گفتند. ابوریحان بیرونی مینویسد: «آفرینش جهان در ششمین روز نوروز به کمال رسید و در این روز خداوند از آفرینش بیاسود. روز اول نوروز به نام خداوند و روز ششم به نام خرداد است.» «نخستین روز از فروردین ماه را از این جهت نوروز نام نهادند زیرا پیشانی سال نوست و به اعتقاد پارسیان نخستین روزی است از گشتن زمان. در این روز خوشبختی را برای ساکنان زمین توزیع می‌کنند و از این رو ایرانیان آن را روز امید می‌خوانند.» «دانشمندان ایران گویند که در نوروز ساعتی است که در آن سپهر پیروز روان‌ها را برای ایجاد آفرینش به جنبش درآورد. این روز که روز خرداد است نوروز بزرگ نام دارد و در میان ایرانیان جشنی با اهمیت است. گویند که خدا در این روز آفرینش همه آفریدگان را به پایان رسانید.» نوروز، روز آفریدگار بود؛ اهورامزدا آفریدگار همه چیز از خورشید و ماه و ستارگان و زمین و موجودات روی زمین بود. او بود که عشق ابدی خورشید و زمین را و جذبه‌ی عاشقانه این دو را ایجاد کرده بود. او بود که این طواف همیشگی را ایجاد کرده بود. البته ایرانیان باستان نمیدانستند که این زمین است که خورشید را طواف میکند، بلکه می‌پنداشتند که خورشید برگرد زمین طواف میکند. ولی به هر حال، این طواف همیشگی میان عاشق و معشوق را میدیدند و به این رابطه عاشقانه ازی و ابدی پی می‌بردند و آنرا می‌ستودند.

نظامی گوید:

فلک جز عشق محرابی ندارد
جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است
همه صاحب‌دلان را پیشه این است
جهان عشق است و دیگر زرق‌سازی
همه بازی است الا عشق‌بازی
اگر بی‌عشق بودی جان عالم
که بودی زنده در دوران عالم
کسی کز عشق خالی شد فسرده است
کرش صد جان بود بی‌عشق مرده است
اگر خود عشق هیچ افسون نداند
نه از سودای خویشت وارهاند؟
نروید تخم کس بی‌دانه‌ی عشق
کس ایمن نیست جز در خانه‌ی عشق
ز سوز عشق بهتر در جهان چیست؟
که بی او گل نخندید ابر نگریست

شنیدم عاشقی را بود مستی
و از آنجا خاست اول بت پرستی
همان گبران که بر آتش نشستند
ز عشق آفتاب آتش پرستند
مبین در دل که او سلطان جان است
قدم در عشق نه کاو جان جان است
هم از قبله سخن گوید هم از لات
همش کعبه خزینه هم خرابات
اگر عشق اوفتد در سینه‌ی سنگ
به معشوقی زند در گوهری چنگ
که مغناطیس اگر عاشق نبود
به آن شوق آهنی را چون ربودی
و گر عشقی نبودی بر گذرگاه
نبودی کهر با جوینده‌ی کاه
بسی سنگ و بسی گوهر به جایند
نه آهن را نه که را می‌ربایند
هر آن جوهر که هستند از عدد بیش
همه دارند میل مرکز خویش
گر آتش در زمین منفذ نیابد
زمین بشکافد و بالا شتابد
و گر آبی بماند در هوا دیر
به میل طبع هم راجع شود زی

طبايع جز کشش کاری ندانند
حکیمان این کشش را عشق خوانند
گر اندیشه کنی از راه بینش
به عشق است ایستاده آفرینش
گر از عشق آسمان آزاد بودی
کجا هرگز زمین آباد بودی

چو پیر سبزپوش آسمانی
ز سبزه برکشد بیخ جوانی
جوانان را و پیران را دگر بار
به سرسبزی در آرد سوی گلزار
گل از گل تخت کاووسی برآرد
بنفشه پر طاووسی برآرد
بسا مرغا که عشق آوازه گردد
بسا عشق کهن کان تازه گردد

سمن ساقی و نرگس جام در دست
 بنفشه در خمار و سرخ گل مست
 صبا برقع گشاده مادگان را
 صلا در داده کارافتادگان را
 شمال انگیزخته هر سو خروشی
 زده بر گاوچشمی پیل‌گوشی
 زمین نطع شقایق پوش گشته
 شقایق مهد مرزنگوش گشته
 سهی سرو از چمن قامت کشیده
 ز عشقی لاله پیراهن دریده
 بنفشه تاب زلف افکنده بر دوش
 گشاده باد نسرين را بناگوش
 شقایق سنگ را بتخانه کرده
 صبا زلف چمن را شانه کرده
 عروسان ریاحین دست بر روی
 شگرفان شکوفه شانه در موی
 هوا بر سبزه گوهرها گسسته
 زمررد را به مروارید بسته
 نموده ناف خاك آبستنی‌ها
 ز ناف آورده بیرون رُستنی‌ها
 غزال شیرمست از دلنوازی
 به گرد سبزه با مادر به بازی
 تذروان بر ریاحین پر فشانده
 ریاحین در تذروان پر نشانده
 پرنده مرغکان گستاخ گستاخ
 شمایل بر شمایل شاخ بر شاخ
 به هر گوشه دو مرغك گوش در گوش
 زده بر گل صلاي نوش در نوش
 ز هرشاخی شکفته نوبهاری
 گرفته هر گلی بر کف نثاری
 نوای بلبل و آوای دراج
 شکیب عاشقان را داده تاراج
 چنین فصلی به این عاشق نوازی
 خطا باشد خطا بی عشقبازی

چه فرخ کسی کاو به‌هنگام دی
 نهد پیش خود آتش و مرغ و می

بتی نار پستان بدست آورد
 که در نار پستان شکست آورد
 از آن نار بن تا به گاه بهار
 گهی نار جوید گهی آب نار
 برون آرد آنگه سر از کنج کاخ
 که آرد برون سر شکوفه ز شاخ
 جهان تازه گردد چو خرم بهشت
 شود خوب صحرا و بیغوله زشت
 بگیرد سرزلف آن دلستان
 ز خانه خرامد سوی گلستان
 گل آگین کند چشمه‌ی قند را
 به شادی گزارد دمی چند را

نوروز، روز عشق و مهرورزی است. ایرانیان با گرمی داشتن نوروز، عشق و مهر را گرمی میدارند. هیچ عامل خارجی، هیچ یورش ایرانی‌ستیز نتوانست مهر و عشق را از دل‌های ایرانیان بزدايد و نفرت و بغض را جانشین آن کند. عشق و مهر را نیز جز با شادی و نشاط ابراز نتوان داشت. شاید از همین رو است که در آئین باستانی ایرانی‌ها غم و اندوه از مکروهات شمرده میشده است، و به‌گای تیمار هم شادی را از دل نمی‌زدوده‌اند، که «در تیمار هم شاد باید بود».

ایرانیان با گرمی‌داشتن نوروز، عشق و مهر خویش به همه موجودات روی زمین را هم در دل خویش و هم در دل جامعه زنده نگاه داشتند و نگاه خواهند داشت.

عاشقان عیدتان مبارك باد
 عید بر عاشقان مبارك باد